

دروس خارج فقه

سال ۹۱-۹۰

حضرت آیت الله مرتضی مقتدایی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۱-۹۰

نویسنده:

مرتضی مقتدایی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۱-۹۰

مشخصات کتاب

سرشناسه:مقتدایی، مرتضی،۱۳۱۴

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی۹۱-۹۰/مرتضی مقتدایی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

کتاب الدیات ۹۰/۰۶/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات

به فضل الهی و بتوفیق منه در سال گذشته بحث در کتاب القصاص به اتمام رسید. و اکنون از اول سال جدید بحث در کتاب الدیات را آغاز می کنیم. در کتاب دیات نیز مباحث بسیار مهمی وجود دارد که باید تبیین شود به ویژه یکی از جاهایی که بر حسب ضرورت نیاز به حکم ولایی پیدا کرده است همین کتاب دیات است.

توضیحی پیرامون ولایت مطلقه فقیه:

مقام ولایت (حضرت آیه الله خامنه ای) در این جلسه اخیری که اعضای خبرگان رهبری خدمت رسیدند بحثی را در مورد نظام مطرح کرده و فرمودند: این نظام؛ الهی است. نظامی است که حضرت امام خمینی آن را بر مبنای فقه پایه گذاری کردند. و در ادامه به این مناسبت در مورد معنای ولایت مطلقه فقیه و تاریخچه قید آن در قانون اساسی ایران فرمودند ولایت فقیه در قانون اساسی قبلا قید مطلقه نداشت اما در شروع بازنگری در قانون اساسی امام توصیه کردند که قید مطلقه به آن بزنند. مقام معظم رهبری فرمودند بعضی فکر می کنند معنای ولایت مطلقه فقیه این است که دست ولی فقیه باز باشد و علی الاطلاق بتواند تصرفاتی بکند و این مرادف با دیکتاتوری می شود که یک کسی هرطور دلش می خواهد به دلخواه خودش تصرفاتی بکند در حالی که مراد از ولایت مطلقه این است که ولی فقیه در راس این سازمان حکومت الهی و حکومت اسلامی است تا این تشکیلات یک حالت انعطاف داشته باشد که اگر یک جایی و در یک موردی از نظر قانون به بن بست رسیدند از نظر فقه

به بن بست رسیدند؛ ولیّ فقیه بتواند راه گشا باشد و آن سد را بشکند.

ص: ۱

پس معنـای ولایـت مطلقه یعنی آن حـالت انعطـاف پـذیری تشـکیلات، تا هیـچ موقع به بن بست نرسـد. با این مبنایی که اخیرا ایشان داشتند در کتاب دیات در موارد متعددی اینگونه است برای نمونه؛

۱- در بحث دیه غیر مسـلمان یک یهودی اگر اینجا کشـته بشود می گویند دیه او هفتصد یا هشـتصد درهم است خوب این را امروز دنیـا نمی پـذیرد دنیا می گویـد فرقی با این انسان و آن انسان نیست لـذا اصـلا در قانون اساسـی مقـدار دیه غیر مسـلمان نیامـده است و این را به بعهـده قانون گذاشـتند. در چنین جایی اخیرا مقام معظم رهبری دسـتوری دادنـد و بر اساس یک مبنا و مصالحی فرمودند برای آنها نیز مثل یک مسلمان دیه قرار بدهند.

۲- مقـدار دیه: در اصل دیه و مقادیر دیه اختلاف فراوان است ابتدا گفته اند شـش چیز مقادیر دیه است در حالیکه قیمت های هزار مثقـال طلا؛ ده هزار مثقال نقره؛ یا صـد شتر؛ یا هزار گوسـفند؛ یا دویست دست حله خیلی باهم تفاوت دارد. و اگر جانی در انتخاب یکی مخیر باشد به مقتول جفا است لذا مقام معظم رهبری یک دستوری دادند که بر اساس آن عمل می شود.

علی ای حـال کتـاب دیـات از نظر فقهی دارای مسائـل مهمی است و مبنـای مـا مثـل گذشـته نظر امام است و بحث را از کتاب تحریر الوسیله(۱) دنبـال می کنیم و در بیـان مسائـل روی ترتیب کتاب دیات تحریر امام پیش می رویم و نظر امام را مطرح می کنیم اسـتدلال ایشـان را مطرح می کنیم و اگر دیگران مثـل مرحوم صـاحب جواهر صـاحب مسالـک صـاحب ریـاض حتی از فقهای معاصر مثل مرحوم آقای خویی مطالبی دارند آنها را هم مورد توجه قرار می دهیم.

ص: ۲

۱- (۱) گفتنی است مرحوم سید ابوالحسن اصـفهانی(ره) کتابی تحت عنوان وسیله النجاه نوشته است که مرحوم امام (ره) آن در سـنین جوانی حاشیه زده بودند اما کتاب وسیله النجاه بخشـی از فقه است و لذا حصرت امام بعد ها برای تکمیل یک دوره فقهی آ ن مجموعه حواشـی بر وسـیله النجـاه را به اضـافه فتاوای خود در مابقی ابواب فقه ناظر بر سـبک کتاب وسـیله النجاه به صورت نیمه اسـتدلالی از نو نوشـتند و گویا برای اینکه حقی از کسـی ضایع نشود و اشاره ای به اسـتفاده از سـبک کار مرحوم سیـد ابوالحسن اصـفهانی کرده باشـند نام تحریر الوسـیله بر آن نهادنـد که از اول فقه (طهارت) تا آخر آن (دیات) تحریر شـده است و مـا طی چنـد سـال اخیر از کتـاب القضـا برای تـدریس آغـاز و پس از بحـث در کتـاب القضـا و الشــهادات والحـدود والقصاص اکنون آخرین بحث یعنی کتاب الدیات را مورد بررسی قرار می دهیم.

امام می فرماید «کتاب الدیات وهی جمع الدیه بتخفیف الیاء» قبل از اینکه وارد بشویم باید چند امر را تذکر بدهیم.

امر اول معنای لغوی و اصطلاحی دیه:

اهل لغت گفته انـد دیه از ودی یـدی الودی و دیه گرفته شـده است یعنی مصدر ثانی است برای ودی مشابه هم دارد مثل وعد یعد الوعد و عده

۲- المنجد(۱) می گویـد ود القاتل القتیل یعنی اعطی ولیه الـدیه قاتل دیه پرداخت برای مقتول بعد می گوید الدیه مایعطی من المال بدل نفس القتیل و الجمع الدیات

اقرب الموارد(۲) می گوید واداه مواداتا از باب مفاعله یعنی اخذ الدیه منه و منه الحدیث در ادامه به حدیثی اشاره دارد که ابن اثیر در نهایه(۳) هم نقل می کند که امام فرمود ان احبوا قادوا و ان احبوا وادوا

۳- مرحوم صاحب جواهر با نسبت دادن به لغت می فرماید و قد تسمی لغه العقل به معنای عقل هم آمده چون عقل در لغت به معنـای منع است الـدیه بمعنی العقـل یعنی المنـع و چـون موجب بازدارنـدگی انسانهـا از ارتکـاب قتـل می شود به آن دیه می گویند.

۴- و ربمـا تسـمی دماً در عرف می گوینـد که خون فلانی را از او بگیرنـد یعنی دیه را مطالبه کننـد که از باب تسـمیه ی شـیئ مسبب به نام سبب است چون دم سبب دیه می شود دیه مسبب است اسم سبب را روی مسبب گذاشتند.

معنای اصطلاحی:

۱- (۲) حرف واو ماده «ودی»

۲- (۳) حرف واو ماده «ودی»

۳- (۴) النهایه فی غریب الحدیث، ج۵، ص۱۶۹، ط اسماعیلیان.

مرحوم صاحب جواهر(۱) می فرماید «والمراد بها هنا» مراد به دیه اصطلاحا بین فقها و در شرع «المال الواجب بالجنایه علی الحر» آن مالی که در اثر جنایتی که بر یک انسان حر انجام داده است به عهده انسان می آید «فی النفس او مادونها» جنایتی به نفس کسی انجام داده یعنی یک کسی را کشته یا جنایتی بر اطراف کرده پس هم در قتل نفس هم در جنایت بر اطراف آن مالی را که بعهده جانی می آید را دیه می گوییم «سواء کان مقدّراً او لا» چه اینکه از نظر شرع مقدار آن تعیین شده باشد مانند اینکه بزند چشم کسی را کور کند که نصف دیه یک انسان باید بدهد یا تعیین نشده باشد مانند کف دست یعنی در شرع مشخص نشده که دیه کف دست چه مقدار است در جایی که مقدر نشده یا ارش هست یا حکومت ارش تفاوت قیمت است یعنی تفاوت قیمت انسانی که دست صحیح و کاملی دارد را با قیمت یک انسانی که کف دست او را قطع کردند مقایسه می کنند بعضی موارد که ارش هم مشخص نیست با حکومت یعنی نظر حاکم است که بر اساس یک مقدرات و قرائنی یک مبلغی تعیین کند.

گرچه بر دومی یعنی آنچه که مقدر نیست گاهی اسم دیه نمی گذارند بلکه به آن می گویند ارش یا حکومت اما در جاهایی که مقدر شرعی ندارد هم دیه می توانیم اطلاق بکنیم هم ارش و حکومت اطلاق کنیم اما در آنجایی که مقدر است همواره دیه اطلاق می شود پس نسبت بین دیه و ارش و حکومت عموم و خصوص مطلق است یعنی هرجا ارش و حکومت گفته می شود دیه هم گفته می شود مثل آنجایی که مقدر نیست اما در برخی جاها دیه گفته می شود ارش و حکومت گفته نمی شود مثل آنجایی که مقدر است.

۱- (۵) الشیخ الجواهری، جواهر الکلام، ج۴۳، ص۲، ط دار الکتب الاسلامیه.

عین همین معنایی که صاحب جواهر در معنای اصطلاحی فرمود امام هم در تحریر انتخاب کرده و می فرماید(۱) «المال الواجب بالجنایه علی الحر فی النفس او مادونها سواء کان مقدرا او لا».

امر دوم:

دلیل وجوب دیه؛ اگر انسانی انسانی را کشت دیه در اسلام بالادله الاربعه ثابت است بالکتاب و السنه و الاجماع و العقل.

اما الکتاب:

قرآن می فرماید(۲) «و ماکان لمؤمن ان یقتل مومنا الا خطأ» هیچ مومنی حق ندارد مومنی را بکشد این «الا» استثناء منقطع است یعنی کسی حق ندارد کسی را بکشد مگر خطئا و نمی توانیم بگوییم اگر خطئا بود حق دارد. بلکه الا خطئا یعنی کسی نباید کسی را بکشد مگر اینکه بدون قصد و اراده انجام بگیرد در خطا اصلا اراده نیست قصد نیست تا بگوییم یجوز یا لایجوز

و من قتل مومنا خطائا فتحریر رقبه مومنه و دیه مسلمه الی اهله اگر کسی مومنی را کشت اگر عمدا باشد که قصاص دارد اما در خطا که محل بحث ماست می گوییم دو چیز بعهده قاتل می آید یکی حق الله که بنده ای باید بخرد و آزاد کند و دیگری حق الناس یعنی دیه مسلمه که تسلیم اولیاء مقتول بکند. «الا ان یصدقوا» واجب است دیه بپردازند الا اینکه اولیاء دم بعنوان صدقه ببخشند بگویند ما صدقه می دهیم و عفو بکنند.

تعبیر جالبی است که نفرمود مگر اینکه آن دیه را نگیرند یا مگر اینکه آن را برگردانند بلکه اسم آن را صدقه گذاشته و فرمود یصّدّقوا این تشویق و ترغیب اولیاء دم است که بیایید گذشت کنید صدقه است این تقریبا همان آن سیاست کلی نظام اسلامی است که در مقابل قتل دیه تعیین می کند که باید بپردازند یا اگر عمد است و فی القصاص حیات تعبیر قصاص می کند کتب علیکم القصاص قرآن تعبیر کتب میکند در اینجا بطور قطع دیه مسلمه برای محکم کردن کار است تا کسی جرات نکند آدم بکشد زیرا قصاص می شود و اگر خطایی شد دیه می گیرند سختگیری می کند در عین حال برای اینکه یک انسان دیگر کشته نشود پیشنهاد عفو را هم آورده و می فرماید تصدّق کنید این ترغیب و تشویق به این است که بیایند عفو بکنند.

۱- (۶) تحریر الوسیله، ج۲، ص۵۵۳، ط اسماعیلیان.

۲- (۷) النساء (۴): ۹۲

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات ۹۰/۰۶/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات

گفته شد که در مقدمه و قبل از شروع در بحث دو امر را ذکر می کنیم امر اول راجع به معنای لغوی و اصطلاحی دیه است که هردو را مطرح کردیم

امر دوم در مورد مشروعیت دیه بود و گفتیم استدلال شده به کتاب و سنت و عقل و اجماع

کتاب: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطًا وَ مَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلىَ أَهْلِهِ إِلَّا أَن يَصَّدَّقُواْ» نساء (۴) ۹۲ ← ادامه آیه «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَ إِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلىَ أَهْلِهِ وَ تحَرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَينْ ِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَ كاَنَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيماً»

دیروز آیه را توضیح دادیم اکنون نکته ای اضافه می کنیم که برای قاتل در دنیا دو قسم مجازات مقرر شده است.

قسم اول حق الله:

در قرآن نیامده ولی در روایات داریم که یکی از سه امر از خصال کفاره بر عهده قاتل می آید یکی اینکه بنده ای را آزاد کند دوم اینکه شصت نفر مسکین را طعام بدهد سوم شصت روز روزه بگیرد. اگر چه قرآن یک مورد را بیان کرده است اما روایت از باب تخییر سه مورد را بیان فرمود.

قسم دوم حق الناس

: «و دیه مسلمه الی اهله» قسم دوم دیه است که باید به اولیاء دم بپردازد.

ص: ۶

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت دارد در قتل خطایی دیه ثابت است

سنت: روایات متعدد بلکه متواتر در مورد ثبوت دیه وارد شده است که یک نمونه از آن را در ذیل یادآور می شویم.

حکم ابن عتیبه(۱)

(۲) عن الصادق(ع) در ذیل روایت آمده است «و الخطأ فی القتل و الجراحات فیه الدیات».

اجماع: باتفاق مسلمین از شیعه و سنی بلکه بعضی ادعای ضرورت کردند که دیه در شرع بالضروره من الدین ثابت است. عقل: انسانی جنایتی را انجام داد و این جنایت گرچه عمدی نبود بلکه خطایی بود و قصاص ندارد؛ اما جان یک انسان گرفته شد باید جبران بکند و پول خون مجنی علیه را باید بدهد. خونی ریخته شد و خون -چه در نفس چه در اعضاء- محترم است لذا عقل حکم می کند که بایستی جبران بشود.

نتیجه:

به ادله اربعه می گوییم دیه در شرع ثابت است.

والنظر فیه فی أقسام القتل ومقادیر الدیات وموجبات الضمان والجنایه علی الأطراف واللواحق.(۳)

امام در ادامه می فرماید در کتاب دیات از پنج مطلب بحث می شود ۱- فی اقسام القتل ۲- مقادیر الدیات ۳- فی موجبات الضمان ۴- والجنایه علی الاطراف ۵- و اللواحق

قسم اول: القول فی اقسام القتل،

این بحث در اول کتاب قصاص گذشت و به ملاحظه اینکه انسانی اگر کشته می شود و می خواهد قصاص بشود نوع قتل باید مشخص شود قصاص دارد یا خیر؟ آنجا گفتیم قتل ممکن است سه قسم باشد. قتل عمد، قتل شبه عمد، قتل خطای محض و گفتیم میزان در قتل عمد چیست؟ در ادامه به مناسبت گفتیم قتل شبه عمد چیست؟ و میزان و ملاک قتل شبه عمد کدام است و نیز قتل خطای محض را توضیح دادیم و گفتیم میزان و ملاک خطای محض چیست؟ آنجا مفصلاً اقسام قتل و نیز روایاتی که دال بر این اقسام است را ذکر کردیم حالا اینجا اجمالا اشاره می کنیم.

۱- (۱) - بحار الانوار، ج۱۰۱، ص۴۱۱

۲- (۲) - وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۳۸۶

۳- (۳) تحریر الوسیله،ج۲، ص ۵۵۳، ط اسماعیلیان.

امام می فرماید

مسئله ۱

القتل اما عمد محض او شبیه عمد او خطاء محض.

سپس در مسئله ۲ می فرماید یتحقق العمد بلا اشکال بقصد القتل بفعل یقتل بمثله نوعا

در سه صورت قتل عمد صادق است.

صورت اول:

قدر متیقن در عمد این است که کسی را به قصد کشتن می زند و آلت هم کشنده است یا فعلی که انجام می دهد کشنده است. قدر متیقن عمد همین است.

صورت دوم:

دومین مورد از قتل عمد این است که قصد قتل دارد ولی آلت کشنده نیست.

صورت سوم:

قصد قتل ندارد ولی آلت کشنده است این را هم می گوییم عمد است. ولو می گوید قصد نداشتم اما اینجا قصد تبعی دارد(۱)

.

در مسئله ۳ امام می فرمایند «اذا قصد فعلا لایحصل به الموت غالبا» فعلی را انجام می دهد که کشنده نیست غالبا «و لم یقصد به القتل کما لو ضربه بسوت خفیف او حصاه و نحوهما فاتفق القتل فهل هو عمد او لا فیه قولان اشبههما الثانی» یعنی اشبه این است که قتل غیر عمد است.

مسئله ۴ «لو ضربه بعصاه و لم یقلع عنه حتی مات فهو عمد و ان لم یقصد به القتل» اگر با عصا مشغول زدن شد و دست برنداشت تا مضروب مرد اینجا گرچه با عصا زده و عصا کشنده نیست و فرض این است که قصد قتل هم ندارد اما با توجه به خصوصیت «لم یقلع» می گوییم قتل عمد است به جهت اینکه فعل در اینصورت که استمرار پیدا کرد کشنده شد این مثل فرض سوم می شود که قصد قتل ندارد اما فعل ممایقتل غالبا است.

۱- (۴) گفتنی است در همین فرض صورت چهارم وجود دارد که قصد قتل ندارد آلت هم کشنده نیست اما تصادفا موجب

قتل می شود این را می گوییم شبه عمد است.

«و کذا لو منعه من الطعام او الشراب فی مده لایحتمل فیه البقاء» همچنین اگر انسانی را در اتاقی بدون طعام و شراب حبس کرد و می گوید قصد قتل هم ندارم. نفس اینکار کشنده نیست قصد قتل هم ندارد اما اینکه در را باز نکند تا بمیرد این می شود مما یقتل.

مثال بعدی؛ «ولو رماه فقتله فهو عمد و ان لم یقصده» اگر از یک محلی که مما یقتل است او را پرتاب بکند یا تیری به او بزند تصادفا هم بمیرد ولو بگوید من قصد قتل نداشتم اما فعل می شود مما یقتل غالبا پس قتل عمد است.

مسئله ۵ «شبیه العمد مایکون قاصدا للفعل الذی لایقتل به غالبا غیر قاصد للقتل کما ضربه تادیبا بسوط فاتفق القتل و منه علاج الطبیب اذ اتفق منه القتل مع مباشرته العلاج و منه الختان اذا تجاوز الحد و منه الضرب عدوانا بما لایقتل به غالبا من دون قصد القتل»

این قسم آخر با اقسام قبل فرق دارد و آن اینکه عدوانا می خواهد بزند و ممکن است گفته شود چون عدوانی است پس قتل عمد است در حالیکه ملاک عمد بودن وجود ندارد زیرا ملاک عمد این بود که یا فعل کشنده باشد یا آلت قتاله باشد یا قصد قتل داشته باشد و در این مورد نه فعل کشنده است و نه قصد قتل دارد پس شبه عمد می شود.

مسئله ۶- «و یلحق بشبیه العمد لو قتل شخصا باعتقاد کونه مهدور الدم او باعتقاد القصاص فبان الخلاف او بظن انه صید فبان انسانا» قصد قتل دارد آلت هم کشنده است اما برایش اشتباه شده اگر می دانست که این شخص همان شخص مورد نظر نیست او را نمی کشت پس ولو قصد قتل دارد فعل هم مما یقتل است یا آلتی هم که با او می زند کشنده است اما چون شبهه در مصداق پیش می آید لذا می گوییم ملحق به شبه عمد می شود.

قسم سوم قتل خطای محض است انشاءالله فردا

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات ۹۰/۰۶/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات

«والنظر فیه فی اقسام» مرحوم امام در کتاب دیات بحث را به ۵ قسم تقسیم کرده است.

قسم اول در اقسام قتل است. و باید ببینیم، حکم کدامیک از اقسام، دیه؛ و کدامیک قصاص است

قسم دوم در مقادیر دیات است. باید بحث کنیم چه عناوینی بابت دیه مطرح است.

قسم سوم در موجبات ضمان است. یعنی انجام چه فعلی موجب دیه می شود.

قسم چهارم جنایت طرف است که باید ببینیم دیه جنایت بر اطراف چه قدر است

قسم پنجم لواحق است که ملحق به دیه است

القول فی اقسام القتل:

گفتیم که قتل بر سه قسم است ۱- قتل عمد محض که شبهه ندارد ۲- شبه عمد یا شبه خطا ۳- خطا محض. این اقسام در کتاب قصاص هم گذشت و با استدلال بحث کردیم.

صور قتل عمد:

قتل عمد سه صورت دارد صورت اول جایی که انسان قصد قتل دارد با قصد کشتن می زند و آلت هم قتاله است. و آن فعلی که انجام می دهد ممایقتل غالبا است.

این صورت قدر متیقن از قتل عمد است که هم قصد قتل دارد و هم آن فعل یا آلت ممایقتل است.

صورت دوم؛ قصد قتل دارد اما آلت قتاله نیست یا فعل ممایقتل نیست. ولی تصادفا منجر به قتل می شود این را هم قتل عمد می گوییم.

صورت سوم:

قصد قتل ندارد ولی آلت کشنده است اینجا قصد تبعی عنوان می شود که قطعا وجود دارد پس قتل عمد است. یا آلت کشنده نیست اما فعل مما یقتل است.

برای مثال؛ لو ضربه بعصاه و لم یقلع عنه حتی مات اینجا گرچه آلت قتاله نیست قصد قتل هم که نداشته است ولی این فعل با این کیفیت مما یقتل است ولذا ملحق به قتل عمد است.

تا اینجا سه صورت از قتل عمد بود و در قتل عمد دیه نیست بلکه حکم قصاص است که می توانند با مصالحه تبدیل به دیه شود.(۱)

قسم دوم شبه العمد یا شبه الخطا:

جایی است که نه قصد قتل دارد نه فعل ممایقتل است و آلت هم کشنده نیست اما اتفق القتل این را می گوییم شبه العمد.

امام فرومود: «یلحق بشبیه العمد لو قتل شخصا باعتقاد کونه مهدور الدم أو باعتقاد القصاص فبان الخلاف أو بظن أنه صید فبان إنسانا.» برای مورد فوق مثال هایی متصور است.

اگر فکر کند مهدور الدم است و بزند او را بکشد بعد انکشف که این آن نیست اینجا هم قصد قتل دارد هم آلت قتاله است در عین حال می گوییم این عمد نیست چون گر چه قصد کشتن داشت اما قصد کشتن این شخص را نداشت ولو قصد دارد عمدا هم زده است آلت هم قتاله است اما خطای در تطبیق پیش آمده است لذا می گوییم این شبه عمد است. اگر ولی دم به خیال اینکه شخصی را که می کشد به عنوان قصاص کشته می شود او را بکشد و بعد معلوم شود که جانی مورد نظر نبود در اینصورت نیز قتل شبه عمد است. مثال بعدی؛ لو ظن بانه صید فبان انسانا از دور فکر کرد این یک آهو است زد او را کشت آمد نزدیک دید یک انسان است این هم شبه عمد است.

۱- (۱) گفتنی است در همین فرض صورت چهارم وجود دارد که قصد قتل ندارد آلت هم کشنده نیست اما تصادفا موجب قتل می شود این را می گوییم شبه عمد است.

قسم سوم:

خطای محض؛ تعبیر امام این است المعبر عنه بالخطا الذی شبهه فیه اینهم دیه دارد اما با عاقله است

جایی که انسان قصـد قتل نـدارد آلت هم قتاله نیست یا آلت هم قتاله باشـد مهم این است که قصـد هیچ قتلی ندارد مثل اینکه برای تمرین تیر انـدازی می کنـد تصادفـا به انسانی اصابت کرده و کشـته می شود. یا مثلا القی حجرا یک سـنگی برداشت می خواهد پرتاب سـنگ را تمرین کند که تصادفا خورد به انسانی و مرد نه تنها که قصد قتل این انسان را نداشت بلکه اساسا قصد هیچ قتلی را نداشت و آلت هم قتاله نبود این را می گوییم خطای محض. و منه ما لو رمی انسانا مهدور الدم فاصاب انسانا آخر مثال سوم این است که به سوی شخصـی مهدورالدم بودن آن ثابت است تیر می اندازد و تصادفا او رفت کنار و جابجا شدند و یکی دیگر آمـد جلو و کشـته شـد این را هم می گوییم خطای محض است. گفتنی است تفاوت مثال سوم از قسم سوم با مثال اول از قسم دوم در این است که در مثال اول از قسم دوم فقط فکر می کرد که شخصـی مهدور الدم است وآن را کشت و بعد معلوم شـد که آن شـخص مهدورالـدم نبود. اما در مثال سوم از قسم سوم اصل مهدور الدم بودن شـخص مورد نظر ثابت بود و در موقع تیر اندازی جابه جایی نفر انجام شد.

دیه این سه صورت را بعد می گوییم

مسئله ۸ یلحق بالخطا محضا فعل الصبی و المجنون شرعا

ص: ۱۲

یکی از موارد و مصادیق خطای محض این است که یک بچه یک انسانی را بکشد ولو اینکه قصد دارد آلت هم قتاله است ولی مکلف نیست گرچه بر این عمل شرعاً تعریف عمد صادق است چون هم قصد داشته و هم آلت قتاله است ولی چون روایت دارد عمد الصبی خطا در مجنون هم همینطور است عمده و خطائه سواء از نظر شرعی حکم بر خطای محض می شود.

مسئله ۹ تجری الاقسام الثلاثه فی الجنایه علی الاطراف

مرحوم صاحب جواهر پس از نقل کلام محقق« و کذا الجنایه علی الأطراف تنقسم هذه الأقسام.» (۱) در ذیل مسئله می فرماید «بلاخلاف اجده بیننا بل الاجماع محصل علیه بل یمکن استفادته من النصوص» حکم هر سه قسم (قتل عمد قتل شبه عمد و شبه خطا قتل خطای محض) در جنایت بر طرف هم می آید یعنی قطع عمدی یا شبه عمد یا خطائی عضو همان حکم مربوط به قتل را دارد. (البته در قتل عمد بعد از مصالحه به مقدار دیه فرض پرداخت دیه مطرح است.)

القول فی مقادیر دیات و عناوینه

قسم دوم بیان مقدار دیه و عناوین معین شده برای دیه است. شش عنوان برای دیه نقل شده است؛

۱- ابل ۲- بقر ۳- غنم ۴- حله ۵- طلا ۶- نقره؛ از عناوینی است که دیه بر اساس آنها باید پرداخت شود.

اکنون قبل از اینکه در بحث مقادیر وارد بشویم موارد دیه را بحث می کنیم.

موارد ثبوت دیه:

۱- (۲) شرایع الاسلام، ج۴، ص۲۲۵، ط اسماعیلیان.

در سه مورد دیه ثابت است.

مورد اول:

بالعرض و بدلا و عوضا دیه ثابت است یعنی در قتل عمد تنها حکمی که برعهده جانی است قصاص است و حتی تخییر هم نیست.

مورد دوم:

قتل شبه عمد و شبه خطا؛ اگر اتفاق بیفتد حکم شرعی ثبوت دیه بر عهده جانی است

مورد سوم:

قتل خطای محض؛ در قتل خطائی حکم شرعی دیه است هر چند که بر عاقله ثابت است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات (مقادیر دیه) ۹۰/۰۶/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مقادیر دیه)

در بیان مقادیر دیه ابتدا موارد دیه را بحث کردیم و گفتیم بعضی جاها بالأصاله قصاص ثابت است مانند قتل عمد. منتهی می تواند از حق خود بگذرد و عوضا عن القصاص به دیه رضایت دهد. هرچند که اگر بیشتر از دیه بخواهد یا به کمتر از دیه راضی شود حق اوست اما دیه نیست بلکه معاوضه است و ربطی به بحث ما ندارد البته در برخی از صور گرچه قتل عمد باشد دیه بالأصاله ثابت است مانند موردی که قاتل پدر مقتول باشد و نیز در قصاص طرف اگر استخوان را شکست و قصاص کردن خوف کم یا زیاد شدن دارد بالأصاله دیه ثابت است.

در قتل شبه عمد و خطای محض، عوضا عن القصاص بالأصاله دیه ثابت است.

عناوین دیه:

گفتیم برای دیه شش عنوان وجود دارد.

اول ابل: و تعداد آن هم صد شتر است که دیه انسان است.

ص: ۱۴

دوم بقر: که تعداد آن دویست گاو است.

سوم غنم: که تعداد آن هزار گوسفند است.

چهارم حله: که تعداد آن دویست دست حله است و هر حله دو عدد است یکی روی دوش می اندازند یکی را به کمر می بندند.

پنجم ذهب: و مقدار آن هزار مثقال طلا که هزار دینار است.

ششم فضه: که مقدار آن ده هزار درهم نقره است.

مرحوم صاحب جواهر(۱) در ذیل عبارت محقق(۲) می فرماید «بلاخلاف اجده بیننا» در اینکه عناوین دیه همین این شش عنوان است مخالفی نیست «بل الاجماع محصل علیه بل یمکن استفادته من النصوص و علی التغییر بیننا(۳) »

اول ادعای اجماع می کند و می فرماید که اجماع قائم است که تخییر است بین اینها و از نصوص هم می شود استفاده کرد

البته در مورد شش عنوان یک روایت مستقل نداریم که هر شش تا را ذکر کرده باشد بلکه بصورت متفرق آمده است که از جمع روایات این شش تا در می آید لذا اجماع اینجا بکار می آید

و فرمود از روایت هم تخییر نیز استفاده می شود.

بیان تفصیلی عناوین دیه:

اول:

ابل گفتیم یکی از عناوین دیه انسان صد عدد شتر است. اما بر این عنوان قید هایی نیز وارد شده است

۱- (۱) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۴، ط تراث عربی بیروت

۲- (۲) شرایع الاسلام، ج۴، ص ۲۲۸، ط اسماعیلیان

۳- (۳) بلا خلاف أجده فی شیء من السته المزبوره، کما عن بعض الاعتراف به، بل عن الغنیه الإجماع علیه أیضا و علی التخییر بینها، بل یمکن استفادتها من النصوص کما ستعرفه فی أثناء البحث إن شاء الله.

۱- مسـان: مرحوم محقق در شـرایع می فرمـاید(۱) «دیته مـائه بعیر من مسـان الابـل» شتر بایـد مسن باشـد بچه شتر کافی نیسـت مرحوم امام هم در مسئله ۲ فرمود «یعتبر فی الابل ان یکون مسنه.»

در بعضی جاها فرمود مراد از مسان یعنی کبار(۲) یعنی باید کبیر باشد اما در عبارات روایت اینگونه آمده است «هو ما استکمل السنه الخامسه» شتری که سال پنجم او تمام شد و داخل در سال ششم شده است را مسان می گویند.

دیگران هم همین حرف را زده اند امام هم فرمودند(۳) «یعتبر فی الإبل أن تکون مسنه، و هی التی کملت الخامسه و دخلت فی السادسه» تقریبا اتفاقی است.

بعضـی از علما فحل بودن را به عنوان قیـد دوم ذکر کردند یعنی نر باشد ماده یا ناقه کافی نیست این قید در بعضـی روایات نیز آمده است.

الف: صحیحه معاویه بن وهب(۴) قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ دِیَهِ الْعَمْدِ فَقَالَ- مِائَهٌ مِنْ فُحُولَهِ الْإِبِلِ الْمَسَانِّ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ إِبِلٌ- فَمَکَانَ کُلِّ جَمَلٍ عِشْرُونَ مِنْ فُحُولَهِ الْغَنَمِ. ملاحظه می فرماییـد روایت می فرمایـد صـد نفر از فحول ابل مسان پرداخت شود و روایت صحیحه است و قید فحوله هم دارد.

ب: عَنْ أَبِی بَصِیرٍ(۵) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ دِیَهِ الْعَمْدِ الَّذِی یَقْتُلُ الرَّجُلَ عَمْداً- قَالَ فَقَالَ مِائَهٌ مِنْ فُحُولَهِ الْإِبِلِ الْمَسَانِّ- فَإِنْ لَمْ یَکُنْ إِبِلٌ- فَمَکَانَ کُلِّ جَمَلٍ عِشْرُونَ مِنْ فُحُولَهِ الْغَنَمِ. در این رویت صحیحه نیز قید فحوله آمده است. و به استناد این دو روایت عده ای قائلند که دو شرط در ابل ثابت است (مسان و فحوله)

۱- (۴) شرایع الاسلام، ج۴، ص ۲۲۸، ط اسماعیلیان

۲- (۵) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۵، ط تراث عربی بیروت «و المراد بالمسان الکبار کما فی القاموس»

۳- (۶) تحریر الوسیله، ج۲، ص۵۵۴، مسئله ۲،ط دارالعلم

۴- (۷) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۲۰۰، باب ۲ از ابواب دیات نفس، حدیث ۲

۵- (۸) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۲۰۰، باب ۲ از ابواب دیات نفس، حدیث ۳

مرحوم صاحب ریاض(۱) می فرماید لکن الاکثر الاطلاق یعنی فتوایشان مطلق است و این قید در آن نیست.

مرحوم صاحب جواهر(۲) می فرماید گرچه مرحوم محقق می گوید مائه بعیر اما بعیر اصطلاحا مثل انسان است و مذکر و مؤنث در او یکسان است هم جمل هم ناقه را می گویند در نتیجه محقق قائل به فحوله بودن نیست در حالی که ما روایت داشتیم که تعبیر به فحوله کرده است.

دلیل عدم توجه علماء به قید فحوله در روایت:

لعل وجهش این باشد که این قید در کلمات عامه است و آنها شرط کردند و بعید نیست که روایات ما از باب تقیه باشد. صاحب جواهر می فرماید حکی عن الشیخ حملها علی التقیه یعنی چون مطابق با عامه است حمل بر تقیه می شود

مرحوم صاحب جواهر(۳) در ذیل عبارت محقق می فرماید لکن مع ذلک فالاحتیاط لاینبغی ترکه. امام هم در ذیل مسئله ۲ می فرماید والاحوط اعتبار الفحوله فی الابل و ان کان عدم الاعتبار لایخلو من قوه

پس یکی از شش چیزی که جانی می تواند در مقام پرداخت دیه انتخاب کند؛ ابل است که باید مسن باشد و اگر فحوله بودن را هم اعتبار بکند خوب است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

۱- (۹) ریاض المسائل، جلد ۱۶، ص۳۴۵، ط آل البیت

۲- (۱۰) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۶، ط تراث عربی بیروت ، إذ المصنف و إن عبر بالبعیر إلا أنه- کما فی الصحاح- من الإبل بمنزله الإنسان من الناس، یقال للجمل بعیر و للناقه بعیر.

۳- (۱۱) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۶، ط تراث عربی بیروت

کتاب الدیات (عناوین دیه) ۹۰/۰۶/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (عناوین دیه)

گفتیم «ابل» یکی از عناوین برای پرداخت دیه است و جانی می تواند برای پرداخت دیه صد نفر شتر بپردازد. و پرداخت شتر به عنوان دیه هم از نظر عنوان مورد اتفاق علما است و هم از نظر عدد هیچ اختلافی نیست. و گفتیم در پرداخت شتر دو قید ذکر شد.

قید اول:

مسان؛ هم در روایت آمده است و هم مورد اتفاق علماء است که گفتند مائه من مسان الابل یعنی صد شتر باید مسنه باشد یعنی داخل در سال ششم شده باشد و کمتر از آن کافی نیست.

قید دوم:

فحل؛ در مورد قید دوم نیز هم روایت داریم و هم برخی علماء گفتند من فحوله الابل شتر باید نر باشد شتر ماده کافی نیست این را یکی از بزرگان علما در جامع الشرایع(۱) ذکر کرده و مرحوم صاحب ریاض(۲)

هم از او نقل می کند مرحوم صاحب جواهر(۳) هم می گوید کسی غیر از صاحب ریاض این نکته را از ابن سعید حلی نقل نکرده است.

و نیز به روایاتی که از نظر سند هم صحیح است – نظیر صحیحه معاویه –استدلال کردند که خواندیم.

اما اگر ما باشیم و مقتضای قواعد می گوییم برخی روایات بنحو اطلاق می گوید «من الابل مائه» و هیچ قیدی ندارد بنابراین وقتی چند روایت می گوید «فحوله الابل» و چند روایت نیز مطلق است مقتضای قاعده تقیید است یعنی مراد صد شتر فحل است. منتهی در این مورد که آیا با این روایت روایات مطلقه را قید بزنیم یا نه محل کلام است.

۱- (۱) الجامع للشرایع، ص۵۷۲، ط مؤسسه سید الشهداء
۲- (۲) ریاض المسائل ، ج، ص: ۳۴۵، آل البیت
۳- (۳) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۶، ط إحیاء التراث العربی

مرحوم صاحب ریاض(۱) می فرماید «و لکن فی صلوحها لتقیید النصوص المطلقه نظر»

در صلاحیت این روایت صحیحه که بتواند روایات مطلقه را تقیید بزند نظر است. و ما معتقدیم که صلاحیت ندارد زیرا؛

اولاً:

روایات مطلق معتضد بعمل الاکثر است و پشتوانه عمل اکثر فقها را دارد ثانیاً:

روایات مطلق در مقام بیان حاجت بوده یعنی اگر فحل بودن شرط بود امام باید بیان می کرد پس معلوم می شود قید نیست.

ثالثا:

یک قیدی در این روایت آمده است که لم یقل به احد من العلماء.

زیرا در روایت آمده است در صورتی که شتر پیدا نشد امام می فرماید مکان هر ابل بیست گوسفند بدهد در حالیکه چنین چیزی نصا و فتوا مطرود است لذا روایت صلاحیت برای تقیید ندارد. البته مرحوم صاحب جواهر نیز این روایت را حمل بر تقیه کرده است.

اقول: امام (ره) فرمودند احتیاط خوب است ما هم تایید می کنیم نظر صاحب جواهر و امام را یعنی در مقام اداء رعایت احتیاط می کنیم و فحوله را شرط می کنیم.

بقر:

عنوان دوم در دیات بقر است که عدد آن دویست است

در بقره ظاهر این است که نه تقیید به مسنه دارد که در ابل بود نه تقیید به فحوله بلکه مطلق است در نصوص می گوید مأتا بقره هیچ قیدی نیاورده است در روایت عبد الرحمن ابن حجاج عن ابن ابی لیلا(۲) آمده است « قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ أَبِی لَیْلَی یَقُولُ کَانَتِ الدِّیَهُ فِی الْجَاهِلِیَّهِ مِائَهً مِنَ الْإِبِلِ- فَأَقَرَّهَا رَسُولُ اللَّهِ ص- ثُمَّ إِنَّهُ فَرَضَ عَلَی أَهْلِ الْبَقَرِ مِائَتَیْ بَقَرَهٍ(۳) » در فتوای اصحاب هم همین است. مرحوم محقق در شرایع(۴) اول ابل را ذکر می کند بعد می گوید «او ماتا بقره» علامه در قواعد هم می گوید «مأتا بقره» در ریاض(۵) که شرح قواعد است صاحب ریاض می گوید «و هی ما یطلق علیه اسمها» یعنی چیزی که اسم بقره بر آن ثابت است اگر به عنوان دیه پرداخت شود کافی است مرحوم امام(۶) هم می فرماید «اما البقره فلایعتبر فیها السن و لا الذکوره و الانوثه فیکفی فیها ما یسمی البقره» در بقره سن و یا مذکر و مؤنث بودن معتبر نیست.

۱- (۴) ریاض المسائل، ج۱۶، ص ۳۴۵، ط آل البیت

۲- (۵) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۳و۱۹۴، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۱،ط آل البیت

۳- (۶) گفتنی است با توجه به بحث هایی که در آینده روی روایت ابی لیلا خواهد شد ادامه روایت در ذیل ثبت گردید. ←

وَ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الشَّاهِ أَلْفَ شَاهٍ ثَنِيَّةٍ- وَ عَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفَ دِينَارٍ- وَ عَلَى أَهْلِ الْوَرِقِ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ- وَ عَلَى أَهْلِ الْيَمَنِ الْحُلَلَ مِائَتَيْ حُلَّةٍ- قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ- فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَمَّا رَوَى ابْنُ أَبِي لَيْلَى- فَقَالَ كَانَ عَلِيٌّ ع يَقُولُ الدِّيَةُ أَلْفُ دِينَارٍ- (وَ قِيمَةُ الدِّينَارِ عَشَرَةُ دَرَاهِمَ- وَ عَشَرَةُ آلَافٍ لِأَهْلِ الْأَمْصَارِ)

۴- (۷) شرایع الاسلام، ج۴، ص۲۲۸، ط اسماعیلیان.

۵- (۸) ریاض المسائل، ج۱۶، ص ۳۴۴، ط آل البیت

۶- (۹) تحریر الوسیله، ج، ص: ۵۵۵، ط دار العلم

مرحوم صاحب جواهر(۱) می فرماید این تاء تاء تانیث نیست بلکه تاء وحدت جنسی است یعنی بقر یعنی جنس گاو و بقره یعنی یک گاو.

شاه:

عنوان سوم شاه است و جانی می تواند برای پرداخت دیه هزار گوسفند را انتخاب کند صاحب جواهر فرمود (۲) «فلا خلاف اجده فی عددها ایضا نصا و فتوا» در قید عدد هزار گوسفند هیچ مخالفی نیست بل عن الغنیه(۳) و ظاهر کتب الثلاثه الاجماع علیه کما لا خلاف اجده فی اجزاء مسماها یعنی علاوه بر اجماع بر عدد یک اجماع دیگر داریم که صدق مسمای هزار گوسفند کافی است بلاقید من غیر فرق بین الذکر و الانثی بین بزرگ یا کوچک نر یا ماده چاق یا لاغر فرقی نیست البته در ذیل دو روایتی که قبلا اشاره کردیم آمده است که می فرماید: اگر نتوانست شتر دهد (یا نخواست شتر دهد) بجای هر شتر بیست گوسفند بپردازد در نتیجه می شود دو هزار گوسفند که مخالف می شود با این روایات

۱- صحیحه معاویه ابن وهب(۴) فان لم یکن ابل فمکان کل جمل عشرون من فحوله الغنم اگر شتر نیست بجای هر شتر بیست گوسفند نر بپردازد.

۲- عَنْ أَبِی بَصِیرٍ(۵) قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ دِیَهِ الْعَمْدِ الَّذِی یَقْتُلُ الرَّجُلَ عَمْداً- قَالَ فَقَالَ مِائَهٌ مِنْ فُحُولَهِ الْإِبِلِ الْمَسَانِّ- فَإِنْ لَمْ یَکُنْ إِبِلٌ- فَمَکَانَ کُلِّ جَمَلٍ عِشْرُونَ مِنْ فُحُولَهِ الْغَنَمِ.» به مقتضای این دو روایت که مشابه هستند باید دو هزار گوسفند بدهد اما گفتیم که این دو روایت مطرود است زیرا؛

۱- (۱۰) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۷، ط إحیاء التراث العربی

۲- (۱۱) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۱۱، ط إحیاء التراث العربی

۳- (۱۲) غنیه النزوع إلی علمی الأصول و الفروع، ص: ۴۱۲، ط مؤسسه امام صادق(ع)

۴- (۱۳) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۲۰۰، باب ۲ ابواب دیه نفس، حدیث۲، ط آل البیت

۵- (۱۴) وسائل السیعه، ج۲۹، ص۲۰۰، باب ۲ ابواب دیه نفس، حدیث۳، ط آل البیت

اولاًـ ترتیب دارد که آمده است ان لم یکن ابل گوسفند بدهد در حالی که گفتیم در هیچ یک از این شش عنوان ترتیب نداریم.

ثانیاً: لازمه تبدیل به گوسفند آن است که دو هزار گوسفند به عنوان دیه باشد در حالیکه لاقائل به بلکه فقهاء بالاتفاق نصا و فتواً هزار را قبول دارند.

ثالثاً: قید فحوله آورده است در حالیکه گفتیم این قید قائل ندارد.

لذا می گوییم نصا و فتوا تعداد شاه هزار است و هیچ قیدی هم ندارد.

حله:

عنوان چهارم دویست حله است. در حله از دو جهت بحث می شود.

جهت اول: حله چیست؟

جهت دوم: تعداد حله چندتا است؟ که از روایات باید استفاده کنیم. برای فردا انشاالله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات عناوین دیه(حله) ۹۰/۰۷/۰۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات عناوین دیه(حله)

در بحث عناوین دیات گفتیم شش چیز بعنوان دیه قابل پرداخت است.

۱- صد شتر من مسان الابل که سنشان داخل در شش سال باشد.

۲- دویست گاو که شرطی نداشت.

۳- هزار گوسفند که اختلافی نداشت به جز دو روایت که به حسب ظاهر مخالف بود.

شرح اجمالی موارد فوق را بیان کردیم و امروز در مورد حله توضیحات کوتاهی داریم.

۴- حله:

مرحوم محقق(۱) در شرایع می فرماید «أو مأتا حله» عین همین عبارت را مرحوم امام(۲) هم آورده است. مرحوم صاحب

جواهر(۳) در ادامه کلام محقق می فرماید «وأما الثالث أی مأتا حله فلا أجد فیه خلافاً معتداً به بل عن بعض الاصحاب نفی الخلاف» و از بعض کتابهای دیگر مثل مبسوط(۴) و سرائر(۵) و غیره نقل می کند که آنها هم ادعای اجماع کردند اما در مقابل مرحوم صاحب جواهر(۶) در ذیل می فرماید «انی لم اجد فی النصوص ما یدل علیه» مگر یک روایت که آنهم اشکال دارد وآن صحیحه عبدالرحمن بن حجاج(۷) است که می گوید «سمعت ابن ابی لیلا- یقول کانت الدیه فی الجاهلیه مأه من الابل فاقرها رسول الله» یعنی پیامبر همان را تثبیت کرد «ثم انه فرض علی اهل البقر مأتی بقره» آنهایی که گاو داشتند و شتر نداشتند پیامبر دویست گاو بر عهده آنها گذاشت. «و فرض علی اهل الشاه ألف شاه ثنیه» یعنی گوسفند ثنیه باشد یعنی در سن سه سال باشد. «و علی اهل الذهب الف دینار و علی اهل الورق عشره آلاف درهم و علی اهل الیمن مأتی حلل».

۱- (۱) شرایع الاسلام، ج۴، ص۲۲۸، ط اسماعیلیان.

۲- (۲) تحریر الوسیله، ج، ص: ۵۵۴، ط دار العلم

۳- (۳) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۷، ط إحیاء التراث العربی

۴- (۴) المبسوط فی الفقه، ج۷، ص۱۱۸، ط مرتضویه

۵- (۵) السرائر، ج۳، ص۳۲۳، ط جامعه مدرسین

۶- (۶) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۷، ط إحیاء التراث العربی ← إلا أنی لم أجد فی النصوص ما یدل علیه سوی

۷- (۷) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۳و۱۹۴، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۱،ط آل البیت

بررسی روایت:

۱- ضعف سند؛

صاحب جواهر می فرماید روایت از نظر سند تا عبدالرحمن بن حجاج صحیحه است. و ایشان هم از بزرگان فقهای اصحاب است و مرحوم شیخ در فهرست کتاب غیبت می فرماید ایشان از سفرای مورد اطمینان است منتهی عبدالرحمن بن حجاج نمی گوید قال الصادق بلکه می گوید قال ابن ابی لیلی پس روایت از امام نیست که ما برای آن اعتبار قائل بشویم. مرحوم صاحب جواهر می فرماید و هو معلوم الحال ابن ابی لیلی در زمان بنی امیه و بنی عباس ۳۳ سال قاضی کوفه بود «و کان من اقران ابی حنیفه» و رابطه نزدیکی با ابوحنیفه داشت. و یکی از خصوصیات او این بود که با اهلبیت و شیعیان دشمنی داشت مثلا عمار دهنی که شخصی جلیل القدر بود و زمانی نزد ابن ابی لیلی در دادگاه برای ادای شهادت آمده بود؛ ابن ابی لیلی به او گفت «قم فقد عرفناک لانقبل شهادتک لانک رافضی» از محکمه بیرون برو و شهادتت قبول نمی شود چون شیعه هستی عمار با حال گریه از جلسه رفت بیرون ابن ابی لیلی او را صدا زد و گفت «یا عمار انت رجل من اهل العلم و الحدیث ...» تو اهل علم و حدیث هستی بجای گریه کردن می توانی با همکاری کنی تا جایگاه خوبی پیدا کنی عمار گفت «لیس ذلک انک نسبتنی الی رتبه شریفه لست من اهلها» تو نسبتی به من داده ای که لایق آن نیستم زیرا اولین گروهی که به آنها نسبت رافضی (شیعه) دادند سحره زمان موسی بودند یعنی رفض کردند ایمان به فرعون را. عمار گفت که امام صادق فرمود هرکس پشت به باطل

کند و رو به حق کند این را می گویند رافضی و من اعتقاد ندارم در این زمان کسی با این وصف وجود داشته باشد.

ص: ۲۲

ابن ابی لیلی مشابه همین برخورد را با محمد بن مسلم که زمان امام باقر و امام صادق را درک کرده بود نیز داشت.

۲- عدم ذکر حله در نقل عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق(ع)

؛به علاوه همین عبدالرحمن بن حجاج - با توجه به این داستانی که از ابن ابی لیلا شنید - می گوید نزد امام صادق رفتم «فسئلت اباعبداله فقال کان علی یقول الدیه الف دینار و قیمه الدینار عشره آلاف درهم و لاهل البوادی ماه من الابل و لاهل السواد مأتا بقره أو الف شاه(۱) » ملاحظه می فرمایید وقتی عبدالرحمن از امام (ع) در جواب اسمی از حلل نمی برد با اینکه او گفته بود ابن ابی لیلا شش چیز را به عنوان موارد قابل پرداخت برای دیه مطرح کرده است.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید لذا حله مورد قبول نیست ولی اجماع فقهاء بر پذیرش حله است.

۳- اختلاف نسخه در تعداد حله؛

یک اشکال دیگر هم در بحث حله از جهت تعداد وجود دارد. مرحوم کلینی(۲) در کافی «و علی اهل الیمن الحلل مائه حله» ذکر کرده است ولی در نقل وسائل(۳) «و علی اهل الیمن الحلل مأتی حله»(۴) آمده است اما مرحوم صدوق در تهذیب(۵) طبق کافی نقل کرده و فتوی داده است.

۱- (۸) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۳و۱۹۴، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۱،ط آل البیت

۲- (۹) کافی، ج۷، ص۲۸۰، حدیث ۱، ط اسلامیه

۳- (۱۰) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۳و۱۹۴، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۱،ط آل البیت

۴- (۱۱) گفتنی است آدرس هایی که در هامش وسائل الشیعه طبع آل البیت، ج۲۹، ص۹۳ برای حدیث فوق آمده است سه مورد کافی تهذیب و استبصار است که در هیچیک از مصادر سه گانه جمله «مأتی حله» نیامده است اما متن وسائل الشیعه «مأتی حله» ثبت کرده است.

۵- (۱۲) تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص۱۶۰، حدیث ۶۴۰

نتیجه:

در روایت عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق؛ در کلام امام نامی از حله نیامده است و روایتی هم که نام حله را برده است ضعیف است و اشکال دارد. از طرفی هم مرحوم صاحب جواهر ادعای اجماع کرده است که یکی از شش چیز حله است.

و نیز هیچ روایتی که همه ی شش چیز را یکجا آورده باشد نداریم لذا اجماع را موید می گیریم و می گوییم شاید علماء طبق روایات دیگری که بدستشان رسیده و حله در آن بود و به ما نرسیده است فتوی دادند.

به هر حال این روایت فقط موید بر مسئله است که عناوین دیه شش چیز است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات عناوین دیه(حله) ۹۰/۰۷/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات عناوین دیه(حله)

گفتیم؛ یکی از عناوینی که قابلیت دارد به عنوان دیه پرداخت شود حله است. لکن مرحوم صاحب جواهر فرمود لم أر فی النصوص من ندیدم که در نصوص ذکری از حله شده باشد بلکه مدرک آن فقط اجماع و اتفاق علما است مگر در دو روایت.

روایت اول:

صحیحه عبدالرحمان بن حجاج که دیروز گفتیم و چند اشکال بر آن وارد بود

اشکال اول: گفتیم عبد الرحمن از امام نقل نکرده است بلکه از ابن ابی لیلی نقل کرده است که گفت در زمان پیامبر اینگونه بوده و خود ابن ابی لیلی معلوم الحال است و به هیچ وجه قابل اعتماد نیست.

اشکال دوم: گفتیم این روایت دوگونه نقل شده است. وسائل الشیعه «مائتی حله» نقل کرده است. اما مرحوم شیخ در تهذیب(۱) نقل می کند «مأه حله» مرحوم کلینی در کافی(۲) نقل می کند «مأه حله» بنابراین قابل استناد نیست.

۱- (۱) تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص۱۶۰، حدیث ۶۴۰، اسلامیه
۲- (۲) کافی، ج۷، ص ۲۸۰، حدیث ۱، ط اسلامیه

۲- روایت دوم:

صحیحه جمیل بن دراج[1] است «فی الدیه قال الف دینار او عشره آلاف درهم و یؤخذ من اصحاب الحلل الحلل و من اصحاب االابل الابل و من اصحاب البقر البقر و من اصحاب الغنم الغنم».

مناقشه در روایت جمیل بن دراج.

۱- روایت موقوفه است یعنی سند را به امام نرسانده است.

۲- روایت دلیل برای اصل حله است و از تعداد در آن اثری نیست.

۳- آنگونه که صاحب تفصیل الشریعه[2] آورده است روایت یک نسخه بدل دارد که از اعتبار روایت می کاهد در تهذیب نقل می کند «یوخذ من اصحاب الحلل الحلل[3] » و در نسخه دیگر دارد من اصحاب الخیل[4] یعنی اسب

بنابراین گرچه روایت صحیحه است اما نمی توان به آن استناد کرد.

مرحوم صاحب ریاض[5] هم پس از نقل اجماع علماء بر ثبوت حله به عنوان پرداخت دیه - مانند صاحب جواهر- می فرماید «و هو الحجه دون الصحیحه» برای جواز پرداخت دیه از حله همین اجماع حجت است. و به صحیحه جمیل بن دراج اعتباری نیست.

۱- (۳) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۳و۱۹۴، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۱،ط آل البیت

۲- (۴) تفصیل الشریعه، کتاب الدیات، ص۱۶، مسئله ۳

۳- (۵) تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص۱۶۰، حدیث ۶۴۰، ط اسلامیه ← وَ عَلَی أَهْلِ الْیَمَنِ الْحُلَلَ مِائَهَ حُلَّهٍ

۴- (۶) گفتنی است در هامش جواهر الکلام به مناسبت اینکه مر حوم صاحب جواهر فرموده است نسخه بدل حلل الخیل آمده است محشی متذکر گردید که در یک نسخه خطی تصحیح شده نسخه بدل الخیل را یافته است.

۵- (۷) ریاض المسائل، جلد ۱۶، ص۳۴۵، ط آل البیت

مرحوم آقای خویی(۱) می فرمایـد «العمـده فی کون مأتی حله من افراد الدیه هو الاجماع و تسالم المقطوع به بین الاصـحاب و الا فهو لم یرو فی صـحیحه جمیل و عبدالرحمان و لایمکن اثبات ذلک بهما» و در ذیل عبارتشان می فرمایند «نعم لابأس بکون الصحیحتین مؤیدتین للحکم».

پس حکم را از اجماع می گیریم و این دو روایت قرینه می شود که در اسـلام حله بعنوان دیه ثابت بوده است ولی روایت آن به دست ما نرسید.

مرحوم صاحب جواهر(۲) می فرماید بعد از همه اشکالات «لابأس بالعمل بها بعد الانجبار بما عرفت»

اقول:

به نظر می رسـد این فرمایش ایشان مورد قبول نیست زیرا قبول است که شـهرت جبران ضـعف سـند را می کند اما اینجا فرض این بوده است که کلام کلام امام نیست از امام نقل نکرده شایـد دروغ هم نگفته باشـد لـذا جمله بعـد الانجبار خیلی دلچسب نیست و حق با آقای خویی است.

امام خمینی در ذیل می فرماید «الحله ثوبان و الاحوط ان تکون من برود الیمن».

در عبارت دو مطلب مورد توجه است.

مطلب اول:

هر حله دوتا است یکی ردا و دیگری ازار

مطلب دوم:

حله باید از پارچه های یمنی باشد.

مرحوم محقق در شرایع(۳) می فرمایـد «او مأتـا حله کل حله ثوبان من برود الیمن» ایشان بطور مطلق از حله به دو لباس تعریف می کنـد و قید احوط نیاورده است. مرحوم صاحب جواهر(۴) می فرمایـد «و علی کل حال فالحکم ای کون ماتی حله من افراد الـدیه مفروغ منه» اینکه حله از افراد دیه است مفروغ عنه و اجمـاعی است «کـالمفروغیه عن کـون کـل حله ثوبـان چنـانچه این قضیه مرتب بودن هر حله از دو لباس هم مفروغ منه است «علی ما نص به اکثر الاصحاب و اهل اللغه و عن الصحاح(۵) و الحلل من برود الیمن و الحله ازار و ردا لاتسمی حله حتی یکون ثوبین» تصریح به دو قطعه بودن دارد.

ص: ۲۶

۱- (۸) مبانی تکمله المنهاج، جموسوعه، ص: ۲۳۳، ط مؤسسه نشر آثار خوئی

۲- (۹) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۷، ط إحیاء التراث العربی

۳- (۱۰) شرایع الاسلام، ج۴، ص۲۲۸، ط اسماعیلیان.

۴- (۱۱) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۹، ط إحیاء التراث العربی

۵- (۱۲) تاج اللغه و صحاح العربیه، ج۴، ص ۱۶۷۲، ط دارالعلم

ابن اثیر(۱) نیز در نهایه می گوید «الحله واحده الحلل و هی برود الیمن و لاتسمی حله الا ان تکون ثوبین من جنس واحد»

مصباح المنیر(۲) نیز می گوید «و الحله بالضم لاتکون الا ثوبین من جنس واحد».

یکی از لغویین می گوید «یبین ذلک حدیث عمر انه رئا رجلا علیه حله قد اعتزر باحداهما و ارتدا بآخر فهذان ثوبان» پس حله یعنی دو قطعه

امام فرمود احوط این است که از برود یمن باشد این از باب این است که بعضی از لغویین ذکر کردند که از برود یمن باشد و هم در فتاوا هست لذا مرحوم صاحب جواهر(۳) می فرماید «ینبغی الاقتصار فیها علی برود الیمن لانه المتیقن»

اما امام می فرماید الاحوط منتهی مخالفی هم دارد. زیرا در کتاب عین(۴) می گوید «الحله ازار و رداء برد او غیره» می خواهد از یمن باشد یا غیر یمن.

مرحوم ابن ادریس(۵) در سرائر نقل می کند که « و الحله إزار، و رداء و لا تسمّی حله حتی تکون ثوبین اثنین، من برود الیمن، أو نجران» پس مقید به یمن نکرده است.

ولی این دلیلی ندارد که ما نجران را اضافه کنیم ولی برود یمن را می گوییم احتیاط بهتر است.

منتهی عمده مطلب این است که اگر امروز در مقام اجرا کسی بگوید من حله را انتخاب می کنم حلل را از کجا گیر بیاورد حله ای که آن زمان بود لباس بود می پوشیدند بعضی گفتند لباس انتخاب کند حله خصوصیت ندارد البته اتفاقی نیست زیرا از به حله لباس جید تعبیر شده است.

۱- (۱۳) النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج، ص: ۴۳۲، ط اسماعیلیان

۲- (۱۴) المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج، ص: ۱۴۸، ط دارالرضی

۳- (۱۵) جواهر الکلام، ج۴۳، ص ۱۰، ط إحیاء التراث العربی

۴- (۱۶) کتاب العین، ج، ص: ۲۸، ط هجرت

۵- (۱۷) السرائر، ج۳، ص۳۲۳، ط جامعه مدرسین

علی ای حال امروز شاید بگوییم اصلا نیست مانند خصال کفاره که آزاد کردن عبد است که عبد وجود ندارد.

اگر ملاک ثوب باشد می توانیم انتخاب کنیم لذا به نظر می رسد این عنوان از عناوین دیه در این زمان منتفی است و لذا باید بگوییم جانی در پنج چیز مخیر است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات عناوین دیه(دینار) ۹۰/۰۷/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات عناوین دیه(دینار)

بیان یک تذکر: قبل از شروع درس بر مطلبی لازم است تاکید کنم؛ و بگوییم مرسوم در حوزه های علمیه و بین طلاب این بود که درسها را می نوشتند رساله داشتند و بعد هم می توانستند عرضه کنند و خودشان هم استفاده می کردند مثلا خودم در سال ۳۸ در اصفهان دو سال خارج دیدم و نوشتم و بعد آمدم قم و در قم نیز درس آیه الله العظمی بروجردی شرکت کردم هر آنچه شرکت کردم نوشتم و بعد در درس حضرت امام نیز هر آنچه شرکت کردم نوشتم و در درس حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی نیز نوشتم و موجود است بنابراین خوب است دوستان دروسی را که حاظر می شوند تقریرات داشته باشند و به حضور خاص در درس اکتفاء نکنند. البته مشوق هایی نیز برای بهترین تقریرات مدّ نظر است.

بحث فقهی: دینار

یکی از عناوین دیات «الف دینار» است. مرحوم صاحب جواهر(۱) بعد از کلام محقق(۲) می فرماید «فلا اجد فیه خلافا».

ص: ۲۸

۱- (۱) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۴، ط إحیاء التراث العربی

۲- (۲) شرایع الاسلام، ج۴، ص۲۲۸، ط اسماعیلیان.

شرط مسکوک بودن دینار:

تمام فقها بالاتفاق می گویند ذهبی که بعنوان دینار استفاده می شود باید طلای مسکوک باشد «بل عن الغنیه(۱) » و تعدادی دیگر از کتب الاجماع علیه. مسئله از نظر فتوی مخالفی ندارد «و النصوص علیه مستفیضه» و روایات داله هم در حد استفاضه است و اغلب آنها هم صحیحه است. که برای نمونه تعدادی از آن در ذیل می آید.

۱- حلبی(۲) عن ابی عبداله (ع) «الدیه عشره آلاف درهم أو الف دینار».

۲- مرسله یونس(۳) «عن بعض اصحابنا عن ابی عبداله فی حدیث قال الدیه عشره آلاف درهم أو ألف دینار أو مأه من الابل».

۳- علاء بن فضیل(۴) «عن ابی عبداله قال فی قتل الخطا مأه من الإبل أو ألف من الغنم أو عشره آلاف درهم أو ألف دینار».

بررسی روایات:

نگاه به مجموعه روایات بوضوح می رساند عنوان دینار مطرح است که در آن زمان طلایی مسکوک بود.

بررسی یک روایت معارض:

یک روایت مخالف وجود دارد که محمد بن مسلم و زراره و دیگران(۵) همه نقل می کنند که از عنوان دینار یا ذهب نامی ندارد و فقط ابل را عنوان دیه قرار داده است.

۱- (۳) غنیه النزوع، ص ۴۱۲، ط مؤسسه امام صادق(ع) ← «یدل علی ذلک إجماع الطائفه»

۲- (۴) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۵، باب ۱ از ابواب دیات نفس، حدیث ۵، ط آل البیت

۳- (۵) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۵۲، باب ۱۹ از ابواب قصاص نفس، حدیث ۱، و ص۱۹۶، باب۱ از ابواب دیات نفس حدیث ۷، ط آل البیت

۴- (۶) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۶، باب ۱ از ابواب دیات نفس، حدیث ۸، ط آل البیت

۵- (۷) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۵ و ۱۹۶، باب ۱ از ابواب دیات نفس، حدیث ۶، ط آل البیت

«عن احدهما فی الدیه قال امام در جواب فرمودند هی مأه من الابل و لیس فیها دنانیر و لا دراهم و لا غیر ذلک.»

ظاهر این روایت با توجه به اینکه فقط یک عنوان برای دیه آورده است مخالف تمام آن روایات می شود که مجموع آنها شش عنوان بود. لکن قابل توجیه است زیرا عمده اشکال از معنی ضمیر «فیها» است که اگر به «دیه» برگردانیم یعنی لیس فی الدیه این می شود که تنها ابل است ولی ظاهر روایت این است که ضمیر «فیها» را بر می گردانیم به ابل یعنی لیس فی الابل دنانیر و دراهم و غیره. عنوان ملاک نیست بلکه عدد ابل معیار است. در این صورت منافاتی با سایر روایات ندارد.

توضیحی پیرامون دینار:

الف دینار یعنی هزار مثقال شرعی ولی مثقال شرعی با مثقال صیرفی متداول فرق دارد مثقال شرعی ۱۸ نخود است مثقال صیرفی ۲۴ نخود است مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است بنابراین هزار مثقال ۱۸ نخودی می شود ۷۵۰ مثقال ۲۴ نخودی منتهی باید این جهت را رعایت بکنیم که طلای مسکوک باشد.

مرحوم امام در تحریر(۱) فرمود «و الدینار و الدرهم هما المسکوکان و لایکفی الف مثقال فضه غیر مسکوکین» هزار دینار طلا یا ده هزار درهم نقره خالص کافی نیست.

فقها هم همین را می گویند فقط مرحوم صاحب ریاض(۲) معنی می کند الف دینار ای الف مثقال ذهب خالص و قید مسکوک ندارد و به استناد یک روایت می فرماید کما فی صریح الخبر فی حدیث ابی بصیر قال سئلت اباعبداله عن الدیه فقال دیه المسلم عشره آلاف من الفضه أو ألف مثقال من الذهب(۳) .

ص: ۳۰

۱- (۸) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۵، ط دارالعلم

۲- (۹) ریاض المسائل، ج ۱۶، ص۳۴۷، ط آل البیت

۳- (۱۰) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۴، باب ۱ از ابواب دیات نفس، حدیث ۲، ط آل البیت

توجیه روایت ابی بصیر: مرحوم صاحب جواهر(۱) در توجیه روایت می فرمایـد مراد از «الف مثقال» یعنی الف دینار چون یک دینار یک مثقال است پس مراد روایت اشاره به همان است که در روایات دیگر آمده است.

پس فتوای صاحب ریاض صحیح نیست بلکه از مجموع روایات استفاده می شود که هزار مثقال طلای ۱۸ نخودی عنوان دیه است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات عناوین دیه(درهم) ۹۰/۰۷/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات عناوین دیه(درهم)

بحث اخلاقی: ابتدای هفته (شنبه) سالروز شهادت حضرت امام صادق(ع) بود. اینکه در تاریخ آمده است امام صادق(ع) چهار هزار شاگرد داشت در مورد افرادی است که معروف بودنـد و لکن کسانی که معروف نبودنـد بیش از این حرفها بودنـد. علی ای حال امام(ع) حوزه ای عظیم تشکیل دادنـد و در رشته های مختلف شاگرد دارنـد هم رشته های عمومی و هم رشته های خاص در رشته فقه و اصول و تفسیر و غیره شاگردان فراوانی تربیت کرده است که برای نمونه از چند نفر نام می بریم.

۱- زراره بن اعین ۲- محمد بن مسلم ۳- جمیل بن دراج ۴- ابوبصیر.

اینها در این ها استاد رشته های مختلف بودند.

درباره زراره نجاشی(۲) می نویسد «کان قارئا فقیها متکلما شاعرا ادیبا»

۱- (۱۱) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۱۱، ط إحیـاء التراث العربی ← «و فیه أن الظاهر إرادته الإشاره إلی ما فی غیره من النصوص «۱» من الـدینار المعروف و وزنه أنه مثقـال، لا- أن المراد کفـایه ألف مثقـال و إن لم تکن مسکوکه، إلا- بنـاء علی إجزاء ذلک عنها».

۲- (۱) رجال النجاشی، ص ۱۷۵، ط جامعه مدرسین ← « زراره بن سنسن مولی لبنی عبد الله بن عمرو السمین بن أسعد بن همـام بن مره بن ذهـل بن شیبان ، أبو الحسن . شیخ أصحابنا فی زمـانه ومتقـدمهم ، وکـان قارئا فقیها متکلما شاعرا أدیبا ، قد اجتمعت فیه خلال الفضل والدین ، صادقا فیما یرویه».

از محمد بن مسلم در زمان خودش تعبیر به فقیه عصر می کردند «ما کان احد من الشیعه أفقه من محمد بن مسلم(۱) » ایشان سی هزار حدیث از امام باقر از حفظ داشته و از امام صادق ۱۶ هزار حدیث از حفظ داشته است.

ابان بن تغلب در علوم مختلف تبحر داشت و امام فرمود در مسجد بنشین و فتوی بده « وقال له أبو جعفر علیه السلام : إجلس فی مسجد المدینه وافت الناس ، فإنی أحب أن یری فی شیعتی مثلک(۲) ».

در علم شیمی جابر بن حیان سرآمد عصر بود و جرجی زیدان در مجله الهلال در باره جابر می گوید یکی از حکمای سده دو هجری جابر است و از شاگردان امام صادق است در ضمن تاسف هم می خورد که در شرح حال او برخورد کردم و دیدم که اروپاییان در احوال او بیشتر از مسلمانان باخبرند.

وقتی مراجعه کنیم می یابیم برخورد امام با همین شاگردش (جابر بن حیان) بسیار با شکوه است.

اکنون چند حدیث کوتاه از امام صادق را که به برخی از شاگردان به صورت انفرادی یا جمعی فرمود نقل می کنیم.

۱- عمرو بن ابی المقداد که یکی از شاگران امام است می گوید «قال لی فی اول دخل دخلت علیه تعلموا الصدق قبل الحدیث(۳) ».

۲- بعضی دیگر هم نقل کردند که امام فرمود «علیکم بالتقوی و الورع(۴) ».

۱- (۲) اختیار معرفه الرجال، ج۱، ص۳۹۱، آل البیت.

۲- (۳) رجل النجاشی، ص۱۰ ط جامعه مدرسین

۳- (۴) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۳، باب۱۰۸ از ابواب احکام العشره، حدیث ۵، ط آل البیت

۴- (۵) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹، باب۱ از ابواب احکام العشره، حدیث ۱۰، ط آل البیت

۳- و نیز می فرمایند «علیکم بالصدق و أداء الامانه(۱) ».

۴- أبو قتاده می گوید امام(ع) در جایی به جمعی از شاگردان فرمود «لست أحب أن أری الشاب منکم إلا غادیا فی حالین : إما عالما أو متعلما، فإن لم یفعل فرط، فإن فرط ضیع ، وان ضیع أثم ، وان أثم سکن النار، والذی بعث محمدا (صلی الله علیه وآله) بالحق(۲) ».

۵- در جایی می فرمود تنها عالم بودن کافی نیست «اطلب العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار تواضعوا لمن تعلمونه و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لاتکونوا علماء جبارین(۳) ».

۶- در جمعی عظیم از شاگردان فرمود «فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه و صدق الحدیث و ادی الامانه و حسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری و یسرنی ذلک و یدخل علیّ منه السرور و ان کان علی غیر ذلک دخل علیّ بلائه و عاره و قیل هذا أدب جعفر(۴)

(۵) ».

۱- (۶) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹، باب۱ از ابواب احکام العشره، ذیل حدیث ۱۰، ط آل البیت

۲- (۷) الامالی شیخ طوسی، ص ۳۰۳، ط دار الثقافه قم

۳- (۸) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۷۶، باب۳۰ از ابواب جهاد نفس، حدیث ۱، ط آل البیت

۴- (۹) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵ و ۶، باب۱ از ابواب احکام العشره، حدیث ۲، ط آل البیت ← با توجه به اهمیت تربیتی روایت متن کامل آن در ذیل ثبت گردید.

۵- (۱۰) «وبالإسناد عن صفوان بن یحیی ، عن أبی أسامه زید الشحام قل : قال لی أبو عبد الله علیه السلام اقرأ علی من تری أنه یطیعنی منهم ویأخذ بقولی السلام ، وأوصیکم بتقوی الله عز وجل ، والورع فی دینکم ، والاجتهاد لله ، وصدق الحدیث ، وأداء الأمانه ، وطول السجود ، وحسن الجوار ، فبهذا جاء محمد (صلی الله علیه وآله) ، وأدوا الأمانه إلی من ‹ صفحه ۶ › من ائتمنکم علیها برا أو فاجرا ، فإن رسول الله (صلی الله علیه وآله) کان یأمر بأداء الخیط والمخیط صلوا عشائرکم واشهدوا جنائزهم ، وعودوا مرضاهم ، وأدوا حقوقهم ، فإن الرجل منکم إذا ورع فی دینه وصدق الحدیث وأدی الأمانه وحسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری ، فیسرنی ذلک ویدخل علی منه السرور ، وقیل هذا أدب جعفر ، وإذا کان علی غیر ذلک دخل علی بلاؤه وعاره ، وقیل هذا أدب جعفر ، والله لحدثنی أبی (علیه السلام) ان الرجل کان یکون فی القبیله من شیعه علی (علیه السلام) فیکون زینها آداهم للأمانه ، وأقضاهم للحقوق وأصدقهم للحدیث إلیه وصایاهم وودائعهم ، تسأل العشیره عنه فتقول من مثل فلان إنه آدانا للأمانه ، وأصدقنا للحدیث.»

۷- در جمع شاگردان می فرمودند «من اراد الحدیث لمنفعه الدنیا لم یکن له فی الآخره نصیب و من اراد به خیر الآخره اعطاه الله خیر الدنیا و الآخره(۱) ».

این توصیه هایی است که امام صادق داشتند به شاگردانشان که ما تیمنا در روز اول بحث اخلاقی از آن استفاده کردیم.

بحث فقهی: عناوین دیات (درهم):

در عناوین دیات گفتیم عنوان ششم درهم است که در روایات داشت «عشره آلاف درهم» مرحوم صاحب جواهر(۲) بعد از ذکر عنوان ده هزار درهم می فرماید «التی لا خلاف اجده فی عددها» در فتاوی و نظر فقها مخالفی نیست نصوص هم در این مورد به حد استفاضه است. برای نمونه؛

۱- صحیحه حلبی(۳) عن ابی عبداله «قال الدیه عشره آلاف درهم او ألف دینار» که خواندیم.

۲- خبر یونس(۴) عن بعض اصحابنا عن ابی عبداله «قال الدیه عشره آلاف درهم أو ألف دینار أو مأه من الابل»

خبر علاء بن فضیل(۵) عن ابی عبداله «انه قال فی قتل الخطا ألف من الإبل أو ألف من الغنم أو عشره آلاف درهم أو ألف دینار».

۱- (۱۱) وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۷، باب۸ از ابواب صفت قاضی، حدیث ۴، ط آل البیت

۲- (۱۲) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۱۱، ط اسلامیه تهران← وکذا الکلام فی الدراهم التی لا خلاف أجده فی عددها للمعتبره المستفیضه

۳- (۱۳) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۵، باب ۱ از ابواب دیات نفس، حدیث ۵، ط آل البیت

۴- (۱۴) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۵۲، باب ۱۹ از ابواب قصاص نفس، حدیث ۱، و ص۱۹۶، باب۱ از ابواب دیات نفس حدیث ۷، ط آل البیت

۵- (۱۵) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۶، باب ۱ از ابواب دیات نفس، حدیث ۸، ط آل البیت

بررسی روایات معارض:

دو روایت داریم که می گوید دیه ۱۲هزار درهم است.

روایت اول:

عبدالله بن سنان(۱)

(۲)

(۳) «قال سمعت اباعبدالله یقول من قتل مومنا متعمدا قید منه الا ان یرضی اولیاء المقتول ان یقبل الدیه فان رضوا بالدیه و احب ذلک القاتل» یعنی بعد از اینکه تراضی حاصل شد «فالدیه اثنی عشره ألفا أو ألف دینار».

روایت دوم:

عبدالله بن زراره(۴) عن ابی عبدالله «قال الدیه ألف دینار أو إثنی عشر ألف درهم أو مأه من الإبل».

توجیه اول: تقیه؛

مرحوم صاحب جواهر(۵) می فرماید «إلا أنی لم أجد عاملا بهم» بلکه در غنیه(۶) مبسوط(۷) سرائر و تحریر علامه و غیرهما نقل شده الاجماع علی خلافه.

۱- (۱۶) - وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۵۳، باب ۱۹ از ابواب قصاص نفس، حدیث ۳، ط آل البیت

۲- (۱۷) تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص ۱۵۹، ح ۶۳۸، ط اسلامیه تهران

۳- (۱۸) الاستبصار، ج۴، ص ۲۶۱، ح ۹۸۰، ط اسلامیه تهران

۴- (۱۹) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۷، باب ۱ از ابواب دیات نفس، حدیث ۱۰، ط آل البیت

۵- (۲۰) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۱۱، ط اسلامیه تهران

۶- (۲۱) غنیه النزوع، ص ۴۱۲، ط مؤسسه امام صادق ← یدل علی ذلک إجماع الطائفه وأیضا فالأصل براءه الذمه . ومن قال : إنها من الغنم ألفان ، ومن الدراهم اثنا عشر ألفا ، فعلیه الدلیل .

۷- (۲۲) المبسوط، ج ۷، ص ۱۱۹، ط مرتضویه ← یدل علی ذلک إجماع الطائفه وأیضا فالأصل براءه الذمه . ومن قال : إنها من الغنم ألفان ، ومن الدراهم اثنا عشر ألفا ، فعلیه الدلیل .

توجیه دوم: تغییر وزن دراهم در طول زمان؛

یـک حملی را هم مرحوم شـیخ فرمود ولی خیلی روشن نیست ایشـان فرمود وزن درهم مختلف بود در زمان پیامبر سـته دوانیق بوده بعـد به مرور وزن آن پنج دانق شد آنوقتی که گفتند ده هزار درهم. وزن هر درهم شـش دانق بود وقتی که گفتند دوازده هزار درهم وزن درهم پنج دانق بود.

امـا صـاحب جواهر فرمود به این دو روایت هیچکس عمـل نکرده است. و به نظر می رسـد معرض عنها بودن این روایت بیشتر مورد توجه است.

مقایسه نخود و مثقال در وزن درهم:

وزن هر درهم دوازده نخود و شش دهم نخود است. در نتیجه وزن ۱۰هزار درهم ۵۲۵۰ مثقال صیرفی فضه مسکوک می شود.

امام صریحا فتوا می دهند که در فضه و نقره ی مسکوک معیار است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات وظیفه جانی در پرداخت دیه ۹۰/۰۷/۰۹

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات وظیفه جانی در پرداخت دیه

در مورد پرداخت دیه توسط جانی دو قول مطرح است.

قول اول:

تخییر جانی در انتخاب یکی از شش عنوان: در بیان قول اول به عنوان مقدمه می گوییم.

تـا اینجـا شـش عنوان از عنـاوینی که برای دیه مطرح شـده است توضـیح داده شـد و دلیل هریک از عناوین از طریق روایات و فتاوای اصحاب و اجماعاتی که در مسئله هست بیان شد.

گرچه این شـش عنوان مجموعـا در یـک روایت نقل نشـده است و در هر یک از روایت ها گاهی سه مورد یا چهارمورد یا در روایتی یکی نقل شده است ولی وقتی روایات را کنار هم بگذاریم این شش مورد استخراج می شود.

ص: ۳۶

مرحوم امام در مسئله ۴ می فرماید(۱) «الظاهر ان السته علی سبیل التخییر فالجانی مخیر بینها» یعنی جانی در انتخاب یکی از این

شش عنوان مخیر است «و لیس للولی الامتناع عن قبول بذله» هرچه را که جانی انتخاب کرد ولیّ دم حق امتناع ندارد بلکه لازم است قبول کند.

دلیل تخییر جانی:

در بعض روایات عناوین دیه با واو عطف شده است که مقتضی جمع است یعنی باید هرشش چیز را بدهد برای نمونه؛

ابی بصیر(۲) فی حدیث قال «سئلت اباعبدالله عن الدیه فقال دیه المسلم عشره آلاف من الفضه و ألف مثقال من الذهب و ألف من الشاه علی أسنانه أثلاثا و من الإبل مأه علی اسنانها و من البقر مأتان».

ولی در اکثر روایات عناوین با «أو» عطف شده است که مقتضی تخییر است برای نمونه، ۱-

علاء بن فضیل(۳) عن ابی عبداله انه قال فی قتل الخطأ مائه من الإبل أو ألف من الغنم أو عشره آلاف درهم أو ألف دینار.

-۲

مرسله یونس(۴) عن ابی عبداله قال الدیه عشره آلاف درهم أو ألف دینار أو مائه من الإبل.

-۳

خبر عبد الله بن زراره(۵) عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الدِّیَهُ أَلْفُ دِینَارٍ أَوِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ- أَوْ مِائَهٌ مِنَ الْإِبِلِ- وَ قَالَ إِذَا ضَرَبْتَ الرَّجُلَ بِحَدِیدَهٍ فَذَلِکَ الْعَمْدُ.

ص: ۳۷

۱- (۱) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۵، ط دارالعلم

۲- (۲) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۴، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۲، ط آل البیت

۳- (۳) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۶، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۸، ط آل البیت

۴- (۴) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۶، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۷، ط آل البیت

۵- (۵) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۷، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۱۰، ط آل البیت

با توجه به استناد اکثر فقها به فتاوای اصحاب تقریبا مسئله مورد اتفاق است و همه قبول دارند که جانی مخیر است پس روایتی که واو دارد را نیز حمل بر أو می کنیم.

قول دوم:

تعیین وظیفه جانی در پرداخت دیه بر اساس منطقه سکونت جانی:

در مقابل این فتوی بر تخییر جانی بعضی از بزرگان مثل شیخ طوسی و شیخ مفید و غیره گفتند «أو» در روایات للتنویع لا للتخییر یعنی می خواهد دسته بندی کند یعنی همان اصحاب غنم یا اصحاب ابل یا غیره را مطرح کرده اند.

دلیل قول دوم:

۱-

روایت ابن ابی لیلی(۱) «کانت الدیه فی الجاهیله مأه من الإبل فاقرها رسول الله ثم إنه فرض علی اهل البقر مإتی بقره» پیامبر بر اصحاب بقره یعنی کسانیکه معمولاـ در منطقه ای زندگی می کنند که گاو فراوان است دویست راس گاو واجب کردند «و فرض علی اهل الشاه ألف شاه و أهل الذهب ألف دینار و علی اهل الورق عشره آلاف درهم و علی اهل الیمن مأتی حلل». و بر اهل شاه هزار گوسفند بر اهل دینار هزار دینار و بر اهل درهم ده هزار درهم و بر اهل یمن دویست دست حله واجب کردند.

کیفیت استدلال قول دوم به روایت ابی لیلی:

گرچه ابن ابی لیلی از امام نقل نکرده است اما عبدالرحمان بن حجاج که از ابن ابی لیلی(۲) نقل می کند می گوید «سئلت اباعبدالله» در مورد مضمون روایت ابن ابی لیلی از امام پرسیدم و گفتم ما به این روایت عمل می کنیم. امام در جواب پنج عنوان از شش عنوان مورد نقل ابن ابی لیلی را با عطف به وسیله «واو» بر اساس تقسیم منطقه ای بیان فرمود: «فقال کان علی یقول الدیه ألف دینار و عشره آلاف لاهل الأمصار» یعنی آنهایی که شهر نشین هستند هزار دینار یا ده هزار درهم بپردازند «و علی اهل البوادی مأه من الابل و لاهل السواد مأتا بقره أو ألف شاه». یعنی ساکنان اطراف شهر باید صد شتر بپردازند واهالی سواد یعنی مناطق آباد و سرسبز باید دویست گاو یا هزار گوسفند بپردازند.

۱- (۶) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۳، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۲، ط آل البیت

۲- (۷) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۳، باب۱ از ابواب دیات نفس، ذیل حدیث۲، ط آل البیت

-۲

جمیل بن دراج[۱] فی الدیه قال ألف دینار أو عشره آلاف درهم و یوخذ من اصحاب الحلل الحلل و من أصحاب الإبل الإبل و من اصحاب الغنم الغنم و من اصحاب البقر البقر.

-۳

عبداله بن سنان[۲] «سمعت أباعبداله یقول من قتل مومنا متعمدا قید منه إلا أن یرضی اولیاء المقتول ان یقبل الدیه فان رضوا بالدیه و أحب ذلک القاتل» عبدالله ابن سنان می گوید اگر کسی عمدا مومنی را بکشد قصاص می شود مگر اینکه اولیا دم به دیه گرفتن رضایت دهند و قاتل هم راضی شود که دیه بپردازد[۳] «فالدیه اثنی عشر ألف درهم أو ألف دینار أو مأه من الإبل» در صورت ترازی بر دیه قاتل یا دوازه هزار درهم و یا هزار دینار یا صد شتر می پردازد «وَ إِنْ کَانَ فِی أَرْضٍ فِیهَا الدَّنَانِیرُ فَأَلْفُ دِینَارٍ- وَ إِنْ کَانَ فِی أَرْضٍ فِیهَا الْإِبِلُ فَمِائَهٌ مِنَ الْإِبِلِ- وَ إِنْ کَانَ فِی أَرْضٍ فِیهَا الدَّرَاهِمُ- فَدَرَاهِمُ بِحِسَابِ (ذَلِکَ)» امام در ادامه می فرمایند اگر قتل در منطقه ای انجام شد که دینار رواج دارد باید هزار دینار بپردازد و اگر در منطقه ای انجام شد که شتر فراوان است باید صد شتر بپردازد و اگر در منطقه ای انجام شد که درهم فراوان است به همان مقدار درهم باید پرداخت شود.

۱- (۸) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۱۹۵، باب۱ از ابواب دیات نفس، حدیث۴، ط آل البیت

۲- (۹) روایت ۹ باب ۱

۳- (۱۰) گفتنی است قاتل در مورد پرداختن دیه آزاد است زیرا ممکن است بگوید حاضرم قصاص شوم اما دیه نمی پردازم لذا در قتل عمد ترازی بر دیه مطرح است یعنی هر دو طرف هم قاتل و هم اولیا دم باید به دیه رضایت دهند.

این روایات دلیل بر این قول است که تعـدادی از قـدما قائلند به اینکه اینجا تنویع است نه تخییر و مقتضـی این فتوا این می شود که کسی که اصحاب ابل است نمی تواند چیز دیگری بدهد اگر هم خواست چیز دیگری بدهد ولی دم می تواند قبول نکند.

مناقشه در ادله قول دوم:

عمـده دلیل قول دوم تنویع در روایات بود که گفتند «أو» برای تخییر نیست. می گوییم از مجموع روایات اسـتفاده می شود که این از باب تنویع نیست بلکه از باب تسـهیل امر است و مذاق شرع نیز اینگونه است. مثلا در مواقیت حج گفته اند یکی از چند مکان نظیر حدیبیه یا مسـجد شـجره و غیره میقات است. یا در کفاره روزه گفته اند یا اطعام شصت مسکین یا شصت روز روزه یا عتق رقبه

و نیز در زکـات فطره گفتنـد گنـدم یـا خرمـا یا برنـج یا دیگر مصادیق پرداخت شود و این برای تسـهیل است که می خواسـتند تحمل مجازات در دنیا سهل و آسان باشد.

نتیجه:

با توجه نظر متأخرین و نیز جمعی از قدماء؛ می گوییم جانی مخیر است که یکی از شش چیز را انتخاب کند و ولیّ دم هم باید قبول کند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات وظیفه جانی در پرداخت دیه ۹۰/۰۷/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات وظیفه جانی در پرداخت دیه

حمل روایات معارض تخییر؛ بر تنویع:

گفتیم؛

گاهی دیه بدلا ثابت است مانند قتل عمد که بالأصاله قصاص ثابت است ولی با رضایت ولیّ دم ممکن است به دیه یا کمتر از دیه و یا بیشتر از دیه تبدیل شود.

ص: ۴۰

بعضی مواقع مانند قتل شبه عمد و یا خطای محض دیه بالاصاله بعهده می آید.

جایی که دیه بعهده کسـی آمد و باید دیه بپردازد یکی از شـش چیز به عنوان دیه مقرر شد که جانی باید بپردازد و در انتخاب

یکی از شش چیز به عنوان دیه توسط قاتل دو قول مطرح شد.

قول اول:

تخییر قاتل در انتخاب هریک از عناوین. و گفتیم عـده زیادی از علما همین را قائلند و می گویند ظاهر روایات تخییر است ولو در همه روایات شـش چیز نیامده است ولی در جمع که روایات را کنار هم بگذاریم این شـش چیز آمده است و تخییر بین این شش چیز است.

قول دوم:

قائل به تنویع بود. و مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی فرمودند هرکدام از این عناوین ششگانه برای یک دسته خاصی از مردم ثابت است.

یک دسته اهل ابل هستند وظیفه دارند ابل را انتخاب بکنند.

آنهایی که اهل بقره هستند بر آنها بقره لازم است.

پس اینطور نیست که هرکسی مختار باشد در انتخاب هرنوع از این انواع بلکه باید ببینیم اهل کدامیک از این انواع است.

ادله قول دوم مطرح شد و آن روایات را حمل بر تسهیل کردیم.

و اکنون در ادامه می گوییم روایت دیگری نیز و جود دارد که آن هم حمل بر تسهیل می شود و در ذیل قرائت می کنیم.

حکم بن عتیبه(۱) عن ابی جعفر فی حـدیث قال «قلت له ان الـدیات انما کان توخـذ قبل الیوم من الابل و البقر و الغنم قال فقال انمـا کـان ذلـک فی البوادی قبـل الاسـلام فلمـا ظهر الاسـلام و کثرت الورق فی النـاس قسـمها امیرالمومنین(ع) علی الورق قال الحکم قلت ارایت من کان الیوم من اهل البوادی ماالذی یؤخذ فی الدیه فی الیوم ابل او ورق فقال الابل الیوم مثل الورق»

۱- (۱) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۲۰۲، باب۲ از ابواب دیات نفس، حدیث۸، ط آل البیت

ملاحظه می فرمایید این روایت هم ظهور دارد که برای تسهیل است.

اکنون در مقام مناقشه در قول دوم هستیم.

ایراد اول:

قول به تنویع مخالف با روایات است زیرا در روایات «أو» آمده است و «أو» ظاهر در تخییر است. و لذا معروف بین علما قول به تخییر است. حتی صاحب جواهر(۱) می فرماید هو المعروف بین الاصحاب بل المجمع علیه مرحوم صاحب ریاض(۲) نیز می فرماید ترجیح با قول اول «لظواهر اجماعات المحکیه مضافا الی الشهره العظیمه المتاخره التی کادت تکون اجماعا بل لعلها اجماع فی الحقیقه»

ایراد دوم:

قول به تخییر مطابق با اصل است یعنی اصل عدم قید برای هرکدام از عناوین دیات است پس؛ این قول اول اولی است.

ایراد سوم:

قائلین به تنویع به روایاتی تمسک کردندکه گفتیم به قرینه روایاتی که در آنها «أو» آمده است روایات دارای «و» را حمل بر اراده تسهیل می کنیم چنانچه در موارد دیگر نظایر آن هست که گذشت.

ایراد چهارم:

مرحوم صاحب جواهر پس از آنکه می فرماید(۳) «و حینئذ تتفق النصوص جمیعا» در ادامه یک قرینه هم برای فرمایش خود آورده و می فرماید ابن ادریس(۴) و علامه(۵) که معمولا در کتبشان احتمالات مخالفی که در روایات باشد را ذکر می کردند در این مورد حتی احتمال ندادند قائل به تعیین وجود داشته باشد «و لم یخطر ببالهم احتمالهم» حتی به ذهنشان نیامد که ممکن است قول به تعیین وجود داشته باشد.

۱- (۲) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۱۲، ط اسلامیه تهران

۲- (۳) ریاض المسائل ، ج، ص: ۱۷۹، ط جامعه مدرسین

۳- (۴) جواهر الکلام، ج۴۳، ص ۱۲ و ۱۳، ط اسلامیه تهران

۴- (۵) با مراجعه به کتاب السرائر، ج ۳، ص ۳۲۳، ط جامعه مدرسین، مبحث عناوین دیه خواهید یافت هیچ اشاره ای نیامده است که دلالت کند قائلی می گوید حدیث دارای واو برای تنویع است.

۵- (۶) در بحث عناوین دیه در کتاب مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۲۸۸، مسئله ۳ و دیگر موارد هیچ اشاره ای به قول به تنویع دیده نشده است.

مرحوم امام(۱) در ذیل مسئله ۴ با رسیدن به یک احتیاط مستحب می فرماید « الظاهر أن السته علی سبیل التخییر، و الجانی مخیر بینها، و لیس للولی الامتناع عن قبول بذله، لا التنویع بأن یجب علی أهل الإبل الإبل و علی أهل الغنم الغنم و هکذا، فلأهل البوادی أداء أیّ فرد منها، و هکذا غیرهم و إن کان الأحوط التنویع». گرچه احوط استحبابی تنویع است چون قدر متیقن تنویع است و قطعا در این صورت به وظیفه اش عمل کرده است زیرا اگر تخییر باشد ابل می دهد و اگر تنویع باشد و اهل ابل باشد ابل می دهد چون فتوای ایشان در اول تخییر است پس الأحوط احتیاط استحبابی است.

اقول:

ولی واقع قضیه این است که با این استدلالات و روایاتی که گفته شده و مشابه هم زیاد دارد وجهی برای احتیاط باقی نمی ماند و دیگران هم نگفتند فقط نظر شریف امام این است به نظر ما هم ظاهر همان تخییر است.

مسئله ۵ الظاهر ان السته اصول فی نفسها(۲) این شش چیز که در جمع روایات آمد آیا هرکدام به تنهایی اصل است یا بعضی بدل دیگری است؟

انشاءالله فردا

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات بدلیت یا اصالت عناوین ششگانه دیه ۹۰/۰۷/۱۱

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات بدلیت یا اصالت عناوین ششگانه دیه

بدلیت یا اصالت عناوین ششگانه دیه:

مسأله ۵

«الظاهر ان السته اصول فی نفسها ولیس بعضها بدلا عن بعض ولا بعضها مشروط بعدم بعض»(۳) گفتیم ظاهر و اجماع و نیز شهرت عظیمه فتوائی نشان می دهد پرداخت یکی از عناوین ششگانه دیه بر جانی واجب است و جانی مخیر است هر یک را که خواست برای پرداخت انتخاب کند.

۱- (۷) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۵، ط دارالعلم

۲- (۸) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۵، ط دارالعلم

۳- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۵، ط اسماعیلیان.

بحث امروز در واقع متفرع بر همـان بحث است یعنی این پرسـش مطرح است که آیـا این شـش عنـوان به نفسه اصـل است یا وجوب هر یک علی سبیل البدلیه یا ترتیب است و بگوییم مثلاً ابل اصل است و اگر نتوانست غنم یا بقر یا چیز دیگری بپردازد.

پاسخ این پرسـش روشن است که هر یـک از شـش عنوان بالاصـاله و مسـتقل واجب است و در انتخـاب هر یک هیـچ ترتیبی مطرح نیست و جانی هرکدام را خواست می تواند انتخاب کند.

در نتیجه می گوییم «لا یعتبر التساوی فی القیمه ولا التراضی» در حالیکه اگر بدل بود تراضی لازم بود.

مرحوم صاحب جواهر(۱) در ذیل کلام خود در شـرح فرمایش محقق می فرمایـد: «کما صـرح بـذلک کله غیر واحد. بل ظاهر کشف اللثام ومحکی المبسوط الاجماع علیه»

بررسی روایات معارض:

-۱

معاویه بن وهب(۲) «قـال سـئلت اباعبـدالله عن دیه العمـد فقال مأه من فحوله الابل المسان» یعنی شتری که نر باشـد و ۵ سالش تمام شده باشد «فان لم یکن ابل فمکان کل جمل عشرون من فحوله الغنم»

کیفیت استدلال به روایت:

در روایت دو جهت خلاف وجود دارد.

جهت اول:

ترتیب قائل شده است که اول ابل و اگر نشد غنم بپردازد.

جهت دوم:

بـدل تعیین کرده است که جـای هر شتر بیست گوسـفند بدهـد که می شود دو هزار گوسـفند در حالیکه روایات کثیره داشتیم هزار گوسفند را عنوان دیه قرار داده بودند.

۱- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۱۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۰، کتاب الدیات، باب دوم، ح ۲، ط آل البیت.

-۲

زید شحام(۱) «عن ابی عبـدالله(ع) فی العبـد یقتل حرا عمدا قال مأه من الابل المسان فان لم یکن إبل فمکان کل جمل عشـرون من فحوله الغنم»

-۳

ابی بصیر(۲) «قال دیه الرجل مأه من الإبل فإن لم یکن» اگر شتر نبود «فمن البقر بقیمه ذلک فإن لم یکن فألف شاه»

این روایت هم ترتیب را می رسانـد بـا این تفاوت که در روایات قبلی دویست گاو به عنوان بـدل تعیین شـده بود ولی در اینجا می گوید به قیمت ابل گاو بدهد که ممکن است کمتر یا بیشتر از دویست گاو بشود.

مناقشه در روایات معارض:

اولا:

در مـورد دو روایت اول- معـاویه بن وهب «زیـد شـحام» - مرحـوم صـاحب جواهر(۳) می فرمایـد: «لم اجـد عاملا_ بهما» یعنی مطرود است بنابراین باید توجیه کرد.

توجیه دو روایت معارض:

-۱

بعضی گفته اند با توجه به اینکه در بین علماء سنی اینگونه فتوی بوده است پس دو روایت حمل بر تقیه می شود.

-۲

توجیه دوم روی مبنـای تنویع است یعنی چون قاتـل اهـل منطقه پرورش ابل است بایـد ابل بدهـد و اگر امتناع کرد بایـد گاو یا گوسفند بدهد.

مناقشه در توجیه دوم:

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۱، کتاب الدیات، باب دوم، ح ۵، ط آل البیت.

۲- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۹۷، کتاب الدیات، باب اول، ح ۱۲، ط آل البیت.

۳- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۶، ط دارالکتب الاسـلامیه: «إلا أن الأکثر کما فی الریاض الاطلاق، بل لم أجـد من حکی عنه اعتبار

الفحوله غيره»

در جواب باید گفت ما مبنا را رد کردیم زیرا گفتیم اصلا تنویع صحیح نیست بلکه ظاهر روایات تخییر است.

ثانیا:

روایت سوم هم خلاف ظاهر آن بیشتر است که این مخالف تمام آن روایات می شود که می گفت دویست گاو.

نتیجه:

سه روایت معارض قابل استناد نیست و کسی هم به آن عمل نکرده است و هر کدام از این شش عنوان اصل است و جانی هرکدام را انتخاب کرد کافی است و ولی دم هم حق اعتراض ندارد و تساوی در قیمت هم معتبر نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات ۹۰/۰۷/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات

بررسی شرائط عناوین دیه:

مسئله ۶

«یعتبر فی الأنعام الثلاثه هنا و فی قتل شبیه العمد و الخطاء المحض السلامه من العیب و الصحه من المرض(۱)».

گفتیم جانی باید بعنوان دیه یکی از شش چیز را علی سبیل تخییر بپردازد.

اکنون این بحث را مورد بررسی می دهیم که آیا انتخاب و پرداخت شرایطی هم دارد؟

عناوین دارای دو شرط:

در سه قسم ابل بقر و غنم دو شرط معتبر است.

شرط اول:

سلامت از عیب.

شرط دوم:

صحت از مرض.

دلیل مسئله:

در هیچ روایتی یا اجماعی نداریم که بگوید باید سالم از عیب و صحیح از مرض باشد. بلکه عمده استدلال آن انصراف ادله است برای نمونه؛

۱- (۱) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۵، ط دارالعلم

از امام در مورد دیه سوال شد امام فرمود «مأه من الإبل» یا «ألف من الشاه».

این اطلاق انصراف دارد و حیوان از کارافتاده و معیوب را شامل نمی شود. بنابراین دلیل این مسئله انصراف است که سالم باشد و مریض نباشد.

عناوین دارای یک شرط:

بقیه موارد از عناوین دیه (حله و درهم و دینار) یک شرط دارد یعنی باید سالم از عیب باشد و دلیلش همان انصراف است این مسئله تقریبا اتفاقی است.

بررسی شرط دوم در حله:

اما در حله یک شرط دیگر ذکر می کنند که باید صدق لباس بکند نه اینکه مثلا فقط ساتر عورت باشد بلکه باید دو قسمت باشد و حله متعارف بعنوان ثوب باشد.

امام(ره) در ادامه می فرماید «و لایعتبر فیها السمن و الاحوط ان لایکون مهزوله بل لایخلو ذلک من قوه» یعنی چاقی و لاغری معتبر نیست اما اگر مهزوله است و خارج از متعارف است کافی نیست.

مسئله ۷

«تستأدی دیه العمد فی سنه واحده و لایجوز التأخیر إلا مع التراضی و له الأداء فی خلال السنه».

مهلت پرداخت دیه:

-۱

اگر قتل عمد باشد جانی باید حداکثر طی مدت یک سال دیه را بپردازد و لازم نیست نقد بدهد.

-۲

در شبه عمد حداکثر مهلت برای پرداخت دیه دو سال است.

-۳

در قتل خطای محض حداکثر مهلت برای پرداخت دیه سه سال است.

دلیل مسأله:

-۱

مرحوم صاحب جواهر فرمود «بلاخلاف» و از بعض کتب نقل کرده است که علیه الاجماع.

-۲

روایت صحیحه حداکثر زمان را یک سال برای قتل عمد و سه سال برای خطای محض اعلان کرده است که در ذیل می آید.

عن ابی ولاد(۱) «عن ابی عبدالله قال کان علی یقول تستأدی دیه الخطأ فی ثلاث سنین و تستأدی دیه العمد فی سنه».

روایت صحیحه است و مشایخ ثلاث(۲)

(۳)

(۴) نقل کردند و بالأتفاق عمل به آن شده است حتی بعضی ادعای اجماع کردند.

توضیحی پیرامون حداکثر مهلت:

-۱

گفته اند بیش از یک سال نباید تاخیر بیافتد مگر اینکه تراضی باشد و اولیاء دم با قاتل بر مهلت بیش از یک سال توافق کنند.

-۲

گفته اند یک سال مهلت دارد؛ یعنی، لایجب المبادره خودش را به زحمت نیاندازد بلکه تا یک سال می تواند تاخیر بیاندازد.

شروع زمان مهلت برای پرداخت دیه:

در این مورد فروضی مطرح است.

-۱

ابتدای یک سال مهلت از زمانی باید باشد که جنایت واقع شده است.

-۲

ابتدای زمان یک سال از وقتی باشد که تراضی حاصل شده است.

۱- (۲) وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص۱۹۶، باب ۴ از ابواب دیات نفس، حدیث ۱، ط آل البیت

۲- (۳) - الکافی، ج ۷، ص ۲۸۳، حدیث ۱۰

۳- (۴) - تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۶۲، حدیث ۶۴۶

۴- (۵) - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۰، حدیث ۲۵۰

بررسی ها نشان می دهد فرض دوم مورد توجه است. یعنی از زمانی که بعهده جانی ثابت شد و ولیّ دم قبول کرد و تراضی حاصل شد که جانی دیه بپردازد؛ مهلت یک ساله آغاز می شود. و جانی می تواند از همان ابتدا شروع مهلت تمام دیه را بپردازد و می تواند اقساطی بپردازد و نیز می تواند در آخرین زمان مهلت یک ساله بپردازد و ولیّ دم تا آخرین لحظه از مهلت یکساله؛ حق مطالبه زودتر ندارد.

و لیس للولی عدم القبول فی خلالها و از طرف دیگر اگر جانی خواست تمام دیه یا بخشی از آن را زودتر بپردازد ولیّ دم نمی تواند امتناع کند و باید بپذیرد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات (تغلیظ در برخی از دیات) ۹۰/۰۷/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (تغلیظ در برخی از دیات)

بحث اخلاقی:

محسنات لسان.

درسال گذشته یک سلسله بحث های اخلاقی در مورد آفات لسان داشتیم که در موارد ذیل به تفصیل صحبت شد. (۱)

۱- غیبت ۲- کذب ۳- عیب جویی ۴- شماتت ۵- افشای سر ۶- سخریه.

در روایت دارد زبان عضوی است از اعضای بدن که جرمش کوچک است اما می تواند نهایه الطاعه و غایه المعصیه باشد.

«عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم عن إبراهیم بن مهزم الأسدی، عن أبی حمزه، عن علی بن الحسین صلوات علیهما قال: إن لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح فیقول: کیف أصبحتم فیقولون بخیر إن ترکتنا، ویقولون: الله الله فینا، ویناشدونه ویقولون: إنما نثاب ونعاقب بک»

۱- (۱) نک جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، ج۲، ط النعمان.

امام سجاد می فرماید(۱) زبان انسانها مشرف بر تمام اعضا و جوارح اوست و هر روز صبحگاهان به آنان صبح بخیر می گوید آنان در جواب می گویند ما خوبیم اگر تو ما را رها کنی و زبان را به خدا و مقدسات قسم می دهند که حال آنان را رعایت کند و می گویند پاداش یا مجازات ما بستگی به تو دارد.

ابن مسعود از پیامبر خدا نقل کرده است «المجالس ثلاثه: غانم، وسالم، وشاجب فأما الغانم فالذی یذکر الله، وأما السالم فالذی یسکت، والشاجب الذی یخوض فی الباطل(۲) .» غانم یعنی کسی که از طریق زبان غنیمت گیرش می آید و آنها گروهی هستند که یذکرون الله و سالم یعنی کسی که ساکت است یعنی سلامت در سکوت است و شاجب کسی است که اخذ به باطل می کند هرچه به زبان می آید می گوید.

در بحث های گذشته به مناسبت آفات لسان از نوع سوم که شاجب بود صحبت کردیم انشاءالله امسال راجع به محسنات لسان صحبت خواهیم کرد.

موارد محسنات لسان:

۱- (۲) بحار الأنوار - العلامه المجلسی، ج ۶۸، ص ۳۰۲، ط دار احیاء التراث العربی بیروت ← عن محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن علی بن الحکم عن إبراهیم بن مهزم الأسدی ، عن أبی حمزه ، عن علی بن الحسین صلوات علیهما قال : إن لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح فیقول : کیف أصبحتم فیقولون بخیر إن ترکتنا ، ویقولون : الله الله فینا ، ویناشدونه ویقولون : إنما نثاب ونعاقب بک

۲- (۳) کنز العمال، ج ۹، ص ۱۴۷، حدیث ۲۵۴۵، ط الرساله - بیروت

۱- ذکر خدا:

یکی از محسنات لسان و از موارد کسب غنیمت ذکر خداوند است. مرحوم مجلسی در بحار(۱) فرمود «اعلم ان الذکر ثلاثه انواع.» ذکر سه نوع است مرحوم مجلسی ذکر باللسان را اولین نوع از ذکر می شمارد و دوم ذکر به قلب است که خود دو قسم است الف: تفکر درباره خداوند و نعمات خدا ب: تفکر در وضع خود و وظایف خود.

مرحوم مجلسی در ادامه می گوید: «اما الاول یحصل بتلاوه القرآن و الادعیه و المواعظ و النصایح» نوع اول از کسب غنیمت که ذکر خداست با تلاوت قرآن و دعاها و گوش دادن به موعظه ها بدست می آید.

امام(ره) می فرمود یک مطلبی که هر زمان به فکرم می آید خواب را از من می گیرد؛ این است که، گاهی انسانی بوسیله ارشاد ما بهشتی می شود ولی خود گوینده جهنمی می شود و چون بهشتیان و جهنمیان همدیگر را می بینند؛ فرد هدایت یافته با ارشاد کننده ی خود صحبت می کند و می گوید من بوسیله ارشاد شما بهشتی شدم پس چرا جای خودت در جهنم است؟ امام می فرمود من این رسوایی را چه کنم؟

در روایت نیز داریم که به یاد معصومین بودن یاد خداست. مرحوم مجلسی در ادامه می فرماید روایت داریم که امام معصوم فرمود اذا ذکرنا ذکر الله(۲) یا ذکر علی عباده(۳) .

۱- (۴) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۲ ط دارالاحیاء الترث العربی - بیروت

۲- (۵) وسائل الشیعه - الحر العاملی، ج ۱۶، ص ۳۴۵، باب ۲۳ از ابواب فعل المعروف، حدیث ۱، ط آل البیت ← علی بن أبی حمزه قال : سمعت أباعبدالله (علیه السلام) یقول : شیعتنا الرحماء بینهم الذین إذا خلوا ذکروا الله إنا إذا ذکرنا ذکرالله ، و إذا ذکر عدونا ذکر الشیطان .

۳- (۶) العمده، ص۳۶۵، ط جامعه مدرسین

مرحوم مجلسی در ادامه می فرماید «وبالجمله کلما یصیر سببا لذکره تعالی حتی المسائل الفقهیه والاخبار الماثوره عنهم» هرآنچه که سبب یاد خدا شود حتی مسائل فقهی و روایات ائمه اطهار می تواند ذکر الله باشد و یکی از این اذکار تلاوت قرآن است.

مرحوم آیت الله گلپایگانی یا بطور مرتب یا بطور قطعه قطعه حداقل روزی یک جزء قرآن تلاوت می کردند.

قال امیرالمومنین(ع) فی الوصایا لابنه محمد بن حنفیه(۱) «وعلیک بتلاوه القرآن والعمل به ولزوم فرایضه وشرایعه وحلاله وحرامه وامره ونهیه وتهجد به وتلاوته فی لیلک ونهارک فانه عهد من الله تعالی الی خلقه فهو واجب علی کل مسلم ان ینظر کل یوم فی عهده ولو خمسین آیه» حضرت علی(ع) در وصیت به فرزندش محمد حنیفه فرمود قرآن را تلاوت کن و به آن عمل کن و واجبات و احکام و حلال و حرام و امر و نهی آن را مورد توجه قرار بده و نیز در شب زنده داری و تلاوت شبانه و روزانه با قرآن همراه باش زیرا خداوند از هر مسلمانی عهد گرفته است که در هر روز حداقل پنجاه آیه از قرآن تلاوت کند.

انشاء الله همه رعایت بکنند.

بحث فقهی:

تغلیظ در برخی از دیات:

در مسئله ۷ در مورد دیه عمد گفتیم ظرف یک سال پرداخته می شود و تاخیر بیش از این جایز نیست مگر با تراضی ولی دم و نیز همانطور که لایجوز التاخیر لایجب المبادره.

اکنون در ذیل مسئله ۷ امام می فرماید: «فدیه العمد مغلظه بالنسبه إلی شبه العمد والخطا المحض فی السن فی الابل والاستیفاء».

۱- (۷) وسائل الشیعه، ج۱۵، ص ۱۷۱، باب ۲ از ابواب جهاد نفس، ح ۷، ط آل البیت.

دیه عمد از دو جهت تغلیظ دارد و شدیدتر است.

جهت اول:

در یک سال باید پرداخت شود. و تاخیر بدون تراضی جایز نیست.

جهت دوم:

دیه عمد باید از مسان ابل باشد اما در شبه عمد تخفیف دارد (در مسئله ۱۴ می آید) بعضی گفته اند در دیه عمد اگر خواست شتر بدهد حداقل باید ۴۰ نفر از شتران مسان باشند و نیز شرایط دیگری دارد که بعد می آید.

عدم جواز الزام جانی در کیفیت و نوع شتران:

مسئله ۸ «للجانی ان یبذل من الابل البلد او غیره او یبذل من ابله او یشتری ادون او اعلی» اولیاء دم نمی توانند جانی را الزام کنند که از شترهای خودت بده بلکه جانی می تواند با رعایت شرایط به قیمت ادون یا اعلی شتر بخرد و محدودیتی برای جانی نیست از اینکه از بلد خودش باشد یا نباشد یا از شترهای خودش باشد یا نباشد و ولی دم هم باید قبول کند.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات تبدیل یکی از عناوین دیه به قیمت توسط جانی ۹۰/۰۷/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات تبدیل یکی از عناوین دیه به قیمت توسط جانی:

مسئله ۹ «لایجب علی الولی قبول القیمه السوقیه عن الاصناف لو بذلها الجانی مع وجود الاصول و لا علی الجانی ادائها لو طالبها الولی».

آیا می شود جانی به جای انتخاب یکی از اصناف ششگانه قیمت آنرا انتخاب کند یا یکی از عناوین را انتخاب کند و از ولیّ دم بخواهد که قیمت آنرا مشخص کند و دیه را از قیمت آن عنوان دریافت کند و آیا ولیّ دم می تواند قیمت عنوان انتخاب شده توسط جانی را طلب کند؟

ص: ۵۳

برای توضیح بیشتر به عنوان مقدمه می گوییم. سه مطلب را قبلا بحث کردیم و تقریبا از نظر نصوص و فتاوا و معاقد اجماعات متفق علیه است.

مطلب اول:

اصنافی که برای دیه تعیین شد فقط شش چیز است گرچه این شش چیز یکجا در یک روایت نیامده است اما مجموعا از مجموعه روایات بدست می آید.

مطلب دوم:

هرکدام از این شش چیز بنفسه از اصول هستند و بدل از دیگری واقع نمی شوند و ترتیب هم در آن نیست که بگوییم اگر شتر نشد گاو یا اگر گاو نشد گوسفند بپردازند.

مطلب سوم:

جانی مخیر است؛ یکی از این شش چیز را انتخاب کند و تخییر دارد و تنویع نیست.

اکنون با توجه به این سه مطلب می گوییم؛

اولا:

ولیّ دم نمی تواند از جانی طلب قیمت بکند زیرا اختیار با جانی است.

ثانیا:

خود جانی نمی تواند به ولی دم بگوید من قیمت می دهم زیرا اختیار تبدیل به قیمت با جانی نیست بلکه بعهده جانی عین است البته با تراضی اشکال ندارد و بدون تراضی ولیّ دم هم می تواند قبول نکند.

مرحوم صاحب جواهر(۱) با مزج عبارت محقق در شرایع(۲) می فرماید «هل یتعین علی الولی ان یقبل القیمه السوقیه عن الاصناف لو بذلها الجانی مع وجود الاصول؟ فیه تردد».

در عبارت مرحوم صاحب جواهر دو جهت مورد توجه است.

۱- (۱) جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۱۴، ط دار احیاء التراث العربی

۲- (۲) شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۲۸، ط اسماعیلیان

جهت اول:

بر ولی دم متعین نیست که قیمت را قبول کند بلکه می تواند رد بکند «من انها واجبه اصالتا فلاینتقل الی القیمه الا بالتراضی».

جهت دوم:

ولی دم می تواند قبول کند «من قیام القیمه مقامها زیرا گرچه عنوان انتخاب شده از اصول باشد اما قیمت می تواند قائم مقام آن شود.

مختار صاحب جواهر:

»

والأشبه باصول المذهب و قواعده انه لایتعین علیه القبول» مرحوم صاحب جواهر در نهایت می فرماید نظر موافق تر این است که بر ولیّ دم واجب نیست پیشنهاد تبدیل قیمت را قبول کند اما منعی هم از قبول کردن نیست.

موارد مراجعه به قیمت:

تبدیل به قیمت و مراجعه به قیمت در دو صورت امکان پذیر است.

صورت اول:

موردی که جانی و اولیاء دم به تراضی و توافق برسند.

مثلا در جایی که قتل عمد است ولی دم حق قصاص دارد برای اینکه با جانی به دیه تراضی کند حق دارد جانی هم می تواند بپذیرد و می تواند هم نپذیرد یعنی در اینجا تراضی جایز است اکنون می گوییم وقتی بجای عین بتوانند بر دیه تراضی کنند به طریق اولی می توانند بر تبدیل عین به قیمت تراضی کنند. و بعد از تراضی به قیمت اختیار با جانی است و ولیّ دم باید بپذیرد.

صورت دوم:

موردی که اصول ششگانه بکلی متعذر باشد. زیرا گرچه امکان پرداخت عین عنوان وجود ندارد اما دیه ساقط نمی شود بلکه به جای آن اعیان به قیمت سوقی تبدیل می شوند و باید یکی از اینها را انتخاب کند.

ص: ۵۵

در این صورت نیز در انتخاب یکی از این قیمتها اختیار با جانی است و می تواند بپردازد و ولیّ دم هم باید متعینا همان را قبول کند.

تعذر عناوین در عصر حاضر:

تعذر یعنی عدم امکان دسترسی که در وضع موجود از بین اعیان سته سه عنوان متعذر است.

عنوان اول و دوم:

دینار و درهم؛ بنابرآنچه از روایات استفاده شد دینار و درهم عنوان دیه بود یعنی نه صرف طلا بودن بلکه باید طلا و نقره مسکوک و نیز مسکوک به سکه رایج باشد. مثلاـ در این زمان بهار آزادی داریم که مسکوک هست ولی مسکوک رایج نیست و ثمن معامله واقع نمی شود زیرا خود او خریداری می شود در نتیجه نمی تواند عنوان دیه باشد.

عنوان سوم:

حله؛ یکی دیگر از عناوین حله است که در این زمان مفقود است زیرا حله ای که عموما بعنوان لباس بپوشند موجود نیست. حتی بعضی هم احتیاط می کنند و می گویند باید از برد یمانی باشد که در این صورت احتمال تعذرش بیشتر است.

تعسر عناوین دیه در عصر حاضر:

تعسر یعنی سختی و مشقت در دسترسی. و از بین عناوین سته سه مورد نیز متعسر است.

عنوان اول:

گوسفند؛ برای مثال؛ اگر جانی بگوید من هزار گوسفند به شما می دهم آیا ولیّ دم می تواند قبول کند؟ طبیعی است که مشکل است زیرا در شهرها بطور مطلق متعسر است بله در روستاها ممکن است قبول کند که آنهم باز متعسر است مگر به صورت نادر کسی پیدا شود که بگوید من گله دارم و قبول کند که آنهم تهیه تعداد هزار گوسفند برای جانی متعسر است.

عنوان دوم:

گاو؛ در اینجا نیز می گوییم تهیه دویست رأس گاو توسط جانی و نیز تحویل گرفتن آن توسط ولیّ دم متعسر و مشکل است.

عنوان سوم:

شتر؛ مورد شتر هم از وجوه متعسره برای ولیّ دم و نیز جانی است.

نتیجه:

پس در عصر حاضر از شش عنوان دیه هم برای ولیّ دم و هم برای جانی سه عنوان متعذر و سه عنوان متعسر است. در چنین زمانی باید رجوع به قیمت شود.

چگونگی محاسبه ی قیمت:

برای فردا انشاءالله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات تعذر یا تعسر عناوین دیه در عصر حاضر ۹۰/۰۷/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات تعذر یا تعسر عناوین دیه در عصر حاضر :

بحث در این است که در این زمان کدامیک از اعیان سته موجود و کدام متعذر است.

عناوین متعذر در عصر حاضر:

به نظر می رسد سه عنوان در عصر حاضر متعذر است. ۱ - دینار ۲- درهم ۳- حله.

زیرا ظاهر از تعبیر دینار ذهب نیست بلکه علاوه بر طلا بودن باید مسکوک رایج باشد هر چند که ذهب مسکوک - نظیر بهارآزادی- در این زمان موجود است اما رایج نیست و ثمن معامله واقع نمی شود.

جریان در مورد درهم نیز همین است که باید نقره مسکوک رایج باشد.

و حله هم در بازار فراوان است اما یا برای حمام است یا برای احرام است. و حله ای که بعنوان لباس استفاده بشود در بازار نیست. البته در سابق حله جزءلباسهای قیمتی محسوب می شد. حتی می گویند خلیفه دوم یک دست حله به شخصی هدیه داد و اوآن را در بازار فروخت وچند دست لباس معمولی تهیه کرد.

ص: ۵۷

پس این سه عنوان از رده خارج می شود و جزء اطراف اختیار جانی نیست.

عناوین متعسر در عصر حاضر:

(احشام ثلاثه) ۱- شتر ۲- گاو ۳- گوسفند.

در این مورد سه صورت مطرح است .

صورت اول:

این سه عنوان موجود است وجانی مخیر است پس از پیشنهاد دادگاه یکی را به عنوان دیه انتخاب کند. واگر مثلا گفت شتر را انتخاب می کنم ممکن است گفته شود چون این سه عنوان هم اکنون موجود است پس جانی باید یکی از آنها را انتخاب کند.

می گوییم گرچه این سه عنوان هم اکنون موجود است ولی فراهم کردن این تعداد از شتر یا گاو و یا گوسفند قطعا در عصر حاضر متعسر است. زیرا در این فرض جانی عین را انتخاب کرد ودادگاه هم اورا محکوم به پرداخت صد شتر کرده است که طی یک سال - در قتل عمد وتراضی بر دیه - و یا دو سال - در قتل شبه عمد وشبه خطا و انتخاب شتر توسط جانی- و یا سه سال - در خطای محض وانتخاب صد شتر از سوی عاقله - حسب مورد قرار شد عین پرداخت کند و پرداخت نکرد و در انتهای زمان پرداخت با ولیّ دم تراضی نمود که قیمت بدهد. در این صورت باید قیمت یوم الاداء را بپردازد.

صورت دوم:

تراضی با ولیّ دم به قیمت؛این صورت دو قسم دارد

قسم اول:

تراضی به قیمت بعد از محکومیت بر ادای عین؛ اگر زمان محکومیت در دادگاه، جانی محکوم به صد شتر شد و در همان جلسه برای پرداخت قیمت شتر با ولیّ دم و قاضی به تراضی رسیدند در این صورت باید قیمت شتر در روز محاکمه وتراضی با ولیّ دم را محاسبه کنند و توسط دادگاه به همان مبلغ معین محکوم می شود واگر تا آخرین مهلت تاخیر انداخت ونداد چیزی بر مقدار محکومیت اضافه نمی شود. مگر اینکه جانی بگوید هر وقت خواستم ادا کنم قیمت را معین میکنم و ولیّ دم نیز قبول کند .در ان صورت هر موقع می خواهد پرداخت کند می تواند قیمت گذاری کند. اما قیمت معین نیست بلکه مبهم است و در روزی که می خواهد دیه را بپردازد محاسبه می شود.

ص: ۵۸

قسم دوم:

تراضی به قیمت قبل از محکومیت به عین؛ اگر جانی بگوید من عین نمی دهم بلکه قیمت می دهم و با ولیّ دم نیز تراضی کند در این صورت دادگاه او را به مبلغ خاص تراضی شده بعنوان قیمت صد شتر محکوم می کند.

کیفیت محاسبه قیمت:

با توجه به اینکه قیمت شتر در هر منطقه ای متفاوت از منطقه ی دیگر است می گوییم با مراجعه به عرف معلوم می شود متعارف این است که قیمت محل سکونت و وقوع قتل محاسبه می شود. ومعمولا محل وقوع قتل وسکونت قاتل یکی است واگر مختلف بود باید تصالح کنند.

صورت سوم:

گرچه احشام ثلاثه موجود است اما ادا آن متعسر است یعنی هم تهیه ی هزار گوسفند و تسلیم به ولی دم مشکل و متعسر کالمتعذر است و هم تحویل گرفتن توسط ولی دم متعسر کالمتعذر است بنابراین جانی الان بین اعیان ششگانه مخیر نیست. در نتیجه نوبت به قیمت می رسد زیرا وقتی دیه ساقط نمی شود اگر عین نباشد می رسد به قیمت همانطور که بین شش عنوان یا سه عنوان مخیر بود الان ممکن است ابتدا به ذهن برسد که بین قیمت این شش چیز مخیر است اما چون حتی قیمت سه عنوان اول دینار، درهم، حله - متعذر است پس بین انتخاب قیمت یکی از احشام ثلاثه مخیر می شود و قیمت یوم الادا را ارزیابی می کنند و می پردازد.

پیشنهاد تخییر در قیمت احشام ثلاثه در عصر حاضر در جمهوری اسلامی ایران:

آن ایام که ما در شوری عالی قضایی حضور داشتیم مفصل بحث شد واین نکاتی که اکنون بحث می کنیم عصاره ی همان بحث هاست. وبه نظر ما اگر محاکم اینگونه عمل بکنند به واقع نزدیک تر است یعنی می گوییم هر شش عین رفت کنار و چون سه عنوان از دیه (دینار، درهم، حله) هم از جهت عین و هم از جهت قیمت متعذر است پس بین قیمت سه عنوان متعسر (شتر، گاو، گوسفند) مخیر خواهد شد و مسلم است که جانی عنوانی را انتخاب می کند که قیمت آن کمتر است و به نظر می رسد شتر انسب است و قیمت آن پایین تر است پس مناسب است بگوییم در کل کشور اعلام شود که مقدار دیه اندازه ی قیمت صد شتر است.

البته اگر تعیین قیمت شتر را بعهده خود افراد بگذاریم ممکن است اختلاف پیش بیاید وچون یکی از وظایف حکومت تسهیل در امور مردم است پس حکومت برای پرداخت دیه باید یک قیمت میانگین معتدل برای شتر انتخاب کند و اگر یک مقداری تفاوت پیدا کرد طرفین تصالح کنند و اعلام شود دیه به این مقدار است که هم شرعی است و هم متعادل است و اختلاف نظر را کنار می زند و برای پرداخت دیه یک وحدت رویه ای در کل کشور بوجود می آید.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات (تلفیق در ادای دیه) ۹۰/۰۷/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (تلفیق در ادای دیه)

در بحث دیروز گفتیم در وضع موجود در عصر حاضر از مجموعه ی اعیان سته ای که بابت دیه تعیین شد سه عنوان متعذر است. یعنی در شرایط فعلی؛ درهم و دینار (طلا، نقره) مسکوک به سکه رایج معاملی نداریم. و نیز حلّه؛ که لباس فاخری دو قطعه ای بود و به عنوان لباس یک قطعه روی دوش قرار می دادند و قطعه ی دوم را به کمر می بستند؛ اکنون در بازار نیست و چون متعذر است پس عیناً و قیمتاً از اطراف اختیار جانی خارج می شود.

در مورد بقیه اعیان سته یعنی احشام ثلاثه گرچه عین موجود است؛ اما تهیه ی هزار گوسفند یا صد شتر یا دویست گاو برای جانی و نیز نگهداری آن برای ولیّ دم متعسر است پس جانی نمی تواند یکی از این اصول سته را انتخاب کند در نتیجه نوبت به قیمت می رسد و جانی مخیر است که قیمت یکی از این سه تا را انتخاب کند زیرا انتخاب یکی از طلا و نقره یا حله چه در عین و چه در قیمت متعذر بود و انتخاب عین در احشام ثلاثه نیز متعسر بود پس انتخاب قیمت یکی از احشام ثلاثه متعین می شود و چون معمولا اینگونه است که جانی عنوان دارای قیمت کمتر را اختیار می کند و نسبتا شتر - از بین اینها ارزان تر است پس قیمت شتر تقریبا در این زمان متعین می شود و در هر جای کشور و هر قتلی که اتفاق افتاد به جانی می گویند باید پرداخت صد شتر را قبول کند و در مقام قیمت گذاری شتر؛ بر اساس محل وقوع جنایت عمل می شود ولکن مناسب است برای تسهیل امر در شرع که از روایات استفاده می شد دستگاه قضایی هیئتی را قرار دهد که روی قیمت شتر در اقصی نقاط کشور مطالعه کنند و یک قیمت میانگین را متعین بکنند و به عنوان قیمت دیه در کل کشور ابلاغ شود.

ص: ۶۰

تلفیق در ادای دیه:

مسأله ۱۰: «الظاهر عدم اجزاء التلفیق بان یودی مثلا نصف المقدار دینارا و نصفه درهما»

سه فرض در مساله مطرح است.

۱- آیا جانی می توانـد نصف مقـدر گاو و نصف مقدر شتر را انتخاب بکند و بگوید مثلا ۵۰ شتر و ۱۰۰ گاو به عنوان دیه می پردازم؟

۲- اگر جانی در پرداخت دیه تلفیق برخی از اجزاء عین دو یا چند عنوان را پیشنهاد کرد آیا ولی دم مجبور است قبول کند؟

۳- اگر جانی قیمت تلفیقی دو یا چند عنوان به مقدار دیه را پیشنهاد کرد آیا ولیّ دم مجبور است قبول کند؟

امام می فرماید ظاهر این است که تلفیق جایز نیست زیرا این اسـتظهار از روایت است در روایات شـش عنوان اصل قرار گرفت و از ورایـات اسـتفاده می شـد انتخـاب بـا جـانی است و اگر بخواهـد تلفیق کنـد خـارج از تخییر می شود یعنی بر نصف عنوان اطلاق عنوان نمی شود. برای نمونه؛ یکی از عناوین، صد شتر است و یکی دیگر دویست گاو است. بدیهی است بر نصف صد شتر و نصف دویست گاو یک عنوان ازدیه صادق نیست.

مرحوم صاحب جواهر(۱) می فرمایـد: «کما عن جماعه التصـریح به ضـروره خروج الملفق عن اسم کل واحد منها» لذا روایات دیه شامل آن نمی شود.

مرحوم علامـه در قواعد(۲) همین مطلب را نقـل می کنـد و می فرمایـد «هـل التلفیـق من جنسـین او مـازاد بغیر رضـا الـولی فیه اشکال» یعنی دو وجه دارد.

ص: ۶۱

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۱۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۳: ۶۶۶، ط جماعه المدرسین.

وجه اول: عدم جواز؛

برخی گفته اند جایز نیست و دلیلشان عدم صدق عنوان است.

وجه دوم: جواز؛

گروهی گفته انـد جـایز است و دلیلشان این است که وقتی ما به جانی اختیار دادیم که صـد شتر را انتخاب کنـد لازمه اش این است که ۵۰ شتر را هم می تواند انتخاب بکند.

اقول:

می گوییم این اشـكال دارد زیرا وقتی گفتیم صـد شتر بایـد عنوان صد شتر انتخاب شود نه اینکه ابعاض آنرا انتخاب کند یعنی مانند خصال کفاره است که نمی تواند بگوید من سی روز روزه می گیرم و سی فقیر را اطعام می کنم.

بنابراین حرف علامه درست نیست و خیلی هم به او ایراد گرفتند.

تراضی به قیمت:

مسأله ۱۱: «الظاهر جواز النقل الی القیمه مع تراضـیهما» یعنی خود جانی ابتـدائا حق ندارد قیمت را انتخاب کند بلکه اگر با ولیّ دم تراضـی کرد می توانـد قیمت را انتخـاب کنـد زیرا اگر جـانی قیمت را انتخـاب کرد این انتخاب مالیت تمام شتر را دارد اما خصوصیات تمام شتر را ندارد.

نتیجه:

انتخاب قیمت به طور مسـتقل برای جانی جایز نیست اگر بخواهـد انتقال به قیمت پیدا کند باید با تراضـی باشد. و در تلفیق هم اگر با ولی دم برای تلفیق دو عین تراضی کند جایز است و این از اختیارات ولیّ دم است که می تواند حتی از حق خود بگذرد و عفو کند و یا بگوید مثلا سه برابر دیه می گیرم و عفو می کنم.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

ص: ۶۲

کتاب الدیات حکم تراضی بر دیه با ابهام در مقدار و پرداخت کننده ۹۰/۰۷/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات حکم تراضی بر دیه با ابهام در مقدار و پرداخت کننده:

بیان یک تذکر:

روز چهارشنبه درس را به خاطر اجلاس نماز تعطیل کردیم ولی بجا بود زیرا به مناسبت اجلاس نوزدهم در پیام سال گذشته مقام معظم رهبری در اجلاس نماز تاکید شده بود امام جماعت برای همه مساجد تأمین شود که همواره یک روحانی در مسجد باشد و امراض معنوی را مداوا کند و نیز تأکید فرمودند اکتفا به مأمومین نباشد بلکه با نهادهایی نظیر آموزش و پرورش هماهنگ شود مثلاً هدایای دانش آموزان را در مساجد یا حتی مراسم ازدواج ها را در مساجد برگزار کنند یا اینکه روحانی مسجد را مدرس تفسیر قرار بدهد.

آقای قرائتی فرمودند اینها مربوط به حوزه است و حوزه باید هم اقدام کند و در مراحل بعدی بگوید چه کرده است و از ما دعوت کرده بود که در این اجلاس که در بوشهر برگزار می گردد شرکت و خدمات حوزه را توضیح دهیم. خوشبختانه آماری تهیه شده بود از کارهایی که انجام شده بود که از سال گذشته تا حال حوزه در این زمینه ها چه کرده است که از فراوانی کار انجام شده قابل مقایسه نبود با آماری که ارگانهای دیگر ارائه داده بودند.

حکم تراضی بر دیه با ابهام در مقدار و پرداخت کننده:

مسأله ۱۲ امام(۱) می فرماید «هذه الدیه علی الجانی لا علی العاقله ولا علی بیت المال».

در قتل عمد گفتیم ابتدائا قصاص ثابت است منتهی جانی می تواند با اولیاء دم برای پرداخت دیه به جای قصاص تصالح کند و تصالح صورت هایی دارد؛

۱- (۱) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۶، ط دارالعلم

۱- تصالح به امر خاص مثلا به دو یا سه برابر دیه.

۲- تصالح به کمتر از دیه مثلا نصف دیه.

۳- تصالح به مقدار دیه.

تبصره: در هر یک از موارد فوق ممکن است پرداخت دیه را بعهده شخص ثالثی بگذارند.

نتیجه:

بر هر امری تصالح شد همان اجرا می شود.

اکنون این نکته مطرح است که امام فرمودند اگر تصالح بر دیه کردند ولی مقدار آن و پرداخت کننده آن را معین نکردند؛

پرداخت وجه تراضی و این دیه تصالحی بر عهده خود جانی است.

مرحوم صاحب جواهر(۱) بعد از نقل کلام محقق در این مورد می فرماید «بلا خلاف کما عن الخلاف و الغنیه الاعتراف به بل ظاهرها کونه بین المسلمین» حتی بین علمای سنی هم اختلافی نیست.

دلیل مسأله:

الف: روایت؛

روایاتی هم وجود دارد که برای نمونه چند روایت در ذیل می آید.

۱- ابی بصیر(۲) عن ابی جعفر «لا تضمن العاقله عمدا واقرارا ولا صلحا» عاقله(۳) ضامن دیه ای که عمد باشد یا با تصالح باشد یا از روی اقرار باشد نیستند.

۲- عن السکونی(۴) ، عن جعفر، عن أبیه، أن أمیرالمؤمنین (علیه السلام) قال: «العاقله لا تضمن عمدا، ولا إقرارا، ولا صلحا».

۱- (۲) جواهر الکلام، ج۴۳، ص۱۳، ط اسلامیه تهران
۲- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۴، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب ۳، ح۱، ط آل البیت.
۳- (۴) عاقله به بستگان نسبی پدری گفته می شود که در قتل خطای محض به طور جمعی موظف به پرداخت دیه هستند.
۴- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۴، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب ۳، ح۲، ط آل البیت.

۳- مضمره سماعه(۱) «سألته عمن قتل مومنا متعمدا هل له من توبه قال لا حتی یؤدی دیته الی اهله» بدیهی است این روایت حمل بر جایی می شود که تصالح بر دیه شده است.

ب: عقل؛

اگر بر فرض هیچ دلیلی از روایات نداشتیم می توانستیم بگوییم چون جانی این کار را انجام داده و قرار بر تراضی کرده است خود ضامن مورد تراضی است و برای اینکه بگوییم عاقله بدهد دلیل می خواهد و دلیل هم مفقود است و فقط در خطای محض این دلیل وجود دارد که دیه بر عاقله است.

دیه شبه عمد:

مسأله ۱۳(۲) : «دیه شبه العمد هی الاصناف المتقدمه».

تا حالا مطالبی که گفته شد در دیه عمد بود. اکنون می گوییم دیه شبه عمد همان شش چیزی است که در دیه عمد گفته شد حتی در خطای محض هم دیه همین است که بعد می گوییم با عاقله است عاقله هم باید یکی از این شش چیز را دیه بدهد.

دلیل مسأله:

۱- اجماع:

مرحوم صاحب جواهر(۳) فرمود: «کما صرح به غیر واحد من غیر نقل خلاف فیه بل قیل قد یظهر من السرائر(۴) الاجماع علیه»

۲- فحوی:

گفته اند در اسلام در قتل عمد اکتفا به این شش چیز شده است وقتی در قتل عمد یکی از شش عنوان کافی است در شبه عمد به طریق اولی کافی است.

۱- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۱۰، ح۵، ط آل البیت.
۲- (۷) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۶، ط دارالعلم
۳- (۸) جواهر الکلام ۴۳: ۱۷، ط دارالکتب الاسلامیه.
۴- (۹) السرائر، ج ۳، ص ۳۲۳، جامعه مدرسین.

۳- اطلاق روایات:

الف؛

در روایات دیه وقتی سوال از دیه شد امام می فرماید صد شتر و هیچ قیدی نیامده است که این دیه برای قتل عمد باشد.

ب؛

در روایات تخییر در انتخاب یکی از شش عنوان هیچ قیدی مبنی بر عمدی بودن قتل نیامده است. برای نمونه چند روایت در ذیل می آید که هم اطلاق را می رساند و هم تخییر.

صحیحه حلبی(۱) عن ابی عبدالله قال «الدیه عشره آلاف درهم او الف دینار قال جمیل قال ابوعبدالله الدیه مأه من الابل».

مرسله یونس(۲) عن ابی عبدالله فی حدیث قال «الدیه عشره آلاف درهم او الف دینار او مأه من الابل».

صحیحه علاء بن فضیل(۳) عن ابی عبدالله انه قال «فِی قَتْلِ الْخَطَإِ مِائَهٌ مِنَ الْإِبِلِ- أَوْ أَلْفٌ مِنَ الْغَنَمِ أَوْ عَشَرَهُ آلَافِ دِرْهَمٍ- أَوْ أَلْفُ دِینَارٍ»

تفاوت های دیه در انواع قتل (عمد، شبه عمد، خطای محض)

در عنوان و مقدار دیه در انواع قتل ها هیچ اختلافی نیست و فقط اختلاف در دو جهت است.

جهت اول: کیفیت ادا؛

دیه قتل عمد باید ظرف یک سال پرداخت شود. ولی مهلت پرداخت دیه در شبه عمد دو سال و در خطای محض ظرف سه سال است.

جهت دوم: سن شتران:

۱- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۹۵، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱، ح۵، ط آل البیت.

۲- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۹۶، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱، ح۷، ط آل البیت.

۳- (۱۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۹۶، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱، ح۸، ط آل البیت.

در سن گوسفند و گاو فرقی ندارد اما اگر جانی شتر را انتخاب کرد در قتل عمد گفته شد من مسان الابل باشد یعنی حداقل شش ساله باشد ولی در شبه عمد قدر متیقن این است که شش ساله بودن لازم نیست و فتواها بر اساس روایات مختلف است البته چهار دسته روایات داریم که هیچ دسته ای بر دیگری ترجیح ندارد.

مرحوم امام در ذیل مسأله ۱۴ در پایان می فرماید «لکن لا یخلو من اشکال الاحوط التصالح»

به مسأله ۱۴ اشاره ای می کنیم و بحث را از مسئله ۱۵ ادامه می دهیم برای فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (دیه شبه عمد به عهده کیست؟) ۹۰/۰۷/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (دیه شبه عمد به عهده کیست؟)

مسأله ۱۴:

اختلفت الاخبار و الآراء فی دیه شبیه العمد

۱- ففی روایه أربعون خلقه أی الحامل، وثنیه، وهی الداخله فی السنه السادسه، وثلاثون حقه، وهی الداخله فی السنه الرابعه، وثلاثون بنت لبون، وهی الداخله فی السنه الثالثه

۲- وفی أخری ثلاث وثلاثون حقه وثلاث وثلاثون جذعه، وهی الداخله فی السنه الخامسه وأربع وثلاثون ثنیه کلها طروقه، أی البالغه ضراب الفحل أو ما طرقها الفحل فحملت

۳- وفی ثالثه بدل کلها طروقه کلها خلقه

۴- وفی رابعه جمع بینهما فقال کلها خلقه من طروقه الفحل إلی غیر ذلک

مختار امام(ره):

فالقول بالتخییر للجانی بینها غیر بعید، لکن لا یخلو من إشکال، فالأحوط التصالح، وللجانی الأخذ بأحوطها(۱) .

ص: ۶۷

۱- (۱) تحریر الوسیله، ج۲، ص ۵۵۶ و ۵۵۷، ط دار العلم.

در مسأله ۱۳:

گفتیم دیه شبه عمد همانند دیه عمد است و فقط در دو جهت بین دیه عمد و شبه عمد تفاوت وجود دارد؛

جهت اول:

کیفیت اداء؛ گفتیم دیه ی قتل عمـد حـداکثر بایـد ظرف یک سال پرداخت شود و مهلت، در دیه شـبه عمـد حـد اکثر دو سال است.

جهت دوم:

سن ابل؛ گفتیم در دیه عمـد باید شترها مسان باشـند یعنی وارد شـش سال شده باشـند. ولی در شبه عمد در سن شترانی که به عنوان دیه پرداخت می شونـد، هم از نظر روایـات و هم از نظر فتـاوا اختلاف است که حضـرت امـام در مسأله ۱۴ چهار دسته روایت را بیان می کند.

دسته اول:

در بعضـی روایات سه قسم مطرح شـد و صـد شتر به دو سـی نفر شتر و یک چهل نفر شتر تقسـیم گردیـد و در هر قسـمی سـن خاصی از شتر مورد توجه قرار گرفت.

دسته دوم:

در تعدادی دیگر از روایات سه قسم مطرح شد و صد شتر به دو سـی سه نفر شتر و یک سی و چهار نفر تقسیم گردید و در هر قسمی سن خاصی از ابل مورد توجه قرار گرفت.

دسته سوم:

و در بعضـی دیگر از روایات چهار قسم مطرح شـد و صد نفر شتر به چهار بیست و پنج نفر تقسـیم شد. و برای هر قسـمی سـن خاصی مورد توجه قرار گرفت و نیز طروقه یعنی شرط حامله بودن یا حامله نبودن شتران مورد توجه قرار گرفت.

ص: ۶۸

دسته چهارم:

دربعضی دیگر از روایات برای تمام صد شتر شرط حمل یا آمادگی برای حمل قرار داده است.

و به حسب اختلاف روایات فقهاء نیز فتاوای مختلف صادر کردند. لذا به نظر می رسد با توجه به اینکه در این زمان انتخاب عین ابل با این کیفیت سنی میسور نیست و شاید امری غیر ممکن باشد؛ ورود در این مسأله و بیان اقوال، ثمره زیادی ندارد. بنابراین از این مسأله رد می شویم و فقط این نکته را متذکر می شویم که حضرت امام در ذیل مسأله می فرماید «فالاحوط التصالح وللجانی الاخذ باحوطها»

اقول:

همانگونه که امام می فرماید طریق احتیاط این است که در مورد سن شتران و حمل آنها به تصالح برسند مناسب است جانی حداکثر مورد احتیاط را رعایت کند. البته بدیهی است که احوط سن بالاتر است لذا ضرورتی ندارد وارد در این مباحث شویم.

مسأله ۱۵:

«هذه الدیه ایضا من مال الجانی لا العاقله(۱) » دیه شبه عمد بعهده عاقله نیست و خود جانی باید بپردازد. مسأله اختلافی نیست بل عن الخلاف(۲) والتحریر(۳) الاجماع علیه. و از بین همه علماء فقط حلبی(۴) قائل است که دیه شبه عمد - همانند خطای محض - بعهده عاقله است. و مرحوم صاحب جواهر(۵) در رد گفتار حلبی می فرماید این قول واضح الفساد است.

۱- (۲) تحریر الوسیله، ج۲، ص ۵۵۷، ط دار العلم.

۲- (۳) شیخ الطوسی، الخلاف ، ج ۵، ۲۲۱، ط جامعه مدرسین ← «دلیلنا: إجماع الفرقه وأخبارهم علی الطریقین اللذین ذکرناهما.».

۳- (۴) العلامه، تحریر الاحکام، ج ۵، ص ۵۶۴، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۴- (۵) حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۳۹۲، ط مکتبه امیر المومنین اصفهان ← و دیه الخطأ علی العاقله.

۵- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۲۰، ط دار احیاء التراث العربی. ← فما عن الحلبی من أنها علی العاقله واضح الفساد.

دلیل مسأله:

۱- کتاب

: (۱)

«ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبه مؤمنه ودیه مسلمه إلی أهله إلا أن یصدقوا فإن کان من قوم عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبه مؤمنه وإن کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیه مسلمه إلی أهله وتحریر رقبه مؤمنه فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبه من الله وکان الله علیما حکیما»

کیفیت استدلال به آیه:

کلمه خطأ در آیه اطلاق دارد و دارای دو فرد است یکی خطای محض و دیگری شبه عمد که شبه خطا هم به آن می گویند اطلاق آیه هر دو قسم خطا را شامل می شود.

۲- روایت:

صحیحه زراره(۲) «قال سألت اباعبدالله عن رجل قتل رجلا خطائا فی اشهر الحرم فقال علیه الدیه وصوم شهرین متتابعین من اشهر الحرم».

ملاحظه می فرمایید روایت نیز اطلاق دارد و هر دو قسم از خطا را شامل می شود.

مرحوم آقای خویی(۳) به همین آیه و به همین روایت استناد می کند که در قتل خطای محض هم دیه با جانی است منتهی وضعا این دیه بعهده جانی است و روایاتی که در باب عاقله آمده است را حمل می کند بر تکلیفا. پس یجب علی العاقله تکلیفا. اما دیه بعهده خود جانی است منتهی فعلا تکلیف ندارد که اداء کند.

مشهور می گویند این آیه و این روایت ولو اطلاق دارد ولی با روایات عاقله مقید می شود. مرحوم آقای خویی می فرماید دیه بعهده جانی است منتهی روایات باب عاقله حمل بر وجوب تکلیفی بر عاقله می شود.

۱- (۷) نساء(۴): ۹۲.

۲- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۴، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۳، ح۴، ط آل البیت.

۳- (۹) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۲، مسأله ۲۰۴، ط العلمیه.

ثمره اختلاف مرحوم آقای خویی با مشهور:

ثمره اختلاف در دو مورد است؛

مورد اول:

جایی که جانی عاقله نداشته باشد.

مورد دوم:

جایی که جانی عاقله دارد اما عاقله عصیان کرده و پرداخت نمی کند.

در این دو صورت طبق نظر آقای خویی دیه بر عهـده خود جانی واجب می شود که بپردازد چون وضـعا بعهده خودش بود. اما روی مبنای مشهور که می گویند وضعا هم بعهده عاقله است در این دو صورت چیزی بر عهده جانی نیست.

امام هم می فرمایـد جانی ضامن چیزی نیست اگر عاقله دادنـد که هیچ اگر نداشـتند یا اگر ندادند باید از بیت المال یا از موارد دیگر (که در بحث عاقله می آید) پرداخت شود.

«فلو لم یکن له مال استسعی او امهل الی المیسره»

در صورتی که دیه بر عهده جانی باشد اگر جانی خودش ندارد بپردازد(۱) سه راه وجود دارد؛

راه اول:

این است که او را به کار وا می دارند تا برای اولیاء دم کار کند.

راه دوم:

به جانی تا میسره مهلت می دهند که هر وقت داشت بپردازد.

راه سوم:

احتمال دیگر - که فقط در اینجا می آید و در سایر دیون نمی آید- این است که بگوییم از بیت المال پرداخت شود.

دلیل راه سوم:

روایاتی که می گویند خون مسلمان هدر نیست دلیل راه سوم است.

تبصره:

در این مسأله فرعی باقی می ماند که حضرت امام در آخرین مسأله از بحث عاقله مطرح فرموده اند اما به خاطر تناسبی که دارد در آخر همین مسأله پانزده مطرح می کنیم برای فردا ان شاء الله.

۱- (۱۰) این بحث در دیه عمد هم می آید.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (دیه شبه عمد به عهده کیست؟) ۹۰/۰۷/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه شبه عمد به عهده کیست؟)

در مسأله ۱۵ در مسئله دیه شبه عمد دو قول است.

قول اول:

همانطور که در قتل عمـد در صورت تراضـی، دیه بعهده جانی است دیه قتل شـبه عمد هم بعهده جانی است و تقریبا در مسأله اتفاق نظر بود.

قول دوم:

فقط حلبی(۱) که یکی از قـدما است مخالف بود که گفت دیه شـبه عمـد بر عهده عاقله است و کلام حلبی هم دلیلی نداشـت لذا گفتیم مرحوم صاحب جواهر(۲) فرمود قول او واضح الفساد است.

دلیل قول به وجوب دیه شبه بر عهده جانی:

-۱

آیه شریفه(۳) «ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبه مؤمنه ودیه مسلمه إلی أهله إلا أن یصدقوا فإن کان من قوم عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبه مؤمنه وإن کـان من قوم بینکم وبینهم میثاق فـدیه مسـلمه إلی أهله وتحریر رقبه مؤمنه فمن لم یجـد فصـیام شـهرین متتابعین توبه من الله وکان الله علیما حکیما».

-۲

اطلاق روایت صحیحه زراره(۴) «قال سألت اباعبـدالله عن رجل قتل رجلا خطائا فی اشـهر الحرم فقال علیه الدیه وصوم شـهرین متتابعین من اشهر الحرم».

ص: ۷۲

۱- (۱) حلبی، الکافی فی الفقه، ص ۳۹۲، ط مکتبه امیر المومنین اصفهان ← و دیه الخطأ علی العاقله.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۲۰، ط دار احیاء التراث العربی.

۳- (۳) نساء(۴): ۹۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۴، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۳، ح۴، ط آل البیت.

گفتیم هر دو مطلق است.

-۳

بعضی از رفقای بحث گفتند آیا دلیل دیگری غیر اطلاق نداریم؟

اکنون می گوییم مرحوم آقای خویی در مبانی تکمله(۱) روایاتی را از ابواب متفرقه فقه حدود ۹ روایت جمع آوری کرده است که بر مورد خاص شبه عمد دلالت دارد و می رساند که در شبه عمد دیه بر عهده جانی است. برای نمونه یک مورد را بیان می کنیم.

یونس(۲) عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله «قال ان ضرب رجل رجلا بعصا او حجر فمات من ضربه واحده قبل ان یتکلم فهو یشبه العمد» اگر با یک چوب یا عصا که نوعاً کشنده نیست و آلت قتاله به حساب نمی آید زد و مضروب به طور اتفاقی مرد امام(ع) فرمود قتل شبه عمد به حساب می آید «فالدیه علی القاتل» و دیه بر عهده جانی است.

روایت گرچه مرسله است و بحث از قتل شبه عمد است اما خیلی روشن و صریح امام می فرماید دیه بعهده خود جانی است.

در ادامه بحث گفتیم اگر جانی نداشت بدهد فقهاء گفتند مثل دین است که مدیون ندارد بدهد و لذا؛

۱- بابت اداء دین او را به کار وا می دارند بابت دین حساب می شود.

۲- یا اینکه به او مهلت می دهند.

۳- اگر به جایی رسید که اصلا تمکن از اداء ندارد چون در اینجا خون انسان در بین است از بیت المال پرداخت می شود و فرقی هم بین قتل عمد و شبه عمد نیست.

۱- (۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۲، مسأله ۲۰۶، ط العلمیه.← مجموعه روایات مشارالیها توسط مرحوم آقای خویی ثبت و بررسی شده است.

۲- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۷، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۱۱، ح ۵، ط آل البیت.

فرار جانی بعد از قتل به قصد فرار از پرداخت دیه:

دو صورت در این فرع مطرح است:

فرار جانی عامد بعد از تصالح بر دیه. فرار جانی شبه عمد.

هر دو صورت در یک فرع مورد بررسی قرار می گیرد.

فرع

: اگر قاتل بعد از قتل فرار کند و دسترسی به او نباشد یا قبل از اینکه دین را بپردازد بمیرد تکلیف دیه چه می شود؟

این فرع را مرحوم صاحب جواهر(۱) در همین بحث نقل نمود مرحوم آقای خویی(۲) و صاحب ریاض(۳) هم نقل کرده اند مرحوم امام در پایان بحث عاقله در آخرین مسأله «مسأله۸» ذکر می کنند و مناسب است همینجا ذکر شود.

مسأله۸:

«قد مر أن دیه العمد وشبه العمد فی مال الجانی، لکن لو هرب فلم یقدر علیه أخذت من ماله إن کان له مال، وإلا فمن الأقرب إلیه فالأقرب، فإن لم تکن له قرابه أداها الإمام(ع)، ولا یبطل دم امرئ مسلم.» و ما نیز در اینجا بحث می کنیم

اگر جانی (چه عمد بوده و تصالح به دیه شده باشد یا شبه عمد بوده باشد) قبل از پرداخت دیه و در همان مهلت پرداخت دیه فرار کند یا مسافرت و یا مخفی شده باشد امام(ره) می فرماید:

«لو کان له مال اخذت الدیه من ماله» به دستور حاکم از مالش برداشته می شود و فروخته می شود. و اگر مال نداشته باشد «فمن الاقرب الیه فالاقرب». و اگر چنانچه اقربی هم نیست فمن بیت المال.

۱- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۲۰، ط دار احیاء التراث العربی.
۲- (۸) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۶، مسأله ۲۰۵، ط العلمیه.
۳- (۹) ریاض المسائل۱۴: ۱۸۳، ط جماعه المدرسین.

دلیل مسأله:

مقدمه فرض این است که دیه شبه عمد است و بر عهده جانی است و یا عمد است و تصالحا بر عهده جانی است اخذ دیه از اقرب فالاقرب دلیل می خواهد لذا گفته اند دلیل مسأله دو روایت است که در ذیل بررسی می شود.

صحیحه ابی بصیر وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۴، ح۱، ط آل البیت. قال سألت اباعبدالله عن رجل قتل رجل متعمدا ثم هرب القاتل فلم یقدر علیه قال ان کان له مال اخذت الدیه من ماله والا فمن الاقرب فالاقرب وان لم یکن له قرابه اداه الامام فانه لایبطل دم امرء مسلم.

در روایت پرسش از قتل عمدی است که قاتل بعد از قتل فرار کرد. امام در جواب فرمود:

۱- اگر مال دارد از مالش بردارند ۲- اگر مال ندارد فمن الاقرب فالأقرب ۳- اگر عاقله ندارد از بیت المال بردارند.

و روایت تعلیل دارد که فرمود دلیل محکوم شدن عاقله به پرداخت دیه در مرحله سوم این است که خود مسلمان نباید هدر برود.

صحیحه ابن ابی نصر بزنطی وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۵، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۴، ح۳، ط آل البیت. عن ابی جعفر فی رجل قتل رجل عمدا ثم فر فلم یقدر علیه حتی مات ان کان له مال اخذ منه و الا اخذ من الاقرب فالاقرب.

با تعبیر لم یقدر علیه و قید حتی مات در این روایت دو مورد را مطرح فرمود:

۱- از مال خودش بردارند ۲- از اقرب فالأقرب بردارند.

بررسی دو اشکال بر کیفیت استدلال به روایت:

اشکال اول:

هر دو روایت در مورد قتل عمد است و بحث ما در قتل شبه عمد است و لذا نمی توان از این دو روایت استفاده کرد.

پاسخ:

می توان به عموم تعلیل در روایت ابو بصیر تمسک کرد زیرا در ذیل روایت ابو بصیر آمده است «فإنه لا یبطل دم امرء مسلم» عموم تعلیل نشان می دهد خطر ابطال دم مسلمان در قتل شبه عمد نیز وجود دارد لذا می توان دیه را از عاقله یا بیت المال گرفت.

اشکال دوم:

سرایت حکم به قتل شبه عمد خلاف اصل است. اصل اولی این است که دین به عهده خود مدیون است بنابر این اگر فرار کرد و نمرد نمی توان خلاف اصل را مرتکب شد. و با توجه به وجود قید دوم «ولم یقدر علیه حتی مات» که در روایت اول نیامد ولی در روایت دوم آمده است باید گفت قید دیگری در روایت دوم آمده که در روایت اول نیامده است؛ این احتمال وجود دارد که چون حکم بر خلاف اصل است باید قدر متیقن را اخذ نمود و قدر متیقن فرار با قید مرگ در فرار است «فرّ ومات».

پاسخ:

می گوییم در اینجا نیز می توان به عموم تعلیل تمسک کرد یعنی خطر ابطال خون مسلمان می گوید گرچه در موردی فرار همراه با مرگ جانی نباشد اما برای جلوگیری از ابطال خون مسلمان لازم است دیه از ناحیه عاقله یا بیت المال پرداخت شود.

البته اگر فرار کرد و احتمال می دهند ظرف مدت دو سال مهلت، برگردد احتیاط این است که صبر کنند. اما اگر مطمئن هستند که فرار کرد که برنگردد در این صورت بعد از فرار به مضمون روایت عمل می شود.

نتیجه:

در مسأله فرار جانی عامد بعد از تراضی بر دیه؛ به قصد فرار از پرداخت دیه - یعنی اگر کسی عمدا کسی را کشت و تصالح به دیه شد و یا شبه عمد بود و به قصد نپرداختن دیه فرار کرد- نظر اکثر آن است که دیه آن بر عهد عاقله است و اگر جانی عاقله ای نداشت ویا عاقله داشت و عاقله فقیر بود یا متمکن بود و نداد؛ از بیت المال اخذ می شود.

مرحوم صاحب ریاض(۱) ضمن نقل این قول از مهذب(۲) و غنیه(۳) می گوید حتی در غنیه ادعای اجماع شد که در فرض مذکور از عاقله یا بیت المال باید پرداخت شود.

صاحب جواهر(۴) و مرحوم خویی(۵) و نیز امام(ره) همین قول را پذیرفته اند. فقط مخالف این قول ابن ادریس(۶) از قدماء است و صاحب ریاض(۷) از ابن ادریس نقل می کند که گفت انه خلاف الاجماع و اجماع این است که عاقله ضامن خطای محض است. اینکه در فرار بعد از تراضی در قتل عمد یا شبه عمد دیه بعهده عاقله باشد این خلاف اجماع است لذا فتوا می دهد که نباید سراغ عاقله رفت.

مناقشه در کلام ابن ادریس:

در جواب ابن ادریس می گوییم دو روایت صحیحه داریم و اجماعی هم که ابن ادریس می گوید در مقابل ادعای اجماع ابن زهره در غنیه است. لذا دو اجماع تعارض و تساقط دارند پس قول ابن ادریس دلیل ندارد و صحیح نیست و ما هستیم و دو روایت که به آنها عمل می کنیم.

۱- (۱۰) ریاض المسائل۱۴: ۱۸۳، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۱) قاضی ابن براج، المهذب ۲: ۴۵۸، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۲) ابن زهره، غنیه النزوع: ۴۱۳، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۴- (۱۳) جواهر الکلام ۴۳: ۲۰، ط دار احیاء التراث العربی.

۵- (۱۴) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۶، مسأله ۲۰۵، ط العلمیه.

۶- (۱۵) السرائر ۳: ۳۳۵، ط جماعه المدرسین.

۷- (۱۶) ریاض المسائل۱۴: ۱۸۳، ط جماعه المدرسین.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (مهلت پرداخت دیه شبه عمد: ۹۰/۰۷/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مهلت پرداخت دیه شبه عمد:)

مسأله ۱۶

«الاحوط للجانی ان لا یوخر هذه الدیه عن سنتین»

بحث در دیه شبه عمد بود و گفتیم دیه شبه عمد همانند دیه عمد است فقط در دو جهت اختلاف دارند؛

جهت اول

کتاب الدیات (مهلت زمانی برای پرداخت دیه) ۹۰/۰۷/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مهلت زمانی برای پرداخت دیه)

بحث اخلاقی: محسنات لسان:

صحبت شد یکی از مواردی که انسان می تواند از زبان استفاده کند و لطف الهی شامل انسان بشود ذکر است که برای هر چیزی حد معین شده مانند روزه و نماز که حد آن مشخص است و اگر انجام دهد فریضه اش را انجام داده است ولی ذکر اینگونه نیست و حدی برای آن مشخص نشد. در قرآن فرمود «واذکروا الله کثیرا»(۱) انسان می تواند هم به زبان هم به قلب ذاکر باشد.

و گفتیم یکی از مصادیق بالای یاد خدا تلاوت قرآن است هفته گذشته وصیت حضرت علی بن ابی طالب(ع) به فرزندشان محمد حنفیه را خواندیم که کلام بزرگ و پر معنایی بود «وعلیک بتلاوه القرآن والعمل به ولزوم فرایضه وشرایعه وحلاله وحرامه وامره ونهیه والتهجد به وتلاوته فی لیلک ونهارک فانه عهد من الله تعالی الی خلقه فهو واجب علی کل مسلم ان ینظر کل یوم فی عهده ولو خمسین آیه»(۲)

ص: ۷۸

۱- (۱) انفال(۸): ۴۵، جمعه(۶۲): ۱۰.

۲- (۲) وسائل الشیعه، ج۱۵، ص ۱۷۱، باب ۲ از ابواب جهاد نفس، ح ۷، ط آل البیت.

اکنون می خواستم متذکر شوم مع الاسف در بین طلاب انس با قرآن و قرائت قرآن کم است دلیل تأکید این است که رویه سلف فراموش نشود.

مرحوم شیخ محمد حسن اصفهانی شاگرد مرحوم آخوند خراسانی و هم درس با مرحوم آقای بروجردی در نجف بود که در اصفهان ساکن شده بودند علاوه بر درس و بحث زهد و تقوای ایشان در اصفهان معروف بود. ایشان در سالهای متمادی و دوره های متعدد شرح لمعه تدریس داشتند ما هم پیش ایشان شرح لمعه خواندیم می گفتند مرحوم آقای بروجردی وقتی آمدند قم و به مرجعیت رسیدند برخی افراد گفتند شما که با ایشان رفاقتی داشتید بروید قم و احوالی از ایشان بپرسید من گفتم الان شاید آقای بروجردی ما را فراموش کرده باشند بالاخره رفتیم خدمت آقای بروجردی همراهان معرفی کردند بلافاصله ایشان فرمودند المستشفی بتربه الحسین یعنی اشاره کردند به ماجرای بیماری من در نجف که اطباء تربت اباعبدالله الحسین(ع) را تجویز کردند مرحوم آقای بروجردی علاوه بر اینکه ایشان را فراموش نکرده بودند ماجرای بیماری را هم یادآوری کردند.

ایشان در بعض مواقع لابلای درس شرح لمعه موعظه می کردند یک بار فرمودند سابق اینگونه بود که اگر بی موقع کسی درب حجره کسی را باز می کرد می دید طلبه در حجره مشغول خواندن قرآن است و معمولاً همه طلاب اینگونه بودند. ایشان خودشان اهل مداومت در تلاوت قرآن بودند.

یک وقت پیش از انقلاب رفتیم منزل آقای مشکینی(ره) ایشان از من پرسیدند در روز چه مقدار قرآن می خوانی؟ ملاحظه می فرمایید سؤالشان این بود که در روز چه مقدار قرآن می خوانی؟ یعنی اصل قرآن خواندن را برای طلبه مفروغ عنه می دانستند.

ص: ۷۹

حاج آقا باقر فرزند مرحوم آقای گلپایگانی می فرمودند آقا تا اواخر حداقل روزی یک ختم قرآن داشتند.

امام(ره) حتی روی تخت بیمارستان هم تلاوت قرآن را فراموش نمی کردند کسی نقل می کرد که وقتی فیلم امام را من دیدم که به حالت ایستاده در بیمارستان به نماز ایستادند این را که دیدم خودم شرمنده شدم(۱) .

به هر حال این یک تکلیفی است برای انسان ولو خمسین آیه در روز بخواند.

علاوه بر وصیت امام علی(ع) در روایات نیز توصیه به خمسین داریم.

قال ابوعبدالله(ع) القرآن عهد الله علی خلقه فینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده وان یقرء منه فی کل یوم خمسین آیه(۲)

قال الرضا(ع) ینبغی للرجل اذا اصبح ان یقرء بعد التعقیب خمسین آیه(۳)

این ۵۰ آیه که در دستورات ائمه رسیده یک حداقل است ان شاء الله عمل کنیم.

بحث فقهی: مهلت زمانی برای پرداخت دیه:

دیروز گفتیم مرحوم آقای خویی(۴) در مورد مهلت پرداخت دیه شبه عمد قول سوم را انتخاب کردند که سه سال بود. استدلال ها و جواب ها را گفتیم. اکنون توضیحی بیشتر پیرامون اقوال ثلاثه (مهلت دو ساله، قول به تفصیل، مهلت سه ساله) مطرح می شود.

۱- (۳) گفتنی است آن فیلم با دوربین مخفی تهیه شد و خود امام آن زمان در جریان نبود و لذا هیچگونه احتمال تصنعی بودن وجود ندارد.

۲- (۴) وسائل الشیعه ۶: ۱۹۸، کتاب الصلاه، ابواب قرائه القرآن ولو فی غیر الصلاه، باب۱۵، ح۱،ط آل البیت.

۳- (۵) وسائل الشیعه ۶: ۱۹۸، کتاب الصلاه، ابواب قرائه القرآن ولو فی غیر الصلاه، باب۱۵، ح۳،ط آل البیت.

۴- (۶) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۶، مسأله ۲۰۷، ط العلمیه.

در مورد قول اول (مهلت دو ساله) مرحوم محقق در شرایع(۱) می فرماید «قال المفید فی المقنعه(۲) تستادی فی سنتین» و نیز این قول در بین علماء نظیر کشف اللثام(۳) و ریاض(۴) و دیگران با اهمیت مطرح بود برخی از عبارات صراحت در اجماع دارد و برخی ظهور در ادعای اجماع دارد.

صراحت در اجماع:

مرحوم شیخ در مبسوط(۵) صریحا می فرماید علیه الاجماع.

ظهور در اجماع

الف:

مرحوم صاحب ریاض(۶) بعد از قول محقق(۷) می فرماید «وتبعه اکثر الجماعه بل عامتهم کما فی الروضه مشعرا بالاجماع»

ب:

ابن ادریس در سرائر(۸) می فرماید «عندنا تستادی فی سنتین من مال القاتل خاصه» اینهم مشعر به اجماع است.

لذا با توجه به سه مورد ادعای اجماع می گوییم با توجه به اینکه مرحوم شیخ(۹) صریحا می گوید اجماعی است و دو بزرگوار دیگر هم عبارتشان مشعر به اجماع است و نیز مرحوم صاحب جواهر(۱۰) نقل می کند «نسبه بعضهم الی الشهره وبعضهم بنفی الخلاف»

آیا با این تعبیرات می شود به اجماع گفت غیر تام است؟

به علاوه مرحوم آقای بروجردی نه تنها به اجماع بلکه در فتوایشان به شهرت اعتنای بالایی داشتند و از شهرت صرف نظر نمی کردند چون اعتماد به این بزرگان داشتند معمولا مدعیان اجماع یا شهرت کسانی هستند که مقیدند به نظر امام معصوم عمل بشود بگونه ای که اگر یک واو در عبارت کم و زیاد باشد به آن توجه می کردند خوشبختانه روایتی هم در جهت موافق نداریم که بگوییم اجماع مدرکی است پس معلوم می شود مطلبی در دسترسشان بوده است که به ما نرسید فقط ابن حمزه(۱۱) فتوای خلاف داده بود که نه موافق دارد و نه دلیل دارد. پس قابل اعتنا نیست و نمی شود از اجماع گذشت.

۱- (۷) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۲- (۸) المقنعه: ۷۳۶، ط جماعه المدرسین.

۳- (۹) کشف اللثام ۱۱: ۳۱۳، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۰) ریاض المسائل۱۴: ۱۸۳، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۱) المبسوط ۷: ۱۱۵، ط مرتضویه.

۶- (۱۲) ریاض المسائل۱۴: ۱۸۳، ط جماعه المدرسین.

۷- (۱۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۸- (۱۴) السرائر ۳: ۳۲۲، ط جماعه المدرسین.

۹- (۱۵) المبسوط ۷: ۱۱۵، ط مرتضویه.

۱۰- (۱۶) جواهر الکلام ۴۳: ۲۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۱۱- (۱۷) الوسیله :۴۴۱، ط المکتبه آیه العظمی المرعشی النجفی (ره).

از طرف دیگر استحسان ادعایی در مورد تفاوت بین قتل عمد و خطای محض را لا نقول به

و در مورد استدلال به اطلاق صحیحه ابی ولاد(۱) که از آن مهلت سه سال در مطلق قتل خطائی (شبه خطأ، خطای محض) استفاده کردند.

می گوییم مرحوم شیخ که ادعای اجماع دارد این روایت را نقل کرده است و دیگر بزرگان علماء این روایت را دیدند و در مرئا و منظرشان بود ولی به اطلاق آن عمل نکردند پس معلوم می شود جهتی داشته است که به ما نرسید.

پس همانند مرحوم امام(ره) احتیاط می کنیم و می گوییم جانی بیش از دو سال تاخیر نیاندازد و احوط برای ولی دم نیز این است که تا دو سال مهلت بدهد امام در نهایت می فرماید بعید نیست که فتوی به دو سال بدهیم اما در عین حال احتیاط خوب است.

ما هم اعتقادمان همین است این نظر خوبی است و این احتیاط هم احتیاط خوبی است.

و صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (دیه خطای محض:) ۹۰/۰۷/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (دیه خطای محض:)

مسأله۱۷:

«لو قلنا بلزوم اعطا الحوامل لو اختلف الولی ومن علیه الدیه فی الحمل فالمرجع اهل الخبره» گفتیم فرق دیه شبه عمد با عمد در دو جهت است.

جهت اول:

در سن ابل؛

جهت دوم:

در مدت استیفاء دیه؛

و گفتیم در قتل عمد مهلت یک سال است و در شبه عمد چهار دسته روایت داریم که بر اساس اختلاف روایات اقوال هم مختلف بود و چون اصل انتخاب ابل را در مقام اداء دیه متعسر می دانستیم وارد بحث نشدیم. و لذا با توجه به اینکه ما اصل را نپذیرفتیم از فروعی هم که در بحث مطرح است رد می شویم. برای نمونه؛

۱- (۱۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۵، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۴، ح۱، ط آل البیت.

یکی از فروع می گوید اگر بعد از اینکه بنا شد تعدادی از شتران حامله باشند در موقع پرداخت اختلاف پیش آمد مثلا ولی دم بگوید حامله نیستند و جانی بگوید حامله هستند مرجع کیست؟

اگر ثابت شد حامله است بعد سقط شد تکلیف چیست؟

یا اگر جانی به عنوان حامله تحویل داد اما بعد کشف خلاف شد تکلیف چیست؟

وقتی ما اصل را قبول نکردیم لذا این موارد را هم متعرض نمی شویم و رد می شویم.

دیه خطای محض:

مسأله ۱۸

در بحث دیه عمـد گفتیم در هر سه نوع از قتل ها عمـد، شـبه عمـد، خطای محض عناوین دیه یکسان است و دیه قتل چه عمد باشد یا شـبه عمد و یا خطای محض همان اعیان سته است. و نیز گفتیم اختیار با جانی است و نیز عمد و شبه عمد در دو جهت با هم اختلاف دارند؛

جهت اول: در سن ابل؛

که گفتیم در قتل عمـد مسان بودن ابل شـرط است و در شـبه عمـد بر حسب اختلاف روایات فتاوا نیز مختلف بود و در خطای محض نیز دو دسـته روایت داریم و اقوال هم مختلف است لکن وقتی گفتیم اصـل انتخـاب ابـل متعـذر است متعرض فروع آن نمی شویم و رد می شویم.

جهت دوم:

فرق دوم در استیفاء بود که در عمد از زمان تراضـی طی یک سال و در شـبه عمد از زمان محکومیت طی دو سال و در خطای محض از زمان محکومیت طی سه سال می تواند پرداخت کند.

دلیل مساله نیز صحیحه ابی ولاد(۱) بود امام فرمود کان علی(ع) یقول تستادی دیه الخطاء فی ثلاث سنین.

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۵، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۴، ح۱، ط آل البیت.

توزیع زمان پرداخت بر تعداد سنوات مهلت:

آقایان علماء در خطای محض یک قید اضافه آوردند که در دو قسم قبلی- عمد؛ شبه عمد- نبود یعنی در عمد و شبه عمد فرمودند می تواند یکجا از ابتدای شروع مهلت بپردازد و یا همه را یکجا در آخرین زمان مهلت یک ساله در عمد و دو ساله در شبه عمد بپردازد اما در خطای محض مرحوم امام(۱) و نیز مرحوم محقق در شرایع(۲) می فرماید می تواند سه قسم بکند. در حالیکه این قید در روایت نبود و ظاهر روایت این است که می تواند همه را یکجا در انتهای مدت سه سال بپردازد.

صاحب جواهر(۳) بعد از بیان کلام محقق(۴) می فرماید انها اجماعی فانه قال «بلا خلاف اجده فیه بل عن المهذب وغیره الاجماع علیه» مرحوم شیخ می فرماید «اتفاقا منا» علماء شیعه اتفاق دارند «بل من الامه» بلکه امت اسلامی قائل هستند که سه قسمت بشود.

پس مدرکی از نظر روایت ندارد بلکه فقط ادعای اجماع و لاخلاف دارد.

بیان یک قول شاذ:

در مسأله فقط یک مخالف از عامه وجود دارد جناب ربیعه(۵) می فرماید دیه خطای محض در پنج سال پرداخت می شود مرحوم صاحب جواهر(۶) می فرماید اعتنایی به این قول نیست.

یکسانی دیه کامل و غیر آن در توزیع:

بحثی مطرح است که آیا در دیه کامل به جهت سنگینی دیه حکم به توزیع دیه شده است یا حکم توزیع، عام است و همه موارد را شامل می شود در مسأله دو قول است؛

ص: ۸۴

۱- (۲) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۷، مسأله۱۹، ط اسماعیلیان.

۲- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۳- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۲۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۵- (۶) المجموع ۱۹: ۱۵۰، ط دارالفکر.

۶- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۲۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

قول اول:

گفته اند ۱- دیه کامل ۲- نصف دیه ۳- دیه جنین کامل شده که روح در آن دمیده نشد و دیه آن صد دینار است ۴- دیه کافر تحت ذمه که هشتصد درهم است ۵- یا حتی دیه اطراف و دیگر انواع دیه.

بنابراین اگر جنایت خطای محض باشد هر نوع دیه ای باشد در ظرف سه سال پرداخت می شود.

دلیل مسأله: اطلاق روایت:

صحیحه ابی ولاد(۱) «کان علی یقول تستادی دیه الخطأ فی ثلاث سنین وتستادی دیه العمد فی سنه»

کیفیت استدلال:

ملاحظه می فرمایید در روایت فقط عنوان دیه ثابت است و علما به خاطر عدم وجود قید در روایت و به عنایت اطلاق فتوی داده اند که در همه شقوق دیه کامل و غیر کامل و کم یا زیاد حکم توزیع ثابت است.

قول دوم: تفصیل بین دیه نفس و غیره؛

قائل به قول دوم فقط مرحوم علامه است که با اجماع علماء مخالفت کرده و در خطای محض اطلاق دلیل را قبول ندارد ایشان می فرماید متبادر از ادله، دیه نفس است و ادله توزیع ظهور در دیه نفس دارد و قول به توزیع در دیه اطراف خلاف ظاهر روایت است و در نهایت اگر در حالّ یا مؤجل بودن پرداخت در دیه اطراف شک پیش آمد باید به اصاله الحالّ تمسک کنیم.

مناقشه در کلام علامه:

این تبادر از کجا می آید اگر متبادر قتل نفس بود چرا این همه علما از آن استفاده نکردند و بر عکس اطلاق را استفاده کردند. پس معلوم می شود تبادر ندارد.

۱- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۵، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۴، ح۱، ط آل البیت.

نتیجه:

انواع دیه اعم از دیه انسان کامل و نصف دیه ذمی دیه جنین و غیره و نیز دیه اطراف مشمول اطلاق روایت است.

قول سوم: تفصیل بین ثلث دیه و بالاتر از آن

مخالف دیگری در دیه اطراف هست که مرحوم صاحب جواهر نقل می کند و امام هم در مسأله ۲۱ آورده است قول قیلی است که شناخته نشد و می گوید اگر دیه عضوی به ثلث دیه رسید باید در ظرف یک سال بپردازد و اگر بیشتر از ثلث است مقدار زاید به سال دوم می رود و باز اگر زاید دارد مقدار زاید از دو ثلث به سال سوم می رود.

در حالیکه مشهور می گویند دیه اطراف نصف یا ثلث و یا هر مقدار باشد در ظرف سه سال پرداخت می شود.

مرحوم امام می فرماید «قیل ان کان دیه الطرف قدر الثلث اخذ فی سنه واحده فی الخطأ» عبارت قیل در تحریر مشابه عبارت مرحوم صاحب جواهر(۱) است. مرحوم امام پس از نقل عبارت می فرماید «فیه تأمل واشکال بل الاقرب التوزیع الی ثلاث سنین»

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (ضامن پرداخت دیه خطای محض کیست؟) ۹۰/۰۸/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (ضامن پرداخت دیه خطای محض کیست؟)

مسأله۲۲:

«دیه قتل الخطا علی العاقله بتفصیل یاتی ان شاء الله و لا یضمن الجانی منها شیئا»

گفتیم دیه قتل خطایی همان شش عنوانی است که در قتل عمد و شبه عمد مطرح شد فقط در سن ابل و در مدت زمان استیفاء فرق گذاشتند که بحث شد.

۱- (۹) جواهر الکلام ۴۳: ۲۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

بحث امروز:

در خطای محض بخلاف دو مورد قبلی عمد، شبه عمد- می گوییم دیه بعهده عاقله ی جانی است.

مقدمه:

پیش از بررسی محکومیت عاقله به پرداخت دیه خطای محض می گوییم حضرت امام در همین مسأله۲۲ اشاره دارند که بحث ماهوی عاقله و اینکه عاقله چه کسانی هستند؟ و آیا شامل زنها هم می شود یا نه؟ و اینکه سرانه پرداخت دیه چگونه بین آنها تقسیم بشود؟ مطالب مفصلی است که بعدا در مسأله ۵ از باب عاقله می آید و می فرماید «تضمن العاقله دیه الخطا وقد مر انها تستادی فی ثلاث سنین کل سنه عند انسلاخها ثلثا» و ضمن اشاره به بحثی که دیروز خواندیم می فرماید در ظرف سه سال باید پرداخت بشود و سه جزء می شود و در پایان هر سال یک ثلث پرداخت می شود.

اما بحث امروز فقط بر این محور است که ضامن پرداخت دیه خطای محض کیست؟

حضرت امام می فرماید «دیه قتل الخطأ علی العاقله» دیه خطای محض بر عهده عاقله است.

علامه در مختصر النافع (۱) می فرماید «یضمنها العاقله لا الجانی»

مرحوم محقق (۲) در شرایع می فرماید «وهی علی العاقله»

دلیل مسأله:

۱- اجماع:

مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «بلا خلاف اجده بیننا بل وبین غیرنا کما اعترف به بعضهم الا من الاصم منهم الذی لا یعتد بخلافه» قول به محکومیت عاقله به پرداخت دیه در قتل خطای محض هیچ مخالفی ندارد و تنها اصم از علمای عامه می گوید دیه خطای محض بعهده خود جانی است لکن مخالفت او قابلیت و اعتباری ندارد.

۱- (۱) مختصر النافع ۲: ۳۰۲، ط المطبوعات الدینیه.

۲- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

صاحب ریاض (۱) نیز ادعای اجماع کرده است.

۲- روایت:

صاحب جواهر (۲) می فرماید «کل ذلک مضافا الی النصوص التی ان لم تکن متواتره فلا ریب فی القطع بذلک منهم» روایاتی داریم؛ گر چه متواتر نیستند اما باعث اطمینان و یقین می شوند که دیه خطای محض بعهده عاقله باشد.

صاحب ریاض (۳) می فرماید «اجماعا للنصوص المستفیضه بل المتواتره»

بررسی روایات:

روایت اول:

ابی بصیر (۴) عن ابی جعفر قال «لا تضمن العاقله عمدا ولا اقرارا ولا صلحا»

روایت دوم:

سکونی (۵) عن جعفر عن ابیه ان امیرالمؤمنین قال «العاقله لا تضمن عمدا ولا اقرارا ولا صلحا»

کیفیت استدلال به دو روایت ابو بصیر وسکونی :

بررسی دو روایت نشان می دهد که فقط در یک مورد یعنی قتل خطای محضی که بابینه (یا علم قاضی) ثابت شود دیه بر عهده قاضی است. زیرا؛ از تعبیر «عمدا ولا اقرارا ولاصلحا» با توجه به دو نکته؛

۱- در روایات معمولا حکم شبه در گروه نیز ذکر شده است.

۲- علم قاضی نیز درگروه بینه ذکر شده است؛

۱- (۴) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۵، ط جماعه المدرسین.

۲- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۶) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۵، ط جماعه المدرسین.

۴- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۴، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۳، ح۱، ط آل البیت.

۵- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۴، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۳، ح۲، ط آل البیت.

می توان برداشت کرد که در چهار صورت ذیل دیه با عاقله نیست.

۱- در عمدی که با اقرار ثابت شود و بعد تصالح بر دیه انجام گردد دیه با عاقله نیست.

۲- در شبه عمدی که با اقرار ثابت شود دیه با عاقله نیست.

۳- در خطای محضی که با اقرار ثابت شود دیه با عاقله نیست.

۴- در قتل عمدی که در آن پس از اثبات با بینه یا علم قاضی بر دیه تصالح شود دیه با عاقله نیست.

نتیجه:

گرچه حکم خطای محض از صریح روایت بدست نمی آید اما پس از خروج چهار صورت مذکور از ضمان عاقله تنها خطای محضی می ماند که با بینه یا علم قاضی ثابت شده باشد. بنابراین می گوییم در قتل خطای محضی که با بینه یا علم قاضی ثابت شود؛ دیه بر عهده عاقله است.

و اکنون به عنوان مؤید می گوییم با توجه به اینکه روش صاحب وسائل در هر باب این است که نظر و فتوای خودش را به عنوان موضوع آن باب تیتر می زند لذا در عنوان باب فرمود «باب ان العاقله لا تضمن عمدا وشبهه ولا اقرارا ولا صلحا وانما تضمن الخطاء المحض» (۱)

روایت سوم:

سلمه بن کهیل (۲) قال اتی امیرالمؤمنین برجل قد قتل رجل خطائا فقال له من عشیرتک وقرابتک.

ص: ۸۹

۱- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۴، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۳، ط آل البیت.

۲- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۲، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۲، ح۱، ط آل البیت: «عن سلمه بن کهیل قال: أتی أمیر المؤمنین (ع) برجل قد قتل رجلا خطأ، فقال له أمیر المؤمنین (ع): من عشیرتک وقرابتک؟ فقال: مالی بهذا البلد عشیره ولا قرابه قال: فقال: فمن أی البلدان أنت؟ قال: أنا رجل من أهل الموصل ولدت بها ولی بها قرابه وأهل بیت، قال: فسأل عنه أمیر المؤمنین (ع) فلم یجد له بالکوفه قرابه ولا عشیره، قال: فکتب إلی عامله علی الموصل: أما بعد فان فلان بن فلان وحلیته کذا وکذا قتل رجلا من المسلمین خطأ فذکر أنه رجل من أهل الموصل وأن له بها قرابه وأهل بیت وقد بعثت به إلیک مع رسولی فلان وحلیته کذا وکذا فإذا ورد علیک إنشاء الله وقرأت کتابی فافحص عن أمره وسل عن قرابته من المسلمین، فإن کان من أهل الموصل ممن ولد بها وأصبت له قرابه من المسلمین فاجمعهم إلیک، ثم انظر، فإن کان رجل منهم یرثه له سهم فی الکتاب لا ـ یحجبه عن میراثه أحد من قرابته فألزمه الدیه وخذه بها نجوما فی ثلاث سنین، فإن لم یکن له من قرابته أحد له سهم فی الکتاب وکانوا قرابته سواء فی النسب وکان له قرابه من قبل أبیه وأمه سواء فی النسب ففض الدیه علی قرابته من قبل أبیه وعلی

قرابته من قبـل أمه من الرجال المـدركين المسـلمين، ثم اجعل على قرابته من قبل أبيه ثلثى الـديه، واجعل على قرابته من قبل أمه ثلث الـديه، وإن لم يكن له قرابه من قبل أبيه ففض الـديه على قرابته من قبل أمه من الرجال المدركين المسـلمين، ثم خذهم بها واسـتأدهم الـديه ثلاث سـنين، وان لم يكن له قرابه من قبـل أبيه ولا قرابه من قبل أمه، ففض الـديه على أهل الموصل ممن ولد ونشأ بها ولا تدخلن فيهم غيرهم من أهل البلد، ثم اسـتأد ذلك منهم فى ثلاث سـنين فى كل سـنه نجما حتى تسـتوفيه إنشاء الله، فـإن لم يكن لفلاـن بن فلاـن قرابه من أهـل الموصـل ولم يكن من أهلهـا وكان مبطلا (فى دعواه) فرده إلى مع رسولى فلان بن فلان إن شاء الله فأنا وليه والمؤدى عنه، ولا يبطل دم امرئ مسلم»

ملاحظه می فرمایید در این روایت که مفصل است امام(ع) قاتل را محکوم به دیه نکرده است. بلکه عاقله را پیدا کرده و محکوم به دیه نمود.

روایت چهارم:

عن زید (۱) بن علی عن آبائه لا تعقل العاقله الا ما قامت علیه البینه.

تقریب استدلال:

۱- اگر با بینه ثابت شود دیه بر عاقله است.

۲- عمد کلا خارج است زیرا در عمد ثبوت دیه بالاصاله نیست و اگر دیه ثابت شود با تصالح است و دیه تصالحی بر عهده عاقله نیست.

۳- اثبات دیه در شبه عمد گر چه بالاصاله نیست اما چنانچه گفتیم شبه عمد در گروه عمد است.

۴- نتیجه می گیریم که فقط در خطای محظی که با بینه یا علم قاضی ثابت شود دیه بر عهده عاقله است.

روایت پنجم:

عن جعفر (۲) بن محمد قال اخبرنی ابی ان علیا کان یقول لیس علی العاقله دیه العمد انما علیهم دیه الخطأ.

این روایت نیز عاقله را از ضمانت عمد خارج می داند.

نتیجه بررسی روایات:

از مجموع روایات استفاده می شود که دیه خطای محض در صورت اثبات با بینه یا علم قاضی بعهده عاقله است.

امام نیز می فرماید «دیه قتل الخطأ علی العاقله» و با بررسی انجام شده به نظر می رسد منظور امام (ره) صورت خطای محضی است که با بینه یا علم قاضی ثابت شده باشد.

۱- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۹، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۹، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱۲) مستدرک الوسائل ۱۸: ۴۱۵، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۳، ح۱، ط آل البیت.

امکان مطالبه دیه از قاتل از سوی عاقله

آیا عاقله می تواند غرامت پرداخت دیه را از قاتل مطالبه کند؟ در مساله دو قول است؛

قول اول: عدم جواز؛

امام در ذیل مسأله۲۲ می فرماید «ولا یضمن الجانی منها شیئا ولا ترجع العاقله علی القاتل» دیه وضعا و تکلیفا بر عهده عاقله است. و جانی ضامن دیه عاقله نیست یعنی عاقله نمی تواند پس از پرداخت دیه به جانی رجوع کند و دیه را طلب نمایند.

مرحوم محقق (۱) در شرایع می فرماید «لا یضمن الجانی منها شیئا»

صاحب جواهر (۲) نیز می فرماید «ولا یرجع العاقله بذلک علی القاتل لانه لا یضمن منها شیئا»

دلیل قول اول: اجماع؛

ابن ادریس (۳) در سرائر ادعای اجماع کرده است.

قول دوم: جواز؛

مرحوم شیخ مفید (۴) می فرماید « وترجع العاقله علی القاتل، فإن کان له مال أخذت منه ما أدته عنه، وإن لم یکن له مال فلا شئ لها علیه»

و سلار (۵) می گوید «ودیه الخطأ ترجع العاقله بها علی مال القاتل.»

۱- (۱۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۲- (۱۴) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۵) السرائر ۳: ۳۳، ط جماعه المدرسین: «وقال شیخنا المفید فی مقنعته، إن العاقله ترجع بالدیه علی القاتل وهذا خلاف إجماع المسلمین قاطبه، ولأنه حکم شرعی یحتاج فی إثباته إلی دلیل شرعی.»

۴- (۱۶) المقنعه : ۷۳۷، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۷) المراسم العلویه: ۲۴۱، ط اهل البیتو.

مرحوم صاحب جواهر (۱) در برداشت از کلام شیخ مفید و سلار می فرماید «فحکما بالرجوع»

مناقشه در کلام مفید و سلار:

مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید «لا نجد لهما دلیلا بل فی السرائر (۳) اجماع الامه علی خلافهما» پس عهده دار این دیه فقط عاقله هستند وقتی هم پرداخت کردند حق رجوع به جانی ندارند.

مرحوم آقای خویی (۴) می فرماید «إن المحکی عن المفید وسلار أن العاقله یرجعون إلی الجانی بعد تأدیه الدیه ویأخذونها منه، ولکنه لا دلیل علیه أصلا، ولذا لم یقل به أحد غیرهما.»

تبصره: تفصیل؛ محکومیت جانی وضعاً و عاقله تکلیفاً بر دیه:

مرحوم آقای خویی (۵) پس از رد نظر مرحوم شیخ مفید و سلار می فرماید «إنه یأتی فی بحث العاقله أن تحمل العاقله الدیه تکلیف محض والدیه إنما هی فی ذمه القاتل خطأ ویترتب علی ذلک أنه إذا لم تکن عاقله أو أنها لم تتمکن من الأداء أو امتنعت ولم یمکن الأخذ منها وجب الأداء علی القاتل نفسه.»

ملاحظه می فرمایید که عبارت مرحوم آقای خویی به وضوح نشان می دهد دیه وضعا بعهده خود جانی است و تکلیفا بر عاقله است که پرداخت کند.

۱- (۱۸) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۹) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۲۰) السرائر ۳: ۳۳، ط جماعه المدرسین: «وقال شیخنا المفید فی مقنعته، إن العاقله ترجع بالدیه علی القاتل وهذا خلاف إجماع المسلمین قاطبه، ولأنه حکم شرعی یحتاج فی إثباته إلی دلیل شرعی.»

۴- (۲۱) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۷، ط العلمیه.

۵- (۲۲) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۷، ط العلمیه.

از کلام مرحوم خویی استفاده می شود که وقتی ضامن اولیه دیه خود جانی باشد می توان گفت عاقله پس از پرداخت دیه به اولیاء دم حق رجوع دارد و می تواند غرامت آن را از جانی مطالبه کند.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (ضامن پرداخت دیه خطای محض کیست؟) ۹۰/۰۸/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (ضامن پرداخت دیه خطای محض کیست؟)

گفتیم دیه قتل خطای محض بعهده عاقله است امام فرمود «دیه قتل الخطا علی العاقله ولا یضمن الجانی منها شیئا».

مرحوم محقق(۱) نیز فرمود «وهی علی العاقله ولا یضمن الجانی منها شیئا».

مرحوم صاحب جواهر(۲) هم فرمود «بلا خلاف منا بل عن غیرنا» بلکه بعضی صریحا ادعای اجماع کرده اند.

«مضافا الی النصوص» که روایات را دیروز خواندیم. صاحب ریاض(۳) فرمود «روایات مستفیضه بل المتواتره».

صاحب جواهر(۴) هم فرمود اگر هم متواتر نباشد حداقل قطع از آن حاصل می شود.

در ادامه گفتیم آقای خویی(۵) می فرماید دیه وضعا بعهده جانی است ولی در مقام اداء یجب علی العاقله که تکلیفا این دین را بپردازد در نتیجه اگر کسی عاقله نداشت یا اگر عاقله داشت و فقیر بودند یا اینکه عاقله دارد و غنی هم هستند ولی عصیانا نمی پردازند و الزام آنها ممکن نیست در این سه صورت بعهده خود جانی است.

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.
۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵، ط دارالکتب الاسلامیه.
۳- (۳) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۵، ط جماعه المدرسین.
۴- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵، ط دارالکتب الاسلامیه.
۵- (۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۷، ط العلمیه.

مرحوم آقای خویی به اطلاق آیه و نیز روایت استدلال کردند که اکنون مورد بررسی قرار می دهیم.

کتاب:

«ومن قتل مؤمنا خطائا فتحریر رقبه مومنه ودیه مسلمه الی اهله»(۱) گفته اند خطا دو گونه است شبه عمد و خطای محض اطلاق

آیه هردو خطا را شامل می شود پس علاوه بر شبه عمد حتی دیه خطای محض هم به عهده جانی است.

روایت:

صحیحه زراره(۲) «قال سئلت اباعبدالله عن رجل قتل رجلاً خطائا فی اشهر الحرم فقال علیه الدیه».

در کیفیت استدلال به روایت گفته اند سؤال از قتل خطائی است و کلام امام(ع) اطلاق دارد پس هم در قتل خطای محض و هم در قتل شبه خطا و شبه عمد دیه بر جانی واجب است.

وجوب دیه وضعاً بر جانی و تکلیفا بر عاقله:

مرحوم آقای خویی(۳) در باب عاقله به دو روایت عنایت بیشتر نشان دادند که تکلیفی بودن عهده عاقله نسبت به دیه خطائی را ثابت کنند.

۱-

قوله(ع)(۴) «عمد الصبیان خطأ یحمل علی العاقله» از این استفاده کردند که وضعا بر خود جانی واجب است اما «تحمل علی العاقله» یعنی تکلیف پرداخت بعهده عاقله است.

۲-

قوله(ع)(۵) «والاعمی جنایته خطأ یلزم عاقلته» جنایت اعمی گرچه حالت عمد داشته باشد اما خطائی محسوب می شود و بر عهده عاقله است و خطائی اطلاق دارد هم خطای محض و هم شبه عمد را شامل است. در این روایت نیز برداشت مرحوم آقای خویی این است که یلزم علی العاقله لزوم تکلیف و پرداخت را می رساند و الا وضعا دیه بر عهده خود جانی است.

۱- (۶) نساء(۴): ۹۲.

۲- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۴، کتاب الدیات، ابواب دیات النفس، باب۳، ح۴، ط آل البیت.

۳- (۸) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۷، ط العلمیه.

۴- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۴۰۰، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۱۱، ح۳، ط آل البیت.

۵- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۹۹، کتاب الدیات، ابواب عاقله، باب۱۰، ح۱، ط آل البیت.

مناقشه در استدلال مرحوم خوئی:

الف: اطلاق ادعائی؛

اولاً:

ظاهر استدلال مرحوم آقای خویی(۱) با اینهمه اجماعات و عدم و خلاف و نصوص که دیه را بعهده عاقله گذاشتند مخالف است. و جمع بین اطلاق و تقیید یک جمع عرفی است و کارساز نیست.

ثانیاً:

در مقابل آیه و روایت مورد تمسک آقای خویی روایات و نصوص متواتره داریم که مقید اطلاق می شود به اینکه مراد از قتل خطا یعنی شبه عمد نه خطای محض این برای اصل مطلب که اطلاق بود.

ب: ادعای تکلیفی بودن عهده جانی:

می گوییم سه گونه تعبیر در روایات آمده است.

۱-

در برخی روایات تعبیر به «علی العاقله» شده است.

۲-

و در برخی دیگر از روایات «تحمل علی العاقله» آمده است.

۳-

و برخی دیگر «تضمنه العاقله» دارد.

البته «تحمل علی العاقله» فقط در دو روایت آمده است که گفتند تحمل دو حالت دارد یا تکلیفاً یا وضعاً.

اما به لحاظ دیگر روایات «تحمل» حمل بر ضمان می شود. یعنی ضمان دیه بعهده عاقله است.

منشأ تک روی آقای خوئی در برابر اجماع:

جهت عمده ای که مرحوم آقای خویی را به اینجا کشانده این است که بعضی از این روایات متواتر، که خواندیم از نظر سند ضعیف است و مرحوم آقای خویی سند ضعیف را قبول ندارند و شهرت را هم جابر ضعف نمی داند.

لذا به این نکته رسیدند که روایات، متواتره نیستند و می توان در برابر آن ایستاد.

ص: ۹۵

۱- (۱۱) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۱۹۸، ط العلمیه.

در حالیکه می گوییم ضعف سند بعضی روایات با عمل اصحاب جبران می شود.

حاصل مطلب این است که جانی لایضمن از دیه قتل خطا شیئا در نتیجه اگر چنانچه اگر عاقله دیه را پرداختند نمی توانند رجوع کنند به جانی و اگر هم نپرداختند باز هم بعهده جانی چیزی نیست.

و در اینجا اختلاف است که در صورت های نبودن عاقله یا وجود عاقله و عدم توان پرداخت و یا ممانعت از پرداخت در فرض داشتن توان پرداخت تکلیف پرداختن دیه به ولی دم چیست؟

در مسئله سه قول است؛

۱-

از بیت المال پرداخت شود.

۲-

بعهده امام است یعنی امام وارث من لا وارث له است و همانطور که «له الغنم» در مورد امام صدق می کند «علیه الغرم» نیز در مورد امام صدق می کند.

۳-

اگر عاقله نپرداخت خود جانی دیه را بپردازد.

علی ای حال تفصیل احتمالات در باب عاقله خواهد آمد.

مسأله۲۳:

«لو ارتکب القتل فی اشهر الحرم فعلیه الدیه والثلث من ای الاجناس کان تغلیظا».

چهار ماه (رجب، ذیقعده، ذیحجه و محرم، حرام است) یعنی مورد احترام است و جنگ در آنها جایز نیست اگر در این ماه ها قتلی واقع شد این قتل یک ویژگی پیدا می کند که علاوه بر قتل هتک حرمت این ماه را کرده است حتی اگر قتل خطا باشد اینجا دیه تغلیظ می شود یعنی یک ثلث به دیه اضافه می شود.

استدلال برای این مسأله و اینکه فقط اختصاص به ماه حرام دارد یا شامل محل حرام هم می شود. برای فردا ان شاء الله.

ص: ۹۶

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (دیه تغلیظیه): ۹۰/۰۸/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه تغلیظیه:)

مسأله ۲۳ « لو ارتکب القتل فی اشهر الحرم » اگر کسی در یکی از ماههای حرام مرتکب قتل شود؛ اگر قصاص داشته باشد قصاص می شود و زاید بر قصاص چیزی نیست. اما اگر - بالأصاله یا به تصالح - دیه بدهکارشود؛ یک ثلث دیه انتخابی جانی به دیه اصلی اضافه می شود.

امام درتحریر می فرماید «فعلیه الدیه و ثلث من ای الاجناس کان تغلیظا».

مرحوم محقق (۱) می فرماید «لو قتل فی الشهر الحرام الزم دیه و ثلث من ای الاجناس کان تغلیظا».

مرحوم صاحب جواهر (۲) بعد از نقل قول محقق می فرماید «بلاخلاف اجده بل الاجماع بقسمیه علیه» و در ادامه می فرماید بطور متواتر نقل اجماع شده است.

دلیل مسأله: مرحوم شهید (۳) می فرماید « تغلیظ الدیه بالقتل فی أشهر الحرم موضع وفاق ، وبه نصوص کثیره.» مرحوم شیخ (۴) فرمود « دلیلنا : إجماع الفرقه وأخبارهم. وأیضا طریقه الاحتیاط .»

مرحوم صاحب جواهر (۵) می فرماید «و ان کنا لم نعسر إلا علی خبر کلیب».

ص: ۹۷

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۲۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) مسالک الأفهام فی تنقیح شرائع الاسلام - الشهید الثانی ۱۵: ۳۲۰، ط معارف الاسلامیه قم.

۴- (۴) الخلاف - الشیخ الطوسی ۵: ۲۲۳، ط جامعه مدرسین.

۵- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۲۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

خبر کلیب دو گونه نقل شده است. ولذا من المحتمل که دو روایت باشد.

۱- نقل صاحب وسایل ؛

عن یونس عن کلیب الأسدی (۱) قال «سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن الرجل یقتل فی الشهر الحرام ما دیته ؟ قال : دیه

وثلث.».

۲- نقل مرحوم شیخ در تهذیب ؛

الحسین بن سعید عن فضاله بن أیوب عن کلیب بن معاویه (۲) قال «سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول : من قتل فی شهر حرام فعلیه دیه وثلث».

ظاهر این است که گر چه ناقل یکی است اما دو روایت است .زیرا ؛ روایت اول با «سئلت» شروع شد و روایت دوم با سمعت آغاز گردید.

ظاهر عبارت صاحب جواهر نیز نشان می دهد که دو نقل را؛ دو روایت بحساب می آورد.

مرحوم آقای فاضل لنکرانی (۳) می فرماید ظاهر این است که یک روایت است یعنی ناقل همین کلیب است و به دو صورت تعبیر کرده است.

نکته: اکنون یک پرسش مطرح است که وقتی مرحوم شهید فرمود «به نصوص کثیره» پس بقیه نصوص کجاست؟ یا مرحوم شیخ فرمود «علیه اجماع الفرقه و اخبارهم» پس بقیه کجاست؟

در باب بعد در این مسأله که اگر کسی در حرم مکه کسی را بکشد آیا تغلیظ دارد و مثل ماه حرام است یا خیر؛ دو روایت آمده است که من المحتمل بگوییم در فرض ضبط «حُرُم» جمع حرام این دو روایت مربوط اشهر حرام می شود و توجیهی برای تعبیر شهید و مرحوم شیخ خواهد بود.

۱- (۶) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۳ باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۷) تهذیب الأحکام - الشیخ الطوسی ۱۰: ۲۱۵، ط اسلامیه طهران.

۳- (۸) تفصیل الشریعه، کتاب الدیات، ص۳۸، تایپی غیر مطبوع.

۱- صحیحه زراره (۱) «قال قلت لابی جعفر رجل قتل فی الحرم قال علیه دیه و ثلث».

۲- علی بن رئاب عن زراره (۲) ، قال «قلت لأبی جعفر (علیه السلام): رجل قتل فی الحرم ؟ قال: علیه دیه وثلث ، ویصوم شهرین متتابعین من أشهر الحرم . قال : قلت : هذا یدخل فیه العید وأیام التشریق ؟ فقال : یصومه فإنه حق لزمه.»

۳- مرحوم صدوق (۳) در ذیل روایت فوق (علی بن رئاب از زراره) با عنوان (أبان عن زراره) نقل می کند که امام فرمود «علیه دیه وثلث»

ضبط کلمه «حرم» در عبارت «رجل قتل فی الحرم» به دو صورت مطرح است؛

۱- گروهی به فتح فاء و عین قرائت کرده اند یعنی حَرَم که در این صورت به باب قتل در حرم مکه مربوط است.

۲- جمعی از بزرگان به ضم فاء الفعل و عین الفعل «حُرُم» قرائت کرده اند یعنی اشهر حرام که موصوف حذف شده و صفت آمده است. من المحتمل که مرحوم شهید از کسانی باشد که به ضم فاء الفعل و عین الفعل خوانده است ولذا می فرماید «نصوص کثیره» زیرا دو روایت اول و دو روایت باب حرم و یک روایت ذیل جمعا پنج روایت می شود پس بی جا نیست اگر مرحوم شهید و یا شیخ بگویند «نصوص کثیره» یا «علیه الاخبار»

ص: ۹۹

۱- (۹) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۳ باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۱۰) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۴، باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۳، ط آل البیت.

۳- (۱۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۱۰، ط جماعه المدرسین.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «وفی روایت کلیب کفایه» و در ادامه می فرماید من یک نسخه از کافی را در اختیار دارم که نسخه کاملی است روی فاءالفعل و عین الفعل در کلمه «حرم» ضمه گذاشته است.

محدوده شمول روایت کلیب: اطلاق روایت می رساند که تغلیظ دیه در ماه حرام؛ هر سه مورد قتل عمد و شبه عمد و خطای محض را شامل می شود.

اقول: ممکن است اشکال شود که دلیل تغلیظ دیه در ماه های حرام هتک حرمت ماه توسط قاتل است و این وجه در عمد و شبه عمد مناسب است اما در خطای محض قاتل هتکی نکرده است چون قصدی نداشت پس در خطای محض تغلیظ راه ندارد.

ولی معمولا می گویند گرچه عمداً انجام نداده است و عاصی هم نیست اما چون این قتل منتسب به اوست بالعنایه می گوییم دیه ی خطای محض هم تغلیظ دارد.

حکم قتل در حرم مکه در غیر ماه حرام: امام در ذیل مسأله ۲۳ می فرماید «و کذا لو ارتکبه فی حرم مکه المعظمه» اگر قتل در حرم مکه انجام شود دیه تغلیظ دارد. زیرا هتک حرمت حرم مکه شده است.

مرحوم محقق (۲) می فرماید «هل یلزم مثل ذلک فی حرم مکه قال الشیخان نعم» شیخ مفید و شیخ طوسی می گویند دیه تغلیظ می شود.

ظاهر عبارت محقق از نسبت تغلیظ به شیخان این است که خودش تردید دارد و فتوی نداد ولی در بعض کتب دیگرش از جمله نکت نهایه (۳) صریحا می فرماید «ونحن نطالب الشیخین بدلیل ذلک» ما دلیلی نداریم اگر قتل در حرم مکه انجام شود دیه مغلظ گردد.

ص: ۱۰۰

۱- (۱۲) جواهر الکلام ۴۳: ۲۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۳- (۱۴) محقق حلی، نکت النهایه ۳: ۴۰۵، ط جماعه المدرسین.

دلیـل قول به تغلیـظ دیه در قتـل حرم مکه: قائلین به این قول در صورتی که کلمه «حرم» به فتـح فاء الفعل و عین الفعل بخوانند دو روایت ذیل می تواند دلیل قولشان باشد.

۱- صحیحه زراره (۱) «قـال قلت لابی جعفر رجل قتل فی الحرم قال علیه دیه وثلث و یصوموا شـهرین متتابعین من اشـهر الحرم قال قلت هذا یدخل فیه العید وایام التشریق فقال یصوموا فانه حق لزمه».

اگر حَرَم را به فتـح فـاء الفعـل و عین الفعـل بخـوانیم دلیـل می شـود که قتـل در حرم مکه ملحق به شـهرهای حرام است گرچه بعضی ذیل این روایت را شاهد می گیرند که حُرُم به ضم فاء والعین خوانده شود این کفاره برای ماه حرام است نه در حرم.

۲- زراره قلت لابی عبداله رجل قتل فی الحرم قال علیه دیه وثلث

ذیل این روایت نیز کفاره را نقل می کند بررسی این مسأله ان شاء الله فردا

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (حکم قتل در حرم مکه در غیر ماه حرام:) ۹۰/۰۸/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (حکم قتل در حرم مکه در غیر ماه حرام:)

بحث اخلاقی: آثار تلاوت قرآن؛

شفاعت از قاری در قیامت؛

در مورد تلاـوت و انس با قرآن که از بالاترین موارد ذکر است، گفتیم در روایات وظیفه ای برای هر مکلف تعیین کردنـد که روزانه قرآن بخوانند و امیرالمؤمنین به فرزندشان محمد حنفیه توصیه کردند، حداقل ۵۰ آیه در روز بخوانند.

ص: ۱۰۱

۱- (۱۵) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۴، باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۳، ط آل البیت.

در رابطه بـا فضائـل قرآن و اینکه قرآن از تلاـوت کننـدگان شـفاعت می کنـد و نتیجه انس بـا قرآن رسـیدن انسان به بالاترین درجات بهشت است.

روایت زیادی داریم که بعضی از آنها را به عنوان تذکر می خوانیم.

۱- «عن جـابر، عن أبی جعفر (ع) قـال: یجیئ القرآن یـوم القیـامه فی أحسن منظـور إلیه صـوره، فیمر بالمسـلمین فیقولـون: هـذا

الرجـل منا فیجاوزهم إلی النبیین فیقولون: هو منا فیجاوزهم إلی الملائکه المقربین فیقولون: هو منا حتی ینتهی إلی رب العزه عز وجـل فیقول: یـا رب فلان بن فلان أظمأت هواجره وأسـهرت لیله فی دار الـدنیا وفلان بن فلان لم أظمأ هواجره ولـم أسـهر لیله، فیقول تبـارک وتعالی: أدخلهم الجنه علی منازلهم فیقوم فیتبعونه، فیقول للمؤمن: اقرأ ورق قال: فیقرأ ویرقی حتی یبلغ کل رجل منهم منزله التی هی له فینزلهـا.» (۱) جـابر از امـام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود: قرآن روز قیامت قرآن در بهترین صورت ممکن و چشم نواز ظـاهر می شود و از مقابـل مسـلمانان عبور می کنـد و آنان می گوینـد این شـکل زیبا از ماست. و از مقابل پیـامبران عبور می کنـد و آنـان می گوینـد این شـکل زیبـا از ماست. و از مقابل صف ملائکه مقربین عبور می کنـد وآنان می گوینـد این شـکل زیبـا از مـاست. تا می رسـد به پیشـگاه خداونـد بزرگ و با عظمت و نام تعـدادی می برد و برای آنان اجازه شفاعت می طلبـد و می گویـد پروردگارا ؛ فلانی وفلانی، زمانی که در دنیا بودند؛ روزش را برای دنیا سپری کرد و شب زنده داری هـایش برای دنیا بود. و خداونـد تبارک و تعالی در جواب درخواست قرآن می فرمایـد برخیز برو تا تلاوت کننـدگان به همراهت به سوی بهشت بیایند و قرآن حرکت می کند و خطاب به مؤمنین می گوید إقرأ ورق و آنان همچنان قرائت می کنند و هر کس به اندازه تعداد آیاتی که قرائت کرده است به درجاتی می رسد و در آن مرحله و درجه قرار می گیرد.

۱- (۱) الکافی ۲: ۶۰۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

ملاحظه می فرمائید این جلالتی بزرگ برای قرآن است که از شافعین در قیامت قرار داده شد و شفاعتش هم مقبول است.

۲- قال النبی (۱) نوروا بیوتکم بقرآئه القرآن ولا تتخذوها قبورا کما فعلت الیهود والنصاری صلوا فی الکنائس والبیع وعطلوا بیوتهم فان البیت اذا کثر فی تلاوه القرآن کثر خیره واتسع اهله واضاء لاهل السماء کما یضیئ نجوم السماء لاهل الارض. پیامبر اسلام فرمود منزل های تان را از نور قرآن محروم نکنید و با ترک قرائت قرآن منزل های تان را هم چون قبر در تاریکی قرار ندهید و برخوردتان در مورد منزل ها همانند یهود و نصاری نباشد که عبادت تماما به کنیسه ها و کلیساها بردند و خانه ها را خالی از عبادت ساختند زیرا اگر در خانه قرآن فراوان تلاوت شود برکت و وسعت خانه و اهل خانه زیاد می شود و همان گونه که ستارگان برای اهل زمین نور افشانی می کنند از خانه هائی که در آن قرآن قرائت می شود نور برای اهل آسمان می تابد.

۳- عن النبی (۲) قال «البیت الذی یقرء فیه القرآن ویذکر الله فیه یکثر برکته وتحضره الملائکه ویحجره الشیطان ویضیئ لاهل السماء کما یضیئ الکواکب لاهل الارض وان البیت الذی لا یقرء فیه القرآن ولا یذکر الله فیه تقل برکته وتحجره الملائکه وتحضره الشیطان» پیامبر اسلام فرمود خانه ای که در آن قرآن قرائت شود و ذکر خدا گفته شود برکتش زیاد می شود و فرشتگان در آن خانه حاضر می شوند و شیطان از آن خانه دور می شود و آن خانه برای اهل آسمان نور افشانی می کند و خانه ای که قرآن در آن قرائت نشود و ذکر خدا در آن گفته نشود برکت آن خانه کم می شود و فرشتگان از آن خانه دور شده و شیطان در خانه حاضر می شود.

ص: ۱۰۳

۱- (۲) الکافی ۲: ۶۱۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۳) تفسیر المیزان ۱۶: ۳۳۱، ط جماعه المدرسین.

آثار ترک تلاوت قرآن:

الف: شکایت از تارکان تلاوت قرآن؛ همین قرآن که شفاعت کننده قیامت است نعوذ بالله ممکن است شاکی بشود. وای بحال کسی که شفیعش شاکی او قرار بگیرد. در روایت داریم، فردای قیمت علیه سه گروه شکایت می شود. قال ابوعبدالله (۱) «ثلاثه یشکون الی الله مسجد خراب لا یصلی فیه اهله وعالم بین الجهال ومصحف معلق قد وقع علیه الغبار لا یقرء فیه» حضرت امام صادق(ع) فرمود سه گروه در پیشگاه پروردگار علیه انسان شکایت می کنند.

۱- مسجد مخروبه ای که نمازگذار ندارد و کسی در آن نماز نمی خواند.

۲- دانشمندی که گرفتار زندگی بین نادانان شود.

۳- قرآن معطل شده ای که غبار گرفته و کسی آن را قرائت نمی کند.

ب: شکایت ازتارکان عمل به قرآن:

۱- قال ابوعبدالله (۲)

(۳) «من قرء القرآن ولم یعمل به حشره الله یوم القیامه اعمی فیقول رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی فیومر به الی النار» از امام صادق(ع) نقل است که فرمود اگر کسی قرآن را قرائت کند اما به آن عمل نکند خداوند آن شخص را در روز قیامت کور و نابینا محشور می کند قاری عرضه می دارد پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی در حالی که من در دنیا چشم بینا داشتم. ندا می رسد آری در دنیا بینائی داشتی اما آیات قرآن به تو رسید و تو پس از قرائت قرآن پشت گوش انداختی و به آن عمل نکردی و لذا اکنون فراموش شدی. سپس دستور داده می شود او را در آتش بیندازید.

۱- (۴) الکافی ۲: ۶۱۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۵) وسائل الشیعه ۶: ۱۸۳، ابواب قرائت قرآن، باب۸، ح۸، ط آل البیت.

۳- (۶) کلیه احادیث از لئالی الاخبار ۳: ۳۲۶ و۳۲۷.

۲- «رب تال القرآن والقرآن یلعنه» (۱) چه بسیارند قاریانی که قرآن قرائت می کنند و قرآن آنان را لعنت می کند.

بحث فقهی: حکم قتل در حرم مکه در غیر ماه حرام:

بحث در این بود که آیا قتل در حرم ملحق به قتل در اشهر حرام است یا نه؟

در مسأله دو قول است.

قول اول: الحاق؛ امام در تحریر فرمودند (۲) «لو ارتکب القتل فی اشهر الحرم فعلیه الدیه وثلث وکذا لو ارتکبه فی حرم مکه المعظمه»

مرحوم صاحب شرایع (۳) خودش فتوی نداد و فرمود: «قال الشیخان (مفید (۴) و طوسی (۵)) نعم» اما در مختصر النافع (۶) و نکت النهایه (۷) صریحا می گوید من متوقف هستم و از آن دو بزرگوار هم دلیل می خواهیم.

و گفتیم جواهر (۸) از جمع کثیری از علماء نقل کرد که بر الحاق فتوی دادند.

مرحوم محقق کرکی بعد از حکایت همین مطلب از شیخان اعتراف می کند که این قول مدرك ندارد اما می گوید این دو بزرگوار فتوی دادند سپس می گوید «وکفی بهما متبعا» و همین فتوی برای اطمینان ما کافی است.

۱- (۷) بحار الانوار ۸۹: ۱۸۴، ط الطبع والنشر، بیروت.

۲- (۸) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۸، مسأله۲۳، مقادیر الدیات، ط اسماعیلیان.

۳- (۹) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۴- (۱۰) المقنعه: ۷۴۳، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۱) النهایه: ۷۵۶، ط قدس محمدی قم.

۶- (۱۲) مختصر النافع ۲: ۳۰۲، ط المطبوعات الدینیه.

۷- (۱۳) محقق حلی، نکت النهایه ۳: ۴۰۵، ط جماعه المدرسین.

۸- (۱۴) جواهر الکلام ۴۳: ۲۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

صاحب کشف اللثام (۱) می فرماید «هو مذهب الاکثر» مجمع البرهان (۲)

(۳) می فرماید «هو المشهور» بعضی هم ادعای اجماع کردند.

علاوه بر اینها دو روایت خواندیم.

روایت اول: صحیحه زراره (۴) قال« قلت لابی جعفر رجل قتل فی الحرم قال علیه دیه وثلث»

روایت دوم: زراره (۵) قال «قلت لابی عبدالله رجل قتل رجلا فی الحرم قال علیه دیه وثلث»

البته این روایت دوم با روایت ابان عن زراره که دیروز گفته شد و ذیل یک روایت دیگر بود فرق دارد و این الان یک روایت مستقل است.

ملاحظه می فرمائید این دو روایت در حرم مکه به اشهر حرم صراحت کامل دارد.

دو مؤید بر الحاق؛

مؤید اول: اشتراک در محترم بودن؛ بعضی می گویند یشهد لذلک اشتراک در احترام یعنی همان احترامی که ماه حرام دارد مکان حرم نیز دارد و صد البته که این اشتراک در ملاک است نه قیاس.

مؤید دوم: حرمت صید در حرم؛ حکم صید در حرم این است که اگر کسی در حرم صید کند کفاره دارد صید در غیر حرم کفاره ندارد یعنی حکم ارتکاب جرم صید در حرم تغلیظ شده است پس در قتل در حرم هم می توانیم قائل به تغلیظ بشویم.

۱- (۱۵) کشف اللثام ۱۱: ۳۱۴، ط جماعه المدرسین: «وفاقاً للأكثر»

۲- (۱۶) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۳۱۸، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۷) ارشاد الاذهان ۲: ۲۳۳، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۸) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۳ باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۲، ط آل البیت.

۵- (۱۹) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۴، باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۳، ط آل البیت.

قول دوم: عدم الحاق؛

مرحوم آقای خویی [(۱)] ابتـدا می فرماید مشـهور قائل به الحاق هسـتند. و در ادامه می فرماید «والاقرب عدم الالحاق» به نظر ما اقرب عدم الحاق است.

دلیل قول دوم:

اولاـً؛ مرحوم آقای خوئی [(۲)] فرمودنـد اجمـاع ادعائی مشـهور تمام نیست. زیرا مرحوم محقق [(۳)] مخالف است مرحوم فاضـل مقداد [(۴)] مخالف است مرحوم علامه [(۵)] مخالف است. پس اجماع تمام نیست.

اگر تمام بود قبول می کردیم.

ثانیا: مناقشه در دلالت روایت اول؛ در قرائت روایت اول یعنی صـحیحه زراره جمعی از علما «حرم» را حرم به ضمه فاء الفعل و عین الفعل خوانـده اند پس در قرائت روایت دو احتمال وجود دارد چون دو احتمال هست روایت از نظر دلالت خدشه دار می شود بنابراین به این روایت نمی توان تمسک کرد.

ثالثـا: مناقشه در سـند روایت دوم؛ مرحوم آقای خوئی [(۶)] می فرماید روایت دوم زراره از نظر سـند خدشه دار و مرسـله اسـت زیرا ابن ابی عمیر در سـند از ابـان بن تغلب نقـل کرده است در حالیکه ابان در زمان امام صادق فوت کرده بود و ابن ابی عمیر اصـلا امام صادق را درک نکرده است پس نمی توانـد بـدون واسـطه از ابان نقل کنـد پس حـدیث مرسـله است و قابل اعتماد نیست بنابراین دلیلی برای الحاق نمی ماند.

۱- (۲۰) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۰۵، ط العلمیه.

۲- (۲۱) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۰۴، ط العلمیه.

۳- (۲۲) محقق حلی، نکت النهایه ۳: ۴۰۵، ط جماعه المدرسین.

۴- (۲۳) التنقیح الرائع لمختصر الشرایع ۴: ۴۶۵، ط کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

۵- (۲۴) تحریر الاحکـام ۵: ۵۶۲، ط موسـسه امـام صـادق. گفتنی است گرچه علامـه در تحریر الاحکام فتوی به الحاق نـداده است امـا عبارت ایشان در ارشاد الاذهان ۲: ۲۳۳، ط جماعه المدرسـین، صـراحت بر الحاق دارد: «ولو قتل فی الشهر الحرام أو الحرم ألزم دیه وثلثاً»

۶- (۲۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۰۴، ط العلمیه.

مناقشه در دلائل قول دوم:

اولا: بر فرض قائل به عدم تمامیت اجماع بشویم اما خود شـما شـهرت را قبول کردید و قبول دارید مشـهور قائل به الحاقند پس همین شهرت ضعف سند را جبران می کند.

ثانیا: در مورد اشکال به روایت اول می گوییم قرائت به ضمه فاء الفعل و عین الفعل خیلی بعید است زیرا حرم جمع است وقتی گفته شود «قتـل فی الحرم» الف و لاـم در جمع محلی دلاـلت بر عموم می کنـد آیـا می شود قتلی در همه مـاه هـای حرام واقع بشود؟

شاهـد استبعاد قرائت به ضـمه در فـاء الفعـل و عین الفعل آن است که در روایت کلیب داشتیم «فی شـهر الحرام» اگر اینجا هم منظور همان باشـد بایـد به فتحه خوانـده شود نه به ضـمه پس این خلاف متعارف است بنابراین ظاهر این است که عبارت را به فتحه بخوانیم و اشـکال دلالتی روایت هم برطرف می شود و اقوی همان است که امام فرمود حکم از نظر تغلیظ ملحق به اشـهر حرم است.

بحث دیگر این است که آیا بقیه مشاهد مشرفه هم ملحق به اشهر حرم است یا نه؟

بحث بعد انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (دیه تغلیظیه:) ۹۰/۰۸/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه تغلیظیه:)

تـذکری کوتـاه: از تعطیـل شـدن درس دیروز عـذرخواهی می کنیم ولی بجای آن موفق شـدیم و در حرم حضـرت امیر(ع) در نجف و نیز در حرم امام حسـین(ع) و حضـرت ابوالفضل العباس(ع) در کربلاء به یاد همه آقایان بودیم و در زیارت و دعا همه آقایان را شریک قرار دادیم.

ص: ۱۰۸

گرچه بازرسـی ها و سخت گیری های زیادی وجود داشت حتی شنیدیم همان دیروز در نجف سه انفجار رخ داد که نشان می دهـد سـخت گیری هـا به ویژه از سوی اشـغالگران روی اصول نیست بلکه اغراض دیگری مورد توجه است. امـا در عین حـال اصل زیارت با ارزش بود.

الحاق حرم مکه و دیگر مشاهد مشرفه به ماه های حرام در تغلیظ دیه:

در مسأله ۲۳ (۱) گفتیم اگر کسی در یکی از ماه های حرام مرتکب قتل شد دیه تغلیظ می شود.

بعد فرمودند «کذا لو ارتکبه فی حرم مکه المعظمه» اگر در حرم مکه مکرمه هم مرتکب قتل شود دیه تغلیظ می گردد.

در ذیل می فرماید «ولا یلحق بها حرم المدینه المنوره ولا سایر المشاهد المشرفه» در مورد اشهر حرم سنتا و اجماعا بحث کردیم و ثابت شد تغلیظ دارد. و در حرم الهی «مکه» اختلافی بود.

گروهی قائل به تغلیظ بودند مرحوم محقق (۲) از شیخان (مفید (۳) و طوسی (۴)) قول به تغلیظ را نقل کرد و خود محقق متوقف بود (۵) و در مختصر النافع (۶) نیز فرمود متوقف هستم و از شیخان دلیل می خواهم.

و گروهی دیگر نظیر مرحوم خویی (۷) گفتند ملحق نیست و تغلیظ نمی شود.

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۸، مسأله۲۳، مقادیر الدیات، ط اسماعیلیان.

۲- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

۳- (۳) المقنعه: ۷۴۳، ط جماعه المدرسین.

۴- (۴) النهایه: ۷۵۶، ط قدس محمدی قم.

۵- (۵) محقق حلی، نکت النهایه ۳: ۴۰۵، ط جماعه المدرسین.

۶- (۶) مختصر النافع ۲: ۳۰۲، ط المطبوعات الدینیه.

۷- (۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۰۵، ط العلمیه.

تغلیظ در حرم نبوی:

امام می فرماید حرم نبوی ملحق به اشهر حرم نیست.

برای توضیح مطلب باید گفت در مورد حکم تغلیظ در حرم نبوی فقهاء سه دسته هستند:

۱- بعض آنهایی که در حرم الهی قائل به عدم تغلیظ بودند یا متوقف بودند در حرم نبوی بلا شبهه می گویند تغلیظ نیست.

۲- آنهایی هم که در مورد حرم الهی قائل به تغلیظ بودند دو دسته اند یک دسته مانند مرحوم امام می گویند در حرم نبوی تغلیظ ندارد.

۳- یک عده دیگر از قائلین به تغلیظ در حرم مکه می گویند حرم نبوی نیز تغلیظ دارد.

دلیل قائلین به عدم تغلیظ در حرم نبوی:

عدم النص کتابا و سنتا و اجماعا؛ گفته اند در چنین جایی که دلیل نداریم رجوع به اصل می کنیم و اصل عدم تغلیظ است.

دلیل قائلین به تغلیظ:

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید در حرم نبوی هم تغلیظ هست حتی در سایر مشاهد مشرفه هم تغلیظ هست؛ زیرا شکی نیست که فلسفه تغلیظ حرمت و احترام این ماه ها است و قتل در این ماه باعث هتک حرمت این ماه می شود و این هتک موجب تغلیظ و اضافه شدن ثلث دیه است و در حرم مکه هم وجه تغلیظ همین است یعنی آنجا ماه حرام بود اینجا مکان حرام است.

و مرحوم صاحب مفتاح الکرامه (۲) نیز بر همین عقیده است و بعد از نقل کلام مرحوم فاضل مقداد (۳) فرمود استدل علی ذلک بتنقیح المناط و المنقح له العقل او الاولویه العرفیه لان مراقدهم افضل من مکه فتکون افضل من الحرم می فرماید و کلامه غیر بعید عن السداد. و صاحب جواهر (۴) هم می فرماید و هو کذلک کما لایخفی علی من لاحظ ما ورد ذلک خصوصا مرقد النبی و مشهد امیرالمومنین و الحائر.

۱- (۸) جواهر الکلام ۴۳: ۲۹، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- (۹) مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه ۱۰: ۳۶۴، سطر ۱۹، ط قدیم ، نشر داراحیاء التراث العربی.

۳- (۱۰) التنقیح الرائع لمختصر الشرایع ۴: ۴۶۵، ط کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

۴- (۱۱) جواهر الکلام ۴۳: ۲۹، ط دار احیاء التراث العربی.

نتیجه: این بزرگواران تعمیم می دهند که تغلیظ شامل حرم نبوی نیز می شود و ملاک این تعمیم احترامی است که در حرم نبوی نیز وجود دارد بلکه این احترام در حرم نبوی از خود مکه افضل است. پس همان حکم تغلیظ در دیه در اینجا هم می آید.

اقول: گرچه امام در تحریر فرمود «ولا یلحق بها حرم المدینه ولا سایر المشاهد المشرفه» اما می گوییم همانطور که صاحب جواهر و صاحب مفتاح الکرامه و فاضل مقداد می گویند مناط در حکم تغلیظ؛ احترام است. و این مناط در این مراقد هم هست و قتل در اینها موجب تغلیظ است.

تغلیظ قتل در حرم یا مشاهد مشرفه به تعزیر:

مرحوم سید عبدالاعلی سبزواری در کتاب مهذب الاحکام (۱) که کتابی ۳۰ جلدی و مفصل در در فقه است می فرماید تغلیظ به اینگونه که یک ثلث دیه اضافه بشود دلیلی ندارد اما از این جهت که قتلی در مکانی شریف واقع شده است حاکم شرعی می تواند علاوه بر دیه متهم را به تعزیر محکوم کند و چنین کاری شاهد نیز دارد (۲) که امیرالمومنین درباره شخصی که در ماه رمضان مشروب خورده بود حد شرب خمر جاری کردند بعد فرمود او را تا فردا زندانی کنید وقتی فردا زندانی را آوردند بیست ضربه شلاق اضافه زدند محکوم پرسید ۸۰ ضربه دیروز زدی؛ این ۲۰ ضربه برای چیست؟ آن حضرت فرمودند برای هتک احترام ماه رمضان است.

۱- (۱۲) مهذب الاحکام للسبزواری ۲۹: ۸۷، ذیل مسأله ۲۱، ط مؤسسه المنار.

۲- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۸: ۲۳۲ باب ۹ از ابواب حد مسکر، ح ۱، ط آل البیت. ← عَنْ جَابِرٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی مَرْیَمَ قَالَ: أُتِیَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع (بِالنَّجَاشِیِّ) الشَّاعِرِ- قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ- فَضَرَبَهُ ثَمَانِینَ ثُمَّ حَبَسَهُ لَیْلَهً- ثُمَّ دَعَا بِهِ مِنَ الْغَدِ فَضَرَبَهُ عِشْرِینَ فَقَالَ لَهُ- یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَذَا ضَرَبْتَنِی ثَمَانِینَ فِی شُرْبِ الْخَمْرِ- وَ هَذِهِ الْعِشْرُونَ مَا هِیَ فَقَالَ- هَذَا لِتَجَرُّئِکَ عَلَی شُرْبِ الْخَمْرِ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ.

در صورت تغلیظ دیه؛ مالک ثلث دیه کیست؟

بحث بعدی این است که این ثلث اضافه به اولیاء دم می رسد یا به بیت المال می رسد. فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (در فرض تغلیظ، مالک ثلث دیه کیست؟) ۹۰/۰۸/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

وضوع: کتاب الدیات (در فرض تغلیظ، مالک ثلث دیه کیست؟)

فروعی در ذیل مسأله۲۳ بحث می شود که مرحوم صاحب جواهر (۱) هم ذکر کرده است؛

فرع اول: ثلث زاید که در اثر تغلیظ دیه از جانی گرفته شده است را به چه کسی باید داد آیا همراه دیه کامله به ولی دم باید بدهد یا باید به بیت المال بپردازد؟

مرحوم علامه (۲) می فرماید «والزاید للمقتول» زائد بر دیه مال مقتول است و به ولی دم می رسد و بعضی از بزرگان نیز از علامه تبعیت کردند صاحب جواهر می فرماید باید به ولی دم داده شود.

دلیل مساله: اطلاق نص و فتوی؛ ظاهر روایات این است که تعیین نکردند زاید به چه کسی داده شود ولی از سوال و جواب از امام اینگونه استنباط می شود که باید به ولی دم داده شود. زیرا در خبر کلیب (۳) راوی از امام پرسید کسی که در ماه حرام کشته می شود «ما دیته؟» امام فرمودند «دیه وثلث» مجموع دیه مغلظه مقتولی که در ماه حرام کشته شود یک دیه کامل و ثلث دیه است.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۲۹، ط دار احیاء التراث العربی.

۲- (۲) ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد ۴: ۶۸۰، ط اسماعیلیان.

۳- (۳) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۳ باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۱، ط آل البیت.

بر اساس این سوال و جواب در روایت دیه قتل در ماه حرام یک دیه کامله و ثلث دیه است و اطلاق بقیه روایات نیز بر همین سیاق است و فتاوای علماء نیز همین است.

فرع دوم: «لو اجتمع السببان للتغلیظ» اگر شخصی در ماه حرام و در مکان حرام کشته شود آیا علاوه بر یک دیه کامله دو ثلث بعهده قاتل می آید یا همان یک ثلث بر عهده اوست؟

در مساله دو قول است و بر هر کدام از قول ها گروهی از بزرگان اصحاب فتوی داده اند.

قول اول: وجوب تعدد ثلث؛ مرحوم صاحب جواهر فرمود در صورت تغلیظ دیه دو ثلث بر اصل دیه اضافه می شود و جمعی از بزرگان نیز این قول را پذیرا هستند.

دلیل مسأله: گفته اند هرکدام از این سبب ها سبب تام للتغلیظ است و اگر شک کنیم که یکی باید باشد یا دو تا اصل عدم تداخل اسباب است بنابراین دو ثلث بعهده قاتل ثابت است.

قول دوم: وجوب یک ثلث؛ شهید در مسالک (۱) وکاشف اللثام (۲) وصاحب مفتاح الکرامه (۳) می گویند گر چه سبب تغلیظ دو تا است اما یک ثلث دیه اضافه می شود.

دلیل مسأله: گفته اند، اگر یک سبب محقق شده بود، مقتضی اضافه شدن یک ثلث بود حالا که دو سبب محقق شده است شک می کنیم که آیا علاوه بر یک ثلث، ثلث دوم هم می آید یا خیر؟ در این صورت اصاله البرائه می گوید ثلث دوم اضافه نمی شود و اصل عدم تداخل می گوید هر سببی مسبب خودش را دارد پس دو ثلث اضافه می شود. این دو اصل، یتعارضان و ترجیح با اصاله البرائه است. زیرا با وجود اصاله البرائه جایی برای اصل عدم تداخل باقی نمی ماند. و به نظر ما قول دوم اقوی است.

۱- (۴) مسالک الأفهام فی تنقیح شرائع الاسلام - الشهید الثانی ۱۵: ۳۲۱، ط معارف الاسلامیه قم.
۲- (۵) کشف اللثام ۱۱: ۳۱۵، ط جماعه المدرسین.
۳- (۶) مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه ۱۰: ۳۶۴، سطر ۳۵، ط قدیم ، نشر داراحیاء التراث العربی.

فرع سوم: محدوده حکم تغلیظ؛

حکم تغلیظ برای جایی است که ولی دم بخواهد دیه بگیرد اما اگر در قتل عمد ولی دم قصاص را انتخاب کند می تواند فقط قصاص کند و گرفتن یک ثلث دیه وجهی ندارد.

فرع چهارم: تغلیظ دیه در جنایت طرف و در قتل اقارب؛

مرحوم امام در ذیل مسأله دارند «ولا تغلیظ فی الاطراف ولا فی قتل الاقارب»

ظاهر عبارت یک مقدار غلط انداز است. زیرا در ابتدا ممکن است گفته شود مراد این است که اگر کسی برادرش را در ماه حرام بکشد چون از اقارب است دیه تغلیظ نمی شود. و به عبارت دیگر، از ظاهر عبارت ممکن است گمان ببرد کشتن اجنبی در ماه حرام تغلیظ دارد اما کشتن برادر مثلا؛ در ماه حرام تغلیظ ندارد. در حالی که مطلب غیر از این است. زیرا هر دو مورد- تغلیظ در اطراف و قتل اقارب- رد قول عامه است. چون عامه کاری به ماه حرام ندارند بلکه می گویند همانطور که قتل در ماه حرام باعث تغلیظ دیه است قتل اقارب هم باعث تغلیظ دیه است؛ چون حرمت خویشی را هتک کرده است.

امام در ذیل مسأله۲۳ این قول عامه را رد می کند و می فرماید کشتن اقارب تغلیظ ندارد.

نکته: آن روزها که در دیوان عالی کشور مشغول خدمت بودیم پرونده ای آورده بودند که مربوط به قتل اقارب در ماه حرام بود و گویا مقتول دائی یا برادر قاتل بود وقتی پرونده را مطالعه کردم دیدم قاضی با استناد به قانون مدنی حکم کرده بود که دیه تغلیظ ندارد و چون قانون جزائی در صدر انقلاب بر اساس تحریرالوسیله حضرت امام خمینی نوشته شده بود به تحریرالوسیله مراجعه کردم (۱) به ذهنم رسید که در موقع تدوین قانون تحریر امام بد ترجمه شده است لذا برای اطمینان بیشتر به کتب فقهی دیگر فقهاء از قدما و متاخرین مراجعه کردم و مطمئن شدم مراد امام مقابله با آن قول عامه است که گفتند قتل اقارب به طور مطلق چه در ماه حرام یا غیر حرام باعث تغلیظ دیه است و در برابر این قول اهل سنت نظر امام این است که قتل اقارب مثل بقیه قتل هاست. اگر در ماه حرام باشد تغلیظ دارد و در غیر ماه حرام تغلیظ ندارد.

۱- (۷) تحریرالوسیله ۲: ۵۵۸، ذیل مسأله۲۳، ط اسماعیلیان.

جریان را به همراه مستنداتی از دیگر کتب فقهی که در اختیار داشتم با فقهای شورای نگهبان در میان گذاشتم و بحث شد و آنان نیز پذیرفتند و اصلاح کردند و قانونی که تا آن زمان بر اساس عدم تغلیظ دیه اقارب حتی در ماه حرام اجرا می شد تغییر کرد. و هم اکنون تغییر نظر شورای نگهبان به عنوان حذف تبصره ماده ۲۹۹ در کتاب قانون مجازات اسلامی ثبت است و بر اساس آن عمل می شود. (۱)

(۲)

(۳)

(۴)

۱- (۸) گفتنی است تا مورخ ۰۵/۰۲/۱۳۷۲ ماده ۲۹۹ قانون مجازات اسلامی تبصره ای داشت که مضمون آن عدم تغلیظ در دیه ای است که مقتول از اقارب قاتل باشد.

۲- (۹) حضرت استاد در مورخ ۲۰/۰۵/۱۳۷۱ طی نامه شماره ۱۰۷۶۵ از جایگاه ریاست دیوان عالی کشور به تبصره ماده ۲۹۹ اعتراض کردند. و در جلسه علنی روز سه شنبه مورخ ۳۱/۰۱/۱۳۷۲ مجلس شورای اسلامی به ریاست حجه الاسلام والمسلمین ناطق نوری حذف تبصره فوق تصویب و در ۰۵/۰۲/۱۳۷۲ به تأیید شورای نگهبان رسید. شورای نگهبان در پاسخ به نامه حضرت آیه الله مقتدائی طی جوابیه ای چنین نوشت:

۳- (۱۰) در خصوص تبصره ماده ۲۹۹ قانون مجازات اسلامی نظر فقهای شورای نگهبان به این شرح اعلام می گردد:

۴- (۱۱) تبصره مذکور با این برداشت که قتل اقارب موجب مستقلی برای تغلیظ دیه نیست صحیح و مورد تأیید فقهای شورای نگهبان است. و با برداشت اینکه اقارب از مفاد اصل ماده استثناء باشند و قتل آنان در ماه حرام مثلاً موجب تغلیظ نباشد خلاف موازین شرع است. بنابراین قتل اقارب نیز در ماه حرام یا حرمین شریفین موجب تغلیظ دیه خواهد بود.

(۱)

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (بررسی تغلیظ دیه در جنایت اطراف:) ۹۰/۰۸/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (بررسی تغلیظ دیه در جنایت اطراف:)

مسأله۲۳«لو ارتکب القتل فی أشهر الحرم: رجب وذی القعده وذی الحجه والمحرم فعلیه الدیه وثلث من أی الأجناس کان تغلیظا، وکذا لو ارتکبه فی حرم مکه المعظمه، ولا یلحق بها حرم المدینه المنوره ولا سائر المشاهد المشرفه، ولا تغلیظ فی الأطراف ولا فی قتل الأقارب.»

امام در ذیل مساله۲۳ دو مطلب را بیان کردند.

۱- لاتغلیظ فی الاطراف.

۲- وفی الاقارب.

گفتیم در بین علمای شیعه احدی قائل به تغلیظ در جنایت در اطراف نیست و دلیل هم ندارد. و روایاتی هم که داشتیم در مورد قتل بود. در نتیجه اگر بخواهیم در جنایت اطراف قائل به تغلیظ دیه شویم قیاس است؛ و ما قائل به قیاس نیستیم.

بنابراین نه قائل دارد و نه دلیل، زیرا هم اصل عدم وجوب تغلیظ است و هم اجماع داریم که در اطراف تغلیظ نیست. لذا؛

مرحوم محقق (۲) در شرایع فرمود «ولا یعرف التغلیظ فی الاطراف علی خلاف بعض العامه»

ص: ۱۱۶

۱- (۱۲) متن ماده ۲۹۹ قانون مجازات اسلامی: «دیه قتل در صورتی که صدمه و فوت هر دو در یکی از چهار ماه حرام (رجب، ذیقعده، ذیحجه، محرم الحرام) و یا در حرم مکه معظمه واقع شود علاوه بر یکی از موارد ششگانه مذکور به عنوان تشدید مجازات باید یک سوم هر نوعی که انتخاب کرده است اضافه شود و سایر امکنه و ازمنه هر چند متبرک باشند دارای این حکم نیستند.»

۲- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۷، ط استقلال طهران.

مرحوم شهید (۱) در مسالک در ذیل فرمایش محقق می فرماید «حیث الحقها بالنفس فی ذلک. ولا دلیل علیه عندنا، ولا قائل به من أصحابنا»

عامه جنایت طرف را به جنایت نفس ملحق کرده است.

اهل سنت از راه قیاس می گویند اگر کسی در ماه حرام کشته شود دیه او تغلیظ می شود و اگر عضوی از اعضای او هم تلف شود آن هم تغلیظ می شود.

و گفتیم مسأله عنوان شده در تحریر هم رد بر قول عامه است.

همچنین کلام امام در ذیل مسأله۲۳ که فرمود «ولا فی الاقارب» در مقام رد قول عامه است.

بدایه المجتهد (۲) بعد از مطرح کردن اختلاف در تغلیظ دیه در شهر و ماه حرام در نزد عامه، به بیان اقوال فقهای عامه پرداخت که خلاصه آن در ذیل می آید.

۱- (۲) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۱، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۳) بدایه المجتهد، ابی الولید محمد بن احمد بن رشد ۲: ۳۴۲، ط دارالفکر: «اختلفوا فی تغلیظ الدیه فی الشهر الحرام والبلد الحرام فقال مالک وابوحنیفه وابن ابی لیلا- لا- تغلظ الدیه فیهما وقال الشافعی تغلظ فیهما فی النفس وفی الجراح وروی عن القاسم بن محمد وابن الشهاب وغیرهم انه یزاد فیها مثل ثلثها وکذلک عند الشافعی من قتل ذا رحم محرم. وعمده مالک وأبی حنیفه: عموم الظاهر فی توقیت الدیات، فمن ادعی فی ذلک تخصیصا فعلیه الدلیل مع أنهم قد أجمعوا علی أنه لا تغلظ الکفاره فیمن قتل فیهما. وعمده الشافعی: أن ذلک مروی عن عمر وعثمان وابن عباس، وإذا روی عن الصحابه شئ مخالف للقیاس وجب حمله علی التوقیف، ووجه مخالفته للقیاس أن التغلیظ فیما وقع خطأ بعید عن أصول الشرع، وللفریق الثانی أن یقول إنه قد ینقدح فی ذلک قیاس لما ثبت فی الشرع من تعظیم الحرم واختصاصه بضمان الصیود فیه.»

۱- مالک و ابوحنیفه و ابن ابی لیلی گفته اند در شهر و ماه حرام دیه تغلیظ نمی شود.

۲- شافعی گفت در قتل در شهر حرام و بلد حرم هم در قتل نفس و هم در جراح (جنایت طرف) دیه تغلیظ می شود.

۳- قاسم بن محمد و ابن شهاب و دیگران گفته اند یک ثلث بر دیه اضافه می شود.

۴- از شافعی نیز به طور مطلق نقل کرده است اگر قاتل یکی از اقارب خود (ذی رحم) را بکشد دیه تغلیظ می شود؛ که این نقل نشان می دهد قتل ذی رحم حتی اگر در شهر حرام یا حرم نباشد باعث تغلیظ دیه است.

بدایه المجتهد در ادامه به بیان ادله دو گروه موافق و مخالف از عامه پرداخت که با توجه به ثبت متن آن در پاورقی از بیان آن صرف نظر می کنیم.

لذا می گوئیم فرمایش امام در مورد عدم تغلیظ دیه در قتل اقارب در ذیل مسأله۲۳ ناظر به بیان فتوی نیست زیرا چنین مواردی نیاز به فتوی ندارد بلکه اساسا این مسأله را هیچ یک از فقهای شیعه مطرح نکردند و عدم تغلیظ دیه در قتل اقارب در صورتی که در شهر حرام یا حرم نباشد مفروغ عنه است.

علی ای حال کتاب تحریر الوسیله گرچه یک کتاب ابتدایی و نیمه استدلالی است اما با این حال عباراتی دارد که چنانچه در درس دیروز اشاره کردیم حتی شورای نگهبان هم در فهم آن اشتباه کرده است. و الا تغلیظ در جنایت طرف در بین خاصه هیچ قائلی ندارد.

مسأله۲۴ «لو رمی وهو فی الحل بسهم ونحوه إلی من هو فی الحرم فقتله فیه لزمه التغلیظ، ولو رمی وهو فی الحرم إلی من کان فی الحل فقتله فیه فالظاهر أنه لم یلزمه، وکذا لو رماه فی الحل فذهب إلی الحرم»

ص: ۱۱۸

دو فرع در عبارت وجود دارد.

فرع اول: قاتـل در حل، مقتول در حرم: کسـی در حل و در بیرون از حرم است به داخل حرم مثلاً تیر می انـدازد و باعث مرگ انسانی در داخل حرم می شود آیا دیه چنین مقتولی که با تیر بیرون، در داخل حرم کشـته شد تغلیظ دارد؟ و آیا عبارت روایت شامل این مورد می شود؟

مشهور می گویند چون یک انسان را در حرم کشته است بنابراین از مصادیق روایت است.

ولی یک احتمال وجود دارد که بگوییم شامل نمی شود زیرا عبارت روایت «فی الحرم» بود که در ذیل ملاحظه می کنید.

روایت اول: صحیحه زراره (۱) قال« قلت لابی جعفر رجل قتل فی الحرم قال علیه دیه وثلث»

روایت دوم: زراره (۲) قال «قلت لابی عبدالله رجل قتل رجلا فی الحرم قال علیه دیه وثلث»

و «فی الحرم» ظرف است و ظرف باید برای قاتل و مقتول هر دو باشد نه اینکه فقط برای مقتول باشد پس تغلیظ ندارد.

اقول: ولی ظاهر اینگونه نیست که ظرف برای هر دو باشد بلکه ظرف برای مقتول است و این قول، قول مشهور است.

فرع دوم: مقتول در حل، قاتل در حرم: اگر بر عکس شـد یعنی کسـی که داخل در حرم قرار دارد تیری انداخت و باعث مرگ شخصـی در بیرون از حرم شد اینجا بعضی قائلند تغلیظ دارد زیرا قتل بواسطه کسی واقع شده که در حرم بوده است لذا مرحوم محقق (۳) می فرمایـد: «وهـل یغلـظ مع العکس فیه تردد» وجه تردد این است که گرچه مقتول خارج است ولی چون در داخل سبب قتل ایجاد شد تغلیظ دارد.

ص: ۱۱۹

۱- (۴) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۳ باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۵) وسائل الشیعه - الحر العاملی ۲۹: ۲۰۴، باب ۳ از ابواب دیات نفس، ح۳، ط آل البیت.

۳- (۶) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، ط استقلال طهران.

اقوی این است که بگوییم عبارت روایت اینجا را شامل نمی شود.

امام هم در مورد قسم اول می فرماید «لزمه التغلیظ» و در مورد قسم دوم می فرماید «فالظاهر انه لم یلزمه». در نتیجه می توان گفت ریخته شدن خون در صورتی که در حرم واقع شده باشد چه قاتل در حرم یا خارج حرم باشد دیه تغلیظ دارد و اگر خون در خارج حرم بریزد چه قاتل در حرم یا خارج حرم باشد دیه تغلیظ ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (حکم قتل در حرم یا خارج آن:) ۹۰/۰۸/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (حکم قتل در حرم یا خارج آن:)

بحث اخلاقی: مصادیق ذکر خدا؛

گفتیم مرحوم مجلسی می فرماید ذکر دو قسم است:

قسم اول: ذکر لسانی:

یعنی با زبان به یاد خدا بودن است که صورتهایی دارد.

صورت اول: با تلاوت قرآن کریم که در این مورد روایاتی قرائت شد.

صورت دوم: خواندن ادعیه و اذکار؛ که برای نمونه صحیفه امام سجاد درسی است به ما دادند و راهی است برای رسیدن به کمال به وسیله صحیفه سجادیه.

حضرت امام خمینی می فرمودند هیچ دعایی را ندیدم که همه ائمه بر آن مداومت داشته باشند بجز مناجات شعبانیه. و نیز دعاهایی وجود دارد که از ائمه به ما رسیده است.

همچنین ذکرهایی که در روایات به ما آموخته اند و هرکدام فضیلت و آثار و برکات بسیار دارند؛ همگی ذکر لسانی است.

صورت سوم: مواعظ: مرحوم مجلسی ذکر لسانی را به مواعظ و نصایح نیز تعمیم می دهند و می فرمایند این مجالس نیز مجالس ذکر است.

ص: ۱۲۰

صورت چهارم: بیان مناقب ائمه: و نیز ذکر صفات و مناقب ائمه جزء ذکر لسانی است و ذکر الله است چنانچه در روایت می

فرماید اذا ذکرنا ذکرالله (۱) یا درباره علی(ع) می فرماید ذکر علی عباده (۲)

صورت پنجم: مرحوم مجلسی (۳) در نهایت می فرماید «وبالجمله کل ما یصیر سببا لذکر الله تعالی حتی المسائل الفقهیه والاخبار المأثوره عنهم علیهم السلام» حتی یک درس فقهی نیز مجالس ذکر خدا است.

در تاریخ آمده است (۴) زمانی پیامبر وارد مسجد شدند مشاهده کردند دو مجلس برگزار است یکی یدعون ویذکرون الله. و یکی مجلس تعلیم و تعلم حضرت فرمودند هر دو مجلس خوب است. اما آن مجلس علم افضل است آن حضرت فرمود « بالتعلیم أرسلت» و در آن مجلس علم شرکت کردند. و به جمع آنان پیوستند.

روی هم رفته در اسلام تاکید به ذکر کثیر شده «واذکر الله ذکرا کثیرا لعلهم تفلحون» (۵)

و نیز فرموده است «یا ایها الذین آمنوا اذکر الله ذکرا کثیرا» (۶)

۱- (۱) الکافی ۲: ۱۸۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) بحار الانوار ۷۲: ۳۲، ط بیروت.

۳- (۳) بحار الانوار ۷۲: ۳۲، ط بیروت.

۴- (۴) بحار الانوار ۱: ۲۰۶، ط بیروت: «وخرج (صلی الله علیه وآله) فإذا فی المسجد مجلسان: مجلس یتفقهون، ومجلس یدعون الله ویسألونه، فقال: کلا المجلسین إلی خیر، أما هؤلاء فیدعون الله، وأما هؤلاء فیتعلمون ویفقهون الجاهل، هؤلاء أفضل، بالتعلیم أرسلت، ثم قعد معهم.»

۵- (۵) جمعه(۶۲): ۱۰.

۶- (۶) احزاب(۳۳): ۴۱.

در روایتی از امام صادق (۱) (که شاید یکی از مصداقهای ذکر باشد) آمده است « ما من شئ إلا وله حد ینتهی إلیه إلا الذکر فلیس له حد ینتهی إلیه فرض الله عز وجل الفرائض فمن أداهن فهو حدهن، وشهر رمضان فمن صامه فهو حده والحج فمن حج فهو حده إلا الذکر فإن الله عز وجل لم یرض منه بالقلیل ولم یجعل له حدا ینتهی إلیه ثم تلا هذه الآیه (۲) "یا أیها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکره وأصیلا" فقال: لم یجعل الله عز وجل له حدا ینتهی إلیه، قال: وکان أبی (ع) کثیر الذکر لقد کنت أمشی معه وإنه لیذکر الله وآکل معه الطعام وإنه لیذکر الله ولقد کان یحدث القوم [و] ما یشغله ذلک عن ذکر الله وکنت أری لسانه لازقا بحنکه یقول: لا إله إلا الله. وکان یجمعنا فیأمرنا بالذکر حتی تطلع الشمس ویأمر بالقراءه من کان یقرأ منا ومن کان لا یقرأ منا أمره بالذکر.»

خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است بجز ذکر خدا که حد یقف ندارد.

پروردگار واجباتی را بر بندگان فرض کرده است که هر کس آن را انجام دهد به دستور عمل کرده است برای نمونه کسی که در ماه رمضان روزه بگیرد وظیفه او همان یک ماه روزه است یا حج را واجب کرده است و کسی که حج بیت الله انجام دهد وظیفه اش را انجام داده است اما خدای تعالی در مورد ذکر و یاد خود به مقدار و اندازه کم قانع نیست و هر آنچه که بنده بتواند ذکر بگوید لازم است بگوید.

۱- (۷) الکافی ۲: ۴۹۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۸) احزاب(۳۳): ۴۲.

امام صادق(ع) در ادامه آیه مبارکه قرآن را قرائت کردند که خداوند تعالی فرمود ای مؤمنین کثیرا ذکر خدا بگویید و صبح و شام او را تسبیح کنید.

حضرت امام صادق(ع) در ادامه فرمود پدرم حضرت امام باقر(ع) بسیار ذکر خدا می گفت همواره وقتی من با او راه می رفتم مشاهده می کردم که ذکر خدا می گوید و آنگاه که سر سفره غذا با می نشستم می دیدم حتی هنگام غذا خوردن (بین لقمه ها) ذکر خدا می گوید و بارها دیدم که با مردم صحبت می کرد اما از ذکر خدا غافل نبود و من مشاهده می کردم در حالی که کمی دهانش باز بود زبانش به فک بالا چسبیده بود و مرتب ذکر لا اله الا الله می گفت. همچنین همواره اهل خانه را از بعد از اذان صبح دور هم جمع می کرد و دستور می داد تا طلوع آفتاب آنها که قرآن می توانند بخوانند قرآن بخوانند و آنها که قادر به خواندن قرآن نیستند ذکر خدا بگویند.

این معنای کثیر الذکر بودن است که روایات فراوانی در مورد آن رسیده است.

۱- عن ابی عبدالله (۱) قال قال رسول الله من اکثر ذکر الله عزوجل احبه الله.

خداوند کثیر الذکرها را دوست می دارد.

۲- و نیز از امام صادق(ع) (۲) رسیده است من اکثر ذکر الله اظله الله فی جنته.

کسی که کثیر الذکر باشد خداوند او را در سایه سار بهشت جای خواهد داد.

ص: ۱۲۳

۱- (۹) الکافی ۲: ۵۰۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۰) الکافی ۲: ۵۰۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- و درحدیث نبوی (۱) آمده است من اعطی لسانا ذاکرا فقد اعطی خیر الدنیا و الآخره

به هر کس که زبان ذکر گو عنایت کنند آنگونه است که همه خیر دنیا و آخرت را به او داده اند.

نتیجه: یکی از فواید زبان به یاد خدا بودن و ذکر لسانی است.

ان شاء الله خداوند توفیق کثیر الذکر بودن را به همه عنایت بفرماید.

بحث فقهی:

حکم قتل در حرم یا خارج آن:

مسأله۲۴ «لو رمی وهو فی الحل بسهم ونحوه إلی من هو فی الحرم فقتله فیه لزمه التغلیظ، ولو رمی وهو فی الحرم إلی من کان فی الحل فقتله فی فالظاهر أنه لم یلزمه، وکذا لو رماه فی الحل فذهب إلی الحرم.»

گفتیم در مسأله۲۴ فروعی مطرح است؛

فرع اول: قاتل در حل، مقتول در حرم: از بیرون حرم می زند کسی را که داخل حرم است می کشد آیا این هم مصداق قتل در حرم است یا خیر؟ گفتیم گرچه ضارب در حل بوده اما به نظر مشهور صدق می کند قتله فی الحرم و دیه تغلیظ دارد و احتمال نادری هم بود که گفتند من قتله فی الحرم نشان میدهد حرم ظرف برای قاتل و مقتول هر دو است پس موردی که قاتل در حل باشد را شامل نمی شود. و گفتیم احتمال ضعیفی است و اعتنا به آن نشده در نتیجه می گویند این مصداق قتله فی الحرم است.

فرع دوم: مقتول در حل، قاتل در حرم: اگر عکس شد و از داخل کسی که بیرون حرم است را کشت آیا این صدق می کند که قتله فی الحرم یا نه؟ می گوییم اینجا من الحرم است ولی فی الحرم صدق نمی کند. پس دیه تغلیظ ندارد.

۱- (۱۱) الکافی ۲: ۴۹۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

از مرحوم محقق (۱) نقل کردیم که فرمود «فیه تردد» تردید داریم که قتل فی الحرم صدق کند. مرحوم صاحب جواهر (۲) هم می فرماید اگر شک کردیم اصل عدم تغلیظ است.

امام(ره) هم فرمودند «فالظاهر انه لم یلزم» (۳)

فرع سوم: قاتل در حل، مقتول در حل در مرز حل و حرم:

و اکنون فرع سوم را امام مطرح می فرمایند که «کذا لو رماه فی الحل وذهب الی الحرم» یعنی اگر تیری زد به شخصی که در مرز حرم بود و شخص تیر خورده داخل حرم رفت و مرد؛ صدق قتله فی الحرم نمی کند.

فرع چهارم: قاتل در حل، مقتول در حرم در مرز حل و حرم:

با توجه به فرض سوم عکس آن نیز مطرح است یعنی اگر قاتل از حل به شخصی که در داخل حرم گلوله زد و شخص گلوله خورده که در مرز حل بود فرار کرد و از حرم بیرون آمد و در بیرون مرد اینجا نیز قتله فی الحرم صدق نمی کند.

نتیجه: از مجموع چهار فرع در اول و دوم صدق قتل فی الحرم می کند چون قدر متیقن این دو فرع است و در فرع سوم چهارم قتل فی الحرم صدق نمی کند.

تبصره: این فروعی که گفته شد در اشهر حرم هم جاری است.

مسأله۲۵: به مناسبت احترامی که برای حرم وجود دارد امام در مسأله۲۵ فرمود «لو قتل خارج الحرم» یعنی اگر قاتل کسی را بکشد و پناه به حرم ببرد تا زمانی که در حرم بماند قصاص نمی شود منتهی در خوردن و آشامیدن بر او سخت می گیرند تا بیرون بیاید.

۱- (۱۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، ط استقلال طهران.

۲- (۱۳) جواهر الکلام ۴۳: ۳۰، ط دارالکتب اسلامیه.

۳- (۱۴) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۸، ط اسماعیلیان.

ادامه این مسأله برای فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (التجاء قاتل بعد از قتل به حرم:) ۹۰/۰۸/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (التجاء قاتل بعد از قتل به حرم:)

بیان یک تذکر: بنا به بعض اخبار رسیده امروز (۱) را در عربستان روز عرفه گرفتند و در ایران فردا عرفه است تعطیلی امروز وجهی ندارد ولی از جهت آمادگی برای مراسم دعا مناسب است برای فردا درس تعطیل باشد. به همین مناسبت روایتی نقل می کنیم:

عرفه یکی از روزهای با فضیلت و با شرافت و روز دعا و مناجات و ذکر و انس با خداوند است و حیف است انسان خودش را از فیوضات و برکات این روز محروم کند.

در مورد دعای معروف عرفه آمده است حضرت سیدالشهداء عصر روز عرفه به همراه جمعی از اصحاب و فرزندان از خیمه بیرون آمدند و سمت کوه عرفه رفتند و رو به خانه خدا شروع به خواندن دعای عرفه کردند آن دو نفر ناقل این روایت (۲) - بشر و بشیر پسران غالب اسدی- که همراه آن حضرت بودند نقل می کنند آن حضرت دعا را می خواندند در حالیکه اشک از چشمان آن حضرت جاری بود.

بنابراین خوب است ما لااقل تأسی کنیم از آن حضرت و با حال خشوع دعای عرفه بخوانیم.

مرحوم شیخ در تهذیب (۳) می فرماید عبدالله بن جندب می گوید «کنت فی الموقف فلما افضت لقیت ابراهیم بن شعیب فسلمت علیه وکان مصابا باحدی عینیه واذا عینه الصحیحه حمراء کانها علقه دم فقلت له قد اصبت باحدی عینیک وانا والله مشفقا علی الاخری فلو قصرت من البکاء قلیلا»

ص: ۱۲۶

۱- (۱) شنبه ۱۴/۰۸/۹۰ مصادف با ۰۸ ذیحجه ۱۴۳۲

۲- (۲) بحار الانوار ۹۵: ۲۱۴، ط بیروت.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۵: ۱۸۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

در عرفات وقتی کارم تمام شد ابراهیم بن شعیب را که یک چشم نداشت دیدم بر او سلام داده و دیدم آن چشم بینایش چنان سرخ شد که گویا لکه ای خون است گفتم تو یکی از چشمهایت را از دست دادی اکنون بر سلامتی چشم دیگرت نگرانم.

پس خوب است کمتر اشک بریزی و کمتر گریه کنی.

این نشان می دهد که به روز عرفه و دعای عرفه اهتمام داشتند.

خود عبدالله بن جندب هم که یکی از روات حدیث است بسیار اهل اهتمام به دعای عرفه بود.

علی بن ابراهیم عن ابیه (۱) قال: رأیت عبد الله بن جندب بالموقف فلم أر موقفا کان أحسن من موقفه، ما زال مادا یده إلی السماء، ودموعه تسیل علی خدیه حتی تبلغ الأرض، فلما انصرف الناس قلت: یا أبا محمد ما رأیت موقفا قط أحسن من موقفک قال والله ما دعوت إلا لاخوانی، وذلک لان أبا الحسن موسی بن جعفر(ع) أخبرنی أنه من دعا لأخیه بظهر الغیب نودی من العرش: ولک مائه ألف ضعف مثله، فکرهت أن أدع مائه ألف ضعف مضمونه لواحده لا أدری تستجاب أم لا.

علی ابن ابراهیم از پدرش نقل می کند که گفت: در عرفات عبدالله بن جندب را دیدم و چنان بود که تاکنون ندیده بودم کسی آنگونه غرق در دعاء و عبادت باشد بگونه ای که همواره دستهایش به آسمان بلند بود و اشک از گونه چشمانش بر پهنه صورت جاری بود و بر زمین می پاشید، پس اتمام موقف به او گفتم من هیچ کسی را مثل تو در این مراسم غرق در دعا ندیدم. عبدالله بن جندب گفت به خدا قسم فقط برای برادران مؤمنم دعا کردم زیرا از امام موسی بن جعفر(ع) شنیدم که فرمود اگر کسی در غیاب برادر مؤمنش برایش دعا کند از ناحیه عرش ندائی می رسد که می گوید برای خودت صد هزار برابر آن باشد و بدیهی است اگر فرشته ای برایم صد هزار بخواهد به یقین پذیرفته است اما یک دعای من معلوم نیست اجابت شود لذا دوست نداشتم صد هزار حاجتی که بر آورده شدن آن حتمی است را به خاطر یک دعا که برای خودم می کنم از دست بدهم.

۱- (۴) وسائل الشیعه ۱۳: ۵۴۴، کتاب الحج، ابواب احرام الحج والوقوف بعرفه، باب۱۷، ح ۱، ط آل البیت.

بحث فقهی: التجاء قاتل بعد از قتل به حرم:

مسأله۲۵: «لو قتل خارج الحرم والتجأ إلیه لا یقتص منه فیه، لکن ضیق علیه فی المأکول والمشرب إلی أن یخرج منه، فیقاد منه، ولو جنی فی الحرم اقتص منه فیه، ویلحق به المشاهد المشرفه علی رأی»

اجمالاً مطرح شد اگر در خارج حرم کسی را بکشد و بعد برای فرار از قصاص پناه به خانه خدا ببرد آیا می توانند همانجا او را بکشند یا او را بیاورند بیرون و بکشند؟

بحث فعلی ما کتاب دیات و در تغلیظ دیه است و اینکه قاتل عمد را در حرم می شود کشت یا نه؟ ربطی به دیه و تغلیظ دیه ندارد و قاعدتاً بحث از این مسأله در دو جا مناسبت دارد؛

مناسبت اول: در کتاب القصاص: در بیان یکی از شرایط قصاص می توان گفت یکی از شرایط این است که قاتل پناه به خانه خدا نبرده باشد.

مناسبت دوم: احکام حرم در کتاب الحج آنجا که می گوییم خصوصیات و احتراماتی برای خانه خدا هست می توان بحث کرد که اگر قاتلی به حرم پناه برد تکلیف چیست؟

اما با توجه به اینکه مرحوم صاحب شرایع و دیگران این بحث را در تغلیظ دیه آورده اند همین جا متعرض این مسأله می شویم.

محقق (۱) می فرماید «لو قتل خارج الحرم والتجأ الیه لا یقتص منه فیه بل یضیق علیه»

۱- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، ط استقلال طهران. گفتنی است متن فوق نقل به مضمون است و کامل متن شرایع در ذیل می آید: «ولا ـ یقتص من الملتجئ إلی الحرم فیه، ویضیق علیه فی المطعم والمشرب حتی یخرج. ولو جنی فی الحرم، اقتص منه لانتهاکه الحرمه.»

به مناسبت احترامی که در تغلیظ دیه برای خانه خدا قائل شدند همان احترام را در مورد کسی که پناه به حرم برده است برای خانه خدا قائل می شوند؛ و او در داخل حرم کشته نمی شود ولی بر او سخت گیری می شود که از حرم بیرون بیاید.

دلیل مسأله:

۱- اجماع: مرحوم شهید (۱) در مسالک می فرماید مسأله اختلافی نیست.

صاحب جواهر (۲) ادعای اجماع کرده است و فرمود: «بلاخلاف اجده».

البته اختصاص به قتل هم ندارد بلکه در جنایت های دیگر که حد دارد هم همینگونه است. مرحوم شیخ در خلاف (۳) ادعای اجماع می کند. بعضی دیگر هم ادعای اجماع کردند. مرحوم شیخ در مبسوط (۴) می فرماید «عندنا» که ظهور در اجماع دارد.

۱- (۶) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۲، ط المعارف الاسلامیه: «قوله: «ولا یقتص من الملتجئ . . . إلخ». لا خلاف فی الأحکام المذکوره بالنسبه إلی الحرم. وهو مروی فی...»
۲- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۳۱، ط دارالکتب الاسلامیه.
۳- (۸) الخلاف ۵: ۲۲۳، ط جماعه المدرسین: «مسأله ۸ [حکم الجانی إذا لجأ إلی الحرم] إذا قتل أو قطع فی غیر الحرم، ثم لجأ إلی الحرم، لم یقتل ولم یقطع، بل یضیق علیه فی المطعم والمشرب حتی یخرج، فیقام علیه الحد. وقال الشافعی: یستقاد منه فی الطرف والنفس معا فی الحرم. وقال أبو حنیفه وأصحابه: یستقاد منه فی الطرف، فأما فی النفس فلا یستقاد منه حتی یخرج، ویضیق علیه، ویهجر، ولا یبایع ولا یشاری حتی یخرج. قالوا: والقیاس یقتضی أن یقتل به، لکنا لا نقتله استحسانا. دلیلنا: إجماع الفرقه وأخبارهم»
۴- (۹) المبسوط ۷: ۱۱۷، ط مرتضویه.

۲- آیات: به آیاتی که در مورد امن است استدلال شد:

الف: قوله تعالی (۱) «واذ جعلنا البیت مثابه للناس وامنا» مثابه یعنی محل رجوع و رفت و آمد »»بدر مجمع (۲) آمده است «وقیل معناه یحجون إلیه فیثابون علیه وقیل مثابه معاذا وملجأ وقیل مجمعا والمعنی فی الکل یؤول إلی أنهم یرجعون إلیه مره بعد مره وقوله «وَأَمْناً» یعنی امن است.

ب: قوله تعالی (۳) «...مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا» بنحو مطلق در امان است یعنی اگر چنانچه قتل یا زنا یا سرقت کرده است و پناهنده به حرم شد جایز نیست او را بگیرند.

صاحب مجمع می گوید این اختصاص به اسلام ندارد (۴) بلکه از زمان قبل از اسلام هم اینگونه بود اگر کسی پناه به حرم امن الهی می برد با او کاری نداشتند.

۳- روایات:

الف: صحیحه معاویه بن عمار (۵) قال سألت اباعبدالله عن رجل قتل رجلا فی الحل ثم دخل فی الحرم فقال لا یقتل ولا یطعم ولا یسقی ولا یبایع ولا یأوی حتی یخرج من الحرم فیقام علیه الحد قلت فما تقول فی رجل قتل فی الحرم او سرق قال یقام علیه الحد فی الحرم لانه لم یر للحرم حرمه.

کیفیت استدلال به روایت

۱- (۱۰) بقره(۲): ۱۲۵.

۲- (۱۱) مجمع البیان ۱: ۳۸۳، ط ناصر خسرو.

۳- (۱۲) آل عمران(۳): ۹۷.

۴- (۱۳) مجمع البیان ۱: ۳۸۳، ط ناصر خسرو.

۵- (۱۴) وسائل الشیعه ۱۳: ۲۲۵، کتاب الحج، ابواب مقدمات الطواف، باب۱۴، ح ۱، ط آل البیت.

پرسش در مورد قتل بود و امام حد را بیان فرمود. معلوم می شود مطلق است هم قصاص را شامل می شود و هم دیگر جنایتها را.

راوی در ادامه پرسید نظرتان در مورد شخصی که در خود حرم انسانی را کشت یا دزدی کرد چیست؟ اما فرمود در همان حرم حد بر او جاری می شود زیرا او حرمت حرم را نگه نداشت تا ما به خاطر حرم به او ترحم کنیم یعنی او برای حرم حرمتی قائل نیست.

ب: ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری (۱) قال سألت اباعبدالله عن الرجل یجنی الجنایه فی غیر الحرم ثم یلجأ فی الحرم ایقام علیه الحد قال لا ولا یعطم ولا یسقی ولا یکلم لا یبایع فانه اذا فعل ذلک یوشک ان یخرج فیقام علیه الحد واذا جنی فی الحرم جنایه اقیم علیه الحد فی الحرم لانه لم یر فی الحرم حرمه.

ملاحظه می فرمائید این روایت هم مانند روایت قبلی مطلق است و علاوه بر بیان حکم قتل؛ جواز اجراء حد در خود حرم را نیز در برخی صور بیان می کند.

نتیجه: اگر کسی جنایتی مطلق اعم از قتل یا زنا یا هرچه که باشد؛ در خارج حرم انجام داد و داخل حرم شد سخت گیری می کنند تا بیرون بیاید. اما اگر چنانچه خودش در حرم این کارها را انجام داد عقوبتش در همان حرم انجام می شود.

بحث دیگر این است که حکم در دیگر مشاهد مشرفه چیست؟

ص: ۱۳۱

۱- (۱۵) وسائل الشیعه ۱۳: ۲۲۷، کتاب الحج، ابواب مقدمات الطواف، باب۱۴، ح ۵، ط آل البیت.

این بحث را ان شاء الله روز بعد از عید در خدمت آقایان هستیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (حکم پناه بردن قاتل به یکی از مشاهد مشرفه: ۹۰/۰۸/۱۷)

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (حکم پناه بردن قاتل به یکی از مشاهد مشرفه:)

«لو قتل خارج الحرم والتجأ إلیه لا یقتص منه فیه، لکن ضیق علیه فی المأکول والمشرب إلی أن یخرج منه، فیقاد منه، ولو جنی فی الحرم اقتص منه فیه، ویلحق به المشاهد المشرفه علی رأی»

در مسأله ۲۵ گفتیم اگر کسی در حل انسانی را کشت یا جنایتی که موجب حد است را انجام داد و به حرم پناه برد او را در حرم قصاص نمی کنند بلکه باید صبر کنند تا از حرم خارج شود. اما برای فراهم شدن زمینه خروج از حرم در مأکولات و مشروبات و غیره بر او سخت می گیرند.

اکنون این بحث مطرح است که آیا دیگر مشاهد مشرفه نیز همین حکم را دارد یا خیر؟

در مساله سه قول است؛

قول اول: توقف؛ امام در ذیل مسأله۲۵ می فرماید «ویلحق به المشاهد المشرفه علی رأی» یک رأی این است که مشاهد مشرفه به حکم حرم ملحق می شود. این تعبیر حضرت امام نشان می دهد خود ایشان توقف دارند. البته مراد از «علی رأی» کلام مرحوم شیخ طوسی در نهایه است.

مرحوم محقق (۱) نیز می فرماید «وهل یلزم مثل ذلک فی مشاهد الأئمه علیهم السلام؟ قال: به فی النهایه (۲) » که نشان از توقف دارد.

ص: ۱۳۲

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، ط استقلال طهران.
۲- (۲) النهایه ۷۵۶، ط قدس محمدی قم.

مناقشه در قول اول:

مرحوم شهید (۱) طی یک تعریض به مرحوم شیخ می گوید «وهو اعلم بالوجه فیه» با اینکه دلیلی وجود ندارد اما مرحوم شیخ (۲) فتوی داده است و خودش می داند چه گفته است.

مرحوم صاحب جواهر (۳) طی تعریض به مرحوم محقق می گوید؛ فتوی دادن در این امور جرأت می خواهد.

قول دوم عدم الحاق:

مرحوم شهید در مسالک (۴) فتوی به عدم الحاق می دهد.

دلیل قول دوم:

۱- عدم النص: گفتند نصی براین مطلب نداریم و اگر شک هم بکنیم اصل عدم الحاق است.

۲- اطلاق ادله: ادله ای که دلالت بر قصاص و اجرای حد بدون تغلیظ دارد درباره کسی که موجبات حد را فراهم کرده به قوت خود باقی است.

قول سوم: الحاق؛ مرحوم صاحب جواهر (۵) بعد از نقل کلام مرحوم محقق (۶) که فرمود «قال به النهایه» می فرماید فقط قول شیخ طوسی (۷) در نهایه نیست بلکه قائل زیاد دارد از جمله شیخ مفید (۸) در مقنعه و مرحوم ابن براج (۹) در المهذب و ابن ادریس (۱۰) در سرائر علامه در تحریر (۱۱) و قواعد (۱۲) و خود مرحوم محقق در نکت (۱۳) بر نهایه گفتند قول الحاق مشاهد مشرفه به حرم حرف خوبی است.

۱- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۲، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۴) النهایه ۷۵۶، ط قدس محمدی قم.

۳- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۶) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۲، ط المعارف الاسلامیه.

۵- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، ط استقلال طهران.

۷- (۹) النهایه ۷۵۶، ط قدس محمدی قم.

۸- (۱۰) المقنعه: ۷۴۴، ط جماعه المدرسین.

۹- (۱۱) المهذب ۲: ۵۱۶، ط جماعه المدرسین.

۱۰- (۱۲) السرائر ۳: ۳۶۳، ط جماعه المدرسین.

۱۱- (۱۳) تحریر الاحکام ۵: ۳۲۴، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۱۲- (۱۴) قواعد الاحکام ۳: ۶۶۸، ط جماعه المدرسین.

۱۳- (۱۵) نکت النهایه ۳: ۴۰۶، ط جماعه المدرسین.

دلیل قول سوم:

صاحب جواهر (۱) از مرحوم فاضل مقداد (۲) در تنقیح سه دلیل نقل می کند؛

دلیل اول: اما اولا فلما ورد عنهم(ع) ان بیوتنا مساجد. روایت زیادی از خود معصومین داریم که فرمودند خانه های ما مسجد است. و این نشان می دهد مشاهد مشرفه دارای احترام است پس در شرافت ملحق به حرم است و دیه در آن تغلیظ می شود.

دلیل دوم: اما ثانیاً لما تواتر من رفع العذاب الاخروی عمن یدفن بها والعذاب الدنیوی اولی. روایت متواتر داریم از کسی که در مشاهد دفن شود عذاب اخروی برداشته می شود پس به طریق اولی می گوئیم نباید بگذاریم کسی در مشاهد مشرفه آزار دنیائی ببیند و اگر کسی پس از ارتکاب جنایت به مشاهد مشرفه پناهنده شد مستقیما مجازات نمی شود بلکه باید از طریق تضییق کاری کرد که از مشاهد مشرفه خارج شود.

دلیل سوم: واما ثالثا فلان ذلک مناسب لوجوب تعظیمها. عدم اجرای حد هنگام پناهندگی به حرم با لزوم تعظیم مشاهد مشرفه تناسب دارد.

دلیل چهارم: صاحب جواهر (۳) پس از نقل کلام فاضل مقداد اضافه می کند ظاهر کلام علامه (۴) در تحریر نشان می دهد علاوه بر صحن و روضه در مشاهد مشرفه بلد مشاهد مشرفه هم حرم است یعنی آن بلد این احترام را دارد.

۱- (۱۶) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۷) تنقیح الرائع لمختصر الشرایع ۴: ۴۶۰، ط کتابخانه آیه الله مرعشی النجفی(ره).

۳- (۱۸) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۱۹) تحریر الاحکام ۵: ۵۶۲، ط مؤسسه امام صادق(ع).

صاحب جواهر در ادامه می فرماید روایات متعددی در مورد حرم امام حسین(ع) داریم که چهار فرسخ در چهار فرسخ حرم امن است و تربت آن شفا است.

اقول: در وسائل (۱) روایاتی در فضیلت مشاهد مشرفه آمده است که مرحوم ابن قولویه نیز این روایات را در کامل الزیارات نقل می کند ومرحوم ابن قولویه در اول کتاب طی یک توثیق عمومی فرمود تمام روایات این کتاب از راویان موثق نقل شده است.

اکنون برخی از آن روایات را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- «حدثنی أبی وعلی بن الحسین وجماعه مشایخی رحمهم الله، عن سعد بن عبد الله بن أبی خلف، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن أبی سعید القماط، قال: حدثنی عبد الله ابن أبی یعفور، قال: سمعت أبا عبد الله(ع) یقول لرجل من موالیه: یا فلان أتزور قبر أبی عبد الله الحسین بن علی(علیهما السلام)، قال: نعم انی أزوره بین ثلاث سنین مره، فقال له - وهو مصفر الوجه-: اما والله الذی لا اله الا هو لو زرته لکان أفضل لک مما أنت فیه، فقال له: جعلت فداک أکل هذا الفضل، فقال نعم والله لو انی حدثتکم بفضل زیارته وبفضل قبره لترکتم الحج رأسا وما حج منکم أحد، ویحک أما تعلم أن الله اتخذ کربلاء حرما امنا مبارکا قبل ان یتخذ مکه حرما. قال ابن أبی یعفور: فقلت له: قد فرض الله علی الناس حج البیت ولم یذکر زیاره قبر الحسین(ع)، فقال: وإن کان کذلک فان هذا شئ جعله الله هکذا، أما سمعت قول أبی أمیر المؤمنین(ع) حیث یقول: ان باطن القدم أحق بالمسح من ظاهر القدم، ولکن الله فرض هذا علی العباد أو ما علمت أن الموقف لو کان فی الحرم کان أفضل لأجل الحرم، ولکن الله صنع ذلک فی غیر الحرم.» (۲)

۱- (۲۰) وسائل الشیعه ۱۴: ۳۱۹، کتاب الحج، ابواب مزار و ما یناسبه، ط آل البیت. گفتنی است در ابواب مزار ۱۰۶ باب وجود دارد که عموماً در فضیلت مشاهد مشرفه است به ویژه باب ۴۴ در بیان وجوب کفایی زیارت امام حسین(ع) است.
۲- (۲۱) کامل الزیارات : ۴۴۴، ط نشر الفقاهه.

(۱)

ابن ابی یعفور می گوید شنیدم حضرت امام صادق(ع) خطاب به یکی از موالیان پرسید آیا به زیارت قبر امام حسین(ع) مشرف می شوی؟ آن شخص گفت حدودا هر سه سال یک بار به زیارت امام حسین(ع) می روم امام صادق(ع) در حالی که رنگ چهره اش زرد شده بود فرمود قسم به خدایی که جز او خدایی نیست اگر همواره به زیارت امام حسین(ع) بروی از این حالی که داری (زیارت مکه یا مدینه) بهتر است. آن شخص پرسید فدایت شوم آیا تمام فضیلت همین است امام فرمود به خدا قسم اگر همه فضیلت های زیارت امام حسین(ع) را برایتان بیان کنم به کلی زیارت مکه را ترک می کنید و هیچگاه به زیارت کعبه نمی روید.

وای بر تو آیا نمی دانی خداوند پیش از اینکه مکه را حرم قرار دهد؛ کربلا را حرم امن خود قرار داده است؟

راوی می گوید گفتم خداوند انجام مناسک حج و زیارت خانه خود را واجب کرده است در حالی که زیارت امام حسین(ع) واجب نیست. امام فرمود بر فرض چنین باشد اما آیا نشنیدی که حضرت امیرالمؤمنین در مورد مسح پا در وضو فرمود سزاوار بود (به لحاظ رعایت نظافت) در هنگام وضو کف پا مسح شود اما حکم چیز دیگری است و خداوند دستور داده است روی پا مسح شود.آیا نمی دانی سزاوار بود که وقوف بجای مشعر و منی در خود حرم باشد اما خداوند دستور وقوف در خارج حرم را صادر کرد؟!

۲- «حدثنی محمد بن جعفر القرشی الرزاز، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن سنان، عن أبی سعید القماط، عن عمر بن یزید بیاع السابری، عن أبی عبدالله(ع)، قال: ان ارض الکعبه قالت: من مثلی وقد بنی بیت الله علی ظهری، ویأتینی الناس من کل فج عمیق، وجعلت حرم الله وامنه، فأوحی الله إلیها ان کفی وقری فوعزتی وجلالی ما فضل ما فضلت به فیما أعطیت به ارض کربلاء الا بمنزله الإبره غمست فی البحر فحملت من ماء البحر، ولولا تربه کربلاء ما فضلتک، ولولا ما تضمنته ارض کربلاء ما خلقتک ولا خلقت البیت الذی افتخرت به، فقری واستقری وکونی دنیا متواضعا ذلیلا مهینا، غیر مستنکف ولا مستکبر لأرض کربلاء، والا سخت بک وهویت بک فی نار جهنم.» (۲)

۱- (۲۲) وسائل الشیعه ۱۴: ۵۱۳، کتاب الحج، ابواب مزار و ما یناسبه، باب۶۸، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۲۳) کامل الزیارات : ۴۴۹، ط نشر الفقاهه.

(۱)

حضرت امام صادق(ع) فرمود زمین کعبه به خود بالید و گفت این منم که بر روی من خانه خدا بنا شده است و مردم از دور و نزدیک به سوی من می آیند و من حرم امن الهی شده ام. خداوند خطاب به زمین کعبه فرمود بیش از این مباهات نکن و بیندیش دلیل فضیلت پیدا کردنت چه بود به عزت و جلالم قسم فضیلت تو در برابر فضیلت زمین کربلا همانند این است که سوزن نخی را در دریا قرار دهند و از آن بیرون بکشند که فقط نمی از آب بر آن می ماند و اگر خاک کربلا- نبود هیچ فضیلتی برایت قرار نمی دادم و اگر کربلا- جزء مجموعه تو (زمین) نبود تو را خلق نمی کردم و حتی کعبه را که به آن افتخار می کنی خلق نمی کردم.

اقول: حق با مرحوم صاحب جواهر است زیرا بعید است با این همه روایات کسی فتوی بدهد که مشاهد مشرفه حرم امن نباشد بلکه می گوییم سایر مشاهد اعم از حرم نبوی و بقیه مشاهد به حرم کعبه ملحق می شود.

مرحوم آقای فاضل لنکرانی (۲) یک تعریض دیگری بر قائلین به عدم الحاق دارند و می فرمایند در ذهن شریف علماء چیست نمی دانم ولی عوام ما نه تنها حرم ائمه بلکه حرم حضرت معصومه را امن می دانند.

وجه فتوای برخی بزرگان بر عدم الحاق: شاید در ذهن این بزرگان که فتوی به عدم الحاق داده اند نکته ای باشد. ان شاء الله فردا می گوییم و جواب آن را خواهیم داد.

۱- (۲۴) وسائل الشیعه ۱۴: ۵۱۴، کتاب الحج، ابواب مزار و ما یناسبه، باب۶۸، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۲۵) تفصیل الشریعه، کتاب الدیات: ۴۳، غیر چاپی.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (الحاق مشاهد مشرفه به حرم: ۹۰/۰۸/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (الحاق مشاهد مشرفه به حرم:)

بحث اخلاقی: محسنات لسان:

گفتیم یکی از صفات نیک برای انسان ذکر زبانی و قلبی است که از اوصاف عباد الله و عباد الرحمن و عباد الصالحین است و مرتبتی از مراتب کمال است.

در آیات قرآن کریم شاید کمتر موضوعی داشته باشیم که روی آن به اندازه «ذکر» تاکید شده باشد ولی برای «ذکر» حد معین نشد بلکه دستور ذکر کثیر وارد شده است و قرآن کریم باعبارات متنوع به پیامبران یا مؤمنین یادآوری می کند که به یاد خدا باشید.

۱- «واذکر ربک کثیرا» (۱) خداوند خطاب به حضرت زکریا می فرماید بسیار ذکر خدا را یاد آور باش.

۲- «واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفه ودون الجهر من القول بالغدو والآصال» (۲) پروردگارت را در درون خود و از روی تضرع و خوف آهسته و آرام صبحگان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش.

۳- «واذکروا نعمه الله علیکم» (۳) و نعمت بزرگ خدا بر خود را به یاد آور.

۴- «فاذکروا آلاء الله» (۴) پس نعمت های خدا را به یاد آورید.

۵- «الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم» (۵)

همان کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و در حالی که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند.

ص: ۱۳۸

۱- (۱) آل عمران(۳): ۴۱.

۲- (۲) اعراف(۷): ۲۰۵.

۳- (۳) آل عمران(۳): ۱۰۳.

۴- (۴) اعراف(۷): ۶۹.

۵- (۵) آل عمران(۳): ۱۹۱.

این اذکار در بین علما معروف به «ذکر نافع» است و اگر مداوم باشد آثار خاصـی دارد و یکی از برکات ذکر مداوم این اسـت که خدا هم به یاد انسان خواهد بود.

۶- «فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی» (۱) خداوند در قرآن کریم می فرماید به یاد من باشید و ذکر بگوئید تا من نیز به یاد شما باشم و شکر مرا بجای آورید و نعمت های مرا کفران نکنید.

۷- «واقم الصلاه ان الصلاه تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر والله یعلم ما تصنعون» (۲)

نماز را بر پا دار که نماز انسان را از زشتی ها و اعمال ناپسـند باز می دارد و یاد خدا بزرگتر و برتر است و خداوند آنچه را که انجام می دهید می داند.

تعبیرات در تفسیر «ذکر الله اکبر»:

تعبیر اول: «ذکر» مصدر است و در صورت اضافه شدن به فاعل (ذکر الله) یعنی خداوند به یاد بنده است.

تعبیر دوم: «ذکر» در صورت اضافه شدن به مفعول (ذکر الله) یعنی انسان به یاد خداوند است.

روایاتی هم در این مورد وارد شده است که اگر انسان به یاد خدا بود خدا هم به یاد اوست.

۱- «عده من أصـحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال رفعه قال: قال الله عز وجل لعیسـی(ع): یا عیسی اذکرنی فی نفسک أذکرک فی نفسـی واذکرنی فی ملا[ک] أذکرک فی ملاء خیر من ملاء الآدمیین، یا عیسـی ألن لی قلبک وأکثر ذکری فی الخلوات واعلم أن سروری أن تبصبص إلی وکن فی ذلک حیا ولا تکن میتا.» (۳)

۱- (۶) بقره(۲): ۱۵۲.

۲- (۷) عنکبوت(۲۹): ۴۵.

۳- (۸) الکافی ۲: ۵۰۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

مرفوعه ابن فضال نقل کرده است که خداوند به حضرت عیسی (ع) وحی فرستاد ای عیسی در درون خود به یاد من باش که من نیز در آن صورت به یاد تو خواهم بود و در حضور مردمان مرا یاد کن که در حضور کسانی که بهتر از آدمیانند تو را یاد خواهم کرد ای عیسی قلب خود را برایم نرم و پذیرا ساز و در خلوت ها بسیار به یاد من باش و این را بدان که ثمره شادی من به تو باز خواهد گشت ومن از تو راضی خواهم شد و در این جهت سر زنده باش و از مردگان مباش.

در تعبیرات بزرگان است که ذکر دو مرحله دارد:

مرحله اول: اولین مرحله ذکر این است که انسان به یاد خدا باشد و شاید این مرحله یک مقدار تمرین بخواهد که یوجب الانس والمحبه خود این ذکر موجب انس و محبت است.

مرحله دوم: این است که یوجبه المحبه همان انسی که در اثر ذکر پیدا شد خودش موجب ذکر می شود یعنی من احب شیئا اکثر ذکره (۱) انسان اگر چیزی را دوست بدارد بسیار از او نام می برد و دائم به یاد خداست و یاد خدا ملکه او می شود.

امام صادق(ع) (۲) می فرمود می دیدیم که پدرم زبانش به سقف دهان چسبیده و مرتب «لا اله الا الله» می گوید.

در روایت آمده است معاذ بن جبل (۳) از پیامبر پرسید یا رسول الله ای الاعمال افضل فقال ان تموت ولسانک رطب من ذکر الله. کدام عمل با فضیلت تر است؟ رسول الله فرمود بهترین کار این است که هنگام مردن زبانت به ذکر خدا مرطوب باشد.

۱- (۹) الکافی ۲: ۵۰۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۰) الکافی ۲: ۴۹۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۱) بحار الانوار ۸۹: ۲۰، ط بیروت

و دیـده شـده بعضـی از بنـدگان خـدا در همان حالت مرگ در حال ذکر بوده اند خوشا بحال کسانی که به این مرحله از ذکر برسند که در تمام حالات فانی فی الله باشند و با این حال بمیرند.

بحث فقهی:

گفتیم اگر کسـی قتـل یـا جنایتی مرتکب شـد و برای فرار از قصاص و حـد به حرم پناه برد تا زمانی که در حرم پناهنـده اسـت قصاص نمی شود منتهی بر او سخت می گیرند تا از حرم خارج شود.

در ذیل مسأله یک پرسش مطرح شد که آیا بقیه مشاهد مشرفه ملحق به حرم است یا خیر؟ در مسأله سه قول مطرح بود.

۱- توقف و تردید: کلام مرحوم امام (۱) و ظاهر عبارت محقق تردید بود امام فرمود «علی رأی»

۲- عدم الحاق: مرحوم شهید قول دوم را پذیرفته بود و دلیل آنها که ذکر شد.

۳- الحـاق: تعـدادی از فقهـاء قائل به الحاق بوده انـد و مرحوم صاحب جواهر (۲) اسـتدلالاتی برای عظمت مشاهد مشرفه بیان کرد. از این جهت فرمود به حرم ملحق است و فرمود کسی اگر خلاف این فتوی بدهد جرأت می خواهد.

بیان یک دلیل برای قول اول ودوم وجواب آن:

اکنون پرسشـی مطرح است که افرادی مثـل مرحوم امام (۳) و محقق (۴) و شهید (۵) که یا تردیـد دارند و یا می گویند ملحق نیست آیا این روایات را ندیدند که مشاهد مشرفه را به حرم ملحق کرده است؟

ص: ۱۴۱

۱- (۱۲) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۸، ط اسماعیلیان.

۲- (۱۳) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۴) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۸، ط اسماعیلیان.

۴- (۱۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، ط استقلال طهران.

۵- (۱۶) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۲، ط المعارف الاسلامیه.

می گوئیم قطعا دیدنـد و معتقدند که حرمت این مشاهد ازحرمت حرم اولی است. منتهی ممکن است گفته شود شاید در ذهن مبارکشـان این بود که آیـا ملاک حکم عـدم اجرای حـد در صورت پناه بردن به حرم؛ همان احترام است تا بگوییم در جاهای دیگر هم همین احترام موجود است یـا اینکه ملاک چیز دیگری است؟ چه بسا این آقایان می گوینـد من المحتمل شایـد عـدم اجرای حد در صورت پناهنده شدن به حرم وجه دیگری داشته باشد.

مرحوم آیت الله تـبریزی (۱) بر این مطلب تصـریح می کنـد و می فرمایـد در ذهن آقایان شایـد این باشـد که «کون مشاهـدهم فضـلا عن حرم الرسول اولی حرمتـا من الحرم المقابـل للحـل وان کـان مما لاریب فیه الا ان کون تمام ملاک الحکم الوارد فی تلـک الروایات مجرد حرمه الحرم ولا دخل فیه غیره من غیر ورود خطاب شـرعی فی غیر الحرم غیر ظاهر، والله العالم» شایـد در ذهن آقایان این بود که گر چه بیشتر بودن حرمت مشاهد مشرفه از حرم کعبه مسلم است و شکی در آن نیست اما نمی توان به وضوح گفت دلیل عدم اجرای حدود درصورت پناهنده شدن مجرم به حرم به خاطر احترام به حرم است تا بگوئید پس مشاهد مشرفه که احترام بیشتری دارند از مجازت مجرم در صورت پناهنده شدن به آنها خودداری خواهد شد.

پاسـخ: می گوئیم بسـیار واضـح و روشن است که ملاـک در حکم همین احترام است و دلیل، ظهور دو روایت است که به آن تمسک کردیم و در ذیل همین دو روایت آمـده است اگر در بیرون حرم جنایت انجام داد و پناهنـده شد نمی شود او را بیرون آورد ولی اگر در خود حرم این کـار را انجـام داد همانجـا قصاص می شود و در خود روایت تعلیل آن را آورده و فرمود «یقام علیه الحد فی الحرم لانه لم یر للحرم حرمه» (۲) در همان حرم حد بر او جاری می شود زیرا او به احترام حرم معتقد نیست تا ما او را به احترام حرم حد نزنیم.

ص: ۱۴۲

۱- (۱۷) تنقیح مبانی الاحکام، کتاب الدیات: ۳۹، ط دار الصدیقه الشهیده(س)، ۱۴۲۸ق، قم.

۲- (۱۸) وسائل الشیعه ۱۳: ۲۲۵، کتاب الحج، ابواب مقدمات الطواف، باب۱۴، ح ۱، ط آل البیت.

از این تعلیل استفاده می شود که ملاک در حکم احترام حرم است و این احترام در دیگر مشاهد مشرفه نیز وجود دارد. و تعلیل هم تعمیم دارد و شامل همه موارد می شود.

مسأله۲۶ «ما ذکر من التقادیر دیه الرجل الحر المسلم، وأما دیه المرأه الحره المسلمه فعلی النصف من جمیع التقادیر المتقدمه، فمن الإبل خمسون ومن الدنانیر خمسمأه، وهکذا» (۱)

مساله ۲۶ در مورد دیه زن است. ان شاء الله بحث بعد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (دیه زن:) ۹۰/۰۸/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه زن:)

مسأله۲۶ «ما ذکر من التقادیر دیه الرجل الحر المسلم، وأما دیه المرأه الحره المسلمه فعلی النصف من جمیع التقادیر المتقدمه، فمن الإبل خمسون ومن الدنانیر خمسمأه، وهکذا» (۲)

تا کنون بحث در دیه مرد بود که چه مقدار است و از چه جنسی باید باشد اکنون دیه زن را مورد بررسی قرار می دهیم.

در قرآن کریم به نحو کلی آمده است «کتب علیکم القصاص فی القتلی» (۳) در قتل عمد حکم قصاص است و تصالح بر دیه نیز جایز است و اگر قتل خطایی شبه عمد یا خطای محض باشد قرآن می فرماید «فدیه مسلمه الی اهله» (۴) دیه دارد. اما این دیه چیست و چه مقدار است؟ در قرآن بیان نشده است. اما روایت که مبین قرآن و مفسر قرآن است تعیین می کند دیه چیست و چه مقدار است.

۱- (۱۹) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۸، ط اسماعیلیان.

۲- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۸، ط اسماعیلیان.

۳- (۲) بقره(۲): ۱۷۸.

۴- (۳) نساء(۴): ۹۲.

گفتیم دیه مرد شش چیز است و هر کدام هم مقدار معین دارد (مأه من الإبل ألف من الشاه- مأتین من البقر - ألف دینار ده هزار درهم دویست دست حله) منتهی این شش نوع دیه برای رجل حر مسلم است یعنی سه قید باید داشته باشد و همانگونه که این شش چیز را روایات معین کرده بود برای مواردی که این سه قید را هم ندارد روایات معین می کنند روایات می

فرماینـد دیه زن در همان شـش چیز است منتهی اگر مثلاً شتر انتخاب کردنـد پنجاه شتر دیه زن است. که در مقایسه با دیه مرد نصف آن می شود و خود کلمه نصف هیچ خصوصیتی ندارد و فرقی هم در صفات زن نیست. یعنی میزان دیه معینی نیست که برای زن نصف شود بلکه دیه زن پنجاه شتر است که در مقایسه با مرد نصف می شود و نصف بودن هیچ خصوصیتی ندارد؛ تا بعد اشـکال شود چرا دیه زن نصف دیه مرد است؟ بلکه می گوئیم روایات به طور مستقل دیه مرد حر و زن حره و عبد و امه و ذمی را جـداگانه بیان کرده است که در صورت مقایسه دیه زن و مرد؛ دیه زن نصف دیه مرد می شود زیرا در قرآن جنس دیه و مقـدار دیه نیامـده است بلکه هر کس که کشـته شد دیه دارد و در روایات دیه ها را مسـتقلا بیان کرده اند مثلا دیه مرد صـد شتر است و دیه زن پنجاه شتر است و هکـذا دیه عبـد و امه و ذمی و هر یک در مقایسه با دیه مرد درصد خاصـی دارند و هیچ وقت عنایتی نبود که دیه زن را نصف دیه مرد قرار دهنـد. لـذا در عبـد و امه و نیز ذمی که دیات آن در روایات مشـخص شده است مقایسه درصدی با دیه مرد وجود ندارد.

ص: ۱۴۴

دلیل مسأ له:

۱- اجماع: مرحوم صاحب جواهر [(۱)](#content_note_145_1) می فرماید «بلاخلاف اجده فیه ولا اشکال فیه نصا وفتوی .... بل الاجماع بقسمیه علیه» هم اجماع محصل و هم منقول به تواتر داریم.

۲- ضروری دین: «هو کذلک من المسلمین کافه لم یعتد بخلافهما الا» [(۲)](#content_note_145_2) دو نفر از عامه به نامهای ابن علیه و اصم که مخالفند و می گویند دیه زن و مرد مساوی است و صاحب جواهر [(۳)](#content_note_145_3) می فرماید «لم یعتد بخلافهما وقد سبقه الاجماع ولحقهما» اعتنائی به خلاف آنها نیست قبل از اینکه اینها این حرف را بزنند اجماع بوده بعد از حرف اینها هم اجماع بوده از نظر فتوی مخالفی ندارد.

۳- نصوص متواتره: مضمون عبارت صاحب ریاض [(۴)](#content_note_145_4) این است که «علیه النصوص الصحیحه المستفیضه المعتبره التی کادت تکون متواتره یفید القطع» نه تنها که اجماع و اتفاق کل داریم بلکه نصوص صحیحه داریم که در حد تواتر و قطع آور است.

ص: ۱۴۵

۱- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه: «(و) کیف کان فلا خلاف ولا إشکال نصا وفتوی فی أن (دیه المرأه) الحره المسلمه صغیره کانت أو کبیره، عاقله أو مجنونه، سلیمه الأعضاء أو غیر سلیمتها، (علی النصف من جمیع الأجناس) المذکوره فی العمد وشبهه والخطأ، بل الاجماع بقسمیه علیه، بل المحکی منهما مستفیض أو متواتر کالنصوص، بل هو کذلک من المسلمین کافه إلا من ابن علیه والأصم، فقالا هی کالرجل، وقد سبقهما الاجماع ولحقهما، بل لم یعتد بخلافهما من حکی إجماع الأمه غیر مشیر إلیهما، ولا بأس به. وحینئذ فمن الإبل خمسون، ومن الدینار خمسمائه وهکذا کما هو واضح.»

۲- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۷) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۷، ط جماعه المدرسین: «(و) أما (دیه) قتل (المرأه) الحره المسلمه ف (علی النصف من) دیه (الجمیع) أی جمیع المقادیر السته المتقدمه، فمن الإبل خمسون، ومن الدنانیر خمسمائه وهکذا إجماعا محققا ومحکیا فی کلام جماعه حد الاستفاضه. وهو الحجه؛ مضافا إلی الصحاح المستفیضه وغیرها من المعتبره، التی کادت تکون متواتره.»

بررسی روایات دالّه بر اندازه دیه:

مجموعه روایات دالّه بر اندازه دیه زن در دو باب ذکر شده است.

۱- در باب ۵ از ابواب دیات نفس چند روایت ذکر شد.

۲- بیشتر روایات داله بر اندازه دیه زن در کتاب القصاص در باب ۳۳ ابواب قصاص نفس ذکر شده است.

۱- صحیحه عبدالله بن سنان (۱) قال سمعت اباعبدالله یقول فی رجل قتل امرئته متعمدا قال ان شاء اهلها یقتلوه قتلوه ویؤدوا الی اهله نصف الدیه وان شاؤوا اخذوا نصف الدیه خمسه آلاف درهم قال فی امرئه قتلت زوجها متعمده قال ان شاء اهله ان یقتلوها قتلوها ولیس یجنی اکثر من جنایته.

روایت صحیحه است که مشایخ ثلاثه (۲)

(۳)

(۴)

(۵) آورده اند (کافی تهذیب من لایحضر) که نشان می دهد دیه زن (در صورت مصالحه بر دیه) به گونه ایست که اگر محاسبه شود نصف دیه مرد است.

از این روایت دو مطلب استفاده می شود.

مطلب اول: می توان مرد را در مقابل زن قصاص کرد.

مطلب دوم: دیه زن نصف دیه مرد است.

زیرا امام فرمود اگر خواستند قصاص کنند باید نصف دیه یک مرد بدهند و اگر خواستند دیه بگیرند پنج هزار درهم می گیرند.

ص: ۱۴۶

۱- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۸۰، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۳، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۹) الکافی ۷: ۲۹۹، ح۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۰) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۱، ح۷۰۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۱۱) استبصار ۴: ۲۶۵، ح۹۹۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۱۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۸۹/۲۸۶.

امام(ع) در ادامه روایت می فرمایند اگر زن شوهرش را کشت اولیاء دم مرد می توانند قصاص کنند و بابت قصاص زن چیزی به عنوان تفاضل دیه زن و مرد از اولیاء زن نمی گیرند. زیرا بالاترین مجازات جنایت همان نفس جانی است که از او می گیرند و هیچ کس بیش از نفس خویش، جنایت نمی کند.

۲- «صحیحه عبدالله بن مسکان (۱) عن ابی عبدالله قال اذا قتلت المرئه رجلا قتلت به واذا قتل الرجل المرئه فان اراد القود ادوا فضل دیه الرجل علی دیه المرئه واقادوه بها وان لم یفعلوا وقبل الدیه دیه المرئه کامله ودیه المرئه نصف دیه الرجل» اگر زنی مردی را کشت و خواستند قصاص کنند زن قصاص می شود و اگر مردی زنی را کشت و خواستند آن مرد را قصاص کنند باید تفاضل دیه زن و مرد را بدهند و اگر اولیاء زن خواستند از مردی که قاتل است دیه بگیرند یک دیه کامل زن را می گیرند. و در ذیل می فرماید دیه زن نصف دیه مرد است.

نتیجه: از روایت متعدده و در حد تواتر استفاده می شود دیه زن مقدار معینی دارد که در مقایسه با دیه مرد نصف دیه مرد است.

ادامه بحث؛ ان شاء الله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (دیه زن:) ۹۰/۰۸/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه زن:)

گفتیم بر اساس روایات دیه زن در تمام مقادیر ششگانه به گونه ای تنظیم شده است که در مقایسه با دیه مرد نصف دیه مرد است. و گفتیم مسأله اتفاقی است حتی برخی فقهاء (۲) تعبیر «کافه المسلمین» داشتند یعنی همگان از شیعه و سنی به این مطلب قائلند فقط در اهل تسنن دو نفر مخالف هستند که گفتند «لم یعتد بهما» افرادی سرشناس نیستند حتی هم مذهب های آن دو مخالف یعنی علمای عامه که ادعای اجماع کردند استثناء نکردند که بگویند دو نفر مخالفند بلکه بطور کلی گفتند مسأله اتفاقی است.

ص: ۱۴۷

۱- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۸۱، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۳، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۳۲، ط دارالکتب الاسلامیه: «(و) کیف کان فلا خلاف ولا إشکال نصا وفتوی فی أن (دیه المرأه) الحره المسلمه صغیره کانت أو کبیره، عاقله أو مجنونه، سلیمه الأعضاء أو غیر سلیمتها، (علی النصف من جمیع الأجناس) المذکوره فی العمد وشبهه والخطأ، بل الاجماع بقسمیه علیه، بل المحکی منهما مستفیض أو متواتر کالنصوص، بل هو کذلک من المسلمین کافه إلا من ابن علیه والأصم، فقالا هی کالرجل، وقد سبقهما الاجماع ولحقهما، بل لم یعتد بخلافهما من حکی

إجماع الأمه غير مشير إليهما، ولا بأس به. وحينئذ فمن الإبل خمسون، ومن الدينار خمسمائه وهكذا كما هو واضح.»

پس مسأله هم اتفاقی و اجماعی بین علماء است و هم نصوص داله بر مطلب در حد تواتر است. و گفتیم مرحوم صاحب ریاض (۱) می فرماید «علیه النصوص الصحیحه المستفیضه والمعتبره التی کادت تکون متواتره» روایات فراوان معتبره از نظر سند و صحیحه وجود دارد. و گفتیم در قرآن در مورد اینکه دیه چیست و چه مقدار است بحثی نشده است. بلکه فقط در مورد قتل خطایی (یا شبه عمد یا خطای محض) می فرماید «فدیه مسلمه الی اهله» (۲) دیه باید بدهد. اما مقدار و نوع آن را روایاتی که مبین قرآن و مفسر قرآن هستند بیان می کنند. و گفتیم همان امامان معصوم که در روایات فرمودند دیه در قتل خطایی یا شبه عمد یا عمد یکی از شش عنوان است و مقدار آن را هم تعیین کردند؛ همان امامان فرمودند این مقادیر تعیین شده دیه رجل حر مسلم است. سه قید آوردند. اگر هر کدام از این قیود نباشد مقدار دیه فرق می کند برای نمونه اگر رجل نشد و مرئه شد گرچه آن دو قید دیگر را داشت یعنی مرئه مسلمه حره بود دیه اش نصف دیه مرد است و بعضی از روایات را خواندیم و گفتیم در دو باب آمده است (۳) .

۱- (۲) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۷، ط جماعه المدرسین: «(و) أما (دیه) قتل (المرأه) الحره المسلمه ف (علی النصف من) دیه (الجمیع) أی جمیع المقادیر السته المتقدمه، فمن الإبل خمسون، ومن الدنانیر خمسمائه وهکذا إجماعا محققا ومحکیا فی کلام جماعه حد الاستفاضه. وهو الحجه; مضافا إلی الصحاح المستفیضه وغیرها من المعتبره، التی کادت تکون متواتره.»

۲- (۳) نساء(۴): ۹۲.

۳- (۴) برخی از روایات در باب ۵ از ابواب دیات آمده است ولی عمده روایات در باب ۳۳ از ابواب قصاص نفس آمده است.

در بررسی روایات دو روایت (۱) مورد بررسی قرار گرفت.

و اکنون در ادامه برخی دیگر از روایات را مورد بررسی قرار می دهیم.

۳- «عن الحلبی، عن أبی عبدالله(ع) قال: فی الرجل یقتل المرأه متعمدا فأراد أهل المرأه أن یقتلوه، قال: ذاک لهم إذا أدوا إلی أهله نصف الدیه، وإن قبلوا الدیه فلهم نصف دیه الرجل، وإن قتلت المرأه الرجل قتلت به لیس لهم إلا نفسها» (۲)

حلبی از امام صادق(ع) نقل کرده است که در مورد مردی که زنی را بکشد فرمود اولیاء دم زن می توانند او را قصاص کنند منتهی یک شرط دارد یعنی باید ابتداء نصف دیه مرد را بپردازند و بعد او را قصاص کنند و اگر خواستند دیه بگیرند نصف دیه یک مرد را می گیرند. و اما اگر زنی مردی را بکشد و اولیاء دم خواستار قصاص زن باشند فقط حق قصاص دارند تفاضل دیه زن و مرد قابل دریافت نیست.

۴- «عن أبی بصیر، قال: سألت أبا عبدالله(ع) عن الجراحات - إلی أن قال: - وقال: إن قتل رجل امرأته عمدا فأراد أهل المرأه أن یقتلوا الرجل ردوا إلی أهل الرجل نصف الدیه وقتلوه. قال: وسألته عن امرأه قتلت رجلا؟ قال: تقتل ولا یغرم أهلها شیئا.» (۳)

ابی بصیر می گوید از امام صادق(ع) پرسیدم اگر مردی زن خود را عمدا بکشد و اولیاء دم زن خواسته باشند قصاص کنند تکلیف چیست؟ امام فرمود باید نصف دیه مرد را به اولیاء قاتل بپردازند و بعد او را بکشند پرسیدم اگر زنی مردی را کشت تکلیف چیست؟ امام فرمود اگر خواستند قصاص کنند زن در برابر قتل مرد قصاص می شود و اولیاء زن تفاضل دیه نمی پردازند.

۱- (۵) صحیحه عبدالله بن سنان و صحیحه عبدالله بن مسکان

۲- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۸۱، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۳، ح۳، ط آل البیت.

۳- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۸۱، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۳۳، ح۴، ط آل البیت.

کیفیت استدلال به روایات:

تمام این روایات چند مطلب را صریحا دلالت دارد

مطلب اول: بین زن و مرد قصاص ثابت است.

مطلب دوم: دیه زن نصف دیه مرد است.

مطلب سوم: اگر مردی زنی را بکشد می توانند قصاص کنند و اگر خواستند قصاص کنند باید نصف دیه بپردازند و اگر زنی مردی را کشت و اولیاء رجل می خواهند زن را قصاص کنند بیش از نفسش نمی توانند قصاص کنند. زیرا دیه زن نصف دیه مرد است.

بررسی یک ایراد: ممکن است گفته شود در دیه گفته اند دیه زن نصف مرد است و از طرفی در ارث هم ارث زن نصف مرد است در قرآن می فرماید (۱) «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» آیا این خلاف عدالت نیست؟

جواب:

اولاً؛ مرحوم علامه طباطبایی (۲) می فرماید آیه «للذکر مثل حظ الانثیین» رد قانون زمان جاهلیت است که به زن اصلا ارث نمی دادند اما قرآن ارث بردن زن را مفروغ عنه گرفته و ارث مرد را در قیاس با ارث زن بیان کرد یعنی بر خلاف جاهلیت که به زن ارث نمی داد اسلام پایه محاسبه ارث مرد را نیز ارث زن قرار داد گویا می خواست بگوید اول سهم زن را مشخص کنید و بعد دو برابر آن به مرد بدهید پس آیه نه تنها که کسر شأن زن نیست بلکه با ارث دادن به زن اولاً؛ و محور قرار دادن ارث زن ثانیاً، در جهت اعتبار دادن به زن است.

ص: ۱۵۰

۱- (۸) نساء(۴): ۱۱.

۲- (۹) المیزان ۴: ۲۰۷، ط جماعه المدرسین.

ثانیاً: نصف بودن ارث و یا دیه زن نه تنها که ظلم به زن نیست بلکه اجرای عدالت و به نفع زن است و توجه کوتاه به برخی از آیات قرآن در فهمیدن وجه نصف بودن ارث کمک می کند قرآن کریم می فرماید: «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم» (۱)

الف: قوّام یا قیّام صیغه مبالغه واژه «قیّم» است. یعنی کسی که امور کسی را بعهده می گیرد. قوام بودن به جهت فضلی است که به مرد داده شده است. فضل به معنی زیاده در خلقت است که خداوند به مرد داده و آن تعقل و تدبر و تفکر است که بر اساس طبع به مرد داده شد.

مرحوم علامه در المیزان (۲) می فرماید این طبیعت مرد را نسبت به طبیعت زن محکمتر و استوارتر کرده است و چون این زیادی را دارد لازمه و فرع آن این است که امور اجتماعی که نیاز به تعقل و تدبر دارد مانند حکومت ولایت و قضاوت و... در اختیار مرد باشد برخلاف زن که طبیعت او بر اساس رقت و ظرافت است البته اگر آن احساسات و عواطفی که در زن هست با این تعقل پیوند نخورد این تعقل هیچ کارآیی ندارد.

اما به هر حال چون مرد در خلقت از صلابت بیشتری برخوردار است بار بیشتری نیز بر دوش دارد.

ب: جمله «بما انفقوا» در آیه نشان می دهد انفاق در دست مرد است تکفل مالی دست مرد است مخارج و حضانت و مهر و غیره در دست مرد است از این جهت در ارث دو سهم ارث برای مرد قرار داده می شود برای اینکه در اجتماع او است که اداره می کند اموال دست او است اگر دو سهم در اختیار ید عاقله قرار بگیرد در امور مادی و زندگی غلبه با آن جهات عاقله خواهد بود.

۱- (۱۰) نساء(۴): ۳۴.

۲- (۱۱) المیزان ۴: ۳۴۳، ط جماعه المدرسین.

مرحوم علامه طباطبائی (۱) در ادامه می فرماید نمی خواهیم یک زن و یک مرد را حساب کنیم بلکه جیل الرجال وجیل النساء را می خواهیم محاسبه کنیم در کل دنیا (در صورت حکومت جهانی منجی عالم) دو سهم اموال در اختیار مرد است و یک سهم در اختیار زن در نتیجه تعقل بر احساسات غلبه پیدا می کند و بشریت رو به سعادت و تکامل می رود. منتهی همین را قرآن جبران کرده از نظر مصرف قضیه به عکس است برای نمونه یک آقایی یک پسر و یک دختر دارد دو سهم به پسر و یک سهم به دختر می رسد و یک آقای دیگر هم همینطور این دختر و پسر ها با هم ازدواج می کنند در نتیجه سرمایه دو خانواده جدید مساوی می شود اما زن یک سهم خود را کنار می گذارد یعنی مجبور نیست هزینه زندگی کند بلکه کناری می گذارد و یا بر آن می افزاید اما مرد باید بخشی یا تمام سهم خود را برای هزینه زندگی و نفقه زن که به عهده اوست مصرف کند به علاوه قرآن می فرماید به عدل رفتار کنید یعنی مرد مال خود را وسط می گذارد و مشترکا مصرف می کنند و زن هم از این جهت که اختیار مال خود را دارد سهم خود را خودش مصرف می کند در نتیجه زن دو برابر مرد مصرف کرده است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (دیه زن:) ۹۰/۰۸/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه زن:)

با عنایت به روایات معتبره و متواتره ای که داشتیم؛ گفتیم دیه زن نصف دیه مرد است و به تناسب در اشاره ای به بحث ارث گفتیم بر اساس آموزه قرآن کریم ارث زن نصف مرد است و به ایرادی اشاره کردیم که گفته اند چرا قرآن کریم هم در دیه و هم در ارث زن را نصف مرد قرار داده است؟ و در جواب ایراد به خلاصه وجهی که علامه طباطبایی مشروح آن را در المیزان (۲) آورده بود اشاره کردیم وگفتیم خلاصه فرمایش ایشان این است که در کلام قرآن «الرجال قوامون علی النساء» (۳) دو جهت مورد توجه است.

ص: ۱۵۲

۱- (۱۲) المیزان ۴: ۲۱۵، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱) المیزان ۴: ۳۴۳، ط جماعه المدرسین.

۳- (۲) نساء(۴): ۳۴.

۱- در «بما فضل الله بعضهم علی بعض» تعقل و تفکر مراد است وحیات مرد تعقلی و تفکری است بر عکس زن که حیات او همراه با ظرافت و عاطفی است و بر این اساس وظایفی که بعهده این دو گذاشته شده متناسب با حیات آنهاست.

برای نمونه؛ ولایت و قضاوت و زمامداری و مبارزات و حرب و جبهه و نیز امور معاملات و معاشرت و اداره اموال به صورت کلی بعهده مرد گذاشته شد و به همین دلیل سهم مالکیتش را دو برابر تعیین کرده است که به این واسطه ثروت غلبه پیدا می

کند برای کسـی که اداره امور بعهده اوست. و گفتیم در مصـرف، قضـیه برعکس این است و مالکیت زن در مصـرف دو برابر مرد است که مثالی هم در مورد ازدواج ذکر کردیم. هر چنـد ممکن است موارد اسـتثناء وجود داشـته باشـد که زن در تعقل و تفکر و دیگر موارد قوی تر باشد و یا زن مسؤول امور خانوار باشد اما غالباً مردان قوی تر و هزینه ها بر عهده مرد است.

۲- در جمله «بما انفقوا» گفته شـد مخارج و نفقه بر عهده مرد است و اگر مرد خانه کشـته شد یعنی نان آور خانه از دست رفته است ولی اگر زن خانه کشته شد کسی که مصرف کننده بود از بین رفته است به این جهت دیه مرد را دو برابر زن قرار دادند.

اکنون در مسأله۲۷ در مورد دیه طرف در زن و مرد بحث داریم.

مسأله۲۷ «تتسـاوی المرأه والرجـل فی الجراح قصاصـا ودیه حتی تبلغ ثلث دیه لحر، فینتصف بعـد ذلک دیتها، فما لم تبلغ الثلث یقتص کل من الآخر بلا رد، فإذا بلغته یقتص للرجل منها بلا رد، ولها من الرجل من الرد، ولا یلحق بها الخنث المشکل.»

ص: ۱۵۳

همانگونه که در قصاص نفس بین زن و مرد حکم قصاص یا دیه ثابت است همینطور در جنایت طرف نیز بین زن و مرد قصاص یا دیه ثابت است. منتهی یک تفاوت وجود دارد یعنی در جنایت طرف زن و مرد قصاصا و دیهً تا ثلث دیه مساوی هستند و اگر به ثلث رسید و خواستند دیه بگیرند دیه زن نصف می شود که در باب قصاص مفصل بحث شد. و گفتیم اگر مردی عضوی از زن را قطع کرد که اگر عضو یک مرد بود دیه اش کمتر از ثلث کل دیه یک مرد می شد؛ به طور مساوی دیه زن اخذ می شود و اگر بیشتر از ثلث کل دیه یک مرد شد مرد جارح نصف آن را بدهکار می شود. این مسأله اتفاقی است و اختلافی در آن نیست و ادله فراوان دارد.

دلیل مسأله:

۱- «محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، وعن محمد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعا، عن ابن أبی عمیر، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبی عبدالله(ع): ما تقول فی رجل قطع إصبعا من أصابع المرأه، کم فیها؟ قال: عشره من الإبل، قلت: قطع اثنتین؟ قال: عشرون، قلت: قطع ثلاثا؟ قال: ثلاثون، قلت: قطع أربعا؟ قال: عشرون قلت: سبحان الله یقطع ثلاثا فیکون علیه ثلاثون، ویقطع أربعا فیکون علیه عشرون؟! إن هذا کان یبلغنا ونحن بالعراق فنبرأ ممن قاله ونقول: الذی جاء به شیطان، فقال: مهلاً یا أبان هذا حکم رسول الله(ص)، إن المرأه تعاقل الرجل إلی ثلث الدیه، فإذا بلغت الثلث رجعت إلی النصف، یا أبان انک أخذتنی بالقیاس، والسنه إذا قیست محق الدین.» (۱)

۱- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۴، ح۱، ط آل البیت.

ابان ابن تغلب می گوید خطاب به حضرت امام صادق(ع) عرض کردم؛

نظر حضرت عالی در مورد دیه مردی که یک انگشت از انگشتان یک زن را قطع کرده است چیست؟

امام(ع) فرمود دیه آن ده شتر است.

پرسیدم اگر مردی دو انگشت از انگشتان یک زن را قطع کند تکلیف چیست؟

امام(ع) فرمود دیه آن بیست شتر است.

پرسیدم اگر سه انگشت را قطع کند دیه آن چقدر است؟

امام(ع) فرمود دیه آن سی شتر است.

پرسیدم اگر مردی چهار انگشت یک زن را قطع کند دیه آن چقدر است؟

امام(ع) فرمود دیه قطع چهار انگشت یک زن بیست شتر است.

گفتم سبحان الله در دیه قطع سه انگشت فرمودید سی شتر بدهد و اکنون در دیه قطع چهار انگشت می فرمائید بیست شتر دیه دارد؟ إتفاقا در کوفه که بودیم کسانی از ناحیه شما چنین حکمی را نقل می کردند و ما می گفتیم نسبت ناروا به امام ما می دهید این کلام شیطان است و امام ما هرگز چنین چیزی نمی فرماید.

امام(ع) خطاب به ابان فرمود ساکت باش ابان؛ این حکم رسول الله است که فرمود دیه قطع عضو زن تا زمانی که (در وضعیت مشابه در عضو مرد) به اندازه ثلث کل دیه مرد نرسد با مرد مساوی است. و اگر به ثلث رسید دیه عضو زن در مقایسه با دیه همان عضو در مرد نصف دیه مرد است.

ای ابان تو خواستی با تکیه بر قیاس بگوئی وقتی دیه سه انگشت سی شتر است؛ پس دیه چهار انگشت باید بیشتر باشد؛ در حالی که اگر در سنت رسول الله قیاس راه پیدا کند دین نابود می شود.

ملاحظه می فرمائید؛ روایت از نظر سند صحیح و دلالت آن هم تام است که زن و مرد تا ثلث دیه مساویند. اما اگر به ثلث رسید رجعت الی النصف هیچ مخالفی هم ندارد.

فقط یک اشکال پیش می آید که آیا خود ثلث جزء ما قبل است یا ما بعد یعنی آیا در مرز ثلث دیه نصف می شود یا باید از ثلث تجاوز کند تا دیه نصف شود؟

ان شاء الله بحث بعدی.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

(روایات داله بر تنصیف دیه عضو زن:) ۹۰/۰۸/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (روایات داله بر تنصیف دیه عضو زن:)

بحث اخلاقی: فضائل امیر المؤمنین(ع):

دیروز مصادف با روز عید سعید غدیر بود که از بزرگترین اعیاد اسلامی است.

از امام صادق(ع) پرسیدند آیا غیر از عید فطر و قربان و جمعه در اسلام عید معتبر دیگری هم داریم؟ آن حضرت فرمود عید دیگری داریم که در شرافت از این اعیاد برتر است، و آن عید سعید غدیر است. در روایت آمده است عید غدیر در آسمانها بین ملائکه معروفتر و مشهورتر است تا در زمین بین مردم؛ و عید الله الاکبر است.

بحث اخلاقی هفته درباره ذکر بود. چه ذکری بالاتر از فضایل امیرالمؤمنین.

امام صادق(ع) فرمود: «اذا ذکرنا ذکر الله» (۱) به یاد ما بودن به یاد خدا بودن است.

به این مناسبت بحث ذکر امروز را در مورد فضائل امیرالمؤمنین قرار می دهیم.

۱- (۱) الکافی ۲: ۱۸۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

قرآن می فرماید «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم» (۱) و نیز «الیوم اکملت لکم دینکم» (۲) .

این پرسش مطرح است که مراد از «الیوم» چه روزی است که در آن روز کفار و منافقین از ضربه زدن به اسلام مأیوس شدند؟ کفاری که با تمام وجود در مقام ایذاء و اذیت مسلمانان و از بین بردن اسلام بودند در آن روز چه پیش آمد که موجب یأس

کفار شد؟

پاسخ: میتوان گفت کفار از اول رسالت بنای اذیت داشتند زیرا آنان در خود کعبه ۳۶۰ بت نصب کرده بودند و پرستش می کردند اما پیامبر مبعوث به رسالت شد و فریاد زد «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» این اعلان برای کفار سنگین بود و لذا؛

مرحله اول: اول تطمیع کردند؛ و پیامبر در جواب فرمود اگر خورشید را در یک کف من و ماه را در کف دیگر من بگذارید من دست از رسالت برنمی دارم.

مرحله دوم: اذیت و آزار را آغاز کردند. هم خود پیامبر و هم کسانی که به پیامبر و دین اسلام ایمان آورده بودند را مورد آزار قرار دادند.

مرحله سوم: در مقام کشتن پیامبر برآمدند که شبانه پیامبر را شهید کنند و خون پیامبر را به گردن ۴۰ قبیله بگذارند که بنی هاشم نتوانند مطالبه کنند. و در لیله المبیت که از افتخارات امیرالمؤمنین است و جای پیامبر خوابیدند؛ پیامبر از مکه به سوی مدینه رفتند چهل مرد جنگی از چهل قبیله با یک حمله نظامی به خانه پیامبر یورش بردند و علی که در جای پیامبر خوابیده بود برخاست شمشیر از دست یکی از آنان گرفت و در برابر آنان ایستاد و حیله سران قریش خنثی شد. وقتی نتوانستند با این توطئه ها راه به جایی ببرند به توطئه چهارم دل خوش کردند و گفتند دین اسلام قائم به شخص پیامبر است و پیامبر جانشین و پسر ندارد. وقتی پیامبر از دنیا برود اسلام ساقط می شود پس تا مرگ پیامبر منتظر می مانیم. اما این تبلیغات آنان نیز ناکام ماند زیرا در غدیر خم جبرئیل نازل شد و وحی رسید که «بلغ ما انزل الیک من ربک» (۳) و قضیه نصب امیرالمؤمنین به خلافت مطرح شد و پیامبر در آن خطبه فرمود «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» (۴) و این جمله متفق بین شیعه و سنی است. مرحوم علامه طباطبایی (۵) می فرماید اینجا بود که مشرکین متوجه شدند دین قائم به شخص نیست بلکه قائم به امر ولایت است و لذا آیه نازل شد «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشون» (۶)

۱- (۲) مائده (۵): ۳.

۲- (۳) مائده (۵): ۳.

۳- (۴) الکافی ۱: ۲۹۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۵) الکافی ۱: ۲۸۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۶) المیزان ۵: ۱۷۶، ط جماعه المدرسین: «أن تمام یأس الکفار إنما کان یتحقق عند الاعتبار الصحیح بأن ینصب الله لهذا الدین من یقوم مقام النبی(ص) فی حفظه و تدبیر أمره، و إرشاد الأمه القائمه به فیتعقب ذلک یأس الذین کفروا من دین المسلمین لما شاهدوا خروج الدین عن مرحله القیام بالحامل الشخصی إلی مرحله القیام بالحامل النوعی، و یکون ذلک إکمالا للدین بتحویله من صفه الحدوث إلی صفه البقاء، و إتماما لهذه النعمه»

۶- (۷) مائده(۵): ۳.

و یکی از نشانه های یأس کافران و منافقان در همان روز غدیر نمایان شد و حارث بن نعمان (۱) خود را به نزدیک پیامبر رسانـد و شترش را خوابانیـد و نزد پیامبر رفت و خطاب به پیامبر گفت تاکنون هرچه گفتی قبول کردیم حالا ـ این که امروز مطرح کردید آیا از طرف خداست یا از طرف خود شماست رسول الله با ناراحتی قسم یاد کردند و فرمود «والله مِن أمر ربی» حارث بن نعمان گفت خدایا اگر این امر از طرف خود توست از آسمان سنگی بر من بفرست که طاقت دیدن چنین روزی را نداریم. می گویند هنوز به مرکَب خود نرسیده بود که سنگ ریزه ای از آسمان همانند سنگهای ابابیل بر سرش فرود آمد و او به درک واصل شد.

۱- (۸) بحار الانوار۳۷: ۱۳۶، ط بیروت: «رواه صاحب کتاب "النشر والطی" قال: لما كان رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا، فأخذ بيد على عليه السلام وقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، فشاع ذلك فى كل بلد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى فأتى رسول الله صلى الله عليه وآله على ناقه له حتى أتى الأبطح، فنزل عن ناقته وأناخها وعقلها، ثم أتى النبى وهو فى ملاء من أصحابه قال: يا محمد أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله فقبلناه، وأمرتنا أن نصلى خمسا فقبلناه، وأمرتنا بالحج فقبلناه، ثم لم ترض بذلك حتى رفعت بضبع ابن عمك ففضلته علينا وقلت: من كنت مولاه فعلى مولاه، أهذا شئ من عندك أم من الله؟ فقال: والله الذى لا إله إلا هو إن هذا من الله، فولى الحارث يريد راحلته وهو يقول: اللهم إن كان ما يقوله محمد حقا فأمطر علينا حجاره من السماء أو ائتنا بعذاب أليم، فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فقتله»

مرحوم علامه طباطبایی (۱) ذیل آیه طی بیانی آیه را تحدید می داند و می فرماید مراد از خشیت ترس از خدا بطور عام نیست زیرا خشیت عام از خدا برای همه است و این خشیت یک خشیت خاص است یعنی دیگر نترسید که مشرکان و منافقان به دین آسیب برسانند زیرا اساس دین با ولایت محکم شد. و کافران مأیوس شدند اما از من بترسید که ممکن است در صورت کوتاهی هایی که می کنید دین را از شما بگیرم. علامه می فرماید آیه نشان می دهد ولایت نعمتی از طرف خداست. اگر شکر کردید و اطاعت کردید فبها و اگر تخطی کردید شما را به ضلالت می رسانم و دین را از شما می گیرم. و می فرماید «وهم فعلوا وهو فعل» آنها زیر بار ولایت نرفتند و خدا هم آنها را به ضلالت رساند.

امیدوارم ان شاء الله این مطالب جزء ذکر باشد و ثواب ذکر الله را داشته باشد.

بحث فقهی:

گفتیم زن و مرد در قصاص طرف تا وقتی که دیه عضو قطع شده به ثلث دیه کامل مرد نرسد با هم مساوی هستند اما اگر دیه جنایت انجام شده به ثلث دیه رجل رسید دیه عضو زن نصف می شود.

روایات مورد استناد:

۱- (۹) المیزان ۵: ۱۷۷، ط جماعه المدرسین: «أن المراد بقوله: «وَ اخْشَوْنِ» بمقتضی السیاق أن اخشونی فیما کان علیکم أن تخشوهم فیه لو لا یأسهم و هو الدین و نزعه من أیدیکم، و هذا نوع تهدید للمسلمین کما هو ظاهر، و لهذا لم نحمل الآیه علی الامتنان.»

روایت از ابـان بن تغلب وسائل الشـیعه ۲۹: ۳۵۲، کتاب الـدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۴، ح۱، ط آل البیت: «محمـد بن یعقـوب، عـن علی بـن إبراهیـم، عن أبیه، وعن محمـد بن إسـماعیل، عن الفضـل بن شـاذان جمیعـا، عن ابن أبی عمیر، عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبی عبدالله(ع): ما تقول فی رجل قطع إصبعا من أصابع المرأه، کم فیها؟ قال: عشـره من الإبـل، قلت: قطع اثنتین؟ قال: عشـرون، قلت: قطع ثلاثا؟ قال: ثلاثون، قلت: قطع أربعا؟ قال: عشـرون قلت: سـبحان الله یقطع ثلاثا فیکون علیه ثلاثون، ویقطع أربعا فیکون علیه عشـرون؟! إن هـذا کان یبلغنا ونحن بالعراق فنبرأ ممن قاله ونقول: الذی جاء به شیطان، فقال: مهلا یا أبان هذا حکم رسول الله(ص)، إن المرأه تعاقل الرجل إلی ثلث الدیه، فإذا بلغت الثلث رجعت إلی النصف، یا أبان انک أخـذتنی بالقیاس، والسـنه إذا قیست محق الـدین.» را خواندیم که از امام پرسـید اگر مردی چهار انگشـت یـک زن را قطع کنـد تکلیف چیست؟ فرمود «ان المرئه تعاقـل الرجل الی ثلث الـدیه فاذا بلغت الثلث رجعت الی النصف» زن و مرد تـا ثلث دیه عضو مساوینـد وقـتی به ثلث دیه رسـید برای زن نصف می شود. و گفـتیم پرسشـی مطرح است که حکم خود ثلث چیست؟ یعنی آیا غایت داخل در مغیی است یا خیر؟ بدیهی است اگر غایت داخل در مغیی باشد یعنی خود ثلث ملحق به تسـاوی است و بعـد از ثلث نصف میشود و تعـداد زیـادی از علمـاء نیز بر همین اسـاس فتوی دادنـد یعنی گفتنـد بالاـتر از ثلث نصف می شود.

مرحوم صاحب وسائل وسائل الشـیعه ۲۹: ۳۵۳، کتاب الـدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۴، ح۳، ط آل الـبیت. مطلبی را از مقنعه المقنعه : ۷۶۴، ط جماعه المدرسین. تقریبا به منزله یک روایت تلقی کرده و نقل می کند و می فرماید «محمد بن محمد المفید فی (المقنعه) قال: المرأه تساوی الرجل فی دیات الأعضاء والجوارح حتی تبلغ ثلث الدیه، فإذا بلغتها رجعت إلی النصـف من دیات الرجال، مثال ذلک أن فی إصبع الرجل إذا قطعت عشـرا من الإبل، وکذلک فی أصـبع المرأه سواء، وفی إصـبعین من أصابع الرجل عشـرون من الإبل وفی إصـبعین من أصابع المرأه کـذلک، وفی ثلاث أصابع الرجل ثلاثون، وفی ثلاث أصابع من أصـابع المرأه سواء، وفی أربع أصـابع من یـد الرجـل أو رجله أربعون من الإبـل، وفی أربع أصابع المرأه عشـرون من الإبل لأنها زادت علی الثلث فرجعت بعـد الزیـاده إلی أصـل دیه المرأه وهی النصف من دیـات الرجـال، ثم علی هـذا الحساب کلما زادت أصابعهـا وجراحهـا وأعضاؤهـا علی الثلث رجعت إلی النصف، فیکون فی قطع خمس أصابع لها خمس وعشـرون من الإبل وفی خمس أصـابع الرجـل خمسون من الإبـل، بـذلک ثبتت السـنه عن نبی الهـدی، وبه تواترت الاخبـار عن الأـئمه(علیهم السـلام).» ملاحظه می فرماییـد نقل مفید شبیه روایت ابان است و مثالی که آورده است نظیر همان مثال حدیث ابان است. صاحب وسائل به دلیل ذیل کلام مفیـد پاراگراف بالا را به عنوان روایت تلقی کرده است و بـدیهی است بر فرض که مفید بدون سلسـله سـند روایتی نقل کرده باشد مراسیل شیخ مفید و یا صدوق در اعتبار کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست پس حجت است.

ص: ۱۶۰

مرحوم مفید در ذیل روایت به تحلیل روایت پرداخته و می فرماید «ثم علی هذا الحساب کلما زادت اصابعها وجراحها واعضائها علی الثلث رجعت الی النصف» با توجه به آنچه که در فوق گفته شد هرگاه دیه جراحت از ثلث دیه مرد بگذرد دیه عضو زن نصف میشود.

و بعد طی یک بررسی می فرماید: «فیکون فی قطع خمس اصابع یکون لها خمس وعشرون من الابل وفی خمس اصابع الرجل خمسون من الابل» پس دیه قطع پنج انگشت زن بیست و پنج شتر است در حالیکه دیه قطع پنج انگشت مرد پنجاه شتر است و در نهایت می فرماید: «بذلک ثبتت السنه عن نبیّ الهدی وبه تواترت الاخبار عن الائمه(ع)» بدین وسیله سنت پیامبر تثبیت شد و روایات متواتره نیز بر این حکم دلالت دارد. و فتوای مشهور نیز همین است.

نتیجه: بنابر نظر مشهور حتی در خود ثلث هم دیه نصف می شود.

جمیل بن دراج وسائل الشیعه ۲۹: ۱۶۴، کتاب الدیات، ابواب قصاص طرف، باب۱، ح۳، ط آل البیت. «وباسناده عن الحسین بن سعید، عن ابن أبی عمیر وفضاله، عن جمیل بن دراج قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) عن المرأه بینها، وبین الرجل قصاص؟ قال: نعم فی الجراحات حتی تبلغ الثلث سواء، فإذا بلغت الثلث سواء ارتفع الرجل وسفلت المرأه.» راوی می گوید از امام صادق(ع) در مورد قصاص جراحات بین زن و مرد پرسیدم امام(ع) فرمود آری قصاص دارد و تا ثلث دیه مرد، دیه زن و مرد مساوی است اما اگر به ثلث رسید دیه عضو مرد ترقی می کند و دیه عضو زن تنزل می کند.

ص: ۱۶۱

تنبیه: قولی را به مرحوم شیخ در نهایه (۱) نسبت داده اند که فرمود: «اذا جاوز الثلث» اگر از ثلث تجاوز کرد دیه نصف میشود یعنی در خود ثلث دیه نصف نمی شود و گفته اند کلام شیخ ناظر به روایت ابن ابی یعفور است.

عن ابن ابی یعفور (۲) «وعنه، عن الحسن بن علی، عن کرام، عن ابن أبی یعفور قال: سألت أبا عبدالله(علیه السلام) عن رجل قطع إصبع امرأه؟ قال: تقطع إصبعه حتی تنتهی إلی ثلث المرأه، فإذا جاز الثلث أضعف الرجل.»

ملاحظه می فرمایید در تمام روایات قبلی جمله «اذا بلغت الثلث» آمده بود یعنی وقتی به ثلث رسید نصف می شود که نشان می دهد در خود ثلث نیز نصف مطرح است اما در روایت ابن ابی یعفور می فرماید «اذا جاز الثلث اضعف الرجل» و مرحوم شیخ در نهایه به این روایت عمل کرده می گوید «ما لم یتجاوز ثلث الدیه» ولی مشهور قائلند در خود ثلث هم دیه مرئه نصف دیه رجل است.

ص: ۱۶۲

۱- (۱۰) النهایه : ۷۷۳، ط دارالکتاب العربی: «و یقتصّ للرّجل من المرأه، و للمرأه من الرّجل و یتساوی جراحهما ما لم یتجاوز ثلث الدّیه. فإذا بلغت ثلث الدّیه نقصت المرأه و زید الرّجل. و إذا جرح الرّجل المرأه بما یزید علی الثّلث، و أرادت المرأه أن تقتصّ منه، کان لها ذلک، إذا ردّت علیه فضل ما بین جراحتیهما. و إن جرحت المرأه الرّجل، و أراد أن یقتصّ منها، لم یکن له علیها أکثر من جراحه مثلها، أو المطالبه بالأرش علی التّمام.»

۲- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۶۴، کتاب الدیات، ابواب قصاص طرف، باب۱، ح۴، ط آل البیت.

بررسی این نکته که آیا حق با مرحوم شیخ در نهایه است یا مشهور و یا اساساً نسبتی که به شیخ داده شده صحیح است یا خیر؟ برای فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (دیه جنایت طرف:) ۹۰/۰۸/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه جنایت طرف:)

گفتیم زن و مرد دیهً و قصاصاً مساوی هستند و دیه عضو زن تا به ثلث جنایت مرد نرسد هم قصاص می شود و هم دیه می گیرند و تفاضلی هم ندارد. وقتی به ثلث دیه مرد رسید دیه زن نصف می شود. و گفتیم روایات زیادی مستند این فتوی است.

۱- روایت ابان تغلب (۱) .

۲- روایتی که صاحب وسائل (۲) از مقنعه (۳) نقل کرد.

۳- روایت جمیل بن دراج (۴) .

از خود روایات استفاده می شد مادامی که به ثلث دیه مرد نرسید نصف نمی شود.

مرحوم امام در مسأله۲۷ فرمود: «تتساوی المرأه والرجل فی الجراح قصاصا ودیه حتی تبلغ ثلث دیه لحر، فینتصف بعد ذلک دیتها، فما لم تبلغ الثلث یقتص کل من الآخر بلا رد، فإذا بلغته یقتص للرجل منها بلا رد، ولها من الرجل من الرد، ولا یلحق بها الخنث المشکل.» (۵)

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۴، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۴، ح۳، ط آل البیت.

۳- (۳) المقنعه : ۷۶۴، ط جماعه المدرسین.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۶۴، کتاب الدیات، ابواب قصاص طرف، باب۱، ح۳، ط آل البیت.

۵- (۵) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۹، ط اسماعیلیان.

مرحوم صاحب جواهر (۱) فرمود «للنصوص المستفیضه المعتضده بعمل الاصحاب من غیر خلاف محقق اجده فیه بل عن الخلاف (۲) الاجماع علیه»

بررسی نسبتی که به شیخ داده شد:

صاحب جواهر در ادامه فرمود؛ لکن مشهور شده است که نظر مرحوم شیخ (۳) در نهایه مخالف قول مشهور است.

محل اختلاف منسوب به شیخ با مشهور:

مقدمه: در محل بحث سه مرحله برای صدور حکم مطرح است؛

مرحله اول: قبل از رسیدن به ثلث دیه مرد.

مرحله دوم: خود ثلث دیه مرد.

مرحله سوم: بالاتر از ثلث دیه مرد.

فتاوای علماء این است که دیه زن و مرد تا به ثلث نرسید مساوی است و نص مورد استناد علماء می گوید «ما لم تبلغ الثلث» تا موقعی که به ثلث نرسد مساوی است.

مرحوم شیخ می گوید «ما لم یتجاوز الثلث».

اختلاف مشهور با شیخ در جایی است که دیه این جنایت ثلث دیه رجل باشد مشهور می گوید در خود ثلث نصف می شود مرحوم شیخ می فرماید چون تجاوز نکرد نصف نمی شود بلکه بعد گذشتن از ثلث نصف می شود. مرحوم شیخ در نهایه می فرماید «وتتساوی جراحهما ما لم تتجاوز ثلث الدیه» ملاک نصف شدن را تجاوز از ثلث می داند.

می توان گفت نظر شیخ موافق مشهور است و نسبت داده شده صحت ندارد. زیرا اگر عبارت مرحوم شیخ را مورد توجه قرار دهیم خلاف نسبت داده شده استفاده می شود. شیخ فرمود «تتساوی جراحهما ما لم تتجاوز ثلث الدیه وفاذا بلغ ثلث الدیه نقصت المرئه ویزید الرجل» ملاحظه می فرمایید مرحوم شیخ در ذیل کلام تصریح می کند «فاذا بلغ ثلث الدیه» وقتی به ثلث رسید نصف می شود. منتهی چون در صدر؛ عبارت «تتجاوز» آمده است غلط انداز شد در حالیکه به قرینه ذیل کلام؛ می گوییم عبارت «تتجاوز» در صدر؛ مسامحه است بلکه باید می گفت «ما لم یبلغ الثلث فاذا بلغ الثلث الدیه» در این صورت عبارت درست می شود و قول شیخ مخالف فتوای مشهور نمی شود. ولی علماء، صدر کلام را دیدند و به ذیل عبارت شیخ توجه نکردند.

ص: ۱۶۴

۱- (۶) جواهر الکلام ۴۲: ۸۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) الخلاف ۵: ۲۵۵، مسأله۶۴، ط جماعه المدرسین.

۳- (۸) النهایه : ۷۷۳، ط دارالکتاب العربی.

مستند فتوای نسبت داده شده به شیخ:

دو روایت هم داریم که همین تعبیر شیخ در این دو روایت آمده است و می تواند مستند نسبت داده شده به مرحوم شیخ باشد.

۱- «موثقه ابن ابی یعفور (۱) قال سئلت اباعبدالله عن رجل قطع اصبع امرئه قال تقطع اصبعه حتی ینتهی الی ثلث المرئه فاذا جاز الثلث اضعفت الرجل»

بررسی روایت:

در این روایت که دیروز نیز خواندیم عبارت «إلی ثلث المرئه» آمده است و به نظر می رسد غلط باشد زیرا فروع کافی (۲) همین روایت را با عبارت «إلی ثلث الدیه» نقل کرده است و این درست است یعنی ثلث دیه مرد.

۲- «صحیحه حلبی (۳) قال سأل ابوعبدالله عن جراحات الرجال والنساء فی الدیات والقصاص سواء فقال الرجال والنساء فی القصاص السن بالسن والشجه بالشجه والاصبع بالاصبع سواء حتی تبلغ الجراحات ثلث الدیه فاذا جازت الثلث صیرت دیه الرجال فی الجراحات ثلثی الدیه، ودیه النساء ثلث الدیه»

ملاحظه می فرمایید صحیحه حلبی نیز به صراحت می رساند بعد از گذر از خود ثلث دیه زن نصف و دیه مرد دو برابر است.

جمع بین مستندات مشهور و دو روایتی که ممکن است مستند قول منسوب به شیخ باشد:

اولاً: در مقایسه دو روایت- صحیحه ابن ابی یعفور و صحیحه حلبی- با آن روایاتی که تعبیر «لم تبلغ الثلث» داشت هیچ تعارضی ندارد زیرا گرچه قبل از ثلث و نیز خود ثلث از یک جنس است و در جایی که حد و محدود از یک جنس باشند قطعاً غایت داخل در مغیی است اما در این مورد قرینه خارجیه داریم که غایت داخل در مغیی نیست یعنی اگر در این دو روایت دقت شود و صدر روایت را بهتر توجه کنیم در یکی می گوید «حتی تنتهی إلی الثلث» و در دیگری می گوید «حتی تبلغ الجراحات ثلث الدیّه» تا برسد به ثلث و این قرینه است که غایت داخل در مغیی نیست یعنی از سه مرحله از حکم؛ مرحله اول این است که تا قبل از ثلث مساویند و روایت از دو مرحله باقیمانده فقط مرحله سوم را بیان کرده و فرمود «اذا جاز الثلث» با گذشتن از ثلث، دیه زن نصف می شود و نسبت به مرحله دوم یعنی خود ثلث ساکت است. در نتیجه این دو روایت با روایات مورد استناد مشهور تنافی ندارد.

ص: ۱۶۵

۱- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۶۴، کتاب الدیات، ابواب قصاص طرف، باب۱، ح۴، ط آل البیت.

۲- (۱۰) الکافی ۷: ۳۰۱، ح۱۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۶۵، کتاب الدیات، ابواب قصاص طرف، باب۱، ح۶، ط آل البیت.

ثانیاً: علی فرض بگوییم تعارض هست مرحوم کاشف الغطاء (۱) می فرماید چون مستندات مشهور اکثر عددا و اصح سندا است ترجیح با آن روایات است. ضمن اینکه آن روایات مطابق با فتوای مشهور است.

پس قول مشهور مخالف ندارد و ما نه از نظر روایات مخالف پیدا می کنیم و نه از فتاوای علماء.

دو فرع دیگر در مسأله هست ان شاء الله بحث فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (دیه جنایت طرف:) ۹۰/۰۸/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه جنایت طرف:)

گفتیم دیه زن درنفس نصف دیه مرد است. و در جنایت بر اطراف یک استثناء وجود دارد که اگر مردی جنایتی بر زنی وارد کند مادامیکه دیه آن عضو زن به ثلث دیه مرد نرسیده باشد زن ومرد در دیه مساوی هستند. مثال انگشتان رامطرح کردیم و گذشت.

اکنون یک مسئله باقی مانده است.

وقتی می گوییم اگر به ثلث رسید دیه زن نصف دیه مرد است در جایی است که دیه از ناحیه یک جنایت ثابت شده باشد یعنی اگر همین جنایت را به دفعات انجام دهد؛ مثلا با دو ضربه یا سه ضربه و هربار کمتر از ثلث قطع کند و عرفا تعدد پیدا کند هرچند که در جمع چهار انگشت قطع شده باشد؛ دو جنایت است و هرکدام حکم خودش را دارد در هر جنایت می تواند دیه کامل بگیرد و نمی توانیم بگوییم چون در جمع چهار انگشت قطع کرده است و زاید بر ثلث است پس باید نصف شود. بلکه چون زمان آن متعدد بودهر یک از جنایت ها جدا محاسبه میشود.

۱- (۱۲) کشف اللثام ۱۱: ۴۷، ط جماعه المدرسین.

فروع:

چند فرع در مسئله وجود دارد که قبلا در قصاص خواندیم و اکنون اجمالا رد می شویم.

فرع اول: زنی که چهار انگشتش توسط یک مرد قطع شد و مخیر است که قصاص کند یا دیه بگیرد؛ اگر بخواهد قصاص بکند باید چهار انگشت مرد را قطع کند و بیست شتر هم بدهد. واگر بخواهد دیه بگیرد باید بیست شتر بگیرد و هیچ انگشتی قطع

نکند.

در این فرع پرسش این است که آیا می تواند دو انگشت مرد را در مقابل چهار انگشت خودش قطع کند و چیزی هم ندهد؟ فیه وجهان.

وجه اول: جواز؛ بعضی میگویند می تواند دو انگشت را قطع کند وپولی نپردازد.

دلیل قول به جواز:

۱- اگر دو انگشت مرد را قطع کند تمام حق خودش را اخذ کرده است ونسبت به دو انگشت دیگر چون مستلزم پول دادن است صرف نظر می کند. زیرا از روایاتی که می گویند اگر به ثلث رسید یرجع الی النصف استظهار می شود که حق زن در فرض قطع چهار انگشت به نصف بر گشت وزن می تواند همان نصف را بدون پرداختن غرامت استیفاء کند پس می تواند دو انگشت را به عنوان قصاص قطع کند و پولی نپردازد.

۲- اگر فرض کنیم مرد دو انگشت زن را قطع کرده بود آیا این زن حق داشت دو انگشت مرد جانی را قطع کند؟

جواب مثبت است. می گوئیم حالا- که چهار انگشت را قطع کرده است و دوتا اضافه قطع کرده است اصل جواز قطع دو انگشت به عنوان قصاص به قوت خودش باقی است و مقتضی این قطع که قطع دو انگشت باشد موجود است و این اضافه مانع قطع دو انگشت نیست وچون مقتضی موجود ومانع مفقود است پس زن می تواند بجای چهار انگشت دو انگشت مرد را قطع کند و چیزی هم ندهد.

ص: ۱۶۷

وجه دوم: عدم جواز ؛

۱- از روایات استظهار شد در جائی که مرد چهار انگشت زنی را قطع کرد ؛ زن مخیر است بین اینکه دیه بگیرد یا قصاص کند. اگر بخواهد دیه بگیرد چهار انگشت او به ثلث رسیده و بیست شتر دیه دارد و اگر خواست قصاص کند بایستی دیه دو انگشت مرد یعنی بیست شتر بدهد و چهار انگشت را قطع کند پس می تواند هر انگشتی از انگشتان مرد را قصاص کند به شرط اینکه مازاد بدهد یعنی هر انگشت را به صورت جداگانه محاسبه می کنیم و هر انگشتی حکم خودش را دارد باید نصف دیه یک انگشت یعنی پنج شتر بدهد و یک انگشت را قطع کند و معنای یرجع الی النصف همین است نه اینکه بگوئیم نصف چهار انگشت دو انگشت می شود.

۲- در صورت قول به جواز گویا قائل می خواهد اینجا یک تبادلی انجام بگیرد که زن در برابر چهار انگشت قطع شده خود به جای قطع چهار انگشت وپرداخت دیه دوانگشت از قطع دوتا از انگشتان صرف نظرکند و به جای آن از پرداخت دیه دو انگشت معاف شود این یک تبادل ومعامله است وشرعا دلیل می خواهد تا مشروع باشد وچنین دلیلی وجود ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات (عدم الحاق خنثی مشکل به دیه زن و تساوی فرق مسلمین در دیه:) ۹۰/۰۸/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (عدم الحاق خنثی مشکل به دیه زن و تساوی فرق مسلمین در دیه:)

عدم الحاق خنثی مشکل به دیه زن:

ص: ۱۶۸

مسأله۲۷: «تتساوی المرأه والرجل فی الجراح قصاصا ودیه حتی تبلغ ثلث دیه لحر، فینتصف بعد ذلک دیتها، فما لم تبلغ الثلث یقتص کل من الآخر بلا رد، فإذا بلغته یقتص للرجل منها بلا رد، ولها من الرجل من الرد، ولا یلحق بها الخنث المشکل.»

گفتیم در ذیل مسأله۲۷ به تناسب؛ چند فرع قابل بررسی است.

هر چند که این فروع در مسأله۲۷ نیامده است اما قبلا در قصاص به تفصیل گذشت و اکنون به طور اجمال مورد بررسی قرار می دهیم.

فرع اول: گفتیم دیه عضو مرئه ای که چهار انگشتش را مردی قطع کرده است چون به ثلث دیه مرد رسید دیه زن نصف می شود.

اکنون این پرسش مطرح است که اگر زن بخواهد قصاص کند آیا حق دارد بجای چهار انگشت و پرداخت دیه دو انگشت

مرد؛ فقط دو انگشت مرد را قصاص کند و چیزی رد نکند؟

در مسأله دو قول است؛

قول اول: بعضی گفتند جایز است و دو وجه برای جواز مطرح کرده اند.

وجه اول: روایات می فرمایـد اگر به ثلث رسـید دیه زن یرجع الی النصف اینجا هم چهار انگشت است یرجع الی النصف و می تواند دو انگشت قطع کند و چیزی ندهد.

منـاقشه در وجه اول: معنـای یرجع الی النصف در نص و فتوی این است که بجـای چهـار انگشت اگر بخواهـد دیه بگیرد چهار نصف دیه بایـد بگیرد نه اینکه دو دیه کامل بگیرد و نیز اگر بخواهـد قصاص کنـد نصف هر انگشت حق قصاص دارد که اگر چهـار انگشت کامـل را قطع کرد بایـد بـابت نصف دیگر هر یک از انگشـتان که مازاد بر حق اوست و قطع کرده است دیه رد کند. و در نفس هم اگر بخواهد از باب النفس بالنفس قصاص کند نمی تواند نصف نفس را استیفا کند بنابراین تمام را استیفا می کند و بابت نصف دیگر باید دیه بدهد.

ص: ۱۶۹

وجه دوم: فرض کنیم اگر فقط دو انگشت را قطع کرده بود حق داشت دو انگشت قصاص کند پس الان هم حق دارد چون مقتضی موجود است و مانعی هم وجود ندارد.

مناقشه در وجه دوم: از قبل در درس دیروز جواب دادیم که این یک تعامل جدید است و نیاز به دلیل شرعی دارد و هیچ دلیلی از شرع نداریم.

فرع دوم: اگر چهار انگشت زن توسط مردی قطع شدآیا زن می تواند بگوید من که حق دارم هر چهار انگشت جانی را قطع کنم و دو انگشت دیه بپردازم و یا دیه چهار انگشت را مثلا هر انگشتی پنج دینار بگیرم یکی از انگشتان را عفو می کنم و سه انگشت باقی می ماند و چون کمتر از ثلث می شود و دیه مساوی است دیه کامل سه انگشت را می گیرم و یا سه انگشت را قصاص می کنم. بعضی گفتند حق دارد و می تواند اینکار را بکند.

مناقشه در فرع دوم: بعد از آنکه چهار انگشت قطع شد حکم به نصف دیه برگشت و نصف هر کدام از انگشتان را حق داشت حال اگر بخواهد یکی را عفو کند در واقع نصف یک انگشت را عفو کرده و بابت سه انگشت باقیمانده بابت هر کدام نصف انگشت حق دیه یا حق قصاص دارد.

فرع سوم: زنی که چهار انگشتش توسط مردی قطع شد آیا می تواند بگوید یکی را دیه می گیرم و سه تا را قصاص می کنم؟

این فرع نیز با همان دلیل مناقشه در وجه دوم از فرع اول مورد مناقشه قرار می گیرد. ضمن اینکه جنایت مشاع است ویرجع الی النصف یعنی اگر چهار انگشت را بخواهد دیه بگیرد یعنی چهار نصف دیه و اگر بخواهد قصاص کند یعنی چهار نصف انگشت را قصاص کند اگر بخواهد هر چهار انگشت را استیفا کند باید چهار نصف انگشت دیه بپردازد.

حکم خنثی مشکله: امام در ذیل مسأله۲۷ می فرماید «ولا یلحق بها الخنثی المشکل» اگر مردی چهار انگشت یک خنثی مشکل را قطع کند آیا از این جهت که دیه آن از ثلث دیه مرد بیشتر است یرجع الی النصف؟

امام فرمود «لا یلحق» خنثی به مرئه ملحق نیست. زیرا این حکم مختص مرئه است و نمی توانیم برای خنثی جاری کنیم.

تساوی فرق مسلمین در دیه:

مسأله۲۸ «جمیع فرق المسلمین المحقه والمبطله متساویه فی الدیه إلا المحکوم منهم بالکفر کالنواصب والخوارج والغلاه مع بلوغه غلوهم الکفر.»

همه فرق مسلمین در دیه مساوی هستند زیرا همه شهادتین می گویند پس احکام ظاهری اسلام بر آنها بار می شود.

از پیامبر(ص) نقل شده است (۱) که فرمودند امت حضرت موسی(ع) ۷۱ فرقه بودند و یک فرقه از آنها ناجیه بود و امت عیسی(ع) ۷۲ فرقه بودند و یک فرقه ناجیه بود و بزودی امت من ۷۳ فرقه می شوند که فقط یک فرقه ناجی هستند.

ص: ۱۷۱

۱- (۱) بحار الانوار ۲۸: ۴، بیروت: «الخصال: العجلی، عن ابن زکریا القطان، عن ابن حبیب، عن ابن بهلول، عن أبی معاویه، عن سلیمان بن مهران، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده عن أبیه الحسین بن علی بن أبی طالب (علیهم السلام) قال: سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله) یقول: إن أمه موسی (علیه السلام) افترقت بعده علی إحدی وسبعین فرقه فرقه منها ناجیه وسبعون فی النار، وافترقت أمه عیسی (علیه السلام) بعده علی اثنتین وسبعین فرقه فرقه منها ناجیه وإحدی وسبعون فی النار وإن أمتی ستفرق بعدی علی ثلاث وسبعین فرقه فرقه منها ناجیه واثنتان وسبعون فی النار.»

از مرحوم علامه (۱)

(۲) نقل می کنند که فرمود خواجه نصیرالدین طوسی گفت که من برای تشخیص آن یک فرقه ناجیه تحقیق کردم و فهمیدم تمام این فرقه ها در یک جهت با هم مشترکند و آن اینکه شهادتین را برای احکام اسلام کافی می دانند. فقط یک فرقه یعنی امامیه است که شرط می گذارد و می گوید بشرطها وشروطها و ولایت را در محکوم به مسلم بودن فی الدنیا والآخره شرط می داند پس فرقه ناجیه همان فرقه امامیه می شود بقیه فرقه ها، مسلم فی الدنیا هستند ولی مسلم فی الاخره نیستند.

۱- (۲) قواعد الاحکام ۱: ۱۷۴، ط جماعه المدرسین: «أما بعد : فهذا کتاب قواعد الأحکام فی معرفه الحلال والحرام لخصت فیه لب الفتاوی خاصه وبینت فیه قواعد أحکام الخاصه»

۲- (۳) گفتنی است علامه حلی(ره) در متن فوق احکام را به خاصه متصف کرده است و فخر المحققین فرزند علامه در ایضاح الفوائد فی شرح القواعد ۱: ۸، ط العلمیه یاد آور شد مراد از الخاصه امامیه است وی در ادامه گفت پدرم برایم نقل کرده است که خواجه نصیر الدین طوسی(ره) گفته است من تمام موارد مشترکات فرقه های هفتاد و چند گانه را بررسی کردم و یافتم که همگان در مسلمان خواندن اقرار کنندگان به شهادتین مشترکند بجز فرقه امامیه که شرط پذیرش ولایت را بر اقرار به شهادتین می افزاید و دانستم مراد از فرقه ناجیه که در روایت نبوی آمده است همان فرقه امامیه است. «و(قوله) الخاصه إشاره إلی الإمامیه وإنما کانوا خاصه لأنهم الخلاصه الناجون بقول النبی صلی الله علیه وآله: ستفترق أمتی علی بضع وسبعین فرقه واحده منها ناجیه والباقی فی النار: روی لی والدی قدس الله سره عن أفضل المتأخرین خواجه نصیر المله والحق والدین الطوسی قدس الله سره قال: الفرقه الناجیه هی الفرقه الإمامیه، قال لأنی اعتبرت جمیع المذاهب ووقفت علی أصولها وفروعها فوجدت من عدا الإمامیه مشترکین فی الأصول المعتبره فی الإیمان وإن اختلفوا فی أشیاء یتساوی إثباتها ونفیها بالنسبه إلی الإیمان، ثم وجدت طائفه الإمامیه هم یخالفون الکل فی أصولهم فلو کانت فرقه ممن عداهم ناجیه لکان الکل ناجون، فدل علی أن الناجی هم الإمامیه لا غیر.»

در دیه می گوییم تمام فرق مساوی هستند الا المحکوم بالکفر که نواصب و خوارج و غلات می باشند و غلو اگر موجب الوهیت شود کفر است.

نکته: ممکن است کسی بگوید اخیرا دیه زن و مرد را مساوی پرداخت می کنند.

می گوئیم این ارتباط به قانون ندارد بلکه چون زن و مرد در حق بیمه ای که می پردازند مساوی هستند در مقررات داخلی شرکت بیمه دیه آنها در بیمه مساوی است ولی در قانون مساوی نیست.

مسأله۲۹: «دیه ولد الزنا إذا أظهر الاسلام بعد بلوغه بل بعد بلوغه حد التمیز دیه سائر المسلمین، وفی دیته قبل ذلک تردد.»

مسأله ۲۹ در مورد دیه ولد الزنا و دیه ذمی است که بحث زیادی دارد چهارشنبه هم اجلاسیه مبلغین است و قهرا با یک روز سه شنبه بحث به جائی نمی رسد. لذا از همه آقایان التماس دعا داریم ان شاء الله بعد از دهه عاشورا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (دیه ولد الزنا) ۹۰/۰۹/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه ولد الزنا)

تذکر اخلاقی: پیام های عاشورا؛

ایام عزا و مصیبت دهه عاشورا و بعد از دهه عاشورا ایام اسارت اهلبیت همگی ایام حزن اهلبیت است و این مصیبتهای جانکاه و دلسوز را به شما عزیزان تسلیت عرض می کنم. امیدواریم زحمات و عزاداری های شما مورد قبول حضرت صاحب الامر قرار گرفته باشد و انشاء الله مأجور باشید و اسم همگان در دفتر عزاداران حضرت اباعبدالله و برگزار کنندگان عزاداری برای آن حضرت ثبت و ضبط شود.

به همین مناسبت قبل از شروع درس چند جمله ای به عرض می رسد.

ص: ۱۷۳

شما عزیزان که برای تبلیغ رفته بودید و خدمات فراوانی داشتید توجه داشته باشید ما از قیام اباعبدالله و پاداشی که خداوند به آن حضرت داده دو پیام می گیریم.

پیام اول: اهمیت دین؛ برای ما روشن می شود، دین بقدری اهمیت دارد که سزاوار است مثل امام حسین(ع) در راه دین فدا بشود.

مروان در مدینه سر راه به امام حسین رسید و گفت من به شما نصیحت می کنم از من بشنو و به آن عمل کن صلاح دین و دنیای شماست. امام فرمود نصیحت تو چیست؟ گفت با یزید بیعت کن و در خانه ات بنشین شخصیت والای اسلام و مورد احترام هستید و خیلی هم با دوستی و محبت و ارادت مطرح کرد و علی القاعده آنهایی که دنیایی فکر کنند واقعا ممکن است بگویند پیشنهاد خوبی است. اما امام برای دین احساس خطر می کند و نگران اسلام است و لذا در جواب مروان فرمودند «وعلی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید» (۱) اگر مثل یزید خلیفه مسلمین بشود فاتحه اسلام را باید خواند و نیز در خطبه ای فرمود سزاوارترین فرد برای فدا شدن در راه دین من هستم. بدیهی است؛ پدرش امام علی(ع) اینهمه زحمت کشید جدش پیامبر(ص) اینهمه زحمت کشید اکنون احساس خطر کرد و گفت من آماده ام برای فدا شدن؛ «ترکت الخلق طرا فی هواک» این حرکت امام حسین(ع) برای ما پیامی بر اهمیت دین است که اگر ما صدمه ای یا توهینی در راه دین بشنویم باید تحمل شود و مخصوصا روحانیت؛ در این زمان که دشمنان در مقام این هستند که روحانیت را کنار بزنند و با خیال راحت القاء شبهه در دین بکنند؛ اینجا باید ایستادگی کرد.

۱- (۱) آیه العظمی تبریزی(ره)، رساله فی لبس السواد : ۱۴۶، دارالصدیقه الشهیده.

پیام دوم: پاداش امام حسین(ع) در مقابل فداکاری انجام شده؛ این که در مقابل این فداکاری خداوند چه معامله با امام حسین(ع) کرده است به نوعی تشویق روحانیت در این عصر است.

حداقل پاداش دنیایی امام حسین(ع) با آن وضعی که برای نهضت خونینش پیش آمد این بود که به مرور قدرت بنی امیه سقوط کرد و دین باقی ماند و منتشر شد و نیز «عُوِّضَ بالشهاده ان ائمه المعصومین من ذریته» امام حسن هم برادر امام است هم پسر امام است و هم خودش امام است اما یک ویژگی دیگر را ندارد که اب الائمه نیست امام حسین(ع) اب الائمه شد «وعوض بالشهاده بأن اجابه الدعاء تحت قبته والشفاء فی تربته» (1) امام صادق(ع) بیمار شد به کسی پول داد و فرمود برو کربلا زیارت کن و برای من تربت بیاور. این از مختصات امام حسین(ع) است.

یک معنایی مرحوم آیت الله فاضل کردند و در برداشتی فرمودند اینکه می فرمایند «تحت قبته» اختصاص به حرم ایشان ندارد بلکه هر جایی که پرچمی برای امام حسین زده شود و محفلی برای امام حسین برگزار گردد اینگونه است که دعای در زیر آن پرچم مستجاب است.

ص: ۱۷۵

۱- (۲) وسائل الشیعه ۱۴: ۴۵۲، کتاب الحج، ابواب المزار، باب۴۵، ح۱۶، آل البیت: «عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله أنه أخبره بقتل الحسین (علیه السلام) إلی أن قال: - من زاره عارفا بحقه کتب الله له ثواب ألف حجه وألف عمره، ألا ومن زاره فقد زارنی، ومن زارنی فکأنما زار الله، وحق علی الله أن لا یعذبه بالنار، ألا وإن الإجابه تحت قبته، والشفاء فی تربته، والأئمه من ولده . . . الحدیث.»

در روایتی ابن قولویه از محمد بن مسلم در کامل الزیارات (۱) نقل می کند که گفت من حرکت کردم از کوفه به مدینه قبل از مدینه مریض شدم رفقا رفتند مدینه خدمت امام و عرض کردند محمد بن مسلم در فلان منزل مریض شد و ماند «فارسل إلیَّ ابوجعفر شرابا مع غلام مقطی بمندیل» غلامی از طرف امام باقر(ع) با ظرفی از آب که با دستمالی پوشیده شده بود نزد من آمد «فناولیه الغلام» ظرف را به من داد و گفت امام فرمود این شربت را بخور و بلند شو و امام فرمود من بر نگردم تا تو بخوری اما من در وضعی بودم که قدرت ایستادن نداشتم و از زندگی مأیوس شدم «فلما شربته قال لی الغلام یقول لک مولاک اذا شربته فتعال» مولایت فرمود وقتی شربت را خوردی بلند شو بیا نزد ما «تفکرت فیما حالنی» به فکر فرو رفتم «وما اقدر علی النعوظ قبل ذلک علی رجلی فلما استقرت الشراب فی جوفی فکانما نشتت من عقاری فاتیت» وقتی آن آب را نوشیدم از جای برخواستم به طرف مدینه حرکت کردم «فاستأذنت فسوط بی» اجازه ورود گرفتم. هنوز وارد نشده بودم با صدای بلند امام فرمود «صح الجسم» فرمود خوب شدی «دخلت علیه سلمت علیه وقبلت یده ورأسه» من وارد شدم و سلام کردم و دست امام را بوسیدم و گریه میکردم امام فرمود چرا گریه می کنی عرض کردم من در وضعی بودم که از زندگی مأیوس بودم این چه شربتی بود که چنین تأثیری داشت؟ - تا رسید به اینجا که- حضرت فرمود «کیف وجدت الشراب» امام پرسید آن شربت چگونه بود «فقلت اشهد انکم اهل بیت الرحمه» گفتم شهادت می دهم که اهل بیت رحمت و مهربانی هستید و من بسیار تمجید کردم «فاقبلت علیک فکانی نشتت من عقالی».

۱- (۳) کامل الزیارات : ۴۶۲، باب۹۱، مؤسسه نشر الفقاهه.

در پایان روایت دارد «فقال یا محمد ان شراب الذی شربته فیه من طین قبر الحسین» این آشامیدنی را که نوشیدی از خاک قبر حسین در آن بود «وهو افضل ما استشفی به فلا نعدل به فانا نسقیه صبیاننا ونسائنا فنری فیه من کل خیر» امام فرمود آن آب مخلوطی از تربت قبر امام حسین(ع) بود و آن بهترین چیزی است که ما برای شفای بچه ها و زنانمان از آن استفاده می کنیم و همه خیرات را در آن یافتیم.

در آن ایامی که امام(ره) در نجف تبعید بود یک وقت مرحوم آیت الله اراکی عازم کربلا بودند رفتم منزل ایشان برای خداحافظی والتماس دعا و این روایت را به مناسبت برایشان نقل کردم. و در برگشتن از کربلا که به زیارت ایشان رفتم و آنجا نیز تنها و دو نفری نشستیم ایشان با توجه به حافظه عجیبی که داشتد (گاهی روی أو یا و یا لَ- و غیره دقت داشتند) فرمودند که رفتیم نجف ملاقات امام و این روایتی که گفته بودید را از قول شما برای امام نقل کردم. بعد از اینکه ایشان اینگونه فرمودند من حساس شدم که نکند من در نقل روایت دقیق نبوده باشم لذا مجدد به کامل الزیارات مراجعه کردم دیدم همین است.

و نیز در فضیلت زیارت امام حسین(ع) در روایتی دارد عن زید الشحام (1) قال قلت لابی عبدالله «ما لمن زار قبر الحسین قال کمن زار الله فی عرشه» از امام پرسیدند پاداش زیارت قبر امام حسین(ع) چیست؟ امام فرمود مثل زیارت خداست اما در زیارت دیگر امامان داریم مثل کسی است که پیامبر را زیارت کند یعنی زیارت امام حسین(ع) زیارت خدا شد کربلایش عرش خدا شد.

ص: ۱۷۷

۱- (۴) کامل الزیارات : ۲۷۸، باب۵۹، مؤسسه نشر الفقاهه.

در روایت دیگر به زراره فرمود «من زاره والله عارفا بحقه غفر الله ذنوبه ما تقدم وما تأخر ویقال له استأنف العمل» (۱) به زائر گفته میشود تمام گناهانت پاک شد و زندگی بدون گناه را از نو شروع کن.

این همان پیام دوم قیام امام حسین(ع) است که اگر کسی در راه خدا قدم بردارد - همینطور که به امام حسین چنین پاداشی داده است - ما هم باید در این راه تحمل هر نوع مشقتی را داشته باشیم و هر کس به مقدار تلاش و رنج و زحمتی که تحمل کرده است هم در دنیا و هم در آخرت پاداش خواهد داشت ان شاء الله این دو پیام را مد نظر داشته باشید.

بحث فقهی: دیه ولد الزنا؛

مسأله۲۹: «دیه ولد الزنا اذا اظهر الاسلام بعد بلوغه بل بعد بلوغه حد التمیز دیه سائر المسلمین» (۲)

کسی که از زنا متولد شد (۳) و بعد از بلوغ و یا رسید به تمییز اظهار اسلام کرد اگر بعد از اظهار اسلام به دست کسی کشته شود دیه او چقدر است؟

در مسأله دو قول است:

قول اول: همانندی با دیه مسلمان؛

امام(ره) فرمود اگر به بلوغ رسید و اظهار اسلام کرد دیه اش دیه سایر مسلمین است حتی اگر بالغ نیست اما به حد تمیز رسید به گونه ای که اسلام و کفر را تشخیص می دهد و خودش را مسلمان می داند به این اظهارش ترتیب اثر داده می شود. یعنی دیه اش به اندازه دیه سایر مسلمین است.

۱- (۵) کامل الزیارات : ۲۶۲، باب۵۴، مؤسسه نشر الفقاهه.

۲- (۶) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۹، ط اسماعیلیان.

۳- (۷) گفتنی است تولد از زنا ممکن است حتی از پدر و مادر مسلمان باشد یعنی یک زن و مرد مسلمان زنا کنند و بچه ای متولد شود.

مرحوم محقق (۱) در شرایع می فرماید «دیه ولد الزنا اذا اظهر الاسلام دیه المسلم» از عبارت محقق بر می آید که اگر اظهار اسلام نکند دیه ندارد زیرا وقتی اظهار اسلام نکرد مسلمان نیست از طرفی کافر هم نیست چون اظهار کفر نکرده است پس نه احکام کافر بر او بار است نه دیه مسلمان چون «لایکون محکوما بالاسلام ولا بالکفر» و وجه آن هم این است که بچه ای که از زنا به دنیا می آید منقطع از ابوین است تابع پدر و مادر نیست یعنی اسلام تبعی شامل او نیست. اگر اظهار اسلام نکرد پس دیه اش مورد شک است و اصل عدم وجوب دیه است.

دلیل مسأله

اطلاقات ادله: اگر کسی اظهار اسلام کرد اطلاقات ادله نشان می دهد بالضروره از او قبول می شود و تمام احکام اسلام بر او بار است از جمله دیه.

حکم زنا زاده مقتول قبل از اظهار اسلام بحث بعدی ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (دیه ولد الزنا) ۹۰/۰۹/۲۱

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (دیه ولد الزنا:)

گفتیم در مورد حکم شخصی که زنا زاده بودنش ثابت است اگر بعد از بلوغ یا تمییز و اظهار اسلام کشته شود؛ در مسأله دو قول است.

قول اول: همانندی با دیه مسلمان:

مرحوم امام (۲) با دو قید

۱- رسیدن به بلوغ یا تمییز؛

۱- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، استقلال طهران.

۲- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۹، ط اسماعیلیان.

۲- اظهار اسلام بعد از بلوغ یا تمییز؛

فرمودند اگر بعد از بلوغ بلکه بعد از تمییز اظهار اسلام بکند به گونه ای که خودش را مسلمان می داند و روش مسلمانان را

ادامه می دهد، دیه او دیه شخص مسلمان است یعنی اگر مرد است دیه یک انسان حر بر قتلش مقرر است و اگر زن است احکام اسلام بر او بار می شود.

مرحوم محقق در شرایع (۱) قید بلوغ را نیاورده است اما آن قید بعدی یعنی قید اسلام را آورده است ولذا می گوییم با توجه به اینکه اقرار به اسلام از ناحیه غیر بالغ اعتبار ندارد پس شاید از کلام محقق بشود استفاده کرد که حداقل بلوغ را نیز شرط می داند هر چند تمییز را نپذیرد.

مرحوم صاحب جواهر (۲) بعد از بیان کلام محقق می فرماید «بلا خلاف اجده بین من تأخر عن المصنف»

صاحب مفتاح الکرامه (۳) می فرماید اول کسی که این فرع را مطرح کرد مرحوم محقق بود ولی بعضی از فقهاء ادعا کردند «علی الاکثر» و قید بعد از محقق را نیاورده اند بلکه بطور مطلق گفته اند «علی الاکثر» بعضی هم «علی المشهور» می گویند بعضی هم نسبت می دهند «الی جمهور الاصحاب».

علی ای حال این قول قول مشهور است (قول مخالف را هم بعد نقل می کنیم)

دلیل قول اول: اطلاقات ادله:

به طور مطلق فراوان داریم که آمده است اگر شخصی اظهار اسلام کند همه احکام اسلام بر او بار است. از عبارت محقق نیز که فرمود «اذا اظهر الاسلام» می فهمیم اگر اظهار اسلام نکرد دیه ندارد زیرا اگر اظهار نکند مسلمان نیست توضیح اینکه قبل از بلوغ وقتی اظهار اسلام نکند تابع پدر و مادر نیست و با توجه به اینکه اظهار کفر هم نمی کند کافر نیست. و اگر شک بکنیم اصل عدم وجوب دیه است.

ص: ۱۸۰

۱- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، استقلال طهران.

۲- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۳۳، دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۴) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۶۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

امام علاوه بر قیـد بعـد از بلوغ قید تمییز را مورد توجه قرار داده اند و لذا بعید نیست بگوییم گرچه بالغ نباشد تمییز و تشـخیص برای قبول اسلام کافی است و اظهارش قبول می شود پس با یک توسعه می گوییم غیر بالغی که صاحب تمییز است اگر اظهار اسلام کرد دیه او دیه مسلمان است.

حکم دیه زنا زاده قبل از بلوغ:

در مورد حکم دیه زنا زاده قبل از بلوغ سه قول است؛

قول اول: عدم دیه؛

برخی گفته انـد زنـا زاده اگر ممیز نباشـد بـا توجه به اینکه تابع پـدر و مادر نیست پس محکوم به اسـلام به تبعیت نیست اظهار اسلامش هم اعتبار ندارد پس دیه ندارد.

قول دوم: توقف؛

مرحوم امام (۱) می فرمایـد «وفی دیته قبل ذلک تردد» وجه تردد ممکن است این باشد که چون زنازاده قبل از بلوغ محکوم به اسـلام تبعی نیست پس منقطع از اسـلام است و دیه مسـلمان ندارد و نیز چون محکوم به کفر هم نمی تواند باشد پس دیه کافر ندارد در نتیجه هیچ دیه ندارد.

قول سوم: ثبوت دیه؛

برخی گفته اند ممکن است از راه دیگر بتوان اثبات کرد که زنا زاده قبل از بلوغ محکوم به اسلام است زیرا روایت نبوی (۲)

(۳)

۱- (۵) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۹، ط اسماعیلیان.

۲- (۶) این روایت به دو صورت نقل شده است

۳- (۷) أ. سفینه البحار: ۲: ۳۷۲: «کل مولود یولد علی الفطره حتی یکون ابواه یهودانه او ینصرانه»

(۱) داریم که «کل مولود یولد علی الفطره حتی ابواه یهودانه او ینصرانه»

کیفیت استدلال به روایت:

در استدلال به روایت گفته انـد تولـد بر فطره این است که هر انسانی چه حلال زاده یا حرامزاده از بـدو تولـد در حکم اسلام است پس زنا زاده نیز در حکم اسلام است و قتلش دیه دارد.

مناقشه در دلیل قول سوم:

مرحوم صاحب جواهر (۲) جواب می دهد که ما ندیدیم کسی این روایت را اینگونه تفسیر بکند بلکه مراد از تولد بر فطره این است که اگر مانعی ایجاد نشود خودش فطرتاً اسلام را اختیار می کند پس از این راه دستمان کوتاه است.

أقول:

توجیه صاحب جواهر نمی تواند دلیل رد تفسیر اول از روایت باشد و به نظر می آید تفسیر اول راه خوبی است زیرا؛

اولاً: بر فرض پدر و مادری مسلمان زنا کردند و بچه ای به دنیا آمده است آنها فاسقند و معصیت کردند چرا بچه تابع اسلام نباشد.

ثانیاً: ادله ای که می گوینـد زنـا زاده منقطع است مربـوط به بـاب ارث است نه اینکه بطور کلی بگوییم تـابع نیست بلکه دلیل تابعیت اشرف ابوین شامل اینجا هم می شود برای مثال اگر از پـدری با عمل زنا فرزنـدی دختر به دنیا بیاید بطور قطع این پدر نمی تواند بعد از بلوغ دختر با این دختر ازدواج کند بنابراین فرزند اوست پس تابعیت با همه آثار دیگر مانند محرمیت و اسلام و غیره ثابت است پس بنـابر قول اقوی بچه ای که از راه زنـا به دنیا می آیـد گرچه هنوز به حـد بلوغ نرسـیده باشـد محکوم به اسلام است و بعد از بلوغ به اظهار او بستگی دارد پس هر چند حضرت امام(ره) می فرماید «تردد» اما به نظر ما تابعیت هست و بچه تابع اشرف ابوین است و دیه اش دیه مسلمان است.

ص: ۱۸۲

۱- (۸) ب. وسائل الشیعه ۱۱: ۹۶، کتـاب الجهاد، ابواب جهاد عـدو، باب۴۹، ح۳، ط الاسـلامیه : «ما من مولـد یولـد إلا علی الفطره فابواه اللذان یهودانه وینصرانه ویمجسانه».

۲- (۹) جواهر الکلام ۴۳: ۳۴، دارالکتب الاسلامیه.

قول دوم (۱) : همانندی با دیه ذمی؛

مرحوم صدوق (۲) در المقنع و سید مرتضی (۳) در انتصار می گویند دیه زنا زاده همانند دیه ذمی است حتی اگر اظهار اسلام هم بکند.

مرحوم آقای خویی (۴) هم تبعیت کرده وفرمودند «ما اختاره الصدوق والمرتضی ومن تبعهما هو الاظهر»

دلیل قول دوم:

الف: سید مرتضی دلائلی از جمله ادعای اجماع و غیره آورده اند که صاحب جواهر شدیداً آنها را رد کردند و به نظر می رسد دلائل سید مرتضی خیلی هم دلیل دلچسب نیست.

ب: روایات؛ عمده دلیل قول دوم روایات معتبره است.

۱- ابراهیم بن عبدالحمید (۵) «عن جعفر(ع) قال دیه ولد الزنا دیه الذمی ثمانمأه درهم»

ملاحظه می فرمایید روایت خیلی صریح و روشن است و اطلاق هم دارد.

۱- (۱۰) گفتنی است این قول دوم زیر مجموعه موضوع «کشته شدن ولد الزنا بعد از بلوغ یا رسیدن به تمییز و اظهار اسلام» است که قول اول آن از درس قبل شروع و در درس فعلی ادامه پیدا کرده است ضمن اینکه متفرع بر قول اول موضوع «کشته شدن ولد الزنا قبل از بلوغ یا تمییز با اظهار اسلام» طی سه قول مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت اکنون قول دوم از موضوع اول مورد توجه است.

۲- (۱۱) المقنع : ۵۲۰، مؤسسه الامام الهادی(ع).

۳- (۱۲) الانتصار : ۵۴۴، جماعه المدرسین.

۴- (۱۳) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۰۷، العلمیه.

۵- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۳، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۵، ح۳، آل البیت.

مناقشه در استدلال به روایت:

بعضی اشکال می کنند به این روایت که در سند روایت عبدالرحمن بن حماد است و در هیچ یک از کتب رجالی توثیق نشده است بنابراین روایت ضعیف است.

پاسخ مناقشه در استدلال به روایت:

آقای خویی (۱) در جواب می فرماید درست است که توثیق نشد اما نام این شخص در اسناد کتاب کامل الزیارات (۲)

(۳) آمده است و مرحوم ابن قولویه در اول کتاب با یک توثیق عمومی (۴) فرمود هر یک از راویان که نامشان را در کتاب آورده ام موثقند.

۲- عبدالرحمن (۵) بن عبد الحمید عن بعض موالیه «قال لی ابوالحسن دیه ولد الزنا دیه الیهودی ثمانمأه درهم»

۳- جعفر بن بشیر (۶) عن بعض رجاله «قال سألت اباعبدالله(ع) عن دیه ولد الزنا قال ثمانمأه درهم مثل دیه الیهودی والنصرانی والمجوسی»

کیفیت استدلال به دو روایت عبدالرحمن و جعفر:

گفته اند با توجه به دو روایت می توان گفت دیه ولد الزنا همانند دیه یهود و نصرانی است.

مناقشه در استدلال به روایت جعفر بن بشیر:

۱- (۱۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۰۷، العلمیه.

۲- (۱۶) کامل الزیارات: ۱۱۱، باب۱۳، ح۱۵، مؤسسه نشر الفقاهه.

۳- (۱۷) کامل الزیارات: ۱۹۳، باب۲۹، ح۶، مؤسسه نشر الفقاهه.

۴- (۱۸) کامل الزیارات : ۳۷، مؤسسه نشر الفقاهه.

۵- (۱۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۲، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۵، ح۱، آل البیت.

۶- (۲۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۲، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۵، ح۱، آل البیت.

مرحوم صاحب شرایع (1) نقل می کند «وفی مستند ذلک (روایت جعفر بن بشیر) ضعف»

جواب مناقشه:

ولی صاحب جواهر (2) ضعف روایت جعفر بن بشیر را قبول نمی کند.

مناقشه در استدلال به روایت عبدالرحمن:

مرحوم آقای خویی در روایت عبدالرحمن از این نظرش یعنی توثیق عام ابن قولویه برگشت و توثیق عام را قبول نکرد یا اینکه می خواهد بگوید از این عبارت توثیق عام استفاده نمی شود بنابراین از نظر سند ضعیف است.

اقول:

علی فرض که بگوییم قول آقای خویی درست است و به توثیق عام اعتماد کنیم سه روایت داریم که دو تا مرسله است و بر فرض معتبر باشد در برابر قول مشهور مقاومت ندارد زیرا مشهور فتوی دادند که دیه زنازاده دیه مسلمان است پس این روایت معرض عنها می شود بنابراین پس مدرکی قابل توجه برای قول دوم نیست پس با آن مستند روشنی که داشتیم حق همان قول مشهور است.

یک روایت هم داریم که بر خلاف مشهور و از نظر سند صحیح است ولی دلالت روشنی ندارد ان شاء الله فردا بحث می کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات ۹۰/۰۹/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه ولد الزنا و غیره دیه ذمی:)

گفتیم در مورد دیه ولد الزنا در صورتی که بعد از بلوغ یا تمییز و اظهار اسلام کشته شود دو قول است.

۱- (۲۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، استقلال طهران.

۲- (۲۲) جواهر الکلام ۴۳: ۳۶، دارالکتب الاسلامیه.

قول اول: مشهور میگویند «اذا اظهر الاسلام» اگر اظهار اسلام کرد، دیه اش دیه مسلمان است بعضی قول اول را نسبت به اکثر دادند و برخی نیز ادعای اجماع کردند.

قول دوم: مرحوم صدوق (۱) و سید مرتضی (۲) گفتند ولد الزنا محکوم به کفر است و دیه او دیه کافر ذمی است. و به سه روایت (ابراهیم بن عبدالحمید، عبدالرحمن بن عبدالحمید، جعفر بن بشیر) استدلال کردند که جواب دادیم و نیز وعده کردیم یک روایتی که صحیحه و برخلاف مشهور و مطابق قول دوم است را بررسی کنیم، اما قبل از بررسی آن یک روایت که می تواند دلیل و شاهد بر عدم صحت قول مرحوم سید و مرحوم صدوق باشد را نقل می کنیم.

بیان یک دلیل دیگر برای مشهور: صفوان بن یحیی (۳) «قال سئل المرزبان ابا الحسن عن ذبیحه ولد الزنا قد عرفناه بذلک قال لابأس به والمرأه والصبی اذا اضطروا إلیه»

ملاحظه می فرمایید از نظر سند صحیحه است و صریحا برخلاف قول دوم یعنی قول سید مرتضی و صدوق است. زیرا آن دو بزرگوار گفتند ولد الزنا محکوم به کفر است و اگر ولد زنا محکوم به کفر بود ذبیحه آن نباید جایز باشد و خوردنش باید حرام باشد در حالیکه امام(ع) فرمود «لا بأس به» پس معلوم می شود محکوم به کفر نیست و ذبیحه آن حلال است.

۱- (۱) المقنع : ۵۲۰، مؤسسه الامام الهادی(ع).

۲- (۲) الانتصار : ۵۴۴، جماعه المدرسین.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۴: ۴۷، کتاب الصید والذباحه، ابواب ذبائح، باب ۲۵، ح ۱، آل البیت.

البته در جای خود ثابت است که علاوه بر بسم الله شرط اسلام هم در ذبح لازم است.

بررسی یک روایت معارض با قول مشهور:

عبدالله بن سنان (۱) عن الصادق(ع) «سألته عن دیه ولد الزنا قال یعطی الذی أنفق علیه ما انفق علیه» در ظاهر روایت راوی از امام در مورد دیه ولد الزنا پرسید یعنی «الذی انفق علیه ما انفق علیه» نشان می دهد که هرچه خواست بدهد، پس دیه ندارد.

اقول: در بررسی این روایت می گوییم بسیار روشن است که این روایت بر هیچ یک از دو قول دلالت ندارد یعنی امام جوابی ندادند و مشخص نیست عدم جواب بر اساس چه مصلحتی بود. هر چند اگر به ظاهر روایت اخذ کنیم یک نکته در تأیید مشهور قابل دریافت است یعنی ظاهر روایت نشان می دهد دیه دارد اما میزان آن مشخص نیست «ما انفق علیه» نشان می دهد که به هر حال چیزی به عنوان دیه باید پرداخت شود و این نه تنها مخالف قول مشهور نیست بلکه در اصل دیه مؤید مشهور است و نمی توان گفت که مراد از «ما انفق علیه» دیه معهود است تا بگویید کسی که انفاق می کند هر چه می دهد برای دیه همان را بدهد زیرا در این روایت مقدار دیه معلوم نیست. لذا هیچ یک از اصحاب به این روایت عمل نکردند و می گویند این روایت ولو صحیحه است «رد علمه الی اهله» که اهلبیت خودشان معنایش را بیان کنند.

نتیجه: روایت صفوان گرچه صحیحه است اما نه دلیل قول سید مرتضی و صدوق است و نه دلیل قول مشهور بلکه معرض عنها است. (۲)

ص: ۱۸۷

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۳، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۵، ح۴، آل البیت.

۲- (۵) مرحوم سید در کتاب انتصار [الانتصار:۵۴۴، جماعه المدرسین] اشکالی را به خودش وارد کرده و جواب هم داده است و دیگران هم با طرح آن اشکال گفته اند هم اشکال و هم جوابش وارد نیست و ما هم چنانچه گذشت اصل قول دوم را نپذیرفتیم و به نظر ما اقوی قول مشهور است لذا نیازی به طرح آن اشکال و جواب نیست. و طالبین می توانند به کتاب شریف انتصار مراجعه نمایند.

حکم ولـد شـبهه: فرع بعدی این است که دیه بچه ای که با وطی شـبهه به دنیا بیاید چه حکمی دارد؟ گفتیم اگر ولد زنا اظهار اسلام بکند محکوم به اسلام است پس ولد شبهه به طریق اولی اگر بعد از بلوغ اظهار اسلام کند محکوم به اسلام است.

حکم بچه متولـد شـده از وطی حرام: اگر از طریق وطی حرام بچه به دنیـا آمـده باشـد مثلا از طریق وطی در حال حیض و نظیر آن اگر بچه ای به دنیا بیاید و بعد از بلوغ اظهار اسلام کند محکوم به اسلام است و اگر کشته شود دیه مسلمان دارد.

حکم بچه های سر راهی: بچه هایی که پیـدا می شونـد و در کودکسـتان ها نگهـداری و بزرگ می شونـد ممکن است پدر و مادر شرعی داشته باشند منتهی شناخته نشده اند لذا در اینگونه موارد نیز می گوییم کلا در حکم اسلام است.

دیه ذمی:

مسأله ۳۰: «دیه الذمی الحر ثمانمأه درهم یهودیا کان أو نصرانیا أو مجوسیا، ودیه المرأه الحره منهم نصف دیه الرجل، بل الظاهر أن دیه أعضائهمـا وجراحاتهمـا من دیتهمـا کـدیه أعضاء المسـلم وجراحاته من دیته، کما أن الظاهر أن دیه الرجل والمرأه منهم تتساوی حتی تبلغ الثلث مثل المسلم، بل لا یبعد الحکم بالتغلیظ علیهم بما یغلظ به علیه المسلم.» (۱)

تاکنون دیه مسلم را بررسی کردیم حالا بحث کافر ذمی است یعنی دیه اهل کتابی که در ذمه است بررسی می شود.

باید گفت دیه ذمی بنابر قول مشهور هشتصد درهم است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرمایـد «بلاخلاف معتد به فیه» و در کتاب خلاف (۳) و انتصار (۴) ادعای اجماع شد شهید در روضه (۵) تعبیر به «اشهر» دارد.

۱- (۶) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۹، ط اسماعیلیان.

۲- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۳۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۸) الخلاف ۵: ۲۶۵، جماعه المدرسین.

۴- (۹) الانتصار : ۵۴۶، جماعه المدرسین.

۵- (۱۰) شرح اللمعه الدمشقیه (کلانتر) ۱۰: ۱۹۱، داوری.

دلیل قول مشهور: در مورد دیه ذمی سه طائفه روایت داریم. که طائفه اول مؤید قول مشهور است و دو طائفه دیگر که منافی قول مشهور است جهت به دست آمدن راه جمع مورد بررسی قرار می گیرد.

طائفه اول از روایات: مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید نصوص معتبره مستفیضه صحیحه و غیر صحیحه داریم.

۱- صحیحه ابن مسکان (۲) «عن ابی عبدالله قال دیه الیهودی والنصرانی والمجوسی ثمانمأه درهم»

۲- لیث المرادی (۳) «قال: سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن دیه النصرانی والیهودی والمجوسی، فقال: دیتهم جمیعا سواء، ثمانمائه درهم ثمانمائه درهم.»

۳- علی بن جعفر (۴) «عن أخیه، قال: سألته عن دیه الیهودی والنصرانی والمجوسی، کم هی؟ سواء؟ قال: ثمانمائه ثمانمائه کل رجل منهم.»

۴- موثقه سماعه بن مهران (۵) « عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال : بعث النبی (صلی الله علیه وآله) خالد بن الولید إلی البحرین فأصاب بها دماء قوم من الیهود والنصاری والمجوس، فکتب إلی النبی (صلی الله علیه وآله): إنی أصبت دماء قوم من الیهود والنصاری فودیتهم ثمانمائه درهم ثمانمائه، وأصبت دماء قوم من المجوس ولم تکن عهدت إلی فیهم عهدا، فکتب إلیه رسول الله (صلی الله علیه وآله): إن دیتهم مثل دیه الیهود والنصاری، وقال: إنهم أهل الکتاب.»

۱- (۱۱) جواهر الکلام ۴۳: ۳۸، ط دارالکتب الاسلامیه.
۲- (۱۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۱۷، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۳، ح۲، آل البیت.
۳- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۱۸، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۳، ح۵، آل البیت.
۴- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۱۸، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۳، ح۶، آل البیت.
۵- (۱۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۱۸، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب ۱۳، ح۷، آل البیت.

کیفیت استدلال به روایات:

الف: دیه یهودی و نصرانی؛ هر چهار روایت صراحت دارد که دیه یهودی و نصرانی هشتصد درهم است.

ب: دیه ذمی: سه روایت؛ ۱- ابن مسکان ۲- لیث مرادی ۳- علی بن جعفر؛ صراحت دارد که دیه مجوسی هشتصد درهم است و روایت سماعه می گوید دیه مجوسی مساوی دیه یهود و نصاری است.

طایفه دوم: از روایات می گوید دیه ذمی دیه مسلم است.

طائفه سوم: دو روایت داریم که صحیحه است و می فرماید دیه ذمی چهار هزار درهم است.

بررسی و جمع بین آنها ان شاء الله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (برکات زبان – دیه ذمی:) ۹۰/۰۹/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (برکات زبان دیه ذمی:)

بحث اخلاقی: ویژگیهای زبان؛ (آفات و برکات)

پس از بیان برخی از آفات زبان گفتیم یکی از برکات زبان ذکر است. و آثار و برکاتی بر ذکر مترتب است؛

الف- ذکر زبانی خداوند: در این مورد روایاتی خواندیم و دعاهای فراوانی از ائمه معصومین رسیده است که حتی قرائت قرآن جزء ذکر لسانی است.

ب- به یاد خدا بودن: یعنی خدا را حاضر و ناظر اعمال خود دانستن.

آثار در یاد خدا بودن:

۱- اگر انسان به یاد خدا باشد خدا هم به یاد اوست در قرآن می فرماید «فاذکرونی اذکرکم» (۱) در دعایی که بزرگان تأکید بر آن داشتند آمده است «الهی لاتکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا» (۲)

ص: ۱۹۰

۱- (۱) بقره(۲): ۱۵۲.

۲- (۲) الکافی ۲: ۵۲۴، دارالکتب الاسلامیه.

در یک روایت آمده است «یا ابن آدم اذکرنی فی الملأ اذکرک فی ملأ خیر من ملأک» (۱) ای فرزند آدم در جمع بین نوع خود به یاد من باش و مرا یاد کن که من در جمعی که بهتر از جمع رفقای توست تو را یاد می کنم.

یا می فرماید «من ذکرنی سرا ذکرته علانیه» (۲) یعنی اظهرت ذکره ومحامده بین الناس وجعلته ان یذکروه بالخیر والصلاح نتیجه به یاد خدا بودن این است که خدا به یاد انسان است و این بالاترین توفیق برای انسان است.

۲- وقتی زبان انسان ذاکر باشد برایش در بهشت باغستان و ساختمان و باغات و جنات بهشت تهیه می شود.

در روایتی دارد «إن فی الجنه قیعاناً واسعا اذا اشتغل العبد بذکر الله اشتغل الملائکه بغرس الاشجار له فیها واذا سکت أمسک یقال لهم لِمَ أمسکتم؟ یقولون إن صاحبها سکت ومصالحنا ذکره» (۳)

(۴)

پیامبر وقتی از معراج برگشته بودند فرمودند دیدم ملائکه در باغهایی مشغول غرس درخت هستند و زمانی هم دست می کشند گفتم چرا دست کشیدید گفتند عبدی که صاحب این باغ است مصالح را نفرستاده است. شخصی از زیر منبر (گویا عمر بود) پرسید ما که همواره ذکر می گوییم در آنجا درخت زیاد داریم پیامبر فرمود به شرطی که آتشی نفرستی و آنها را بسوزانی (شاید منظور پیامبر سوزاندن درب خانه حضرت زهرا بوده باشد.)

۱- (۳) مستدرک الوسائل ۵: ۲۹۷، آل البیت.

۲- (۴) الکافی ۲: ۵۰۱، درالکتب الاسلامیه.

۳- (۵) - وسائل الشیعه ۷: ۱۵۲، آل البیت.

۴- (۶) وسائل الشیعه ۷: ۱۸۸، آل البیت.

۳- انسان وقتی به یاد خداست در نمازش حضور قلب پیدا می کند در روایتی دارد وقتی به نماز می ایستید خداوند به شما اقبال دارد یعنی روبروی شما به شما نگاه می کند و مواجه است پس باید توجه داشت که در مقابل چه کسی ایستاده است.

یکی از بزرگان می فرمود ما خیلی سعی می کردیم ولی نمی شد یک وقت بلند شدم رفتم کوفه در مسجد کوفه که فارغ البال باشم و دو رکعت نماز بخوانم اما وسط نماز به این فکر افتادم که چرا مسجد کوفه مناره ندارد؟ پس مشکل است. لذا پیامبر به مردم تمرین می دادند.

یک شتری به پیامبر هدیه داده بودند ایشان فرمود این شتر را من هدیه می کنم به کسی که دو رکعت نماز بخواند و غیر از خدا در فکرش چیز دیگری نباشد بالاخره همه رفوزه شدند امیرالمؤمنین هم فرمود من هم دو رکعت نماز خواندم پیامبر فرمود یا علی تو در این فکر بودی که اگر برنده شدم با این شتر چه کنم به این فکر افتادی که در راه خدا صدقه بدهی. پیامبر فرمود بالاخره این منافاتی با یاد خدا ندارد بنابراین امیرالمومنین برنده شتر شد.

در مورد وجود مبارک امیرالمؤمنین گفتند تیری در پای ایشان بود که نمی شد در بیاورند حضرت امام مجتبی فرموند در حال نماز آنرا دربیاورید که امیرالمؤمنین بعد از نماز فرمود والله متوجه نشدم.

در قضیه یوسف و زلیخا هم قرآن (۱) می فرماید «فلما رأینه اکبرنه وقطعن أیدیهن وقلنا حاش لله ما هذا بشر ان هذا الا ملک کریم» جمال و جلال یوسف چنان اینان را مسحور کرد که دست خود را قطع کنند و متوجه نشوند.

ص: ۱۹۲

۱- (۷) یوسف: ۳۱.

شرط همه اینها این است که تمام توجه انسان به خداوند باشد و هرچه خضوع و خشوع در نماز بیشتر باشد ثواب آن بیشتر است و شرط قبولی نماز نیز هیمن است.

بحث فقهی: دیه ذمی:

گفتیم قول مشهور در مقدار دیه ذمی هشتصد درهم است و شهرت عظیمه داشت و حتی بعضی ادعای اجماع کردند و مستندات روائی مربوط به دیه ذمی سه طائفه بودند که طائفه اول مطابق قول مشهور و در حد تواتر بود و طائفه دوم و سوم که یکی بر چهار هزار درهم و دیگری بر تساوی دیه مسلمان دلالت داشت.

اکنون این دو طائفه از روایات را مورد بررسی قرار می دهیم:

طائفه دوم: چهار هزار درهم؛ دو روایت دارد (۱)

۱- مرحوم صدوق (۲) نقل می کند محمد بن علی بن الحسین قال روی ان دیه الیهودی والنصرانی والمجوسی اربعه آلاف درهم لانهم اهل الکتاب

۲- روایت دیگر (۳)

(۴) عن ابی بصیر عن ابی عبدالله قال دیه الیهودی والنصرانی اربعه آلاف، أربعه آلاف ودیه المجوسی ثمانمأه درهم وقال أما إن للمجوس کتابا یقال له جاماسف.

طائفه سوم از روایات: دیه ذمی دیه مسلم است:

۱- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۰، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۳، ح۱۲، آل البیت.

۲- (۹) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۲۲، ح۵۲۵۳، جماعه المدرسین.

۳- (۱۰) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۲۲، ح۵۲۵۲، جماعه المدرسین.

۴- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۲، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۴، آل البیت.

۱- صحیحه ابان بن تغلب (۱)

(۲) عن ابی عبدالله قال دیه الیهودی والنصرانی والمجوسی دیه المسلم.

۲- صحیحه زراره (۳) عن ابی عبدالله من اعطاه رسول الله ذمه فدیته کامله قال زراره فهولاء قال ابوعبدالله و هولاء ممن اعطاهم ذمه

بررسی و راه جمع بین روایات:

بین این دو دسته از روایات (چهار هزار درهم، تساوی با مسلمانان) و روایات هشتصد درهم تعارض می شود پس باید بین روایات به نحوی جمع کنیم.

راه جمع بین روایات

۱- صاحب ریاض (۴) می فرماید

اولا: دسته اول روایاتی بود که از نظر کثرت نزدیک تواتر بود و شهرت عظیمه داشت.

ثانیا: روایات دسته اول موافق با اصل بود بنابراین اگر شک بکنیم حق با مطابق با اصل می شود.

ثالثاً: روایات دسته اول مخالف با عامه هم هست.

پس روایات هشتصد درهم از نظر تعداد فراوان تر است و نیز موافقت با شهرت و حتی اجماع و مطابقت با اصل و مخالفت با عامه دارد اما روایات چهار هزار درهم و تساوی با مسلمانان بیشتر از هشتصد درهم و قابل تکافؤ با روایات دسته اول نیست پس اصل عدم زیاده است و تعارضی نیست.

۱- (۱۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۲۲، ح۵۲۵۴، جماعه المدرسین.
۲- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۱، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۲، آل البیت.
۳- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۱، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۳، آل البیت.
۴- (۱۵) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۹، جماعه المدرسین.

رابعاً: آن دو روایت دال بر چهار هزار درهم یکی مرسله است یکی هم صحیحه نیست پس قابلیت تعارض با روایات دسته اول را ندارند.

خامساً: مرحوم صاحب ریاض (۱) نقل می کند که مرحوم مجلسی فرمود روایات دسته دوم و سوم را حمل بر تقیه می کنیم.

در جواب باید گفت اگر عامه فقط دو قول داشته بود حمل بر تقیه راه داشت اما عامه در دیه ذمی چهار قول دارند. فردا توضیح می دهیم إن شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (دیه ذمی:) ۹۰/۰۹/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (دیه ذمی:)

بحث در دیه کافر ذمی بود کافر ذمی یهودی و نصرانی و مجوسی را شامل میشود. زیرا بر اساس اسناد و روایات یهودی یا نصرانی را شامل است و نیز از روایات استفاده شد که مجوسی هم اهل کتاب است پس میتواند ذمی باشد و گفتیم در مورد دیه ذمی سه دسته روایات وجود دارد:

دسته اول: هشتصد درهم است که روایاتش کثیره بود و شهرت هم داشت.

دسته دوم: روایاتی که مفاد آن مساوی بودن دیه ذمی با دیه مسلمان است.

دسته سوم: روایات داله بر چهار هزار درهم که از نظر سند روایات آن ضعیف بود.

در مورد جمع بین این روایات چند نظر وجود داشت:

وجه اول: صاحب ریاض (۲) فرمود جمع بین روایات در صورتی است که تعارض باشد ولی در مورد بحث تعارضی نیست چون روایات دسته اول؛ هم کثیره و در حد تواتر است و هم شهرت عظیمه بر طبق آن است. به علاوه این دسته روایات مطابق با اصل است و نیز مخالف با عامه است و نیز روایات دسته دوم و سوم در مرئی و منظر قدما بود اما از آن اعراض کردند و مطروح است.

ص: ۱۹۵

۱- (۱۶) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۹، جماعه المدرسین.

۲- (۱) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۹، جماعه المدرسین.

وجه دوم: گفته اند این دو دسته روایت حمل بر تقیه می شود چون در بین عامه قائل به این دو قول داریم.

صاحب ریاض (۱) نقل می کند «عن خالی المجلسی و الاظهر حمل ما زاد علی ثمان مأه علی التقیه لموافقتهما لمذهب العامه»

اکنون به بیان چهار قول عامه می پردازیم سپس چگونگی حمل بر تقیه را بررسی می کنیم

صاحب مفتاح الکرامه (۲) نقل می کند بین عامه چهار قول مشهور است:

قول اول: دیه ذمی ثلث دیه کامل است.

قول دوم: دیه ذمی مثل دیه مسلمان است.

قول سوم: دیه ذمی نصف دیه کامله است.

قول چهارم: تفصیل: اگر مسلمان ذمی را عمدا کشته باشد دیه مسلمان بدهکار است و اگر غیرعمد باشد نصف دیه مسلمان بدهکار است. تعداد کسانی از اهل سنت که قائل به تساوی هستند فراوان است یعنی تعداد قابل توجهی از اهل سنت طرفدار قول دوم هستند.

مرحوم آقای خویی (۳) هم با نام بردن از تعدادی از فقهای اهل سنت نظیر شعبی ثوری ابی حنیفه عمر عثمان سعید بن مسیب عطا الحسن عکرمه عمر بن دینار شافعی اسحاق ابی ثور (۴) اقوال مختلف آنها را نقل می کند.

۱- (۲) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۹، جماعه المدرسین: «کما حکاه عنه خالی العلامه المجلسی (رحمه الله)، ولأجله حملها علی التقیه فقال: والأظهر حمل ما زاد علی ثمانمائه علی التقیه، لموافقتها لمذاهب العامه، إذ ذهب جماعه منهم إلی ان دیته ثلث دیه المسلم أربعه آلاف درهم»

۲- (۳) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۶۸، دار احیاء التراث العربی.

۳- (۴) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۰۹، العلمیه.

۴- (۵) المغنی، ابن قدامه ۹: ۵۲۷، دارالکتب العربی، بیروت.

بررسی چگونگی حمل بر تقیه:

برخی گفته انـد چهار هزار درهم از این جهت حمل بر تقیه می شود که بنابر یکی از اقوال عامه دیه ذمی ثلث دیه کامله اسـت و روی این مبنا که در باب دیات بعضی روایات می گفت دیه کامله دوازده هزار درهم است؛ چهار هزار درهم ثلث دیه کامله است پس چهـار هزار درهم مطـابق یکی از اقوال عـامه است هر چنـد که در آنجا گفتیم جمع بین روایت دوازده هزار درهم با روایـات کـثیره ده هزار درهم این است که بعضـی از دراهم وزنشـان کمتر بوده و چه بسـا روایت دوازده هزار درهم مربوط به دراهم دارای وزن کمـتر است. در نـتیجه ده هزار و دوازده هزار مسـاوی هسـتند پس اگر دوازده هزار درهم دیه یـک مسـلمان باشـد ثلث دیه، همـان چهـار هزار درهم می شود پس این روایـات مطابق می شود با قولی از عامه که می گویـد دیه ذمی ثلث دیه کامله است.

وجه سوم تفصـیل؛ توضـیح وجه سوم جمع مطلبی است که مرحوم شـیخ هم در تهـذیب (۱) هم در اسـتبصار (۲) آورده است ایشان پس از نقل این روایات می گویـد «الوجه بین الاخبار ان نحملهما علی من یتعود علی قتل اهل الذمه فان من کان کذلک فللامام یلزمه دیه المسلم کامله تاره وتاره اربعه آلاف درهم بحسب ما یراه اصلح فی الحال واردع لکی ینکل عن قتلهم فاما من ندر ذلک منه فلایلزمه اکثر من ثمان مأه حسب ما قدمناه اولا»

ص: ۱۹۷

۱- (۶) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۸، دارالکتب الاسـلامیه: «قال محمـد بن الحسن: الوجه فی هذه الخبار ان تحملها علی من یتعود قتل أهل الذمه، فان من کان کذلک فللامام ان یلزمه دیه المسـلم کامله تاره، وتاره أربعه آلاف درهم بحسب ما یراه أصـلح فی الحال واردع لکی ینکل عن قتلهم غیره، فاما من ندر ذلک منه فلا یلزمه أکثر من الثمانمائه حسب ما قدمناه أولا»

۲- (۷) استبصار ۴: ۲۶۹، ح ۱۰۱۹/۱۰، دارالکتب الاسلامیه.

روایات ده هزار یا چهار هزار درهم برای جایی است که انسان مسلمان معتاد به قتل اهل ذمه شده باشد لذا برای جلوگیری از این حالت و رفع اعتیاد؛ دیه را تشدید می کنند که بسته به نظر حاکم است.

دلیل راه جمع سوم: مرحوم شیخ (۱) در بیان شاهد جمع می فرماید «والذی یدل علی ما قلنا ما رواه ابن محبوب عن ابی ایوب عن سماعه قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن مسلم قتل ذمیا فقال هذا شیئ شدید لایحتمله الناس فالیعط اهله دیه المسلم حتی ینکل عن قتل اهل السواد وعن قتل الذمی ثم قال لو أن مسلما غضب علی ذمی فاراد أن یقتله و یأخذ ارضه ویؤدی الی اهله ثمان مأه درهم اذا یکثر القتل فی الذمیین ومن قتل ذمیا ظلما فانه لیحرم علی المسلم ان یقتل ذمیا حراما ما آمن بالجزیه وأداها و لم یجحدها»

مرحوم شیخ می فرماید روایت سماعه شاهد جمعی است که ما می گوییم یعنی اگر بطور عادی مسلمانی فردی از اهل کتاب را کشته است همان هشتصد درهم دیه دارد اما اگر جایی است که وضع بد شد و یک مسلمان معتاد به قتل ذمی است و به هر بهانه ای کفار اهل ذمه را به قتل می رساند در چنین جایی اختیار را به حاکم دادند که محکوم به ده هزار یا چهار هزار درهم بکند.

مرحوم علامه هم در مورد حمل بر تفصیل می فرماید «لا بأس به» (۲)

۱- (۸) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) مختلف الشیعه ۹: ۴۳۷، جماعه المدرسین: «وأجاب الشیخ بأنه محمول علی المعتاد لقتل أهل الذمه، ولا بأس بذلک»

نتیجه: تاکنون سه دسته روایت وجود داشت:

۱- هشتصد درهم ۲- چهار هزار درهم ۳- ده هزار درهم.

و در جمع آن روایات هم تا الان سه وجه گفته شد:

وجه اول: طرد دسته دوم و سوم از روایات.

وجه دوم: حمل بر تقیه کردن دسته دوم و سوم از روایات.

وجه سوم: نظر مرحوم شیخ بر تفصیل.

اقول: به نظر می رسد وجه چهارمی هم برای جمع بین روایات متصور است زیرا می توان گفت دیه ذمی از اساس موکول به نظر حاکم است تا بر اساس مصالح بین این سه دسته روایات یکی را انتخاب و حکم کند شاهد آن هم همین وجه و تفصیلی است که مرحوم شیخ ذکر کرده اند. توضیح مطلب برای فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

بررسی وجوه جمع بین روایات ۹۰/۰۹/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات {دیه ذمی (بررسی وجوه جمع بین روایات)}

گفتیم در مورد دیه ذمی (یهودی یا نصرانی یا مجوسی) سه طائفه روایت داریم.

طائفه اول: روایات داله بر هشتصد درهم که اکثر روایات این گونه بود.

طائفه دوم: همانندی دیه ذمی با دیه مسلمان.

طائفه سوم: چهار هزار درهم.

مرور وجوه جمع: برای جمع بین این روایات سه وجه خواندیم.

وجه اول: عبارت مرحوم صاحب ریاض (۱) نشان می داد که می خواهد بگوید اصلا تعارضی در کار نیست بلکه بحث حجت و لاحجت است یعنی بین روایاتی که می گوید هشتصد درهم روایات صحیحه وجود دارد و اکثر عددا است و مشهور به شهرت عظیمه طبق آن فتوی دادند و دو دسته دیگر از روایات معرض عنه است و از حجیت می افتد و تکافئی وجود ندارد تا بخواهیم وجه جمع درست کنیم ایشان در ادامه فرمود حق این است که به همین روایات هشتصد درهم عمل کنیم.

۱- (۱) ریاض المسائل ۱۴: ۱۸۹، جماعه المدرسین.

وجه دوم: مرحوم مجلسی و دیگران گفتند دو دسته روایات- تساوی با مسلم؛ و چهار هزار درهم- را حمل بر تقیه کردند یعنی تعبیر علامه مجلسی این بود که روایات بیش از هشتصد درهم محمول بر تقیه است.

وجه سوم: مرحوم شیخ در تهذیب (۱) و استبصار (۲) فرمود دو دسته روایات- تساوی با مسلم، و چهار هزار درهم- برای جایی است که شخص مسلمان معتاد به قتل ذمی شده باشد لذا برای رفع اعتیاد دیه را سنگین کردند.

نقد و بررسی وجه اول: کلام صاحب ریاض (۳) را که فرمود دو دسته روایات مطرود و از حجیت ساقط است قبول نداریم زیرا؛

اوّلا: روایات داله بر چهار هزار درهم بدون اعراض مشهور هم ضعیف است یعنی دو یا سه روایت داشتیم یکی مرسله صدوق (۴) بود و دیگر روایتی که در سند آن علی بن حمزه بطائنی (۵)

(۶) بود و ضعیف است.

ثانیا: گرچه همانگونه که عمل مشهور بر طبق یک روایت جابر ضعف سند است، اعراض مشهور از یک روایت نیز موجب کسر و سقوط روایت میشود اما این کلیت ندارد بلکه برای جایی است که ما یک قرینه ای نداشته باشیم که اعراض مشهور از یک روایت به خاطر عیب و نقصی در آن روایت بوده است که مشهور اعتماد پیدا کرده اند که این روایت از امام صادر نگردید و در مانحن فیه ما قرینه داریم زیرا نوعا مذاق شرع این است در مورد کسانی که عقیده خلاف حق دارند یک کسری و نقصی بگیرند که شرمنده بشوند شاید از عقیده فاسدشان دست بردارند مثلا یکی از احکام اسلام درباره ذمی نجس بودن ذمی است. و به تعبیر بعضی از بزرگان یکی دیگر از موارد ایجاد نقص در ذمی این است که دیه اش هشتصد درهم است حالا اگر دو روایت داریم یکی می گوید دیه ذمی مثل دیه مسلمان است و دیگری می گوید دیه ذمی چهار هزار درهم است و علماء از این دو طائفه روایت اعراض می کنند و معتقد می شوند دیه ذمی هشتصد درهم است به خاطر نقص روایت برابری با دیه مسلمان و یا روایت چهار هزار درهم؛ نیست که باعث اعتقاد به عدم صدور از امام شود بلکه اعتقاد به هشتصد درهم به خاطر تحقیر و تضییع و تضییق کفار است که لعل از عقیده شان برگردند چنانچه در مورد ارث نیز آمده است که کافر از مسلمان ارث نمیبرد. پس در همه جا اعراض مشهور موجب نمی شود روایت از حجیت ساقط شود.

۱- (۲) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۳) استبصار ۴: ۲۶۹، ح ۱۰۱۹/۱۰، دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۴) ریاض المسائل ۱۴: ۱۹۰، جماعه المدرسین.

۴- (۵) من لا يحضره الفقيه ۴: ۱۲۲، ح۵۲۵۳، جماعه المدرسين.

۵- (۶) من لا يحضره الفقيه ۴: ۱۲۲، ح۵۲۵۲، جماعه المدرسين.

۶- (۷) وسائل الشيعه ۲۹: ۲۲۲، كتاب الديات، ابواب ديات نفس، باب۱۴، ح۴، آل البيت.

حتی وقتی می گویند هرچه روایت اعلی سندا باشد اعراض مشهور تنقیص بیشتری ایجاد می کند؛ کلی نیست زیرا در اینجا قرینه داریم که اعراض از روایت از باب ضعف روایت نیست.

پس دو دسته روایات می ماند که باید بین آنها جمع شود یک دسته که می گوید دیه ذمی هشتصد درهم است و دسته دیگر می گوید دیه ذمی مساوی دیه مسلمان است.

وجه چهارم: با استفاده از راه جمع بیان شده توسط مرحوم شیخ (۱) که فرمود روایاتی که دلالت دارد دیه ذمی همانند دیه مسلمان است حمل می شود بر جایی که مسلمان به کشتن ذمی معتاد شده باشد، با استفاده از همین شاهد جمع می گوییم راه جمع اساسی بین دو دسته از روایات این است که شارع مقدس اختیار را در دست حاکم شرع گذاشته است که بر اساس مصلحت دیه ذمی ده هزار درهم یا هشتصد درهم باشد و این شاهد جمع هم همان شاهد جمعی است که مرحوم شیخ آورده است و لذا روایت را مجدد می خوانیم و بررسی می کنیم.

عن سماعه (۲)

(۳) «قال: سألت أباعبدالله (علیه السلام) عن مسلم قتل ذمیا؟ فقال: هذا شئ شدید لا یحتمله الناس فلیعط أهله دیه المسلم حتی ینکل عن قتل أهل السواد، وعن قتل الذمی، ثم قال: لو أن مسلما غضب علی ذمی فأراد أن یقتله ویأخذ أرضه ویؤدی إلی أهله ثمانمائه درهم إذا یکثر القتل فی الذمیین، ومن قتل ذمیا ظلما فإنه لیحرم علی المسلم أن یقتل ذمیا حراما ما آمن بالجزیه وأداها ولم یجحدها.»

۱- (۸) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۱، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۱، آل البیت.

برای بررسی این روایت مقدمهً می گوییم اکنون زمان زمانی است که حقوق بین الملل و حقوق بشر و مجامع بین المللی علیه اسلام فعالیت می کنند و دنبال بهانه هستند و برای فشار چه بهانه ای بالاتر از این که بگویند یک فرد کشته شد دیه اش هشتصد درهم و یک فرد دیگر که مسلمان است کشته شده دیه اش ده هزار درهم است.

البته همان ایام که ما در شورای عالی قضائی بودیم در یک پرونده ای در یکی از شهرها یک مسیحی کشته شده بود و دادگاه هم حکم به دیه هشتصد درهم داده بود اینها مسئله را چنان بزرگ کرده بودند و بلوای عجیبی درست شد و نامه ای به مجامع بین المللی داده بودند برای ما هم فرستاده بودند و نوشته بودند که مگر یک حیوان کشته شده است که اینگونه حکم می کنید. رفتم منزل آیت الله اراکی جریان را برای ایشان نیز گفتم ایشان هم به هشتصد درهم نظر داشتند و فرمودند نمی شود عوض کرد. حتی در جریان تدوین قانون اساسی به گونه قضیه سخت بود که وقتی قانون را می نوشتند جرات نکردند تصریح کنند دیه ذمی هشتصد درهم است گفتند سروصدا می شود اکنون با این مقدمه می گوییم یکی از مصادیق کلام امام(ع) در روایت که می فرماید «هذا امر شدید» همین مورد است و مرحوم صاحب ریاض (۱) هم می فرماید امر شدید یعنی مطرح کردن حکم واقعی که اگر بگوییم اسلام گفته است دیه ذمی هشتصد درهم است «لا یحتمله الناس» برای دیگران قابل تحمل نیست. اتفاقا این توجیه صاحب ریاض از توجیه و ترجمه مرحوم شیخ که فرمود علتش این است که عادت به کشتن ذمی پیدا کرده است بهتر است و لذا می گوییم علت آن این است که علیه جمهوری اسلامی ایران بازتاب دارد در یک چنین جایی امام(ع) می فرماید «هذا شیئ شدید لایحتمله الناس فالیؤت اهله دیه المسلم» پس باید اهل آن ذمی و اولیاء دم ذمی را ساکت کنید و دیه ذمی را به اندازه دیه مسلم بپردازید و این یک شاهد جمعی می شود که بگوییم حکم اصلی شارع مقدس در دیه ذمی هشتصد درهم است و برابری با دیه مسلمان در جائی است که تشخیص حاکم نشان می دهد اجرای هشتصد درهم باعث بروز امر شدید است.

۱- (۱۱) ریاض المسائل ۱۴: ۱۹۰، جماعه المدرسین.

به نظر می آید این وجه چهارم وجه جمع خوب و مناسبی است و الآن هم در دستگاه قضایی گویا با نظر مقام معظم رهبری همین کار را می کنند البته اگر روزی اوضاع عادی شود حکم همان هشتصد درهم است. الان هم مصلحت را در این می بینند که دیه ذمی ده هزار درهم باشد قانون هم الان در عمل اینگونه اجراء می شود.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

بررسی وجوه جمع بین روایات ۹۰/۰۹/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات {دیه ذمی (بررسی وجوه جمع بین روایات)}

گفتیم در مورد دیه ذمی سه طائفه روایت وجود دارد و متعارض است:

طائفه اول: روایاتی است که دلالت دارد دیه ذمی هشتصد درهم و روایات آن کثیره و صحیحه است و عمل اصحاب هم بر طبق آن است.

طائفه دوم: دلالت دارد که دیه ذمی مثل دیه مسلم است. این هم از نظر سند صحیحه است و دلالت آن هم روشن است.

طائفه سوم: چند روایت بود که دال بر چهار هزار درهم بود و چون تعداد روایات دسته سوم کم و از نظر سند نیز ضعیف بود آن را کنار گذاشتیم و گفتیم بین دو طائفه- هشتصد درهم و برابری با دیه مسلمان (ده هزار درهم)- معارضه وجود دارد و چهار وجه جمع بیان کردیم.

وجه اول: در وجه جمع اول که بعضی گفته بودند روایت هشتصد درهم مشهور هستند و بقیه معرض عنه است پس از حجت ساقط است. جواب دادیم در جایی روایت با اعراض از حجیت ساقط می شود که اعراض مشهور موجب سقوط اعتماد از آن روایت بشود ولی در مانحن فیه اعراض از جهت تضییع و تنقیص کفار می باشد تا شاید به سمت حق بیایند بنابراین اعراض مشهور به جهت عیب روایت نیست.

ص: ۲۰۳

وجه دوم: وجه جمع دوم حمل بر تقیه بود که گفتند با توجه به اینکه نظر حاکمان معروف از اهل سنت بر تساوی بود پس روایت تساوی حمل بر تقیه میشود. این وجه هم قابل اعتماد نیست زیرا همانگونه که مرحوم آقای خویی فرمودند در صورتی که راه جمع مناسبتری وجود داشته باشد نیاز به توجه به راه تقیه نیست.

وجه سوم: راه جمع سوم را رد نکردیم بلکه با پرداختن به آن و از طریق آن یک راه جمع چهارم استخراج کردیم و گفتیم هر دو طائفه روایت ظهور در تعین دارد یعنی طائفه هشتصد درهم می گوید دیه ذمی همین هشتصد درهم است و لا غیر. و طائفه تساوی با مسلمان (ده هزار درهم) نیز می گوید دیه ذمی همین ده هزار درهم است و لا غیر. برای رفع تعارض و رسیدن به راه

جمع از ظهور در تعین هرکـدام از دو طـائفه دست برمی داریم و بـا مرتکب شـدن یـک خلاـف ظاهر لا غیر را از هر دو طائفه حـذف می کنیم در نتیجه دو طائفه بـدون تعین و قابل تغییر خواهـد شد یعنی دیه ذمی هشـتصد درهم است اما ممکن است در برخی موارد هشـتصد درهم نباشـد و نیز دیه ذمی ده هزار است امـا ممکن است در برخی موارد چنین نباشـد بلکه هر دو طائفه برای بیان حکم الهی است منتهی منوط به حکم حاکم است که بر اساس مصالح حکم کند گاهی به هشتصد درهم و گاهی به ده هزار درهم. و دلیـل این راه چهـارم برای جمع که از ظهور تعینی هر دو طائفه رفع یـد بکنیم عبارتی است که امام(ع) فرمود «هذا امر شدید» (۱)

ص: ۲۰۴

۱- (۱) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

(۱) معلوم می شود که در زمان امام معصوم نیز یک چنین واقعه ای بوجود آمده بود که امام فرمود هذا امر شدید و بعد بلافاصله امام فرمود «فالیؤت اهله دیه المسلم» بنابراین هرجا چنین قضیه ای پیش بیاید حکم هشتصد درهم به ده هزار درهم تغییر می کند چه در زمان حضور باشد یا در زمان غیبت. این وجه جمع خوبی است که ظاهرا شورای نگهبان و دستگاه قضایی هم در عصر اخیر به همین نظر رسیده اند و پذیرش چنین وجه جمعی از نظر فقهی هیچ بعید نیست زیرا با حفظ احترام به وجه جمع مرحوم شیخ (۲)

(۳) و نیز مرحوم صدوق (۴) و همچنین مرحوم مجلسی (۵) می گوییم به اقتضای هر زمان یک راه جمع بین روایات میتواند متصور باشد. الان به نظر می رسد با توجه به این جوّی که علیه نظام اسلامی درست می کنند و منشاء آن را همین مسأله حقوق بشر می دانند مناسب است به طور مقطعی به روایات داله بر تساوی با مسلم عمل شود. و وجود این شرایط و جوّ نامساعد فعلی به نظر می رسد معلول کم کاری ها است وگرنه اگر ما میتوانستیم آنگونه که شایسته است و به زبان روز احکام اسلام را به جهان معرفی کنیم هیچ نیازی به این مصلحت اندیشی ها نبود.

۱- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۱، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۱، آل البیت.

۲- (۳) تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۴) استبصار ۴: ۲۶۹، ح۱۰۱۹/۱۰، دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۵) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۲۲، ح۵۲۵۳، جماعه المدرسین.

۵- (۶) ریاض المسائل ۱۴: ۱۹۰، جماعه المدرسین.

آن روزها که در دستگاه قضایی بودیم در یک مرحله وزیر دادگاه آلمان به ایران آمده بود و می گفت شما دو چیز با ارزش دارید و به آن افتخار هم می کنید ولی نتوانستید در دنیا جا بیندازید یکی حجاب است و دلیل و استدلال قوی هم بر اساس آن دارید و یکی هم قصاص که می آیند در دنیا علیه شما می گویند شما آدم کشی می کنید اما شما نتوانستید این حکم ارزشی را جا بیندازید.

در مورد دیه هم به نظر می رسد ما نتوانستیم این حکم را در دنیا جا بیندازیم در حالیکه ادله متقن داریم و در جای خود بحث شد از جمله می گوییم مرد نان آور خانه است و زن مصرف کننده است و دیگر وجوهی که مطرح است قابل طرح و دفاع است.

در ذیل مسأله ۳۰ امام می فرماید (۱) «دیه المرئه الحره منهم نصف دیه الرجل»

دیه مرد کافر هشتصد درهم است وقتی دیه زن کافر نصف آن باشد می شود چهارصد درهم.

مرحوم محقق (۲) می فرماید «ودیه نسائهم علی النصف منهم»

مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «کما صرح به الشیخ والفاضلان والکرکی وثانی الشهیدین وغیرهم بل ظاهرهم المفروغیه منه بل یظهر من المبسوط والغنیه الاجماع علیه»

دلیل مسأله

اطلاق ادله: دلیل نصف بودن دیه زن ذمی همان اطلاق روایاتی است که قبلاً خواندیم. که فرمود «دیه المرئه نصف دیه الرجل» (۴) در همه صور چه مسلمان باشد یا مسیحی باشد ذمی باشد یا غیر آن نصف می شود حتی می فرماید معقد اجماع است.

ص: ۲۰۶

۱- (۷) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۹، اسماعیلیان.

۲- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، استقلال طهران.

۳- (۹) جواهر الکلام ۴۳: ۳۹، دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۵، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۵، ح۱، آل البیت.

«بـل الظاهر أن دیه أعضائهما وجراحاتهما من دیتهما كـدیه أعضاء المسـلم وجراحاته من دیته» و در اعضاء و جوارح نیز نصـف می شود اگر یک دست ذمیه قطع شد دویست درهم دیه آن است «كما أن الظاهر أن دیه الرجل والمرئه منهم»

یعنی در دیه اعضـاء، زن و مرد ذمی مساوینـد و اگر به ثلث رسـید دیه زن ذمی نصف دیه مرد ذمی می شود. عین همان مطلبی که در مسـلم و مسـلمه گفتیم در اینجـا هم می آیـد «بـل لایبعـد الحكم بالتغلیـظ علیهم» امام در تحریر می فرمایـد بعیـد نیسـت بگوییم حکم دیه تغلیـظ نیز در مورد آنهـا جاری است و دلیلش همان اطلاقات است چنانچه در روایت زراره داشتیم که گفت «قلت لابـی جعفر رجـل قتل فی الحرم قال علیه دیه وثلث» (۱) زراره می گوید از امام باقر(ع) پرسـیدم حکم مردی که در حرم کشته شد چیست؟

امام فرمود یک دیه کامل و یک ثلث دیه است.

کیفیت اسـتدلال: ملاحظه می فرمایید اطلاق روایت با کلمه «رجل» هم مسـلمان را شامل است و هم ذمی را و چنانچه در مورد مسـلمان اگر زن بود نصف میشد در مورد ذمی نیز اگر زن باشد نصف میشود. ضمن اینکه وقتی بگوییم دیه مرد ذمی در عصر حاضر ده هزار درهم است همانند آنچه که در دیه مرد و زن مسلمان محاسبه شد و دیه زن مسلمان نصف بود دیه زن ذمی هم نصف دیه مرد ذمی خواهد بود.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

ص: ۲۰۷

۱- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۰۴، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۳، ح۳، آل البیت.

کتاب الدیات (دیه کافر غیر ذمی) ۹۰/۰۹/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (دیه کافر غیر ذمی)

مسأله۳۱: «لا دیه لغیر اهل الـذمه من الکفار سواء کانوا ذوی عهـد ام لا» (۱) کافران غیر ذمی چه اینکه حربی باشـند یا خیر و یا معاهـد باشـند یا خیر «وسواء بلغته الـدعوه أم لا» دعوت اسـلام به آنها رسـیده باشـد یا نه؛ چنین فردی اگر توسط یک مسـلمان کشته شود دیه و قصاص ندارد.

مرحوم محقق (۲) می فرماید «ولا دیه لغیر اهل الذمه من الکفار ذوی عهد کانوا او اهل حرب بلغتهم الدعوه او لا»

مرحوم صاحب جواهر (۳) در ادامه کلام محقق با ادعای عدم خلاف می فرماید «بلاخلاف اجده» یعنی بین کسانی که متعرض این بحث شده اند خلافی نیست.

دلیل مسأله:

۱- اصل: چون دلیلی که ادعا را اثبات کند نداریم؛ وقتی دلیلی نداریم در ثبوت حکم شک می کنیم و در صورت شک اصل عدم است.

۲- عـدم شـمول اطلاقـات: گرچه در قرآن و سـنت مطلقـاتی داریم امـا همه اینها شـرط دارد و در کتاب قصاص می گوینـد از شرایط قصاص تساوی در دین است و نیز اطلاقات روایات همگی دیه المسـلم را می گوینـد حتی از روایاتی که در مورد ذمی داشتیم اختصاص را استظهار می کردیم یعنی باید ذمی باشد تا دیه تعلق بگیرد.

برای نمونه؛

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۵۵۹، ط اسماعیلیان.

۲- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۸، ط استقلال طهران.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۴۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

روایت ابان بن تغلب (۱)

(۲) می گفت «عن ابی عبدالله قال دیه الیهودی والنصرانی والمجوسی دیه المسلم» همینکه دیه اهل کتاب را مشخص می کند معلوم می شود که اختصاص به ذمی دارد

و یا در روایت زراره (۳) عن ابی عبدالله (ع) آمده است «من اعطاه رسول الله ذمه فدیته کامله قال زراره فهولاء قال ابوعبدالله وهولاء ممن اعطاهم ذمه»

البته باید گفت ما نمی خواهیم به این ادله تمسک بکنیم بلکه استظهار می کنیم و تمسک به اصل می کنیم.

۳- روایت:

۳/۱- «اسماعیل بن فضل (۴) قال سئلت اباعبدالله(ع) عن دماء المجوس والیهود والنصاری هل علیهم وعلی من قتلهم شیئ اذا غش المسلمین واظهر العداوه لهم والغش قال لا الا ان یکون متعودا لقتلهم»

پس همینکه اهل ذمه است اگر از تحت ذمه خارج شد مثل سایر کفار می شود گرچه سوال سائل از موردی بود که وقتی ذمی خیانت کرد از تحت ذمه رفت بیرون و مثل سایر کفار شده است و دیه ندارد اما آنهایی که از اول تحت ذمه اسلام نبوده اند به طریق اولی قتلشان باعث دیه بر مسلمان نیست مگر اینکه عادت به قتل کرده باشد که در این صورت تعزیراً مجازات می شود.

ص: ۲۰۹

۱- (۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۲۲، ح۵۲۵۴، جماعه المدرسین.

۲- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۱، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۲، آل البیت.

۳- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۱، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۳، آل البیت.

۴- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۲۳، کتاب الدیات، ابواب دیات نفس، باب۱۴، ح۱، آل البیت.

نکته: اقلیتهایی که در جمهوری اسلامی زندگی می کنند گرچه ذمی مصطلَح نیستند اما کسی که مقررات را بپذیرد یعنی تحت ذمه هست همینکه حتی از روی ترس هم که شد خلاف نمی کند پس تحت ذمه است.

حکم ذمی خارج شده از شرایط ذمه:

«بل الظاهر لا دیه للذی اذا اخرج عن الذمه» امام می فرماید اگر یک کافر ذمی بدون اینکه از دین خود خارج شود فقط خود را از شرایط ذمه خارج کند در صورتی که توسط یک مسلمان کشته شود دیه ندارد.

حکم خروج ذمی از دین خود و پیوستن به ارتداد:

امام در ذیل مسأله ۳۱ می فرماید «وکذا لا دیه له لو ارتد عن دینه» اگر کسی از دین خودش مرتد شده و به الحاد گرایش پیدا کند این شخص بلاشبهه دیه ندارد چون مانند بقیه کفار شده است.

حکم خروج از دین خود و پیوستن به دین تحت ذمه دیگر:

اما اگر از دین خودش مرتد شد و به دینی که آن دین هم تحت ذمه است درآمد مثلا یهودی بود نصرانی شد آیا هنوز تحت ذمه است؟ فرمودند «ففی ثبوتها اشکال» مسأله مورد اشکال است و دو احتمال دارد:

احتمال اول: بعضی گفتند که از تحت ذمه خارج می شود زیرا با او در شرایطی قرارداد بسته شد که یهودی بود وقتی از یهودی بودن خارج شد در حقیقت از شرایط ذمه خارج شد.

احتمال دوم: برخی دیگر هم می گویند اگر از یهودی بودن بیرون رفت و نصرانی شد باز هم همچنان تحت ذمه است مرحوم امام می فرماید «وان لایبعد ذلک» ظاهرا لایبعد می گوید احتیاط این است که دیه دارد.

ص: ۲۱۰

اقول: ما می گوییم اقوی این است که دیه دارد یعنی کشتن شخص ذمی خارج شده از دین خود حرام است. منتهی قصاص ندارد بلکه دیه دارد و برای غیر ذمی هیچ حرمت و احترامی ثابت نیست.

وصلی الله علی سیدنا وآله الطاهرین

کتاب الدیات (موجبات ضمان دیه) ۹۰/۱۰/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (موجبات ضمان دیه)

یک تذکر در مورد تعطیلات:

گاهی بعضی تعطیلات پیش می آید انسان تمایل دارد که درس باشد ولی دیدیم آقایان مراجع عظام چهارشنبه را به مناسبت شهادت امام سجاد(ع) تعطیل کردند ما هم تعطیل کردیم.

از آقا سید محمد باقر درچه ای نقل می کنند که رسمشان بود در اعیاد ائمه(ع) درس را تعطیل می کردند اما وفیات را تعطیل نمی کردند و می فرمودند وقتی درس تعطیل باشد طلاب خوشحال می شوند و منافات با وفات دارد.

می گویند در یک مرحله برخی طلبه ها اصرار می کنند که فلان روز مصادف شهادت یکی از ائمه(ع) تعطیل شود و آقای درچه ای قبول نمی کند و لذا طلاب تبانی می کنند که آن روز هیچکس در درس شرکت نکند آقا وارد مدرسه می شود که به سمت مدرس برود تصادفا یکی از طلبه ها که از شاگردان بود سر حوض ایستاده بوده یا برای کاری از حجره بیرون آمده بود یا خواست ببیند چه خبر است؛ که با ورود آقا مواجه می شود و به ناچار همراه آقا به مدرس می رود یک مقدار صبر می کنند استاد وقتی دید دیگران نیامدند درس را با همان یک نفر شروع می کند. روز بعد که بقیه طلاب آمدند دیدند آقا از محل درس به اندازه یک درس جلوتر شروع به خواندن کرد. خواستند برگردد استاد فرمود ما آن درس را دیروز با یک نفر از شاگردان خواندیم و هرگز بر نمی گردیم.

ص: ۲۱۱

بحث فقهی:

القول فی موجبات الضمان:

بعد از بیان موارد دیه حُرّ؛ اکنون دیه عبد و امه مطرح است و بحث عبد مسلم یا ذمی یا امه مسلم یا ذمی را بعضی از فقهاء مفصل ذکر می کنند و بعضی اجمالا ذکر می کنند و بعضی هم مانند امام(ره) اصلا ذکر نکردند. و لذا ما هم از بحث عبد و امه می گذریم و ذکر نمی کنیم و موجبات ضمان را مورد بحث قرار می دهیم و می گوییم:

فعلی که انسان انجام می دهد و موجب ضمان می شود یا بالمباشره انجام می شود یا بالتسبیب.

فعل بالمباشره منجر به قتل:

بالمباشره گاهی بدون آلت است مانند اینکه با دست کسی را خفه کند یا با آلت است ولی بالمباشره صدق می کند مانند اینکه با چاقو یا با گلوله کسی را بزند در اینصورت فعل را منتسب به شخص می دانند و حتی ممکن است واسطه قوی تر از چاقو و گلوله باشد مانند اینکه او را در گودال آتش یا در دریا یا در قفس حیوانات بیندازد اما باز هم عرف قتل را منتسب به فاعل می داند و بالمباشره صدق می کند. منتهی در محل بحث چون قصد قتل ندارد یا فعل کشنده نیست این فعل موجب دیه می شود و اگر قصد داشته باشد یا فعل کشنده باشد دیه ندارد بلکه هم در جنایت نفس و هم در جنایت طرف قصاص دارد.

فعل بالتسبیب موجب قتل:

گاهی هم فعل بالتسبیب موجب قتل است در تعریف تسبیب می گویند «هو فعل ما لولاه لم یتحقق القتل او التلف ولکن العله غیره»

ص: ۲۱۲

مانند اینکه فاعل سمی در غذایی می ریزد و آکل غذا را می خورد و می میرد اینجا علت مرگ فعل مباشری خود خورنده است. و در باب عمد گفتیم اگر عمدا سم در غذا بریزد موجب قصاص می شود ولی اگر عمدا نیست و یا اینکه مما یقتل نبود مثل اینکه مقدار کمی سم ریخته و تصادفا موجب قتل شده است، موجب دیه می شود.

اجتماع مباشر و سبب در قتل:

گاهی هم اجتماع مباشر و سبب است اسلحه را می دهد دست یک بچه و می گوید بزن فلانی را بکش که بحث تزاحم است و انتساب قتل به علت اقوی داده می شود. البته بحث تزاحم علل در آینده مطرح می شود.

مباشرت:

مسأله ۱- «المراد بالمباشره أعم من أن یصدر الفعل منه بلا آله کخنقه بیده أو ضربه بها أو برجله فقتل به أو بآله بسهم ونحوه أو ذبحه بمدینه أو کان القتل منسوبا إلیه بلا تأول عرفا کالقائه فی النار أو غرقه فی البحر أو إلقائه من شاهق إلی غیر ذلک من الوسائط التی معها تصدق نسبه القتل إلیه.»

مبحث اول از مباحث موجبات ضمان مباشرت است. امام می فرماید مباشرت یعنی صدور فعل به سه حالت ممکن است ۱- بلا آله ۲- بالآله ۳- قتل منسوب به فاعل باشد.

مسأله ۲- «لو وقع القتل عمدا یثبت فیه القصاص، والکلام هاهنا فیما لا یقع عمدا، نحو أن یرمی غرضا فأصاب إنسانا أو ضربه تأدیبا فاتفق الموت وأشباه ذلک مما مر الکلام فیها فی شبیه العمد والخطأ المحض.» محل بحث در قتل غیر عمد است مانند اینکه هدف می گیرد آهویی را اما تیر به یک انسانی می خورد و یا کسی را برای تادیب می زند و تصادفا موجب قتل می شود البته تشخیص عمد یا غیر عمد در اینگونه موارد با قرائن است و معلوم می شود که ضرب تادیبا بود و قصد نداشته است.

ص: ۲۱۳

مسأله ۳- «لو ضرب تأديبا فاتفق القتل فهو ضامن، زوجا كان الضارب أو وليا للطفل أو وصيا للولى أو معلما للصبيان، والضمان فى ذلك فى ماله.»

در این مسأله مثالهایی می زند که در این مثالها اصل ضرب با شرائطی جایز است و تصادفا منتهی به مرگ می شود می گوییم فعلی که انجام می دهد چه شرعا جایز باشد یا شرعا جایز نباشد در هر دو صورت اگر منتهی به مرگ شد ضامن است.

این سه مسأله بحث زیادی نداشت که قبلا هم خواندیم اما عمده بحث در مسأله چهار است که اگر بیمار در حین طبابت مرد آیا دیه دارد یا خیر؟ ان شاءالله بحث فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه) ۹۰/۱۰/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه)

مسأله۴: «الطبيب يضمن ما يتلف بعلاجه إن كان قاصرا فى العلم أو العمل ولو كان مأذونا، أو عالج قاصرا بدون إذن وليه أو بالغا بلا إذنه وإن كان عالما متقنا فى العمل، ولو أذن المريض أو وليه الحاذق فى العلم والعمل قيل: لا يضمن، والأقوى ضمانه فى ماله، وكذا البيطار هذه كله مع مباشره العلاج بنفسه، وأما لو وصف دواء وقال: إنه مفيد للمرض الفلانى أو قال إن دوائك كذا من غير أمر بشربه فالأقوى عدم الضمان، نعم لا يبعد الضمان فى التطبيب على النحو المتعارف»

در بحث موجبات ضمان دیه (تلف نفس یا تلف عضو) سه مسأله به عنوان مقدمه گفته شد.

مسأله۴: مسأله چهار در مصادیق موجبات ضمان دیه است.

مصداق اول: طبیب: یکی از مصادیق موجب ضمان دیه کاری است که طبیب انجام می دهد و معالجه منتهی به مرگ بیمار یا منتهی به قطع عضو یا نابینایی می شود این مصداق شش صورت دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد.

ص: ۲۱۴

۱- طبیب عالم حاذق و مأذون از ناحیه بیمار یا ولی آن با اخذ برائت.

۲- طبیب عالم حاذق و مأذون از ناحیه بیمار یا ولی آن بدون اخذ برائت.

۳- طبیب عالم حاذق و بدون اذن از ناحیه بیمار یا ولی آن بدون اخذ برائت.

۴- طبیب عالم غیر حاذق مأذون با اخذ برائت.

۵- طبیب عالم غیر حاذق مأذون بدون اخذ برائت.

۶- طبیب عالم غیر حاذق و غیر مأذون.

صورت اول: طبیب عالم حاذق (۱) و مأذون از ناحیه بیمار یا ولی آن بدون اخذ برائت ذمه:

صورت اول که هی العمده؛ طبیبی عالم و حاذق است از نظر علم و حذاقت شکی در او نیست و اذن گرفته و عمل می کند اما بیمار تلف می شود. بلاشک در اینجا قصاص ندارد چون عمد نیست و اگر تلفی پیش بیاید همان شبه عمد است و چون در اقدام بر جراحی یا هر اقدامی قصد شخص بیمار را دارد خطای محض نیست و چون قصد معالجه دارد از مصادیق شبه عمد است و دیه دارد. اما در اینکه آیا دیه بعهده طبیب است یا خیر؟ فیه خلاف.

در مسأله دو قول است:

قول اول: ثبوت دیه طبیب: مشهور می گوید گرچه مأذون باشد خود طبیب ضامن دیه است.

۱- (۱) گفتنی است معیار در شناسای «طبیب حاذق» مقدار تجربه است و قدر متیقن این است که اگر بار اول باشد حذاقت صدق نمی کند ولذا معمولا بعد از گذراندن دوره عملی بیمارستانی به دانشجویان جواز طبابت داده می شود.

مرحوم امام در مسأله چهار می فرمایـد «لو اذن المریض او ولیه الحاذق فی العلم والعمل قیل لایضـمن والاقوی ضـمانه فی ماله» قول به عـدم ضـمان طبیب را نسـبت به قیل می دهد و چون شـبه عمد است می فرماید اقوی این است که طبیب از مال خودش ضامن است.

مرحوم محقق (۱)

(۲) در شرایع می فرماید «قیل لا یضمن وقیل یضمن وهو اشبه»

صاحب جواهر (۳) بعـد از بیان کلام محقق علاوه بر تأیید فرمایش محقق از کتاب نکت علی النهایه (۴) از قول محقق نقل می کند که فرمود «الاصحاب متفقون علی ان الطبیب یضمن ما یتلفه بعلاجه بل فی الغنیه (۵) الاجماع علیه»

مرحوم آقای خویی (۶) در مبـانی تکمله می فرمایـد «واما اذا اذن له المریض فی علاجه ولم یقصر ولکنه آل الی التلف اتفاقا فهل علیه ضمان أم لا قولان الاقرب هو الاول» اقرب ضمان است.

ص: ۲۱۶

۱- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۹، ط استقلال طهران.

۲- (۳) استدلالی هم دارد که بعد بیان می کنیم.

۳- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۴۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۵) نکت النهایه ۳: ۴۲۱، ط جماعه المدرسین.

۵- (۶) غنیه النزوع : ۲۸۹، ط مؤسسه امام صادق(ع): «و الأجیر ضامن لتلف ما استؤجر فیه، أو نقصانه، إذا کان ذلک بتفریطه، أو نقصان من صنعته سواء کان ختانا، أو حجاما، أو بیطارا، أو غیر ذلک، و سواء کان مشترکا- و هو المستأجر علی عمل فی الذمه- أو مفردا- و هو المستأجر للعمل مده معلومه- لأنه یختص عمله فیها بمن استأجره، یدل علی ذلک الإجماع الماضی ذکره»

۶- (۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۱، ط العلمیه.

تقریبا مشهور علماء می گویند طبیب در مال خودش ضامن است.

در مقابل مشهور قول ابن ادریس (۱) است که می گوید: «ومن تطبب، أو تبیطر فلیأخذ البراءه من ولی من یطببه، أو صاحب الدابه، و الّا فهو ضامن إذا هلک بفعله شی ء من ذلک. هذا إذا کان الذی جنی علیه الطبیب غیر بالغ، أو مجنونا، فاما إذا کان عاقلاـ مکلفا، فأمر الطبیب بفعل شی ء، ففعله علی ما امره به، فلا یضمن الطبیب، سواء أخذ البراءه من الولی، أو لم یأخذ، و الدلیل علی ما قلناه، ان الأصل براءه الذمه، و الولی لا یکون الا لغیر المکلف.»

ملاحظه می فرمایید که عبارات سرائر نشان می دهد که هیچ ضمانی در کار نیست.

دلیل قول مشهور:

دلیل اول: استناد فعل به طبیب: مرحوم صاحب مسالک (۲) در یک جمله آورده است «لان التلف مستند الی فعل الطبیب»

دلیل دوم: اطلاق: اطلاقات ادله ضمان متلف شامل محل بحث می شود.

برای نمونه قرآن می فرماید «ومن قتل مومنا خطائا فتحریر رقبه ودیه مسلمه الی اهله» (۳)

شکی نیست که عمل طبیب باعث مرگ مریض شده است و عمدی هم نیست البته بحث مدخلیت داشتن یا مدخلیت نداشتن در جای خود مورد بررسی قرار می گیرد.

دلیل سوم: روایت: در روایات متعدد در باب دیات گفتیم اگر انسانی خطائا کسی را بکشد باید دیه بدهد و قید طبیب یا غیر طبیب نیامده است.

۱- (۸) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

۲- (۹) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۷، ط معارف اسلامی.

۳- (۱۰) نساء(۴): ۹۲.

دلیل چهارم: روایت خاص: در روایت می فرماید «لایبطل دم امرء مسلم» (۱) پس لا اقل باید دیه ثابت باشد.

قول دوم: عدم ثبوت دیه:

ابن ادریس (۲) در مقابل قول مشهور؛ نظریه عدم ثبوت دیه را مطرح کرده است و سه دلیل برای قول ابن ادریس قابل ارائه است.

دلیل اول قول دوم: اصل: ابن ادریس با تمسک به اصل (۳) می فرماید (۴) اصل عدم لزوم دیه است. و در جایی که دلیل نباشد اصل دلیل است.

جواب دلیل اول قول دوم:

در جواب استدلال به اصل می گوییم صحیح است که اگر دلیل نباشد اصل دلیل است در حالی که ما اطلاقات آیات و روایات را داشتیم و این بهترین دلیل است پس جایی برای اصل نیست.

دلیل دوم قول دوم: سقوط ضمان: مرحوم محقق (۵) با عنوان قیل شاید به ابن ادریس نسبت داده است که می فرماید «لان الضمان یسقط بالاذن» اینجا طبیب با اذن اقدام کرد وقتی مریض خودش اجازه داد عمل بکند پس چرا طبیب ضامن باشد اذن مجوز عمل می شود پس دیه ندارد.

ص: ۲۱۸

۱- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۰۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب ۴۶، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۱۲) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

۳- (۱۳) المهذب البارع ۵: ۲۶۲، ط جماعه المدرسین: «والآخر عدم الضمان، وهو قول ابن إدریس، للأصل ولأنه فعل سائغ فلا یستعقب الضمان، ولأن إذن المریض له فی العلاج بحسب نظره وما یؤدی إلیه فکره، یوجب سقوط ضمانه، کالإذن فی قطع السلعه، ولأن القول بالضمان یلزم منه الحرج بامتناع الأطباء من العلاج مع إمساس الحاجه إلیه، فیکون منفیا بالآیه [وما جعل علیکم فی الدین من حرج (حج: ۲۲)] والروایه [الاخبار الوارده فی نفی الحرج کثیره فلاحظ]»

۴- (۱۴) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

۵- (۱۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۹، ط استقلال طهران.

جواب دلیل دوم قول دوم:

میگوییم گرچه بیمار به طبیب اذن داده است اما اذن در درمان داد و نه اذن در قتل ولذا اگر طبیب می گفت ممکن است تلف بشوی ممکن بود بیمار اصلا اذن ندهد یعنی لازمه اذن گرفتن عدم ضمان نیست.

دلیل سوم قول دوم: مباح بودن فعل طبیب: «لانه فعل سائغ شرعا» (۱) «فلا یستعقب الضمان» (۲)

(۳) چون عمل طبیب عمل جایزی است پس شرعا مأذون است. بلکه بعضی اوقات می گوییم یجب العمل و اگر عملی شرعا جایز شد نباید بعد از آن ضمان بیاید.

جواب دلیل سوم قول دوم:

می گوییم قبلا گفتیم تنافی ندارد عملی شرعا جایز باشد و متعقب آن ضمان هم باشد مانند ضرب پدر نسبت به فرزند که اگر تجاوز کرد دیه دارد.

تا اینجا قول ابن ادریس به عنوان قول دوم مطرح و جواب داده شد برای بحث بعد باید ببینیم آیا کسی از مرحوم ابن ادریس حمایت کرد یا نه؟ فردا ان شاء الله. وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه) ۹۰/۱۰/۰۵

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه)

ص: ۲۱۹

۱- (۱۶) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۹، ط استقلال طهران.
۲- (۱۷) گفتنی است مرحوم ابن فهد حلی در بیان دلیل سوم برای قول ابن ادریس علاوه بر جمله «لأنه فعل سائغ شرعا» که مرحوم محقق آورده بود عبارت «فلا یستعقب الضمان» را نیز در نسبت دادن دلیل سوم به ابن ادریس اضافه کرده است.
۳- (۱۸) المهذب البارع ۵: ۲۶۲، ط جماعه المدرسین.

طبیب:

گفتیم مصداق اول از موجبات ضمان دیه؛ طبیب است و گفتیم اگر طبیب علماً و عملاً حاذق باشد و اذن در معالجه هم بگیرد که عملی را انجام دهد و تصادفا منجر به مرگ مریض شود آیا ضامن است یا خیر؟

گفتیم در مسأله دو قول است:

قول اول: مشهور گفته اند طبیب حاذق دارای اذن بدون اخذ برائت؛ ضامن است. حتی مرحوم محقق (۱) قائل به اتفاق اصحاب شد. و ابن زهره (۲) ادعای اجماع کرد در مقابل قول مشهور؛ نظر ابن ادریس (۳) به عنوان قول دوم مطرح شد که می گوید طبیب حاذق مأذون بدون اخذ برائت ذمه، ضامن نیست.

استدلال مشهور را بیان کردیم که از اطلاقات ادله دیات استفاده کردند قتل انجام شده بلا شبهه مستند به فعل طبیب است. و چون عمد نبود به عنوان شبه عمد دیه دارد.

ابن ادریس نیز سه دلیل داشت که از هر سه جواب دادیم.

اکنون یک روایت را چون از نظر سند ضعیف است به عنوان مؤید برای قول مشهور مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- (۱) نکت النهایه ۳: ۴۲۱، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) غنیه النزوع : ۲۸۹، ط مؤسسه امام صادق(ع): «و الأجیر ضامن لتلف ما استؤجر فیه، أو نقصانه، إذا کان ذلک بتفریطه، أو نقصان من صنعته سواء کان ختانا، أو حجاما، أو بیطارا، أو غیر ذلک، و سواء کان مشترکا- و هو المستأجر علی عمل فی الذمه- أو مفردا- و هو المستأجر للعمل مده معلومه- لأنه یختص عمله فیها بمن استأجره، یدل علی ذلک الإجماع الماضی ذکره»

۳- (۳) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

نوفلی عن السکونی (۱) «عن جعفر عن ابیه أن أمیرالمؤمنین ضمن ختانا قطع حشفه غلام»

این روایت گرچه از نظر سند ضعیف است اما با تنقیح مناط دلالت واضح دارد که گرچه طبیب مأذون باشد اگر فعلش منجر به مرگ شود طبیب ضامن است.

بررسی مجدد قول ابن ادریس:

پس از تقویت قول مشهور با یک روایت، اکنون باید ببینیم آیا می شود قول ابن ادریس را به نوعی تقویت کرد؟

برای بررسی بیشتر مسأله ادله ابن ادریس و جواب مشهور از آن را مرور می کنیم.

۱- ابن ادریس تمسک به اصل کرده بود و مشهور گفتند اصل در جایی است که دلیل نداشته باشیم اما در محل بحث اطلاقات قرآنی و روایی شامل فعل طبیب می شود پس نیازی به اصل نیست.

مناقشه در جواب مشهور به دلیل اول ابن ادریس:

می گوییم من المحتمل که این اطلاقات از مثل طبیب معالج انصراف داشته باشد زیرا طبیبی که سر و جانش را فدای نجات مریض می کند اطلاق «من قتل مؤمنا» (۲) از او انصراف دارد و چون فعلش احسان است «وما علی المحسنین من سبیل» (۳) نمی توانیم بگوییم ضامن است.

یا در روایات متعدد فرمود «من ضرب رجلا بعصی او بما لا یقتل مثله» (۴)

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۲۴، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۵) نساء(۴): ۹۲.

۳- (۶) بحار الانوار ۴: ۳۰، بیروت.

۴- (۷) گفتنی است متن ارائه شده مضمونی است که در سه روایت ذیل آمده است.

(۱)

(۲)

(۳) اگر منجر به مرگ بشود دیه دارد. آیا می توان این حکم را در مورد طبیب هم بکار برد؟

ظاهر این است که اطلاقات از مثل طبیب معالج انصراف دارد بنابراین وقتی اطلاق شامل طبیب نشد دلیلی هم بر ضمان نداریم و در ضمان شک می کنیم در نتیجه مورد برای اصل پیدا می شود و به اصل عدم ضمان تمسک می کنیم.

۲- ابن ادریس گفته بود طبیب اذن در معالجه گرفت پس ضامن نیست.

جواب مشهور از دلیل دوم ابن ادریس:

مشهور در جواب ابن ادریس گفتند طبیب اذن در معالجه گرفته است نه اذن در اتلاف در نتیجه اتلاف ضمان دارد.

مناقشه در جواب مشهور از دلیل دوم ابن ادریس:

می گوییم صحیح است که طبیب فقط اذن در معالجه گرفته است اما یک قاعده ای داریم که از زمان آدم أبو البشر می گویند اذن در شیٔ اذن در لوازم آن نیز هست بنابراین اگر بعد از اذن اتفاقی افتاد و معالجه منتهی به مرگ یا نقص عضو شد طبیب ضامن نیست.

۱- (۸) أ. وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۱۱، ح۲، آل البیت: «عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: سألناه عن رجل ضرب رجلاً بعصا فلم یقلع عنه الضرب حتی مات، أیدفع إلی ولی المقتول فیقتله؟ قال: نعم، ولکن لا یترک یعبث به ولکن یجیز علیه بالسیف.»

۲- (۹) ب. همان: ۳۹، ح۱۰: «عن عبد صالح (علیه السلام) فی رجل ضرب رجلا بعصا فلم یرفع العصا حتی مات، قال: یدفع إلی أولیاء المقتول ولکن لا یترک یتلذذ به ولکن یجاز علیه بالسیف.»

۳- (۱۰) ج. همان، ح۱۲: «عن سلیمان بن خالد قال: سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن رجل ضرب رجلا بعصا فلم یرفع عنه حتی قتل، أیدفع إلی أولیاء المقتول؟ قال: نعم، ولکن لا یترک یعبث به ولکن یجاز علیه.»

۳- ابن ادریس گفته بود معالجه مریض برای طبیب حاذق علماً و عملاً و دارای اذن، شرعا جایز است ولا یستعقب الضمان.

جواب مشهور از دلیل سوم ابن ادریس:

مشهور گفتند تنافی ندارد که عملی شرعا جایز باشد اما در عین حال ضمان داشته باشد و به مواردی نظیر ضرب پدر استناد کردند که ضمان دارد.

مناقشه در جواب مشهور از دلیل سوم ابن ادریس:

می گوییم در جاهایی که بطور نادر اتفاق می افتد ما حرف مشهور را قبول داریم مثلا وقتی پدرها بچه ها را تادیب می کنند اما چقدر اتفاق می افتد که حین تادیب بچه ها بمیرند ممکن است جای ضرب سیاه شود اما مرگ به ندرت اتفاق می افتد در این موارد ممکن است شارع اذن بدهد چون بطور ندرت این اتفاق می افتد شارع اذن در ضرب می دهد اما این اذن جلوی ضمان را نمی گیرد اما در جایی که خطر آسیب و یا مرگ کثیر است و عرف شده است مانند مادری که حضانت بچه با اوست در صورتی که بچه در حین بزرگ شدن آسیب ببیند شارع مادر را ضامن قرار نداده است. یا در قاضی اذن به قضاوت دادند در حین حال قاضی ضامن نیست و بیت المال ضامن می شود زیرا اگر قاضی ضامن بود دیگر کسی قاضی نمی شد.

یکی از موارد هم که فراوان اتفاق می افتد و شرعا جایز است و ضمان ندارد، مورد طبیب است چون خیلی اتفاق می افتد که منتهی به نقص عضو یا مرگ یا بدتر شدن بیمار می شود و اگر ضامن بود شارع باید حکم ضمان را بیان کند و چون بیان نشده است پس ضامن نیست.

ص: ۲۲۳

بنابراین هرسه دلیل ابن ادریس تقویت شد نتیجه این می شود که فرمایش ابن ادریس روی موازین و صحیح است.

یک اشکال باقی می ماند که اگر فرمایش ابن ادریس را تقویت کنیم با فرمایش مشهور چه کنیم؟ که فردا ان شاء الله بحث می کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه) ۹۰/۱۰/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه)

حکم اقدام منجر به مرگ توسط طبیب عالم حاذق مأذون:

گفتیم در مورد طبیب حاذق و عالمی که هم تخصص علمی دارد و هم از نظر فنی ماهر و مأذون است مشهور می گوید اگر اقدام بر معالجه بیمار منتهی به تلف نفس یا عضو گردید این طبیب ضامن است. و ابن ادریس (۱) گفت ضامن نیست. استدلالات و ایرادات را بیان کردیم و تاکنون به این نتیجه رسیدیم که قول ابن ادریس صحیح است.

اکنون دو مطلب مطرح است:

مطلب اول: آیا فقط ابن ادریس قائل به عدم ضمان است؟

می گوییم بعضی از بزرگان مانند صاحب مجمع الفائده (۲) قائل به عدم ضمان شدند.

مرحوم مقدس اردبیلی می فرمایند «وإنّ عدم الضمان مع الاذن محتمل لانه ما قصد الاتلاف وما قصر مع انه استأذن وحاصله انه یفعل ما یقتضیه علمه ولم یکن علیه به شیٔ وان ذلک قد یجب علیه اذ قد یکون ذلک من الواجب الکفایی بل یصیر عینیا وما ثبت شرعا ان کل اتلاف موجب للضمان»

۱- (۱) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

۲- (۲) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۲۹، جماعه المدرسین.

ایشان ابتدا عدم ضمان را محتمل می شمارد. اما در بیان دلیل مسأله می فرماید؛

۱- طبیب قصد اتلاف ندارد.

۲- طبیب اذن گرفته است.

۳- طبیب کوتاهی نکرده و به مقتضای علم خود عمل کرده است.

۴- گاهی اقدام پزشکی به عنوان واجب کفائی و حتی عینی برای طبیب مطرح است.

۵- در شرع مقدس به اثبات نرسیده است که هر نوع اتلافی موجب ضمان باشد بلکه برخی از اتلافات شرعا از محدوده ضمان خارج است.

مطلب دوم: با توجه به اینکه مشهور قائل به ضمان است؛ اگر بخواهیم با ابن ادریس موافق شویم مخالفت با مشهور را چه کنیم؟

مطلب عمده این است که فرض بحث روی طبیب عالم حاذق مع الاذن است و در استدلال هم آمده بود «والاذن مسقط للضمان» پس فرض جایی است که اذن گرفته است. اما در عبارت مشهور قید اذن نیامده است پس قول مشهور بر عمل طبیب عالم حاذق غیر مأذون حمل می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۱) بعد از نقل اقوال قائلین به ضمان می فرماید «وان لم یصرحوا أو اکثرهم بالاذن»

صاحب مفتاح الکرامه (۲)

(۳) می فرماید «قد خلت عبارات القدما عن التقیید بالاذن کعبارت المقنعه والنهایه (۴) والمراسم والوسیله والغنیه (۵) وغیرها کالنافع وکشف الرموز (۶) والتبصره (۷) واجاره التذکره (۸) والتحریر (۹) والارشاد (۱۰)

۱- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۴۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۴) مفتاح الکرامه ۱۰: ۲۷۰، ط القدیمه.

۳- (۵) مفتاح الکرامه کتاب مهمی است حتی آقای بروجردی اهتمام زیادی داشتند نسبت به این کتاب و این اواخر از این کتاب امهاتی را بیان می کردند حتی دستور دادند که کتاب القضاء مفتاح الکرامه را چاپ کردند و در اختیار طلاب قرار دادند خصوصیت کتاب المفتاح الکرامه این است که نقل اقوال را خیلی مفصل در یک مسأله تمام اقوال مخالف و موافق را ایشان تقریبا مطرح می کنند

۴- (۶) النهایه : ۷۶۲، ط دارالکتاب العربی، بیروت.

۵- (۷) غنیه النزوع : ۲۸۸، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۶- (۸) کشف الرموز ۲: ۶۴۰، ط جماعه المدرسین.

۷- (۹) تبصره المتعلمین : ۲۰۰، ط ارشاد اسلامی.

۸- (۱۰) تذکره الفقهاء : ۳۱۹، ط القدیمه.

۹- (۱۱) تحریر الاحکام ۵: ۵۲۸، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۱۰- (۱۲) گفتنی است صاحب مفتاح الکرامه به علامه در ارشاد الاذهان نسبت داده است که قید اذن را نیاورده است اما متنی که اکنون در اختیار است صراحت در تقیید به اذن دارد و در ذیل ملاحظه می فرمایید.

(۱) والکتاب والروض وجامع المقاصد (۲) وغیرهما ولکن ظاهرهم ان ذلک مع الاذن و قد جعل المحقق ومن تاخر عنه محل النزاع بین الجماعه وابن ادریس مع الاذن وقد یکون ابن ادریس حمل کلام من تقدمه عنه علی عدم صوره الاذن ولو فهم من الشیخ مخالفته له ما سکت عنه»

نتیجه: گرچه بتوان از کلام بزرگان صورت اذن را استظهار کرد ولی تصریح در کلامشان نیست لذا می توانیم حمل کنیم بر جایی که اذن نباشد زیرا فقهاء گفتند ضامن است و تصریح نکردند اذن بگیرد یا نه. این فتوای ابن ادریس فرمود در صورت اذن ضامن نیست معلوم نیست که مخالف با فتوای مشهور باشد و چنانچه گفتیم جرات می خواهد مخالفت با فتوای مشهور چون نزدیک به عصر ائمه بود و نیز در فتوا دادن دقت می کردند لذا می گوییم ابن ادریس مخالف نیست بلکه به قول صاحب مفتاح الکرامه اگر ابن ادریس از کلام شیخ مخالفت می فهمید سروصدا می کرد و می گفت عجب است از شیخ الطائفه که اینگونه فتوا داده است، و برای ما همین اندازه کافی است از ظهور کلام مشهور رفع ید کنیم و بگوییم شاید مراد مشهور صورت اذن بود که در این صورت موافق ابن ادریس است.

ص: ۲۲۶

۱- (۱۳) «فالطبیب یضمن ما یتلف بعلاجه إن قصّر، أو عالج طفلًا أو مجنوناً لم یأذن الولی، أو بالغاً لم یأذن و لو کان حاذقاً، و إن أذن له البالغ فآل إلی التلف ضمن علی رأی فی ماله» ارشاد الاذهان ۲: ۲۲۲، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۴) جامع المقاصد ۷: ۲۶۸، ط آل البیت.

یک موید بر قول ابن ادریس: در صورت اخذ بذائت از بیمار یا ولی آن (که بعدا بحث میشود) مشهور می گویند اگر طبیب برائت گرفت و منتهی به مرگ شد طبیب ضامن نیست با یک بررسی می یابیم کسی که قائل به عدم ضمان در برائت است عدم ضمان در اذن را نیز پذیرفته است پس میتوان حکم مشهور در صورت اخذ برائت را مؤید قرار داد و استفاده کرد که مراد مشهور در مطلق عدم ضمان صورت عدم اذن است. وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه) ۹۰/۱۰/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق موجبات ضمان دیه)

بحث اخلاقی: برکات یاد خدا: (عدم جرأت بر معصیت)

گفتیم یکی از اموری که اساس سعادت ابدی انسان است و مخالفت با آن باعث هلاکت انسان چه در دنیا و چه در آخرت می شود به یاد خدا بودن است. امام(ره) فرمود «عالم محضر خداست در محضر خدا معصیت نکنید» انسان هرچه را ببیند و در هر حالی باشد باید خدا را حاضر بداند کوچکترین فکری که به قلب انسان خطور می کند خدا می داند و به یاد خدا بودن برکاتی دارد که سه مورد از آنها را شمردیم.

اکنون می گوییم مورد چهارم از ثمرات به یاد خدا بودن این است که اگر انسان به یاد خدا باشد جرات معصیت پیدا نمی کند اگر انسان خدا را حاضر بداند مانع دارد و جرات گناه پیدا نمی کند.

جوانی به حضور امام حسین(ع) رسید و عرض کرد نصیحتی بکنید که گناه نکنم حضرت با حوصله فرمودند؛

ص: ۲۲۷

۱- اگر خواستی معصیت بکنی جایی برو که خدا نباشد. جوان قدری فکر کرد و فهمید که هر جایی که برود خدا حضور دارد.

۲- حضرت فرمودند که اگر می دانی که خدا حاضر است پس اقلا روزی خدا را نخور. باز فکری کرد گفت آنهم که نمی شود چه بخورم که برای خدا نباشد.

۳- حضرت فرمود پس از زمین خدا برو بیرون. فکری کرد و گفت کجا بروم که بیرون از ملک خدا باشد؟

حضرت فرمود به یادت باشد که اگر عزرائیل آمد برای قبض روح جلوی او را بگیر. گفت اینهم که نمی شود. حضرت فرمود پس ببین نتیجه گناه سرازیر در آتش جهنم شدن است.

در حالات حضرت یوسف دارد که وقتی زلیخا مجلس خلوت درست کرد حضرت دید زلیخا روی آن بتی که در اتاق داشت

پرده ای انداخت حضرت گفت چرا پرده انداختی؟ گفت این خدای من است و از او شرم دارم لذا خواستم مرا نبیند. حضرت فرمود تو از قطعه ای سنگ حیا می کنی اما انتظار داری من از خدای خودم که حیّ و حاضر است و مرا می بیند حیا نکنم؟

پیامبر در وصیتی به امیرالمؤمنین توصیه بذکر الله علی کل حال می کند و می فرماید «ولیس هو سبحان الله والحمدلله ولا اله الاالله والله اکبر ولکن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله عزوجل عنده وترکه» (۱) این معنای به یاد خدا بودن است.

در روایتی دیگر امیرالمومنین فرمود «الذکر ذکران ذکرالله عزوجل عند المصیبه وافضل منه ذکرالله عند ما حرم الله علیک فیکون حاجزا» (۲)

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵: ۲۵۴، کتاب الجهاد، ابواب جهاد نفس، باب۲۳، ح۷، آل البیت.

۲- (۲) بحار الانوار ۹۰: ۱۶۴، بیروت.

بحث فقهی:

بحث در این بود که مشهور می گویند طبیب عالم حاذق اگر با اذن معالجه کرد و در اثر معالجه تلفی پیش آمد ضامن است. مرحوم ابن ادریس (۱) فرمود ضامن نیست و مقدس اردبیلی (۲) نیز اینگونه فتوی داده بود و قول ابن ادریس را تقویت کردیم و گفتیم این فتوی مخالف مشهور هم نیست زیرا کلام مشهور اطلاق دارد و به کمک فتوای مشهور در صورت اخذ برائت بر عدم ضمان و از این جهت که قائلین به عدم ضمان در صورت اخذ برائت در صورت اذن نیز قائل به عدم ضمان هستند، استفاده کردیم که اطلاق کلام مشهور در ضمان حمل بر صورت عدم اذن می شود زیرا اول کسی که موضوع را روی فرض اذن متمرکز کرده است مرحوم محقق (۳)

(۴) بود. اکنون یک بحث باقی مانده است.

در برخی موارد اذن ممکن نیست مثلاـ تصادفی پیش آمده است خود مجروح که حالی ندارد و از بستگان دارای قدرت تصمیم گیری نیز کسی را همراه ندارد. در چنین جایی طبیب چاره ای ندارد جز اینکه بدون مراسم رسمی استیذان معالجه را شروع کند در این صورت اگر منتهی به تلف شد؛ می توان گفت حفظ جان این مریض متوقف بر عمل بود و حفظ جان انسان واجب است مقدمه آن هم این عمل است پس عمل واجب می شود و خود این وجوب شرعی که طبیب تشخیص می دهد به منزله اذن است و نیازی به اذن فحوائی نیست و اگر عمل کرد و منتهی به مرگ شد ضامن نیست.

۱- (۳) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

۲- (۴) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۲۹، جماعه المدرسین.

۳- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۹، ط استقلال طهران.

۴- (۶) استدلالی هم دارد که بعد بیان می کنیم.

صورت دوم: طبیب عالم حاذق غیر مأذون: اگر طبیب عالم و حاذق و بدون اذن، عمل کند آیا ضامن است یا خیر؟

در اینجا اگر منتهی به مرگ بشود بر اساس مقتضای قواعد ادله ضمان طبیب ضامن است هم مشهور می گویند و هم مثل ابن ادریس اینجا را هم می گویند ضامن است. یعنی گرچه محسن است ولی محسن باید کارش بر اساس موازین باشد اگر بدون رضایت کاری کرد معلوم نیست محسن باشد اما اگر در مورد کسی می دانند که اذن نمی دهد حال یا خودش می خواهد خودکشی کند و لذا اجازه معالجه نمی دهد و یا ولی بیمار ناآگاه است و اجازه معالجه نمی دهد از طرفی هم جان مریض در خطر است اقدام بدون اذن رسمی اگر منتهی به مرگ شود کسی ضامن نیست یعنی این فرض مانند جائی است که انسانی را در آتش انداختند و می تواند از آتش بیرون بیاید، اگر خودش نشست و بیرون نیامد و مُرد؛ کسی ضامن نیست.

صورت سوم: طبیب عالم غیر حاذق؛ مأذون.

صورت چهارم: طبیب عالم غیر حاذق؛ غیر مأذون.

صورت سوم و چهارم مسأله این است که اصلا طبیب حاذق نیست در اینجا گاهی اذن هم می گیرد گاهی اذن نمی گیرد (۱) در هر دو صورت می گوییم اگر تلفی پیش آمد طبیب ضامن است.

ص: ۲۳۰

۱- (۷) معنای «طبیب حاذق» بودن این است که علاوه بر درس خواندن و مطالعه کردن در سالن عملی زیر دست یک استاد کار ورزی کرده و کارش را یاد گرفته است و به جایی رسید که استاد به او اجازه داد که شما می توانید خودتان به تنهایی عمل کنید.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (طبیب, دامپزشک و ختان) ۹۰/۱۰/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (طبیب, دامپزشک و ختان)

طبیب (مرور بحثهای گذشته)

گفتیم اگر طبیب معالجه کند و منتهی به تلف نفس یا عضو بشود در مورد ضمان یا عدم ضمان ابتدا دو صورت مطرح است. یعنی طبیب یا قبل از معالجه برائتی از مریض نمی گیرد. و یا طبیب قبل از معالجه برائت از مریض می گیرد. برائت یعنی اینکه اگر تلفی پیش آمد من برئ الذمه باشم.

صورتی که برائت نمی گیرد یا فقط مأذون است و یا هیچ اذنی هم ندارد.

اکنون بیان خلاصه صور؛

صورت اول: طبیب عالم حاذق است. که عمده ی صور از بحث همین صورت است که اقوالی داشت و بیان شد و گفتیم ضامن نیست.

صورت دوم: طبیب عالم حاذق غیر مأذون هم مانند همین صورت اول است منتهی بلا اذن است که گفتیم ضامن است.

صورت سوم: طبیب عالم غیر حاذق مأذون: که حکم آن نیز بیان شد و گفتیم ضامن است.

صورت چهارم: طبیب عالم غیر حاذق غیر مأذون: که گفتیم در این صورت نیز ضامن است.

فروع: امام در ذیل مسأله۴ به چند فرع اشاره دارند.

فرع اول: حکم دامپزشک: «وکذا البیطار» حکم دامپزشک نیز همانند طبیب است و مشهور می گویند بیطار ضامن است و باید پول تلف را بدهد ابن ادریس (۱) می گوید چون اذن گرفته است پس ادله از بیطار انصراف دارد.

۱- (۱) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

فرع دوم: حکم عمل مریضی که بر اساس شنیده ها از طبیب اقدام به معالجه کند:

«هذا کله مع مباشره العلاج بنفسه» این احکام مربوط به صورت مباشرت طبیب یا دامپزشک در معالجه است. «لو وصف دواء وقال انه مفید للمرض الفلانی» در صورتی که از طبیب در مجلسی چیزی شنیده و بعد خودش عمل کرد و منتهی به مرگ شد امام فرمود اقوی عدم ضمان است.

فرع سوم: عمل بیمار بر اساس اظهارات مستقیم طبیب در مورد بیمار:

«أو قال إن دوائک کذا» فرع سوم این است که بیمار در حضور طبیب درد خود را به طبیب می گوید طبیب می گوید دوای درد شما فلان چیز است یعنی دستور مصرف نمی دهد بلکه خود مریض با اختیار خود دارو را تهیه و مصرف می کند این مستند به خود مریض است.

نسبت به هر دو فرع دوم و سوم امام می فرماید «فالاقوی عدم الضمان» ما هم می گوییم ضامن نیست.

فرع چهارم: طبابت به نحو متعارف:

«لا یبعد الضمان فی الطبیب علی نحو المتعارف» در مورد طبابت به نحو متعارف باید گفت در عصر حاضر در عرف اینگونه نیست که طبیب مباشرت داشته باشد بلکه بیمار درد خود را اظهار می کند و طبیب نسخه می نویسد و مهر می زند و بیمار نسخه را تهیه و مراحل آن را بر اساس دستور طبیب اجراء می کند. حتی مردم قول طبیب را برای خود حجت می دانند و مقیدند به دستور پزشک عمل کنند و اگر کسی به نسخه عمل نکند مردم او را توبیخ می کنند. در چنین صورتی امام می فرماید بعید نیست بگوییم طبیب ضامن است چون سبب اقوی از مباشر است فعل بالتسبیب مستند به طبیب می شود لذا کسانی که می گفتند طبیب ضامن است اینجا هم می گویند طبیب ضامن است و حتی کسانی هم که می گفتند طبیب ضامن نیست در اینجا می گویند ضامن است.

ص: ۲۳۲

مسأله۵: حکم استاد ختنه:

«الختان ضامن إذا تجاوز الحد وإن كان ماهرا، وفي ضمانه إذا لم يتجاوزه كما إذا أضر الختان بالولد فمات إشكال، والأشبه عدم الضمان.»

اگر استاد ختنه بی احتیاطی و تجاوز از حد کند گرچه ماهر و حاذق باشد ضامن است.

اما اگر از حد تجاوز نکند و بر اساس موازین، ختنه انجام شود اما به هر علت ختنه باعث بیماری و مرگ بچه شود در این صورت مشکل است بگوییم ختان ضامن است و در نهایت امام عدم ضمان را اختیار می کنند.

اقول: به نظر می آید فتوای امام در مسأله چهار و پنج فرق می کند زیرا امام در مسأله۵ فرمود «والاشبه عدم الضمان» اما در مسأله ۴ طبیب را ضامن قرار داد. ما هم می گوییم طبیب در مسأله۵ ضامن نیست و أشبه حتی اقوی عدم ضمان است زیرا ادله از مورد ختان انصراف دارد ولی از امام سؤال می کنیم ما الفرق بین الطبیب والختان که در طبیب فرمودید ضامن است اما در ختان می فرمایید اشبه عدم ضمان؟

مسأله ۶ در صورت اخذ برائت است که فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات {طبیب (اخذ برائت ذمه)} ۹۰/۱۰/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات {طبیب (اخذ برائت ذمه)}

طبیب:

مسأله۶: «الظاهر برائه الطبیب ونحوه من البیطار والختان بالابراء قبل العلاج»

گفتیم اگر طبیب بخواهد اقدام به معالجه یا عمل جراحی کند یا اخذ برائت نمی کند یا برائت می گیرد فرض عدم اخذ برائت چهار صورت داشت و گذشت.

ص: ۲۳۳

بحث امروز جایی است که طبیب قبل از معالجه اخذ برائت می کند؛ برای مثال به بیمار می گوید احتمال دارد منتهی به مرگ بشود و اگر منتهی به مرگ شد من دیه بدهکار می شوم شما ذمه مرا از پرداخت دیه بری کن و مریض هم می نویسد، اگر تلفی نفسا یا طرفا پیش آمد من از حق خودم گذشتم.

در فرض قبل که صور عدم اخذ برائت بود گفتیم که مشهور گفتند طبیب ضامن است و ابن ادریس (۱) می گفت ضامن نیست. و اخذ برائت نیاز ندارد بلکه همان اذنی که گرفته است کفایت می کند و ما نظر ابن ادریس را تقویت کردیم.

در فرض دوم یعنی اگر اخذ برائت کرد و مریض نوشت که ذمه شما بری است آیا باز هم ضامن است یا خیر؟ فیه أقوال

قول اول: عدم ضمان: همان مشهور که در صورت عدم اخذ برائت می گفتند ضامن است اکنون می گویند اگر اخذ برائت کرد ضامن نیست.

مرحوم صاحب جواهر (۲) از جماعتی نقل می کند که می گویند ضامن نیست.

مرحوم شهید (۳) در مسالک می گوید انه المشهور بین الاصحاب و مرحوم ابن زهره در غنیه (۴) ادعای اجماع می کند. و مرحوم امام می فرماید «الظاهر برائه الطبیب ونحوه من البیطار والختان بالابراء قبل العلاج»

دلیل اول قول اول (مشهور): سکونی (۵)

۱- (۱) السرائر ۳: ۳۷۳، جماعه المدرسین.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۴۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۸، معارف اسلامی.

۴- (۴) غنیه النزوع : ۲۸۹، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۰، کتاب الدیات، أبواب موجبان ضمان، باب۲۴، ح۱، آل البیت.

(۱) «عن ابی عبداله قال قال امیرالمؤمنین من تطبب او تبیطر فالیأخذ البرائه من ولیه و الا فهو ضامن»

ملاحظه می فرمایید روایت صراحت دارد که طبیب باید اخذ برائت کند و گرنه ضامن است یعنی در صورت اخذ برائت ضامن نیست. البته تطبب باب تفعّل است یعنی کسی که اراده طبابت می کند.

ان قلت: از اطلاق این روایت استفاده می کنیم، اگر برائت نگیرد ضامن است گرچه با اذن هم باشد و این رد قولی است که خودتان داشته اید زیرا در فرض قبلی در صورت طبیب عالم حاذق مأذون گفتید ضامن نیست.

قلت: می شود این گونه توجیه کرد که معمولاـ در طبابت ممکن است طبیب قصور و کوتاهی و اهمال کاری کند که در اثر آن ضامن باشد لذا طبیب برای اطمینان قلب خودش برائت می گیرد یعنی دستور اخذ برائت برای عدم ضمان، نافی عدم ضمان در فرض مأذون بودن نیست بلکه اخذ برائت فقط برای احراز اطمینان است.

جواب دلیل اول قول اول (مشهور): قائلین به ضمان در جواب مشهور که به روایت سکونی استدلال کرده بودند می گویند چرا روایت را اشتباه معنی می کنید؟ روایت ناظر به اخذ برائت قبل از عمل نیست بلکه این روایت برای بعد از عمل است یعنی کسی که طبابت کرده است اگر منتهی به تلفی شد باید برائت بگیرد و اگر بعد از عمل که ذمه او مشغول شد برائت نگرفت دیه را ضامن است.

شاهد ما بر ادعای ناظر بودن حکم به بعد از عمل؛ خود روایت است که می گوید فالیأخذ البرائه من ولیه. طبیب باید از ولی بیمار برائت بگیرد در حالیکه مریض با پای خودش نزد طبیب رفته است پس ناظر بر حکم بعد از تلف و بعد از عمل است.

۱- (۶) تقریبا ضعیف است معمولا بزرگان در مواردی که سکونی تنها راوی باشد، اعتبار نمی کنند.

دلیل دوم قول اول (مشهور): لمسیس الحاجه: هر انسانی به هر حال نیاز به پزشک دارد و مراجعه به پزشک نیاز ضروری بشر است و اگر به طبیب بگویند شما طبابت کردی چه برائت بگیری چه نگیری ضامن خواهی بود؛ هیچ طبیبی حاضر نمی شود هم معالجه بکند و هم ضامن باشد. بنابراین در برابر یکی از نیازهای ضروری بشر مانع ایجاد می شود پس دلیل مشروعیت برائت این است که اگر نتواند برائت بگیرد و یا اگر برائت گرفته شده بی اثر باشد کار طبابت زمین می ماند.

جواب دلیل دوم قول اول (مشهور): قائلین به ضمان در جواب مشهور می گویند هیچوقت نیاز، دلیل بر تشریع حکم نمی شود البته می توان گفت نیاز، فلسفه حکم است یعنی اضطرار ممکن است یک حکمی را بردارد اما مشّرِع حکم نمی شود.

قول دوم: بعضی هم در مسأله توقف کردند.

مرحوم محقق (۱) در شرایع دو قول را نقل می کند و می گوید «قیل یضمن وقیل یبرء» اما خودش فتوی نمی دهد.

مرحوم علامه نیز در بعض کتب نظیر ارشاد (۲) به همین صورت دو قول را نقل می کند و فتوی نمی دهد.

قول سوم: با اخذ برائت ذمه نیز طبیب ضامن است.

مرحوم علامه (۳) حتی در صورت اخذ برائت قائل به ضمان است.

مرحوم شهید (۴) در مسالک می فرماید: «رجح فی القواعد الضمان» و خود مرحوم شهید می فرماید «و هو الوجه»

۱- (۷) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۹، ط استقلال طهران.

۲- (۸) ارشاد الاذهان ۲: ۲۲۲، ط جماعه المدرسین.

۳- (۹) قواعد الاحکام ۳: ۶۵۱، جماعه المدرسین.

۴- (۱۰) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۸، معارف اسلامی.

دلیل اول قول سوم: اصاله الضمان:

اطلاقات ضمان می گوید هر اتلافی موجب ضمان است.

دلیل دوم قول سوم: ابراء ذمه کردن معنی ندارد. زیرا ابراء ذمه قبل از معالجه، اسقاط ما لم یجب است یعنی این طبیب هنوز عمل نکرده و هنوز تلفی پیدا نشد و هنوز ذمه طبیب بدهکار دیه نشده است تا بیمار او را ابراء کند. ابراء یعنی اسقاط ما فی الذمه و قبل از شروع معالجه چیزی در ذمه طبیب نیامد تا بیمار آن را ابراء کند.

دلیل سوم قول سوم: فرض کنید مریضی برای معالجه نزد طبیب رفت اگر طبیب بگوید احتمال دارد معالجه منتهی به مرگ بشود پس شما ذمه مرا ببخش یعنی اذن بده من معالجه کنم گرچه منتهی به مرگ بشود اکنون پرسش این است آیا هر انسانی مالك نفس خویش است و می تواند خودش را بکشد یا به دیگران اذن دهد و بگوید می توانی مرا بکشی؟

در نتیجه می گوییم بیمار مالك چنین اذنی نیست. ادامه بحث فردا ان شاء الله

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

موضوع: کتاب الدیات {طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه)} ۹۰/۱۰/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات {طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه)}

گفتیم اگر طبیب قبل از شروع به علاج یا قبل عمل جراحی از مریض برائت بگیرد در مسأله سه قول است:

قول اول: عدم ضمان؛ بنابر نظر مشهور ذمه اش از دیه آزاد می شود در حالیکه همین مشهور در مورد طبیب مأذون می گفتند بر فرض برای معالجه اذن گرفته باشد در صورت تلف ضامن است اما در اخذ برائت می گویند ضامن نیست این قول مشهور دو دلیل داشت؛

ص: ۲۳۷

۱- روایت سکونی (۱)

(۲) «عن ابی عبداله قال قال امیرالمؤمنین من تطبب او تبیطر فالیأخذ البرائه من ولیه و الا فهو ضامن»

۲- مسیس الحاجه: گفتند ضرورت و نیاز به طبابت ایجاب می کند که بیمار به طبیب مراجعه نماید بنابراین طبیب در صورت اخذ برائت برئ الذمه است.

قول دوم: توقف؛ که مرحوم محقق در شرایع (۳) و مرحوم علامه در ارشاد (۴) اینگونه عمل کردند.

قول سوم: گروهی نظیر شهید در مسالک (۵) و بعضی دیگر از فقهاء مشهور می گویند طبیب بر فرض که ابراء ذمه بگیرد باز هم ضامن است.

برای قول سوم سه دلیل مطرح شد هر سه قابل جواب است و اکنون ابتدا به جواب از دلیل دوم قول سوم می پردازیم.

جواب دلیل دوم قول سوم: گفتند اصلا ابراء معنی ندارد. زیرا هنوز ذمه او مشغول به دیه نشده است و لذا اسقاط ما لم یجب است.

در جواب می گوییم؛

اولاً: شرط اسقاط و ابراء ما فی الذمه این نیست که چیزی به ذمه انسان ثابت بشود تا اسقاط کنند بلکه اگر در معرض ثبوت هم باشد می تواند اسقاط کند یعنی ذمه اعم از فعلی و یا شأنی است؛ نظیر آن در شرع مقدس نیز آمده است و چون شارع ردع نکرده بلکه تقریر هم کرده است پس قابل تعمیم است.

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۰، کتاب الدیات، أبواب موجبان ضمان، باب۲۴، ح۱، آل البیت.

۲- (۲) تقریبا ضعیف است معمولا بزرگان در مواردی که سکونی تنها راوی باشد، اعتبار نمی کنند.

۳- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۱۹، ط استقلال طهران.

۴- (۴) ارشاد الاذهان ۲: ۲۲۲، ط جماعه المدرسین.

۵- (۵) مسالک الافهام ۱۵: ۳۲۸، معارف اسلامی.

برای نمونه در باب معاملات در حین اجرای صیغه کافه خیارات را ساقط می کنند در حالیکه چون در حال اجرای عقد است هنوز منشأ خیارات حاصل نشده است تا خیار ثابت شود اما چون در معرض این است که به ذمه بیاید همان را که در معرض به ذمه آمدن است اسقاط می کنند.

ثانیاً: مرحوم صاحب جواهر (۱) فرمود؛ مسأله از باب ابراء ما فی الذمه نیست تا بگویید چیزی در ذمه نیامد تا ابراء شود و در نتیجه حکم ضمان را بپذیرید بلکه مسأله از باب این است که اذن مریض به طبیب مانع اشتغال ذمه طبیب می شود مانند اینکه شخصی غذایی دارد اگر کسی بدون اذن او این غذا را بخورد می گوییم ضامن است اما اگر مالک اذن بدهد شخص ضامن نیست به این معنی که چون اذن دارد اساسا ضمان نیامد تا بگویید ابراء شد. پس اذن در یک چیز مانع از اشتغال ذمه نسبت به آن چیز می شود و فرض این است که اذن در شیء اذن در لوازم آن نیز هست.

تعبیر صاحب جواهر این است «لیس هذا من الابراء قبل ثبوت الحق بل من الاذن فی الشیء المقتضیه لعدم ثبوته»

نتیجه: فرق فرمایش مرحوم صاحب جواهر با دیگران این است که دیگران می گویند ذمه مشغول می شود و بعد برئ الذمه می شود ولی صاحب جواهر می فرماید این اذن اصلا جلوی اشتغال ذمه را می گیرد و ضمانت به وجود نمی آید.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

۱- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۴۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

کتاب الدیات [طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه)] ۹۰/۱۰/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات [طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه)]

بحث اخلاقی:

گفتیم برکاتی بر ذکر و یاد خدا مترتب است و چهار مورد گفته شد.

پنجم: آرامش؛ با ذکر و یاد خدا، انسان یک آرامش و اطمینان خاطری پیدا می کند. در قرآن می فرماید «والذین آمنو وتطمئن قلوبهم بذکر الله ألا بذکر الله تطمئن القلوب» (۱) ابتدا در توصیف یک گروهی بیان می کند که هدایت می شوند و هدایت به این است که ایمان پیدا می کنند و آرامش پیدا می کنند و در ذیل با بیان یک قاعده کلی می فرماید کسانی که به یاد خدا هستند همین به یاد خدا بودن موجب آرامش آنهاست.

انسانها هر کدام به نحوی در دلهره هستند به قدری این دلهره ها در انسان زیاد است که بعضی ممکن است مثلا دست به خودکشی بزنند یا افسردگی پیدا کنند اگر کسی به یاد خدا باشد اعتماد و توکل به خدا بکند و ایمان بیاورد و خدا را بشناسد، به آرامش می رسد.

در وصیت نامه امام در آخر می فرماید «با دلی آرام و قلبی مطمئن» کسی که نهضتی را شروع کرده و یک نظام ۲۵۰۰ ساله دارای آن همه حمایت ها را سرنگون کرد و بعد جایگزین آن یک نظام نوپا که در دنیا ناشناخته است یعنی نظام ولایت فقیه را پایه گذاری کرد؛ در عین حال می فرماید با دلی آرام و قلبی مطمئن؛ این همان الا بذکر الله تطمئن القلوب است. اگر ما هم در زندگی به یاد خدا باشیم و تسلیم مقدرات پروردگار باشیم به آرامش می رسیم درباره امام حسین دارند که وقتی علی اصغر روی دست حضرت تیر خورد مصیبت عظیمی بود فرمود که «هون علی أنه بعین الله»

۱- (۱) رعد(۱۳): ۲۸.

باز در حالات حضرت دارند که هرچه مصیبت ها بیشتر می شد صورت آن حضرت برافروخته تر و با نشاط تر نشان داده می شد چون می دانست وظیفه خود را انجام داده است این است که انسان باید به یاد خدا باشد.

بحث فقهی:

دنبال مطالب گذشته گفتیم اگر طبیب قبل از شروع به علاج یا قبل از عمل جراحی از مریض برائت بگیرد در مورد ضمان سه

قول است.

قول اول: عـدم ضـمان: مشـهور فقهاء با اینکه در صورت عـدم اخـذ برائت می گفتند طبیب ضامن است. اکنون می گویند اگر برائت بگیرد ضامن نیست و دو دلیل هم داشتند که رد شد.

قول دوم: توقف بود.

قول سوم: این بود که ولو برائت هم بگیرد ضامن است.

قول سوم سه دلیل داشت و گفتیم هر سه قابل جواب است اما ابتدا به پاسخ دلیل دوم- که عمده دلیل آنها بود- پرداختیم.

در دلیـل دوم قول سوم آمـده بود ابراء معنی نـدارد و این ابراء واقعی نیست چون معنای ابراء این است که اسـقاط ما فی الـذمه کند و هنوز به ذمه طبیب چیزی نیامده است و اسقاط ما لم یجب صحیح نیست.

در جواب گفتیم؛

اولاً: همین قـدر که در معرض ثبوت ضـمان باشد برای اسـقاط ضـمان کافی است و نظیر آن در خیارات ملاحظه شـد که در ضمن بیع خیار را ساقط می کنند در حالیکه بعد از بیع حق خیار می آید و این خیلی عقلایی است همه به آن عمل می کنند.

ثانیاً: مرحوم صاحب جواهر از یک راه دیگر وارد شدنـد و گفتنـد مسأله از باب ابراء ما فی الذمه نیست. بلکه مسأله از باب این است که اذن مریض به طبیب مـانع اشـتغال ذمه طبیب می شود و به جریان اجازه صاحب غـذا به دیگران در خوردن غـذا اشاره کردند که اساسا ضمان نمی آید تا نیاز به ابراء باشد.

اکنون می گوییم علاوه بر مرحوم صاحب جواهر محقق اردبیلی هم در مجمع الفائده (۱) همین حرف را می زنند ایشان می فرمایند ابراء طبیب آن ابراء اصطلاحی نیست بلکه اذن در شیء است که ممکن است ذمه انسان اصلا ضامن نشود تا بعد بخواهد ذمه را ابراء کند بلکه اذن به چیزی می دهد که مقتضی عدم ضمان است اینجا هم وقتی به طبیب می گوید معالجه کن من ذمه شما را برئ می کنم این اذن یعنی اصلا چیزی به ذمه طبیب نمی آید تا بعد بخواهد ذمه اش را برئ کند گویا ایشان می گوید این عرفی است دقت عقلی نمی خواهد مثلا وقتی می گویید این سیب را بخور یعنی اذن دادم بخور در دید عرف هیچ نقل و انتقالی در ذمه پیدا نمی شود تا نیاز به ابراء باشد.

بیان یک تناقض گفتاری و رفع آن:

یک اشکالی پیش می آید که قابل بررسی است یعنی صاحب جواهر (۲) در بحث قبلی همراه با مشهور شد و در قول اول فرمود طبیب ضامن است.

پرسش این است که چگونه در فرض اخذ اذن قائل به ضمان شد و اکنون در فرض اخذ برائت قائل به عدم ضمان است؟

در جواب می گوییم در کلام جواهر تناقض نیست زیرا گفتیم در کلام مشهور قید اذن نیامده است بنابراین صاحب جواهر که همراه با مشهور قول به ضمان را پذیرفت شاید مرادشان این باشد که در صورت عدم اذن ضامن است.

مرحوم محقق (۳) فرمود «لا استبعد الابراء من المریض فانه فعلا ماذونا فیه والمجنی علیه اذا اذن فی الجنایه سقط ضمانها فکیف باذنه فی المباح المأذون فی فعله»

۱- (۲) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۳۰، جماعه المدرسین.

۲- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۴۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۴) نکت النهایه ۳: ۴۲۱، ط جماعه المدرسین.

بعیـد نیست ابراء از طرف مریض مؤثر باشـد زیرا صـرف اذن در عمل باعث عـدم ضـمان است و به عنوان مثال می فرمایند اگر انسـانی خودش به شخصـی اجـازه دهـد که مثلاـ جنـایتی بر بـدنش وارد کنـد جانی ضامن نیست در حالیکه جنایت کرده نظیر بریدن دست و غیره حرام است پس در عمل جراحی که عملی مباح است اگر شخصی اذن دهد به طریق اولی ضمان ندارد.

نگاهی مجدد به کلام اردبیلی:

مرحـوم محقق اردبیلی (۱) در ادامه می فرماینـد «ومرجع الاـبراء عـدم المواخـذه وعـدم ثبوت حق لو حصـل التلف» ایشان نمی فرماینـد معنـای لغوی ابراء این است که چیزی در ذمه نمی آیـد بلکه می گوینـد بازگشت و نتیجه ابراء این است که چیزی در ذمه طبیب نمی آید بنابراین فرمایش ایشان هم، مانند فرمایش صاحب جواهر است.

بررسی دلیل بعدی برای بعد ان شاء الله

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات [طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه)] ۹۰/۱۰/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات [طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه)]

گفتیم اگر طبیب حاذق معالجه کند و منتهی به فوت یا نقص عضو شود در مسأله سه قول است.

قول اول: مشهـور قائلنـد طبیب ضامن است مگر اینکه اخـذ برائت کنـد و مریض ذمه طبیب را ابراء کند یعنی اگر برائت گرفت ضامن نیست.

۱- (۵) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۳۰، جماعه المدرسین: «ومرجع الإبراء عدم المؤاخذه وعدم سقوط حق لو حصل الموجب، ولا استبعاد فی لزوم الوفاء به بمعنی عدم ثبوت حق حینئذ، أو انه یثبت ویسقط، فلا یکون إسقاطا لما لیس بثابت، فتأمّل.»

قول دوم: توقف بود.

قول سوم: می گفت ولو اخذ برائت کند اگر منتهی به مرگ یا نقص عضو شود ضامن است.

قول سوم سه دلیـل داشت که گفتیم قابل جواب است و ابتـداء وارد جواب از دلیل دوم قول سوم شـدیم. آنان در دلیل دوم که عمـده ادله نیز بـود گفتنـد در مورد طـبیب ابراء ذمه غلـط است زیرا ابراء یعنی چیزی در ذمه شـخص باشـد و ذیحق آن را بریئ الذمه کند اما طبیب هنوز کاری نکرده است و ذمه او مشغول نشد تا بیمار او را ابراء کند.

در جواب گفتیم؛

اولاً: همین مقدار که در معرض اشتغال ذمه باشد کافی است که بتواند برائت بگیرد مانند خیارات در بیع را که مثال زدیم و گفتیم هنوز بیع جاری نشده و خیاری ثابت نیست اما در حین عقد اسقاط کافه خیارات می کنند.

ثانیاً: مرحوم صاحب جواهر (۱) فرمودند در اینجا ابراء اصطلاحی مراد نیست بلکه اذنی که بیمار می دهد مانع این می شود که اصلا چیزی به ذمه طبیب بیاید تا بخواهد اسقاط شود.

ثالثاً: اکنون می گوییم راه سومی هم هست که بعضی (۲) به مرحوم صاحب جواهر نسبت داده اند.

صاحب جواهر گفته است جریان ابراء در مورد طبیب بصورت شرط ضمن عقد است مانند اینکه می گوید می خواهم معالجه کنم احتمال تلف شدن هست به شرطی معالجه می کنم که ذمه مرا برئ کنی و در عقد لازم شرط ضمن عقد لازم الوفا است.

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۴۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) تفصیل الشریعه، کتاب الدیات : ۶۰.

حتی مرحوم محقق اردبیلی (۱) می فرماید لازم نیست در ضمن عقد شرط کند بلکه شرط ابتدایی هم کافی است و آنهایی که می گویند شرط ابتدایی کافی نیست می گویند باید در ضمن عقد شرط بکند.

جواب از دلیل سوم قول دوم:

گفته اند بیمار حق ابراء ندارد زیرا مالک نفس خودش نیست.

در جواب می گوییم ابراء به این معنا است که دیه نمی گیرم نه اینکه اجازه تلف بدهد پس اشکالی ندارد و اذن در فوت و مرگ نیست اذن در سقوط چیزی است که عمل و فعل طبیب موجب آن می شود.

دلیل اول قول دوم: هم اصل بود که اصاله الضمان جاری می کردند و می گفتند اصل این است که طبیب ضامن باشد چون فعل طبیب منتهی به مرگ شده و مرگ مستند به فعل طبیب است.

جواب دلیل اول قول دوم: اصاله الضمان در صورتی جاری می شود که مسقط ضمان نداشته باشیم و در محل بحث مسقط داریم یعنی همان روایتی که فرمود برائت بگیرد تا ضامن نباشد و اگر برائت نگرفت ضامن است اجازه تمسک به اصل را نمی دهد.

نتیجه: قول سوم می گفت اگر برائت هم بگیرد ضامن نیست و سه دلیل داشت و هر سه رد شد.

اکنون ما می مانیم و قول اول یعنی قول مشهور که دو دلیل داشت و بر هر دو دلیل مناقشه وارد شد اما می توان از مناقشات جواب داد. لذا می گوییم دلیل اولشان یک روایت بود که ایرادی به روایت وارد کردند و گفتند این روایت برای قبل از عمل نیست بلکه برای بعد از عمل است زیرا می گوید از ولیّ بیمار برائت بگیرد و شاهد آن این است که امام می فرماید برائت از ولی گرفته شود مربوط است به جایی که بیمار مرده است و باید از ولیّ بیمار برائت بگیرد پس روایت از بحث ما خارج است.

۱- (۳) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۳۰، جماعه المدرسین.

در جواب مناقشه می گوییم «من تطبب» ظهور دارد در کسی که اراده طبابت دارد مراد فعل خارجی نیست که طبابت کرد و تمام شد بلکه کسی که اراده طبابت دارد باید برائت بگیرد و شاهدی که آوردید قابل توجیه است زیرا اینکه امام فرمود از ولیّ برائت بگیرد برای این است که اگر معالجه منتهی به مرگ شد مطالبه کننده دیه ولیّ بیمار است به این علت می گویند از ولیّ بیمار برائت بگیرد تا از قبل رضایت صاحب دیه فرضی را به دست آورد به علاوه در روایت ولیّ اصطلاحی مراد نیست بلکه مراد از ولیّ معنای عام است و همه موارد را شامل می شود چه اینکه آن ولیّ بیمار وارث دیه باشد یا وارث دیه نباشد.

امام(ره) در همین رابطه می فرماید «والظاهر اعتبار ابراء المریض اذا کان بالغا عاقلا فیما لاینتهی الی القتل والولی فیما ینتهی الی القتل وصاحب المال فی البیطار والولی فی القاصر ولا یبعد کفایه ابراء المریض کامل العقل حتی فیما ینتهی الی القتل والاحوط الاستبراء منهم»

ظاهر این است که اگر خود مریض عاقل و بالغ باشد در مواردی که منتهی به قتل نشود می تواند ابراء کند و در مواردی که منتهی به قتل می شود ابراء ولیّ بیمار لازم است.

در ادامه می فرماید بعید نیست که ابراء خود مریض حتی در موارد منتهی به قتل کافی باشد هر چند مقرون به احتیاط این است طبیب هم از مریض و هم از ولیّ مریض برائت ذمه بگیرد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات [طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه) – حکم نائم] ۹۰/۱۰/۱۸

ص: ۲۴۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات [طبیب (معالجه با اخذ برائت ذمه) حکم نائم]

طبیب: معالجه با اخذ برائت ذمه:

گفتیم اگر طبیب اخذ برائت نکند مشهور می گویند ضامن است. اما با اخذ برائت ضامن نیست. قولی هم می گفت طبیب حتی با اخذ برائت ضامن است ما آن قول را رد کردیم. و قول مشهور را تقویت کردیم البته ما در فرض عدم اخذ برائت و اخذ اذن بر خلاف مشهور قائل به عدم ضمان شدیم اما در فرض اخذ برائت روی همان مبنای مشهور همین مقدار که مأذون است ضمان ساقط است ما هم بر این عقیده هستیم. دلیل آن هم همان روایت سکونی بود که خواندیم و سه توجیه هم گفته شد. لذا مرحوم امام فرمود کفایت اخذ برائت از خود مریض، لا یبعد.

اکنون در ادامه می گوییم مرحوم محقق (۱) در نکت نهایه می فرماید: «لا استبعد الابراء من المریض فانه یکون فعلا ماذونا فیه ومجنی علیه اذا اذن فی الجنایه سقط ضمانها فکیف باذنه فی المباح» بعید نیست خود مریض بتواند برائت ذمه بدهد زیرا وقتی مجنی علیه می تواند برای جنایت بر خود به دیگری اجازه دهد و ضمان را ساقط کند پس به طریق اولی می گوییم خودش هم می تواند ابراء کند. و ما هم گفتیم اشکالی ندارد از همین روایت استفاده می شود که خود مریض هم می تواند ابراء کند.

مرحوم صاحب جواهر (۲) خلاف اینها فتوی می دهد و می فرماید: «الظاهر اعتبار اذن المریض فیه مع کونه کامل العقل ولا یکفی اذن الولی اذ لا ـ ولی له فی هذا الحال وانما هو اولی بنفسه وکون الولی هو المطالب بعد ذلک لا یرفع سلطنته الان علی نفسه وما فی الخبر محمول علی اراده الولی الشامل للمریض ورب المال»

ص: ۲۴۷

۱- (۱) نکت النهایه ۳: ۴۲۱، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۴۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

اصلا با فرض حضور بیمار که عاقل بالغ است معنا ندارد از ولیّ او ابراء بگیریم و اساسا اگر با وجود بیمار ولیّ ابراء کند مکفی نیست زیرا کسی را که ولیّ بیمار می خوانید از مصادیق ولیّ نیست زیرا بیمار عاقل بالغ حیّ و حاضر است و بیمار نسبت به نفس خود از دیگران اولی است و مراد روایت هم ولیّ به معنای عام است.

اقول: احتیاطی که امام فرمودند احتیاط خوبی است یعنی از هر دو ولیّ بیمار و نیز خود بیمار - برائت گرفته شود و روایت علی فرض ضعیف باشد منجبر به عمل اصحاب است بنابراین اعتبار دارد پس دلالت آن کافی شد اعتبار هم دارد.

حکم نائم:

تا اینجا مثال اول از ما یوجب الضمان بالمباشره بود.

مثال دوم: «مباشره النائم اذا اتلف نفسا او طرفا بانقلابه»

اگر شخص نائم که تکلیف ندارد و توجه هم ندارد فعلی موجب ضمان انجام بدهد دو قسم است؛

قسم اول: دایه: در مورد نـائمی که بچه شـیر می دهـد اگر در حـال شـیر دادن بخوابـد و در حـال خواب روی بچه بیفتـد و بچه بمیرد آن مورد روایت خاص دارد، که بعداً بحث می کنیم.

قسم دوم: نـائم غیر دایه: اگر انسـانی در حال خواب روی شخصـی بیفتـد و باعث مرگ آن شود اصل ضـمان ثابت است یعنی مقتول دیه دارد منتهی در اینکه بعهده خود نائم است یا عاقله نائم؛ در مسأله دو قول است:

در شرایع (۱) مرحوم محقق می فرماید «النائم اذا اتلف نفسا بانقلابه او بحرکته قیل یضمن الدیه فی ماله وقیل فی مال العاقله»

۱- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

قول اول: ضمان بر عهده نائم: کثیری از علما این قول را پذیرفته اند.

دلیل قول اول:

۱- مصداق شبه عمد: مرحوم شیخ در نهایه (۱) می فرمایـد «من نام فانقلب علی غیره فقتله فان ذلک شبیه العمد تلزمه الدیه فی ماله ولیس علیه القود»

از کلام شیخ به دست می آیـد دلیل ثبوت دیه بر نائم این است که توسط نائم قتل شبه عمد انجام شد چون قصد قتل ندارد و فعل هم کشنده نیست اما قتل اتفاق افتاده است پس دیه بدهکار است.

۲- مصداق تسبیب: برخی گفته اند ثبوت دیه بر نائم از باب تسبیب است مثلا اگر کسـی در مسیر عمومی یک چاه حفر کرد و بـدون اینکه علامتی بگـذارد رها کرد و یک نفر هم اتفاقا افتاد و مرد؛ قتل مسـتند به حافر البئر است ولو قصـد نداشت فعل هم مسـتند به او نیست امـا سـبب را ایجاد کرد از باب اسـباب می گوییم ضامن است. در نائم نیز برخی گفته انـد نائم سـبب حتف انف را ایجاد کرد و از باب تسبیب ضامن است.

قول دوم: ضمان بعهده عاقله: مرحوم محقق در شرایع (۲) پس از نقل قول به ضمان عاقله می فرماید «وهو اشبه»

مرحوم صاحب جواهر (۳) در ادامه می فرمایـد «اشـبه یعنی اشـبه باصول المذهب وقواعده» زیرا قواعدی که در باب قتل داریم این است که دیه از باب ضـمان عاقله ثابت است و نائم دیه بـدهکار نیست و ضـمان عاقله برای جایی است که انسان قصد قتل نـدارد و قصد فعل هم روی این شـخص ندارد پس نه قصد فعل دارد نه قصد قتل این را می گوییم خطای محض اینجا هم آدم خوابیده نه قصد فعل دارد نه قصد قتل دارد پس مصداق قتل خطای محض است از این جهت می گوییم دیه بعهده عاقله است.

۱- (۴) النهایه: ۷۵۸، قدس محمدی.

۲- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

۳- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۵۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید: «ضمان العاقله الخطأ المحض الصادق علی الفرض عرفا» همان قاعده قتل خطای محض که دو چیز است – قصد قتل ندارد و قصد فعل هم روی این شخص ندارد – این اینجا صادق است.

نکته: یک بحث دیگری پیش می آید که در اینجا خطای محض هم نیست زیرا خطای محض دو شاخص دارد؛

شاخص اول: قصد قتل نداشته باشد.

شاخص دوم: قصد فعل روی این شخص را هم نداشته باشد.

در حالی که در اینجا نائم اصلا قصد ندارد تا بگویید قصد قتل یا فعل را داشته باشد یا نداشته باشد. در نتیجه می گوییم اینجا یک مصداق دیگری می آید یعنی یک امر سومی مطرح است. برای فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (حکم نائم) ۹۰/۱۰/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (حکم نائم)

در مورد شخص نائم گفتیم اگر در حال نوم بی اختیار حرکتی کرد و شخصی را مجروح و یا کسی را کشت اصل ضمان مسلم است. زیرا نفسا یا عضواً تلفی محقق شد و مستند به همین نائم است. منتهی بحث این است که ضمان بعهده کیست؟ در مسأله سه قول بود:

قول اول: بعضی گفتند بعهده خود نائم است.

مرحوم محقق (۲) فرمود: «قیل یضمن الدیه فی ماله»

و نیز جمعی از بزرگان از جمله شیخ طوسی (۳) در نهایه گفتند دیه بر عهده نائم است.

۱- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۵۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

۳- (۲) النهایه ۷۵۸، قدس محمدی.

قول دوم: گروهی دیگر گفتند ضمان بر عهده عاقله است. عاقله باید دیه بدهند.

مرحوم محقق فرمود «وقیل فی مال العاقله» و نیز مرحوم شهید (۱) و صاحب جواهر (۲) و مرحوم امام می فرمایند ضمان بعهده عاقله است.

منشأ اختلاف اقوال:

مبنای جمعیتی که می گویند خود نائم ضامن است این است که قتل شبه عمد است یعنی نه قصد قتل دارد و نه این فعل حرکتی است که نوعا کشنده باشد اما فعل مستند به نائم است. پس قاعده و ملاک قتل عمد در آن نیست و شبه عمد است و در این صورت دیه بعهده خود نائم است.

و مبنای فقهائی مثل مرحوم محقق و دیگران این است که می گویند در نائم ملاک شبه عمد وجود ندارد زیرا در شبه عمد انسان فعلی را انجام می دهد و قصد دارد که این فعل را انجام بدهد ولی در اینجا قصد انجام این فعل روی این شخص را ندارد چون بلا- اختیار است پس خطای محض است و مثل جایی است که می خواست به آهو بزنند اما تیر خطا رفت و به انسانی خورد. وقتی خطای محض شد دیه با عاقله است.

ان قلت: یک اشکال پیش می آید که در شبه عمد گفته شده است فعل صادره به قصد قتل نیست و آلت هم کشنده نیست ولی قصد فعل روی شخص وجود دارد و در خطای محض می گوییم حتی قصد فعل روی این شخص را هم ندارد.

۱- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۳۳۰، ط معارف اسلامی.

۲- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۵۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

اشکال این است که در آنجا که خطای محض است لااقل یک قصدی دارد و آن زدن آهو است اما در نائم اصلاً قصدی نیست لذا عده کثیری می گویند در نائم چون قصد فعل روی مجنی علیه نیست پس شبه عمد نیست و چون خواب است و هیچ قصدی ندارد پس خطای محض هم نیست.

قلت:

اولاً: می پذیریم خطای محض جایی است که هدف داشته باشد و در روایت هم آمده است «انما الخطأ أن ترید شیئا وتصیب شیئا» (۱) یا «الخطأ من اعتمد شیئا واصاب غیره» (۲) اما مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید این یک مصداق از مصادیق خطای محض است نه اینکه تمام مصادیق باشد و «إنما» ولو حصر است ولی حصر اضافی است یعنی نسبت به عمد و شبه عمد که محاسبه شود این مورد - آنجایی که قصد آهو داشت و به دیگری خورد - می گوییم خطای محض است نه اینکه تنها مورد خطای محض باشد بلکه خطای محض ممکن است موارد دیگری هم داشته باشد.

به علاوه اگر بگویند حصر اضافی نیاز به بیان اضافی دارد می گوییم استظهار از روایت می تواند به عنوان بیان اضافی تلقی شود.

ثانیاً: وقتی در جایی که قصد دارد اما مقصود غیر مجنی علیه است می گویید خطای محض است پس در اینجا که اصلاً قصد ندارد به طریق اولی خطای محض است.

۱- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۴۰، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۱۱، ح۱۸، آل البیت.

۲- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶، کتاب القصاص، ابواب قصاص نفس، باب۱۱، ح۳، آل البیت.

۳- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۵۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

بیان کلام مدعیان سببیت و جواب آن:

بعضـی گفتنـد نه شـبه عمـد است نه خطای محض چون بـدون اختیار است فعل را نمی توانیم نسـبت به نائم بـدهیم. بلکه یک سبب ایجاد شـد و از باب ایجاد سـبب می توان گفت نائم ضامن است و لذا بعضـی از فقهاء مسأله نائم را در باب نفوس مطرح کرده اند.

جواب ادعـا: مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرمایـد چنین ادعایی که از باب اسـباب باشـد اصـلاً اهلیت جواب دادن ندارد زیرا عرف، می گویـد فعل مسـتند به نائم است نه اینکه یک سـببی بدون اختیار ایجاد شده و منتهی به مرگ شده باشد تا دیه آن بر عهده نائم شود.

بنابراین قول حق همین قولی است که این از باب خطای محض است و دیه با عاقله است.

قول سوم: انکار اصل ضمان:

مرحوم آقـای خویی (۲) می فرمایـد: «فبـالنتیجه لاـ یمکن المساعـده علی شـیئا علی قولین فالاـقرب ما ذکرناه لاصاله البرائه عن الضـمان» هیچکـدام از دو قول ضـمان نائم و ضـمان عاقله - درست نیست زیرا وقتی قصـد فعل ندارد شـبه عمد نیست. و چون هیـچ قصـدی نـدارد پس خطای محض نیست وقتی هیچکـدام از ملاکها را نـداشت می گوییم اصـلاً دیه ندارد چون شک می کنیم که آیا شخص یا گروهی ضامن دیه هستند یا خیر؟ قهرا گفته می شود اصل عدم ضمان است.

مرحوم آقـای خویی در ادامه به عنوان یک مؤیـد می فرمایـد: «ویؤکـد ذلک ما سـیأتی فی مسأله (ما إذا سـقط انسان من شاهق علی آخر بغیر اختیاره فقتله) من الروایات الداله علی عدم ثبوت الدیه علی الساقط» اصـلاً فعل مستند به شخصی که سقوط کرد نیست بلکه مسـتند به قضا و قدر الهی است مثلاً انسان افتاد یا باد او را انداخت یا لغزید و افتاد لذا می گوییم ضمان نیست بلکه از قضا و قدر الهی است.

۱- (۸) جواهر الکلام ۴۳: ۵۱، ط دارالکتب الاسلامیه.
۲- (۹) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۳، ط العلمیه.

مناقشه در کلام آقای خویی:

می گوییم مورد نائم با صورت سقوط به وسیله باد فرق دارد و همانگونه که صاحب جواهر فرمود هم از طریق اولویت و هم از طریق حضر اضافی می گوییم فرمایش آقای خویی وجهی نـدارد و حق با همان قول مشـهور که امام(ره) هم فتوی می دهند و می فرمایند دیه با عاقله است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (حکم نائم) ۹۰/۱۰/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (حکم نائم)

بحث اخلاقی:

ایام سوگواری است و در آستانه اربعین حضرت اباعبدالله الحسین(ع) هستیم چند جمله ای به این مناسبت صحبت می کنیم.

در مورد دعای اربعین می گوینـد مضـمون این دعا شاهـد صحت سـند آن است و نیز خوانـدن زیارت اربعین نشانه مؤمن بیان شده است.

جمله ای در این زیارت آمـده است که هـدف امام حسـین از این قیام را بیان می کنـد «فاعـذر فی الـدعاء ومنـح النصـح وبـذل مهجته فیک لیسـتنقذ عبادک من الجهاله وحیره الضلاله» (۱) امام حسـین(ع) از نصیحت مردم دریغ نکرد و در دعا نیامده است خون خود را در راه تو بخشـید بلکه با ظرافتی بـذل خون را به خود خـدا نسـبت می دهـد که به خدا دادند نه اینکه در راه خدا داده باشـد و هدفش از تقدیم خون به خداوند آگاهی دادن و نجات مردم از نادانی و سـرگردانی و گمراهی بود زیرا حاکمان جور مسیر دین را عوض کرده بودند و مردم به مسیری می رفتند که به گمراهی ختم می شد.

و یا در فرازی دیگر دارد «فجاهدهم فیک صابرا محتسبا حتی سفک فی طاعتک دمه واستبیح حریمه» (۲)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) تهذیب الاحکام ۶: ۱۱۳، ط الاسلامیه.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۶: ۱۱۳، ط الاسلامیه.

(۱) نگفته است در راه تو جهاد کرد بلکه با ظرافتی می گویـد جهاد را برای خدا انجام داد نه برای راه خدا و در راه خدا جهاد آنچنان صابر و محتسب بود که در طاعت تو خونش ریخت و حریم خانواده اش مباح شد و آنان اسیر شدند.

در حرکت امام از مکه به سمت کوفه در هشتم ذیحجه سال ۶۱ هجری قمری سر و صدایی بپا شد که چرا امام می خواهد اعمال حج را رها کند؟

امام خطبه ای خواندند و در فرازی از آن فرمود «فمن کان باذلا ـ فینا محجته، موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله» (۲) و از شهر خارج شد در بیرون مکه فرزدق شاعر که با سرعت در حال حرکت به سوی مکه بود تا خود را به اعمال حج برساند دید امام از مکه خارج شد تعجب کرد که چرا امام حسین از مکه خارج می شود لذا پرسید چه امر مهمی پیش آمد که حج را رها می کنید امام فرمود «إن هولاء قوم لزموا طاعه الشیطان وترکوا طاعه الرحمن واظهروا الفساد فی الارض وابطلوا الحدود وشربوا الخمور واستأثروا فی اموال الفقراء والمساکین وانا اولی من قام بنصره دین الله واعزاز شرعه والجهاد فی سبیله لتکون کلمه الله هی العلیا» (۳)

این حاکمان تابع شیطان شدند و پیروی از خداوند را رها کردند و علناً به فساد در زمین مشغولند و حدود خدا را باطل کردند. شرب خمر می کنند و به اموال مستمندان دست درازی می کنند. در چنین شرایطی من سزاوارترین شخص برای یاری دین خدا هستم.

۱- (۳) مصباح المجتهد ۲: ۷۸۹، ط مؤسسه فقه الشیعه.

۲- (۴) لهوف: ۲۶.

۳- (۵) فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع): ۱۷۹، ح۲۸۹.

در همین مسیر خداوند امام حسین(ع) را نیز مورد امتحان قرار داد.

در مسند امام حسین از مرحوم مفید (۱) نقل کرد « قال: لما سار أبو عبدالله من المدینه لقیه افواج من الملائکه المسومین فی ایدیهم الحراب علی نجب الجنه، فسلموا علیه و قالوا: یا حجه الله علی خلقه، ان الله أمد جدک بنا فی مواطن کثیره و ان الله أمدک بنا، فقال لهم: الموعد حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها و هی کربلاء فاذا وردتها فأتونی.»

وقتی امام از مکه خارج شد دسته ای از فرشتگان مجهز به حضور رسیدند و گفتند ما همان فرشتگانی هستیم که جدت را در مواطن کثیره یاری دادیم. اکنون خداوند ما را به کمک تو فرستاد. امام فرمود موعد و قرار من با شما در کربلا و هنگام شهادت و وقتی است که در قبرم قرار بگیرم. آنگاه که در قبرم قرار گرفتم به حضور من بیایید. کنایه از اینکه در مقدَّر شهادت خودم درخواست تغییر نمی کنم. آنان عرض کردند بفرمایید اگر تا آن زمان از دشمن ترس در دل دارید ما همراه تو خواهیم بود امام پاسخ داد ترسی ندارم.

در ادامه روایت آمده است «وأتته افواج مسلمی الجن، فقالوا: یا سیدنا، نحن شیعتک، فلو امرتنا بقتل کل عدولک و أنت بمکانک لکفیناک. الی أن قال (ع): اذا أقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس؟ و بماذا یختبرون؟ و من ذا یکون ساکن حفرتی بکربلاء؟ و قد اختارها الله تعالی یوم دحی الارض و جعلها معقلا لشیعتنا...» (۲)

ص: ۲۵۶

۱- (۶) مسند امام حسین(ع): ۲۷۵.

۲- (۷) ابن طاووس، اللهوف: ۴۵، ط مطبعه العرفان، صیدا، ۱۳۲۹ ه- .ق.

(۱)

گروهی از جن به حضور رسیدند و گفتند همین جا بمان ما تمام دشمنانت را نابود می کنیم. امام برای آنها دعا کرد و فرمود آیا نمی دانید قرآن می فرماید هر کجا باشد مرگ شما را می گیرد؟ کنایه از اینکه مقدری است که باید به دنبال آن بروم

اگر من هم اینجا بمانم پس این ملت غافل مانده را چگونه خداوند امتحان کند و در قبر من که از روز خلق زمین آماده شده بود چه کسی جای گیرد؟ در حالی که خداوند قبر من را پناهگاه شیعه و امان دنیا و آخرت برای شیعیانم قرار داده است.

و در نقل دیگر آمده است «وما قراتم کتاب الله اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده (۲) » امام خطاب به جنیان مسلمان فرمود مگر نخوانده اید که خدا می فرماید هر کجا باشیم مرگ به سراغتان خواهد آمد هرچند که در حفاظهای سنگین قرار گیرید.

یکی از بزرگان فرمود در مقابل کسی که برای خدا چنین اقدام بی سابقه ای بکند سزاوار است همان گونه که او همه چیز خود را در اختیار خدا قرار داد خداوند همه فضل و رحمت خود را در اختیار او قرار دهد یعنی همه پاداش های ممکن را به او بدهد و لذا بُعدی ندارد اگر در روایت بفرماید کسی که به اندازه بال مگسی اشک برای حسین(ع) بریزد تمام گناهان خودش و اهلش بخشیده می شود.

یا در روایت بیاید اگر کسی جرعه ای آب بنوشد و لعن به قاتلین حسین بکند به چنین و چنان مقدار ثواب می رسد.

۱- (۸) مستدرک الوسائل ۱۰: ۲۷۰، ح ۱۱۸۹۰، ط آل البیت.

۲- (۹) النساء : ۷۸.

ابن قولویه (۱)

(۲) از داوود رقی نقل می کند که گفت در حضور امام صادق(ع) نشسته بودم امام تشنه شدند آب آوردند و امام نوشیدند بعد حالشان منقلب شد اشکشان جاری شد عرض کردم یا ابن رسول الله چه شد امام فرمودند «لعن الله قاتل الحسین» بعد فرمودند ای داوود «ما من عبد شرب الماء فذکر الحسین ولعن قاتله الا کَتَبَ الله له مأه ألف حسنه وحط عنه ماه الف سیئه رفع له مأه ألف درجه وکانما اعتق مأه ألف نسمه وحشره الله تعالی یوم القیامه فلج الفؤاد»

زید شحام در روایتی از امام می پرسد «ما لمن زار قبر الحسین؟ قال کمن زار الله فی عرشه» (۳)

ان شاء الله خداوند ما را جزء پیروان راستین آن حضرت قبول بفرماید.

بحث فقهی:

گفتیم اگر نائم در حال خواب موجب قتل نفس یا نقص عضوی بشود در مسأله سه قول است:

قول اول: بعضی گفتند دیه دارد و دیه بعهده خود نائم است. زیرا قتل شبه عمد است.

در جواب گفتیم ملاک شبه عمد این است که قصد وقوع فعل روی این شخص را داشته باشد ولی اینجا این قصد نیست.

قول دوم: جمع کثیری گفتند خطای محض است و دیه بعهده عاقله است. زیرا قصد قتل ندارد و قصد فعل روی این شخص هم ندارد.

بر این قول اشکالی شد که در خطای محض باید هدف دیگری داشته باشد و خطا برود. در روایات هم داشتیم که اراده شیئی بکند و به شیئ دیگر اصابت بکند در اینجا نائم اساسا قصدی ندارد تا قصدش تبدیل به خطا شود.

۱- (۱۰) کامل الزیارات : ۱۰۶، ح ۱، ط دار المرتضویه.

۲- (۱۱) الکافی ۶: ۳۹۱، ح ۶، ط الاسلامیه.

۳- (۱۲) کامل الزیارات: ۱۴۷، ح ۱، ط دار المرتضویه.

در جواب این قول؛ مرحوم صاحب جواهر (1) فرمود می پذیریم که روایت می فرماید اراده شیئی میکند ولی به خطا می رود اما «إنما» که در روایت آمده حصر اضافی است و مورد روایت یک مصداق از خطا است و کل مصادیق نیست یعنی یکی از مصادیق این است که قصد داشته باشی و به خطا رود اما مصداق دیگر این است که هیچ قصدی نداشته باشد.

ثانیا: آنجا که قصد داشت و خطا رفت قتل خطای محض شد پس اینجا که هیچ قصدی ندارد؛ به طریق اولی خطای محض است و صاحب جواهر شبهه اسباب و ضمان نفوس را هم نپذیرفتند و حتی گفتند ارزش جواب دادن ندارد زیرا عرف برای نائم مباشرت می بیند نه سببیت.

گفتیم فرمایش صاحب جواهر متین است و مرحوم امام هم قبول دارد.

قول سوم: مرحوم آقای خویی (2) فرمودند اصلاً دیه ندارد چون نه عمد است نه شبه عمد نه خطای محض.

این را هم جواب دادیم و گفتیم واضح است که صورت نائم با صورت افتادن به وسیله؛ تفاوت جدی دارد و فرقی است که عرف می پسندد.

تا اینجا بحث نائم غیر شیرده بود.

در بحث نائم شیرده (دایه) روایت خاص داریم ان شاء الله بعد می خوانیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات (قتل بچه با حرکت دایه در حال خواب) ۹۰/۱۱/۰۹

ص: ۲۵۹

۱- (۱۳) جواهر الکلام ۴۳: ۵۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۴) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۳، ط العلمیه.

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (قتل بچه با حرکت دایه در حال خواب)

حضرت امام در مسأله ۷ می فرماید: «النائم إذا أتلف نفسا أو طرفا بانقلابه أو سائر حرکاته علی وجه یستند الاتلاف إلیه فضمانه فی مـال العـاقله، وفی الظئر إذا انقلبت فقتلت الطفـل روایه بـأن علیهـا الـدیه کامله من مالها خاصه إن کانت إنما ظأرت طلبا للعز والفخر، وإن کانت إنما ظأرت من الفقر فإن الضـمان علی عاقلتها، وفی العمل بها تردد، ولو کان ظئرها للفقر والفخر معا فالظاهر أن الدیه علی العاقله، والأم لا تلحق بالظئر.»

بحث این بود که اگر کسـی خواب باشـد و در خواب حرکتی بکنـد و در اثر این حرکت بچه ای که کنار او خوابیده بود تلف شود یا نقص عضو برای بچه پیش آید در مسأله دو قول است:

قول اول: شبه عمد: گروهی گفتند قتل شبه عمد است و دیه بعهده خود شخص نائم است.

قول دوم: خطای محض: گروهی گفتند قتل خطای محض است و دیه به عهده عاقله است.

ما گفتیم خطای محض است و یک شبهه هم بود جواب دادیم.

تا اینجا بحث در نائم بود که تمام شـد منتهی در نائم قیـد کردنـد که غیر دایه باشد و گفتیم اگر دایه باشد و در اثر حرکتی در خواب بچه تلف شود روایت خاصی وارد شده است که آن را از نائم جدا می کند.

قتل بچه با حرکت دایه در خواب:

اکنون به بحث دایه نائم می پردازیم و می گوییم مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: پـذیرش دایگی للعز والفخر: اگر از روی عزت و فخر دایگی را پـذیرفت مثلاـ افتخار کنـد که دایه فلان بچه بوده است و قصد کاسبی نداشته است دیه را باید خودش بدهد

ص: ۲۶۰

صورت دوم: پذیرش دایگی للفقر: و اگر از روی فقر و ضرورت و تأمین معاش دایگی را پذیرفت دیه را عاقله باید بپردازد.

دلیل مسأله:

مسـتند هر دو صورت روایت است. محمد بن مسلم از ابوجعفر امام پنجم(ع) نقل کرده است که فرمود «ایما ظئر قوم قتلت صبیا لهم وهی نائمه فقتلته فان علیها الدیه من مالها خاصه ان کانت انما ظائرت طلبا العز والفخر وان کانت ظائرت من الفقر فان الدیه علی عاقلتها» (۱)

امام می فرماید اگر دایه برای عز و فخر شیردهی کرده و در خواب باعث قتل بچه شد دیه با دایه است یعنی قتل شبه عمد است و اگر بخاطر فقر و جهت تأمین معاش شیردهی کرده است دیه با عاقله است یعنی قتل خطای محض است.

طرق نقل روایت:

صاحب وسائل این روایت را به چند طریق نقل می کند:

طریق اول: محمد بن یعقوب کلینی (۲) با سلسله سند از محمد بن مسلم از امام پنجم(ع).

طریق دوم: مرحوم شیخ در تهذیب (۳) سند را به محمد بن مسلم از ابی جعفر(ع) می رساند.

طریق سوم: مرحوم صدوق (۴) در من لا یحضر از محمد بن مسلم از ابی جعفر(ع) نقل می کند.

طریق چهارم: مرحوم شیخ (۵) در طریق دیگری از ابی جعفر(ع) غیر محمد بن مسلم نقل می کند.

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۶، کتاب القصاص، ابواب موجبات الضمان، باب۲۹، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۲) الکافی ۷: ۳۷۰، ح۲، ط الاسلامیه.

۳- (۳) تهذیب ۱۰: ۲۲۲، ح۸۷۲، ط الاسلامیه.

۴- (۴) الفقیه ۴: ۱۶۰، ح۵۳۶۳، ط جماعه المدرسین.

۵- (۵) تهذیب ۱۰: ۲۲۲، ح۸۷۳، ط الاسلامیه.

طریق پنجم: در تهذیب (۱) و نیز در کتاب محاسن برقی (۲) روایت را از غیر محمد بن مسلم از امام هشتم(ع) نقل می کند.

در هر حال مضمون یکی است. جمع کثیری از علماء به این روایت عمل کردند.

مرحوم محقق در شرایع (۳) روایت را نقل کرده و بر اساس آن فتوی داده است.

مرحوم شهید در مسالک (۴) می فرماید «ان فی اسنادها ضعف وجهاله»

عین همین نظر را محقق اردبیلی در مجمع الفائده (۵) دارد و می فرماید «ولکن فی سند الکل ضعف وجهاله یمنع من المعل بمضمونها مع مخالفتها للاصل» ایشان برای رد روایت علاوه بر ضعف سند مخالفت روایت با اصل را مطرح می کند چون این تفصیل تفصیل روشنی نیست زیرا اگر در خواب منتهی به مرگ شد چه فرقی می کند که از روی طلب فخر باشد یا از روی فقر پس تفصیل نمی تواند دلیل محکمی بر مخالفت با اصل باشد و چون دلیل محکمی نداریم مقتضای اصل و قاعده می گوید هر دو مورد خطای محض است.

مرحوم شهید در مسالک (۶) می فرماید «مخالفتها للاصل من ان فعل النائم خطاء محض وطلب الفخر لا یخرج الفعل عن وصفه بالخطاء»

۱- (۶) تهذیب ۱۰: ۲۲۲، ح۸۷۴، ط الاسلامیه.

۲- (۷) المحاسن للبرقی ۲: ۳۰۵، ط الاسلامیه.

۳- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۲۳۵، ط اسماعیلیان.

۴- (۹) مسالک الافهام ۱۵: ۳۵۲، ط المعارف الاسلامیه.

۵- (۱۰) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۳۲، ط جماعه المدرسین.

۶- (۱۱) مسالک الافهام ۱۵: ۳۵۲، ط المعارف الاسلامیه.

امام هم می فرماید در ظئر روایتی است که دلالت بر این تفصیل دارد «وفی العمل بها تردد»

مرحوم آقای خویی (۱) روایت را به طرق مختلف نقـل می کنـد و می فرمایـد درست است که ضـعف دارد منتهی در مجموع این طرقی که این روایت به آن طرق نقل شده؛ صحیح است.

برای نمونه در محـاسن برقی نقـل شـده است مرحوم آقـای خویی در ادامه می فرمایـد «وما رواه البرقی سـنده صـحیح وکانه لم یلتفتوا الیه» شاید فقهاء روایت برقی را ندیدند لذا ایشان می فرماید چاره ای نیست باید به این روایت عمل کنیم.

مناقشه در کلام مرحوم خویی:

اولا: به نظر می رسد خیلی بعید است که آقایان روایت برقی را ندیده باشند.

ثانیا: محقق اردبیلی (۲) می فرماید «وفی الکل ضعف» همه روایات ضعیف است. بقیه فقهاء نیز شبیه اردبیلی گفته اند پس نمی توان به آقایان نسبت داد که روایت را ندیده باشند.

ثالثا: صاحب وسائل با همان طریقی که از شـیخ نقل می کنـد؛ از برقی هم نقل می کنـد پس نمی شود بگوییم فقهاء در وسائل نقل از شیخ را دیدند ولی نقل از برقی را ندیدند.

توجیه کلام مرحوم خویی:

البته در توجیه کلام مرحوم خویی می توان گفت نظر آقای خویی این است که سند روایت برقی صحیح است ولی بقیه آقایان می گویند روایت برقی هم ضعیف است.

مرحوم شهید (۳) می فرماید «وکان القول بوجوب دیته علی عاقلتها مطلقا اقوی وهو خیره اکثر المتأخرین»

ص: ۲۶۳

۱- (۱۲) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۴، ط العلمیه.

۲- (۱۳) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۳۲، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۴) مسالک الافهام ۱۵: ۳۵۲، ط المعارف الاسلامیه.

نکته: بر فرض روایت را قبول کنیم و فتوی به تفصیل بدهیم اما چون روایت خلاف مقتضای قاعده است نمی توان گفت اطلاق دارد بلکه باید به مورد روایت اکتفاء شود. برای مثال اگر کسی هم از روی فخر و هم از روی فقر دایه شد و شیردهی کرد این خارج از روایت است و حکم خطای محض دارد.

حکم قتل بچه توسط مادر شیرده در حال خواب:

امام در ذیل می فرماید «والام لا تلحق بالظئر» مادری که در حال شیر دادن و در حال خواب باعث قتل بچه اش شد محلق به دایه نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (حکم آسیب وارده بر زن از طریق جماع با عنف یا در آغوش گرفتن:(۹۰/۱۱/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (حکم آسیب وارده بر زن از طریق جماع با عنف یا در آغوش گرفتن:(

مسأله ۸: «لو أعنف الرجل بزوجته جماعا فماتت یضمن الدیه فی ماله، وكذا لو أعنف بها ضمّا، وكذا الزوجه لو أعنفت بالرجل ضما، وكذا الأجنبی والأجنبیه مع عدم قصد القتل.»

اگر مردی با عنف و خشونت با زوجه خود جماع کند و منتهی به مرگ زوجه شود یا جهت استمتاع او را در آغوش بگیرد و فشار دهد و منتهی به مرگ زن شود در مسأله دو قول است؛

قول اول: ضمان: مشهور قائل به ضمان است امام فرمود «ضمن دیته فی ماله» دیه زن بر عهده مرد خواهد بود.

مرحوم محقق در شرایع (۱) می فرماید «اذا اعنف بزوجته جماعا فی قبل او دبر او ضمّا فماتت ضمن الدیه» اگر مرد با عنف در قبل یا دبر زن جماع کند و یا او را بغل کند و منتهی به مرگ زن شود مرد ضامن دیه است.

ص: ۲۶۴

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

مرحوم صاحب جواهر (۱) عین همین تعبیر را از عده ای از علما نقل می کند.

مرحوم آقای خویی (۲) هم می فرماید «علی المشهور بین الاصحاب»

دلیل قول اول:

۱- این از مصادیق شبه عمد است و علی القاعده باید دیه بعهده خودش باشد زیرا قصد فعل روی این شخص دارد قصد قتل ندارد آلت هم مما یقتل نیست و ملاک قتل شبه عمد صادق است.

۲- صحیحه سلیمان بن خالد (۳) عن ابی عبدالله «انه سئل عن رجل اعنف علی امرئته فزعم انها ماتت من عنفه قال الدیه کامله ولا یقتل الرجل»

۳- عن زید (۴) عن ابی جعفر «فی رجل نکح امرأه (۵)

(۶) فی دبرها فألحّ علیها حتی ماتت من ذلک قال علیه الدیه»

۱- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۵۳، ط الاسلامیه: «(إذا أعنف) الرجل (بزوجته) مثلاـ (جماعا فی قبل أو دبر أو ضما فماتت ضمن الدیه) فی ماله (وکذا الزوجه) وفاقا للشیخین وسلار وابن إدریس والقاضی والفاضل وولده والآبی والمقداد وأبی العباس وثانی الشهیدین وغیرهم، علی ما حکی عن بعضهم، بل فی المقنعه "أن علیه الدیه مغلظه" ولعله یرید بها دیه شبیه العمد، وإلا فلا دلیل علی التغلیظ زائدا علی ذلک.»

۲- (۳) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۴، ط العلمیه.

۳- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۹، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۱، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۹، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۱، ح۲، ط آل البیت.

۵- (۶) در نقل دیگری از صدوق «نکح امرأته» نقل شده است.

۶- (۷) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۴۸، ح۵۳۲۷، ط جماعه المدرسین.

کیفیت استدلال:

هر دو روایت صراحت دارد که مرد ضامن دیه است به ویژه در روایت اول تصریح شده است که جانی قصاص نمی شود.

حکم آسیب وارده بر مرد از طریق در آغوش قرار گرفته شدن توسط زوجه:

«وکذا الزوجه» (۱) اگر زن مرد را در آغوش بگیرد و منتهی به مرگ مرد شود زن ضامن دیه است.

در این صورت اگر عکس شود و زوج بمیرد آیا روایت شامل می شود؟ می گوییم چون مقتضای قاعده ضمان است ولو روایت شامل این مورد نشود با تنقیح مناط؛ حکم یکسان است.

تنبیه:

حکم جماع به عنف منجر به مرگ یا در آغوش گرفتن استمتاعی منجر به مرگ زن اجنبیه یا به عکس:

اگر مردی با جماع به عنف یا در آغوش گرفتن به شدت باعث مرگ زنی اجنبیه شود یا زنی با در آغوش گرفتن مردی اجنبی از روی شهوت باعث مرگ او شود در صورتی که روایت را «نکح امرئه» بخوانیم مقتضای قاعده خواهد بود و لذا امام می فرماید «وکذا الاجنبی والاجنبیه مع عدم القصد»

ان قلت: صاحب جواهر (۲) به نقل از نکت نهایه (۳) فرمود جماعی که این مرد می خواهد با زوجه خود بکند جایز است و لذا نمی تواند ضمان بیاورد.

قلت: جواب فرمایش صاحب جواهر روشن است زیرا می گوییم گرچه اصل جماع برای زوجه و یا بغل کردن برای زوج یا زوجه جایز است اما انجام جماع یا در آغوش گرفتن به عنف جایز نیست بلکه این ایذاء است و مجازات تعزیر دارد حتی اگر منتهی به مرگ هم نشود. یعنی جماع یا در آغوش گرفتن در متعارف از استمتاع جایز است و اگر در حد ایذا شد حرام است.

۱- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

۲- (۹) جواهر الکلام ۴۳: ۵۳، ط الاسلامیه.

۳- (۱۰) نکت النهایه ۳: ۴۱۳، ط جماعه المدرسین.

قول دوم: تفصیل؛ (ضمان در صورت اتهام) مرحوم شیخ در نهایه (۱) قائل به تفصیل شده و فرمود «اذا اعنف الرجل علی امرئته او علی زوجها جماعا او ضمّاً فقتل احدهما صاحبه» اگر مردی با عنف در جماع یا با در آغوش گرفتن باعث مرگ زوجه شد و یا زن با عنف در به آغوش گرفتن شوهر باعث مرگ مرد شد مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: متهم بودن جانی یا جانیه: «فان کانا متهمین» اگر متهم هستند و اختلاف قبلی داشتند «الزما الدیه» دیه بر عهده جانی یا جانیه است.

صورت دوم: عدم اتهام جانی یا جانیه: «وان کانا مأمونَین لم یکن علیهما شیئ» اگر زن و شوهر متهم نیستند یعنی با هم اختلاف نداشتند جانی یا جانیه دیه بدهکار نمی شوند.

دلیل قول به تفصیل:

ظاهرا مرحوم شیخ طوسی استناد به روایت یونس کرده است و لذا در ذیل؛ روایت را مورد بررسی قرار می دهیم.

عن یونس (۲) عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله «قال سئلته عن رجل اعنف علی امرأته؛ أو امرأه اعنفت علی زوجها فقتل احدهما الآخر قال لا شیئ علیهما اذا کانا مامونین فان اتهما الزما الیمین بالله انهما لا یریدا القتل»

مرحوم شیخ در نهایه (۳) فتوی داده است و روایت را خود مرحوم شیخ اینگونه حمل می کند.

۱- (۱۱) النهایه : ۷۵۸، ط دارالکتاب العربی.

۲- (۱۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۰، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۱، ح۴، ط آل البیت.

۳- (۱۳) النهایه : ۷۵۸، ط دارالکتاب العربی.

مناقشه در دلیل تفصیل اول:

در رد استدلال شیخ می توان گفت با توجه به متن روایت که می گوید «الزما الیمین بالله انهما لا یریدا القتل» گرچه جمله «لا شیئ علیهما» در روایت اطلاق دارد و شامل دیه و قصاص می شود و در صورت اتهام هم نفی دیه نکرده است بلکه فقط جانی یا جانیه ملزم به قسم شده اند که قصد قتل نداشته اند اما این اطلاق با روایات دیگر که حکم دیه را مطرح کرده اند معارض می شود و لذا اطلاق را حمل بر قصاص می کنیم. پس «لا شیئ علیهما» یعنی قصاصی بر آنها نیست.

بررسی احتمال لوث:

مرحوم محقق در نکت نهایه (۱) امری را اضافه کرده اند که اگر بین آنها اتهام باشد که ممکن است جانی یا جانیه قصد قتل داشته است و ورثه مدعی باشند و جانی یا جانیه را متهم کنند؛ بعید نیست بگوییم اینجا از موارد لوث است و در صورتی که تقاضای ورثه قصاص باشد قسامه جاری می شود و بر جانی یا جانیه حکم قصاص ثابت است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید «وقطع به ابن ادریس واستحسنه فی کشف الرموز» ابن ادریس بر لوث بودن در فرض اتهام فتوی داده است و فاضل آبی نیز کلام او را تحسین کرده است.

مرحوم صاحب جواهر در ادامه می فرماید «ولا باس به بعد فرض قیام التهمه المحققه للوث» حرف بدی نیست که بگوییم بعد از اینکه تهمت ثابت شد چون اختلاف قبلی ثابت بود از موارد لوث باشد زیرا احتمال صدق مدعیان وجود دارد و لذا جریان امر به قسامه ارجاع می شود.

۱- (۱۴) نکت النهایه ۳: ۴۱۳، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۵) جواهر الکلام ۴۳: ۵۳، ط الاسلامیه.

به هر حال این نکته را مرحوم محقق در نکت نهایه فرمود و دیگران هم پذیرفته اند و به نظر می رسد مطابق با قواعد است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (حکم آسیب به انسان از طریق بار در حال حمل:(۹۰/۱۱/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (حکم آسیب به انسان از طریق بار در حال حمل:(

گفتیم اگر زوج به عنف و خشونت با زوجه جماع کند و یا او را جهت استمتاع با عنف و خشونت در آغوش بگیرد و منجر به مرگ زوجه شود یا بعکس اگر زوجه با عنف و خشونت جهت استمتاع زوج را در آغوش بگیرد و منجر به مرگ شود؛ مرگ از قبیل شبه عمد است.

و به نظر مشهور فقهاء دیه بعهده قاتل است و از مال خودش باید بپردازد. فتاوای بزرگان نیز همین بود.

در مقابل قول مرحوم محقق در نکت (۱) و نیز مرحوم شیخ در نهایه (۲) بود که قائل به تفصیل شدند و فرمودند که اگر مأمونَین باشند و متهم نباشند چیزی بعهده جانی یا جانیه نیست اما اگر نزاعی بینشان بود باید جانی یا جانیه قسم بخورد که قصد قتل نداشتم و این تفصیل مستند به روایت یونس (۳) بود که امام(ع) فرمود «اذا کانا مأمونَین لا شیئ علیه واذا اتهما ألزما الدیه»

ص: ۲۶۹

۱- (۱) نکت النهایه ۳: ۴۱۳، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) النهایه : ۷۵۸، ط دارالکتاب العربی.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۰، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۱، ح۴، ط آل البیت.

اما روایت را توجیه کردیم و گفتیم «لا شیئ» یعنی قصاص نیست و الا روی قاعده شبه عمد است و دیه ثابت است.

اکنون می گوییم به علاوه روایت قابل اعتماد نیست زیرا روایت مرسله است و علاوه بر ارسال صالح بن سعید در این روایت است که در رجال می گویند «هو مجهول» و بر فرض اگر معتمد بود قابل توجیه است لذا می گوییم قول حق همان است که مشهور قائلند و موجب ضمان دیه است.

حکم آسیب به انسان از طریق بار در حال حمل:

مسأله۹: «من حمل شیئا فاصاب به انسانا ضمن جنایته علیه فی ماله» اگر کسی باری به دوش گرفت و در حال حمل به کسی برخورد کرد و شخص مضروب مرد یا نقص عضوی پیدا کرد این از مصادیق ضمان دیه است و حامل بار باید دیه را از مال

خود بپردازد.

مرحوم محقق در شرایع (۱) با اضافه فرع دیگری می فرماید «من حمل علی رأسه متاعا فکسره او اصاب به انسانا ضـمن جنایته فی ماله» اگر انسان باری را حمل کنـد و در حال حمل بار با انسانی برخورد کند و از برخورد با انسان شـخص مضـروب بمیرد ضامن است و هم چنین اگر بار در حال حمل بشکند حامل ضامن است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) دنبال این دو حکم می فرماید «لم اجد فیه خلافا»

مرحوم آقای خویی (۳) می فرماید «کما هو المشهور»

ص: ۲۷۰

۱- (۴) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

۲- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۵۴، ط الاسلامیه.

۳- (۶) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۵، ط العلمیه.

دلیل مسأله:

صحیحه داود بن سرحان (۱) عن ابی عبدالله «فی رجل حمل متاعا علی رأسه فاصاب انسانا فمات او انکسر قال هو ضامن»

مرحوم شهید در مسالک (۲) - بر خلاف مبنایی که دارد و معمولا به فتاوای مشهور اعتنا می کند- اینجا با مشهور مخالف است و در سند و دلالت روایت خدشه می کند.

مناقشه در سند روایت:

«فان فی السند سهل بن زیاد وهو ضعیف» مرحوم شهید می فرماید چون سهل بن زیاد در سند روایت قرار دارد لذا روایت ضعیف است.

مناقشه در دلالت روایت:

مرحوم شهید می فرماید دلالت روایت خلاف قاعده است چون اگر شبه عمد باشد ضامن است و این مورد شبه عمد نیست و ملاک شبه عمد را ندارد زیرا قصد فعل روی این شخص را باید داشته باشد اما حامل قصد فعل روی این شخص ندارد و قصد قتل هم ندارد و فرض این است که آلت، هم قتاله نیست پس خطای محض است و دیه با عاقله است و ضامن مالی که حمل می کند هم نیست. چون اجیر که امین است، وقتی ضامن است که تفریط بکند. بنابراین به روایت نمی شود اعتماد کرد.

جواب مناقشه مسالک در سند و دلالت روایت:

اولا در مورد سهل بن زیاد می فرمایند «الامر فی السهل سهل» توضیح اینکه دو قول در آن است:

قول اول: مرحوم نجاشی (۳) در کتابش می فرماید ضعیف است «سهل بن زیاد کان ضعیفا فی الحدیث غیر معتمد فیه وکان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو والکذب واخرجه من قم الی ری وکان یسکنها»

ص: ۲۷۱

۱- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۴، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب ۱۰، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۸) مسالک الافهام ۱۵: ۳۳۱، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۹) رجال النجاشی : ۱۸۵، ط جماعه المدرسین.

و نیز ابن غضائری (۱) می گوید «سهل بن زیاد کان ضعیفا جدا فاسد الروایه والدین وکان احمد بن عیسی الاشعری اخرجه من القم واظهر البرائه منه ونهی الناس عن السماع منه یروی عن المراسیل ویعتمد المجاهیل»

و نیز از فضل بن شاذان نقل می کند قال «انه احمق»

مرحوم شیخ (۲) در فهرست که اولین کتاب رجالی ایشان است سهل بن زیاد را تضعیف می کند.

قول دوم: «انه ثقه» مرحوم شیخ (۳) در بقیه کتاب های رجال که بعد از فهرست نوشته است؛ سهل بن زیاد را تقویت کرده و می فرماید «عده من اصحاب الجواد والهادی والعسکری وقال له کتاب»

مرحوم مامقانی (۴) نیز ادله و قرائنی ذکر می کند که سهل بن زیاد موثق است و از جمله از مشایخ اجازه است می فرماید «کثیر الروایه جدا وروایاته صحیحه»

مرحوم کلینی قد اکثر الروایه منه له کتاب قد ذکره المشایخ ولیس فیها شیئ یدل علی ضعف فی النقل.

ثانیاً روایت داود بن سرحان به چهار طریق نقل شده است در دو طریق سهل بن زیاد وجود دارد اما در دو طریق دیگر که از امام نقل شده است سهل بن زیاد در آن نیست و هر دو هم صحیحه است که ان شاء الله جلسه بعد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

۱- (۱۰) رجال ابن الغضائری : ۶۷، الرقم۶۵.

۲- (۱۱) الفهرست : ۸۰، ط المکتبه الرضویه.

۳- (۱۲) الابواب : ۳۷۵، ۳۸۷، ۳۹۹، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۳) تنقیح المقال ۲: ۷۵.

کتاب الدیات [حکم آسیب به انسان از طریق بار در حال حمل] ۹۰/۱۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

گفتیم در مسأله۹ مرحوم امام یک فرع بیان کردند. ولی مرحوم محقق دو فرع بیان کردند.

فرع اول: برخورد متاع در حال حمل به انسانی و مرگ یا نقص عضو شدن مضروب:

کسی متاعی را برای حمل به دوش می گیرد در مسیر حمل می خورد به انسانی و موجب مرگ او یا نقص عضو او می شود.

فرع دوم: شکسته شدن متاع در حال حمل: خود متاع از دستش رها شده و تلف می شود.

مشهور قائلند که در هر دو صورت ضامن است و باید دیه یا خسارت بپردازد.

مرحوم صاحب جواهر (۱) فرمود «لم اجد مخالفا فیه»

مرحوم خویی (۲) فرمود «کما هو المشهور بین الاصحاب»

دلیل هر دو فرع نیز صحیحه داود بن سرحان (۳) بود «فی رجل حمل متاعا علی راسه فاصاب انسانا فمات او انکسر فقال هو ضامن»

و گفتیم مرحوم شهید در مسالک (۴) ایراد گرفتند که روایت هم از نظر سند و هم از نظر دلالت ضعیف است. در مورد سند فرمودند سهل بن زیاد در سلسله سند قرار دارد که ضعیف است و از نظر دلالت هم فرمودند خلاف قاعده است چون شرایط شبه عمد را ندارد بلکه خطای محض است و دیه با عاقله است و در خسارت هم اجیر مأمون است و در صورت عدم افراط و تفریط ضمانی ندارد.

ص: ۲۷۳

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۵۴، ط الاسلامیه.

۲- (۲) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۵، ط العلمیه.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۴، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۱۰، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۴) مسالک الافهام ۱۵: ۳۳۱، ط المعارف الاسلامیه.

اما جواب دادیم که از نظر سند؛

اولاً: روایت به طرق متعدد نقل شده است.

مرحوم صاحب وسائل (۱)

(۲) به دو طریق نقل کرده است (هم از طریق سهل بن زیاد و هم غیر آن).

مرحوم کلینی (۳) به یک طریق نقل کرده است که سهل بن زیاد در سند وجود دارد.

مرحوم شیخ (۴) به طریق دیگری نقل کرده است که سهل بن زیاد در سلسله سند نیست.

مرحوم صدوق (۵) به طریق دیگر نقل کرده است که سهل بن زیاد در سلسله سند نیست و روایت هم صحیحه است.

ثانیاً: بر فرض نقل شیخ و صدوق را ندیده بگیرید و بگویید روایت ضعیف است می گوییم روایتی است که مشهور به آن عمل کردند و ضعفش با عمل مشهور جبران می شود.

از نظر دلالت هم می گوییم اگر یک روایتی از نظر سند صحیحه باشد این روایت حجت شرعیه است و ما به روایاتی نیاز داریم که حجت شرعی هستند گرچه خلاف قاعده باشند یعنی در آن صورت از قاعده دست بر می داریم پس اشکالی نسبت به این روایت نیست در نتیجه قول مشهور صحیح و اقوی است.

ص: ۲۷۴

۱- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۴، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب ۱۰، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۶) وسائل الشیعه ۱۹: ۱۵۲،کتاب الشرکه،باب ثبوت الضمان علی الجمال والحمال والمکاری،ح ۱۱،ط آل البیت.

۳- (۷) الکافی ۷: ۳۵۰، ح۵، ط الاسلامیه.

۴- (۸) تهذیب الاحکام ۷: ۲۲۲، باب الاجارات، ح۹۷۳، ط الاسلامیه.

۵- (۹) من لا یحضره الفقیه۳: ۲۵۸، ح۳۹۳۲، ط جماعه المدرسین.

مرحوم آقای خویی (۱) از جهت دیگر اشکال به روایت می کند و روایت را کنار می گذارد و مثل مرحوم شهید فتوی می دهد و می فرماید «ان الاقرب ان الدیه علی العاقله ولا ضمان علیه فی تلف المال اذا کان مامونا غیر مفرط»

اشکال مرحوم خوئی این است که این روایت به یک طریق دیگری از مرحوم صدوق نقل شده است که امام می فرماید «هو مأمون» و لذا می گوییم روایتی که چنین معارضی داشته باشد نمی توان به آن عمل کرد پس باید به مقتضای قاعده عمل شود.

مناقشه در ایراد آقای خویی:

اولاً: در جواب می گوییم این روایت پنج طریق دارد به دو طریق وسائل نقل کرده است به یک طریق مرحوم کلینی نقل کرده است و یک طریق هم مرحوم شیخ نقل کرده است و یک طریق نیز مرحوم صدوق نقل کرده است و همه می فرمایند «هو ضامن».

ثانیا: مرحوم شهید دو اعتراض به روایت داشت اگر چنین روایتی با تعبیر «هو مأمون» موجود بود؛ مرحوم شهید حتما به آن استناد می کرد و اگر شهید همانند آقای خوئی متوجه تعبیر «هو مأمون» شده بود در بیان اشکال متذکر آن می شد.

به هر حال مجموع اینها قرائنی می شود که این نقل «هو مأمون» درست نیست.

ثالثا: نقلی که مرحوم آقای خویی به آن توجه کرده است چنانچه در هامش من لا یحضره الفقیه (۲) نیز آمده است ممکن است خطای در نسخه باشد و لذا می گوییم به قرینه عدم توجه بزرگانی چون شهید و دیگران به تعبیر «هو مأمون» صواب همان تعبیر «هو ضامن» می باشد.

ص: ۲۷۵

۱- (۱۰) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۲۵، ط العلمیه.

۲- (۱۱) من لا یحضره الفقیه۴: ۱۱۲، ح۵۲۱۹، هامش۱، ط جماعه المدرسین.

مسأله۱۰: «من صاح ببالغ غیر غافل فمات او سقط فمات فلادیه الا مع العلم باستناد الموت الیه» اگر کسی با فریاد یا صیحه بر انسان بالغی که توجه دارد و غافل نیست صیحه بزند و باعث مرگ او شود دیه بعهده شخص صیحه زننده نیست.

بیان فرع صیحه جهت مثال است وگرنه حکم فروض دیگر نیز همین است برای نمونه؛

اگر مثلا اسلحه گذاشت روی پیشانی شخصی و آن شخص هم با اینکه می داند اسلحه به دست هرگز قصد شلیک ندارد؛ بدون هیچ شلیکی افتاد مرد دیه ندارد چون یک تصادف و اتفاق است زیرا می دید و غافل نبود پس مرگ مستند به این صیحه یا اسلحه نیست مگر اینکه قرائنی باشد که علم پیدا کنیم مرگ آن شخص مستند به صیحه یا اسلحه کشیدن است تا اینجا اصل فرع بود این مطلب صوری دارد که بعد نقل می کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

حدیث هفته: (هفته هفدهم شنبه)

قال الصادق :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً

شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ.

اگر اراده خداوند بر خیر بنده ای تعلق گیرد

قلبش را آماده پذیرش اسلام خواهد کرد.

الکافی ۸: ۱۳، الاسلامیه

اخافه منجر به مرگ ۹۰/۱۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

اخافه منجر به مرگ:

گفتیم گرچه امام در مسأله ۱۰ فرمودند «من صاح ببالغ غیر غافل او سقط فمات فلا دیه الا مع العلم باستناد الموت له» و «صیحه» عنوان بحث است؛ ولی تعمیم دارد و هر فعلی که از روی اخافه باشد و موجب مرگ شخص مقابل شود را شامل می شود و مشهور از آن بحث می کنند که اگر شخصی به قصد اخافه کسی فریادی زد و یا به هر شکلی اخافه کرد و شخص مقابل مرد آیا قتل مستند به اخافه کننده است یا خیر؟ مسأله دو فرض دارد و هر فرض صوری دارد:

فرض اول: بالغ و عاقل و متوجه بودن اخافه شونده:

صورت اول: فرد اخافه شونـده بالغ و عاقل و متوجه است که اخافه کننـده قصـد قتل ندارد و فقط قصد اخافه دارد در عین حال اگر بعد از اخافه مرد. در اینجا از جهت قتل، هیچ ضمانی به عهده اخافه کننده نیست.

صورت دوم: اخافه ای انجام شد و اخافه شونده مرد؛ اما شک داریم که مرگ مستند به این صیحه و اخافه است یا خیر؟

در اینجا هم می گوییم ضامن نیست. چون اصل عدم ضمان است.

صورت سوم: اگر اخافه ای انجام شـد و اخافه شونده مرد و با قرائنی که موجود است یا با اعلام پزشک بدانیم مرگ مسـتند به همین صیحه و اخافه است این صورت مقسم می شود و اقسامی دارد:

قسم اول: اگر با قصد قتل اخافه انجام شد و منجر به مرگ گردید چون این فعل علت مرگ شد و قصد قتل هم داشت چه فعل مما یقتل غالبا باشد یا نباشد قتل عمد است و قصاص دارد.

قسم دوم: اگر قصد قتل ندارد ولی فعل مما یقتل غالبا است اینجا هم قتل عمد است و قصاص دارد.

قسم سوم: نه قصد قتل دارد نه فعل مما یقتل غالبا است اما قصد فعل روی اخافه شونده داشـته است اینجا شـبه عمد است و دیه دارد.

قسم چهارم: اخافه کننـده قصـد اخافه زید را داشـته است و به قصد اخافه بر زید صـیحه زد و اخافه کرد اما عمرو که آن طرف بود افتاد و مرد. اینجا خطای محض است و دیه با عاقله است.

فرض دوم: عدم بلوغ یا غفلت یا ناتوانی اخافه شونده:

تا اینجا برای مواردی بود که اخافه شونده عاقل و غیر غافل باشد.

اما در صورتی که اخافه شونده غافل یا بچه و یا ضعیف و یا آدم مریض و ناتوان باشد در این موارد علی الظاهر مرگ مستند به شخص اخافه کننده است و ضامن است و این فرض نیز صوری دارد:

صورت اول: اگر اخافه کننده قصد قتل داشته باشد قتل عمد است و قصاص می شود.

صورت دوم: اگر اخافه کننده قصد قتل ندارد اما فعل مما یقتل غالباً است قتل عمد است و قصاص دارد.

صورت سوم: اگر قصد قتل نداشت و فعل مما یقتل غالبا نبود قتل شبه عمد است و اخافه کننده ضامن است و دیه باید بدهد.

تنبیه: حکم صور سه گانه فرض دوم مربوط به مواردی است که فعل شخص اخافه کننده موجب مرگ شده است و اگر مطمئن باشیم فعل اخافه کننده موجب مرگ نیست اخافه کننده ضامن نیست.

علی ای حال هر کدام از این صور بر طبق قاعده است و تعبدی در کار نیست.

مستند حکم در صور مطرح شده: در مسأله دو روایت هم داریم.

روایت اول: صحیحه حلبی (۱) عن ابی عبدالله «ایما رجل فزع (۲)

(۳) رجلا عن الجدار (۴)

۱- (۱) الکافی ۷: ۳۵۳، ح۹، ط الاسلامیه.

۲- (۲) مرحوم شیخ در تهذیب «أفزع رجلا» دارد.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۷، ح۸۹۵، ط الاسلامیه.

۴- (۴) در دو نقل دیگر

(۱)

(۲) او نفر به عن دابته فخر فمات فهو ضامن لدیته وان انکسر فهو ضامن لدیه ما ینکسر به»

بر این روایت دو قید باید بزنیم تا مطابق موازین باشد.

قید اول: اخافه کننده قصد قتل نداشته باشد.

قید دوم: مرگ مستند به فعل اخافه کننده باشد.

روایت دوم: صحیحه حلبی (۳) فی حدیث «انه سئل عن الرجل ینفر بالرجل فیعقره ویعقر دابته رجل آخر فقال هو ضامن لمن کان من شیئ»

کیفیت استدلال به دو روایت:

هر دو روایت گرچه مطلقند اما باید حمل کنیم به جایی که می دانیم مرگ مستند به فعل اخافه کننده است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

حدیث هفته: (هفته هفدهم یکشنبه)

قال الصادق :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً

شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ.

اگر اراده خداوند بر خیر بنده ای تعلق گیرد

قلبش را آماده پذیرش اسلام خواهد کرد.

الکافی ۸: ۱۳، الاسلامیه

کتاب الدیات (اخافه منجر به فرار باعث مرگ) ۹۰/۱۱/۱۷

۱- (۵) أ. در وسائل الشیعه ۲۹: ۲۵۲، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، ح۲، ط آل البیت «من الجدار» ثبت شده است.

۲- (۶) ب. در تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۷، ح۸۹۵، ط الاسلامیه «علی الجدار» ثبت شده است.

۳- (۷) وسائل الشيعه ۲۹: ۲۵۲، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، ح۱، ط آل البیت.

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (اخافه منجر به فرار باعث مرگ)

گفتیم اگر کسی برای اخافه؛ بر انسانی صیحه بزند و آن شخص بمیرد؛ یا مرگ مستند به فعل اخافه کننده است یا خیر؟ اگر مستند به فعل مخیف باشد و قصد قتل هم داشته باشد قصاص دارد و گفتیم اگر به شخص مریض یا غافل صیحه بزند ظاهر این است که مرگ مستند به فعل مخیف می شود مگر در جایی که علم پیدا کردیم قتل مستند به فعل مخیف نیست و در اینجا همان شقوق می آید یعنی اگر قصد قتل داشته باشد قصاص دارد و اگر قصد قتل نداشت اما فعل مما یقتل غالبا بود نیز قصاص دارد.

مرحوم محقق در شرایع (۱) از مرحوم شیخ در مبسوط (۲) نقل می کند «الدیه علی العاقله» چون قصد قتل ندارد. و فرض هم این است که فعل مما یقتل غالبا نیست. و لذا حکم خطای محض را دارد پس دیه با عاقله است.

مناقشه در کلام شیخ:

اما خود مرحوم محقق کلام شیخ را نمی پذیرد و می فرماید «وفیه اشکال من حیث قصد الصائح الی الاخافه فهو عمد الخطأ» کلام شیخ مورد مناقشه است زیرا در خطای محض شرط این است که قصد فعل روی این شخص نداشته باشد درحالیکه در اینجا روی اخافه شونده قصد فعل دارد و می خواهد اخافه کند. پس خطای محض نیست بلکه شبه عمد است و دیه بر عهده اخافه کننده است.

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

۲- (۲) المبسوط ۷: ۱۵۸، ط مرتضویه.

مسأله۱۱ «لو اخافه فهرب فاوقع نفسه من شاهق او فی بئر فمات فان زال عقله واختیاره بواسطه الاخافه فالظاهر ضمان المخیف والا فلا ضمان»

در اینجا اخافه شخص خاص است و به یک نفر حمله می کند و قصد شخص دارد و نمی خواهد مردم را بترساند پس مصداق مفسد فی الارض نیست البته در مورد زوال عقل راه به دست آوردن زوال عقل قرائنی است که از طریق آن امکان حکم پیدا می شود.

مرحوم امام می فرماید اگر این وحشت و اخافه باعث شود که اختیار از او سلب شود شخصی که اخافه کرد ضامن است. اما اگر در آن حد نیست و زوال عقل به اختیار حادث نشد ضامن نیست.

مرحوم محقق در شرایع (۱) با بیان فرع «أما لو فر فألقی نفسه فی بئر أو علی سقف» به نقل از مرحوم شیخ در مبسوط (۲) می

فرماید «قال الشیخ لا ضمان لأنه ألجأه إلی الهرب لا الی الوقوع فهو المباشر لاهلاک نفسه فیسقط الحکم التسبیب»

توضیح فرع مزبور و حکم مرحوم شیخ:

اگر برای فرار از اخافه خود را در چاه بیندازد یا به مسیری برود که از سقف به زمین افتد فتوای مرحوم شیخ این است که کسی ضامن دیه نیست. زیرا اخافه کننده او را وادار به فرار کرده است اما سبب وقوع در چاه یا افتادن از سقف نبوده است. پس اخافه شونده مباشر اهلاک نفس خویش است و مباشر اقوی است.

۱- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

۲- (۴) المبسوط ۷: ۱۵۹، ط مرتضویه.

مرحوم شهید در مسالک (۱) ضـمن نسبت دادن قول به توقف به مرحوم محقق طی ایرادی بر شیخ می فرماید اینجا دو صورت فرض می شود که خلاصه آن در ذیل می آید:

صورت اول: وقتی الزام به فرار شـد اگر منـدوحه داشت یعنی می توانست از راه دیگری فرار کنـد که کشـته نشود امـا راهی را انتخاب کرد که منجر به قتلش شد خودش مقصر است.

۱- (۵) مسالک الافهام ۱۵: ۳۳۳، ط المعـارف الاسـلامیه: «أما لو لم یمت کـذلک، لکنه فر خوفا فألقی نفسه فی بئر ونحوه، أو صادفه سبع فی طریقه فافترسه، فإن الشیخ - رحمه الله - فی المبسوط حکم بعدم الضمان، فارقا فی الوقوع فی البئر ومن السقف بین الأعمی وغیره، فأوجب الضـمان لو کان المطلوب أعمی، وفی مصادفه السبع لم یفرق بینهما وأسـقط الضـمان. واحتـج علی الأول بـأنه إنمـا ألجـأه إلی الهرب لا ـ إلی الوقوع، فـإنه ألقی نفسه باختیـاره، فهو من باب اجتماع المباشـر والسـبب غیر الملجئ، کالحافر والـدافع، فإن الضـمان علی الـدافع. واحتج علی الثانی بأن السـبع له قصد واختیار، فهو مباشـر حقیقه، وذلک السـبب غیر ملجیء إلی افتراسه، فکان أقوی. والمصنف - رحمه الله - اقتصر علی نقل القول فیه مؤذنا بالتوقف فیه أو رده، من حیث إنه لولا الإخـافه لم یحصـل الهرب المقتضـی للتلف. وکونه باختیـاره ممنوع، إذ لا منـدوحه إلا بالهرب، غایته أنه اختار طریقا علی طریق بمرجـح أو بغیر مرجـح، مع امتناع خلو الواقع منهما. هـذا إذا کانت الطرق متساویه فی العطب. أما لو ترجح أحدهما فی السـلامه فسلک الآخر باختیاره، اتجه قول الشیخ. ولو کانت الإخافه قد رفعت قصده أصلا، فالضمان أوجه مطلقا، لضعف المباشر حینئذ»

صورت دوم: و اما اگر مندوحه نداشت یعنی راه دیگری برای فرار نبود مخیف ضامن است.

مناقشه در کلام شهید:

مرحوم صاحب جواهر (۱) به نقـل از شـهید اول در غایه المراد (۲) می فرمایـد: «وقواه الشـهید، قال: "لأن الهارب إما مختار أو مکره، فـإن کـان مختـارا فلا ضـمان، وإن کان مکرها فغایته أن یکون مثل مسأله – اقتل نفسک وإلا قتلتک، فقتل نفسه – فإنه لا ضمان، إذ لا معنی للخلاص عن الهلاک بالهلاک"»

انسانی که فرار می کند اگر مختار باشد خودکشـی کرده و حتی اگر مکرَه باشد باز هم می گوییم حق کشتن خودش را ندارد. در نتیجه ضمان دیه بر عهده کسی نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (اخافه منجر به فرار باعث مرگ) ۹۰/۱۱/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (اخافه منجر به فرار باعث مرگ)

در مسأله۱۱ گفـتیم اگر کسـی – به هر وجهی اخـافه کرد و شـخص اخـافه شونـده فرار کرد و در ضـمن فرار خود را به چـاهی انـداخت یـا از بلنـدی خود را پرت کرد؛ ضـمانی برای مخیف نیست؛ مگر اینکه در اثر اخـافه یـک وحشتی برای اخافه شونـده عـارض شود که بی اختیار بشود در این صورت مخیف ضامن خواهـد بود زیرا اخافه به طور معمول از اعمالی نیست که باعث بی اختیار شدن یا زوال عقل باشد تا بگویند فعل مما یقتل غالبا است.

ص: ۲۸۳

۱- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۵۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) غـایه المراد فی شـرح نکت الارشاد ۴: ۴۵۱، ط دفتر تبلیغـات اسـلامی: «و أقول: قول الشـیخ قویّ جـدّا، لأنّ الهارب إمّا مختـار أو مکره، فـإن کـان مختارا فلا ضـمان قطعا، وإن کان مکرها فغایته أن یکون مثل مسأله «أقتل نفسک و إلّا قتلتک» فقتل نفسه، فإنّه یبعد الضمان، إذ لا معنی للخلاص عن الهلاک بالهلاک.»

و لذا مخیف فقط ضامن دیه است و قصاص ندارد.

امـام در ذیـل می فرمایـد «ولو صـادفه فی هربه سـبع فقتله فلاـ ضـمان» اگر مخیف اخـافه کرد و او را ناچار به فرار کرد و اخافه شونـده در حـال فرار به شـیری برخورد کرد و شـیر او را بلعیـد در این صورت مخیف ضامن نیست. زیرا گرچه اخافه را مخیف انجـام داد امـا برخـورد او بـا سَبُع ارتبـاطی به مخیف نـدارد. البته اگر مخیف می دانست که در مسیر شـیری است که به مجرد

رسیدن او را می بلعد در اینجا می گوییم ضامن است نه تنها ضمان بلکه اگر قصد قتل هم داشت یعنی می دانست سر راه درنده وجود دارد و عمدا او را ترساند تا به آن سمت فرار کند و خوراک درنده شود در این صورت قصاص دارد اما اگر دو طریق بود در یک طریق درنده وجود داشت و طریق دیگر خالی از درنده بود و اخافه شونده در حال فرار طریق دارای درنده را انتخاب کرد مخیف ضمانی ندارد.

بیان یک نمونه؛ آن زمان که در دیوان عالی بودیم یک پرونده آمده بود که شخصی انسانی را ترسانده بود و اخافه شونده در اثر فرار و دویدن به بیرون از خانه با یک موتوری تصادف کرد و مرد در آن پرونده گفتیم مخیف ضامن نیست.

فروع: مرحوم محقق در شرایع (۱) و به تبع او صاحب جواهر (۲) فروعی را ذکر می کنند که امام در تحریر ندارد.

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۰، ط استقلال طهران.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۶۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

فرع اول: «ولـو كـان المطلوب أعمى، ضـمن الطـالب ديته، لأـنه سـبب ملجئ. وكـذا لو كـان مبصـرا، فوقع فى بئر لاـ يعلمهـا، أو انخسف به السـقف أو اضـطره إلى مضيق فافترسه الأسد، لأنه يفترس فى المضيق غالبا» اگر كسى كه مورد اخافه واقع شد اعمى باشد و با توجه به نابينائى پس از اخافه در چاهى بيفتد يا از بلندى سـقوط كند و بميرد در اين فرض مخيف ضامن است. چون اخـافه شونـده نمى ديـد كه چـاه يـا بلنـدى وجود دارد و فرض اين است كه مخيف مى دانست كه يک فرد نابينا را مى ترساند يعنى قصد فعل روى اعمى داشته است و لذا ضامن است.

حتى اگر بگوييم اخافه شونـده چشم هم داشـته ولى نمى داند در مسـير فرار چاه وجود دارد اينجا هم مخيف ضامن است و راه تشـخيص اينكه اخافه شونده از وجود چاه در مسير فرار با خبر بود يا نه قرائن است. و گفتيم اگر اخافه شونده مندوحه نداشت، ديه بعهده مخيف است اما اگر مندوحه داشت ديه ندارد.

مرحوم صاحب جواهر مى فرمايد «كما عن المبسوط (۱) والمهذب (۲) ».

۱- (۳) المبسوط ۷: ۱۵۹، ط مرتضويه.

۲- (۴) المهذب ۲: ۴۸۷، ط جماعه المدرسـين: «فان كان المطلوب أعمى، فوقع كـذلک، كان ضـمانه على الطالب، لأنه سـبب ملجى ء، فـإن الأـعمى لم يعلم ذلـک، و لاـ أراد ان يلقى نفسه فى مهلكه، و السـبب إذا كـان ملجئـا، كان الضـمان على صاحب السبب. مثل ان يحفر بئرا، فيقع فيها أعمى، فإن ضمانه على حافر البئر، لأنه ألجأه إلى الوقوع فيها. و يفارق إذا كان بصيرا، لأنه ما ألجأه إلى الوقوع. و إذا طلب بصـيرا فهرب بين يديه، فاعترضه أسد، فقتله، لم يلزم الطالب ضـمانه، سواء كان المطلوب أعمى أو بصـيرا، لان الأسـد له قصـد و اختيار، و كان من الطالب سـبب غير ملجى ء، و من الأسـد المباشـره، فلا ضـمان عليه مثل الدافع و الحافر فان اضطره مع الأسد إلى مضيق فقتله الأسد، كان عليه الضمان، لأن الأسد يفترس فى المضيق غالبا.»

فرع دوم: «لو خوف حاملا فاجهضت ضمن دیه الجنین» اگر نسبت به زن حامله ای اخافه کند و بر اثر اخافه آن زن بچه سقط کند مخیف ضامن بچه ای که سقط می شود؛ می باشد.

دلیل مسأله:

۱- اجماع: مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده فیه بل عن المبسوط (۲) الاجماع علیه»

۲- روایت: یعقوب بن سالم (۳)

(۴)

(۵) «کانت امرأه تؤتی فبلغ ذلک عمر فبعث إلیها فروعها وأمر أن یجاء بها إلیه، ففزعت المرأه فأخذها الطلق فذهبت إلی بعض الدور فولدت غلاما فاستهل الغلام ثم مات فدخل علیه من روعه المرأه ومن موت الغلام (ما شاء الله)، فقال له بعض جلسائه: یا أمیر المؤمنین ما علیک من هذا شیء؟ وقال بعضهم: وما هذا؟ قال: سلوا أبا الحسن (علیه السلام)، فقال لهم أبو الحسن (علیه السلام): لئن کنتم اجتهدتم ما أصبتم، ولئن کنتم برأیکم قلتم لقد أخطأتم، ثم قال: علیک دیه الصبی.»

کیفیت استدلال به روایت:

ظاهر روایت این است که قتل شبه عمد است ولی نکته ای وجود دارد که مانع شبه بودن می شود یعنی قصد اخافه و جنایت روی بچه نبود. و در شبه عمد باید قصد فعل روی شخص داشته باشد پس قاعدتا باید خطای محض باشد.

۱- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۶۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۶) المبسوط ۷: ۱۵۹، ط مرتضویه.

۳- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۸، کتاب الدیات، ابواب ضمان، باب ۳۰، ح ۱، ط آل البیت.

۴- (۸) الکافی ۷: ۳۷۴، ح ۱۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۹) تهذیب الاحکام ۱۰: ۳۱۲، ح ۱۱۶۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

زیرا همین روایت به طریق دیگر بصورت مرسله مفید نقل شده است که ذیلی هم دارد و در وسائل (1) در ادامه روایت آمده است «ورواه المفید فی (الارشاد) مرسلا نحوه، إلا أنه قال: فقال علی (علیه السلام): الدیه علی عاقلتک لان قتل الصبی خطأ تعلق بک، فقال: أنت نصحتنی من بینهم لا تبرح حتی تجری الدیه علی بنی عدی، ففعل ذلک أمیر المؤمنین (علیه السلام).»

راه جمع بین دو نقل:

راه اول: چون روایت مرسله مفید در نقل وسائل بر طبق قاعده است لذا روایت نقل وسائل و کافی و تهذیب با توجه به عنوان «علیک دیه الصبی» مطلق است و عنوان نقل دوم وسائل که فرمود «الدیه علی عاقلتک» مقید است و لذا نقل اول را حمل بر مقید می کنیم و می گوییم دیه بر عاقله است. چنانچه خود صاحب وسائل نیز پس از نقل مرسله مفید همین توجیه را مطرح کرده است.

راه دوم: برخی از بزرگان در جمع بین دو روایت گفتند امیرالمؤمنین(علیه السلام) فعل عمر را فعل حاکم شرع ندانسته است لذا دیه را بعهده او گذاشته است.

أقول: به نظر می رسد این توجیه صحیح نباشد زیرا روال موضع گیری امیرالمؤمنین(علیه السلام) این نبوده است بلکه در طول مدت ریاست خلفای سه گانه بارها پیش آمد که علی(علیه السلام) مشکل حکومت را حل کرد بدون اینکه کاری به مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت خلفاء داشته باشد. لذا می گوییم همان توجیه اول که گفتیم مناسبتر است یعنی دیه بر عهده مخیف است اما از مال عاقله باید پرداخت شود.

ص: ۲۸۷

۱- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۸، کتاب الدیات، ابواب ضمان، باب۳۰، ح۲، ط آل البیت.

نتیجه: اگر کسی زن حامله را بترساند و بداند حامله است و بچه سقط شود ضمان بعهده مخیف است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (افتادن منجر به قتل از بالا بر روی نفس محترمه:) 90/11/19

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (افتادن منجر به قتل از بالا بر روی نفس محترمه:)

بحث اخلاقی: برکات ذکر زبانی - رستگاری

گفتیم ذکر خدا و به یاد خدا بودن یکی از فضایل بزرگی است که از زبان صادر می شود و پنج مورد از برکات ذکر زبانی را شمردیم.

ششم از برکات مترتب بر ذکر خدا و به یاد خدا بودن رستگاری در دنیا و آخرت است قرآن کریم می فرماید: «واذکر الله کثیرا لعلکم تفلحون» (۱) یعنی انسانی که به یاد خدا باشد همواره می کوشد اعمالی را که موجب رضایت خداست انجام دهد.

از بارزترین اعمالی که موجب رضایت خداست و در نتیجه باعث رستگاری انسان می شود؛ به داد مظلومی رسیدن و مشکلی از یک مؤمنی را حل کردن است. و خدا دوست دارد که مؤمن در خدمت برادر دینی اش باشد و گرفتاری های برادر مؤمنش را بطرف کند.

در روش ائمه(ع) زیاد به چشم می خورد که علاوه بر ارائه طرح های اجرایی برای کمک به مؤمنان حتی مصداق به دنبال رسیدگی به گرفتاری های مؤمنان بوده اند.

۱- سعید بن قیس (۲) «رای امیرالمؤمنین یوما فی شده الحر فی فناء حائط فقال یا امیرالمؤمنین بهذه الساعه؟ قال ما خرجت الا لأعین مظلوما او اغیث ملهوفا»

ص: ۲۸۸

۱- (۱) جمعه(۶۲): ۱۰.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۲: ۴۱۶، کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، ابواب فعل المعروف، باب۲۹، ح۱۲، ط آل البیت.

سعید بن قیس می گوید روزی امیرالمؤمنین را که در شدت گرما در کنار دیواری ایستاده بود دیدم؛ گفتم در این ساعت چرا؟ آن حضرت فرمود از خانه خارج نشدم مگر اینکه بخواهم به داد مظلومی برسم.

۲- در حالات امام زین العابدین(علیه السلام) آمده است «کان علی بن الحسین لیخرج فی اللیله الظلماء فیحمل الجراب علی ظهره، وفیه الصرر من الدنانیر والدراهم وربما حمل علی ظهره الطعام أو الحطب حتی یأتی بابا بابا فیقرعه، ثم یناول من یخرج إلیه وکان یغطی وجهه إذا ناول فقیرا لئلا یعرفه فلما توفی علیه السلام فقدوا ذلک، فعلموا أنه کان علی بن الحسین علیه السلام، ولما وضع علیه السلام علی المغتسل نظروا إلی ظهره وعلیه مثل رکب الإبل. مما کان یحمل علی ظهره إلی منازل الفقراء والمساکین» (۱)

امام سجاد(علیه السلام) همواره شبانه و در تاریکی از خانه خارج می شد و کیسه ای بزرگ را که در آن درهم و دینار بود بر دوش خویش حمل می کرد و گاهی مقداری مواد غذایی و نیز هیزم بر دوش خود حمل می کرد و در تاریکی درب تک تک خانه ها را می زد و مقداری از آنچه به همراه داشت به کسی که درب خانه را باز کرده بود می داد.

ضمن اینکه همواره وقتی پس از در زدن فقیر می آمد در را باز کند امام صورت خود را می پوشاند تا شناخته نشود تا اینکه وقتی شهید شد و دیگر کسی درب خانه ها شبانه نرفت دانستند آن مرد علی بن حسین بود. همچنین پس از شهادت وقتی خواستند آن امام را غسل دهند دیدند بر گُرده های آن حضرت آثار حمل بار همانند زبری پوست زانوی شتر وجود دارد.

۱- (۳) بحار الانوار ۴۶: ۶۲، بیروت.

۳- سفیان بن عیینه (۱) قال: «رأی الزهری علی بن الحسین (علیه السلام) لیله بارده مطیره وعلی ظهره دقیق وحطب وهو یمشی» سفیان بن عیینه گوید زهری در یک شب سرد بارانی امام سجاد(علیه السلام) را دید که مقداری آرد و هیزم بر دوش گرفته بود و در مسیری می رفت. «فقال له: یا بن رسول الله ما هذا؟» پرسید یا بن رسول الله جریان چیست؟ «قال: أرید سفرا أعد له زادا أحمله إلی موضع حریز» امام فرمود قصد دارم سفری بروم اکنون دارم زاد و راحله سفر را به جائی امن منتقل می کنم که در سفر دستگیرم باشد. «فقال الزهری فهذا غلامی یحمله عنک» زهری عرض کرد اکنون غلام من حاضر است اجازه بفرمایید بار را برای شما حمل کند. «فأبی» امام نپذیرفت «قال: أنا أحمله عنک فإنی أرفعک عن حمله» زهری گفت پس اجازه بفرمایید من بار را حمل کنم زیرا توان جسمی من از شما بیشتر است. «فقال علی بن الحسین لکنی لا أرفع نفسی عما ینجینی فی سفری ویحسن ورودی علی ما أرد علیه، أسألک بحق الله لما مضیت لحاجتک وترکتنی، فانصرف عنه» امام فرمود باری که در سفر خودم دستگیرم می شود نمی دهم به دیگری که حمل کند سپس امام خطاب به زهری فرمود تو را به خدا قسم می دهم دنبال کارت برو و مرا رهاکن. و زهری از امام خداحافظی کرد. «فلما کان بعد أیام قال له: یا بن رسول الله، لست أری لذلک السفر الذی ذکرته أثرا» چند روز گذشت زهری امام را در مدینه زیارت کرد و عرض کرد یا بن رسول الله می فرمودی قصد سفر داری ولی خبری نشد و هم اکنون در مدینه هستی؟ «قال: بلی یا زهری، لیس ما ظننت ولکنه الموت، وله کنت أستعد، إنما الاستعداد للموت تجنب الحرام، وبذل الندی والخیر.» امام فرمود منظورم آن سفر نبود که تو فکر کردی بلکه مرادم سفر مرگ بود و من داشتم برای سفر آخرت توشه ذخیره می کردم البته که آماده مرگ شدن به این است که از حرام دوری کنی و به انجام خیرات بپردازی.

ص: ۲۹۰

۱- (۴) وسائل الشیعه ۹: ۴۰۱، أبواب الصدقه، باب۱۴، ح۵، ط آل البیت.

بحث فقهی: افتادن منجر به قتل از بالا بر روی نفس محترمه:

مسأله۱۲ «لو وقع من علو علی غیره فقتله» هر سه صورت قتل در این مسأله قابل تصور است:

الف: اگر به قصد قتل خودش را بیندازد قتل عمد است و قصاص دارد ولو اینکه بلندی به مقداری نیست که مما یقتل غالبا باشد. و نیز اگر قصد قتل ندارد ولی فعل مما یقتل غالبا است اینجا هم قتل عمد است و قصاص می شود البته اگر خود سقوط کننده مُرد قصاص منتفی می شود و مجازات تبدیل به دیه می گردد.

ب: اگر بلندی مما یقتل نباشد و قصد قتل هم ندارد قتل شبه عمد است و دیه دارد.

ج: قصد انداختن خودش روی زید داشت ولی افتاد روی عمرو و عمرو کشته شد اینجا خطای محض می شود و دیه با عاقله است. و راه تشخیص قصد افتادن روی زید یا با اقرار جانی در صورت امکان مشخص می شود و یا با قرائن گوناگون قابل تشخیص است.

مرحوم امام تعبیری دارند که سنگین است و نیاز به توجیه دارد می فرمایند «وکذا لو وقع إلجائا واضطرارا مع قصد الوقوع» جمع بین این دو مطلب که هم اضطرارا باشد و هم قصد وقوع داشته باشد مشکل است زیرا اگر قصد وقوع دارد پس اضطرار نیست وا گر اضطرار است نمی تواند قصد وقوع داشته باشد بنابراین مشکل است بگوییم در این صورت خطای محض باشد. بلکه شبه عمد است زیرا فعل مستند به خودش است ولی افتاد روی شخص دیگر.

«لو مات الذی وقع فهو هدر علی جمیع التقادیر»

ص: ۲۹۱

یک صورت هم این است که بدون اراده خودش پرت شده باشد. اگر نه اراده داشت و نه قصد داشت اینجا هیچ ضمانی ندارد مثل تلف سماوی است و دیه بعهده بیت المال هم نیست. و اگر آنکسی که افتاد خودش هم مُرد خون خودش هدر است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (حکم دفع منجر به قتل) ۹۰/۱۱/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (حکم دفع منجر به قتل)

تقدیر و تشکر:

دیروز در سالروز ۲۲ بهمن بحمدالله راهپیمایی بسیار عظیمی از سوی مردم صورت گرفت که جدّاً خوشحال کننده بود. و ان شاء الله این اقدام به موقع از ملت عزیز ایران قلب امام زمان را خوشحال کرده باشد.

زمان حساسی بود دشمنان طمع کرده بودند که بهانه ای بدست بیاورند. و البته بعید نیست بگوییم با این شدت تحریم ها و اصراری که روی آن داشتند؛ اگر این حماسه با شکوه به وجود نمی آمد تصمیم به حمله نظامی هم می گرفتند. ولی این اقدام به موقع مردم، آنهم با یک حال نشاط و عشق؛ برای آنان مأیوس کننده بود. و همانگونه که مقام معظم رهبری توصیه فرموده بودند عمل شد و راهپیمایی دیروز دشمن شکن بود.

شعارهای امروز انقلاب همان شعارهای روزهای اول انقلاب است و این نشان دهنده سلامت انقلاب است و اینکه هیچ انحرافی در آن ایجاد نشده است.

اینها نشان دهنده این است که رهبری در همان خطی که امام ترسیم کرده بودند حرکت می کنند و این بر همگان روشن است. شاید افراد خبرگان رهبری که آن موقع ایشان را به عنوان رهبر بعد از امام انتخاب کردند اعتقاد نداشتند که ایشان بتواند همان خط را حفظ کند بلکه از باب خیر الموجودین ایشان را انتخاب کردند ولی ایشان نشان دادند که می توانند و توانستند گرچه مردم در بعضی موارد در امور اجرائی کشور اشکالاتی دارند ولی اصل نظام با همان حاکمیت و همان خطی که امام ترسیم کردند به پیش می رود و قطعا مورد حمایت پروردگار بوده و امروز هم ادامه دارد و ان شاء الله به همین کیفیت پیش می رود و برای سایر کشورها الگو می شود تا همانگونه که مقام معظم رهبری فرمود ان شاء الله تاریخ کشورهای مسلمان را عوض کند.

ص: ۲۹۲

و نیز امیدواریم در انتخابات اخیر که در پیش داریم مردم به شایستگی انجام وظیفه کنند.

بحث فقهی: حکم دفع منجر به قتل:

مسأله۱۳ «لو دفعه دافع فمات فالقود فی فرض العمد والدیه فی شبیهه علی الدافع، ولو دفعه فوقع علی غیره فمات فالقود أو الدیه علی الـدافع أیضا، وفی روایه صـحیحه أنها علی الـذی وقع علی الرجل، فقتله لأولیاء المقتول، ویرجع المـدفوع بالدیه علی الذی دفعه ویمکن حملها علی أن الدفع اضطره إلی الوقوع بحیث کان الفعل منسوبا إلیه بوجه.»

در این مسأله سه عنصر وجود دارد:

۱- دافع

۲- مدفوع

۳- مدفوع علیه.

نفر اول «دافع» کسی است که نفر دوم «مدفوع» را هُل می دهد.

نفر دوم «مدفوع» کسی است که با هُل داده شدن از بالا پرت می شود.

نفر سوم «مدفوع علیه» کسی است که نفر دوم بعد از پرت شدن روی او می افتد.

در این مسأله دو فرض قابل تصور است اول اینکه هـدف دافع از هل دادن شـخص مـدفوع باشـد. دوم اینکه هـدف دافع از هُل دادن هر دو شخص یعنی هم مدفوع و هم مدفوع علیه باشد.

فرض اول: فقط مدفوع هدف باشد: در این فرض همه صور قتل می آید:

۱- اگر قصد قتل داشته باشد قتل عمد است.

۲- اگر قصد قتل نداشته باشد ولی فعل مما یقتل غالبا باشد قتل عمد است و اولیای مقتول می توانند قصاص کنند.

۳- اگر قصد قتل ندارد و فعل هم مما یقتل نیست شبه عمد است و دیه دارد.

فرض دوم: مدفوع و مدفوع علیه هر دو هدف باشند: در این فرض نیز همه صور موجود است:

۱-اگر قصد قتل ندارد و فعل هم مما یقتل نیست نسبت به مدفوع بالاتفاق دیه دارد و نسبت به اسفل (مدفوع علیه) قولان؛

قول اول: دیه اسفل به عهده دافع است زیرا قتل او مستند به فعل دافع است. مفتاح الکرامه (۱)

(۲) این قول را از تعدادی از فقهاء نقل می کند و می فرماید بین متاخرین اختلافی نیست.

دلیل قول اول:

۱- مقتضای قاعده: به اعتبار اینکه قصد قتل نداشته است و فعل مما یقتل نبود قتل شبه عمد است و مقتضای قاعده این است که دیه بپردازد.

۲- روایتی داریم که در ذیل آن آمده است «إن أصاب المدفوع شیئا فهو علی الدافع ایضا» (۳) ذیل روایت اثبات دیه را می رساند.

قول دوم: دیه بر عهده واقع است: کما قال به الشیخ فی النهایه (۴)

(۵)

(۶) دیه اسفل به عهده واقع است نه دافع زیرا قتل مستند به واقع است منتهی چون دافع سبب شده بود می تواند برود و خسارت را از دافع بگیرد.

۱- (۱) مفتاح الکرامه ۱۰: ۲۶۹، ط القدیمه.

۲- (۲) صاحب مفتاح الکرامه از جمعی از بزرگان از مهذب البارع ۵: ۲۶۹، ط جماعه المدرسین نقل می کند که «انه هو الذی تقتضیه اصول المذهب»

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۳۸، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان، باب۵، ح۲، ط آل البیت.

۴- (۴) النهایه : ۷۵۸، ط دارالکتاب العربی.

۵- (۵) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۱۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۶) استبصار ۴: ۲۸۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

دلیل قول دوم:

۱- قاعده؛ در اینجا هم مقتضای قاعده همین است که سبب اقوی از مباشر است.

کشف اللثام (۱) همین حرفی را می گوید که مرحوم شیخ فرمود.

جامع الشرایع (۲) هم تبعیت از شیخ کرده است. مرحوم علامه مجلسی (۳) فرمودند این فتوای شیخ «لا یبعد» پس شیخ تنها نیست.

۲- صحیحه عبدالله بن سنان (۴) «عن ابی عبدالله فی رجل دفع رجلا علی رجل فقتله فقال الدیه علی الذی وقع علی الرجل فقتله لاولیاء المقتول قال ویرجع المدفوع بالدیه علی الذی دفعه قال وان اصاب المدفوع شئ فهو علی الدافع ایضا»

مرحوم صاحب جواهر (۵) می فرماید «رواه المحمدون الثلاث» منتهی علی طریق مرحوم کلینی (۶) در سند آن سهل بن زیاد است که گفتیم در او حرف است اما در سندی که مرحوم صدوق (۷) و مرحوم شیخ (۸) دارد سهل بن زیاد نیست و روات آن همه مورد وثوق هستند.

۱- (۷) کشف اللثام ۱۱: ۲۴۳، ط جماعه المدرسین.

۲- (۸) جامع الشرایع : ۵۸۴، ط مؤسسه سید الشهداء.

۳- (۹) ملاذ الاخیار ۱۶: ۴۴۲، ط مکتبه آیه الله مرعشی النجفی(ره).

۴- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۳۸، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان، باب۵، ح۲، ط آل البیت.

۵- (۱۱) جواهر الکلام ۴۳: ۷۳ ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۱۲) الکافی ۷: ۲۸۸، ح۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۷- (۱۳) الفقیه ۴: ۱۰۸، ح۵۲۰۵، ط جماعه المدرسین.

۸- (۱۴) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۱۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم آقای خویی (۱) در مبانی تکمله می فرماید ولو این روایت خلاف قاعده است اما در عین حال صحیح السند است و حجت شرعی است و باید به آن عمل کرد «فالنتیجه انه لا بأس بالعمل بها فی خصوص موردها» چون خلاف قاعده است به قدر متیقن آن عمل می کنند.

تنبیه: روایت فوق مطلق است و برای استناد یک قید لازم است به این روایت زده شود زیرا اگر قصد قتل داشته باشد اجماعی است که قصاص دارد پس می گوییم روایت برای جایی است که قصد قتل نبوده و حالا که قصد نداشت و منتهی به مرگ شد روایت می فرماید دیه بعهده شخص واقع است ولی قول مشهور این است که دیه بعهده دافع است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات حکم دفع منجر به قتل) ۹۰/۱۱/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (حکم دفع منجر به قتل)

گفتیم اگر کسی شخصی را هُل دهد یا پرت کند در مسأله دو فرض وجود دارد:

فرض اول: قصد دافع خود همان شخص مدفوع است و او را هل می دهد که بمیرد یا مجروح شود.

فرض دوم: هدف دافع هر دو یا شخص سومی است و می خواهد شخص سوم بمیرد یا مجروح شود.

در فرض اول که هدف دافع شخص مدفوع باشد گفتیم طبق مقتضای قاعده است که اگر قصد قتل دارد یا فعل مما یقتل است قصاص دارد. و اگر قصد قتل ندارد یا فعل مما یقتل نیست ولی تصادفا مرد دیه دارد.

۱- (۱۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۳۵، ط العلمیه.

و در فرض دوم؛ که هدفش هر دو نفر هستند؛ نسبت به خود مدفوع حکم همان است که در صورت قبلی بیان شد یعنی اگر قصد قتل دارد یا فعل مما یقتل است قصاص می شود و الا دیه دارد. اما نسبت به اسفل یعنی مدفوع علیه (شخص سوم) اگر قصد قتل دارد یا فعل مما یقتل است قصاص دارد. و الا اگر قصد ندارد و فعل هم مما یقتل نیست فیه قولان:

قول اول: مشهور بر طبق قاعده می گویند دیه بر عهده دافع است.

از مهذب البارع (۱) و کتب دیگر دیروز نقل شد.

قول دوم: قول مرحوم شیخ در نهایه (۲) و تهذیب (۳) و استبصار (۴) است که فرمود دیه بعهده شخص دوم (مدفوع) است

منتهی می تواند به دافع مراجعه کند و خسارت را از او بگیرد. جامع الشرایع (۵) نیز مثل شیخ فتوی داده مرحوم مجلسی (۶) هم فرمود «لا یبعد» و گفتیم مرحوم آقای خویی (۷) این قول را تقویت می کند و صریح هم فتوی می دهد.

دلیل قول دوم: روایت صحیحه ای بود که محمدون ثلاث نقل کرده اند منتهی در طریق کلینی (۸) سهل بن زیاد است ولی در طرق دیگر سهل بن زیاد نیست.

۱- (۱) مهذب البارع ۵: ۲۶۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) النهایه : ۷۵۸، ط دارالکتاب العربی.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۱۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۴) استبصار ۴: ۲۸۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۵) جامع الشرایع : ۵۸۴، ط مؤسسه سید الشهداء.

۶- (۶) ملاذ الاخیار ۱۶: ۴۴۲، ط مکتبه آیه الله مرعشی النجفی(ره).

۷- (۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۳۵، ط العلمیه.

۸- (۸) الکافی ۷: ۲۸۸، ح۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

«عبدالله بن سنان (۱) عن ابی عبدالله فی رجل دفع رجلا۔ علی رجل فقتله فقال الدیه علی الذی وقع علی الرجل فقتله لاولیاء المقتول ویرجع المدفوع بالدیه علی الذی دفعه»

بررسی روایت:

مشکل اینجاست که یک قاعده قطعی مسلم داریم و در فقه در همه جا به آن عمل می کنیم که اگر کسی باعث قتل کسی شد و قصد قتل نداشت و فعل هم مما یقتل نبود شبه عمد است و دیه دارد اینجا هم شخص دافع باعث قتل است آن کسی که افتاد اختیار دست او نبود مثل یک سنگ می ماند پس این مورد بر طبق مقتضای قاعده است و دافع باید دیه بپردازد و گفتیم جمع کثیری هم به استناد این قاعده فتوی دادند اما در مقابل این روایت را داریم که صحیحه هم هست و می فرماید دیه بعهده آن کسی است که افتاد و مرحوم شیخ هم که از قدما است فتوی داده است و تعداد دیگری از قدما هم تبعیت از شیخ کردند و اخیرا هم مرحوم آقای خویی تبعیت از شیخ کردند و قول دوم را قبول کردند.

ملاحظه می فرمایید یک طرف قاعده مسلم قطعی است. و طرف دیگر روایت صحیحه که یک حجت شرعی است وجود دارد. لذا بعضی از بزرگان گفتند روایت را توجیه می کنیم که منافات با قاعده پیدا نکند.

توجیه صحیحه:

توجیه اول: مرحوم امام فرمود «ویمکن حملها علی ان الدفع اضطره الی الوقوع اما بحیث کان الفعل منسوبا الیه بوجه» روایت حمل می شود بر صورتی که مدفوع با پرت شدن فاقد اختیار شد اما بطور کلی اختیار از او سلب نشده بود از این جهت امام می فرماید این شخص مدفوع باید دیه بپردازد.

۱- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۳۸، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان، باب۵، ح۲، ط آل البیت.

مناقشه در توجیه امام:

این راه جمع و توجیه دو اشکال دارد:

اشکال اول: اگر توجیه را قبول کنیم فعل مستند به مدفوع می شود و اگر فعل مستند به اراده او شد پس وجه اینکه می گوییم مدفوع می تواند رجوع کند به دافع چیست؟

اشکال دوم: روایت بطور کلی می فرماید اگر کسی انسانی را هُل داد و او افتاد دافع باید دیه بپردازد در حالیکه توجیه می گوید چون مدفوع هنوز یک اراده اجمالی داشته است پس دیه بر عهده مدفوع نیست و این توجیه می رساند که روایت برای مورد خاص است با اینکه بدیهی است امام معصوم حکم کلی را بیان فرمودند. بنابراین توجیه مطرح شده از ناحیه امام خمینی کافی نیست.

توجیه دوم: صاحب کشف اللثام (1) فرمود «حملها علی ان اولیاء المقتول لم یعلموا ان الغیر دفعه له» روایت مربوط به جایی است که اولیاء خبر ندارند که کسی او را هُل داده بود لذا حکم به دیه بر مدفوع داده است.

مناقشه در توجیه دوم:

این هم قابل قبول نیست زیرا دانستن یا نداستن اولیاء مقتول دخیل در حکم الهی نیست به علاوه بعید است امام معصوم حکم بدهد و خبر ندهد.

توجیه سوم: مرحوم صاحب مفتاح الکرامه (2) می فرماید «وصحتها توجب رد علمها الی اهلها والسکوت عنها» چون روایت صحیحه است و ما هم نتوانستیم معنای آن را متوجه شویم پس ارجاع می دهیم به اهل خودش.

۱- (۱۰) کشف اللثام ۱۱: ۲۴۳، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۱) مفتاح الکرامه ۱۰: ۲۶۹، ط القدیمه.

توجیه چهارم: اخیرا در بعضی از فرمایشات بزرگان دیدم که به عنوان راه جمع فرمودند که مشهور قائل به مقتضای قاعده شدند و از روایت اعراض کردند و روایت اگر معرض عنها شد چون مخالف مشهور است روایت را کنار می گذاریم و طرح می کنیم پس راه جمع عمل کردن به مقتضای قاعده است.

مناقشه در توجیه چهارم:

آن شهرتی که ما می گوییم موجب نقص و سقوط روایت از حجیت است شهرت قدما است و می گفتیم چون نزدیک به زمان ائمه بودند و ممکن است قرائنی سینه به سینه بین آنها بوده یا روایاتی داشتند که به دست ما نرسیده است. ولی اینجا شهرت برای متأخرین است و شهرت متأخرین اگر برخلاف روایت شد نمی توان به آن عمل کرد پس دست ما از این هم کوتاه می شود.

اقول: اکنون که تمام توجیهات ضعیف است می گوییم از یک طرف یک قاعده مسلم داریم و از طرف دیگر روایت صحیح السند و حجت شرعی وجود دارد و نمی توانیم به آن عمل نکنیم لذا می گوییم اگر ما بودیم و الان می رفتیم حضور امام و می گفتیم رجل دفع رجلا علی رجل امام می فرمود دیه با آن کسی است که افتاد ما قول امام را اخذ می کردیم ولو قاعده به خلاف آن است زیرا کلام امام را که نمی توانیم کنار بگذاریم پس خصوص این مورد را عمل به روایت می کنیم و در غیر این مورد عمل می کنیم به مقتضای قاعده.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (تنه زدن منجر به قتل) ۹۰/۱۱/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (تنه زدن منجر به قتل)

ص: ۳۰۰

مسأله۱۴ «لو صدمه فمات المصدوم فإن قصد القتل أو کان الفعل مما یقتل غالبا فهو عمد یقتص منه، وإن قصد الصدم دون القتل ولم یکن قاتلا غالبا فدیته فی مال الصادم، ولو مات الصادم فهدر لو کان المصدوم فی ملکه أو محل مباح أو طریق واسع، ولو کان واقفا فی شارع ضیق فصدمه بلا قصد یضمن المصدوم دیته، وکذا لو جلس فیه فعثر به إنسان، نعم لو کان قاصدا لذلک وله مندوحه فدمه هدر، وعلیه ضمان المصدوم.»

یکی از فروع موجبات ضمان دیه تنه زدن به دیگران است. اگر انسانی تنه زد به کسی و آن شخص افتاد و مرد و یا مجروح شد اقسام سه گانه قتل در آن متصور است:

اگر قصد قتل دارد قتل عمد است و قصاص دارد. اگر فعل مما یقتل است قتل عمد است و قصاص دارد. اگر قصد قتل ندارد و

فعل هم مما يقتل نيست بلكه تصادفا منجر به مرگ يا نقص عضو شد شبه عمد است و ديه دارد. نكته: اگر خود صدمه زننده با تنه زدن افتاد و علاوه بر كشتن مصدوم خودش نيز مُرد خون صدمه زننده هدر است. اما نسبت مصدوم مسأله سه صورت دارد:

صورت اول: حضور مصدوم در ملك شخصى:

اگر صدمه زننده وارد ملك مصدوم شده و با تنه زدن به او باعث قتلش شود ضامن خون مصدوم است.

صورت دوم: حضور مصدوم در ملك مباح عمومى با وجود مندوحه:

اگر صادم با داشتن مندوحه يعنى وسيع بودن مكان و راه به طورى كه مى توانست با مصدوم برخورد نكند اما خود را به مصدوم زد و هر دو كشته شدند خون صادم هدر است و ديه مصدوم بر عهده صادم است.

ص: ٣٠١

صورت سوم: حضور مصدوم در ملک مباح عمومی بدون وجود مندوحه:

اگر در مسیر مندوحه وجود ندارد یعنی در محلی مباح و عمومی ایستاده است که نباید بایستد و مکان مکان ضیق است، دیه مصدوم بعهده صادم است و دیه صادم نیز بعهده مصدوم است.

اگر هیچ قصدی نداشته باشد خطای محض است.

مسأله۱۵ «إذا اصطدم حران بالغان عاقلان فماتا فإن قصدا القتل فهو عمد، وإن لم یقصدا ذلک ولم یکن الفعل مما یقتل غالبا فهو شبیه العمد یکون لورثه کل منهما نصف دیته، ویسقط النصف الآخر، ویستوی فیهما الراجلان والفارسان والفارس والراجل، وعلی کل واحد منهما نصف قیمه مرکوب الآخر لو تلف بالتصادم، من غیر فرق بین اتحاد جنس المرکوب واختلافه وإن تفاوتا فی القوه والضعف، ومن غیر فرق بین شده حرکه أحدهما دون الآخر أو تساویهما فی ذلک إذا صدق التصادم، نعم لو کان أحدهما قلیل الحرکه بحیث لا یصدق التصادم بل یقال صدمه الآخر فلا ضمان علی المصدوم، فلو صادمت سیاره صغیره مع سیاره کبیره کان الحکم کما ذکر، فیقع التقاص فی الدیه والقیمه، ویرجع صاحب الفضل إن کان علی ترکه الآخر.»

برخورد متقابل منجر به قتل:

اگر دو نفر با قصد برخورد، به هم تنه بزنند و هر دو بمیرند صوری مطرح است:

صورت اول: عامد بودن هر دو:

اگر هر دو قصد قتل دارند قتل عمد است و قصاص دارد اما چون هر دو مرده اند قصاص منتفی است و دیه مطرح است.

صورت دوم: قاصد نبودن هر دو و مما یقتل نبودن فعل:

اگر قصـد قتـل ندارنـد و فعـل هم ممـا یقتل نیست، قتل شـبه عمـد است و دیه دارد منتهی قتل هر کـدام مسـتند به فعل خودش بعلاـوه فعـل دیگری است. بنـابراین نصف دیه هر کـدام هـدر است ولی نصف دیه را طرف مقابـل بایـد بدهـد لـذا اگر دیه ها مساوی هسـتند تهاتر می شود اما اگر دیه ها مساوی نیسـتند مثلا یکی از دو نفری که کشـته شد نصف دیه اش را بابت دسـتش که قبلا قطع شده بود گرفته است پس باید یک چهارم دیه بدهد و یا یکی از دو نفر کشته شده اگر دو تا دیه گرفته است یعنی یـک بار بابت یک دسـتش نصف دیه و باز دیگر بابت پایش نصف دیه و در مجموع یک دیه کامل گرفته است قتلش دیه ای ندارد.

یستوی فیهما الراجلان والفارسان امام می فرماید در تصادم، بین دو سوار یا دو پیاده و یا یک سوار و یک پیاده تفاوتی نیسـت مثـل همان حرف که ذکر شـد در اینجا هم می آیـد حتی اگر اسب هایشان هم مردنـد دیه حیوان هم محاسبه می شود و فرقی نمی کنـد هر دو پیـاده و هر دو سواره باشـند و یـا یکی پیاده باشـد و یکی سواره باشـد منتهی شـخص پیاده نصف دیه شـخص سواره و سوارش را باید بدهد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (تنه زدن منجر به قتل) ۹۰/۱۱/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (تنه زدن منجر به قتل)

بحث اخلاقی: غفلت از یاد خدا و آثار سوء آن:

گفتیم به یاد خدا بودن از بهترین اقسام ذکر است و فوایدی برای ذکر و به یاد خدا بودن مترتب است که شش مورد را بررسی کردیم.

ص: ۳۰۳

اکنون می گوییم نقطه مقابل ذکر خدا غفلت از یاد خدا و فراموش کردن خدا است.

۱- بی پروایی در معصیت: از آثار سوء غفلت از یاد خـدا این است که انسان اگر از یاد خـدا غافل شود از هیـچ معصـیتی پروا ندارد.

در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید «من کان ذاکرا لله علی الحقیقه فهو مطیع ومن کان غافلا عنه فهو عاصم» (۱)

کسـی که یاد خدا نیست گناه می کند و هیچ هیچوقت به یاد توبه هم نمی افتد لذا خیلی باید انسان مواظب باشد که در غفلت فرو نرود.

۲- رها شدن به حال خود: یکی دیگر از آثار سوء غفلت این است که خداوند انسان غافل را به خودش وامی گذارد با اینکه در دعاها تاکید شده است؛ «الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا» (۲) این یکی از نکبتهایی است که در طول زندگی دامنگیر انسان می شود که خدا انسان را به حال خود رها کند.

در داستان حضرت یوسف که در مقطعی زندانی شده بود؛ آمده است در زندان دو نفر با حضرت یوسف انس گرفته بودند و تعبیر خوابی را که دیده بودند از حضرت یوسف پرسیدند آن حضرت در تعبیر خواب آن دو شخص به یکی که گفته بود « إِنِّی أَرَانِی أَعْصِرُ خَمْراً» (۳) من در خواب دیدم که شراب درست می کردم فرمود آزاد می شوی و در دربار شاه ساقی شراب می شوی و به آن دیگری که گفته بود «إِنِّی أَرَانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ» (۴) خواب دیدم نان روی سر نگه داشته بودم و پرنده ای از آن می خورد فرمود تو اعدام می شوی و بر دار می مانی تا پرندگان از گوشتت بخورند.

۱- (۱) بحار الانوار ۹۰: ۱۵۸، ط بیروت.

۲- (۲) الکافی ۲: ۵۲۴، ط الاسلامیه.

۳- (۳) یوسف: ۳۶.

۴- (۴) یوسف: ۳۶.

وقتی موقع آزادی آن فرد رسید آمد که از آن حضرت خداحافظی کند در آن موقع یک لحظه حضرت یوسف از یاد خدا غافل شد و به او گفت «اذکرنی عند ربک» (۱) پیش اربابت که رفتی به فکر ما هم باش «فانساه الشیطان ذکر ربک» (۲)

در مورد أنساه الشیطان دو معنی در ضمیر انساه بیان شده است:

۱- به آن جوان برمی گردد که فراموش کرد پیام را برساند.

۲- به حضرت یوسف برمی گردد که فراموش کرد یاد خدا را به همین دلیل علاوه بر پنج سالی که تا زمان آزادی آن جوان در زندان بود هفت سال هم به خاطر همین جمله در زندان ماند و خداوند او را به حال خود رها کرد البته پس از آزادی آن جوان جبرئیل نازل شد و یوسف را ملامت کرد.

در روایتی آمده است روی عن النبی(ص) «انه قال عجبت من اخی یوسف کیف استغاث بالمخلوق دون الخالق» از برادرم یوسف تعجب می کنم چگونه حاضر شد به مخلوق التماس و درخواست کند اما از خدا آزادی خودش را نخواست؟

و در روایت دیگر می فرماید «لولا- کلمته ما لبث فی السجن طول ما لبث» اگر حضرت یوسف آن یک کلمه را نگفته بود هرگز هفت سال اضافه در زندان معطل نمی شد.

بحث فقهی:

در مسأله۱۵ گفتیم اگر دو نفر انسان حر بالغ و عاقل به هم تنه زدند و هر دو مردند همه اقسام قتل در مسأله متصور است:

ص: ۳۰۵

۱- (۵) یوسف: ۴۲.

۲- (۶) یوسف: ۴۲.

۱-اگر قصد قتل دارند و یا فعل مما یقتل است؛ قتل عمد است و قصاص دارد منتهی قصاص منتفی است.

۲-اگر قصد نداشتند و فعل هم مما یقتل نبود شبه عمد است و دیه دارد منتهی دیه هر کدام تنصیف می شود چون قتل هر کدام مستند به هر دو آنها است.

در ذیل فرمود «ویستوی فیهما الراجلان والفارسان والفارس والراجل» یعنی اگر هر دو پیاده و یا هر دو سواره باشند و یا یکی پیاده و دیگری سواره باشد حکم مساوی است که بیان شد مبنای تنصیف این است که این جنایت مستند به هر دو است منتهی به نسبت خسارتی که وارد شد دیه تنصیف می شود و اگر یکی سوار اسب است و یکی پیاده است گفتیم در صورتی که پیاده در جسم در حدی باشد که تصادم ممکن شود اصطدام در اینجا متصور است ولی در ماشین متصور نیست.

«من غیر فرق بین اتحاد جنس المرکوب .... وان تفاوتا فی القوه والضعف» در مورد سواره فرقی نمی کند که جنس مرکوب متفاوت باشد و یا اینکه تفاوت در صدمه داشته باشند یکی ضعیف و یکی قوی باشد و یا اینکه فرقی نمی کند بین شدت حرکت و آرام بودن اگر هر دو تأثیر در جنایت داشتند فرقی نمی کند اگر تصادم عرفا صدق بکند کافی است و یا اینکه ماشین ها کوچک و بزرگ باشند باز فرقی نمی کند ملاک یکی است منتهی چنانچه در قصاص هم گذشت به نسبت ضربه ای که وارد شد دیه لازم است «فیقع التقاص فی الدیه والقیمه» در نتیجه تقاص هم در دیه و هم در قیمت محاسبه می شود یعنی اگر مساوی هستند تهاتر می شود و اگر مساوی نبود صاحب فضل مازاد را از طرف مقابل می گیرد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (تصادم غیر عمد منجر به قتل) ۹۰/۱۱/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (تصادم غیر عمد منجر به قتل)

مسأله۱۶ «لو لم یتعمد الاصطدام بأن کان الطریق مظلما أو کانا غافلین أو أعمیین فنصف دیه کل منهما علی عاقله الآخر، وکذا لو کان المصطدمان صبیین أو مجنونین أو أحدهما صبیا والآخر مجنونا لو کان الرکوب منهما أو من ولیها فیما إذا کان سائغا له، ولو أرکبهما أجنبی أو الولی فی غیر مورد الجواز أی مورد المفسده فدیه کل منهما تماما علی الذی رکبهما، وکذا قیمه دابتهما لو تلفتا.»

در مسأله ۱۵ گفته شد اگر دو نفر با عمد به یکدیگر تنه بزنند؛

اگر قصد قتل داشتند یا فعل مما یقتل غالبا بود قتل عمد است و قصاص دارد.

اگر قصد قتل نداشتند و فعل هم مما یقتل غالبا نبود شبه عمد است و دیه دارد. منتهی چون قتل مشترک است و هر کدام شریک در قتل خودش می باشد دیه تنصیف می شود. در نتیجه اگر مساوی بود تهاتر می شود اگر مازاد داشت مازاد را به طرف طلبکار می دهند.

بحث امروز این است که تصادم غیر عمدی است مانند اینکه طریق تاریک است یا هر دو غافل هستند یا هر دو اعمی هستند به همدیگر می خورند. یا می میرند یا نقص عضو می شوند. در این صورت قتل عمد نیست چون قصد قتل نبود و فرض این است که فعل مما یقتل غالبا نبود و شبه عمد هم نیست چون قصد فعل نبود یعنی اصلا قصدی نبود لذا در اینجا قتل خطای محض است و دیه با عاقله است البته از این جهت که هر کدام شریک در قتل خودش است دیه تنصیف می شود.

ص: ۳۰۷

عدم وجود تهاتر در تصادم غیر عمد

در مسأله قبلی- تصادم عمدی- گفتیم اگر تساوی داشتند تهاتر می شود اما در اینجا- تصادم غیر عمد- به جز مورد استثناء؛ تهاتر نیست چون در مسأله قبل همانکه دیه می داد همان هم دیه می گرفت یعنی نصف دیه بر عهده هر یک از صادم ها بود از یک طرف دیه طلب داشت و از طرف دیگر دیه بدهکار بود لذا تهاتر می شد. ولی در اینجا- تصادم غیر عمد- عاقله ی یک مقتول دیه را به ورثه مقتول مقابل می دهند اما از عاقله مقتول مقابل دیه دریافت نمی کنند بلکه عاقله مقتول مقابل دیه را به ورثه مقتول دیگر می دهند پس پرداخت کنندگان دیه با دریافت کنندگان دیه متفاوت هستند.

موارد استثناء تهاتر در تصادم غیر عمد:

اگر عاقله دو مقتول با تصادم غیر عمد برادرانشان باشند در فرضی که غیر برادران وارث دیگری نداشته باشند در این صورت عاقله هم ورثه هستند و هم عاقله هستند و لذا تهاتر متصور است.

حکم صبی مقتول با تصادم:

اگر هر دو مقتول با تصادم صبی باشند چه تصادم عمدی باشد یا غیر عمد دیه با عاقله است و نیز اگر صبی سواره باشد دیه با عاقله است ولی اگر با تصادم صبی حیوان یا ماشین طرف مقابل خسارتی پیدا کرد بعهده خود صبی است که اگر مال نداشته باشد در صورتی که ولیّ داشته باشد می دهد و الا صبی مثل مدیونی است که مالی ندارد والمفلس فی امان الله.

کشیدن و پاره شدن ریسمان؛ منجر به قتل:

مرحوم صاحب جواهر (۱) فرض سومی آورده که امام در تحریر ندارد صاحب جواهر فرمود «وفی معنی التصادم ما لو تجاذبا حبلا فانقطع وسقطا وماتا» اگر ریسمانی را از دو طرف بکشند و ریسمان پاره شود و دو طرف بمیرند مسأله دو صورت دارد:

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۶۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

صورت اول: اگر هیچ یک از دو طرف کشنده ریسمان مالک ریسمان نباشند حکم همان تنه زدن و تصادم است و همان صور و اقسام قتل اینجا هم می آید.

صورت دوم: اگر یکی از دو طرف مالک ریسمان است و روی ریسمان دعوی دارند تصادفا در هنگام کشیدن پاره شد و هر دو مردند می گوییم حق با مالک ریسمان است و منشأ قتل جذب غاصب است پس نصف دیه مالک را باید بدهد و نصف دیه خودش را از مالک نمی گیرند و نصف دیه اش هدر می شود.

اقول: گرچه ظاهر عبارت جواهر نشان می دهد که در صورت مالک بودن یکی از متجاذبین خون غیر مالک ریسمان هدر است و برای مالک ریسمان نیز نصف دیه مقرر می شود اما ظاهرا می توانیم بگوییم تمام دیه را باید بدهد و نباید نصف بدهد چون مالک در راه حفظ مالش تلف شد.

اگر ریسمان را شخص ثالثی پاره کرد و طرفین مردند شخص ثالث ضامن است و اقسام و صور قتل اینجا هم پیاده می شود.

مسأله۱۷ «لو اصطدم حران فمات أحدهما وکان القتل شبیه عمد یضمن الحی نصف دیه التالف، وفی روایه یضمن الباقی تمام دیه المیت، وفیها ضعف، ولو تصادم حاملان فأسقطتا وماتتا سقط نصف دیه کل واحده منهما وثبت النصف، وثبت فی مالهما نصف دیه الجنین مع کون القتل شبیه العمد، ولو کان خطأ فعلی العاقله.»

روی مقتضای قاعده آنکه تلف شده نصف جنایت بعهده خودش است علت مطرح کردن مسأله ۱۷ این است که روایت دارد که خلاف مقتضای قاعده است روایت «محمد بن یعقوب، عن أحمد بن محمد الکوفی، عن إبراهیم بن الحسن عن محمد بن خلف، عن موسی بن إبراهیم المروزی، عن أبی الحسن (علیه السلام) قال: قضی أمیرالمؤمنین (علیه السلام) فی فرسین اصطدما فمات أحدهما فضمن الباقی دیه المیت.» (۱)

۱- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب ۲۵، ح۱، ط آل البیت.

(۱)

گرچه در نقل وسائل «فرسین» آمده است و نشان می دهد که تصادم دو دابه مطرح است اما به نظر می رسد با توجه به نقل «فارسین» در دو مورد از تهذیب (۲) روایت مربوط به تصادم دو انسان سوار بر دابه باشد.

ظاهر روایت این است که تمام دیه را باید بدهد.

مرحوم محقق در شرایع (۳) می فرماید «ان الروایه شاذه»

مرحوم امام در متن می فرماید «وفی روایه یضمن الباقی تمام دیه المیت وفیها ضعف»

مرحوم صاحب جواهر (۴) می فرماید «لم نجد بها عاملا»

بنابراین روایت مطروح است و سند هر دو، رجالی هستند که هم جهالت در آنها هست و هم ضعیف هستند و ثقه نیست و کسی هم به این عمل نکرده است.

نکته: ابتدا ممکن است از روایت صرف نظر شود. اما همین روایت را دو جور توجیه کردند که منافات با ضوابط نداشته باشد. برای فردا إن شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (تصادم دو زن حامله به هم) ۹۰/۱۱/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (تصادم دو زن حامله به هم)

در مسأله ۱۷ گفتیم اگر دو نفر به هم تنه زدند و موجب مرگ یکی از آنها شد، به مقتضای قاعده یک قتل واقع شده است که مستند به دو نفر است لذا جنایت تنصیف می شود و شخصی که نمرده است ضامن است نصف دیه بپردازد. منتهی روایتی داریم که می فرماید آنکه باقی ماند باید دیه میت را بپردازد و ظاهر روایت نشان می دهد نفر باقی مانده کل دیه را باید بپردازد. روایت موسی بن ابراهیم بود که دیروز خواندیم و تعبیر «فی فرسین» (۵)

۱- (۳) الکافی ۷: ۳۶۸، ح۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۴) تهذیب الاحکام ۱۰: ۳۱۰، ح۱۱۵۸، و ۲۸۳، ح۱۱۰۴، ط دارالکتب الاسلامیه: «قضی أمیر المؤمنین علیه السلام فی فارسین اصطدما فمات أحدهما فضمن الباقی دیه المیت.»

۳- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۱، ط استقلال طهران.

۴- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۶۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب ۲۵، ح۱، ط آل البیت: « محمد بن یعقوب، عن أحمد بن محمد الکوفی، عن إبراهیم بن الحسن عن محمد بن خلف، عن موسی بن إبراهیم المروزی، عن أبی الحسن (علیه السلام) قال: قضی أمیرالمؤمنین (علیه السلام) فی فرسین اصطدما فمات أحدهما فضمن الباقی دیه المیت.»

(۱) یا «فارسین» (۲) داشت. مرحوم محقق (۳) فرمود این روایت شاذ است. مرحوم صاحب جواهر (۴) فرمود «لم نجد بها عاملا» امام فرمودند در آن ضعف است دیگران هم می گویند ضعف دارد. در عین حال که شذوذ دارد و کسی به آن عمل نکرد و ضعیف هم هست برخی از بزرگان سعی کردند با بیان توجیهاتی بگویند روایت طبق قاعده است و گفتیم دو گونه حمل را مطرح کردند.

توجیه اول: مرحوم صاحب جواهر (۵) می فرماید روایت موسی بن ابراهیم برای جایی است که دو نفر به هم تنه زدند اما آنکه مرده است تنه زدنش به آن یکی ضعیف بوده و باعث مرگ او نشد بلکه خودش مرده است از این جهت امیرالمومنین(ع) می فرماید دیه بپردازد. در نتیجه روایت می گوید قتل مستند به کسی که مرده است نبود.

مناقشه در توجیه اول: فرمایش صاحب جواهر ایراد دارد زیرا خلاف متن روایت است. روایت می فرماید «فی فارسین اصطدما» یعنی هر دو به همدیگر تنه زدند «فمات احدهما» اگر بخواهیم به توجیه، صاحب جواهر توجه کنیم باید می گفت «صدم احدهما» چون اگر ضربه ی یکی از دو نفر مؤثر نبود پس گویا فقط یک ضربه زده است پس باید بگوید صدم احدهما در حالیکه روایت اصطدما دارد یعنی هر دو به هم صدمه زدند.

۱- (۲) الکافی ۷: ۳۶۸، ح۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۳) تهذیب الاحکام ۱۰: ۳۱۰، ح۱۱۵۸، و ۲۸۳، ح۱۱۰۴، ط دارالکتب الاسلامیه: «قضی أمیر المؤمنین علیه السلام فی فارسین اصطدما فمات أحدهما فضمن الباقی دیه المیت.»

۳- (۴) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۱، ط استقلال طهران.

۴- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۶۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۶۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

توجیه دوم: مرحوم آقای خویی (۱) حمل دیگری کرده است که شاید از توجیه صاحب جواهر بهتر باشد. و می فرماید روایت فرمود «ضمّن دیه المیت» دیه را ضامن است اما نفرمود تمام دیه را ضامن است زیرا معنای ضمان دیه، یعنی به مقدار جنایت ضامن است و چون در تصادم جنایت به مقدار نصف است پس نصف دیه را ضامن است پس باید نصف دیه بدهد.

مناقشه در توجیه دوم: می گوییم این توجیه نیز ایراد دارد زیرا ظاهر «ضمّن دیه المیت» یعنی تمام دیه را بعهده او گذاشت و اینکه به مقدار جنایت باشد خلاف ظاهر روایت است. بنابراین زیاد معطل روایت نمی شویم و اعتباری به این روایت نیست و می گوییم طبق موازین نصف دیه با باقیمانده است.

تصادم دو زن حامله به هم:

در ذیل مسأله ۱۷ مرحوم امام می فرماید «لو تصادم حاملان فاسقطتا وماتتا»

در اینجا دو فرض مطرح است:

فرض اول: قتل دو زن: اینجا طبق اقسام قتل می گوییم اگر قصد قتل داشتند و یا فعل مما یقتل غالبا بود عمد است و اگر قصد قتل نداشتند و یا فعل مما یقتل غالبا نبود قتل شبه عمد است و مستند به هر دو است.

فرض دوم: مرگ دو جنین: در فرض مرگ دو جنین بر اثر تصادم اگر هر دو زن می دانستند طرف مقابل حامله است اینجا قتل شبه عمد است و دیه جنین نیز نصف می شود چون نصف جنایت بر جنین توسط مادرش انجام شد و زن مقابل فقط در نصف جنایت مؤثر بود پس نصف دیه جنین را می پردازد. و اگر هر دو زن نمی دانستند طرف مقابل حامله است در اینجا قتل جنین خطای محض می شود و همان نصف دیه جنین بر عهده عاقله هر یک از حامله ها است. البته اگر معلوم است که دختر یا پسر است بر همان اساس عمل می شود و اگر دختر یا پسر بودن جنین معلوم نبود در باب ارث مسأله ای دارد که ربع دیه را انتخاب می کنند البته برای تمام مراحل رشد جنین در باب ارث مقدار مشخصی مطرح است.

۱- (۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۳۱، ط العلمیه.

ضمان داعی:

مسأله ۱۸ «لو دعـا غیره فأخرجه من منزله لیلا فهو له ضامن حتی یرجع إلیه، فإن فقـد ولم یعلم حاله فهو ضامن لـدیته، وإن وجد مقتولا وادعی علی غیره وأقام بینه فقـد برئ وإن عـدم البینه فعلیه الـدیه ولا قود علیه علی الأصح، وکذا لو لم یقر بقتله ولا ادعاه علی غیره، وإن وجـد میتا فإن علم أنه مات حتف أنفه أو بلـدغ حیه أو عقرب ولـم یحتمل قتله فلا ضـمان، ومع احتمال قتله فعلیه الضمان علی الأصح.»

کسی که با دعوت دیگری از منزل خارج شد سه حالت دارد:

۱- مفقود الاثر شد و دیگر اثری از او پیدا نشد.

۲- جسد او پیدا شد و معلوم است که کشته شده است.

۳- جسد او پیدا شد که مرده است اما کشته نشده است.

در روایات دارد کسی که شبانه آمد و کسی را از منزل خارج کرد ضامن اوست تا آن شخص به خانه برگردد. پس اگر مفقود شد شخص دعوت کننده ضامن است و باید دیه بپردازد.

مرحوم محقق (۱) در شرایع می فرماید «من دعا غیره فاخرجه من منزله لیلا فهو له ضامن حتی یرجع الیه»

مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرمایـد «وفاقا للمشـهور بل عن ظاهر غیر واحد الاجماع علیه بل عن الغنیه (۳) ونکت النهایه (۴) وغایه المراد (۵) الاجماع ولعله کذلک فانی لم اجد فیه مخالفا الا ابن ادریس (۶) » البته ابن ادریس تفصیل در مسأله داده است که بعد می گوییم.

ص: ۳۱۳

۱- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۳، ط استقلال طهران.

۲- (۹) جواهر الکلام ۴۳: ۷۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۰) غنیه النزوع : ۴۱۴، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۴- (۱۱) نکت النهایه ۳: ۴۰۶، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۲) غایه المراد ۴: ۴۵۶، ط دفتر تبلیغات اسلامی.

۶- (۱۳) السرائر ۳: ۳۶۴، ط جماعه المدرسین.

دلیل مسأله:

علاوه بر اجماع دو روایت داریم:

روایت اول: عبدالله بن میمون (۱) عن ابی عبدالله قال اذا دعا الرجل اخاه بلیل فهو له ضامن حتی یرجع الی بیته»

روایت دوم: خبر عمر بن ابی المقدام (۲) «أن رجلا قال لأبی جعفر المنصور- وهو یطوف -: یا أمیر المؤمنین إن هذین الرجلین طرقا أخی لیلاً فأخرجاه من منزله فلم یرجع إلی وواللهِ ما أدری ما صنعا به؟ فقال لهما: ما صنعتما به؟ فقالا: یا أمیر المؤمنین کلمناه ثم رجع إلی منزله - إلی أن قال-: فقال لأبی عبد الله جعفر بن محمد (علیهما السلام): اقض بینهم- إلی أن قال:- فقال: یا غلام اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): کل من طرق رجلا باللیل فأخرجه من منزله فهو ضامن إلا أن یقیم علیه البینه أنه قد رده إلی منزله، یا غلام نح هذا فاضرب عنقه، فقال: یا ابن رسول الله، والله ما أنا قتلته ولکنی أمسکته ثم جاء هذا فوجاه فقتله، فقال: أنا ابن رسول الله یا غلام نح هذا فاضرب (عنقه للاخر)، فقال: یا ابن رسول الله ما عذبته ولکنی قتلته بضربه واحده، فأمر أخاه فضرب عنقه، ثم أمر بالاخر فضرب جنبیه وحبسه فی السجن ووقع علی رأسه یحبس عمره، ویضرب فی کل سنه خمسین جلده.»

بررسی روایت برای فردا انشاءالله

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

ص: ۳۱۴

۱- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۴، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۶، ح۱، ط آل البیت.
۲- (۱۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۵۱، کتاب الدیات، ابواب قصاص نفس، باب۱۸، ح۱، ط آل البیت.

کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه) ۹۰/۱۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه)

گفتیم اگر کسی درب منزلی حاضر و صاحب منزل را به بیرون دعوت کند و همراه خودش ببرد ضامن آن شخص است تا آن شخص بر گردد.

اکنون تأکید می کنیم محل بحث خروج شبانه است. و در مورد خارج شونده فرقی نمی کند که صاحبخانه یا مهمان باشد.

این مسأله تقریبا اتفاقی است و گفتیم سه حالت در مسأله متصور است یعنی اگر برود و برگردد که لا شیئ بر دعوت کننده اما اگر برود و بر نگردد سه صورت دارد:

صورت اول: رفت و مفقود الاثر شد و هیچ نشانی پیدا نشد.

صورت دوم: جنازه اش پیدا شود و اثر قتل در آن باشد است.

صورت سوم: جنازه اش پیدا شود و هیچ آثار قتل در آن نباشد.

در هر سه صورت دعوت کننده که سبب خارج شدن آن شخص از خانه شد ضامن است.

دلیل مسأله

علاوه بر اجماع دو روایت داشتیم؛

روایت اول: عبدالله بن میمون (۱) «قال اذا دعا الرجل اخاه بلیل فهو له ضامن حتی یرجع الی بیته».

روایت دوم: خبر عمرو بن ابی المقدام

نکته ای در مورد روایت ابی المقدام: مرحوم صاحب وسائل (۲) روایت ابی المقدام را حسب نیاز به صورت إلی أن قال قطعه قطعه نقل کرده است. ولی مرحوم شیخ در تهذیب (۳) همه روایت را به طور کامل نقل کرده است و به خاطر اهمیت روایت و حکم؛ سزاوار است همه ی روایت خوانده شود لذا متن روایت را از تهذیب الاحکام می خوانیم و بررسی می کنیم.

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۴، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۶، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۵۱، کتاب الدیات، ابواب قصاص نفس، باب۱۸، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۱، ح۸۶۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

«الحسین بن سعید عن محمد بن الفضیل عن عمرو بن أبی المقدام قال: کنت شاهدا عند البیت الحرام ورجل ینادی بابی جعفر المنصور وهو یطوف وهو یقول: یا أمیر المؤمنین ان هذین الرجلین طرقا أخی لیلا فأخرجاه من منزله فلم یرجع إلیّ والله ما أدری ما صنعا به» عمرو بن ابی المقدام گوید: در کنار بیت الله الحرام شاهد بودم که شخصی به طرف منصور دوانیقی که در حال طواف بود آمد و با صدای بلند گفت این دو نفر مرد درب خانه برادرم را زدند و او را از خانه بیرون بردند از آن پس برادرم برنگشته است به خدا قسم نمی دانم این دو با برادم چه کرده اند؟ «فقال لهما أبو جعفر: وما صنعتما به؟» منصور از آن دو متهم پرسید با برادر این شخص چه کردید؟ «فقالا: یا أمیر المؤمنین کلمناه ثم رجع إلی منزله» آن دو متهم گفتند: ما با و صحبتی داشتیم و پس از آن به منزل بازگشت. «فقال لهما: وافیانی غدا صلاه العصر فی هذا المکان، فوافیاه من الغد صلاه العصر وحضرا به» منصور گفت فردا موقع نماز عصر همینجا حاضر شوید و آن دو متهم با مدعی رأس ساعت مقرر حاضر شدند. «فقال لجعفر بن محمد علیه السلام وهو قابض علی یده: یا جعفر اقض بینهم» منصور در حالی که دست حضرت امام جعفر صادق(ع) را گرفته بود و به همراهش می آورد در مکان مقرر حاضر شد و خطاب به امام صادق(ع) گفت بین این مدعی و دو متهم قضاوت کن. «فقال: یا أمیر المؤمنین اقض بینهم أنت، فقال له: بحقی علیك الا قضیت بینهم» امام صادق(ع) خطاب به منصور گفتند خودت قضاوت کن منصور در جواب امام را قسم داد که به جان خودم قسم از تو می خواهم خودت قضاوت کنی. «قال: فخرج جعفر علیه السلام فطرح له مصلی قصب فجلس علیه ثم جاء الخصماء فجلسوا قدامه» راوی گوید امام(ع) آماده شد و جایگاهی از حصیر برای امام ساختند و امام بر آن نشست سپس طرفین دعوا در مقابل امام نشستند. «فقال: ما تقول: فقال: یا ابن رسول الله إن هذین طرقا أخی لیلا فأخرجاه من منزله فوالله ما رجع إلیّ ووالله ما أدری ما صنعا به» امام(ع) خطاب به مدعی فرمود سخنت چیست؟ مدعی گفت: ای پسر رسول خدا این دو نفر شبانه درب خانه برادرم آمدند و او را به بیرون از خانه بردند به خدا قسم تا کنون برنگشت به خدا قسم نمی دانم چه بر سر برادرم آورده اند؟ «فقال: ما تقولان: فقالا: یا بن رسول الله کلمناه ثم رجع إلی منزله» امام خطاب به دو متهم فرمود دفاعتان چیست؟ آن دو نفر گفتند ای پسر رسول خدا ما با او کمی صحبت کردیم و او به منزلش برگشت. «فقال: جعفر علیه السلام یا غلام اکتب: بسم الله الرحم الرحیم قال رسول الله صلی الله علیه وآله: کل من طرق رجلا باللیل فأخرجه من منزله فهو له ضامن الا أن یقیم البینه انه قد رده إلی منزله، یا غلام نح هذا واضرب عنقه» امام(ع) خطاب به کاتبی که حضور داشت فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم پیامبر خدا فرمود هرکس درب خانه ای شبانه دق الباب کند و صاحب خانه را همراه خود ببرد ضامن جان صاحبخانه است مگر اینکه با بینه ثابت کند که او را به منزل بازگردانده است سپس با اشاره به یکی از دو متهم فرمود ای غلام این یک متهم را ببر و گردنش را بزن. «فقال: یا بن رسول الله والله ما قتلته انا ولکن امسکته فجاء هذا فوجأه فقتله» متهم مورد اشاره خطاب به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا به خدا قسم من او را نکشتم من فقط او را نگه داشتم این رفیق من جلو آمد ابتدا او را شکنجه کرد و سپس او را کشت. «فقال: انا ابن رسول الله یا غلام نح هذا واضرب عنق الآخر» در این حال امام از زدن گردن متهم اول صرف نظر کرد و با اشاره به متهم دوم خطاب به غلام فرمود من پسر پیغمبر خدا هستم ای جوان پس این متهم دوم را ببر و گردنش را بزن. «فقال: والله یا بن رسول الله والله ما عذبته ولکنی قتلته بضربه واحده» در این حال متهم دوم عرض کرد به خدا قسم این پسر رسول خدا به خدا قسم من او را شکنجه نکردم فقط با یک ضربه او را کشتم. «فامر أخاه فضرب عنقه ثم أمر بالآخر فضرب جنبیه وحبسه فی السجن ووقع علی رأسه یحبس عمره ویضرب کل سنه خمسین جلده.» به اینجا که رسید امام به برادر مقتول

دستور داد گردن متهم دوم را بزنند (برای متهم دوم حکم قصاص صادر کرد) سپس دستور داد متهم دیگر را بر دو پهلو شلاق بزنند و او را به حبس ابد محکوم کرد و دستور داد بالای سرش در محبس بنویسند حبس ابد است و تا زنده است هر سال باید پنجاه ضربه شلاق بر او بزنند.

کیفیت استدلال:

الف: بررسی سندی دو روایت:

روایت دوم به طریقی که مرحوم کلینی در کافی [(۱)] با تعبیر «عن بعض اصحابه» نقل می کند مرسله است ولی نقل روایت با دو طریق مرحوم صدوق در من لا یحضر [(۲)] و مرحوم شیخ [(۳)] مرسله نیست.

و در مورد روایت اول هم بعضی علما تعبیر به صحیحه می کنند و بعضی هم به قویه و حسنه تعبیر می کنند. مرحوم صاحب جواهر [(۴)] می فرماید لو سلم که ضعف داشته باشد منجبر به عمل اصحاب است پس از نظر سند اشکالی در دو روایت نیست و اعتبار دارد.

ب: بررسی دلالت دو روایت:

از نظر دلالت هر دو خبر به نحو اطلاق هم قصاص را شامل می شوند و هم دیه را شامل می شوند ولی می توانیم بگوییم قدر متیقن از ضمان دیه است. و من المحتمل که مراد قصاص هم باشد اما چون شبهه است می توانیم تمسک به اصل کنیم و بگوییم اصل عدم قصاص است. مخصوصا که در فرض شبهه؛ قصاص خلاف احتیاط است یعنی اگر قتل محرز بود حکم قصاص داشت اما چون محرز نیست و شبهه است از این روایت می فهمیم که مراد ضمان دیه است زیرا ملاک در ضمان خروج از منزل است و از این ملاک قصاص در نمی آید.

ص: ۳۱۷

۱- (۴) الکافی ۷: ۲۸۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۵) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۱۷، ح۵۲۳۵، ط جماعه المدرسین.

۳- (۶) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۱، ح۸۶۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۷۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرمایـد «فإن عـدم ولـم یعرف حاله فهو ضامن لـدیته بلا خلاف أجـده کما اعترف به فی التنقیح (۲) وغیره، بل عن الغنیه (۳) وغایه المرام (۴) الاجماع علی ذلک، ولعله لثبوت الضمان، والأصل البراءه من القود»

نـتیجه: بـا دو اصـل برائت از قصـاص و برائت ضـمان عـاقله، می گـوییم دیه بـا خود شخصـی است که بـاعث خروج مقتول (یا مفقود) از خانه شد.

ان قلت: ممکن است گفته شود کلاـم امام(ع) در روایت نشان می دهـد شـخص باعث خروج از منزل محکوم به قصاص اسـت زیرا امام وقتی قضـیه را از یکی از متهم ها شـنیدند حرف او را قبول نکردند و فرمودند ای غلام او را ببر و گردنش را بزن پس معلوم می شود امـام قصـاص را از روایت فهمیدنـد پس این قرینه می شود که «فهو ضـامن» اعم است و شامـل قصـاص هم می شود.

جواب:

اولا: اگر امام از کلام پیامبر(ص) قصاص فهمیده بود باید می فرمود هر دو را قصاص کنید.

ثانیـا: مـا از مجموع قضایای بعـدی می فهمیم که امام در مقام تهدیـد بودنـد تا کشف واقعیت کننـد بنابراین کلام امام(ع) نمی رساند که از اطلاق روایت قصاص را بفهمیم.

پس اگر کسی شبانه کسی را برد ضامن دیه اوست و باید دیه را از مال خودش بپردازد.

ص: ۳۱۸

۱- (۸) جواهر الکلام ۴۳: ۸۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) تنقیح الرائع ۴: ۴۷۵، ط کتابخانه آیه الله مرعشی النجفی(ره).

۳- (۱۰) غنیه النزوع : ۴۱۴، ط مؤسسه امام صادق(ع).

۴- (۱۱) غایه المرام ۴: ۴۲۷، ط دارالهادی.

فروعات ملحقه:

۱- متن روایت می گوید اگر مردی صاحب خانه یا مهمان را صدا زد و از خانه بیرون برد ضامن است. حال یکی از فروع ملحقه این است که اگر زنی صاحب خانه را صدا زد و از خانه بیرون برد حکم چیست؟

۲- امام در تحریر قید لیل را آورده اند حال یکی از فروعات ملحقه این است که آیا روز را هم شامل می شود یا خیر؟

۳- شخصی درب منزل، حاضر شد اما صاحبخانه یا مهمان خودشان همراه او رفتند حکم چیست؟

۴- اگر شخصی درب خانه حاضر شد و صاحبخانه را صدا زد و صاحبخانه وقتی خواست برود نفر دومی هم که در خانه بود همراهشان رفت حکم چیست؟

اینها مجموعه قیودی است که باید ببینیم روایت بر آنها دلالت دارد یا این حکم تعبدی است؟ برای بعد ان شاء الله

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه) ۹۰/۱۲/۰۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه)

گفتیم اگر کسی در شب درب خانه کسی حاضر شود و او را صدا بزند و ببرد مسأله سه صورت دارد.

صورت اول: اگر کسی در شب درب خانه کسی حاضر شود و او را صدا بزند و ببرد: و بعد خبری از فرد از منزل خارج شده نشود؛ بطور اتفاق علما می گویند این شخص ضامن است مگر اینکه فرد از منزل خارج شده برگردد.

دلیل مسأله:

دو روایت با تعبیر «فهو له ضامن» را خواندیم و گفتیم در مورد این دو روایت از نظر سند بعضی تعبیر حسنه دارند و گرچه بعضی تعبیر به ضعیف کرده اند اما مرحوم صاحب جواهر (۱) فرمود لو سلم بر فرض ضعف سند را بپذیریم منجبر به عمل اصحاب است پس از نظر سند مشکلی نیست و معتبر است و از نظر دلالت هم در هر دو روایت فرمود «فهو ضامن» و گفتیم گرچه لفظ «هو ضامن» مطلق است و هر دو مورد قصاص و دیه را شامل می شود اما قدر متیقن این است که کمتر از دیه نمی تواند ضامن باشد پس اصل ضمان نصاً و فتویً ثابت است اما اگر بخواهیم قصاص بکنیم احراز قطعی می خواهد تا قصاص بشود یعنی باید یقین داشته باشیم قاتل است نه احتمال؛ پس احتیاط در دماء اقتضا می کند قصاص نشود و با توجه به عدم یقین به قتل و وجود شبهه؛ اصل برائت از قصاص جاری است لذا اصل ضمان- به فرمایش امام- نسبت به دیه مسلم است اما نسبت به مازاد مشکوک است و اصل برائت جاری است از طرفی دیگر احتمال اینکه ضمان با عاقله باشد از طریق اصل عدم

ضمان عاقله مرتفع است.

ص: ۳۱۹

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۷۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

نتیجه: از سه فرض متصور در جریان فردی که با درخواست دیگری از منزل خارج شد و برنگشت؛ فرض اول یعنی مفقود الاثر شدن فرد خارج شده بررسی شد و گفتیم مشهور هم می گویند ضامن است ولو اطلاق دارد ولی ظهور کافی ندارد لذا با توجه به اصل برائت و نیز احتیاط در دماء نمی توانیم قصاص کنیم و دیه باید بدهد و چون در مورد عاقله هم اصل برائت داریم خودش باید دیه بدهد.

قیود موجوده در روایت:

قیودی در روایت آمده است باید بررسی شود:

۱- قید «رجل» پرسش این است که آیا «رجل» ملاک است و حتما باید رجل باشد یا اگر زنی درب خانه حاضر شد و صاحبخانه را به خارج منزل فراخواند حکم همان است که در روایت آمد؟ می گوییم قطعا این قید خصوصیت ندارد.

۲- قید «اخاه» این قید نیز خصوصیت ندارد که مراد برادر مؤمن باشد بلکه جهت مثال است و الا حکم مسأله در مؤمن یا فاسق و یا مسلمان و غیر مسلمان یکی است یعنی نفس محترمه ملاک است و لذا فتاوای علما «لو دعا غیره» دارد. پس برادر نسبی یا دینی بودن خصوصیتی ندارد.

۳- قید «منزل» این قید هم خصوصیت ندارد یعنی اگر در مغازه یا باغی چنین اتفاقی بیفتد حکم همینگونه است.

۴- قید «باللیل» در مورد باللیل باید بپذیریم که خصوصیت دارد زیرا در روز ضریب امنیت بالا است و هرجا بروند جمعیتی هستند و خطر کمتر است و در محل دید هستند اما اگر شبانه کسی را صدا زد و از منزل خارج شد و برنگشت ضامن است لذا می گوییم قید شب موضوعیت دارد ضمن اینکه علما در فتاوایشان از قید لیل موضوعیت لیل را فهمیده اند.

ص: ۳۲۰

فروعات ملحقه: چند فرع دیگر در مسأله وجود دارد که روایت شامل آنها نمی شود.

فرع اول: اگر شخصی را صدا زدند و خواست از منزل خارج شود که همراه صدا زننده برود شخص دیگری هم بدون اینکه صدایش بزنند همراه آنها رفت بیرون آیا روایت شامل مورد این شخص دوم هم می شود؟ می گوییم نه ضامن نیست روایت می فرماید دعا رجلا یعنی صدا زننده ضامن شخصی است که صدایش زده است و ضامن شخصی که خودش همراه او رفت، نیست.

فرع دوم: اگر صدا زننده آمد درب منزل و با یک کسی کار داشت که با هم به بیرون بروند اما صاحب منزل گفت من هم می آیم؛ روایت اینجا را شامل نمی شود.

فرع سوم: اگر شخصی وارد خانه شد و خود در خانه ماند و به صاحبخانه و یا شخصی موجود در منزل گفت برو فلان جا و فلانی را ببین و بیا در واقع «ارسله من منزله» اینجا هم روایت شامل نمی شود.

دلیل عدم شمول فروعات ملحقه:

روایت برخلاف قاعده است و ما در موارد خلاف قاعده باید اکتفا به قدر متیقن بکنیم زیرا انسان حر هیچ وقت تحت ید قرار نمی گیرد اما اینجا امام فرمود بر صدا زننده ید پیدا میشود و این خلاف قاعده است و به همین دلیل باید اکتفا به قدر متیقن نمود.

تنبیهات:

۱- مرحوم کشف اللثام (۱) می گوید در مورد «استأجره لیقود دابته» اگر کسی را اجیر کند که ساربان دابه اش باشد و با او در سفر همراه شود؛ و مفقود شود احتمال دارد روایت شامل این مورد بشود و بگوییم ضامن است چون اخرجه ممکن است صدق کند.

ص: ۳۲۱

۱- (۲) کشف اللثام ۱۱: ۲۵۴، ط جماعه المدرسین.

اقول: چنانچه گفتیم در موارد خلاف قاعده به قدر متیقن اخذ میشود و عرف برداشت نمی کند که دعا و اخرجه صادق باشد.

۲- لو کان الداعی متعددا اگر دو نفر یا بیشتر درب منزل حاضر شدند و شخصی را صدا زدند و از منزل بردند همان حکم ضمان جاری است و همه آنها ضامن هستند.

۳- اگر عکس شد یعنی یک نفر درب منزل حاضر و دو یا سه نفر را صدا زد و از منزل بیرون رفتند و آنها برنگشتند صدا زننده ضامن همه آنها است.

صورت دوم: اگر فرد را با صدا زدن از منزل بردند و بعد جنازه اش مقتولا پیدا شد ممکن است در این صورت متهم سه گونه جواب دهد.

۱- شخص معینی را نام ببرد و بگوید فلانی او را کشته است. در این صورت در محکمه باید اثبات کند قرینه بیاورد که آن شخص فرد از منزل خارج شده را کشته است که اگر ثابت شد شخص صدا زننده ضامن نیست و آن شخص نام برده شده قصاص می شود و اگر شخص صدا زننده نتوانست اتهام را اثبات کند خودش ضامن است ولو ادعا می کند ولی نتوانست اثبات کند حالا آیا ضامن قصاص است یا ضامن دیه فیه تردد مرحوم محقق (1) در شرایع می فرماید فیه تردد یک احتمال این است که خودش باید قصاص بشود و یک احتمال این است که دیه بدهد و بهتر این است که بگوییم دیه باید بدهد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

۱- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۳، ط استقلال طهران.

کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه) ۹۰/۱۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه)

بحث اخلاقی: آثار غفلت از یاد خدا:

گفتیم نقطه مقابل ذکر خدا؛ غفلت از یاد خداست و این برای انسان یک حالت بسیار زشتی است و موجب بد عاقبتی است. انسانی که به یاد خداست ملاحظه می کند به یاد مرگ و قیامت و بهشت و جهنم است شاید محاسبه کند و اگر معصیتی مرتکب شود مجدداً توبه کند اما اگر غفلت کرد هیچ رادع و مانعی از هیچ گناهی ندارد و هیچوقت هم به یاد توبه نمی افتد. در روایات در مورد غفلت بسیار سختگیری کردند تا آنجا که حضرت یوسف یک لحظه غفلت کرد عقوبتش را چشید.

حضرت یعقوب آنگاه که داشت از یوسف جدا میشد و به دلش افتاده بود به فراق مبتلا میشود در نصیحتی که به فرزندش یوسف داشت فرمود «لا تنسی الله علی کل حال» در هیچ زمانی از یاد خدا غافل مباش حضرت یوسف هم همواره به یاد خدا بود اما یک غفلت که آنهم کار شیطان بود باعث شد به آن زندانی گفت «اذکرنی عند ربک فانساه الشیطان ذکر ربه» (۱) در نزد اربابت به فکر ما هم باشد.

مرجع ضمیر در کلمه انساه: در مورد جمله انساه الشیطان دو معنا آمده است:

۱- ضمیر فانساه به آن شخص برمی گردد یعنی آن شخص- زندانی آزاد شده- فراموش کرد که در نزد پادشاه از یوسف شفاعت کند.

۱- (۱) یوسف(۱۲): ۴۲.

۲- ضمیر فانساه به حضرت یوسف برمی گردد یعنی شیطان حضرت را به فراموشی واداشت و از ذکر پروردگارش غافل کرد و حضرت یوسف یک ترک اولی مرتکب شد. البته ارتکاب ترک اولی برای پیامبران عیب نیست حضرت آدم هم ترک اولی داشت موارد متعددی در آیات قرآن که ترک اولی نسبت به پیامبران دادند وجود دارد. در احتجاجاتی که حضرت رضا با مامون داشتند هم بسیاری از همین ترک اولاها را که پیامبران داشتند متذکر شدند حضرت یوسف فعل حرامی مرتکب نشد زیرا اینکه به کسی بگویی بابت من بگو چنین انسانی در زندان مانده است فعل حرامی نیست. پیامبر اسلام می فرماید «عجبت من اخی یوسف کیف استغاث بالمخلوق دون الخالق» (۱) من تعجب کردم از برادرم یوسف که به جای درخواست از خدا از مخلوقی درخواست کرد.

در روایت دیگری هم می فرماید «لولا کلمته» (۲) اگر یوسف این حرف را نزده بود «ما لبث فی السجن طول ما لبث» این همه

در زندان نمی ماند.

یکی از نشانه ترک اولی بودن و معصیت نبودن فعل یوسف روایتی است که مجمع البیان (۳) نقل می کند. «روی عن ابی عبداله قال جاء جبرائیل قال یا یوسف من جعلک احسن الناس» پس از توصیه و درخواست یوسف از زندانی آزاد شده؛ جبرئیل نازل شد و خطاب به حضرت یوسف گفت این زیبائی که داری را چه کسی به تو داده است؟ «قال ربی» حضرت یوسف فرمود خدای من داده است. «قال: فمن حببک الی ابیک دون اخوتک» جبرئیل مجدداً پرسید چه کسی به جای برادرانت محبت تو را در دل پدرت قرار داد؟ «قال ربی»حضرت یوسف گفت خدای من «قال من ساق الیک السیاره» جبرئیل پرسید آنگاه که در چاه متروکه بودی چه کسی کاروان را به سمت آن چاه هدایت کرد؟ «قال ربی» حضرت یوسف گفت خدای من. «قال فمن صرف عنک الحجاره» جبرئیل پرسید وقتی اهل کاروان آن سنگ بزرگ را در چاه انداختند تا بفهمند چاه آب دارد یا خیر؟ چه کسی سنگ را به کناری انداخت تا ضمن افتادن در آب با تو برخورد نکند؟ «قال ربی» یوسف گفت خدای من «قال فمن انقضک من الجب» جبرئیل پرسید چه کسی تو را از چاه نجات داد؟ «قال ربی» حضرت یوسف گفت خدای من «قال من صرف عنک کید النسوه» جبرئیل گفت چه کسی تو را از مکر و حیله زنان مصون داشت؟ «قال ربی» یوسف گفت خدای من. «قال فان ربک یقول ما دعاک الی ان تنزل حاجتک بمخلوق دونی البس فی السجن بماقلت بضع سنین» جبرئیل گفت اکنون گوش کن خدای تو فرمود چه چیز باعث شد برای آزادیت از بنده ام درخواست کنی و مرا از یاد ببری؟ اکنون که از بنده ام درخواست کردی پس باید پنج سال دیگر در زندان بمانی.

۱- (۲) مجمع البیان ۵: ۴۰۴، ط مؤسسه الأعلمی.

۲- (۳) مجمع البیان ۵: ۴۰۴، ط مؤسسه الأعلمی.

۳- (۴) مجمع البیان ۵: ۴۰۴، ط مؤسسه الأعلمی.

مرحوم طبرسی توضیح می دهد که اقدام حضرت یوسف فعل محرمی نبود و قبحی هم ندارد اما خداوند از پیامبرش انتظار چنین فعلی را ندارد مجمع در ادامه آورده است بعد از آن که مدت اضافه پنج سال تمام شد جبرائیل آمد و دعای فرج را یاد یوسف داد تا آزاد شد البته می گویند حضرت یوسف خواند «اللهم ان کانت ذبوبی قد اخرقت عندک وجهی فانی اتوجه الیک بوجه نبیک نبی الرحمه وعلی وفاطمه والحسن والحسین والائمه(ع)» و سبب آزادیش فراهم شد.

امیدوارم که خداوند این توفیق را بدهد که بیاد او باشیم و ما را از غفلت یاد خدا دور بدارد.

بحث فقهی: ضمان دعوت کننده به خارج از خانه:

گفتیم اگر کسی را شبانه از خانه بیرون بردند و برنگشت سه صورت متصور است:

۱- مفقودالاثر شود.

۲- جنازه اش مقتولا پیدا شود.

۳- جنازه اش بدون اثر قتل پیدا شود.

صورت اول: مفقود الاثر شدن:

در مورد صورت اول گفته شد آن شخص ضامن است و مراد از ضمان هم ضمان دیه است که باید از مال خودش بپردازد.

صورت دوم: پیدا شدن جنازه مقتولا:

در این صورت آن شخص صدا زننده را می خواهند و سوال می کنند و گفتیم پاسخ صدا زننده صوری دارد:

۱- صدا زننده در پاسخ می گوید فلانی او را کشت و بینه و شاهد هم دارد در این فرض بلا خلاف برئ از ضمان می شود و قاتل را می گیرند و قصاص می کنند.

ص: ۳۲۵

۲- صدا زننده در پاسخ می گوید قاتل فلانی است ولی بینه و شاهد ندارد و نمی تواند اثبات کند.

در مورد این فرض مرحوم محقق در شرایع (۱) می فرماید «لو لم یکن بینه ففی القود تردد» مردد است بین دو احتمال: احتمال اول قصاص و احتمال دوم دیه.

دلیل احتمال قصاص

۱- ظاهر خبر ابی المقدام (۲)

(۳) : گفتیم از ظاهر روایت حکم قصاص به دست می آید.

۲- هر دو روایت فرمود «هو ضامن» و ما در آنجایی که اصلا اثری از او پیدا نشده بود گفتیم قدر متیقن ضمان دیه است. ولی در اینجا جنازه مقتولا پیدا شد انسب این است که بگوییم ضامن قصاص است و اقرب به ضمان در این فرض ضمان قصاص است.

دلیل احتمال ضمان دیه: گفتند درست است که یک نفر کشته شد ولی اگر برای ما اطمینان حاصل شده بود که صدا زننده قاتل است می توانستیم قصاص کنیم و اکنون چون اطمینان به قاتل بودن صدا زننده نداریم به حکم اصل برائت از قصاص و نیز اصل احتیاط در دماء می گوییم دیه بدهکار است. زیرا استناد قتل محرز نیست پس ضامن دیه است. مرحوم محقق در ادامه بیان تردد فرمود «والاصح ان لا قود علیه» احتمال صحیح تر عدم قصاص است. مرحوم امام هم می فرماید «وان عدم البینه فعلیه الدیه ولا قود علیه علی الاصح» اگر صدا زننده مدعی کشته شدن شخص از منزل خارج شده توسط شخص ثالث بود و بینه نداشت باید دیه بپردازد و قصاص ندارد.

۱- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۳، ط استقلال طهران.

۲- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۵۱، کتاب الدیات، ابواب قصاص نفس، باب۱۸، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۷) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۱، ح۸۶۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- صدا زننده در پاسخ کسی را معرفی نمی کند و خودش هم انکار می کند و می گوید او را نکشته است در اینجا هم می گویند علیه الدیه. امام نیز می فرماید «لو لم یقر بقتله ولا ادعاه علی غیره» در این صورت هم ضامن دیه است.

نکته:

۱- در تمام موارد وجوب دیه هیچ گونه اختلافی در مورد صدا زننده مطرح نیست و لازم نیست صدا زننده برای برائت از قصاص یا دیه قسم بخورد.

۲- اگر از ابتدا ادله ای وجود داشته باشد که صاحبخانه سالم برگشت یا در مقطعی قبل از قتل یا مفقود شدن از صدا زننده جدا شده بود صدا زننده متهم نخواهد بود.

صورت سوم؛ «وجد میتا»؛ ان شاء الله روز بعد

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه) ۹۰/۱۲/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (ضمان دعوت کننده به خارج از خانه)

گفتیم اگر کسی شبانه فردی را از درب خانه اش صدا بزند و او را از منزل بیرون ببرد و بعد خبری از او نشود سه صورت متصور است:

صورت اول: فرد خارج شده از منزل مفقود الاثر شود و دیگر برنگردد و اثری هم از او نباشد؛ در این صورت صدا زننده ضامن است و دو روایت هم دلیل مسأله بود.

صورت دوم: جنازه فرد از منزل خارج شده مقتولا پیدا شود و گفتیم در این صورت پاسخ صدا زننده در برابر دادگاه سه حالت دارد:

ص: ۳۲۷

حالت اول: در پاسخ می گوید فلانی او را کشت و بینه اقامه می کند. در این حالت بریئ الذمه است.

حالت دوم: در پاسخ می گوید قاتل فلانی است و بینه ندارد. در این حالت گفتیم در مورد حکم قصاص یا دیه دو وجه مطرح است و گفته شد اصح این است که قصاص ندارد و امام در متن مسأله فرمودند قصاص ندارد و دلیل مسأله هم عدم احراز استناد قتل به آن شخص صدا زننده بود.

بررسی احتمال لوث در صورت دوم: در حالت دوم از صورت دوم:

مرحوم ابن ادریس (۱) فرمود در صورتی که جنازه فرد از منزل خارج شده مقتولا پیدا شود می توان با یک شرط گفت از موارد لوث است و با قسامه مطلب روشن می شود به شرط اینکه بین داعی و آن شخص از منزل خارج شده مخاصمه و عداوتی باشد و اگر عداوت قبلی ثابت شود همین قرینه می شود که مورد لوث است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) هم از ایشان نقل کرده است.

مناقشه در احتمال لوث:

کلام ابن ادریس دو ایراد دارد:

ایراد اول: در لوث قرینه قویّه می خواهیم که صدق گفتار مدعی را اثبات کند یعنی مطلق لوث کفایت نمی کند بنابراین مخاصمه و عداوت معمولی موجب لوث نمی تواند باشد وجود قرینه ی قویه هم جزء نوادر است. اتفاقا مرحوم صاحب جواهر (۳) پس از نقل کلام ابن ادریس فرمود «الا اذا ثبت مقتضی اللوث» یعنی یک علت قابل اعتنا می خواهد مورد لوث را ثابت کند که در محل نداریم.

۱- (۱) السرائر ۳: ۳۶۴، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۸۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۸۱، ط دارالکتب الاسلامیه: «إلا إذا أثبت مقتضی اللوث بأمر آخر زائد علی ذلک، إذ لا دلیل علی أنه لوث شرعا ولا تشمله عموماته، إذ لیس هو مطلق الظن کما عرفته فی محله، بل قد یظهر من بعض اخراج الفرض من حکم القسامه للنص والفتوی وإن شملته أدله اللوث کما أخرجاه من قاعده عدم ضمان الحر، وإن کان لا یخلو من بحث، بناء علی اعتبار الأمارات المخصوصه فی اللوث علی وجه لا یشمل الفرض»

ایراد دوم: از خود امام معصوم نص داریم که در دو روایت فرمود «فهو ضامن له» (۱)

(۲)

(۳) از این نص می فهمیم امام مورد لوث تشخیص ندادند.

حالت سوم از صورت دوم: صدا زننده در پاسخ دادگاه سکوت کرده است نه به قتل اقرار می کند و نه بینه ای وجود دارد که او قاتل است و نه به کسی نسبت می دهد و فقط می گوید من خبر ندارم.

در این صورت سه نظر ممکن است مطرح شود:

۱- قصاص: مرحوم صاحب جواهر (۴) به نقل از مفید (۵) وسلار (۶) وابن حمزه (۷) میگوید «ان علیه القود» اما به نظر می رسد دلیل خاصی ندارد.

۲- قصاص به شرط قسامه: بعضی هم گفتند بشرط اجرای قسامه قصاص می شود. و چنانچه در مورد حالت دوم از صورت سوم گفتیم در این حالت سوم هم راهی برای اجرای قسامه نیست.

۳- دیه: به نظر ما اولی همین است که بگوییم به اعتبار دو روایت ضامن دیه است.

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۴، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۶، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۵۱، کتاب الدیات، ابواب قصاص نفس، باب۱۸، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۶) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۱، ح۸۶۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۷) جواهر الکلام ۴۳: ۸۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۸) المقنعه: ۷۴۶، ط کنگره.

۶- (۹) المراسم العلویه: ۲۴۳، ط أهل البیت.

۷- (۱۰) الوسیله: ۴۵۴، ط کتابخانه آیه الله مرعشی النجفی(ره).

مرحوم امام هم در اینجا قائل به دیه هستند که به اعتبار نص ضامن دیه است.

صورت سوم: جنازه فرد خارج شده از منزل میتاً پیدا شود و اثر قتل بر آن نباشد؛ در اینجا ابتدا دو فرض مطرح است؛

فرض اول: ما می دانیم صدا زننده مقصر نبود بلکه فرد خارج شده از منزل به طور طبیعی یا به علتی دیگر مرده است در این فرض هیچ ضمانی بعهده او نیست زیرا قتل مستند به او نیست.

فرض دوم: اگر احتمال بدهیم صدا زننده زیرکی کرده است و به گونه ای او را کشته است که آثاری نماند در این فرض مرحوم محقق در شرایع (۱) می فرماید «الاشبه انه لا یضمن» صدا زننده ضمان ندارد.

اقول: می گوییم همانگونه که در صور سابق گفتیم در اینجا نیز اطلاق روایت شامل مورد می شود و صدا زننده ضامن دیه است.

نکته: در هر سه صورتی که بحث کردیم گفتیم صدا زننده به استناد روایت ضامن دیه است و این حکم تعبدی است چون امام معصوم فرمود ضامن است و دیه باید بدهد.

اما نکته قابل ذکر این است که علاوه بر ضمان دیه نمی توانیم بگوییم قاتل است تا آثاری که برای قاتل مترتب است بر او نیز مترتب شود مثلا اگر بین صدا زننده و شخص خارج شده از منزل خویشی وجود دارد و تصادفا صدا زننده وارث فرد خارج شده از منزل است و در ارث هم یکی از موانع ارث قتل است؛ نمی توانیم بگوییم حالا ـ که دیه ثابت شد پس ارث نمی برد چون نتوانستیم آثار قتل را بر او مترتب کنیم و حکم امام حکم تعبدی است.

۱- (۱۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۳، ط استقلال طهران.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (موجبات ضمان بالتسبیب) ۹۰/۱۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (موجبات ضمان بالتسبیب)

یکی از بحث های کتاب دیات موجبات ضمان بود یعنی افعالی که اگر انجام شود موجب ضمان دیه است که تحت عنوان «القول فی موجبات الضمان» مطرح شد و گفتیم در موجبات ضمان سه مبحث وجود دارد:

المبحث الاول: موجبات الضمان بالمباشره.

المبحث الثانی: موجبات الضمان بالتسبیب.

مبحث الثالث: موجبات الضمان بالمباشره والتسبیب معا.

مبحث اول که موجبات ضمان بالمباشره بود را بحث کردیم و گذشت و گفتیم؛ کسی انسانی را هل می دهد و طرف می افتد می میرد و بالمباشره موجب مگر کسی میشد و یا مثالهایی دیگر که بحث کردیم وگذشت.

المبحث الثانی فی الاسباب: از امروز بحث در مورد فراهم کردن سبب قتل است.

موجبات ضمان بالتسبیب:

تعریف سبب: «والمراد بها هاهنا کل فعل یحصل التلف عنده بعله غیره بحیث لولاه لما حصل التلف کحفر البئر ونصب السکین وإلقاء الحجر وإیجاد المعاثر ونحوها.»

مرحوم صاحب جواهر (۱) در اول بحث اسباب، توضیح مفصلی دارد و تفاوت سبب و علت و شرط را مطرح می کند و تفصیل بیشتر بحث را به کتاب غصب و قصاص حواله می دهد و در آخر می فرماید ما در هیچ روایتی نداریم که سبب یا شرط یا علت موضوع حکم قرار گرفته باشد که بگوید هر جا سبب واقع شد حکمش این است یا هر جا شرط و یا علت واقع شود حکم این است. بلکه باید ببینیم فعلی که محقق می شود چگونه انتساب به این شخص پیدا می کند و در چه مورد عرف مستند به این فرد می داند. حال فرقی ندارد که اسمش شرط یا علت یا سبب باشد یعنی ما دائر مدار تعریف و شناخت علت و سبب و شرط نیستیم بلکه اثبات استناد کافی است.

ص: ۳۳۱

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۹۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

خلاصه فرمایش صاحب جواهر این است که فرمود «لیس فی شیئ من النصوص جعل لفظ السبب عنوانا للحکم فالاختلاف فی تعریفها تطویل الکلام فی ذلک خال عن الفائده انما المدار صدق نسبه الفعل»

پس لازم نیست در مورد تعریف وقت صرف کنیم و فقط در حد دانستن اینکه کجا مصداق قتل است یک تعریف جزئی مطرح می کنیم. لذا به نظر می رسد بهترین تعریف تعریفی است که مرحوم امام هم اینجا ذکر کردند البته در این جا تعریف خود سبب مطرح است نه تعریف سبب ضمان. و چنانچه اشاره کردیم حضرت امام فرمود: «والمراد بها هاهنا کل فعل یحصل التلف عنده بعله غیره بحیث لولاه لما حصل التلف کحفر البئر ونصب السکین وإلقاء الحجر وإیجاد المعاثر ونحوها.»

امام می فرماید ممکن است در جایی علت تامه را سبب بگویند اما در بحث ضمان مراد از سبب کل فعل یحصل التلف عنده بعله غیره که لولاه مرگ محقق نمی شد.

بیان چند مثال: حضرت امام در توضیح تعریف چند مثال آورده اند.

مثال اول: حفر بئر: علت سقوط در چاه حفر بئر نبود بلکه لغزش پا علت بود و حفر بئر سبب شد که لغزش ایجاد و سپس باعث سقوط بشود که اگر چاه نبود لغزش پا موجب سقوط نبود.

فرض کنید در غذا سم ریخت عمل ریختن سم در غذا را می گوییم سبب مرگ چون این ریختن سم در غذا سبب مردن اوست اما علت مرگ او این نیست یعنی بعله غیره بلکه علت مرگ خوردن غذای مسموم است که اگر سم نبود با خوردن غذا به تنهایی نمی مرد.

ص: ۳۳۲

مثال دوم: نصب سکین: ممکن است کسی شئ تیزی را در محلی قرار دهد مثلا میخ بزرگی را- به هر علت- در زمین فرو کند شخصی با میخ بزرگ برخورد می کند و می میرد. در این صورت فرو کردن میخ در زمین سبب مرگ است اما علت مرگ نیست بلکه علت برخورد شخص با سکین و افتادن است.

مثال سوم: وضع الحَجَر: یک سنگ را در محلی قرار می دهد و کسی با آن سنگ برخورد می کند و می میرد. قرار دادن سنگ سبب است اما علت مرگ نیست بلکه علت مرگ برخورد کردن و افتادن است.

مثال چهارم: ایجاد المعاثر: انسانی منطقه ای را آنچنان آرایش دهد که زمین لیز شود و باعث لغزیدن افراد در حال عبور گردد در این صورت اصل درست کردن لغزشگاه سبب مرگ است اما علت مرگ نیست بلکه علت لغزیدن و بر زمین افتادن است.

در همه این مثالها شرط این است که در جای مباح نباشد و از روی عدوان باشد سببی که موجب ضمان باشد عدوانی بودن آن است بر همین اساس موارد ضمان و عدم ضمان را بررسی می کنیم:

مورد اول: اگر در ملک خود یکی از چهار مثال مطرح شده را ایجاد کند ضامن نیست پس در مواردی سبب هست اما عدوان نیست برای نمونه میخ بزرگی برای مهار حیوان در مکان مباح نصب کرده است و کسی با آن برخورد کرد و مرد ضمان ندارد.

دلیل مسأله:

۱- اصل: اگر شخصی در مکان مباح چاهی حفر کند یا یکی از موانع را ایجاد کند و کسی در روز و حالت عادی با آن برخورد کند و بمیرد شک می کنیم که آیا حافر چاه و غیره ضامن است یا خیر؟ می گوییم در صورت شک اصل عدم ضمان است.

ص: ۳۳۳

۲- روایت:

الف: صحیحه زراره (۱) عن ابی عبدالله «قال لو ان رجلا حفر بئرا فی داره ثم دخل رجل فوقع فیها لم یکن علیه شیئ ولا ضمان ولکن لیغطها»

کیفیت استدلال به روایت:

دخل یعنی بدون اذن و دعوت وارد شد. در این صورت صاحبخانه و حفر کننده چاه ضامن نیست.

در ذیل حکمی را بیان می کند که باید چاه را بپوشاند و مانعی ایجاد کند که کسی در آن نیفتد و البته این حکم ارشادی است.

ب: روایت سوم همین باب هم ذیل و صدری دارد که صدر آن همین مضمون است «عن سماعه قال: سألته عن الرجل یحفر البئر فی داره أو فی أرضه، فقال: أما ما حفر فی ملکه فلیس علیه ضمان، وأما ما حفر فی الطریق أو فی غیر ما یملك فهو ضامن لما یسقط فیه.» (۲)

کیفیت استدلال:

در این روایت گرچه ذیل مطلب دیگری را می رساند اما صدر روایت ظهور در عدم ضمان دارد.

مورد دوم: اگر در جای مباح کاری انجام دهد مثلا چاهی حفر کند در این صورت اگر کسی در آن افتاد ضامن نیست.

دلیل مسأله:

روایت: سکونی (۳) عن ابی عبدالله قال «قال رسول الله(ص) البئر جبار والعجماء جبار والمعدن جبار»

۱- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۲، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان، باب۸، ح۴، ط آل البیت.

۲- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان، باب۸، ح۳، ط آل البیت.

۳- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان، باب۳۲، ح۲، ط آل البیت.

کیفیت استدلال به روایت:

جبار از ماده جبر است یعنی خود این چاه جبران خسارت می کند یعنی خونش هدر است البته آن چاهی که قدیمی است و متصدی ندارد جبار است نه همه چاه ها. همچنین اگر کسی حیوان را در زمین مباحی بسته است که چرا کند و انسانی به آن حیوان نزدیک شد و حیوان لگد زد و او مرد خونش هدر است. یا اگر در عین رعایت اصول ایمنی، معدن ریزش کرد و کارگر مرد کسی ضامن نیست. مثل بهمن که از توده برف ایجاد می شود و ریزش می کند یا دیواری خراب می شود؛ در این صورتها کسی ضامن نیست. البته این روایت صریح نیست بلکه حمل بر عدم ضمان می شود.

نتیجه: تاکنون دو مورد بیان شد. بیان موارد دیگر برای بعد ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (موجبات ضمان بالتسبیب) ۹۰/۱۲/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (موجبات ضمان بالتسبیب)

در مبحث دوم از ضمان دیه؛ «ضمان بالتسبیب» معنای سبب را بررسی کردیم و از صاحب جواهر نقل کردیم به تعریف نیازی نداریم بلکه بیان مصادیق تسبیب مهم است و در نهایت تعریف امام در تحریر را بررسی کردیم. و گفتیم بر اساس تعریف امام در بحث ضمان دیه؛ سبب با علت تفاوت دارد یعنی انسان، فعلی انجام می دهد که موجب قتل می شود اما تحقق قتل بخاطر علت دیگری است مثلا سمی را در یک غذا می ریزد و انسانی که خبر ندارد می خورد و می میرد در این صورت سبب را این شخص مسموم کننده غذا فراهم کرده است اما علت مرگ خوردن غذا بود. البته این جهت هم هست که اگر این سم نبود این شخص نمی مرد پس علت مرگ نیست ولی سببیت دارد. یا چاه کنده است و انسانی می خواست رد شود لغزش پیدا کرد و افتاد در چاه و مرد. در این صورت کندن چاه سبب قتل است اما علت قتل لغزیدن و افتادن در چاه است در اینجا فعلا کاری به ضمان نداریم بلکه در بعضی موارد ممکن است ضمان باشد و در بعضی موارد بگوییم ضامن نیست لذا می گوییم در تعریف سبب لازم نیست قید «عدوان» ذکر شود و فقط به بیان مصادیق ضمان می پردازیم.

ص: ۳۳۵

مصادیق سبب:

مصداق اول؛ اگر کسی سبب قتل را در ملک خودش ایجاد کند و شخص دیگری بدون اذن و عدوانا وارد شود و تلف گردد؛ ایجاد کننده سبب قتل ضامن نیست زیرا گرچه حفر کننده چاه سبب قتل است ولی قتل مستند به او نیست چون مقتول عدوانا و بدن اذن وارد ملک او شده است. مصداق دوم؛ اگر کسی سبب قتل را در ملک خودش انجام دهد و شخص دیگری با اذن و دعوت او وارد شود در اینجا اگر شب است دعوت کننده وظیفه دارد اطلاع دهد و اگر روز است و راه مشخص است و نیاز به

گفتن نـدارد اگر دعوت شده در چاه افتاد و مرد می گوییم دعوت کننده ضامن نیست. و اگر شـخص وارد شونده نابینا باشد و یا ورودش در شب و تاریکی باشـد و دعوت کننـده نیز اطلاع نـداده باشد در اینجا دعوت کننده ضامن است البته این مطلب را بعدا به تفصـیل مورد بررسـی قرار می دهیم. و گفتیم دلیل عدم ضـمان هم اولا اصل عدم ضمان است. به علاوه دو روایت هم خواندیم که بر عدم ضمان دلالت داشت. (۱)

(۲)

ص: ۳۳۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۲، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضـمان، باب۸، ح۴، ط آل البیت: «زراره عن ابی عبـدالله قال لو ان رجلا حفر بئرا فی داره ثم دخل رجل فوقع فیها لم یکن علیه شیئ ولا ضمان ولکن لیغطها»

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضـمان، باب۸، ح۳، ط آل البیت: «عن سـماعه قـال: سألته عن الرجـل یحفر الـبئر فی داره أو فی أرضه، فقـال: أمـا مـا حفر فی ملکه فلیس علیه ضـمان، وأمـا مـا حفر فی الطریـق أو فی غیر ما یملک فهو ضامن لما یسقط فیه.»

به هر حال در هر دو صورت دلائل نشان می داد ایجاد کننده سبب قتل ضامن نیست.

مصداق سوم؛ اگر سبب قتل را در ملکی مباح انجام داده است مثلاـ در بیابان چاهی کنده است اگر با همان شرائط که در مصداق اول و دوم آمده است کسی در این چاه افتاد ایجاد کننده سبب قتل ضامن نیست. دلیل مسأله:

۱- اصل، یعنی در صورت شک اصل عدم ضمان است و فرض این است که عدوانی در کار نبود.

۲- روایتی هم داریم که صریح نیست ولی حمل بر این صورت می شود سکونی (۱) «قال رسول الله البئر جبار والعجماء جبار والمعدن جبار»

مصداق چهارم؛ اگر کسی سبب قتل را در ملک غیر انجام دهد مسأله دو صورت دارد: صورت اول: ایجاد سبب قتل با اذن مالک: در اینجا ایجاد کننده سبب قتل ضامن نیست حتی اگر خود مالک هم در چاه بیفتد حافر چاه ضامن نیست چون عدوانی در کار نبوده است.

صورت دوم: ایجاد سبب قتل بدون اذن مالک: این صورت دو حالت دارد:

حالت اول: اگر مالک بعد از اینکه فهمید در ملکش مثلا چاهی کنده اند راضی شد این رضایت مثل این است که قبلا از مالک اذن گرفته باشند و ضمانی ندارند.

حالت دوم: اما اگر ایجاد کننده سبب قتل از مالک اذن نگرفته است و مالک هم راضی نشد در این صورت چه اینکه صاحب ملک در چاه بیفتد و بمیرد و یا شخص ثالثی بدون اذن مالک وارد ملک شده و در چاه بیفتد و بمیرد شخص ایجاد کننده سبب قتل ضامن است.

۱- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۳۲، ح۲، ط آل البیت.

بیان یک تفاوت:

فرق مصداق چهارم با مصداق سوم این است که در مصداق سوم آنجا عدوانی در کار نبود اما در مصداق چهارم عدوان مطرح است.

دلیل مسأله:

۱- صحیحه زراره (۱) عن ابی عبدالله قال قلت له رجل حفر بئرا فی ملک غیره فمر علیها رجل فوقع فیها فقال علیه الضمان لان کل من حفر فی غیر ملکه کان علیه الضمان.

مراد از غیر ملک یعنی ملک دیگران نه ملک مباح زیرا اگر ملک مباح مراد باشد عنوان دیگری دارد و جزء مصداق سوم می شود که بحث کردیم.

۲- روایت سماعه؛ این روایت از دو طریق نقل شده است:

طریق نقل اول؛ مضمره: عن عثمان بن عیسی عن سماعه (۲) قال سألته عن الرجل یحفر البئر فی داره او فی ارضه فقال اما ما حفر فی ملکه فلیس علیه الضمان اما ما حفر فی الطریق او فی غیر ما یملک فهو ضامن لما یسقط فیه.

ملاحظه می فرمایید ذیل روایت مورد استناد در مصداق چهارم است.

طریق نقل دوم: مصرحه: در طریق دوم نام امام معصوم آمده است. یعنی سماعه از امام صادق(ع) نقل کرده است. (۳)

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۸، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۸، ح۳، ط آل البیت.

۳- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۲، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۸، ذیل ح۳، ط آل البیت: «وباسناده عن الحسن بن محبوب، عن أبی أیوب، عن سماعه قال: سألت أبا عبد الله (علیه السلام) وذکر مثله.»

مصداق پنجم: اگر ایجاد کننده سبب قتل در طریق مسلمین چاهی حفر کند یا شهرداری این چاه را حفر می کند یا شخصی دیگر این کار را انجام می دهد در این صورت ایجاد کننده سبب قتل ضامن است. بررسی این مصداق برای بعد. وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (ضمان دیه بالتسبیب) ۹۰/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (ضمان دیه بالتسبیب)

گفتیم مبحث دوم از سه مبحث ضمان دیه؛ ضمان بالتسبیب است.

و در بحث مصادیق سبب؛ چهار مصداق بیان کردیم که به اختصار مرور می کنیم.

صورت مسأله این بود که کسی حفر بئر می کند و دیگری در آن می افتد و می میرد آیا صدق می کند قتل به تسبیب کرده است یا خیر؟

البته مثال حفر بئر از باب نمونه است وگرنه هرچه را که مانع ایجاد کند و باعث مرگ کسی بشود مورد بحث است.

مرور مصادیق چهارگانه:

مصداق اول: اگر در ملک خودش حفر بئر کند و شخصی بدون اذن وارد شود و در چاه بیفتد و بمیرد در این صورت حافر بئر ضامن نیست.

مصداق دوم: اگر در ملک خودش حفر بئر کند و شخصی با اذن و دعوت حافر وارد شود و در چاه بیفتد و بمیرد در صورتی که دعوت برای روز باشد یا اگر شب بود داعی وظیفه اطلاع رسانی را انجام دهد ضامن نخواهد بود.

مصداق سوم: در ملک مباح حفر بئر کند و کسی در آن بفتد و بمیرد در این صورت هم ضامن نیست.

مصداق چهارم: اگر در ملک غیر حفر بئر کند؛

ص: ۳۳۹

اگر با رضایت مالک حفر بئر کرده است و کسی افتاد و مرد حافر ضامن نیست.

اگر بدون رضایت مالک حفر بئر کرده است و مالک بعد از فهمیدن راضی نشد در این حالت چه مالک در چاه بیفتد و بمیرد یا شخص ثالثی در چاه بیفتد و بمیرد؛ حافر ضامن است.

و اگر مالک بعد از فهمیدن راضی شد در آن حالت حافر ضامن نیست.

مصداق پنجم: بحث امروز این است که اگر کسی در طریق مسلمین مانعی ایجاد کند و باعث تلف یا عیب کسی شود در مسأله دو صورت مطرح است:

صورت اول: شخصی به طور مطلق تصمیم می گیرد در طریق عام چاهی حفر کند و یا مانعی ایجاد کند

صورت دوم: شخصی به عنوان رعایت مصلحت عام در طریق عام چاهی حفر می کند یا مانعی ایجاد می کند مثل اینکه چاهی حفر می کند تا عابرین از آب آن استفاده کنند یا گودالی حفر می کند که به حسب موقعیت منطقه ای آب اضافی در کنار جاده جمع شود و مسیر عامه مخروبه نماند. و دیگر مصالحی میتوان در نظر گرفت.

بررسی صورت اول از مصداق پنجم:

اگر کسی در طریق عام چاهی حفر کند و انسانی بیفتد و بمیرد در مسأله دو قول است:

قول اول: ضمان: گفته اند حافر چاه ضامن است لان الجواز مشروط بالسلامه چون جواز عمل در جائی است که به مصلحت عام آسیبی نرسد و اگر یک نفر هم تلف شود می گوییم مصلحت عامه ندارد پس عمل جایزی انجام نداده است و ضامن است. به علاوه تصرف عدوانی در طریق عمومی کرده است. و این مورد تقریبا اتفاقی است.

دلیل مسأله:

۱- اجماع: مرحوم صاحب جواهر (۱) از مرحوم شیخ (۲) نقل می کند که فرمود «هو ضامن عندنا» که از این عبارت استفاده اجماع می شود.

۲- روایت:

الف: صحیحه حلبی (۳) عن ابی عبدالله «قال سألته عن الشئ یوضع علی الطریق فتمر الدابه فتنفر بصاحبها فتعقره فقال کل شئ یضر بطریق المسلمین فصاحبه ضامن لما یصیبه»

راوی می پرسد اگر مانعی در طریق قرار داده شود و انسانی سوار بر چهار پا از مسیر عبور کند و دابه با مانع برخورد کرده و صاحبش را به زمین بزند [و باعث آسیب یا مرگ سوار شود] حکم چیست؟ امام فرمود هرکس ایجاد مانع در طریق مسلمین کند ضامن آسیب های وارده است.

روایت از نظر سند صحیحه است که مشایخ ثلاث (۴)

(۵)

(۶) نقل می کنند.

ب: ابی الصباح کنانی (۷) عن ابی عبدالله قال «کل من اضر بشیئ من طریق المسلمین فهو له ضامن»

کیفیت استدلال به دو روایت:

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۹۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) المبسوط ۷: ۱۸۷، ط المرتضویه.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۳، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۹، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۴) الکافی ۷: ۳۴۹، ح۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۵) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۲۳، ح۷۸۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۶) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۵۵، ح۵۳۴۷، ط جماعه المدرسین.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۳، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۹، ح۲، ط آل البیت.

ممکن است بگویند روایت با توجه به اطلاقی که دارد حتی صورتی را که در طریق مسلمین لمصلحه العامه ایجاد مانع کند را شامل می شود.

نکته: مرحوم صاحب جواهر (۱) کلامی دارند که به نظر می رسد می خواهند تفصیلی قائل شوند و می فرماید کسی که در طریق مسلمین مانعی ایجاد کرد و شخصی بر اثر آن مانع آسیب دید یا مرد اگر استیذان از امام کرده باشد ضامن نیست. اما اگر اذن از امام ندارد ولو مصلحت عامه را رعایت کرده باشد وجهی برای عدم ضمان ندارد.

مناقشه در کلام صاحب جواهر:

ظاهرا کلام صاحب جواهر قابل خدشه است زیرا این حرف درستی نیست که بگوییم انسانی برای منفعت عامه و به عنوان محسن کاری انجام داد اما بعد مستلزم فسادی شد یعنی اگر احسان و مصلحت عامه است نیازی به اجازه و اذن امام ندارد البته اگر در یک مورد کسی اذن مستقیم از امام گرفته باشد علی الرأس قبول داریم اما بحث ما الان در فقه مسأله طریق مسلمین است که اگر کسی در طریق عامه حفر بئر کند و کسی بیفتد و بمیرد حکم چیست؟ و فرض بحث مربوط به موردی است که استیذان مستقیم از امام ندارد.

قول دوم: عدم ضمان: مرحوم شهید (۲) می فرماید «اظهرهما انه لا ضمان لما فیه من المصلحه العامه»

مرحوم محقق در شرایع (۳) می فرماید «لو حفر فی الطریق المسلوک لمصلحه المسلمین قیل لا یضمن لان الحفر لذلک سائغ وهو حسن»

۱- (۸) جواهر الکلام ۴۳: ۹۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) مسالک الافهام ۱۵: ۳۶۲، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۱۰) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۵، ط استقلال طهران.

مرحوم امام می فرماید «لو فعل ذلک لمصلحه الماره فالظاهر عدم الضمان»

دلیل قائلین به عدم ضمان:

۱- جواز عمل: حفر بئر در طریق عمومی یک فعل جایز است و چیزی که شرعا اذن دارد و جایز است لا یستعقب الضمان ضمان ندارد.

۲- قاعده احسان: گفته اند کسی که در مسیر عام برای مصلحتی عام حفر بئر کند مشمول قاعده احسان است وما علی المحسنین سبیل.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (مصادیق ضمان دیه بالتسبیب) ۹۰/۱۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان دیه بالتسبیب)

بحث اخلاقی: آثار غفلت از یاد خدا:

گفتیم غفلت از یاد خدا موجب گرفتاری هایی برای انسان و باعث تمام بدبختی ها است. و یکی از آثار آن این است که خداوند او را به خود وا می گذارد.

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار در ماده غفل یک داستانی تشبیهی را از مرحوم شیخ بهایی نقل می کند که گفت کسی که در دنیا خدا را کنار گذاشته و به یاد مرگ هم نیست همانند کسی است که او را در یک چاه عمیقی با یک ریسمانی آویزان کرده اند یک نگاه به پایین می اندازد می بیند یک افعی متوجه اوست و منتظر است که او را ببلعد و یک نگاه به بالا می کند می بیند دو موش یکی سفید و یکی سیاه طناب را می جوند در این وسط چشمش می افتد به یک مقداری عسل که به دیوار چاه روی خاکها مالیده شد و اطراف این عسل زنبورهای فراوانی هستند که عسلها را می خورند این شخص همه آن افعی داخل چاه و ریسمان در حال پاره شدن توسط موش را فراموش می کند و شروع می کند به لیسیدن این عسلها و مشغول جنگیدن با زنبورها می شود.

ص: ۳۴۳

انسان در دنیا یک چنین وضعی دارد یعنی چاه همان دنیا است و ریسمان، عمر انسان است و آن دو موش شب و روز است و افعی هم اجل و مرگ است که طناب عمر وقتی قطع شد انسان می میرد و عسل ها هم لذت های توام با گرفتاری در دنیا است و آن زنبورها هم دنیا دوستان و ابناء دنیا هستند که هر کدام به نفع خودشان سفره دنیا را می کشند. این انسان غافل از اجل می پردازد به لذتهای آلوده به گرفتاری و مرگ را فراموش می کند و مشغول رقابت و جنگ با ابناء دنیا بر سر تصاحب دنیا

می شود.

مرحوم شیخ عباس قمی در ادامه می فرماید شیخ بهایی بعد از نقل این تشبیه می فرماید «وان هذا المثل من اشد الامثال انطباقا علی الممثلین ونسأل الله تعالی البصیره والهدایه ونعوذ به من الغفله والضلاله»

این مثالی که گفته ام بهترین نمونه از مثال های تطبیقی در رابطه با انسان و رابطه او با دنیا است و از خدا می خواهیم به ما بصیرت کامل عنایت کند و ما را هدایت بفرماید و از شر غفلت و گمراهی به خدا پناه می بریم.

به نظر می رسد کلام شیخ بهائی ناظر به روایات باشد زیرا در روایات موارد زیادی داریم که بر این مضامین دلالت دارند. برای نمونه در روایتی آمده است (۱) «ان اهل الجنه لا یتحسرون علی شئ فاتهم من الدنیا کتحسرهم علی ساعه مرت من غیر ذکر الله»

راه حل غفلت گریزی:

بالاخره این غفلت را باید چاره کرد و بهترین راه این است که انسان مشغول یاد خدا باشد خدا را در مقابل خودش ناظر ببیند.

۱- (۱) سفینه البحار ۶: ۶۶۲، ذیل ماده غفل.

می گویند در بهشت غبطه وجود دارد یعنی انسان وقتی وارد بهشت می شود راضی است ولی حسرت می خورد که می توانست درجات بهتری داشته باشد چرا اعمال صالحه بیشتری انجام نداده است تا درجات بیشتری داشته باشد.

بحث فقهی: مصادیق ضمان دیه بالتسبیب:

در مورد مصداق پنجم از مصادیق ضمان دیه بالتسبیب گفتیم اگر کسی در طریق عام چاهی حفر کند یا مانعی ایجاد کند در مسأله دو صورت مطرح است؛

صورت اول: به طور مطلق چاهی حفر می کند یا مانعی ایجاد می کند و در فکر رعایت مصلحت عامه نیست یعنی کاری به مصلحت یا عدم مصلحت ندارد و گفتیم در این صورت دو قول مطرح است و هر دو قول مورد بررسی قرار گرفت و گذشت.

صورت دوم: بحث امروز این است که اگر در طریق مسلمین با قید رعایت مصلحت عامه چاهی حفر کند یا مانعی ایجاد کند و انسانی به آن برخورد کند و باعث آسیب یا مرگ شود در این مسأله نیز دو قول است؛

قول اول: عدم ضمان: مرحوم شهید (۱) در مسالک فرمود «اظهرهما عدم الضمان» مرحوم محقق (۲) فرمود «وقیل عدم الضمان وهو حسن» مرحوم امام (۳) و مرحوم خویی (۴) می فرمایند ضامن نیست.

و گفتیم دلیل قول به عدم ضمان دو امر است:

۱- (۲) مسالک الافهام ۱۵: ۳۶۲، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۵، ط استقلال طهران.

۳- (۴) تحریر الوسلیه ۲: ۵۶۴، کتاب الدیات، المبحث الثانی فی الاسباب، مسأله۱، ط اسماعیلیان.

۴- (۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۶۲، ط العلمیه.

۱- انه محسن وما علی المحسنین سبیل

۲- این فعل- حفر چاه یا ایجاد مانع- جایز است و فعل جایز لا یستعقب الضمان.

و نیز نکته ای از مرحوم صاحب جواهر (۱) نقل کردیم که می فرماید اگر اذن از امام گرفته باشد اشکالی ندارد و ضامن نیست. اما اگر اذن نگرفته است ضامن است و در مناقشه کلام ایشان گفتیم معمولاـ فرض برای جایی است که اذن از امام نگرفته باشد.

قول دوم: ضمان: گفته اند اگر در طریق مسلمین چاهی حفر کند یا مانعی ایجاد کند بطور مطلق ضامن است.

دلیل قول دوم:

۱- اطلاق ادله ضمان: از روایت ابی الصباح (۲) کنانی که فرمود «من اضر بشئ من طریق المسلمین فهو ضامن» استفاده کرده که اطلاق دارد و ضمان در همه موارد را ثابت می کند.

۲- دلیل دوم در واقع تخریب دلیل دوم قول اول یعنی قائلین به عدم ضمان است مرحوم فخر المحققین (۳) می فرماید این جواز شرعی که مستعقب ضمان نیست جوازی است که مستعقب هیچ مفسده ای نباشد «لان فعل ما فیه مصلحه انما یجوز اذا لم یتضمن المصلحه ... لابد من خلو ما اساقه الشارع من جمیع المفاسد ووجوه القبح فیکون سائقا بشرط عدم الوقوع والوقوع کاشف عن اشتماله علی وجه قبح فیکون ضامن»

۱- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۹۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۳، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۹، ح۲، ط آل البیت.

۳- (۸) ایضاح الفوائد ۴: ۶۶۲، ط اسماعیلیان. گفتنی است آنچه در عبارت از فخر المحققین آمده است نقل به مضمون است و متن کلام ایشان در ذیل می آید. «قوله (قیل) إشاره إلی قول الشیخ فی النهایه والمبسوط ووجهه أنه أساغه الشارع وکل ما اساغه الشارع لا یکون تعدیا وکل سبب الضمان فی مثله فهو تعدو وجه الضمان ان ما اساغه الشارع لا بد من خلّوه عن وجوه المفاسد ووجوه القبیح فیکون سائغا بشرط عدم الوقوع فالوقوع کاشف عن اشتماله علی وجه قبیح فیکون مضمونا وحاصله منع الصغری فی القیاس الأول والأقوی عندی الضمان.»

پس این جواز شرعی که بخشی از مفسده را نیز دارا است هیچ تنافی با ضمان ندارد و ممکن است هم شرعا عمل جایز باشد و هم ضمان داشته باشد.

مناقشه در ادله قول دوم:

جواب از دلیل اول؛

الف: آقای خویی (۱) مطلب خوبی را مطرح کرده و می فرماید امام(ع) در روایت ابی الصباح ملاک در ضمان را اضرار قرار داده است یعنی اگر کسی قصد اضرار دارد ضامن است و فرض ما این است که قصد اضرار ندارد پس موضوع خارج از بحث روایت است پس همین که فعل موجب اضرار به مسلمین باشد ضامن است بنابراین روایت ابوالصباح از مورد بحث ما انصراف دارد.

جواب از دلیل دوم:

گفته اند امر غریبی است که بگوییم جواز شرعی، جوازی است که حتی در آینده هم هیچ وجه قبحی در موردش متصور نباشد. قابل پذیرش نیست که گفته شود ضمان تابع قصد است بلکه صریح روایت ضمان را تابع اضرار دانسته است. ملاک در ضمان اضرار است نه قصد هر جا اضرار باشد ضامن است. بنابراین قول حق در مسأله این است که اگر برای مصلحت عامه در طریق مسلمین ایجاد مانعی کرد و تصادفا حادثه ای پیش آمد و انسانی افتاد و مرد ایجاد کننده مانع ضامن نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (مصادیق ضمان دیه بالتسبیب) ۹۰/۱۲/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان دیه بالتسبیب)

یک تذکر:

امروز سالروز وفات حضرت معصومه(س) است چنین روزی برای ما محترم است و احترام به حضرت معصومه لازم است و این منافاتی با تعطیل نبودن درس ندارد. هر چند بعضی پیشنهاد تعطیلی درس یا حتی تعطیلی حوزه علمیه را داده اند. اما به نظر می رسد اگر درس تعطیل بشود آقایان می روند سراغ کارهای روزمره و اگر درس باشد ممکن است در همان درس ها یک حدیثی یک مطلبی در شأن و جلالت حضرت معصومه(س) مطرح بشود که مفیدتر است البته در بعضی از شهادت ها نظیر عاشوراء که شعار شیعه است جهت اقامه شعائر اسلام باید تعطیل باشد اما در مواردی که بنابر قولی شهادت یا وفات است تعطیل شدن درس نتیجه عملی ندارد و با توجه به آن اهتمامی که به درس باید باشد مصلحت نیست ولذا ما ترجیح دادیم که درس باشد و حوزه دایر باشد و اگر آقایان یک شرحی از حال و جلالت ایشان بگویند این خیلی انسب است. اکنون مقدمتا

برای احترام حضرت معصومه(س) یک جمله ای عرض می کنیم.

۱- (۹) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۶۲، ط العلمیه.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در معنی لغت «فطم» شرحی از زندگی حضرت معصومه(س) از تاریخ قم نقل می کند و می گوید در سال ۲۰۰ هجری مامون عباسی امام رضا(ع) را از مدینه به مرو دعوت کرد یک سال بعد در سنه ۲۰۱ حضرت معصومه(س) به قصد دیدن برادر از مدینه حرکت کرد به طرف خراسان تا رسیدند به ساوه ایشان مریض شدند جمعی هم همراه ایشان بودند و خبر آمدنشان رسید به قم جمعی از شیعیان قمی رفتند به ساوه از ایشان برای تشریف فرمایی به قم دعوت کنند که در بین آنها موسی بن خزرج از بزرگان قم بود و خدمت حضرت معصومه(س) در ساوه شرفیاب شد و دعوت کردند که به قم تشریف بیاورید آن حضرت ابتدا از مسافت ساوه تا قم پرسیدند گفته شد مسافت ده فرسخ (۶۰ کیلومتر) است ایشان قبول کردند به قم بیایند هنگام ورود به قم استقبال عظیم و بی نظیری از ایشان شد و خود موسی بن خزرج زمام ناقه حضرت را به دست گرفته بود و جلو حرکت می کرد و همچنان که آن حضرت سواره بودند ناقه را درب خانه خودش خوابانید و حضرت معصومه(س) را در منزل خودش مهمان کرد ضمن اینکه حضرت بیمار بودند و ۱۶ روز یا بنا به نقلی ۱۷ روز در منزل موسی بن خزرج ماندند و بعد دارفانی را وداع گفتند و همین جایی که اکنون قبر مطهر حضرت معصومه(س) است زمین ملکی موسی بن خزرج بود و آن حضرت را در آنجا دفن کردند.

دو روایت نقل می کنیم؛

۱- از امام صادق(ع) حدیثش مفصل است فرمود «ان لله حرما وهو مکه وان للرسول حرما وهو المدینه وان لامیرالمؤمنین حرما وهو الکوفه وان لنا حرما وهو بلده قم وستدفن فیها امرأه من اولادی تسمی فاطمه فمن زارها وجبت له الجنه» (۱)

۱- (۱) بحار الانوار ۵۷: ۲۱۶، ط بیروت.

حضـرت امام صادق(علیه السـلام) فرمود حرم خـدا مکه است و حرم پیامبر مـدینه است و حرم امیرالمؤمنین کوفه است و ما هم حرم داریم و آن شهر قم است به زودی خانمی از فرزندان من که نامش فاطمه است در قم به خاک سپرده می شود هرکس او را زیارت کند بهشتی خواهد شد.

در ذیل روایت دارد «قال الراوی وکان هـذا الکلام منه قبل ان یولـد الکاظم» راوی می گوید این بیان حضـرت امام صادق(علیه السـلام) قبل از تولد حضـرت امام کاظم(علیه السـلام) بوده است یعنی نه تنها که خود حضـرت معصومه(س) هنوز متولد نشده بود بلکه پدرش امام هفتم نیز هنوز متولد نشده بود.

۲- سـعد بن عبـدالله قمی هم که از راویان بزرگ حدیث در قم بوده است نقل می کند «عن علی بن موسـی الرضا قال یا سـعد عنـدکم لنـا قبر قلت جعلت فـداک قبر فاطمه بنت موسـی بن جعفر قال نعم من زارها عارفا بحقها فله الجنه» (۱) آنوقت کیفیت زیارت را اینگونه بیان کردند که در بالا سـر روبه قبله بایست سـی و چهار مرتبه الله اکبر سـی و سه مرتبه سـبحان الله سی و سه مرتبه الحمدلله بگو و بعد این زیارت که معروف است را بخوان و فرمود کسی که این زیارت را بخواند فله الجنه.

در ذیل روایت دیگر آمده است «وتدخل بشفاعتها شیعتی الجنه» نه فقط زائران او بهشتی می شوند بلکه شیعیان ما با شفاعت او داخل بهشت می شوند.

خـدا رحمت کند مرحوم آیه الله نجفی مرعشـی را؛ یک وقت من خدمتشان بودم فرمودند که من از قبر حضـرت معصومه(س) شفا می گیرم و فرمودند اگر لباس نو بخواهم بپوشم اول زیر عبا می گیرم در حرم که مشـرف می شوم به ضـریح مطهر متبرک می کنم و بعـد می پـوشم ان شـاء الله امیـدوار هسـتیم که در جوار حرم ملکوتی اش همه مـا به تحصـیل و تـدریس و آنچه که وظایف حوزوی ما اقتضا می کند موفق باشیم. ان شاء الله مشرف شدید ما را هم فراموش نکنید دعا بفرمایید.

۱- (۲) بحار الانوار ۴۸: ۳۱۶، ط بیروت.

مصادیق ضمان دیه بالتسبیب:

بحث در مصادیق قتل به تسبیب است فروع مختلفی که در مسأله۱ بود بررسی شد. اکنون وارد بحث در مسأله۲ می شویم

«لو حفر بئرا مثلا ـ فی ملکه ثم دعی من لم یطلع کالاعمی او کان الطریق مظلما فالظاهر ضمانه» این بخش از مسأله۲ یکی از فروعی است که ما در مسأله قبلی متعرض آن شدیم. و گفتیم اگر در ملک خودش چاه حفر کرد و اعمی و نظیر آن را دعوت کرد و اطلاع نداد و آن فرد در چاه افتاد و مُرد حافر ضامن است زیرا قتل عرفا مستند به حافر است و چون اطلاع نداد عدوان صادق است و اطلاق روایاتی که می گفت اگر کسی در ملک خود چاهی حفر کرد و کسی افتاد در چاه و مُرد؛ حافر ضامن نیست از این مورد انصراف دارد.

تعداد زیادی از بزرگان هم همین مطلب را فرمودند.

مرحوم شهید (۱) در مسالک می فرماید «فاما اذا لم یعرفه والداخل اعمی او الموضع مظلم اتجه الضمان کما لو دعی غیره الی طعام مسموم فاکله» اگر فرد نابینا را به خانه ای که در آن چاه کنده دعوت کند و از وضعیت چاه اطلاع رسانی نکند یا دعوت شونده اعمی نباشد اما زمان ورود در تاریکی باشد ضمان حافر متجه است و این عمل همانند موردی است که با علم به مسموم بودن غذا انسانی را به صرف غذای مسموم دعوت کند.

فرعان: امام در ادامه می فرمایند «ولو دخل بلااذنه او باذنه السابق قبل حفر البئر ولم یطلع الآذن فلا یضمن»

۱- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۳۶۱، ط المعارف الاسلامیه.

فرع اول: اگر اعمی بدون اذن وارد شود و در چاه بیفتد و بمیرد حافر ضامن نیست.

فرع دوم: اگر صاحب ملک در یک زمانی اذن ورد به خانه را داده بود و بعد از مرور زمان چاهی حفر کرد و پس از حفر چاه انسانی بر اساس همان اذن سابق وارد خانه شد و در چاه افتاد و مُرد حافر ضامن نیست.

حکم مانع طبیعی در طریق عام:

مسأله۳ «لو جاء السیل بحجر» در مسأله قبل فرض این بود که انسانی سنگی در جاده بگذارد که گفتیم اگر اضرار به طریق مسلمین باشد ضامن است اما در مسأله ۳ می گوید اگر سیلی آمد و یک سنگی را وسط جاده انداخت در این صورت کسی ضامن نیست مگر اینکه یک کسی این سنگ را جابجا کند آن جای دومی که می گذارد یا مثل جای اول باعث اضرار است که بلا شک ضامن است ولو سنگ را سیل آورده باشد اما همینکه جابجا کرد واضع حجر می شود و اگر حادثه ای رخ دهد ضامن است ولی اگر برداشت و در یک جای مناسبتر برای مصلحت ماره گذاشت می گوییم ضامن نیست.

مسأله۴ باشد برای فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (مصادیق ضمان دیه بالتسبیب – اضرار به ماره با ایجاد میزاب و غیره) ۹۰/۱۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان دیه بالتسبیب اضرار به ماره با ایجاد میزاب و غیره)

مسأله۴: «لو حفر بئرا فی ملک غیره عدوانا فدخل ثالث فیه عدوانا ووقع فی البئر ضمن الحافر»

ص: ۳۵۱

این مسأله مانند مسأله ۱ از ضمان دیه است. اگر بدون اطلاع مالک در ملکش چاهی کنده شد حافر ضامن است چون عدوان است حتی اگر کسی عدوانا و بدون اذن وارد این منزل شد و افتاد در چاه و مُرد حافر ضامن است زیرا گرچه بدون اذن وارد شدنش تعدی و تجاوز به ملک غیر- مثلا دزدی- بوده است اما این موجب هدر بودن خونش نیست بلکه ادله ضمان شامل این مورد می شود. و فرض این است که چاه را عدوانا کنده است و رضایت بعد از قتل تاثیر در ضمان قتل ندارد.

مسأله۵: «من الاضرار بطریق المسلمین إیقاف الدواب فیه وإلقاء الأشیاء للبیع، وکذا إیقاف السیارات إلا لصلاح الماره بمقدار یتوقف علیه رکوبهم ونقلهم»

اگر کسی در مسیری عمومی حیوان یا ماشینش را نگه دارد و باعث اضرار شود مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: اگر توقف او برای منفعت عامه نباشد ضامن است.

صورت دوم: اگر بخاطر نیاز مردم باشد چون لمصلحه الماره است اشکالی ندارد و جزء همان مصادیقی است که اگر برای مصلحت عامه وضع حجر کند یا میخی بکوبد و تصادفا باعث اضرار شود چون محسن است ضامن نیست.

مسأله۶: «ومن الضرار إخراج المیازیب بنحو یضر بالطریق، فإن الظاهر فیه الضمان، ومع عدم الاضرار لو اتفق إیقاعها علی الغیر فأهلکه فالظاهر عدم الضمان، وکذا الکلام فی إخراج الرواشن والأجنحه، ولعل الضابط فی الضمان وعدمه إذن الشارع وعدمه، فکل ما هو مأذون فیه شرعا لیس فیه ضمان ما تلف لأجله، کالخراج الرواشن غیر المضره ونصب المیازیب کذلک وکل ما هو غیر مأذون فیه ففیه الضمان، کالأضرار بطریق المسلمین بأی نحو کان، فلو تلف بسببه فالضمان ثابت وإن لا تخلو الکلیه فی الموضعین من کلام وإشکال»

در این مسأله سه عنوان مورد بحث قرار می گیرد:

مورد اول: میزاب؛ مورد دوم: رواشن؛ و مورد سوم: اجنحه.

در هر یک از موارد سه صورت مطرح است:

صورت اول: اضرار به ماره مطلقا.

صورت دوم: عدم اضرار به ماره.

صورت سوم: اضرار اتفاقی و موردی.

حضرت امام با عنایت به دو صورت فوق معیار ضمان و عدم ضمان را اذن شارع دانسته است یعنی اگر هر یک از موارد سه گانه مطابق اذن شارع بود ضمان ندارد و اگر مصداق اذن شارع نباشد ضمان دارد.

اکنون در بحث از مسأله۶ تحت عنوان اضرار و عدم اضرار مسأله را بررسی می کنیم.

صورت اول: عدم اضرار به ماره: اگر در طریق عام میازیب یا رواشن و یا اجنحه ایجاد کند و مضر به حال ماره نباشد مثلا در ارتفاع بالاست و مزاحم رفت و آمد نیست- البته مواقع بارانی هم نیست چون معمولا انسان در مواقع باران مواظب و آماده و مهیا است اما در مواقع غیر بارانی قسم بعدی است که می گوییم- نه ارتفاع آن مزاحم است نه آبریزی آن مزاحم است «فان الظاهر عدم الضمان» اگر تصادفا منجر به مزاحمتی شد ضمان ندارد.

دلیل مسأله:

۱- این عمل شرعا جایز بود و ضمان ندارد.

مرحوم محقق (۱) می فرماید «فانه عمل الناس»

مرحوم صاحب جواهر (۲) در ادامه می فرماید: «فی جمیع الاعصار والامصار»

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۶، ط استقلال طهران: «الثامنه: نصب المیازیب إلی الطرق جائز، وعلیه عمل الناس»

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۱۱۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- اجماع: مرحوم صاحب جواهر (۱) اضافه می کند «بل حکی الاجماع علیه منهم المصنف فی النافع (۲) بل فی السرایر (۳) نفی الخلاف فیه بین المسلمین»

و نیز شیخ طوسی (۴) ادعای اجماع کرده است.

۳- روایت: روایتی داریم که مشهور است وقتی پیامبر به مدینه آمدند مسجدی ساختند که حجره هایی داشت و یک درب به بیرون داشت و یک درب به مسجد و ناودانهایی داشت که به طرف مسجد جاری بود و بعد از مدتها وقتی جمعیت زیاد شد مزاحمت هائی برای مردم داشت رسول الله(ص) مأمور شدند درب های باز شده به طرف مسجد را ببندد و به امر خدا همه را بستند الا درب خانه امیرالمؤمنین و همه ناودان ها را هم برگرداندند فقط به عباس اجازه دادند که ناودان خانه اش به طرف مسجد باشد. ابابکر هر چه اصرار کرد که ناودان حجره اش را برنگردانند پیامبر نپذیرفت و نیز اصرار کرد فقط اجازه باز کردن یک پنجره به طرف مسجد را داشته باشد که اجازه داده نشد تا در زمان خلافت عمر روزی عمر از زیر آن ناودان عبور می کرد. از ناودان حجره عباس چند قطره آب به لباس عمر ریخت و عمر عصبانی شد خود عمر شخصا رفت و ناودان را از جا کند و دور انداخت خبر به عباس رسید و عباس آمد و خطاب به عمر گفت «أتقلع میزابا نصبه رسول الله بیده» آیا میزابی را که رسول الله با دست خودش نصب کرده است از جا کنده ای؟ عمر متوجه شد که این همان میزابی است که رسول الله نصب کرده است «فقال عمر والله لاینصبه الا من یرقی علی ظهری» (۵)

ص: ۳۵۴

۱- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۱۱۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۴) مختصر النافع ۲: ۳۰۶، ط مطبوعات الدینیه.

۳- (۵) السرائر ۳: ۴۰۰، ط جماعه المدرسین.

۴- (۶) الخلاف ۵: ۲۹۰، ط جماعه المدرسین.

۵- (۷) مسالک الافهام ۱۵: ۳۷۰، ط المعارف الاسلامیه.

(۱) لـذا برای جبران گفت من اشـتباه کردم به خـدا قسم کسـی میزاب را نصب نمی کنـد مگر از گَرده عمر بالاـ رود و لـذا در همان جا خم شد کنار دیوار که فردی روی گُرده او رفت و ایستاد و ناودان حجره عباس را دوباره نصب کرد.

ملاحظه می فرمایید نصب میزاب اگر مزاحمتی نداشته باشد جایز است.

۴- سیره: مرحوم شیخ در خلاف (۲) می فرمایـد «لان هـذا الاجنحه والساباط والسـقائف وغیر ذلک الی یومنا هذا ولم ینقل ان احدا اعترض فیها فثبت ان اقرارها جایز اجماعا»

دلیل جواز این است که این اجنحه و بالکن ها و نیز گذرها که سقف کوچه می شود و سایبان ها و سقائف که در برخی محله ها برای بازار یا محل تجمع ایجاد می کنند همواره بوده است و کسی اعتراضی نکرده است پس معلوم می شود جایز است.

۵- اصل: مرحوم شیخ طوسی (۳) در ادامه می فرماید «مضافا الی ان الاصل عدم الضمان»

مرحوم محقق (۴) بعد از میزاب می فرماید «وکذا اخراج الرواشن فی الشوارع اذا لم تضر بالماره»

حکم ایجاد میزاب و غیره در کوچه بن بست:

البته در کوچه ای که بن بست است نیز همین گونه است عبارت علما معمولا قید ندارد.

مرحوم صاحب جواهر این قید را زده که بشرط اینکه نافذه باشد و کوچه در رو داشته باشد و اگر بن بست است به اذن شرکاء مانعی ندارد به دلیل اینکه اینجا مشترک است و تصرف در آن با اذن شرکاء است.

۱- (۸) مسند احمد ۱: ۲۱۰، ط دار صادر، بیروت.

۲- (۹) الخلاف ۵: ۲۹۰، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۰) الخلاف ۵: ۲۹۰، ط جماعه المدرسین: «دلیلنا: أن الأصل جوازه، و المنع یحتاج الی دلیل.»

۴- (۱۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۶، ط استقلال طهران.

اقول: ظاهرا این کافی نیست زیرا اینجا اگر مشترک بین ۵ نفر است در کوچه غیر بن بست عموم مسلمین مشترکند حال وقتی در اشتراک ۵ نفره جایز نباشد در اشتراك بین عموم مسلمین هم نباید جایز باشد. بنابراین در مورد طریق های بن بست هم همان دلایل طریق های ماره جاری است پس عبارت مرحوم محقق اطلاق دارد و عبارت علما هم اطلاق دارد و حکم کوچه و خیابان در رو دار با کوچه و خیابان بن بست یکی است.

صورت دوم: اضرار به ماره: صورت دوم این است که ایجاد میزاب و غیره باعث مزاحمت و اضرار به ماره باشد بحث آن برای بعد ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب – اضرار به ماره با ایجاد میزاب و غیره) ۹۰/۱۲/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب اضرار به ماره با ایجاد میزاب و غیره)

گفتیم اگر از ملك خود به طرف طریق عام اموری مانند میزاب یا پنجره ایجاد کند؛ مسأله سه صورت دارد:

صورت اول: عدم اضرار به ماره: اگر احداث اینگونه امور مانند میزاب یا پنجره ای که به طرف کوچه باز کرده است یا بالکنی که زده است یا امثال اینها که تصرف در جاده شده است هیچگونه ضرری برای ماره ندارد- مورد مزاحمت اتفاقی نظیر کنده شدن میزاب و اصابت به ماره در جای خود بررسی می شود- تقریبا یک اتفاق کلی یا سیره قطعیه وجود دارد (۱) که ایجاد اینگونه امور ایرادی ندارد و جایز است و در ذیل هم گفتیم این جواز اطلاق دارد کوچه و معبر باز یا کوچه بن بست را شامل می شود.

ص: ۳۵۶

۱- (۱) مرحوم شیخ در خلاف فرمود از صدر اسلام این امور در کوچه ها و خیابانها ایجاد می شد.

صورت دوم: اضرار به ماره: صورت دوم این است که احداث این امور مضر برای ماره باشد. برای مثال میزاب آب ریز دارد یا پنجره به بیرون باز می شود یا بالکن کوتاه است و با ماره برخورد دارد.

یک مصداق از این امور را در ذیل مسأله۵ خواندیم که فرمود «من الاضرار فی طریق المسلمین ایقاف الدواب» مثلا ماشین را کنار کوچه پارک می کند و مزاحم ماره است. یا بساطی برای خرید و فروش پهن می کند یا در مقابل مغازه خود وسائل را بیرون مغازه پخش می کند.

و یک مصداق را نیز امام در ذیل مسأله۱۱ بیان می فرمایند که ما همینجا ذکر می کنیم (۱) . امام در مسأله ۱۱ فرمودند: «لو

القی فضولات منزله المزلقه کقشور البطیخ او رش الدرب بالماء علی خلاف المتعارف لا لمصلحه الماره فزلق به انسان ضمن»

ریختن آشغال های لیزدار نظیر پوست خربزه در طریق یا آب پاشی درب خانه به نحوی که خارج از متعارف و مصلحت ماره باشد جایز نیست و در صورتی که باعث لغزش انسان و در نتیجه تلف نفس یا عضو شود عامل ایجاد مشکل از باب اضرار به طریق ضامن است و نیز احداث این امور جایز نیست.

دلیل مسأله:

۱- «ابی الصباح کنانی (۲) عن الصادق(ع) من أضر بشئ من طریق المسلمین فهو له ضامن» روایت صحیحه است و دلالت آنهم روشن است قابل ملاحظه است اضرار یک امر عرفی است و لذا اگر در جایی حتی یک تکه کاغذ یا پلاستیک بیندازد و باعث آلودگی و اضرار باشد و موجب تلف نفس یا عضو بشود ضامن است.

ص: ۳۵۷

۱- (۲) بنابراین سه مسأله ۴، ۵، ۱۱ همیجا بحث می شود.

۲- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۱، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۸، ح۲، ط آل البیت.

۲- «حلبی (۱) عن ابی عبدالله قال سألته عن الشئ یوضع علی الطریق فتمر الدابه فتنفر بصاحبها فتعقره فقال کل شئ یضر بطریق المسلمین فصاحبه ضامن لما یصیبه»

حلبی در مورد مانعی که شخصی در طریق قرار دهد و باعث به کله آمدن دابّه گردد و در نتیجه سوار زخمی شود از امام صادق(علیه السلام) پرسید آن حضرت فرمود هرچه که باعث اضرار به افراد در طریق شود ضرر زننده ضامن است.

ملاحظه می فرمایید پرسش فقط از وضع شیئی در طریق بود اما امام(ع) در جواب بطور مطلق حکم کلی اضرار به ماره در طریق را بیان فرمودند. که تلف نفس یا نقص عضو و یا خسارت مالی را شامل است.

۳- «سکونی (۲) عن الصادق قال رسول الله من اخرج میزابا او کنیفا او اوتد وتدا او اوثق دابتا او حفر بئرا فی طریق المسلمین فاصاب شیئا فهو له ضامن»

امام صادق(علیه السلام) فرمود پیامبر فرموده است کسی که ناودان خانه اش را به سمت خیابان قرار دهد یا چاه فاضلاب برای منزل به طرف کوچه ایجاد کند یا میخی بر دیوار خود در سمت کوچه بکوبد یا چهارپا را در کنار خیابان ببندد (یا ماشین پارک کند) و یا در خیابان چاهی حفر کند و انسانی بر اثر برخورد با اینگونه موانع تلف شود؛ ایجاد کننده مانع ضامن است.

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۳، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۹، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۵، کتاب الدیات، ابواب موجبات ضمان، باب۱۱، ح۱، ط آل البیت.

کیفیت استدلال:

۱- بررسی سند: این روایت از نظر سند ضعیف است چون سکونی در آن است ولی منجبر به عمل اصحاب است و عمل اصحاب بالاتر از مشهور است.

۲- دلالت: ولی از نظر دلالت اشکال شده است که این روایت اطلاق دارد و قید «موجب ضرر بودن» در آن نیامده است. اما می توان گفت اشکال وارد نیست. زیرا کلمه «أصاب» که در ذیل روایت آمده است می فهماند که ایجاد اینگونه موانع مضر به طریق بوده است. چون وقتی می گوید «أصاب» یعنی ایجاد ضربه و ضرر کرده است مراد از اصاب یعنی حالت شئ ایجاد شده به طوری است که موجب ضرر و خسارت است.

مرحوم امام در اینجا با بیان یک قاعده کلی می فرماید «ولعل الضابط فی الضمان وعدمه اذن الشارع وعدمه» اگر عملش شرعا جایز باشد ضمانی ندارد ولی اگر شرعا جایز نباشد موجب ضمان است البته این قاعده کلی از خود روایات به دست می آید و چیزی زائد بر روایات نیست.

صورت سوم: اضرار اتفاقی و موردی: اگر در همان صور عدم اضرار که حکم جواز دارد تصادفا باعث اضرار شد؛ مثلا میزابی که در بلندی قرار داشت و مزاحم نبود به طور تصادفی کنده شد و افتاد و باعث تلف نفس یا عضو و یا خسارت شد در مورد ضمان و عدم ضمان دو قول است:

قول اول: عدم ضمان: مرحوم مفید (۱) و ابن ادریس (۲) می گویند ضمانی ندارد چون باد یا علت دیگر باعث بود.

۱- (۶) المقنعه ۷۴۹، ط کنگره هزاره شیخ مفید.

۲- (۷) السرائر ۳: ۴۰۰، ط جماعه المدرسین.

مرحوم محقق در شرایع [(۱)](#) می فرماید «والاقرب انه لا یضمن» در همین مسأله-۶- مرحوم امام می فرماید «ومع عدم الاضرار لو اتفق ایقاعها علی الغیر فاهلکه فالظاهر عدم الضمان» در این فرض عدم اضرار که ضمان ندارد اگر تصادفا به هر علت باعث اضرار شد ظاهر این است که ضمان ندارد.

دلیل عدم ضمان: گفتند اذن شرعی در اصل وضع و قرار دادن این امور بود و چیزی که اذن شرعی دارد اگر تصادفا موجب ضرر بشود موجب ضمان نیست البته اگر در جایی که بالکن یا پنجره ایجاد شده بر اثر شکستگی یا نقصی که در آن پیدا شده است در معرض اضرار قرار داشته باشد و صاحب آن اقدام به ترمیم و تعمیر نکند در صورت ایجاد تلف نفس یا نقص عضو ضامن است.

قول دوم: ضمان: ان شاء الله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب – اضرار به ماره با ایجاد میزاب و غیره) ۹۰/۱۲/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب اضرار به ماره با ایجاد میزاب و غیره)

گفتیم اگر کسی در فضای طریق عام نصب میزاب بکند مسأله سه صورت دارد.

صورت اول: عدم اضرار به ماره؛ اگر هیچ مزاحمتی برای ماره ندارد ایجاد اینگونه موارد در طریق، ضمان ندارد و سیره قطعیه طبق آن قائم است.

صورت دوم: اضرار به ماره؛ اگر ایجاد اینگونه موارد باعث مزاحمت برای ماره باشد گفتیم در صورت تلف نفس یا عضو و یا مال؛ ایجاد کننده اینگونه موارد ضامن است.

ص: ۳۶۰

۱- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۶، ط استقلال طهران.

صورت سوم: اضرار اتفاقی و موردی؛ اگر میزاب هیچ مزاحمتی برای ماره ندارد ولی تصادفا یا شکسته می شود و یا از جا کنده می شود و روی سر کسی می افتد و باعث تلف نفس یا عضو یا مال می شود اما اصل نصب این ناودان جایز بود. گفتیم در این صورت دو قول است:

قول اول: عدم ضمان؛ مشهور می گویند ضامن نیست چون اصل نصب آن شرعا جایز بود. مرحوم محقق [(۱)](#) و مرحوم امام هم قول به عدم ضمان را پذیرفتند.

قول دوم: ضمان: برخی گفته اند از طریق عام مسلمین برای غیر آن منظوری که طریق برای آن ساخته شده بود استفاده شد این مورد چون مزاحمتی نداشته است ساخت آن شرعا جایز بود ولی جواز آن مشروط به سلامت ماره است حال که آسیب به ماره رسید ضمان دارد.

مناقشه در قول دوم: این اول الکلام است شرط عدم خطر در آینده دلیل می خواهد و دلیلی نداریم و نیز اگر شک هم بکنیم اصل عدم اشتراط است.

تنبیهان:

۱- مرحوم آقای خویی (۲) موافقت با مشهور کرده و قول عدم ضمان را قبول دارد منتهی یک امری اضافه دارد که حرف خوبی است و فرمود «نعم اذا کانت فی معرض الانهیار مع علم المالک بالحال وتمکنه من الازاله او الاصلاح ضمن» لصدق العدوان اگر مورد ایجاد شده در طریق در معرض فرو ریختن باشد و مالک هم از قضیه آگاه باشد و توانایی رفع مشکل داشته باشد و هیچ اقدامی نکند. در این صورت اگر باعث تلف نفس یا عضو یا مال شود ضامن است.

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۶، ط استقلال طهران.

۲- (۲) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۴۵، ط العلمیه.

۲- مشـابه این مسأله مسأله ای است که حضـرت امام در مسأله ۱۲ بحث می کنـد. امـا برای تناسب با بحث فعلی آن را جلو می اندازیم

امـام در مسأله ۱۲ فرمـود: «لو وضع علی حـائطه انـاءا او غیره فسـقط وتلف به نفس او مـال لم یضـمن» اگر ظرفی را روی دیوار بگـذارد و به طور اتفـاقی به طرف کوچه پرتـاب شود و بـاعث تلف نفس یـا عضو یـا مال شود صاحبخانه ضامن نیست. «الا ان یضـعه مائلا الی الطریق أو وضـعه بنحو تقتضی العاده سقوطه فإنه یضمن حینئذ» مگر اینکه آن ظرف یا گلدان قرار داده شده بر دیوار در معرض سقوط باشد و مالک با علم و توانایی هیچ اقدامی نکند که در این صورت ضامن است.

مسأله۷ «لو اصـطدم سفینتان فهلک ما فیهما من النفس والمال فان کان ذلک بتعمد من القیمین لهما فهو عمد، وإن لم یکن عن تعمـد وکان الاصـطدام بفعلهما أو بتفریط منهما مع عـدم قصـد القتل وعدم غلبه التصادم للتسـبب إلیه فهو شبیه عمد أو من باب الأسـباب الموجبه للضـمان، فلکل منهما علی صاحبه نصف قیمه ما أتلفه، وعلی کل منهما نصف دیه صاحبه لو تلفتا، وعلی کل منهما نصف دیه من تلف فیهما، ولو کان القیمان غیر مالکین کالغاصب والأجیر ضـمن کل نصف السفینتین وما فیهما، فالضمان فی أموالهمـا نفسـا کان التالف أو مالا، ولو کان الاصـطدام بغیر فعلهما ومن غیر تفریط منهما بأن غلبتهما الریاح فلا ضـمان، ولو فرط أحدهما دون الآخر فالمفرط ضامن، ولو کان إحدی السفینتین واقفه أو کالواقفه ولم یفرط صاحبهما لا یضمن»

نـام بردن از کشتی از بـاب مثـال است وگرنه این حکم در تمـام وسائـل حمـل نقـل می آیـد. به هر حـال اگر دو کشتی بـا هم تصادف کنند و باعث تلفات جانی و مالی شود در مورد ضمان یا عدم ضمان صوری مطرح است:

ص: ۳۶۲

صورت اول: اگر کشتی های دو شخص که هر کدام مالك یك کشتی و اموال داخل آن هستند؛ با هم تصادف کنند مسأله چند حالت دارد:

حالت اول: تصادف عمدی؛ اگر عمد باشد یعنی قصد قتل یکدیگر و اتلاف اموال را دارند و یا فعل مما یقتل غالبا است در این حالت مثل این است که هر کدام قاتل دیگری است پس شرکت در قتل است و هر کدام نصف جنایت را ضامن است و در مورد مال هم نصف خسارت بعهده هر کدام است که اگر مساوی باشد تهاتر می شود اگر یکی زاید است مازاد را محاسبه می کنند.

حالت دوم: قصد قتل نفس و اتلاف مال ندارند و یا فعل مما یقتل نیست در این صورت چون در تصادف قصد فعل بوده است شبه عمد است یعنی قصاص ندارد و دیه و اموال بصورت نصف بعهده هر کدام است و اگر مساوی بود تهاتر می شود و هر کدام زاید داشت مازاد محاسبه می شود.

حالت سوم: در تصادف قصد فعل نبود و نمی خواستند با هم برخورد کنند اما تفریط در کار کردند مثلا زمانی که نباید حرکت کنند حرکت کردند و گرفتار طوفان شدند و باعث تصادف شد اینجا هم شبه عمد است.

ادامه بحث فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب – تصادم سفینتین) ۹۰/۱۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب تصادم سفینتین)

گفتیم در مسأله۷ صوری تصور می شود که در همه صور بر اساس موازین وقواعد کلی بحث می شود و دلیل یا روایت خاصی به عنوان دلیل نداریم. و گفتیم عنوان مسأله۷ به هم خوردن دو کشتی است ولی اگر هر وسیله حمل و نقلی باشد شامل می شود حتی اگر دو تا باربر به هم برخورد کنند مورد بحث در مسأله است.

ص: ۳۶۳

صورت اول: هر دو کشتی بان (ناخدا) مالك کشتی و نیز اموال داخل کشتی هستند در این صورت اقسامی مطرح است:

الف: هر دو قصد اتلاف همدیگر را دارند و یا فعل، مما یقتل غالبا است در این مورد چون عمدی بود قصاص دارد و شرکت در قتل محسوب می شود و نسبت به وسیله حمل و نقل (مثلا کشتی) و نیز اموالی که در آن بود نیز نصف هر کدام هدر است. و هر یك نسبت به نصف دیگر ضامن هستند.

ب: قصد اتلاف نداشتند و مثلا از روی شوخی به هم برخورد کردند اینجا شبه عمد است و دیه دارد و نصف دیه را هر کدام ضامن است و اگر مساوی بود تهاتر می شود و اگر زاید داشته باشد مازاد محاسبه می شود و در مورد اموال هم نصف خسارت بعهده طرف مقابل است.

صورت دوم: هر دو کشتی بان مالک کشتی هستند ولی مالک اموال داخل کشتی نیستند این صورت نیز اقسامی دارد:

الف: اگر عمدا به قصد اتلاف به همدیگر بزنند یا فعل مما یقتل غالبا باشد قتل عمد است و قصاص می شوند.

ب: اگر قصد نداشته باشند شبه عمد است و دیه دارد.

حکم خسارت به اموالی که متعلق به ناخدا نباشد:

اما حکم خسارت به اموال متفاوت با قسم قبل است یعنی در مورد وسیله نقلیه نصف خسارت هر کدام بعهده خودشان است و اموالی که در این ماشین بوده هدر نیست بلکه خسارت تمام اموال موجود در دو وسیله نقلیه بین هر دو تقسیم می شود.

صورت سوم: دو کشتی بان مالک وسیله نیستند و نیز مالک اموال آن هم نیستند در این صورت اگر تصادف کنند و تلف شوند نسبت به دیه یا قصاص حکم مثل همان موارد است:

الف: اگر عمد یا مما یقتل باشد قصاص دارد.

ب: اگر شبه عمد باشد دیه دارد.

اما در اموال هم هر کدام ضامن نصف خسارت هستند مالک می تواند به راکب مراجعه کند و تمام خسارت را از راکب بگیرد و راکب نصف آن را از طرف مقابل بگیرد و یا اینکه مالک رأسا به هر دو راکب مراجعه کند و از هر کدام نصف خسارت را بگیرد.

و حکم اموال موجود نیز همانند موارد قبلی است.

ج: اگر نفر سومی هم کشته بشود قصاص با راکب است و اگر دیه داشته باشد تمام دیه بعهده راکب است و یا اگر تعداد بیشتری بودند دیه همه به عهده راکب است و قصاص ندارد چون قصد قتل این مسافران را نداشته است بلکه ممکن است قصد قتل راکب مقابل را داشته است.

د: اگر تصادف به فعل دو کشتی بان نبود مانند اینکه باد و طوفان و آب موجب خسارت یا تلف شد در اینجا خسارت و دیه به عهده هیچ کدام از راکبین نیست و در مورد عدم ضمان در این حالت مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید: «فلا ضمان بلا خلاف اجده بین من تعرض له منا للاصل بعد ان لم یکن فعل منهما»

صورت چهارم: لو اختلف الملاحین: اگر دو کشتی بان متفاوت باشند در این صورت چند حالت مطرح است:

حالت اول: یکی با قصد قتل ایجاد تصادف کرده است و دیگری قصد قتل نداشته است.

حالت دوم: یکی مالک کشتی است و دیگری مالک کشتی نیست.

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۱۱۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

حالت سوم: یکی مالک اموال است و دیگری مالک اموال نیست.

در این حالات سه گانه بر اساس همان مبانی که در صورت های گذشته گفته شد هر حالتی حکم خود را دارد.

صورت پنجم: اگر یکی از دو کشتی ایستاده بود و دیگری در حال حرکت با آن تصادف کرد کشتی در حال حرکت که با کشتی ایستاده برخورد کرد ضامن خسارت هر دو طرف است و آنکه ایستاده است مقصر نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب – فرو ریختن دیوار) ۹۰/۱۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب فرو ریختن دیوار)

در مسأله۷ در مورد اصطدام مسائلی بیان شد (۱) و حضرت امام علاوه بر اصطدام دو سفینه که در مسأله۷ بیان کردند تصادم حران را نیز در المبحث الاول فی المباشر مسأله۱۵ مطرح فرمودند (۲) .

ص: ۳۶۶

۱- (۱) «مسأله۷- لو اصطدم سفینتان فهلک ما فیهما من النفس والمال فإن کان ذلک بتعمد من القیمین لهما فهو عمد، وإن لم یکن عن تعمد وکان الاصطدام بفعلهما أو بتفریط منهما مع عدم قصد القتل وعدم غلبه التصادم للتسبب إلیه فهو شبیه عمد أو من باب الأسباب الموجبه للضمان، فلکل منهما علی صاحبه نصف قیمه ما أتلفه، وعلی کل منهما نصف دیه صاحبه لو تلفنا، وعلی کل منهما نصف دیه من تلف فیهما، ولو کان القیمان غیر مالکین کالغاصب والأجیر ضمن کل نصف السفینتین وما فیهما، فالضمان فی أموالهما نفسا کان التالف أو مالا، ولو کان الاصطدام بغیر فعلهما ومن غیر تفریط منهما بأن غلبتهما الریاح فلا ضمان، ولو فرط أحدهما دون الآخر فالمفرط ضامن، ولو کان إحدی السفینتین واقفه أو کالواقفه ولم یفرط صاحبهما لا یضمن.»

۲- (۲) «مسأله۱۵- إذا اصطدم حران بالغان عاقلان فماتا فإن قصدا القتل فهو عمد، وإن لم یقصدا ذلک ولم یکن الفعل مما یقتل غالبا فهو شبیه العمد یکون لورثه کل منهما نصف دیته، ویسقط النصف الآخر، ویستوی فیهما الراجلان والفارسان والفارس والراجل، وعلی کل واحد منهما نصف قیمه مرکوب الآخر لو تلف بالتصادم، من غیر فرق بین اتحاد جنس المرکوب واختلافه وإن تفاوتا فی القوه والضعف، ومن غیر فرق بین شده حرکه أحدهما دون الآخر أو تساویهما فی ذلک إذا صدق التصادم، نعم لو کان أحدهما قلیل الحرکه بحیث لا یصدق التصادم بل یقال صدمه الآخر فلا ضمان علی المصدوم، فلو صادمت سیاره صغیره مع سیاره کبیره کان الحکم کما ذکر، فیقع التقاص فی الدیه والقیمه، ویرجع صاحب الفضل إن کان علی ترکه الآخر»

ما گفتیم سفینتان از باب مثال است وگرنه همه وسائل نقلیه را شامل می شود و این برداشت با توجه به مسأله۱۵ صورت گرفت

که مرحوم امام فرمودند «لو اصطدم حران بالغان» و بعد فرمود «ویستوی فیهما الراجلان والفارسان والفارس والراجل» و این نشان می دهد سفینتان از باب مثال است.

تصادم دو باربر:

مرحوم محقق (۱) در این بحث، فرعی اضافه می کند که در تحریر نیامده است ایشان می فرماید «لو اصطدم الحمالان»

عین همان فروضی که در اصطدام سفینتان گفتیم اینجا می آید با این توضیح که؛

اگر عمدی بود و قصد قتل داشت و یا فعل مما یقتل بود قصاص دارد.

اگر شبه عمد بوده نصف دیه هر کدام بعهده دیگری است و نصف دیگر هدر است و نسبت به آن باری که به دوش دارند نیز بصورت نصف ضامن هستند.

طبق موازین همانطور که قبلا گفتیم این فرع نیز علی القاعده است.

حکم فرو ریختن دیوار:

مسأله۸ «لو بنی حائطا فی ملکه أو ملک مباح علی أساس یثبت مثله عاده فسقط من دون میل ولا استهدام بل علی خلاف العاده کسقوطه بزلزله ونحوها لا یضمن صاحبه ما تلف به وإن سقط فی الطریق أو فی ملک الغیر، وکذا لو بناه مائلا إلی ملکه، ولو بناه مائلا إلی ملک غیره أو إلی الشارع ضمن، وکذا لو بناه فی غیر ملکه بلا إذن من المالک، ولو بناه فی ملکه مستویا فمال إلی غیر ملکه فإن سقط قبل تمکنه من الإزاله فلا ضمان وإن تمکن منها فللضمان وجه، ولو أماله غیره فالضمان»

ص: ۳۶۷

۱- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۵، ط استقلال طهران: «الخامسه: لو اصطدمت سفینتان بتفریط القیمین وهما مالکان فلکل منهما علی صاحبه نصف قیمه ما أتلف صاحبه. وکذا لو اصطدم الحمالان. فأتلفا أو أتلف أحدهما. ولو کانا غیر مالکین، ضمن کل واحد منهما، نصف السفینتین وما فیهما، لأن التلف منهما، والضمان فی أموالهما، سواء کان التالف مالا أو نفوسا. ولو لم یفرطا بأن غلبتهما الریاح، فلا ضمان. ولا یضمن صاحب السفینه الواقفه، إذا وقعت علیها أخری، ویضمن صاحب الواقعه لو فرط.»

در این مساله صوری مطرح است:

صورت اول : خراب شدن دیوار سالم؛

اگر دیوار خانه خودش که بر اساس استاندارد ساخته شد و هیچ احتمال خرابی در مورد آن نیست در اثر تصادفی خراب شد و بر اثر عامل سبک یا سنگین باعث تلف نفس یا عضو یا مال شد شخص مالک دیوار، ضامن نیست.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف ولا اشکال للاصل بعد عدم التعدی والتفریط لتسلطه علی ماله»

وقتی هیچ گونه کوتاهی و یا تفریط نکرده است و بر اساس تسلط بر مال خود در محدوده خود دیواری ساخته است هیچگونه ضمانی ندارد.

صورت دوم: خراب شدن دیوار کج ساخته شده به سمت ملک مالک دیوار:

اگر دیواری که از ابتدا مایلا به طرف ملک خود مالک ساخته شد بر روی انسانی که بدون اذن وارد شد فرو ریخت و او را کشت خون آن شخص تلف شده چون بدون اذن وارد ملک غیر شده بود هدر است.

صورت سوم: خراب شدن دیوار کج ساخته شده به سمت طریق یا ملک غیر:

اگر دیواری که از ابتدا مایلاـ به طرف کوچه یا ملک غیر ساخته شده بود فرو ریخت اینجا اگر تلفی پیش آمد فقهاء بالاتفاق گفته اند مالک ضامن است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) فرمود «بلا اشکال» سپس در بیان دلیل فرمود «لضروره کون العدوان فی الفرض» چون بدیهی است که وقتی از ابتدا به سمت ملک غیر مایل بود عدوان صادق است حتی اگر دیواری به سمت ملک غیر مایل ساخته شد و بعد در همان سمت کجی و تمایل دیوار طریق ایجاد گردید حالا که طریق شد و این دیوار هم تمایل دارد مالک دیوار باید دیوار را اصلاح کند و اگر امکان اصلاح نبود عدوان نیست و الا عدوان است.

ص: ۳۶۸

۱- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۱۱۳، ط دارالکتب العلمیه.

۲- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۱۱۴، ط دارالکتب العلمیه.

صورت چهارم: خرابی دیوار پس از کج شدن در اثر طول زمان:

اگر دیوار را مستویا در ملک خودش ساخت در اثر طول زمان یا سست بودن و عوامل دیگر تمایل طرف ملک غیر یا کوچه پیدا کرد صاحب دیوار بعد از اطلاع از خطری شدن دیوار باید در اولین فرصت اصلاح کند و اگر تمکن نداشت ضامن نیست و اگر تمکن زمانی داشت ومسامحه کرد و اصلاح را انجام نداد و تلفی پیش آمد ضامن است زیرا همین تسامح او و از بین بردن زمان مصداق عدوان است.

صورت پنجم: خرابی دیوار بر اثر کج شدن با فعل غیر:

اگر در ملک خودش دیوار مستویا و سالم دارد و احتمال فرو ریختن ندارد ولی یک کسی احتمال خرابی آن را ایجاد می کند یعنی در کنار دیوار اقدامی انجام می دهد که باعث سستی پایه دیوار و احتمال خرابی آن می شود اینجا گرچه شخص ثالث باعث ایجاد احتمال خرابی است اما صاحب ملک بعد از اطلاع در اولین فرصت باید آن را اصلاح کند و اگر اصلاح نکرد و دیوار فرو ریخت در مورد ضمان وعدم ضمان دو احتمال مطرح است:

احتمال اول: ضمان مالک دیوار:

محتمل است گفته شود مالک ضامن است زیرا مالک بعد از اطلاع موظف بود اصلاح کند و اکنون که اصلاح نکرد ضامن است منتهی بابت خسارتی که پرداخت کرده است می تواند مراجعه به متعدی کند و خسارت را از او بگیرد.

احتمال دوم: ضمان متعدی:

محتمل است گفته شود از ابتدا خود متعدی ضامن است و اصلاح نکردن مالک باعث از بین رفتن ضمان متعدی نمی شود و متعدی باید رأسا خسارت وارده را جبران کند.

ص: ۳۶۹

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب – خسارت وارده بر اثر روشن کردن آتش) ۹۰/۱۲/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب خسارت وارده بر اثر روشن کردن آتش)

مسأله۹: «لو أجج نارا فی ملکه بمقدار حاجته مع عدم احتمال التعدی لم یضمن لو اتفق التعدی فأتلفت نفسا أو مالا بلا إشکال، کما لا ـ إشکال فی الضمان لو زاد علی مقدار حاجته مع علمه بالتعدی، والظاهر ضمانه مع علمه بالتعدی وإن کان بمقدار الحاجه، بل الظاهر الضمان لو اقتضت العاده التعدی مع الغفله العاده عدم التعدی فاتفق بأمر آخر علی خلاف العاده ولم یظن التعدی فالظاهر عدم الضمان، ولو کان التعدی بسبب فعله ضمن ولو کان التأجیج بقدر الحاجه»

صورت مسأله:

اگر با روشن کردن آتش و سرایت آن به ملک دیگری تلف نفس یا عضو و یا مال پیش آید مسأله دو فرض دارد:

فرض اول: روشن کردن آتش در ملک خود:

اگر شخصی در ملک خود آتشی روشن کند و باعث خسارت به همسایه شود چند صورت مطرح است:

صورت اول: اگر در منزل خودش به مقدار حاجت آتشی روشن کند و هیچ گونه احتمال سرایت آتش به ملک دیگری وجود نداشته باشد ولی تصادفا سببی ایجاد شود و آتش پخش شود و موجب تلف نفس یا عضو و یا مال گردد. در اینجا بلا اشکال ایجاد کننده آتش ضامن نیست.

مرحوم محقق (۱) قائل به عدم ضمان است. و صاحب جواهر نیز در توضیح کلام محقق عدم ضمان را پذیرفته و دو دلیل نیز مطرح کرده است.

ص: ۳۷۰

۱– (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۶، ط استقلال طهران.

دلیل عدم ضمان:

۱– اجماع: مرحوم صاحب جواهر (۱) در ادامه کلام محقق می فرماید «بلا خلاف اجده بل الاجماع بقسمیه علیه» هیچ مخالفی پیدا نکردیم بلکه هم اجماع منقول و هم محصَّل داریم که ضمان منتفی است.

۲– عدم تفریط: «لعدم التفریط من ناحیته» ایجاد کننده آتش زیاده روی نکرده است بلکه به اندازه لازم آتش آماده کرد و

گمان سرایت هم مطرح نبود.

۳- قاعده تسلیط: «والناس مسلطون علی اموالهم» ایجاد کننده آتش حق داشت در ملک خودش هرگونه تصرفی داشته باشد.

۴- اصل: مرحوم صاحب جواهر پس از ادعای اجماع می فرماید: «للاصل» درمورد شک اصل عدم ضمان است.

صورت دوم: اگر در ملک خودش بیش از مقدار حاجت آتشی روشن کند در حالی که هوا هم نامساعد است و علم به تعدی دارد و تصادفا هم اینگونه شد وآتش سرایت کرد و باعث خسارت شد بلا اشکال ایجاد کننده آتش ضامن است چون زاید بر احتیاج آتش روشن کرده است و هوا هم نامساعد بود و غفلت از سرایت هم اگر وجود داشته باشد مضر به ضمان نیست. زیرا همین زیاده روی در این زمان قائم مقام علم به سرایت است و استناد تلف به این شخص محرزاست.

ص: ۳۷۱

۱- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۱۲۱، ط دارالکتب الاسلامیه. قابل ذکر است متن موجود در جزوه نقل به معنا است و تمام متن محقق و صاحب جواهر در ذیل ثب است: «(فلو أجج نارا) مثلا (فی ملکه) مع عدم احتمال التعدی (لم یضمن ولو) اتفق أنها (سرت إلی غیره) بطیران شراره مع سکون الهواء أو وجود حائل مانع من الریح ولم یتجاوز قدر الحاجه بلا خلاف أجده فیه، بل الاجماع بقسمیه علیه للأصل وغیره»

صورت سوم: اگر در خانه خودش به مقدار حاجت با توجه به نامساعد بودن هوا و علم به تعدی آتشی روشن کرده است و باعث سرایت و تلف نفس یا عضو و یا مال گردید؛ در مورد ضمان یا عدم ضمان دو قول گفته شد.

قول اول: ضمان؛ آقایان فقهاء نوعا می گویند ضامن است.

مرحوم شهید (۱) در مسالك می فرماید: «سواء قصد الاتلاف به أم لا» چون اتلاف صدق می کند پس ضامن است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید: «لقاعده نفی الضرر والضرار وصدق الاتلاف» با توجه به مصداق اتلاف بودن و جریان قاعده لا ضرر ایجاد کننده آتش ضامن است.

و مرحوم امام چنانچه در مسأله۹ آمده است می فرماید «والظاهر ضمانه مع علمه بالتعدی وان کان بمقدار الحاجه»

قول دوم: عدم ضمان؛ برخی گفته اند ضامن نیست زیرا شرعا در خانه خودش مأذون است و چیزی که شرعی است لا یستعقب الضمان.

مناقشه در قول دوم: می گوئیم با توجه به علم به سرایت نمی توان عدم ضمان را پذیرفت.

صورت چهارم: اگر بدون احتمال تعدی و یا در صورت غفلت از تعدی زاید بر مقدار حاجتش آتش روشن کند و تصادفا سرایت کند به ملك غیر و تلف مال یا نفس یا عضو پیش آید در اینجا نیز دو قول گفته شد.

قول اول: ضمان؛ بعضی قائل به ضمان هستند و گفته اند لکفایه الضمان عن مقدار الحاجه زیرا گرچه علم نداشت ولی مقتضای این آتش تجاوز است. همین که از مقدار حاجت تجاوز کرده بود باعث ضمان است.

۱- (۳) مسالك الافهام ۱۵: ۳۷۳، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۱۲۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

قول دوم: عدم ضمان؛ مرحوم امام می فرماید «فالظاهر عدم الضمان» و جمعی دیگر از بزرگان نیز قائل به عدم ضمان هستند.

پس می توان گفت کان فعله مأذون فیه ومع العلم بعدم التعدی وعدم اقتضاء الحاجه لذلک لا یصدق التفریط والاتلاف» فعل جایز بود و فرض این است که علم به عدم تعدی داشت بنابراین مصداق تفریط و تلف نیست پس ضمان ندارد.

صورت پنجم: اگر آتش به مقدار حاجت بود و هوا هم مساعد بود و احتمال سرایت نداشت ولی خودش شروع کرد به دست زدن به آتش و باعث سرایت آتش و ایجاد خسارت شد در اینجا می گوییم ضامن است زیرا با فعل خودش آتش را پخش کرد لصدق التفریط والاتلاف بلا اشکال و بدیهی است که اتلاف و تفریط صادق است.

فرض دوم: روشن کردن آتش در ملک غیر:

مسأله ۱۰: «لو أججها فی ملک غیره بغیر إذنه أو فی الشارع لا لمصلحه الماره ضمن ما یتلف بها بوقوعه فیها من النفوس والأموال وإن لم یقصد ذلک، نعم لو ألقی مالا أو شخصا فی النار لم یضمن مؤججها، بل الضمان علی الملقی، ولو وقعت الجنایه بفعله التولیدی کما أججها وسرت إلی محل فیه الأنفس والأموال یکون ضامنا للأموال، وأما الأنفس فمع العمد وتعذر الفرار فعلیه القصاص، ومع شبیهه الدیه فی ماله، ومع الخطأ المحض فعلی العاقله، ثم إنه یأتی فی فتح المیاه ما ذکرنا فی إضرام النار.»

ان شاء الله بحث بعدی.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب – ایجاد خسارت با آتش بدون اذن در ملک غیر) ۹۰/۱۲/۲۴

ص: ۳۷۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (مصادیق ضمان بالتسبیب ایجاد خسارت با آتش بدون اذن در ملک غیر)

مسأله ۱۰ «لو اججها فی ملک غیره بغیر اذنه او فی الشارع» اگر در ملک غیر آتشی روشن کرد و باعث تلف مال یا نفس شد یا در طریق عمومی این کار را انجام داد؛ اگر برای مصلحت ماره نباشد عدوان است و ضامن است چون نفس عمل عدوان است ولو قصد عدوان را هم نداشته باشد.

روایات طریق را قبلا خواندیم البته اگر آتشی روشن کرده ولی شخص ثالث انسانی را در این آتش انداخت در اینجا دافع ضامن است چون جمع بین سبب و مباشر است و گفتیم که مباشر اقوی از سبب است.

فرع: اگر کسی با فعل تولیدی خودش موجب خسارت بشود مثلا خانه را به قصد سوزاندن اهل آن آتش بزند در این صورت هر چه خسارت از این آتش وارد شود نفسا یا مالا ضامن است منتهی در کیفیت ضمان سه فرض وجود دارد:

فرض اول: می داند مثلا دو نفر در این خانه هستند قصد قتل هم دارد و راه فرار هم ندارند در عین حال خانه را به آتش می کشد در این صورت قتل عمد است و قصاص دارد و ضامن اموال هم می باشد.

فرض دوم: اگر عالم به وجود انسان است و راه فرار هم ندارند ولی فعل مما یقتل نیست قصد قتل هم ندارد در این صورت قتل شبه عمد می شود و فقط دیه دارد.

فرض سوم: اگر اطلاع از وجود انسان نداشت یا اگر اطلاع داشت قصد قتل نداشت بلکه فقط قصد سوزاندن اموال را داشت و تصادفا باعث قتل انسان شد در این صورت قتل خطای محض است و نسبت به انسان دیه با عاقله است اما نسبت به تلف اموال ایجاد کننده آتش چه قصد قتل داشته باشد چه نداشته باشد ضامن است.

ص: ۳۷۴

دلیل حکم فروض سه گانه:

یک روایت داریم که این فروض را تأیید می کند.

«سکونی عن جعفر عن ابیه ان علیا قضی فی رجل اقبل بنار اشعلها فی دار قوم فاحترقت الدار واحترق اهلها واحترق متاعهم یغرم قیمه الدار وما فیها ثم یقتل» سه عنوان در روایت مطرح است:

۱- در نقل وسائل (۱) دو مورد آمده است و جمله «واحترق اهلها» ندارد.

۲- در تهذیب (۲) هم «احترق اهلها» نیامده است البته در هیچکدام از وسائل و تهذیب کلمه «الدار» نیامده است اما «احترقت» مؤنث آورده است که اشاره به احتراق دار است.

۳- این نقل ثابت در متن بنابر طریق نقل مرحوم صدوق در من لا یحضر الفقیه (۳) است که هر سه مورد را دارد.

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۷۹، کتاب الدیات، ابواب موجبات الضمان، باب۴۱، ح۱، ط آل البیت: «عن السکونی، عن جعفر، عن أبیه، عن علی (علیهم السلام)، أنه قضی فی رجل أقبل بنار فأشعلها فی دار قوم فاحترقت واحترق متاعهم، قال: یغرم قیمه الدار وما فیها، ثم یقتل. ورواه الصدوق باسناده عن السکونی»

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۳۱، ح۹۱۲، ط دارالکتب الاسلامیه: «عن السکونی عن جعفر عن أبیه عن علی علیه السلام انه قضی فی رجل أقبل بنار فاشعلها فی دار قوم فاحترقت واحترق متاعهم قال: یغرم قیمه الدار وما فیها ثم یقتل.»

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۶۲، ح۵۳۶۸، ط جماعه المدرسین: «فی روایه السکونی "أن علیا (علیه السلام) قضی فی رجل أقبل بنار فأشعلها فی دار قوم فاحترقت الدار واحترق أهلها واحترق متاعهم، قال: یغرم قیمه الدار وما فیها ثم یقتل"»

امام در جواب فرمود غرامت را بعهده اش می گذاریم ثم یقتل بدیهی است به عنوان قصاص کشته می شود گرچه ندارد که عمدا و به قصد قتل این کار را کرده است اما باید روایت را حمل کرد به اینکه انسانی هم در دار بود و این آتش افروز به قصد اینکه آنها را بکشد خانه را آتش زده است و الا یقتل معنی ندارد.

بعضی هم گفتند این یقتل از باب مفسد فی الارض است و از باب حد نه از باب قصاص ولی ظاهر این است بهترین راه توجیه حمل روایت بر مورد قصد قتل باشد. لذا مرحوم ابن ادریس در سرائر (۱) چنانچه در مفتاح الکرامه (۲) نیز از آن نقل کرده است می فرماید: «من احرق دار قوم فهلک فیها انفس واموال کان علیه القود بمن قتله وغرم ما اهلکه بالاحراق من الاموال هذا اذا تعمد قتل الانفس واما اذا لم یتعمد قتل الانفس لکن تعمد احراق الاموال والدار فحسبه وانه یجب علیه ضمان الاموال واما الانفس فدیتها علی عاقلته»

بنابراین فتوی روشن است اگر قصد قتل دارد و آتش زد نسبت به انفس سه حالت قتل می آید اما نسبت به اموال علی ای حال ضامن است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (اجتماع سبب و مباشر) ۹۱/۰۱/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (اجتماع سبب و مباشر)

یک تذکر:

مرحوم آقای بروجردی ایام عید نوروز را هیچ تعطیل نمی کردند. مرحوم آقای گلپایگانی حتی در یک سال که ساعت تحویل سال مصادف با ساعت درس بود اصرار داشتند درس برقرار باشد اما برخی از آقایان گفتند در آن ساعت مسجد اعظم مملو از جمعیت می شود و رفت و آمد مشکل است لذا ایشان قانع شدند در آن سال که ساعت تحویل سال مقارن با ساعت درس بود درس تعطیل باشد. آیت الله مکارم هم فرمودند رسمیت دادن به تعطیلات زیاد از طرف حوزه صحیح نیست ایشان پیشنهاد دادند پنجم فروردین درس شروع شود و در نهایت مقرر شد هفتم شروع شود.

ص: ۳۷۶

۱- (۴) السرائر ۳: ۳۷۱، ط جماعه المدرسین.

۲- (۵) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۰۶، ط القدیمه.

بحث فقهی:

در بحث اسباب و موجبات دیه در تحریر تتمه ای دارد که طی مسائل ۱۱ تا ۱۸ مطرح شد. و ما مسأله «۱۱» (۱)

(۲) را در ضمن مسأله «۵» بحث کردیم و مسأله «۱۲» را ضمن مسأله «۶» (۳) بحث کردیم.

مسأله «۱۳» تا «۱۸» (۴)

۱- (۱) در مسأله ۱۱ فرمود «لو ألقی فضولات منزله المزلقه کقشور البطیخ فی الشارع أو رش الدرب بالماء علی خلاف المتعارف لا لمصلحه الماره فزلق به انسان ضمن، نعم لو وضع المار العاقل متعمدا رجله علیها فالوجه عدم الضمان، ولو تلف به حیوان أو مجنون أو غیر ممیز ضمن.»

۲- (۲) اگر اشیاء لغزنده را از منزلش به بیرون انداخت و باعث لیز خوردن افراد و تلف نفس یا عضو یا مال شد حکمش چیست؟ که قبلا خواندیم.

۳- (۳) در مسأله ۱۲ فرمود «لو وضع علی حائطه إناءا أو غیره فسقط وتلف به نفس أو مال لم یضمن إلا أن یضعه مائلا إلی الطریق أو وضعه بنحو تقتضی العاده سقوطه علی الطریق، فإنه یضمن حینئذ» این را هم خواندیم.

۴- (۴) مسأله ۱۳«یجب حفظه دابته الصائله کالبعیر المغتلم والفرس العضوض والکلب العقور لو اقتناه، فلو أهمل حفظها ضمن جنایتها ولو جهل حالها أو علم ولم یقدر علی حفظها ولم یفرط فلا ضمان، ولو صالت علی شخص فدفعها بمقدار یقتضی الدفاع ذلک فماتت أو وردت علیها جنایته لم یضمن بل لو دفعها عن نفس محترمه أو مال کذلک لم یضمن، فلو أفرط فی الدفاع فجنی علیها مع إمکان دفعها بغیر ذلک أو جنی علیها لغیر الدفاع ضمن، والظاهر جریان الحکم فی الطیور الضاریه والهره کذلک حتی فی الضمان مع التعدی عن مقدار الدفاع.»

(۱)

(۲)

(۳)

(۴)

۱- (۵) مسأله ۱۴ - لو هجمت دابه علی أخری فجنت الداخله فإن کان بتفریط المالک فی الاحتفاظ ضمن، وإن جنت المدخول علیها کان هدرا.

۲- (۶) مسأله ۱۵ - من دخل دار قوم فعقره کلبهم ضمنوا إن دخل بإذنهم، وإلا فلا ضمان، من غیر فرق بین کون الکلب حاضرا فی الدار أو دخل بعد دخوله، ومن غیر فرق بین علم صاحب الدار بکونه یعقره وعدمه.

۳- (۷) مسأله ۱۶ - راکب الدابه یضمن ما تجنیه بیدیها وإن لم یکن عن تفریط لا برجلیها، ولا یبعد ضمان ما تجنیه برأسها أو بمقادیم بدنها، ولو رکبها علی عکس المتعارف ففی ضمان ما تجنیه برجلیها دون یدیها وجه لا یخلو من إشکال، وإن کان کلتا رجلیه إلی ناحیه واحده لا یبعد ضمان جنایه یدیها، وفی ضمان جنایه رجلیها تردد، وهل یعتبر فی الضمان التفریط؟ فیه وجه لا یخلو من إشکال، نعم لو سلبت الدابه اختیاره مع عدم علمه بالواقعه وعدم کون الدابه شموسا فالوجه عدم الضمان لا برجلها ولا بیدها ومقادیم بدنها، وکذا الکلام فی القائد فی التفصیل المتقدم أی ضمان ما تجنیه بیدها ومقادیمها ورجلها، ولو وقف بها ضمن ما تجنیه بیدها ومقادیمها ورجلها وإن لم یکن عن تفریط، والظاهر عدم الفرق بین الطریق الضیق والواسع، وکذا السائق یضمن ما تجنیه مطلقا، ولو ضربها فجنت لأجله ضمن مطلقا، وکذا لو ضربها غیره فجنت لأجله ضمن ذلک الغیر إلا أن یکون الضرب دفاعا عن نفسه، فإنه لا یضمن حینئذ الصاحب ولا غیره.

۴- (۸) مسأله ۱۷ - لو کان للدابه راکب وسائق وقائد أو اثنان منها فالظاهر الاشتراک فیما فیه الاشتراک والانفراد فیما فیه کذلک، من غیر فرق بین المالک وغیره، وقیل لو کان صاحب الدابه معها ضمن دون الراکب، وهو کذلک لو کان الراکب قاصرا.

(۱) هم از مسائلی است که روایت خاصی ندارد و مطابق موازین و قاعده است و بحثی ندارد و لذا وارد مبحث سوم می شویم.

اجتماع سبب و مباشر:

المبحث الثالث: فی تزاحم الموجبات؛

مسأله۱ «إذا اجتمع السبب والمباشر فمع مساواتهما أو کان المباشر أقوی ضمن المباشر، کاجتماع الدافع والحافر، واجتماع واضع المعاثر وناصب السکین والدافع، واجتماع مؤجج النار مع الملقی، واجتماع البانی لحائط مائل مع مسقطه، ولو کان المباشر ضعیفا والسبب قویا فالضمان علی السبب، کما لو حفر بئرا فی الشارع وغطاها فدفع غیره ثالثا مع جهله بالواقعه فسقط فی البئر، فإن الضمان علی الحافر.»

اگر سبب و مباشر هر دو در یک مورد جمع شوند اینجا معمولاً قتل را به مباشر استناد می دهند. مگر اینکه مباشر به واسطه جهت خاصی ضعیف باشد زیرا گاهی از نظر عرف صدق مباشر ضعیف می شود. برای نمونه؛

اگر قاتل مباشر جاهل بود یا مغرور و فریب خورده بود ضعیف می شود یا اگر مکره بود ضعیف می شود.

چند مثال از استناد قتل به مباشر:

۱- کاجتماع الدافع والحافر: اگر شخصی چاهی حفر کند و انسانی در حال عبور باشد و شخص ثالث آن عابر را هل دهد و در چاه بیندازد اینجا صاحب جواهر (۲) فرمود قتل به مباشر مستند است و مباشر به عنوان قاتل شناخته می شود.

۲- اجتماع الواضع المعاثر وناصب السکین والدافع: اگر یک نفر شئ لغزنده را در مسیر قرار دهد و یا پرتگاه ایجاد کند و یا چاقو و شئ دیگری را در جائی قرار دهد و شخص ثالث انسانی را درون پرتگاه هل دهد و باعث تلف نفس یا عضو و یا مال شود اینجا هم عند العرف مباشر اقوی است البته بعد می رسیم که اگر جاهل باشد می گویند سبب اقوی است مانند مثال سمی که در غذا ریخته شد و شخص خورد در این صورت مقتول خودش مباشر است ولی سبب یعنی مسموم کننده غذا اقوی است.

ص: ۳۷۹

۱- (۹) مسأله ۱۸ - لو رکبها ردیفان تساویا فی الضمان إلا إذا کان أحدهما ضعیفا لمرض أو صغر، فالضمان علی الآخر.

۲- (۱۰) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- واجتماع الموجج النار مع الملقی: اگر یک نفر آتش بر افروخت و دیگری شخصی را هل داد در آتش این جزء مواردی است که مباشر اقوی است.

۴- واجتماع البانی لحائط مائل مع مسقطه: اگر مالک متوجه شد دیوار کج شده است و فرصت داشت اصلاح کند باید اصلاح کند و اگر اصلاح نکرد ضامن است و الا اگر فرصت نداشت ضامن نیست این در مواردی است که سبب و مباشر علی السویه هستند یا اینکه مباشر اقوی است مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده فیه بل فی کشف اللثام الاتفاق علیه»

اگر در جایی فرض شد که مباشر ضعیف است به چند جهت است:

جهت اول: اینکه به واسطه جهل باشد مانند کسی که چاهی کنده و روی آن را پوشانده است و حافر است و شخص ثالثی انسانی را هل داد که روی چوب بیفتد و این دافع خبر از چاه نداشت و آن شخص افتاد در چاه و مرد اینجا مباشر اقوی نیست و اینجا استناد قتل را به سبب می دهند زیرا مباشر جاهل بوده است و ملاک اقوی بودن مباشر عرف است و دلیل ما بر حجت بودن عرف، اجتماع و اتفاق علماء است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (اجتماع سبب و مباشر) ۹۱/۰۱/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (اجتماع سبب و مباشر)

در موجبات ضمان دیه گفتیم اگر فعل بالمباشره انجام شود فاعل مباشر ضامن دیه است.

اگر فعل بالتسبیب انجام شود فاعل مسبب یعنی آن کسی که سبب را فراهم کرده است ضامن دیه است.

ص: ۳۸۰

۱- (۱۱) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

اگر هم مباشر و هم سبب با هم عامل فعلی شناخته شدند مانند حافر و دافع در مورد بئر و قتل یک انسان با افتادن در بئر اینجا مسأله سه صورت دارد:

صورت اول: تساوی سبب و مباشر: اگر جنایت به هر دو به طور مساوی استناد داده شود ضمان بعهده مباشر است.

صورت دوم: اقوی بودن مباشر: اگر مباشر در نظر عرف اقوی باشد ضمان بعهده مباشر است.

و دلیل این دو صورت هم اتفاق علماء است که صاحب جواهر (۱) از کشف اللثام (۲) نقل کرده است.

مرحوم علامه در قواعد (۳) می فرماید «اذا اجتمع المباشر والسبب ضمن المباشر» کشف اللثام (۴) که شرح قواعد علامه است. در ادامه می فرماید «دون المسبب اتفاقا».

صورت سوم: ضعف مباشر: اگر مباشر ضعیف باشد منشأ ضعف مباشر ممکن است یکی از سه حالت باشد.

حالت اول: جهل مباشر.

حالت دوم: غرور و فریب خوردن مباشر.

حالت سوم: مکره بودن مباشر.

در هر یک از این حالات استناد قتل به سبب داده می شود مانند اینکه کسی سمّی در غذا می ریزد و غذا را مسموم می کند و جلوی مهمان می گذارد و آکل هم در یکی از سه حالت (جهل، فریب، اکراه) غذای مسموم را می خورد در این صورت مسموم کننده غذا، سبب است و آکل غذا مباشر ولی مباشر ضعیف است زیرا جاهل و فریب خورده یا مکره است.

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) کشف اللثام ۱۱: ۲۷۹، ط جماعه المدرسین.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۶۵۸، ط جماعه المدرسین.

۴- (۴) کشف اللثام ۱۱: ۲۷۹، ط جماعه المدرسین.

مثال ضعف مباشر للجهل: انسانی بدون اجازه در ملک غیر چاهی حفر می کند و روی آن را می پوشاند شخصی دیگر هم در حال عبور از کنار چاه است شخص ثالثی که نمی داند در این مکان چاه حفر شده است به هر علت عابر را هل می دهد و در چاه می اندازد؛ در اینجا حافر سبب است دافع مباشر است اما اینجا هم مباشر ضعیف است زیرا علم به وجود چاه نداشت پس ضمان بعهده سبب است.

مثال مباشر للغرور:

الف: ضعف استناد قتل به مباشر به علت غرور و فریب است مانند اینکه کسی در منزلش چاهی در مسیر عبور مهمان حفر می کند و مهمان را به خانه دعوت می کند و دعوت شده بدون اطلاع از حفر چاه با عبور از مسیر ورود مهمان در چاه می افتد و می میرد در اینجا مباشر که در چاه افتاده است فریب خورده و مغرور است لذا استناد قتل به مباشر ضعیف است و سبب اقوی است.

ب: یک نفر مهمان خانه ای می شود و صاحب خانه غذایی که مال خود مهمان است را پیش می آورد و مهمان بدون اطلاع از غذایی که برای دیگر مواقع تهیه کرده بود به عنوان اینکه مال صاحب خانه است می خورد در اینجا آکل مباشر است و صاحب خانه سبب اما آکل مغرور و فریب خورده است و ضمان بعهده سبب است.

مرحوم صاحب شرایع (۱) می فرماید «لان المباشره یسقط اثرها مع الغرور» در صورت فریب خوردن اثر مباشرت ضعیف میشود.

ص: ۳۸۲

۱- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۸، ط استقلال طهران: «ولو حفر فی ملک نفسه بئرا، وسترها ودعا غیره، فالأقرب الضمان لأن المباشره یسقط أثرها مع الغرور.»

مرحوم صاحب جواهر [(۱)] می فرماید «لانه لا یبطل دم امرء مسلم» وقتی مباشر ضعیف است و ضمان ندارد اگر ضمان به عهده سبب نباشد خون مسلمان هدر می رود زیرا امر ضمان دائر بین این دو نفر است لذا اگر بعهده هیچکدام نباشد خونش هدر می شود و در باب قصاص مفصل بحث شد که مجرای قاعده بطلان دم مسلم لا یجوز کجاست.

مثال ضعف مباشر للاکراه:

الف: اکراه بر تلف مال: در مورد اکراه بر تلف مال شبهه ای نیست که ارتکاب جنایت اکراهی جایز است مانند اینکه می گوید خانه فلانی را آتش بزن و الا ترا می کشم در اینجا مباشر مکره است و اکراه کننده سبب است و مباشر ضعیف است و ضمان این مال بعهده سبب است.

ب: اکراه بر تلف نفس: در اکراه در قتل مثلاً می گوید اقتل فلانا والا قتلتک فلانی را بکش و الا ترا می کشم؛ در بحث قصاص مفصل بحث شد که «اذا بلغ الدم فلا تقیه» اگر به قتل و دم رسید تقیه جایز نیست یعنی به بهانه اینکه کشته نشود نمی تواند دیگران را بکشد و اگر این کار را انجام داد خود مباشر ضامن است و قصاص می شود و آمر هم که دستور داد حبس ابد می شود.

ج: اکراه بر تلف عضو: اگر بگوید دست فلانی را قطع کن وگرنه تو را می کشم در این صورت اگر مطمئن به قتل باشد می تواند جنایت طرف را مرتکب شود و چون مکره است آمر ضامن است و اما اگر بگوید دست فلانی را قطع کن وگرنه دست خودت را قطع می کنم ارتکاب جنایت طرف مجاز نیست.

ص: ۳۸۳

۱- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

یاد آوری: البته گاهی می توان گفت به طور مطلق مباشر ضامن نیست.

بیان یک نمونه؛

در زمان اول انقلاب که منافقین به طور گسترده دست به ترور زده بودند خدمت امام رسیدیم امام ناراحت بودند که چرا در زندان بعضی کارها را انجام می دهند و تعزیراتی می کنند که ممکن است باعث تلف عضو شود. امام در آن جلسه در حال بررسی صدور دستوراتی مبنی بر ممنوعیت تعزیر برای کشف حقیقت بودند که نوبت به مرحوم شهید لاجوردی رسید و مرحوم حاج احمد آقا در آن جلسه به شهید لاجوردی فرمودند آن طرحی که از منافقین گرفتید را به عرض امام برسانید. مرحوم شیهد لاجوردی طرحی را به همراه نقشه اجرایی از جیب خود درآوردند و خدمت امام ارائه کردند و آن عین همان طرحی بود که منافقین برای انفجار حزب جمهوری انجام دادند که می خواستند برای مجلس هم انجام بدهند اما کشف و خنثی شده بود. شهید لاجوردی همراه توضیح نقشه به امام گزارش دادند و امام قانع شد.

بنابراین ممکن است گاهی از باب اهم و مهم حتی تعزیراتی انجام شود تا اعتراف بگیرند به این صورت که مأمورین از قبل مثلا فهمیدند این محموله اسلحه به یقین وارد تهران شد و مخفی شد اما مکان اختفاء را نمی دانند و فردی خاصی که یقین دارند در ارتباط است را تعزیر می کنند تا مکان اسلحه را بگوید در این صورت اگر منجر به قطع عضو شد مباشر ضامن نیست.

نکته: در بحث آمر و مأمور فروض گوناگون وجود دارد.

۱- آمر و مباشر هر دو عالمند.

۲- آمر و مباشر هر دو جاهل.

۳- آمر جاهل و مباشر عالم.

۴- آمر عالم و مباشر جاهل.

که به تفصیل در کتاب القصاص مورد بررسی قرار گرفت و تکرار آن مُمِلّ است.

نتیجه: اگر سبب و مباشر جمع شدند مباشر همواره اقوی است. مگر در یک مورد که سبب اقوی می شود و اقوایيت سبب هم به یکی از سه حالت جهل یا غرور و فریب یا مکره بودن مباشر است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات (اجتماع سبب و مباشر) ۹۱/۰۱/۰۹

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات (اجتماع سبب و مباشر)

تذکر اخلاقی:

هفته آینده شنبه روز ۱۲ فروردین روز جمهوری اسلامی و تعطیل رسمی است یکشنبه ۱۳ فروردین است. با بعضی از مراجع تقلید که صحبت می کردیم فرمودند ۱۳ را تعطیل نکنیم. آقایانی هم که این روزها در درس شرکت می کنند معمولا کسانی هستند که از تعطیلی دل کندند و آمدند لذا روز ۱۳ فروردین را تعطیل نمی کنیم اما روز ۱۲ فروردین روز مهمی است روز اولین رأی گیری در جمهوری اسلامی برای تعیین اسم نظام است و در روز ۱۲ فروردین مردم نام جمهوری اسلامی را برای نظام اسلامی انتخاب کردند و روز مبارکی است لذا شنبه روز ۱۲ فروردین را تعطیل می کنیم.

امروز پنجم جمادی الاولی مصادف با ولادت حضرت زینب است و روز پرستار هم نامیده شد. در سال ۶ هجری قمری در مدینه حضرت زینب به دنیا آمدند و شأن و جلالت ایشان بعد از مادرشان دومی ندارد علم آن حضرت لدنی است.

ص: ۳۸۵

امام سجاد(علیه السلام) به ایشان فرمود «انت بحمدالله عالمه غیر معلمه وفهمه غیر مفهمه» (۱) و نقل می کنند اسم مبارکشان از طرف خداوند انتخاب و توسط رسول الله ابلاغ شد. بعضی هم گفته اند زینب به معنای زین اب است.

در علم و کمالات آن حضرت همین بس که در وداع آخرین امام حسین(علیه السلام) به ایشان فرمودند «لا تنسینی فی نافله اللیل» و قدرت ایمان و قرب و مقام ولایی آن حضرت به اندازه ای از عظمت است که در گودال قتلگاه گفتند «اللهم تقبل هذا

المسجی من آل الرسول» بزرگان گفته اند این کلام کلامی است که باید از لسان یک پیغمبر یا یکی از معصومین شنیده شود که در مقام صبر و شکیبایی و انس با خدا این کلام را بر زبان بیاورند.

ایشان شریک با امام حسین(ع) در تحمل صبر و شکیبایی بود. به علاوه اینکه در روز عاشورا دو فرزندش خدمت برادر آورد و گفت همانطور که جد ما ابراهیم قبول کرد که فرزندش قربانی شود شما هم این قربانی را از من قبول کن و بعد از شهادت فرزندانش هم از خیمه بیرون نیامد تا امام حسین(علیه السلام) از مادر دو شهید شرمنده نشود.

مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی درباره حضرت زینب(سلام الله علیها) این اشعار را دارد:

ملی-که الدنی-ا عقی-له النس-اءعدیله الخامس من اصحاب الکساءشریک-ه الشهی-د ف-ی مصائب-هکفی--له الس-جاد ف-ی نوائب-هل-ها من الص-بر عل-ی المصائبما ج-ل ان یع-د م-ن العج-ائبحضرت زینب شخصیتی است که سلطان بر همه دنیا است عِدل و برابر خامس آل عبا امام حسین(علیه السلام) است شریک امام حسین(علیه السلام) در تمام مصیبتها بود. در بیماری سخت امام سجاد(علیه السلام) بعد از ظهر عاشورا، کفالت و سرپرستی او را عهده دار شد. از نظر صبر و شکیبایی به درجه ای رسید که مقامش از مقام عجائب روزگار هم بالاتر است. یعنی نمی توان گفت او جزء عجائب روزگار است بلکه او فوق عجائب است.

ص: ۳۸۶

۱- (۱) الاحتجاج ۲: ۳۱، ط دارالنعمان

و نیز در مجلس ابن زیاد با آن غرور و تکبری که ابن زیاد دارد آن حضرت با شجاعت خطاب به او می فرماید «سکلتک امک یابن مرجانه» زیرا پدر عبیداله یعنی زیاد با فاحشه ای معروف بنام مرجانه زنا کرد و عبیداله به دنیا آمد و زیاد هم خودش معلوم نبود که پدرش کیست چون زیاد معروف به زیاد بن ابیه بود از این جهت که زیاد از چند نفر از جمله ابوسفیان که در یک مرحله با زنی زنا کرده بودند؛ به وجود آمد. و این از جنایات معاویه است که بعدها زیاد را به ابوسفیان ملحق کرد و او را زیاد بن ابی سفیان نامید.

به هر حال این شجاعت حضرت زینب (سلام الله علیها) از همان باب «الذین یبلغون رسالاه الله» (۱) است.

اوائل نهضت امام خمینی(ره) در سال های اول مبارزات که امام در قیطریه تهران حبس در خانه بود ما که در درس اصول آیت الله اراکی شرکت می کردیم؛ به مناسبت خدمت ایشان رسیدیم ایشان که واقعا مجسمه زهد و تقوی بود مطالبی راجع به حضرت امام فرمودند و یکی از آنها این بود که آقای خمینی مصداق آیه «الذین یبلغون رسالات الله» است و اضافه کردند اگر کسی توهم و تخیل کند که این قیام آقای خمینی از روی هوای نفس بوده است باید از آن توهم و تخیلش استغفار کند چه رسد به اینکه به زبان بیاورد.

اینجاست که انسان باید الگو بگیرد که حضرت زینب چگونه از حریم ولایت دفاع می کند و برادرش و اسلام را معرفی می کند.

۱- (۲) احزاب: ۳۹.

و هرکسی که بخواهد تبلیغ اسلام کند نباید از هیچکس بهراسد که حضرت سجاد(ع) فرمود حتی شب یازدهم محرم نماز شب عمه ام ترک نشد سعی کنیم زندگی ایشان را برای خودمان الگو قرار بدهیم.

بحث فقهی:

مسأله۲: «لو اجتمع السببان فالظاهر ان الضمان علی السابق تاثیرا» در ادامه بحث اجتماع سبب و مباشر امام می فرماید آنکه در مرحله اول تاثیر می گذارد ضامن است.

بیان یک مثال: یک نفر در جایی که غیر مجاز است چاهی حفر می کند و شخصی هم در کنار آن چاه سنگی می گذارد و شخص سوم در حال عبور پایش گیر می کند به سنگ و می افتد در چاه و می میرد ضمان دیه بعهده السابق تأثیرا است یعنی با توجه به اینکه اول با سنگ برخورد کرد و بعد در چاه افتاد ضمان بعهده کسی است که سنگ را در جای غیر مجاز گذاشته است هر چند که وضع حجر بعد از حفر بئر باشد اما دو سبب داریم یکی چاه است و دیگری سنگ و مشهور گفته اند ضمان بعهده سابق التاثیر است.

مرحوم محقق (۱) می فرماید «لو اجتمع السببان ضمن من سبقت الجنایه بسببه»

عبارت مرحوم محقق عام است و نشان می دهد وإن کان حدوثه متاخرا.

مرحوم شهید (۲) در مسالک می فرماید:

ص: ۳۸۸

۱- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۸، ط استقلال طهران.

۲- (۴) مسالک الافهام ۱۵: ۳۸۲، ط المعارف الاسلامیه: «إذا اجتمع سببا هلاک فصاعدا قدم الأول منهما. والمراد به الأسبق فی الجنایه وإن کان حدوثه متأخرا عن الآخر، لأنه المهلک إما بنفسه أو بواسطه الثانی، وقد تحققت نسبه الضمان إلیه قبل الآخر فیستصحب، کما لو حفر بئرا فی محل عدوان أو نصب سکینا، ووضع آخر حجرا، فعثر بالحجر ثم وقع فی البئر، أو کان السکین فی البئر فأصابته بعد وقوعه، فالضمان یتعلق بواضع الحجر، لما ذکر، ولأن التعثر به هو الذی ألجأه إلی الوقوع فی البئر أو علی السکین، فکان کما لو أخذه ورداه فی البئر أو ألقاه علی السکین. وهذا کما لو کان فی یده سکین فألقی علیه رجل إنسانا، فإن الضمان والقصاص علی الملقی. ولا فرق بین وضع الحجر قبل حفر البئر وبعده. وکذا وضع السکین.»

«والمراد به الاسبق بالجنایه وإن کان حدوثه متاخرا عن الآخر» مراد مصنف از «الاسبق» سبب اسبق در جنایت است گرچه از نظر حدوث سبب اسبق نباشد.

دلیل مسأله:

۱- استصحاب: مرحوم شهید می فرماید: «لأنه المهلك وقد تحققت نسبه الضمان الیه قبل الآخر» فرض این است که انسانی بمیرد و جنایت اول یا بدون واسطه و یا با واسطه که در این فرض با واسطه افتادن در چاه است سبب مرگ بشود پس قتل مستند به سبب اول یعنی حجر است. با این توضیح که ابتدا با برخورد به سنگ ضمان نسبت به واضع الحجر ثابت شد و بعد افتادن در چاه و مردن؛ مردد می شویم که ضمان حجر از بین رفته است یا خیر؟ در این صورت استصحاب می کنیم بقاء ضمان حجر را و می گوییم با وجود ضمان قبلی ضمان دیگری نمی آید تا بگویید حافر هم ضامن است.

۲- «لأن التاثر به هو الذی الجئه الی الوقوع فی البئر» عامل اصلی افتادن در بئر و کشته شدن؛ لغزش توسط سنگ است «فکان کما لو اخذه ورداه الی البئر» مورد بحث همانند جایی است که کسی انسانی را بگیرد و در چاه بیندازد که پرت کننده در چاه ضامن است نه حافر و در نهایت می فرماید از نظر زمان، زمان برخورد با حجر ملاك اسبقیت یا تأخر است و لذا چه ابتدا وضع حجر شود و بعد حفر بئر یا اول حفر بئر باشد و بعد وضع حجر ملاك ضمان زمان برخورد با حجر است.

نتیجه: مرحوم شهید نیز کلام مشهور را می پذیرد و ضمان را بر عهده سبب اسبق تأثیرا می گذارد.

ص: ۳۸۹

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات (اجتماع دو سبب) ۹۱/۰۱/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات (اجتماع دو سبب)

مسأله۲: «لو اجتمع السببان فالظاهر أن الضمان علی السابق تأثیرا وإن کان حدوثه متأخرا کما لو حفر بئرا فی الشارع وجعل آخر حجرا علی جنبها فسقط العاثر بالحجر فی البئر فالضمان علی الواضع، ولو نصب سکینا فی البئر فسقط فی البئر علی السکین فالضمان علی الحافر، ولو وضع حجرا ووضع آخر حجرا خلفه فعثر بحجر وسقط علی آخر فالضمان علی الواضح الذی عثر بحجره، وهکذا. هذا مع تساویهما فی العدوان، ولو کان أحدهما عادیا فالضمان علیه خاصه، کما لو وضع حجرا فی ملکه وحفر المتعدی بئرا فعثر بالحجر وسقط فی البئر فالضمان علی الحافر المتعدی.»

در بحث قبلی اجتماع سبب و مباشر مطرح بود و گفته شد مباشر اقوی است مگر اینکه به یک جهتی مباشر ضعیف شده باشد.

اکنون بحث در اجتماع دو سبب داریم. اگر دو سبب با هم موجب تلف انسانی شدند ضمان بعهده کدام سبب است؟ مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: عدوانی بودن هر دو سبب: مثلا کسی در ملک غیر سنگی گذاشته و کسی هم کنار آن سنگ، چاهی می کند و پای شخص ثالثی به سنگ می خورد و به چاه می افتد در اینجا ضامن واضع حجر است یا حافر بئر؟ در مسأله سه قول است:

قول اول: تثبیت ضمان بر مؤثر اول (قول مشهور): امام می فرماید «الظاهر ان الضمان علی السابق تاثیرا» گرچه از نظر حدوث موخر باشد اما اگر از نظر تأثیر تقدم داشت ضامن است.

ص: ۳۹۰

مرحوم محقق (۱) می فرماید: «لو اجتمع السببان ضمن من سبقت الجنایه بسببه»

صاحب جواهر (۲) هم تایید می کند.

مرحوم شهید در مسالک (۳) همین قول را دارند و تقریبا نظر فتوایی همه علماء همین است.

دلیل مسأله: مرحوم صاحب جواهر می فرماید ابتدا ضمان به عهده کسی افتاد که جنایت به واسطه او شروع شد یعنی وقتی به واسطه حجر لغزید ضمان شروع شد پس ضمان بر عهده واضع حجر ثابت شد بعد که افتاد در چاه و مُرد، شک می کنیم که آن ضمان باقی مانده است یا خیر اصل استصحاب حکم به بقاء همان ضمان می کند و مجالی برای ضمان واسطه دوم یعنی حافر بئر نمی ماند و مقتضای قاعده هم همین است.

قول دوم: تساوی در ضمان: مرحوم محقق (۴) در شرایع می فرماید «ربما خطر فی البال التساوی فی الضمان لان التلف لم یتمحض باحدهما لکن الاول اشبه»

ممکن است به ذهن برسد که دو سبب در ضمان مساویند اما اشبه به قواعد این است که «من تقدم تأثیرا» ضامن باشد.

مرحوم صاحب جواهر (۵) می فرماید اشبه یعنی اشبه به قواعد و اصول مذهب.

مرحوم شهید در مسالک (۶) قول دوم را نقل می کند و می فرماید «لکن الاشهر الاول» یعنی اشهر این است که اقدم تأثیرا ضامن باشد.

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۸، ط استقلال طهران.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۳۸۱، ط المعارف الاسلامیه.

۴- (۴) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۲۸، ط استقلال طهران.

۵- (۵) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۶) مسالک الافهام ۱۵: ۳۸۱، ط المعارف الاسلامیه.

مرحوم آقای خویی (۱) احتمال دوم را تقویت می کند و فتوا به احتمال دوم می دهد و می فرماید: «نسبه الضمان بالاضافه الی کلاـ السببین» اگر چاه نبود شخصی که به وسیله سنگ لغزید نمی مرد پس هر دو ضامن هستند و نیز می فرماید برای استصحاب جایی نیست زیرا استصحاب جایی است که اثر ضمان محقق شده باشد و اثر ضمان جایی محقق می شود که بمیرد و این شخصی که بر اثر برخورد سنگ لغزید هنوز نمرده است بعد از افتادن در چاه می میرد وقتی هم که ضمان محقق بشود زمانی است که هر دو تاثیر گذاشتند و ضمان علی السواء است.

مناقشه در قول دوم: ظاهرا فرمایش مرحوم آقای خویی تمام نیست زیرا در معرض قضاوت عرف اگر بگذاریم می گویند اگر این سنگ نبود در چاه نمی افتاد.

شهید در مسالک (۲) می فرماید: «لان التاثر به هو الذی الجأه الی الوقوع فی البئر»

برخورد با سنگ ناچارش کرد که در چاه بیفتد پس از این جهت قتل به سبب اول مستند است.

برای مثال اگر کسی شمشیری در دست گرفته و یک کسی یک انسان را هل دهد به طرف او و با شمشیرش برخورد کند اینجا گرچه شمشیر برهنه و آماده است اما اگر هل دادن نبود شمشیر برندگی نداشت پس مؤثر اول هل دادن است که قتل فقط با رسیدن بی اختیار به شمشیر محقق شد.

علی ای حال ظاهرا حق با قول اول است و انتساب قتل به سبب اول صحیح است و چون تقدم در تأثیر گذاری ملاک است لذا هیچ فرقی نمی کند وضع حجر قبل از حفر چاه باشد یا بعد از حفر چاه.

۱- (۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۶۰، ط العلمیه.

۲- (۸) مسالک الافهام ۱۵: ۳۸۲، ط المعارف الاسلامیه.

قول سوم: انتساب قتل به سبب اقوی: گفته اند در بین دو سبب قتل اگر یکی از سبب ها اقوی بود قتل به او انتساب داده می شود پس در صورت اجتماع دو سبب؛ سبب اقوی ضامن است. این قول را مرحوم شهید (۱) و مرحوم صاحب جواهر (۲) هم نقل می کنند.

اما این قول قابل اعتنا نیست حتی مرحوم کاشف اللثام (۳) می فرماید «لم افهم معناه» ما نمی فهمیم سبب اقوی باشد یعنی چه؟ بلکه مسأله روشن است که لغزش باعث افتادن در چاه است پس سبب همان اولی است و ضمان بعهده اسبق تاثیرا است.

تا اینجا صورت اول بود که هر دو عدوانی باشد.

صورت دوم: اگر کسی در ملک خودش سنگی گذاشته است که از آن برای کارهایی که در ملک خود دارد استفاده کند و شخص دیگر عدوانا در کنار این سنگ چاهی حفر کرد در اینجا اگر علی القاعده محاسبه شود اسبق تاثیرا ضامن است اما چون فعل اسبق تأثیرا اینجا عدوانی نبوده است و فعل متأخر تأثیرا عدوانی بوده است پس ضمان بعهده حافر بئر است.

نتیجه: از صورت دوم اینگونه استفاده می شود که هر یک از وضع حجر یا حفر چاه عدوانی باشد قتل مستند به همان فرض عدوان است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(سماوی بودن یکی از دو سبب قتل – تعمیق بئر) ۹۱/۰۱/۱۴

ص: ۳۹۳

۱- (۹) مسالك الافهام ۱۵: ۳۸۲، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۱۰) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۱) کشف اللثام ۱۱: ۲۸۰، ط جماعه المدرسین: «ولا أفهمه»

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(سماوی بودن یکی از دو سبب قتل - تعمیق بئر)

در بحث تزاحم موجبات در مورد اجتماع سبب و مباشر، گفتیم ضمان بعهده مباشر است؛ مگر اینکه مباشر به جهتی ضعیف باشد و گفتیم یکی از سه مورد جهل مباشر یا غرور و فریب خوردن مباشر و یا اکراه و مجبور بودن مباشر، جهت برای ضعف مباشر تلقی می شود و نیز گفتیم اگر دو سبب با هم جمع شدند قاعدتا ضمان به عهده سببی است که اسبق تاثیرا باشد.

فرع: سماوی بودن یکی از دو سبب قتل: مرحوم صاحب جواهر (۱) تبعا للقواعد (۲) فرعی را مطرح می کند که مرحوم محقق متعرضش نشد.

صورت مسأله: اگر سنگی را سیل بیاورد و در محلی کنار چاه قرار دهد و یا سنگی از کوه کنده شده و کنار چاهی متوقف شود و عابری ابتدا با سنگ برخورد کرده و بعد با برخورد با سنگ در چاه افتاد و مرد؛ روی مبنای قول مشهور که گفته شد در صورت صدق عدوان اسبق تاثیرا ضامن است اینجا که حجر اسبق است از نظر تأثیر اما عدوان نیست ضمان بعهده سببی که عدوان دارد- یعنی حافر بئر- گذاشته می شود.

مرحوم علامه در قواعد در مورد فرع فوق این قول مشهور را نقل می کند و می فرماید «فیه اشکال» اینکه ضمان بعهده حافر بئر باشد مورد اشکال است زیرا به یقین حجر در افتادن مقتول در چاه مؤثر بود و چون حجر واضعی ندارد پس قتل بعهده کسی نیست و هیچ یک از حجر و بئر ضمان ندارد. اما مرحوم صاحب جواهر (۳) بر علامه ایراد می گیرد و می فرماید این فرع با پیش فرض عدوان مطرح است منتهی گرچه قتل استناد به حجر دارد اما وضع حجر مصداق عدوان نیست و از طرفی قتلی محقق شده است پس مستند به سببی است که عدوان در او باشد در نتیجه قتل مستند به بئر است و حافر بئر ضامن است.

ص: ۳۹۴

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۳: ۶۵۸، ط جماعه المدرسین.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۱۴۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

تعمیق بئر:

مسأله۳ «لو حفر بئرا قلیل العمق فعمقها غیره فهل الضمان علی الأول للسبق أو علی الثانی أو علیهما؟ احتمالات، أرجحها الأول.»

فرض مسأله: اگر شخص اول چاهی با عمق کم حفر کند و شخص دوم به کندن ادامه دهد و چاه عمیق شود و شخص سوم در چاه بیفتد و بمیرد در مورد ضمان قتل سه احتمال بلکه سه قول گفته شده است:

قول اول: مقتضای قاعده (ضمان اسبق تأثیرا): در مسائل قبل هم گفتیم در اجتماع دو سبب به مقتضای قاعده اسبق تاثیرا ضامن،

است و مختار ما نیز بود. مرحوم امام می فرماید «فهل الضمان علی الاول؟ للسبق أو علی الثانی أو علیهما؟ احتمالات، ارجحها الاول» به مقتضای قاعده اسبق تاثیرا ضامن است که قبلا استصحاب را بیان کردیم. و گفتیم با حفر چاه توسط نفر اول ضمان بر عهده اش ثابت شد و بعد از تعمیق شک داریم که آیا ضمان از نفر اول برداشته شد یا با نفر بعدی شراکت پیدا کرد یا خیر؟ می گوییم استصحاب می رساند که تمام ضمانی که قبلا آمده بود اکنون برقرار است.

قول دوم: اشتراک دو حافر در ضمان: برخی گفته اند هر دو نفر که چاه را کندند ضامن دیه هستند زیرا آنکه موجب مرگ شد سبب واحد است یعنی وقوع در چاه سبب مرگ شد و این سبب را دو نفر مهیا کردند چون فرض این است که مقدار کندن هر یک به تنهایی می توانست باعث مرگ شود وگرنه اگر عمق ایجاد شده توسط اولی در حدی نبود که انسان با افتادن در آن بمیرد خلاف فرض ما است بلکه فرض این است «حفر بئرا» عنوان بئر باید صدق کند که اگر هر کدام تنها بودند سبب مرگ می شدند. پس هر دو مشترکا ضامن دیه هستند و مورد بحث نظیر جائی است که یک نفر غذا را به حدی مسموم کند که کشنده شود و نفر دوم سم اضافه بر آن بیفزاید به گونه ای که سم ریخته شده توسط هر یک از آنها به تنهایی کشنده است در این صورت هر دو ضامن هستند. محقق ثانی و فخرالمحققین (۱) و بعض دیگر این قول را قبول کردند.

۱- (۴) ایضاح الفوائد ۴: ۶۶۸، ط اسماعیلیان.

قول سوم: ضـمان حافر دوم: مرحوم محقق اردبیلی (۱) در مجمع الفائـده اسـتناد قتل را به دومی می دهد و برای توجیه این نظر قیـدی را مطرح می کند و می فرماید گرچه چاه را دو نفر کنده اند اما با توجه به اینکه عمق اولی کشـنده نبود و دومی عمق را به حد کشنده رساند پس دومی ضامن است.

مناقشه در کلام اردبیلی:

می گوییم فرمـایش اردبیلی حرف درستی است ولی خلاـف فرض است زیرا فرض بحث این بود که هر دو حفر و عمق ایجـاد شـده به تنهایی کشـنده باشـد زیرا وقتی می گویـد «بئر قلیل العمق» معلوم می شود بایـد صـدق بئر کنـد که در نتیجه صدق بئر حدی از عمق دارد که کشنده است.

توضیح بیشتر:

شاید ۶۰ سال پیش به همراه مرحوم ابوی در نجف به مـدرسه صـدر وارد شدیم. مدرسه سـردابی در سه طبقه داشت که طلاب در فصل گرما می رفتند در سـرداب زندگی می کردند و در حیاط مدرسه چاهی داشت که خیلی عمیق بود اکنون این نکته را دقیق می شویم که عنوان بئر برای چاه آب است بنابراین چاه داخل حیاط مدرسه باید خیلی پائین تر از سه طبقه باشد تا به آب برسد و زمانی که به آب نرسد صدق بئر ندارد.

اگر یک کسـی چاهی حفر کند و برای صدق بئر به حداقل آب برسد و بعد نفر دوم آن را ادامه دهد و پر آب کند باید گفت نفر اول لااقل به مقـداری از عمق رفته است که کشـنده باشـد زیرا رسـیدن به آب مسـتلزم عمق لازم است پس دو نفر به حدی کنـده انـد که هر یک به تنهایی کشـنده است پس قول سوم (قول اردبیلی) خلاف فرض است و ترجیـح با قول اول است. البته اگر دو نفر با هم مشترکا یک چاه عمیق بکننـد ضـمان بعهـده هر دو است اما اینجا دو سـبب است چون یک نفر کنـده است و رها کرد و بعد نفر دوم عمق آن را بیشتر کرده است.

ص: ۳۹۶

۱- (۵) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۸۱، ط جماعه المدرسین.

نتیجه: در جایی که کسی چاهی کنده و دومی عمق آن را زیاد کرده باشد ضمان بعهده سابق تاثیرا است یعنی حافر اول ضامن است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(اشتراک اسباب در قتل – دیه اعضاء) ۹۱/۰۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(اشتراک اسباب در قتل - دیه اعضاء)

مسأله۴ «لو اشترک اثنان او اکثر فی وضع حجر مثلا فالضمان علی الجمیع والظاهر أنه بالسویه إن اختلف قواهم»

سابقا در بحث مباشرت در قتل گفتیم اگر تعدادی از افراد مشترکا مباشر قتل باشند به طور مشترک ضامن خواهند بود.

اکنون در مسأله قتل بالتسبیب هم در اینجا می فرماید اگر تعدادی مشترکا سبب قتل شوند همگی به طور مشترک ضامن خواهند بود و همان صور قتل بالمباشره اشتراکی در قتل بالتسبیب اشتراکی نیز متصور است.

برای مثال؛ اگر دو یا چند نفر سنگی را سر راه قرار دهند و انسانی با برخورد با سنگ بیفتد و بمیرد تمام افراد انتقال دهنده سنگ ضامن هستند و قوی تر بودن سببی از سبب دیگر در مقدار ضمان تفاوتی ایجاد نمی کند چون قتل این انسان به واسطه این سنگ بوده است و فرض این است که این سنگ را این دو نفر یا چند نفر آوردند و ضمان بعهده این دو یا چند نفر علی السویه است و به طور کلی استناد قتل ملاک است.

برای نمونه؛ در مثال حجر قتل باید مستند به وضع حجر باشد یا در مثال چاقو همه چاقوها باید مؤثر باشد یعنی هر یک از چاقوها به نحوی خورده باشد که به تنهایی می توانست کشنده باشد و قوی یا ضعیف بودن سبب در اینجا مطرح نیست.

ص: ۳۹۷

مسأله۵ «لو سقط اثنان فی البئر فهلک کل منهما باصطدام الآخر فالضمان علی الحافر»

اگر دو نفر در چاه افتاند اما اولی که افتاد در چاه نمرد و دومی که افتاد سنگینی افتادن دومی روی اولی مؤثر در قتل اولی بود و نیز قتل دومی هم متأثر از برخورد با اولی بود یعنی مرگ هر کدام دو سبب دارد یکی افتادن در چاه و دیگری برخورد هر کدام با نفر دیگر. یعنی یکی از دو سبب قتل نفر اول افتادن نفر دوم روی اوست و نیز یکی از دو سبب قتل نفر دوم اثر افتادنش روی نفر اول است. اما ضمان در اینجا بعهده حافر است زیرا علت صدمه دیدن هر کدام از دیگری نیز همین حفر چاه است یعنی اگر حفر چاه نبود آن دو در چاه نمی افتادند و به همدیگر صدمه وارد نمی کردند.

دیه اعضاء:

«القول فی الجنایه علی الاطراف وفیه مقاصد المقصد الاول فی دیات الاعضاء:

اعلم ان کل ما لم تقدر فیه شرعا ففیه الارش المسمی بالحکومه» (۱)

(۲)

(۳)

(۴)

در مورد دیه اعضا می گوییم بعضی از دیه ها مقدر شرعی دارند یعنی حکم آنها در شرع بیان شده است.

تعداد مقدر از دیه اعضاء:

مرحوم صاحب جواهر (۵) ۱۸ مورد را می شمارد.

۱- (۱) دیه اطراف و اعضاء دو بخش دارد:

۲- (۲) أ. دیه خود أعضاء.

۳- (۳) ب. دیه منافع اعضاء

۴- (۴) اکنون در دیه خود اعضاء بحث داریم و دیه منافع اعضاء را به موقع مورد بررسی قرار می دهیم.

۵- (۵) جواهرالکلام ۴۳: ۱۶۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

امام در تحریر ۲۱ عنوان را مطرح می کنند.

علت تفاوت در تعداد این است که به نظر بعضی از فقهاء بعضی از موارد دیه اعضاء تداخل دارند و غیر این موارد که مقدر شرعی ندارند اینگونه نیست که اصلا مقدر نداشته باشند بلکه بر اساس روایاتی که بعدا می خوانیم دیه هر خدشه ای در شرع معین شده است منتهی از باب اینکه مقدر شرعی آن به ما نرسیده است تسامحا گفته می شود مقدر ندارد و لذا می گوییم در مواردی که مقدر شرعی مشخص نیست قطع داریم مذاق شرع این نبوده است که دیه نداشته باشد بلکه از روایاتی هم استفاده می شود که در این موارد ارش یا حکومت گرفته می شود ارش یعنی تفاوت قیمت یا می گوییم حکومت از باب اینکه در محکمه حاکم شرع مقدار ارش معین می کند.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف بل الاجماع بقسمیه علیه» اینکه برای مواردی که مقدر در اختیار نیست برای تعیین ارش باید به حکومت مراجعه شود اجماع محصل و منقول داریم زیرا اعتبار ارش حتی در خدش به تعیین حاکم شرع است و بر این نکته روایتی نیز دلالت دارد.

عن ابی بصیر (۲)

(۳) عن الصادق(علیه السلام) «ان عندنا الجامعه قلت وما الجامعه قال الجامعه صحیفه فیها کل حلال وحرام وکل ما یحتاج الیه الناس حتی الارش فی الخدش وضرب بیده الی فقال تأذن یا ابا محمد قلت جعلت فداک انما انا لک فاصنع ما شئت فغمزنی بیده وقال حتی ارش هذا»

۱- (۶) جواهرالکلام ۴۳: ۱۶۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۶، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۴۸، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۸) حدیث مفصل است و در الکافی ۱: ۲۳۸، ط دارالکتب الاسلامیه همه را نقل می کند اما اینجا مختصر نقل شده است.

ابوبصـیر می گوید در محضـر امام صادق(علیه السـلام) بودم آن حضرت فرمود «جامعه» نزد ماست پرسیدم جامعه چیست؟ امام فرمود جامعه کتابی است که تمام حلال ها و حرام ها و همه ما یحتاج مردم در تکالیف شـرعی حتی مقـدار ارش و دیه خدشـه ای که بر انسـانی وارد شود در آن نوشـته شـده است. ابوبصـیر می گویـد سـپس خطاب به من در حالیکه دست مبارکش را به طرف من گرفته بود فرمود ای ابا محمد اجازه می دهی؟ گفتم فدایت شوم من برده و ملک توام و هر اقدامی که خواسته باشی انجام ده. سپس امام با دست مبارکش بازوی مرا فشار داد و فرمود حتی ارش و دیه این مقدار فشاری که بر دسـتت وارد کرده ام در کتاب جامعه آمده است.

از این روایت اسـتفاده می شود که مقـدر شـرعی دارد ولی به مـا نرسـیده و در جامعه مکتوب و به هر علت در دست امام زمان است.

راه تعیین ارش و حکومت چیست؟ ان شاء الله فردا

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(اشتراک اسباب در قتل – دیه اعضاء) ۹۱/۰۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه اعضاء)

بحث اخلاقی: عواقب غفلت از یاد خدا:

در بحث اخلاقی در مورد برکات ذکر و به یاد خـدا بودن و برکاتی که بر آن مترتب است صـحبت شـد و گفتیم در مقابل آن غفلت از یـاد خـدا است که عـواقب شومی برای انسـان دارد و یکی از عواقب غفلت از ذکر خـدا این است که خداونـد انسـان غافل را به حال خودش وامی گذارد. و گفتیم یک مصداق از عواقب غفلت و به حال خود رها شدن داسـتان حضـرت یوسـف است که با یک لحظه غفلت به نوعی دچار عواقب شـد که پیامبر اسـلام(ص) در مورد ایشان می فرمایـد من از برادرم یوسـف تعجب می کنم که چگونه غفلت کرد.

ص: ۴۰۰

خطرات اعراض از ذکر خدا:

یکی دیگر از عـواقب شـوم غفلت از ذکر خـدا منتهی شـدن آن به اعراض از ذکر خـدا است. قرآن در مورد عواقب اعراض از ذکر خدا دو مورد را بیان می کند.

مورد اول: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکاً وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی» (۱)

مورد دوم: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ» (۲)

لحن بیان این دو آیه بسیار شدید است که نشان می دهد اعراض از ذکر خدا دو عاقبت بسیار بد دارد:

۱- در دنیا دچار معیشت ضنک می شود یعنی زندگی سختی دارد گرچه زندگی سرشار از ثروت داشته باشد اما آسایش و آرامش ندارد حتی یک خواب راحت ندارد.

۲- در آخرت کور وارد محشر می شود.

و یکی از شواهد کور وارد محشر شدن آیه دیگری از قرآن است که می فرماید «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَ قَدْ کُنْتُ بَصِیراً قَالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسَی» (۳) می پرسد خدایا چرا مرا کور محشور کردی در حالیکه ما چشم داشتیم؟ از ناحیه خداوند ندا می رسد به این خاطر است که آیات و نشانه های ما به شما رسید و شما آن را فراموش کردید و به آن توجه ننمودید.

ان قلت: آیات قرآن نشان می دهد کسانی که وارد محشر می شوند چشم دارند و نامه عمل را به آنها می دهند و می گویند بخوان و نیز افراد در قیامت آتش جهنم را می بینند یا از آیات دیگر استفاده می شود که چشم دارند پس چگونه حشر در نابینائی قابل بررسی است؟

۱- (۱) طه : ۱۲۴.

۲- (۲) زخرف: ۳۶.

۳- (۳) طه : ۱۲۶ و ۱۲۶.

قلت: در جواب این نکته چند توجیه مطرح است:

۱- در مجمع البیان می فرماید در آن دنیا بعضی انسانها از بعضی چیزها نابینا هستند و نسبت به بعضی چیزها بینا هستند.

۲- برخی گفته اند مواقف فرق می کند انسانها در بعضی مواقف بینا و در بعضی مواقف نابینا هستند.

به هر حال توجیه هر چه باشد نتیجه این است که اعراض از یاد خدا دو عقوبت سخت دارد یکی معیشت سخت و دیگری نابینا محشور شدن.

بحث فقهی: دیات اعضاء

گفتیم در بعضی از موارد ضربات وارده بر اعضاء از نظر دیه مقدر شرعی دارد و در بعضی موارد مقدر شرعی آن مشخص نیست.

در مورد آنهایی که مقدر شرعی دارند بعضی گفتند ۱۸ مورد است. و حضرت امام ۲۱ مورد را شمردند.

و در مورد آنهایی که مقدر شرعی آن مشخص نیست مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید در اینجا رجوع به ارش و حکومت می شود و در ادامه می فرماید «بلا خلاف أجده فیه بل الاجماع بقسمیه علیه» و از روایات هم استفاده می شود که نمی شود گفت ایجاد ضربه به غیر هیچ جبرانی نداشته باشد بلکه باید برای ایجاد ضربه به غیر مجازات باشد.

روایات داله بر وجود ارش حتی برای خدش:

۱- صحیفه جامعه (۲)

(۳) : این روایت را دیروز خواندیم و گفتیم از روایت استفاده می شود که هر ضربه ای ارش و دیه مقدر دارد و اکنون نیز اضافه می کنیم از این روایت استفاده می شود که اگر ایجاد ضربه بر اعضاء با اذن صاحب عضو باشد قابل عفو است و اگر صاحب عضو عفو کند ارش ساقط می شود. چنانچه امام قبل از دست گذاشتن بر بازوی راوی از او اجازه گرفت و او نیز اذن داد که در برابر فشار وارده بر بازویش امام را مؤاخذه نکند و مطالبه ارش ننماید و امام(ع) پس از دریافت اذن بازویش را فشار داد و فرمود همین مقدار فشار هم ارش دارد.

۱- (۴) جواهرالکلام ۴۳: ۱۶۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۶، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۴۸، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۶) حدیث مفصل است و در الکافی ۱: ۲۳۸، ط دارالکتب الاسلامیه همه را نقل می کند اما اینجا مختصر نقل شده است.

۲- صحیحه ابی عبیده (۱) : «قال سألت ابا جعفر عن اعمی فقأ عین صحیح فقال ان عمد الاعمی مثل الخطاء فان لم یکن له مال فالدیه علی الامام ولا یبطل حق امرء مسلم»

این روایت در موردی است که چون اعمی است شبه عمد است و قصاص ندارد و اعمی باید دیه بپردازد و اگر اعمی پولی نداشت از بیت المال پرداخت می شود زیرا حق مسلم پایمال نمی شود.

از عموم این تعلیل استفاده می کنیم اگر کسی جنایتی بر کسی واقع کرد حتی اگر مقدر شرعی آن مشخص نباشد حق مسلم نباید پایمال شود و حاکم موظف است حتی ارش خدش را معین کند.

۳- صحیحه عبدالله بن سنان (۲) : «عن ابی عبدالله قال دیه الید اذا قطعت خمسون من الابل وما کان جروحا دون الاستلام فیحکم به ذوا عدل منکم»

روایت می رساند که با هماهنگی حکومت دو کارشناس عادل تعیین قیمت می کنند و مقدار دیه را مشخص می نمایند و هیچ جراحت ایجاد شده ای مجانی نیست.

ملاک تعیین ارش از ناحیه حکومت:

اکنون بحث این است که حکومت با چه ملاکی ارش را تعیین می کند؟

باید گفت ملاک در روایات نیامده است و نمی شود گفت یک ملاک تقریبا پذیرفته شده ای بین تمام علماء وجود دارد که بر اساس مصالح آن را پذیرفته اند.

معیار قرار گرفتن عبد برای تعیین مقدار ارش:

۱- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۸۹، کتاب القصاص، أبواب قصاص نفس، باب۳۵، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۸۹، کتاب الدیات، أبواب دیات الشجاج والجراح، باب۹، ح۱، ط آل البیت.

برخی گفته اند اصل را بر عبد می گذاریم چون ملك است و قیمت دارد و تفاوت صحیح و معیب یک عبد را محاسبه می کنیم و همین را در حر می آوریم و آن مقدار را از دیه کامل تعیین می کنیم. بزرگان علماء نیز با این ملاك فتوی دادند.

امام هم در اینجا می فرماید «إعلم أن کل ما لا تقدیر فیه شرعا ففیه الأرش المسمی بالحکومه، فیفرض الحر عبدا قابلا للتقویم ویقوم صحیحه ومعیبه ویؤخذ الأرش، ولا بد من ملاحظه خصوصیات الصحیح والمعیب حتی کونه معیبا فی أمد کما فی شعر الرأس الذی ینبت فی مده، وأما التقدیر ففی موارد»

هر مورد که تقدیر شرعی آن مشخص نباشد عنوان ارش یا حکومت مطرح است یعنی یك حر را به عنوان یك عبد فرض می کنیم و کل جسم او را قیمت می گذاریم و با ملاحظه صحیح و معیب، قیمت عضو تلف شده را مشخص می کنیم و به عنوان دیه از جانی دریافت می کنیم.

حضرت امام سپس یك یك اعضاء انسان را می شمارد و قیمت آنها را مشخص می کند. «الأول: الشعر» برای درس بعد إن شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه اعضاء) ۹۱/۰۱/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه اعضاء)

در بحث دیه اعضاء گفتیم برخی موارد مقدر دارد و دیه هر عضو مشخص است و بعضی از اعضاء دیه مقدر و مشخص ندارد.

و گفتیم موارد دارای دیه مقدر ۱۸ یا ۲۱ مورد است که به موقع هر یك مورد بررسی قرار می گیرد.

اما عمده بحث آنجایی است که مقدر شرعی ندارد. و نیز گفتیم قطعی و مسلم است که نمی توانیم بگوییم موارد نامشخص مجانی است و هیچ دیه ای ندارد و برای اثبات اصل لزوم دیه سه روایت خواندیم:

ص: ۴۰۴

۱- صحیفه جامعه (۱)

.(۲)

۲- صحیحه ابی عبیده (۳) : «ولا یبطل حق امرء مسلم» چه در مواردی که مقدر داشته باشد و چه نداشته باشد خون مسلمان نباید هدر شود.

۳- صحیحه ابن سنان (۴) : «فیحکم ذوا عدل منکم» حاکم شرع با ارجاع به دو کارشناس عادل نتیجه می گیرد و حکم می دهد.

ملاک تعیین مقدر:

عمده اشکال این است که حاکم از چه طریقی مقدار را تعیین کند. آیا بر اساس مصلحت است و اگر بر اساس مصلحت است مصلحت جانی یا مجنی علیه کدام یک مورد ملاحظه است.

در مورد ملاک حکم بر مقدار دیه نوعا آقایان علماء یک قول دارند که پذیرفته نیز هست و می گویند «الحر المجنی علیه یفرض عبدا» قیمت عبد صحیح و معیب را مقایسه می کنند و تفاوت را معین می کنند چنانچه در عکس مسأله یعنی در مورد تعیین دیه اعضاء عبد در حر هم جاری می کنند چنانچه در عبد اصل حر است مثلا اگر دست یک عبد را قطع کردند مراجعه به حر می کنند اگر یک حر دستش قطع شود دیه اش چقدر است همان را در عبد هم جاری می کنند.

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۶، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۴۸، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۲) الکافی ۱: ۲۳۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۸۹، کتاب القصاص، أبواب قصاص نفس، باب۳۵، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۸۹، کتاب الدیات، أبواب دیات الشجاج والجراح، باب۹، ح۱، ط آل البیت.

مناقشه در ملاک تعیین مقدار:

مرحوم آقای خویی (۱) این مطلب را از مشهور نقل می کنند و می فرماید «وفیه اشکال» هیچ دلیل و نصی نداریم که به این کیفیت عمل کنیم و ادعای اجماع صاحب جواهر (۲) هم اجماع بر اصل حکومت است و اجماع بر مقدار و ملاک تعیین مقدار نیست یعنی اجماعی است که از ابتداء امر به ید حاکم است.

رد مناقشه آقای خویی در تعیین مقدار:

می گوییم قبول داریم اجماع بر اصل حکومت است و ارتباطی به تعیین مقدار ندارد و نصی هم بر تعیین مقدار با محوریت قیمت عبد نداریم. اما آیا از محوریت قیمت عبد در تعیین مقدار دیه نهی هم کرده اند که به این طریق عمل نکنید؟ ولذا می گوییم در روایت گفته شد «یحکم به ذوا عدل» در این صورت با فرض محوریت قیمت عبد کار آسانی است که دو عادل قیمت گذاری کنند در نتیجه می گوییم در زمانی که تعیین قیمت با محوریت قیمت عبد امکان داشت بهترین راه همین است که دو عادل با محوریت قیمت عبد تعیین مقدار کنند. اما در زمانی که امکان ندارد و عبدی وجود ندارد و راه بسته است فرمایش آقای خویی صحیح است و حاکم باید با یک قرائن و مناسباتی مشخص کند که مقدار دیه عضو چقدر است و از طریق ارجاع به متخصص و کارشناس تعیین مقدار می کنند.

نکته: در آنجایی که رجوع به عبد می شود در برخی صورت اشکال پیش می آمد مثلا اگر صدمه وارده بر حر در حد یک خدش بود که اگر در عبد چنین صدمه ای ایجاد شود قیمت عبد تفاوت پیدا نمی کند چه باید کرد؟

۱- (۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۶۶، ط العلمیه.

۲- (۶) جواهرالکلام ۴۳: ۱۶۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

می گوییم چنین مواردی مثل آنجایی است که راه مراجعه به عبد بسته باشد و حاکم از طریق متخصصین اقدام می کند.

بیان یک قاعده کلی:

یک قاعده کلی داریم که می گوید «کل عضو من اعضاء جسد الانسان» اگر جفت باشند نظیر گوش یا دست یا چشم و غیره هر دو با هم دیه کامل دارند یعنی هر کدام نصف دیه دارند. و اعضایی که تکی هستند مانند بینی دیه کامل دارند.

دلیل قاعده: صحیحه هشام بن سالم (۱) «قال کل ما کان للانسان اثنان ففیهما الدیه وفی احدهما نصف الدیه وما کان فیه واحد ففیه الدیه»

هر عضو جفت از بدن انسان مثل گوش و غیره یک دیه کامل دارد یعنی هر یک گوش نصف دیه دارد و عضوی که تک عدد باشد مثل بینی به تنهایی یک دیه کامل دارد.

دو مورد استثناء از قاعده:

مورد اول: شفتان: دو لب گرچه یک جفت از عضو انسان است اما دیه لب پایین بیشتر از دیه لب بالا است یعنی دیه لب پایین شش دهم دیه کامل و لب بالا- چهار دهم دیه کامل است. مثلا اگر دیه کامل ده هزار درهم باشد شش هزار درهم بابت لب پایین و چهارهزار درهم بابت لب بالا است.

دلیل استثناء اول: ابان بن تغلب (۲) «فی الشفه السفلی سته آلاف درهم وفی العلیا اربعه آلاف لان السفلی تمسک الماء»

۱- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.

۲- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۵، ح۲، ط آل البیت.

ابان بن تغلب گوید امام(علیه السلام) فرمود لب پایین اگر قطع شود شش هزار درهم دیه دارد و لب بالا چهار هزار درهم دیه دارد چون لب پایین قدرت نگه داری آب را دارد و وسیله نگهداری آب و بردن آب به دهان است.

مورد دوم: خصیتین: گرچه خصیتین یک جفت از اعضاء در بدن است اما دیه طرف چپ از طرف راست بیشتر است.

دلیل استثناء دوم: صحیحه عبداله بن سنان (۱) «عن ابی عبدالله قال ما کان فی الجسد منه اثنان ففیه نصف الدیه مثل الیدین بل عینین قال قلت رجل فقعت عینه قال نصف الدیه قلت رجل قطعت یده قال فیه نصف الدیه قلت فرجل ذهبت احدی بیضتیه قال ان کانت الیسار ففیها ثلثی الدیه وقلت ولم الیس قلت ما کان فی الجسد منها اثنان ففیه نصف الدیه فقال لان الولد من البیضه الیسار»

ابن سنان می گوید امام صادق(علیه السلام) فرمود اعضاء جفت از بدن انسان هر یک نصف دیه دارد و یک جفت، یک دیه کامل دارد مثل دو دست حتی دو چشم که یک دیه کامل دارد. راوی گوید پرسیدم دیه مردی که چشمش از حدقه بیرون آمد چقدر است؟ امام فرمود نصف دیه کامل است. پرسیدم اگر مردی یک دستش قطع شد حکم چیست؟ امام فرمود نصف دیه دارد. پرسیدم اگر یکی از دو بیضه مردی از بین رفت مقدار دیه چقدر است؟ امام فرمود اگر بیضه چپ باشد دو ثلث دیه کامله است. پرسیدم چرا مگر نفرمودید اگر عضوی جفت باشد برای هر یک نصف دیه مقدر است؟ پس بیضه چپ باید نصف دیه داشته باشد!

۱- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱، ط آل البیت.

امام (علیه السلام) فرمود دلیل استثناء و دو ثلث شدن این است که بیضه چپ عامل تولید نطفه و فرزند است.

دیات الاعضاء الاول الشعر برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه شعر رأس – دیه لحیه) ۹۱/۰۱/۲۱

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه شعر رأس دیه لحیه)

دیه موی سر مرد:

الاول الشعر:

گرچه عبارت امام(ره) بطور مطلق حکم مو را بیان کرده است اما به قرینه اینکه بعدا جداگانه لحیه را ذکر می کند مراد موی سر است و لذا می گوییم اگر کسی جنایتی بکند که موی سر انسانی از ریشه کاملا بریزد و دوباره رشد نکند دیه کامل دارد و در این حکم جوان یا پیر یا بچه تفاوت ندارد البته این حکم برای مرد است و حکم زن بعدا بیان می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «کما هو المشهور نقلا وتحصیلا بل لم اجد فیه خلافا یعتد به بل عن ظاهر المبسوط (۲) الاجماع علیه»

مرحوم شهید در مسالک (۳) می فرماید «المشهور بین الاصحاب ان فی شعر الرأس إن لم ینبت الدیه»

صاحب مفتاح الکرامه (۴) می فرماید «هذا هو الاظهر الذی یقتضیه اصل مذهبنا لأنه شیئ واحد فی الانسان وقد اجمعنا علی ان کلما یکون فی بدن الانسان منه واحد ففیه الدیه کامله»

ص: ۴۰۹

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۶۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) المبسوط ۷: ۸۳، ط المرتضویه.

۳- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۳۹۷، ط المعارف الاسلامیه.

۴- (۴) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۷۷، ط بیروت (القدیمه).

ملاحظه می فرمایید صاحب جواهر و مرحوم شیهد این قول را به مشهور نسبت دادند و مرحوم شیخ ترجیح داده است که مسأله اجماعی باشد با عنوان اقتضای مذهب گرایش به اجماعی بودن مسأله دارد.

دلیل مسأله:

۱- صحیحه سلیمان بن خالد (۱) «قلت لابی عبدالله رجل صب ماء حارا علی راس رجل فامتعط شعره فلا ینبت ابدا قال علیه الدیه»

کیفیت استدلال:

روایت از نظر سند صحیحه است و از نظر دلالت هم روشن است و عمده ترین دلیل مسأله همین روایت است که به صراحت لزوم دیه را مطرح کرده است.

۲- از علی بن خالد (۲) یا علی بن حدید (۳)

(۴) به هر دو طریق نقل شده است یعنی در یک بخش از سلسله سند علی بن خالد قرار دارد و در نقل دیگر در همان بخش از سند علی بن حدید آمده است «عن بعض رجاله عن ابی عبدالله قال قلت الرجل یدخل الحمام فیصب علیه صاحب الحمام ماء حارا فیمتعط شعر راسه فلا ینبت فقال علیه الدیه کامله»

بررسی روایت:

اگر صب ماء حار عمدا باشد باید قصاص شود اما معمولا حمامی یا محسن است یا اجیر که در این صورت جنایتش دیه دارد. این روایت گرچه مرسله است اما به فرمایش صاحب جواهر (۵) منجبر به عمل اصحاب می شود به علاوه صحیحه سلیمان بن خالد به کمک این روایت می آید.

ص: ۴۱۰

۱- (۵) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۴۹، ح ۵۳۳۰، ط جماعه المدرسین.

۲- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۱، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۷، ح۲، ط آل البیت.

۳- (۷) در نقل تهذیب علی بن حدید آمده است.

۴- (۸) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۰، ح۹۹۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۹) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- سلمه بن تمام (۱) «قال اهرق رجل قدرا فیها مرق علی راس رجل فذهب شعره فاختصموه فی ذلک الی علی(ع) فاجله سنه فجاء فلم ینبت شعره فقضی علی بالدیه»

ملاحظه می فرمایید این روایت نیز گرچه مهلت یک ساله را مطرح می کند اما در نهایت حکم به دیه داده است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) بر وجوب دیه کامله در موی سر سه گونه استدلال دارد:

۱- به سه روایت سلیمان بن خالد وعلی بن خالد یا علی بن حدداد و سلمه بن تمام استدلال می کند.

۲- به روایاتی که در مورد موی زن وارد شده است نیز استدلال کرده و می فرماید بین زن و مرد از جهت اینکه مو عضوی از اعضاء بدن انسان است فرقی نیست.

۳- به روایاتی که می گوید آنچه در بدن دو تا است هر یک نصف دیه دارد و آنچه که یکی است دیه کامل دارد استدلال کرده و می فرماید موی سر از آن چیزهایی است که یکی است پس دیه کامله دارد.

علی ای حال حکم از نظر فتوایی تمام است مدرک آن هم روایات است.

مناقشه در استدلال به روایت سلیمان بن خالد:

مرحوم شهید در مسالک (۳) در اشکال به حکم دیه کامله برای موی سر بر روایت سلیمان بن خالد که عمده دلیل مسأله است ایراد وارد کرده است و چون این روایت دوگونه نقل شده است- یکی از طریق شیخ و دیگری از طریق صدوق- مرحوم شهید (۴) این روایت را بر اساس نقل شیخ (۵) با عبارت «فامتعط شعر راسه ولیحته» نقل می کند که امام(ع) برای مجموع سر و صورت دیه کامله قرار داده است بنابراین نمی توان به این روایت تمسک کرد و گفت یک عضو است پس موی سر دیه کامله ندارد.

۱- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۷، ح۳، ط آل البیت.

۲- (۱۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۲) مسالک الافهام ۱۵: ۳۹۸، ط المعارف الاسلامیه.

۴- (۱۳) مسالک الافهام ۱۵: ۳۹۷، ط المعارف الاسلامیه.

۵- (۱۴) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۰، ح۹۹۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

رد اشکال شهید بر روایت:

مرحوم صاحب جواهر در رد اشکال می فرماید:

اولا: در کتاب من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق (۱) این روایت را بدون لحیه نقل کرده است. لذا می گوییم گرچه تهذیب (۲) با کلمه «لحیه» نقل کرده است اما همگان بالاتفاق می گویند روایاتی که در فقیه نقل شود اضبط از روایاتی است که در تهذیب نقل شود چون شیخ ذوالفنون بود ولی صدوق ذی فن بود و مرحوم شیخ ممکن است دقت کافی ننموده و با کلمه «لحیه» نقل کرده باشد. اما مرحوم صدوق با توجه به تخصصش با دقت عمل کرده و در نتیجه بدون کلمه «لحیه» آورده است و لذا نقل صدوق اولی است.

ثانیا: در مورد لحیه روایت مستقل داریم که موی صورت اگر از بین رفت دیه کامل دارد. لذا این روایتی که موی سر و صورت را جمع کرده است با آن روایتی که به طور مستقل برای لحیه دیه کامله قرار داده است معارض می شود پس این روایت برای شعر راس است علاوه بر همه اینها روایاتی داشتیم که مؤید حرف صاحب جواهر است.

نتیجه: شعر راس رجل، اگر از بین رفت و روییده نشد علیه الدیه الکامله.

حکم دیه لحیه:

امام در تحریر می فرماید «وکذا فی اللحیه إذا حلقت أو نتفت مثلا ولم تنبت الدیه کامله»

مرحوم صاحب جواهر (۳) بعد از نقل کلام محقق (۴) در شرایع می فرماید «وفاقا للاکثر کما فی کشف اللثام (۵) بل المشهور کما فی المسالک (۶) وغیرها بل عن ظاهر المبسوط (۷) الاجماع علیه»

ص: ۴۱۲

۱- (۱۵) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۴۹، ح ۵۳۳۰، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۶) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۰، ح۹۹۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۷) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۱۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳، ط استقلال طهران.

۵- (۱۹) کشف اللثام ۵: ۳۶۱، ط جماعه المدرسین.

۶- (۲۰) مسالک الافهام ۱۵: ۳۹۷، ط المعارف الاسلامیه.

۷- (۲۱) المبسوط ۷: ۸۳، ط المرتضویه.

دلیل دیه کامله در لحیه:

«مسمع عن ابی عبدالله قال قضی امیرالمومنین فی اللحیه اذا حلقت فلم ینبت الدیه کامله فاذا نبت فثلث الدیه» (۱)

بررسی روایت برای بعد ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه سر و صورت مرد – دیه موی زن) ۹۱/۰۱/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه سر و صورت مرد دیه موی زن)

دیه سر و صورت مرد:

مرحوم امام در ذیل مسأله ۱ سه فرع بیان کردند.

فرع اول: دیه موی صورت دوباره روئیده «وان نبتا وفی اللحیه ثلث الدیه علی الاقوی وفی شعر الراس الارش»

در مورد موی لحیه دو حالت مطرح است:

حالت اول: اگر جانی موی صورت کسی را از بین ببرد و از روئیدن دوباره مأیوس شوند و به کلی صورت خالی از مو شود گفتیم دیه کامله دارد.

حالت دوم: اگر پس از جنایت جانی و ریختن موی صورت مجنی علیه معالجه کرد و یا در طول مدت موی صورت دوباره روئید در مورد جنایت جانی دو قول است:

قول اول: ثلث دیه کامله: مرحوم امام می فرماید «ان نبتا ففی اللحیه ثلث الدیه علی الاقوی» اگر دوباره روئید اقوی این است که جانی ثلث دیه بپردازد.

مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید «قال به جمع کثیر من الاصحاب»

۱- (۲۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۸، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

در مفتاح الکرامه (۱) عبارت مفصلی دارد می فرماید «قد حکی علیه فی الخلاف اجماع الفرقه وکذا ظاهر المبسوط (۲) »

دلیل قول اول: دلیل محکوم شدن جانی به ثلث دیه در صورت دوباره روئیدن موی صورت مجنی علیه یک روایت است.

«محمد بن یعقوب، عن عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن مسمع عن ابی عبدالله قال قضی امیرالمومنین فی اللحیه اذا حلقت فلم ینبت الدیه کامله فاذا نبت فثلث الدیه» (۳)

(۴)

بررسی روایت: مشایخ ثلاث (۵)

(۶)

(۷) این روایت را نقل کرده اند و مرحوم صاحب مفتاح الکرامه (۸) می فرماید «لا معارض لها وقد عمل به الاقدمون ومن لا یعمل باخبار الآحاد واعتضدت بالاجماعات فتعین العمل بها عندنا»

نتیجه: گرچه دلیل قول اول از نظر سند ضعیف باشد ولی منجبر به عمل اصحاب است.

۱- (۲) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۰، ط بیروت (القدیمه).

۲- (۳) المبسوط ۷: ۸۳، ط المرتضویه.

۳- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۱، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۷، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۵) در کافی و در تهذیب به همین تعبیر از مسمع نقل شده و در فقیه همین روایت از سکونی نقل می کند پس روایت یکی است اما طریق دو تا است.

۵- (۶) الکافی ۷: ۳۱۶، ح۲۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۷) تهذب الاحکام ۱۰: ۲۵۰، ح۹۹۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۷- (۸) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۵۰، ط جماعه المدرسین.

۸- (۹) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۰، ط بیروت (القدیمه).

قول دوم: ارش: مرحوم محقق (۱) در شرایع مخالف است می فرماید «قیل علیه ثلث الدیه ولکن الاشبه فیه الارش»

دلیل قول دوم: آقایانی که ثلث دیه را می پذیرند به اعتبار روایت می گویند حکم امام بر ثلث دیه است و آقایانی که بر اساس قول دوم ارش را می پذیرند دلیل ندارد بلکه به اعتبار اینکه روایت مورد استناد قول اول ضعیف است می گویند حالا ـ که مقدر شرعی ندارد پس باید ارش گرفته شود.

مرحوم آقای خویی (۲) روایت مسمع که مورد استناد قول اول است را نقل می کند و می فرماید «روایه مسمع واضحه الضعف» اما همین روایت را صدوق (۳) از سکونی نقل کرده است که در سندش حسین بن یزید نوفلی آمده است و در او اختلاف است بعضی گفتند ضعیف است بعضی گفتند «ان حسین بن یزید نوفلی ثقه علی الاظهر فالروایه معتبره فتعین العمل بها»

روایت مسمع که کلینی و شیخ نقل کردند برخی گفتند واضحه الضعف است اما صاحب مفتاح الکرامه از روایت مسمع حمایت کرده است.

در مورد نقل مرحوم صدوق مرحوم آقای خویی نیز می فرماید «تعین العمل بها» بنابراین قول دوم یعنی قول مرحوم محقق که می فرماید اشبه این است که ارش دارد لا وجه له زیرا علی فرض که حرف صاحب مفتاح الکرامه و آقای خویی را قبول نکنیم و روایت مسمع بر ضعف خود بماند می گوییم روایت گرچه ضعیف است اما منجبر به عمل اصحاب است و کلام امام که فرمودند «وفی اللحیه ثلث الدیه علی الاقوی» صحیح است. و از ارش دست برمی داریم زیرا مقدر پیدا می کند.

ص: ۴۱۵

۱- (۱۰) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۰، ط استقلال طهران.

۲- (۱۱) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۶۸، ط العلمیه.

۳- (۱۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۵۰، ط جماعه المدرسین.

فرع دوم: دیه موی سر مرد دوباره روئیده:

اگر کسی باعث از بین رفتن موی سر انسانی شد و آن موها پس از ریختن کامل با معالجه مجدد روئید حکم جنایتی که بر مجنی علیه وارد شد چیست؟

امام در تحریر می فرماید دیه موی سر مرد اگر پس از ریختن با جنایت جانی؛ دوباره روئید مقدر آن ارش و حکومتی است که حاکم مشخص می کند. چون دیه موی سر اگر پس از ریختن توسط جنایت دوباره روئید مقدر شرعی ندارد از روی همان قاعده قبلی که گفتیم حق مسلمان نباید هدر برود حکومت و ارش ثابت می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «علیه الارش کما ذهب الیه جمع من الاصحاب» در ریاض (۲) می فرماید «انه الاشهر بل علیه عامه من تاخر»

و ارش هم به این صورت است که فرض می کنند این شخص عبد است و تفاوت قیمت با مو و بدون مو را محاسبه می کنند و به عنوان ارش تعیین می کنند و یا اینکه بما یراه الحاکم است و حاکم کارشناس معین می کند که ارش را تعیین کند.

فرع سوم: دیه موی زن: «واما الانثی ففی شعرها دیتها کامله ان لم ینبت»

اگر جانی با جنایت بر زنی موی سر آن زن را نابود کند و از رویش دوباره مأیوس باشند دیه کامله یک زن را بدهکار است.

مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «بلا خلاف اجده فیه».

۱- (۱۳) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۱، ط دارالکتب الاسلامیه.
۲- (۱۴) ریاض المسائل ۱۴: ۲۴۰، ط جماعه المدرسین.
۳- (۱۵) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

دلیل مسأله:

۱- براساس روایت (۱) هشام بن سالم که فرمود «قال کل ما کان للانسان اثنان ففیهما الـدیه وفی احـدهما نصف الدیه وما کان فیه واحـد ففیه الدیه» گفتیم آن عضوی که در انسان یکی است دیه کامل دارد. اما اگر جای آن موی جدید رشد کند «لو نبت ففیه مهر نسائها» جانی مهر المثل باید بدهد.

۲- روایت عبدالله بن سنان (۲) «قال قلت لابی عبدالله جعلت فداک ما علی رجل وثب علی امرئه فحلق راسـها قال یضرب ضربا وجیعا ویحبس فی سجن المسلمین حتی یستبرأ شعرها فان نبت اخذ منه مهر نسائها وان لم ینبت اخذ منه الدیه کامله قلت فکیف صار مهر نسائها ان نبت شعرها فقال یابن سـنان ان شعر المرئه وعذرتها شریکان فی الجمال فان ذهب باحدهما وجب لها المهر کملا»

عبدالله بن سـنان گوید از امام صادق(علیه السـلام) پرسـیدم فدایت شوم اگر مردی به زنی حمله کند و موی سر زن را ببرد و از بین ببرد حکمش چیست؟

امام(ع) فرمود اولا به شـدت تعزیر می شود و بعـد جانی را زندانی می کنند تا آثار وارده بر زن بهبود یابد پس از آن اگر موی سر زن دوباره روئیـد جانی بایـد مهرالمثل یک زن را به عنوان غرامت بپردازد. و اگر دوباره نروئید از جانی دیه کامله یک زن دریافت می شود. راوی می گوید پرسیدم دلیلش چیست که اگر مو دوباره روئید جانی باید مهر المثل بپردازد؟

ص: ۴۱۷

۱- (۱۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.

۲- (۱۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۴، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۳۰، ح۱، ط آل البیت.

امام(ع) فرمود موی سر زن و بکارت او دو تائی با هم باعث اعتبار و ارزش زن است و هر یک از این دو به تنهایی ارزش یک مهرالمثل دارد یعنی همانگونه که اگر بکارت از بین رفت مهرالمثل واجب است موی سر هم اگر از بین رفت مهرالمثل واجب می شود.

اختلافی در سند روایت وجود دارد برای بحث بعد ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه موی سر زن) ۹۱/۰۱/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه موی سر زن)

بحث اخلاقی:

در بحث عواقب غفلت از یاد خدا، گفتیم غفلت از ذکر و یاد خدا تبعات سوئی دارد همانگونه که قبلا گفته شد گفتیم ذکر خدا و در یاد خدا بودن از چیزهایی است که تاکید فراوان روی آن شده است حتی مقدار آن را تعیین نکرده اند که انسان روزانه چقدر ذکر بگوید بلکه بستگی به توان شخص دارد که به هر مقدار توانست ذکر بگوید و نیز در یاد خدا باشد بلکه فرمود «واذکروا الله کثیرا» (۱) یا «ذکرا کثیرا» (۲) و یا «قیاما وقعودا وعلی جنوبهم» (۳) چون برکاتی دارد اطمینان قلبی می آورد «الا بذکر الله تطمئن القلوب» (۴) و همواره خدا به یاد انسان است «فاذکرونی اذکرکم» (۵) .

در مقابل ذکر خدا، غفلت از ذکر خداوند مطرح است و گفتیم یکی از عواقب غفلت از یاد خدا به حال خود رها شدن است انسانی که از یاد خدا غافل شد خداوند او را به حال خود وا می گذارد باید از این حالت به خداوند پناه برد «الهی تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا لا اقل من ذلک ولا اکثر» (۶) .

ص: ۴۱۸

۱- (۱) الانفال: ۴۵.

۲- (۲) الاحزاب: ۴۱.

۳- (۳) آل عمران: ۱۹۱.

۴- (۴) الرعد: ۲۸.

۵- (۵) البقره: ۱۵۲.

۶- (۶) الکافی ۲: ۵۸۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

و هفته قبل گفتیم یکی از عواقب غفلت از یاد خدا این است که انسان آلوده به گناه می شود و کم کم به اعراض از ذکر خدا

می رسد و رویگردان از خداوند می شود.

هفته گذشته دو آیه خواندیم:

۱- «من أعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا ونحشره یوم القیامه أعمی» (۱)

اعراض از ذکر باعث گرفتار شدن در دو خطر مهم است یکی معیشت ضنک و دیگری کور محشور شدن در قیامت بگونه ای که اعتراض می کند «لم حشرتنی اعمی وکنت بصیرا» (۲) جواب می رسد «کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی» (۳)

۲- در سوره زخرف آیه ۳۶ الی ۴۰ آمده است که اگر انسان دقت در آن بکند بدن انسان می لرزد و می فرماید «ومن یعش عن ذکر الرحمن نغیض له شیطانا فهو له قرین وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون انهم مهتدون حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین فبئس القرین ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون» (۴)

یَعُشُّ به معنی روبرگرداندن است کسی که از ذکر خدا رویگردان شود در تعبیر قرآن عنایت خاصی است که می فرماید «من یعش عن ذکر الرحمن» یعنی خدای مهربان که این همه نعمت داده انسان از ذکر این رحمن رویگردان شده است. اگر کسی از ذکر این رحمن روبرگرداند نتیجه اش این می شود که یک شیطان را بر او مسلط می کنیم در آن صورت وقتی شیطان بر او مسلط شد او را هر کجا که بخواهد می برد «فهو له قرین» این شیطان همراه و قرین اوست و تمام زمینه های گناه را برایش فراهم می کند و اعمال زشت را خوب جلوه می دهد و انسان را از یاد خدا باز می دارد و انسان فکر می کند که روی موازین شرع کار می کند.

ص: ۴۱۹

۱- (۷) طه: ۱۲۴.

۲- (۸) طه: ۱۲۵

۳- (۹) طه: ۱۲۶.

۴- (۱۰) زخرف: ۳۶ تا ۳۹.

نتیجه: شیطان دو کار می کند:

۱- انسان را از کار خیر باز می دارد و اگر هم بخواهد کار خوبی بکند تبدیل به گناه می شود.

۲- گناه را خوب جلوه می دهد و انسان خیال می کند در راه حق است و هیچ گاه به فکر توبه نمی افتد «حتی اذا جائنا» شیطان تا موقعی که مرگ برسد همراه او هست بعد از مرگ حتی در قبر و حشر و در پیشگاه الهی همراه اوست. آنجاست که انسان می گوید ای کاش بین من و تو به اندازه مشرق و مغرب بود زیرا وقتی چشمش به آن شیطان می افتد خاطرات معصیت و گناهان دنیا را به یاد می آورد و زجر می برد که چه به روز خود آورده است اینجاست که فریاد می زند تو کیستی که مرا رها نمی کنی ای کاش بین من و تو فاصله مشرق تا مغرب بود و تو بد همراهی هستی خدا می فرماید امروز این آرزوها هرگز محقق نمی شود بلکه این شیطان در برزخ و قیامت در جهنم همراه تو است. دلیل این عقوبت با این قرین این است که «اذا ظلمتم» چون ظلم کردی و غافل شد و اعراض از یاد خدا باعث این حالت شد و اگر نه خدا ظلم نکرده که دست اکنون بسته است بلکه نتیجه کار خودت همین عذاب است و توبه هم نکرد ای کاش انسان از گناه خود توبه کند «انکم فی العذاب مشترکون» هر دو در جهنم هستند. این هم یک نتیجه از غافل شدن از یاد خدا.

خدا ان شاء الله همه ما را متوجه به یاد خودش بنماید.

ص: ۴۲۰

بحث فقهی: دیه موی سر زن:

اگر کسی موی سر زنی را از بین ببرد یا جوری بتراشد که دیگر نروید یا دارویی بخوراند به هر علت موی سر زن را از بین برد و دوباره نرویید یک دیه کامله زن بدهکار است و اگر دوباره رویید هر چند گروهی گفتند ارش دارد اما قول حق این است که «مهر نسائها» یعنی مهرالمثل دارد و مدرک این نظر روایت عبدالله بن سنان (۱) بود که خواندیم و امام در ذیل روایت فرمود «یابن سنان إن شعر المرأه وعذرتها شریکان» و در مورد علت حکم فرمود بکارت دختر و موی سر دختر عدل و همطراز هستند هر کدام از بین برود؛ عامل از بین رفتن باید مهرالمثل بپردازد.

مرحوم صاحب جواهر (۲) در ذیل بحث روایت فرمودند روایت ضعیف است چون در سند محمد بن سلیمان قرار دارد و مجهول است اما چون مشهور فتوی داده اند بلکه بالاتر از مشهور ادعای اجماع شده است لذا ضعف سند جبران می شود.

مرحوم شیخ در تهذیب (۳) این روایت را به جای محمد بن سلیمان که در روایت صدوق (۴) و کلینی (۵) آمده است از سلیمان بن منقری که همان سلیمان بن داود منقری است و در رجال آمده است گرچه مذهب حق نداشت اما ثقه است نقل کرده است بنابراین روایت مورد اعتبار است و ضعف سند ندارد تا به قول صاحب جواهر با عمل اصحاب جبران شود پس دو مورد مطرح است:

ص: ۴۲۱

۱- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۴، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب ۳۰، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۱۲) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۴، ط دارالکتب الاسلامیه: «مضافا إلی خبر عبد الله بن سنان الذی رواه المحمدون الثلاثه المنجبر بما عرفت بناءا علی أن فی سنده محمد بن سلیمان وهو مجهول»

۳- (۱۳) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۲، ح۱۰۳۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۱۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۷، ح۵۰۶۱، ط جماعه المدرسین: «روی إبراهیم بن هاشم، عن صالح بن السندی، عن محمد بن سلیمان البصری، عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبی عبد الله (علیه السلام)»

۵- (۱۵) الکافی ۷: ۲۶۱، ح ۱۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

مورد اول: مو از بین رفت و دوباره نرویید.

مورد دوم: مو از بین رفت و دوباره رویید و رشد کرد.

مدرک هر دو مورد همین روایت عبدالله بن سنان است.

مرحوم صاحب وسائل (۱) همین روایت را از مرحوم شیخ نقل می کند نه از کلینی و فقیه و در سلسله سند عنوان محمد بن سلیمان منقری ثبت کرده است یعنی در نقل کافی و فقیه محمد بن سلیمان آمده است و در نقل تهذیب سلیمان بن داود منقری آمده است اما وسائل محمد بن سلیمان منقری ثبت کرده است.

ملاحظه می فرمایید محمد بن سلیمان و سلیمان بن داود منقری دو نفر هستند اما دو صاحب وسائل بین این دو جمع کرده است و فرمود محمد بن سلیمان منقری.

مرحوم آقای خویی (۲) می فرماید چنین کسی در عالم، وجود ندارد زیرا محمد بن سلیمان وجود دارد اما مجهول است و سلیمان بن داود منقری وجود دارد و ثقه است اما محمد بن سلیمان منقری وجود ندارد آقای خویی در ادامه می فرماید «وهو سهو من قلمه الشریف».

علت اشاره به ضرب وجیع در روایت:

در روایت مورد استناد امام(ع) فرموده بود «ویضرب ضربا وجیعا ویحبس فی سجن المسلمین» باید گفت علت این حبس انتظار برای تعیین تکلیف در استبراء موی سر زن است. و علت ضرب فعل محرمی است که جانی انجام داده است و به همین علت تعزیر می شود چون دیه بابت موی سر است پس بابت ارتکاب حرام باید تعزیر شود.

۱- (۱۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۴، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب ۳۰، ح ۱، ط آل البیت.
۲- (۱۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۱۵، ط العلمیه.

چگونگی تعیین مهر المثل:

گفتیم اگر مو دوباره رویید جانی باید مهرالمثل بپردازد.

اکنون در مورد چگونگی تعیین مهرالمثل می گوییم مهر المثل را با مهرالسنه که پانصد درهم یعنی پانصد مثقال نقره که مهریه فاطمه زهراء(س) بود می سنجیم. اگر مهرالمثل از مهرالسنه بیشتر شد همان مهرالسنه را اخذ می کنیم و در مقایسه با دیه یک زن اگر مهرالمثل کمتر از دیه یک زن بود جانی مهرالمثل را بدهکار است و اگر مهرالمثل از مقدار یک دیه کامل زن بیشتر شد می گوییم جانی فقط اندازه یک دیه کامله زن بدهکار است و بیش از دیه کامله یک زن غرامت نمی پردازد زیرا در کشف اللثام (۱) می فرماید اجماع داریم که دیه عضو هیچگاه بیشتر از دیه کامل انسان نمی شود و لازمه اش این است که اگر دیه عضو با دیه کامله مساوی شد اخذ غرامت در حد مساوی منعی ندارد.

تعیین زمان پرداخت دیه موی سر زن:

مطلبی مطرح است که وقتی جانی موی سر یک زن را از بین برد با توجه به اینکه احتمال دوباره روییدن مو وجود دارد و اگر مو دوباره رویید حکم متفاوت است یعنی اگر نرویید جانی دیه کامله یک زن را بدهکار است و اگر دوباره رویید جانی مهرالمثل بدهکار است؛ اکنون پرسش این است که راه حل محاکمه و محکوم کردن جانی چیست؟

در اینجا دو راه حل مطرح است:

راه اول: ارجاع به کارشناس: پس از انجام جنایت به کارشناس مراجعه می شود اگر کارشناس تشخیص داد مو قابل روییدن دوباره نیست جانی به پرداخت دیه محکوم می شود و اگر نظر کارشناسی می گفت موی سر این زن مجنی علیها قابلیت روییدن دوباره را دارد جانی به مهرالمثل محکوم می شود.

ص: ۴۲۳

۱- (۱۸) کشف اللثام ۱۱: ۳۲۶، ط جماعه المدرسین.

راه دوم: مهلت یکساله تا مشخص شدن وضعیت روییدن مو: صاحب مفتاح الکرامه (۱) از مرحوم علامه (۲) در تحریر مطلبی نقل می کند که فرمود می توانند به مدت یک سال صبر کنند اگر پس از یک سال مو نرویید جانی به یک دیه کامله محکوم می شود و اگر مو رویید مهرالمثل بدهکار است.

دلیل مهلت یک ساله در پرداخت دیه:

سلمه بن تمام (۳) «قال اهرق رجل قدرا فیها مرق علی راس رجل فذهب شعره فاختصموه فی ذلک الی علی(ع) فاجّله سنه فجاء فلم ینبت شعره فقضی علیه بالدیه»

سلمه بن تمام گوید مردی ظرف آبگوشت را روی سر مردی خالی کرد و تمام موی آن مرد ریخت و جریان دعوا نزد امیرالمؤمنین برده شد و امام یک سال به جانی مهلت داد و پس از یک سال معلوم شد امکان روییدن دوباره وجود ندارد لذا امیرالمؤمنین حکم به پرداخت دیه صادر کردند.

نتیجه: بر اساس این روایت جانی برای پرداخت دیه یا ارش یک سال مهلت دارد تا تعیین تکلیف شود.

فرعان:

فرع اول: تقاضای جانی برای تعجیل در مجازات: اگر جانی اصرار داشته باشد بدون مهلت، تعیین تکلیف شود می توانند جانی را محکوم به ارش کنند زیرا قدر متیقن این است که ارش بدهکار می شود و بعد از تعیین تکلیف نهایی اگر نتیجه بر روئیدن مو بود ارش دارد و مجنی علیها حقش را گرفته است و اگر مو در نیامد مجنی علیها مازاد ارش تا دیه کامل را از جانی دریافت می کند.

۱- (۱۹) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۷۸، ط بیروت (القدیمه).

۲- (۲۰) تحریر الاحکام ۲: ۲۷۱، ط آل البیت (القدیمه): «و متی یؤخذ الدیه و یعلم عدم الإنبات الظاهر أنّه سنه»

۳- (۲۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۷، ح۳، ط آل البیت.

فرع دوم: اگر بعد از یکسال که صبر کردند و مو در نیامد و حکم به دیه کامله دادند و یا بعد از نظر کارشناسی مبنی بر عدم امکان روییدن دوباره مو حکم به دیه کامله دادند؛ بطور اتفاقی بعد از دو سال مثلا موها رویید و رشد کرد آیا جای اعتراض برای جانی وجود دارد؟ در مسأله دو قول است:

قول اول: بعضی می گویند گرچه زمان گذشته باشد مجنی علیها مازاد را باید برگرداند.

قول دوم: گروهی دیگر این است «هذه موهبه جدیده هبه من الله» و جانی نمی تواند مراجعه کند و مازاد دیه از ارش را طلب کند.

این فرع در موارد دیگر نیز مطرح است و در جای خود آن را مورد بحث قرار می دهیم و دلیل هم دارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه موی دو ابرو) ۹۱/۰۱/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه موی دو ابرو)

مروری بر فروع مسأله ۱:

مسأله۲ «لو نبت بعضه دون بعض فهل فیه الأرش أو أخذه من الدیه بالحساب فیلاحظ نسبه غیر النابت إلی الجمیع فیؤخذ نصف الدیه إن کان نصفا وثلثها إن کان ثلثا وهکذا ولا یلاحظ خفه الشعر وکثافته؟ الثانی أرجح فی غیر النابت، وفی النابت لا یسقط الأرش علی الظاهر.»

بحث دیه موی سر و صورت مرد و نیز موی سر زن با تمام جزئیات در مسأله ۱ مورد بررسی قرار گرفت و گذشت.

اکنون مسأله۲ این است که اگر جانی موی سر زنی را نابود کرد و پس از مدتی بعضی از موها رویید و بعضی دیگر نرویید حکم دو قسمت چیست؟

ص: ۴۲۵

امام فرمود ارجح این است که هر کدام حکم خودش را داشته باشد و این قول امام دو وجه دارد:

وجه اول: نصف مویی از سر که نرویید را به نسبت تمام دیه می سنجیم و مساحت سر را محاسبه می کنیم و طبق آن دیه را محاسبه می کنیم.

وجه دوم: همانطور که در کل سر اگر موها ریخته بود و مجدد می رویید ارش محاسبه می شد اکنون که نصف مو رویید ارش

محاسبه می شود.

قابل ذکر است که در این قسمت تناسب راه ندارد بلکه معیب را قیمت می کنند و به عنوان دیه دریافت می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۱) و صاحب مفتاح الکرامه (۲) از مرحوم علامه (۳) در تحریر این قول را نقل می کننـد که فرمود «لو ذهب بعض شعر الراس أو بعض اللحیه علی وجه لا ینبت ففیه الدیه بحساب الباقی ویعتبر بنسبه محل المقلوع منه الی الجمیع ولو نبت بعضه ففیه الارش ولا یعتبر نسبته الی ارش الجمیع بالجزء»

«ویدل علیه الاجماع علی الظاهر ویدل علی الحکم المذکور بعد الاجماع النص الوارد فی الحاجب» (۴)

مراد از نص وارد در حاجب روایت ابو عمرو متطبب (۵)

(۶) است که بعدا می خوانیم.

ص: ۴۲۶

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۰، ط بیروت (القدیمه).

۳- (۳) تحریر الاحکام ۵: ۵۸۱، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۴- (۴) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۰، ط بیروت (القدیمه).

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۹، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲، ح۳، ط آل البیت.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۰، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲، ح۵،ط آل البیت.

مسأله۳ «تشخیص عدم نبات الشعر أبدا موکول إلی أهل الخبره فإن حکم أهل الخبره بعدم النبات تؤخذ الدیه، ولو نبت بعد ذلک فالظاهر رجوع ما فضل من الدیه.»

موضوع مسأله۳ قبلا به تناسب در مسأله۱ تحت عنوان «تعیین زمان پرداخت دیه موی سر زن» مورد بررسی قرار گرفت و گفتیم اگر جانی باعث نابود شدن موی انسانی شد از کجا مشخص شود که مو در می آید یا در نمی آید؟

۱- بعضی گفتند تا یک سال صبر می کنند.

۲- بعضی هم گفتند اگر اهل فن نظر دادند که دیگر مو درنمی آید به همان نظر عمل می شود و همان موقع حکم به دیه کامله داده می شود و اگر تصادفا درآمد ارش را از دیه ای که گرفته بود محاسبه می کنند و مازاد را برمی گرداند.

با توجه به بررسی تفصیلی این موضوع در ضمن مسأله ۱ از این مسأله نیز می گذریم.

مسأله۴ «لو زاد مهر مثل المرأه علی مهر السنه یؤخذ مهر المثل، نعم لو زاد علی الدیه الکامله فلیس لها إلا الدیه، ویحتمل الرجوع إلی الأرش.»

موضوع مسأله۴ را نیز در ذیل مسأله۱ که اگر موی زن دوباره رویید مهرالمثل پرداخت می شود و اگر زاید بر مهرالسنه باشد که پانصد درهم است همان مهرالسنه پرداخت می شود و اگر در مواردی مهرالسنه بیش از دیه کامله زن شد بررسی کردیم و گفتیم اجماعی است که غرامت عضو نباید زاید بر دیه کامله زن باشد.

البته در کیفیت ضربات وارده بر اثر ریزش مو ممکن است نسبت به ضربات قبل از ریزش یا بعد از ریزش جانی تعزیر شود.

ص: ۴۲۷

دیه موی دو ابرو:

مسأله۵ «فی شعر الحاجبین معا خمسمأه دینار، وفی کل واحد نصف ذلک، وفی بعض منه علی حساب ذلک، هذا إذا لم ینبت، وإلا ففیه الأرش، فلو نبت بعض ولم ینبت بعض ففی غیر النابت بالحساب، وفی النابت الأرش ظاهرا.»

اگر موی دو ابروی انسان به طور کامل بر اثر جنایت جانی ریخت؛ در مورد دیه دو قول است:

قول اول: نصف دیه کامله:

مرحوم محقق (۱) در شرایع همین تعبیر را دارند. مرحوم صاحب جواهر (۲) بعد از عبارت محقق می فرماید «وفاقا للاکثر» مرحوم شهید (۳) در مسالک می فرماید «وهو المشهور بین الاصحاب» مرحوم ابن ادریس (۴) در سرائر ادعای اجماع بر این حکم کرده است.

دلیل مسأله: خبر ابی عمرو المتطبب (۵)

(۶)

(۷) عن ابی عبدالله من افتاء امیرالمومنین که ظریف بن صالح این کتاب را نوشته بود و روایت مفصل است قسمتی از آن شاهد حرف ماست «ان اصیب الحاجب فذهب شعره کله فدیته نصف دیه العین» یعنی «ماتا دینار وخمسون دینار فما اصیب منه فعلی حساب ذلک»

۱- (۷) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۰، ط استقلال طهران.

۲- (۸) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۵، ط دارالکتب العلمیه.

۳- (۹) مسالک الافهام ۱۵: ۳۹۹، ط المعارف الاسلامیه.

۴- (۱۰) السرائر ۳: ۳۷۸، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۹، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲، ح۳، ط آل البیت: «وعنهم،

۶- (۱۲) عن سهل، عن الحسن بن ظریف، عن أبیه ظریف بن ناصح عن عبد الله بن أیوب، عن أبی عمرو المتطبب قال: عرضته علی أبی عبد الله علیه السلام قال»

۷- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۰، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲، ح۵،ط آل البیت: «وباسناده عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن فضال، وعن محمد بن عیسی، عن یونس جمیعا، عن الرضا علیه السلام قالا: عرضنا علیه الکتاب فقال»

روایت از امام صادق(ع) نقل شده و در کشف اللثام [(۱)]

[(۲)] می فرماید «وروی ایضا عن الرضا(ع)»

روایت طولانی است اما محل شاهد این است که «ف-دیته نصف دیه العین» یعنی «مأتا وخمسون دینار» که اگر موی تمام یک ابرو ریخت دویست و پنجاه دینار دیه دارد و اگر کمتر بود به نسبت محاسبه می شود.

مرحوم شهید در مسالک [(۳)] می فرماید «هذا القول هو المشهور بین الاصحاب ومستنده غیر معلوم»

اقول: از مرحوم شهید بعید است که اول بفرماید مشهور است و در عین حال بفرماید مستند و دلیل ندارد لذا در توجیه کلام شهید می گوییم ممکن است گفته شود مراد شهید این است که سند آن قابل مناقشه است.

و مرحوم آقای خویی [(۴)] هم می فرماید که روایت نقل شده «بعده طرق عن ابی عبدالله(ع) کلها ضعیفه»

لکن مرحوم کلینی [(۵)] و مرحوم شیخ [(۶)] نقل کرده است به سند صحیح و لذا می گوییم درست است که سندش ضعیف باشد اما منجبر به عمل اصحاب است.

۱- (۱۴) کشف اللثام ۱۱: ۳۲۷، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۵) فقه الامام الرضا(ع): ۳۱۶، ط کنگره امام رضا(ع)، مشهد مقدس: «إذا أصیب الحاجب فذهب شعره کله فدیته نصف دیه العین ، فإن نقص من شعره شئ حسب علی هذا القیاس»

۳- (۱۶) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۰، ط المعارف الاسلامیه.

۴- (۱۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۷۱، ط العلمیه.

۵- (۱۸) الکافی ۷: ۳۳۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۱۹) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۸ و ۲۹۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

قول دوم: یک دیه کامله:

در مقابل قول اول که گفت دو ابرو نصف دیه کامله دارد قول دیگری است که می گوید به استناد آن روایتی که می گفت هرچه که در بدن انسان جفت باشد دیه کامله دارد اگر دو ابرو از بین رفت دیه کامل دارد.

مرحوم ابن زهره (۱) فرمود: «وفی ذهاب شعر الحاجبین إذا لم ینبت، الدیه کامله، وفی أحدهما نصف الدیه»

و صاحب إصباح (۲) فرمود: «وفی ذهاب شعر الحاجبین إذا لم ینبت، الدیه» و حتی شیخ در موضعی از مبسوط (۳)

(۴) فرمود «فأما اللحیه و شعر الرأس و الحاجبین فإنه یجب فیه عندنا الدیه».

مناقشه در قول دوم:

می گوییم درست است که روایات بطور کلی گفتند اعضای جفت دیه کامله دارد اما آن روایات (۵) عام است و اینجا روایت معتبر داریم که مخصص آن روایات می شود یعنی در تمام موارد اعضاء جفت، یک دیه کامله دارد الا در دو ابرو که روایت فرمود هر دو ابرو نصف دیه دارد.

۱- (۲۰) غنیه النزوع : ۴۱۷، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۲- (۲۱) إصباح الشیعه بمصابیح الشریعه : ۵۰۴، ط مؤسسه الامام الاصادق(ع): «و فی ذهاب شعر الحاجبین إذا لم ینبت، الدیه، و فی إحدیهما نصف الدیه، فإن نبت ففیه الأرش. وقیل: فی ذهاب شعر الحاجبین: نصف الدیه، و فی إحدیهما: ربعها، [فإن نبت ففیه الأرش].»

۳- (۲۲) المبسوط ۷: ۱۵۳، ط المرتضویه.

۴- (۲۳) گفتنی است مرحوم شیخ در ج۷، ص۸۳ از مبسوط فرمود: «وعندنا یضمن شعر الرأس إذا لم یعد بکمال الدیه، و کذلک شعر اللحیه و شعر الحاجبین بنصف الدیه»

۵- (۲۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت: «قال کل ما کان للانسان اثنان ففیهما الدیه وفی احدهما نصف الدیه وما کان فیه واحد ففیه الدیه»

و بعضی هم می گویند که ابرو دیه خاص ندارد و عضو خاص حساب نمی شود بلکه همراه با چشم محاسبه می شود.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه مژه) ۹۱/۰۱/۲۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه مژه)

دیه دو ابرو:

در بحث دیه شعر حاجبین گفتیم اگر کسی با انجام جنایتی ابروی انسانی را از بین ببرد اگر ابروها دوباره نرویید، دیه اش نصف دیه عین است که پانصد دینار دیه یک عین بود یعنی مجموع دو ابرو نصف دیه کامله دارد و هر یک ابرو دویست و پنجاه دینار دیه دارد. و اگر دوباره رویید به اعتبار ضربات وارده، جانی محکوم به ارش است.

اکنون می گوییم امام در ذیل مسأله۵ فرعی را متعرض می شود و می فرماید: «فلو نبت بعض ولم ینبت بعض» اگر پس از نابود شدن ابروها قسمتی از آن دوباره رویید و قسمتی دیگر قابلیت روییدن نداشت غرامت آن قسمتی که نرویید بحساب کل مقایسه می شود. اگر کل ابرو نمی رویید دویست و پنجاه مثقال طلا بود حال این مقدار نروییده را با کل دیه دو ابرو مقایسه می کنند و دیه اش را می گیرند و برای آن قسمتی که دوباره رویید بابت ضربات وارده ارش محاسبه می شود و نیز با موردی که اگر کل ابرو دوباره می رویید ارش ضربات وارده چقدر بود اکنون که بخشی از آن دوباره رویید چند سهم از کل است و به نسبت محاسبه می شود.

و گفتیم دلیل این فتوی روایت متطبب (۱)

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۹، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲، ح۳، ط آل البیت.

(۱) است که خواندیم و در ذیل فرمود «وما اصیب منه فعلی حساب ذلک» پس به صراحت از این عبارت استفاده می شود اگر برخی از ابرو از بین رفت و دوباره نرویید دیه آن با مقایسه دیه کل ابروها محاسبه می شود.

تعمیم حکم دیه ابرو به دیگر اعضاء:

بعضی از فقهاء از ذیل روایت متطبب استفاده کلی کردند و گفتند حاجب خصوصیتی ندارد و حکم را تعمیم به مطلق شعر دادند و گفتند شعر رأس و نیز لحیه اگر طی جنایت نابود شود و بخشی از آن دوباره قابل روییدن نباشد دیه آن با کل دیه رأس و یا دیه لحیه مقایسه و محاسبه می شود.

مرحوم صاحب جواهر (۲) بعد از اشاره به روایت ابوعمرو متطبب می فرمایند «ومن هنا لم یخص ذلک المقام بل هو ثابت فی شعر الراس واللحیه کما صرح به الفاضل (۳) وغیره»

از همین روایت استفاده می کنیم که حکم، اختصاصی به ابرو ندارد بلکه تعمیم دارد و موی سر و لحیه را نیز شامل می شود و مرحوم علامه و دیگران نیز این برداشت را کرده اند.

اقول: ما در درس های قبل گفتیم به مقتضای قاعده به مساحت مراجعه می شود اما گفتیم در حاجب دلیل از روایت داریم. این روایت متطبب همان دلیل است پس محاسبه نسبت درصد موی سر و صورت در جایی که دوباره نرویید دلیل روایی دارد. و در مورد قسمتی که دوباره رویید ارش دارد و کیفیت محاسبه به این صورت است که بعض مو را با کل مقایسه می کنیم.

ص: ۴۳۲

۱- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۰، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲، ح۵،ط آل البیت.

۲- (۳) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۴) قواعد الاحکام ۳: ۶۷۰، ط جماعه المدرسین.

روایت متطبب روایت صحیحه است و قاعده جفت شامل اینگونه موارد نمی شود یعنی بعید است ابرو همانند یک جفت عضو باشد و بر فرض روایت جفت شامل ابرو شود گفتیم با این روایت متطبب تخصیص می خورد. البته آقای خویی (۱) نیز فرمود روایت متطبب صحیحه است.

مسأله۶ «وفی الاهداب الاربعه أی الشعور النابته علی الاجفان أقوال أقربها الارش، واحوطها الدیه کامله مع النبت» اهداب جمع «هُدب» است به معنای مژه، و «هُذب» هم خوانده شد.

در چشم ها چهار مژه داریم اگر کسی چهار مژه را از بین ببرد در مورد دیه مژه سه قول مطرح شده است:

قول اول: دیه کامله: مرحوم شهید در مسالک (۲) می فرماید «هو مذهب الشیخ (۳) وابن حمزه (۴) والعلامه فی القواعد (۵) »

مرحوم صاحب جواهر (۶) نظیر همین مطالب را نقل کرده است گرچه کمی در نسبت داده شده به وسیله مسالک تردید کرده است.

دلیل مسأله: به روایات کلی استدلال کردند که آنچه که در انسان از اعضاء دو تایی است دیه کامله دارد در اینجا اضافه می کنند که اگر یک عضو باشد مثلاـ بینی یا زبان دیه کامله و اگر دو تایی یک عضو شوند مثل گوش، چشم، دست و پا دیه کامله دارد و اگر چهارتایی مثل مژه یک عضو شود دیه کامله دارد و هر یک مژه ربع دیه دارد و خود پلک چشم را نیز به همین صورت مطرح کردند یعنی چهار پلک و هر پلکی ربع دیه دارد. و این نوعی استنباط از روایت است همانطور که در دو تا کل دیه دارد در چهار تا هم یک دیه کامله دارد.

ص: ۴۳۳

۱- (۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۷۱، ط العلمیه.

۲- (۶) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۰، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۷) الخلاف ۵: ۲۳۷، ط جماعه المدرسین.

۴- (۸) الوسیله : ۴۴۲، ط کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۵- (۹) قواعد الاحکام ۳: ۶۷۰، ط جماعه المدرسین.

۶- (۱۰) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۸، ط دارالکتب العلمیه.

مرحوم شیخ (۱) در خلاف می فرماید «دلیلنا اجماع الفرقه واخبارهم» و مرادشان همان اخبار کلی است.

مناقشه در قول اول:

اولا: مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید بعید است آن قاعده کلی شامل مژه شود بلکه مراد اعضای مستقل است و ابرو و مژه ها مستقل نیستند.

ثانیا: علی فرض اینکه اینجا را شامل بشود می گوییم در روایت تصریح به دو تایی بودن دارد و اگر برای چهارتایی همین حکم را بیان کنیم به نوعی شبه قیاس است.

قول دوم: نصف دیه: مرحوم شهید (۳) از قاضی در مهذب (۴) نقل می کند مژه کالحاجبین است که اگر دو ابرو از بین رفت نصف دیه دارد مژه ملحق به ابرو است یعنی دیه اهداب نصف دیه است.

مناقشه در قول دوم:

مرحوم صاحب جواهر (۵) می فرماید «لا- موافق له» غیر از قاضی کسی این فتوی را ندارد «ولا- دلیل لا- من عموم ولا- من خصوص» پس این قول هم کنار می رود.

قول سوم: ارش در صورتی که منفردا نابود شود: مشهور فتوی دادند در صورتی که فقط مژه از بین برود ارش دارد یعنی باید قیمت گذاری شود اما اگر با پلک چشم از بین برود آنجا فقط دیه پلک چشم محاسبه می شود و مژه تبع است و دیه و ارش ندارد مثل اینکه دست کسی قطع شود موی دست تابع است و اگر فقط موی دست از بین برود ارش دارد.

۱- (۱۱) الخلاف ۵: ۲۳۷، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۲) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۸، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۳) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۱، ط المعارف الاسلامیه.

۴- (۱۴) المهذب ۲: ۴۷۶، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۵) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم محقق (۱) می فرماید «الاقرب السقوط» و مرحوم شهید (۲) در مسالک می فرماید «هو الاصح ولعدم دلیل صالح علی التعیین» مرحوم شهید می فرماید بلا شبهه جنایتی واقع شد و مقدر ندارد پس ناچار می گوییم ارش دارد.

پس روایت یا مستندی نداریم لذا ارش دارد بعلاوه اگر شک کنیم که آیا زائد بر ارش بدهکار است یا خیر؟ اصاله البرائه جاری است.

مرحوم امام هم می فرماید «وفی الاهداب الاربعه ای الشعور النابته علی الاجفان اقوال اقربها الارش واحوطها الدیه کامله»

دلیل ارش: می گوییم چون جنایتی واقع شد و نمی تواند مجانی باشد پس ارش دارد.

دلیل دیه: می گوییم به اعتبار همان روایات کلی می فرماید دیه کامله یعنی جنایتی واقع شد و احتیاط این است که دیه بدهند.

البته جواب دادیم اولاً: بعید است که حتی پلک را بگوییم عضو است. ثانیا: روایت می گوید دو تا بودن یک عضو است و چهارتا را شامل نمی شود.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(حکم موارد غیر مقدر – دیه لحیه خنثی و مرئه – دیه دو چشم – دیه چشم معیوب) ۹۱/۰۱/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(حکم موارد غیر مقدر دیه لحیه خنثی و مرئه دیه دو چشم دیه چشم معیوب)

مسأله۷ «لا تقدیر فی غیر ما تقدم من الشعر (۳) لکن یثبت له الارش ان قلع منفردا» در مورد شعر تاکنون مواردی مورد بحث قرار گرفت.

۱- (۱۶) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۰، ط استقلال طهران.

۲- (۱۷) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۱، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۱) آنچه گذشت عبارت است از؛ موی سر مرد و زن، موی سر زن، موی ابرو، موی مژه.

اکنون در مسأله ۷ می فرماید در غیر مواردی که در دیه مو گفته شد موارد دیگری است که در بدن انسان مو دارد مثل گرده، سینه، ساعد و غیره یعنی موهای دیگر که دیه مقدر ندارد اگر موهایی که مقدر ندارد توسط جنایت از بین رفت مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: از بین رفتن مو و سالم ماندن بدن:

در این صورت علی القاعده باید ارش داشته باشد.

مرحوم امام فرمود «لا تقدیر فی غیر ما تقدم من الشعر»

مرحوم محقق (1) در شرایع می فرماید «وما عدا ذلک من الشعر کالنابت علی الساعدین او ساقین لا تقدیر فیه» این موارد نظیر دو بازو یا دو زانو دیه مقدر ندارد «استنادا الی البرائه الاصلیه» منتهی گرچه دیه ندارد اما جنایتی انجام شد و دردی ایجاد شد یا عیبی واقع شد لذا برای احقاق حق مجنی علیه ارش دارد یعنی با محاسبه قیمت با فرض عبد بودن محاسبه می شود.

صورت دوم: از بین رفتن مو به تبع از بین رفتن عضو:

اما اگر مویی که از بین رفت به تبع عضوی است که از بین رفته است در این صورت دیه و ارش ندارد یعنی تابع است زیرا وقتی مثلا دست دیه دارد مو تابع خود دست است.

مرحوم صاحب جواهر (2) هم بعد از کلام محقق می فرماید «بلا خلاف اجده فیه بل عن المهذب البارع (3) الاجماع علیه»

۱- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۰، ط استقلال طهران: «وما عدا ذلک فی الشعر لا تقدیر فیه ، استنادا إلی البراءه الأصلیه.»

۲- (۳) جواهرالکلام ۴۳: ۱۷۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۴) المهذب البارع ۵: ۳۰۶، ط جماعه المدرسین.

مسأله ۸ « يثبت الأرش فى لحيه الخنثى المشكل وكذا فى لحيه امرأه لو فرض النقص وفى كل مورد مما لا تقدير فيه، ولو فرض أن إزاله الشعر فى العبد أو الأمه تزيد فى القيمه أو لا ينقص منها لا شئ عليه إلا التعزير، ولو فرض التعييب بذلك وجب الأرش.»

مسأله۸ بحث خنثى مشكل است و مورد ندارد و ما از آن رد مى شويم.

و لحيه زن نيز مورد ابتلاء و بحث نيست لذا از آن مى گذريم زيرا عنوان لحيه مطرح است كه مورد نادر است.

الثانى العينان: دوم از اعضاى بدن دو چشم است.

مرحوم امام مى فرمايد «فى العينين معا الديه وفى كل واحده منهما نصفها»

اگر هر دو چشم از بين رفت يک ديه كامله دارد و اگر يک چشم نابود شد نصف ديه دارد.

مرحوم شهيد (۱) در مسالك مى فرمايد «اجمع المسلمون على ان فى العينين معا الديه وفى احداهما من الصحيح نصف الديه» جميع مسلمين اجماع دارند كه ديه دو چشم ديه كامله است و يک چشم نصف ديه است.

مرحوم صاحب جواهر (۲) بعد از بيان محقق مى فرمايد «بلا خلاف بيننا بل وبين غيرنا» يعنى اين مسأله مورد اتفاق همه علماى مسلمين است.

دليل مسأله:

۱- اجماع.

۲- روايت: دوگونه روايت داريم:

دسته اول: رواياتى كه بالعموم دلالت دارد؛

۱- صحيحه عبدالله بن سنان (۳) عن ابى عبدالله «قال ما كان فى الجسد منه اثنان ففيه نصف الديه» مثل اليدين والعينين هر عضوى از بدن انسان جفت و دو تا باشد در هر فرد از يک جفت نصف ديه است روايت عام است هر عضوى را شامل مى شود.

۱- (۵) مسالك الافهام ۱۵: ۴۰۴، ط المعارف الاسلاميه.

۲- (۶) جواهرالكلام ۴۳: ۱۸۱، ط دارالكتب الاسلاميه.

۳- (۷) وسائل الشيعه ۲۹: ۲۸۳، كتاب الديات، أبواب ديات الاعضاء، باب۱، ح۱، ط آل البيت.

۲- صحیحه هشام بن سالم [(۱)] «قال کل ما کان فی الانسان اثنان ففیهما الـدیه وفی احدهما نصف الدیه وما کان فیه واحد ففیه الدیه»

عبـارت روایت دوم صـریح تر است که در هر یک جفت دیه کامله است و در یکی از آن دو نصف دیه است و هر عضوی که در بدن انسان مثل زبان یا بینی تک باشد دیه کامله دارد.

دسته دوم: روایاتی که بالخصوص دلالت دارد؛

۱- صحیحه حلبی [(۲)] «عن ابی عبدالله قال ..... وفی العینین الدیه وفی احداهما نصف الدیه»

روایت مفصل است مواردی نظیر گوش و زبان را مطرح می کند که محل شاهد ما قسـمت عینین است روایت صحیحه است و صراحت بر دیه کامله در دو چشم دارد.

۲- معتبره سماعه [(۳)] «.... والعین الواحده نصف الدیه» این روایت هم مفصل است محل شاهد ما این است که فرمود جنایت بر یک چشم نصف دیه دارد.

نتیجه: اجماع و اتفاق داریم و از نظر روایات هم بالعموم و بالخصوص دیه چشم دیه کامل است.

حکم جنایت بر چشم معیوب:

اگر چشم معیوب باشـد و جنـایت روی چشم معیوب انجـام شـده باشـد ماننـد کسـی که اعمش است یـا اعور است چه حکمی دارد؟

۱- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.
۲- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۴، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۴، ط آل البیت.
۳- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۰، ط آل البیت.

دلیل خاصی برای چشم معیوب نداریم از این جهت به اطلاق روایات عمل می کنیم وقتی اطلاق آمد خود دلیل است و شبهه نمی آید.

مرحوم امام می فرماید اقسام چشم های معیوب مانند صحیح است زیرا چشم اطلاق دارد که روایت گفته است دو چشم یک دیه کامله دارد و در روایت هیچ قیدی نیامده است.

نتیجه: موارد ذیل دیه کامله دارد:

اعمش: کسی که چشمش ضعیف و دچار آبریزش باشد.احول: لوچ یعنی کسی که دو تایی می بیند.اخفش: یعنی روز کور.اعشی: یعنی شب کور.ارمد: یعنی کسی که مبتلا به چشم درد است. تبصره:

یک عیبی گاهی در چشم است که گاهی در سیاهی چشم نقطه سفیدی وجود دارد در این صورت یک وقت است که بطور کلی نابینا می شود و جلوی دید را می گیرد این مصداق اعمی است اما اگر دید دارد ولو کم شده باشد مانند چشم صحیح است و اگر نصف دید را از بین برد یا ثلث دید را از بین برده است پس عیبی است که موجب نقص شده است دیه اش با دیه چشم سالم فرق می کند و این چشمی که معیوب شده بر اساس تشخیص پزشک به تناسب کم شدن دید نظیر ثلث یا نصف و غیره از دیه کم می شود و اگر ممکن نبود و پزشک نتوانست تشخیص دهد در این صورت چشمی است که بعد از جنایت نتوانستند مقدار نقص را مشخص کنند لذا می گوییم فیه الارش البته از بین رفتن زیبایی جداگانه محاسبه نمی شود بلکه یک مقدار دیه و ارش بخاطر همان است.

مسأله ۲ برای بعد ان شاءالله

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات [دیه اعور] ۹۱/۰۱/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: فقه: کتاب الدیات [دیه اعور]

مسأله۲: «فی العین الصحیحه من الاعور الدیه کامله ان کان العور خلقه أو بآفه من الله تعالی»

در بحث دیه چشم گفتیم بر اساس مقدر شرعی دو چشم دیه کامل دارد و یک چشم نصف دیه دارد. و استدلال به روایت شد و گذشت.

بحث امروز در مورد اعور است و اعور کسی است که یک چشم دارد.

اکنون بحث این است که اگر کسی چشم صحیح اعور را از بین ببرد دیه آن چیست؟

مسأله دو صورت دارد؛

صورت اول: گرچه در مورد دو چشم صحیح گفتیم هر یک چشم نصف دیه دارد اما در مورد اعور امام با یک قید می فرماید یک چشم صحیح اعور اگر از بین برود دیه کامل دارد به قید و شرط آنکه آن چشم نابینا یا خلقتا نابینا باشد یعنی از وقتی که به دنیا آمد یک چشم بینا داشت یا به آفت سماوی نابینا باشد یعنی با دو چشم بینا متولد شد ولی بر اثر حادثه سماوی یک چشم را از دست داد و اگر از روی جنایت باشد یعنی کسی یک چشمش را کور کرده است و او دیه هم گرفت شامل این حکم امام نمی شود.

دلیل مسأله:

الف: ادعای اجماع: مرحوم صاحب جواهر (1) می فرماید «بلاخلاف اجده فیه بیننا» همه فقهای شیعه می فرمایند عین اعور اگر از بین رفت دیه کامله دارد. «بل فی الخلاف» شیخ (2) در خلاف و بعض بزرگان دیگر ادعای اجماع کردند.

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۸۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۲۳۷، ط جماعه المدرسین.

ب: روایات:

۱- صحیحه حلبی (1) «عن ابی عبدالله قال فی عین الاعور الدیه کامله»

سند صحیحه است و می فرماید بر یک چشم انسان اعور اگر جنایتی واقع شد دیه کامله دارد و صریح در حکم است.

۲- عن ابی بصیر (۲) «عن ابی عبدالله قال فی عین الاعور الدیه»

این روایت نیز مشابه است و روایت صحیح است و مراد از «الدیه» یعنی دیه کامله که به حساب دینار ۱۰۰ دینار و به حساب درهم ۱۰هزار درهم یا صد شتر و غیره باید بپردازد.

۳- صحیحه محمد بن قیس (۳) قال «قال ابوجعفر قضی امیرالمومنین فی رجل اعور اصیبت عینه الصحیحه ففقئت؛ ان تفقأ احدی عینی صاحبه ویعقل له نصف الدیه وان شاء اخذ دیه کامله ویعفی عن عینی صاحبه»

روایت صحیحه است. امام باقر(علیه السلام) فرمودند امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مورد مرد اعوری که یک چشم صحیحش بر اثر جنایت نابود شد و از حدقه درآمد قضاوت کرد و فرمود:

۱- یک چشم جانی را قصاص می کنند و نصف دیه کامله را از جانی دریافت می کنند.

۲- اگر خواست دیه بگیرد یک دیه کامله می گیرد.

البته دیه کامل گرفتن بر فرض عدم مصالحه است وگرنه مجنی علیه می تواند به هر مقدار که خواست به کمتر از دیه کامله یا بیشتر از دیه کامله مصالحه می کند.

۱- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۰، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲۷، ح۱، ط آل البیت.
۲- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۱، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲۷، ح۳، ط آل البیت.
۳- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۱، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲۷، ح۲، ط آل البیت.

نتیجه: از روایت استفاده می شود یک چشم اعور دیه کامله دارد گرچه یک چشم است اما ارزش دو چشم را دارد زیرا این یک چشم اگر از بین برود به کلی بینایی از بین می رود پس در مقام قصاص نمی تواند به جای یک چشم دو چشم را قصاص کند لذا برای چشم دیگر دیه دریافت می شود.

۴- «عن ابی عمران الارمنی (۱)

(۲)

(۳)

(۴) عن عبدالله بن الحکم عن عن ابی عبدالله قال سألته عن رجل صحیح فقأ عین رجل اعور فقال علیه الدیه کامله فان شاء الذی فقأت عینه ان یقتص من صاحبه ویأخذ منه خمسه آلاف درهم فعل لان له الدیه کامله» (۵)

۱- (۶) گفتنی است در مورد ابوعمران ارمنی دو مطلب قابل ذکر است:

۲- (۷) أ. نقدر الرجال ۱: ۷۵، ط آل البیت: تفرشی احتمال داده است موسی بن زنجویه با کنیه ابوعمران الارمنی همان ابراهیم بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب باشد که مادر علی بن عبدالله زینب کبری عقیله بنی هاشم دختر امیرالمؤمنین(علیه السلام) است و ابراهیم بن علی بن عبدالله یعنی همان زنجویه ارمنی از اصحاب امام رضا(علیه السلام) بود.

۳- (۸) ب. معجم الرجال ۲۰: ۴۷، شماره۱۲۷۹۸: مرحوم آقای خویی می فرماید موسی بن زنجویه ابوعمران الارمنی در مشیخه فقیه با نام ابو عمران آمده است و مرحوم شیخ در یک مورد او را از اصحاب امام رضا(علیه السلام) خوانده است و در مورد دیگر فرمود او از هیچ امامی روایت نقل نکرده است.

۴- (۹) نتیجه: با توجه به اینکه عنوان ارمنی در بین سلسله روات فراوان آمده است ظاهرا «الارمنی» کنیه ابوعمران است چنانچه در سلسله روایات برخی دیگر از روات نیز به این کنیه خوانده شده اند.

۵- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۱، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲۷، ح۴، ط آل البیت.

یک انسان دارای دو چشم صحیح یک چشم انسان اعور یک چشم را از حدقه درآورد. امام فرمود اگر خواست دیه بگیرد دیه کامله دریافت می کند و اگر خواست قصاص کند یک چشم جانی را قصاص می کند و یک نصف دیه نیز دریافت می کند زیرا وقتی یک چشم را قصاص کرد تمام حق مجنی علیه استیفاء نشد پس باید نصف دیه نیز دریافت کند.

بررسی عرفی حکم دیه یک چشم انسان اعور:

اکنون به عنوان مؤید می گوییم از نظر اعتبار عرفی نیز جریان همان است که در روایت آمده است زیرا؛

اولا: انسانی که اعور است و یک چشم دارد تمام بیناییش همین یک چشم است و اگر از بین رفت مثل این است که انسان سالم هر دو چشمش را از دست داده باشد.

ثانیا: انسان اعور به منزله انسانی است که از این عضو یک عدد بیشتر ندارد یعنی یک چشم صحیح انسان اعور همانند تک عضوهای موجود در بدن است که یک دیه کامله داشت و روایت داشتیم اگر عضوی مثل بینی یا زبان در بدن فقط یک عضو است دیه کامل دارد انسان اعور فقط یک عضو برای دیدن دارد و بر اساس روایت اگر عضوی در انسان تک بود یک دیه کامله دارد.

خلاصه ادله: از مجموع گفتار بالا به دست می آید سه مورد می تواند دلیل یا مؤید حکم دیه کامله در جنایت بر چشم اعور باشد:

۱- اجماع.

۲- روایات.

۳- اعتبار عرفی.

صورت دوم: اما اگر عیب چشم معیوب خلقتا یا به عارضه سماوی نیست بلکه مثلا در اثر معالجه دارو ریختند و کور شد یا با ضربه ای اینگونه شد در اینجا همان یک چشم بینای اعور نصف دیه دارد زیرا در مقابل چشم اعور یا دیه گرفته است یا اینکه مستحق آن بوده و عفو کرده است. و یا جنایت کرد یک چشمش قصاص شد. پس مثل این است که این عین موجود است.

ص: ۴۴۳

دلیل مسأله:

در مورد دلیل صورت دوم می گوییم روایتی نداریم بلکه فقط جواهر (۱) می فرماید در مورد اینکه اگر یک چشمی که از اعور به خاطر جنایت نابینا شد و دیه آن را گرفته است یا با جنایتی که کرده بود قصاصش کردند دیه ندارد «بلا خلاف اجده فیه»

در مسالک (۲) مرحوم شهید می فرماید «وعلی تقدیر استحقاقه دیه اخری تکون الاخری بمنزله الموجوده لأنه اخذ عوضها أو استحقه فتکوت دیه الصحیحه علی اصلها بنصف دیه کامله»

چشم نابینای اعور به منزله بینا است چون عوض آن را گرفته است در نتیجه برای تک چشم باقی مانده که اکنون بر آن جنایت شده است با محاسبه اصل حکم دیه چشم نصف دیه دریافت می شود.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید گرچه روایات بنحو اطلاق می گفت اگر عضوی از اعضا دوتا باشد در هر دو دیه کامله است و اگر یکی از بین رفت نصف دیه دارد اما ما اینجا می گوییم یک چشم اعور یک دیه کامل دارد پس چگونه می شود توجیه کرد؟

صاحب جواهر می فرماید آن روایات را با اجماع و اتفاق که عین اعور یک دیه کامل دارد تخصیص می زنیم و می گوییم الا عین اعور که عین اعور گرچه یکی است اما دیه کامله دارد منتهی با یک شرط که عیب تولدی یا سماوی باشد.

مرحوم آقای خویی (۳) این قول مشهور را نقل می کند و می فرماید «والمشهور قیدوا ذلک بما اذا کان العور خلقه او بآفته سماویه واما اذا کان بجنایه فعلیه نصف الدیه وفیه اشکال والاقرب عدم الفرق» مشهور این دیه کامل داشتن یک چشم اعور را مقید کردند به موردی که عیب خلقتا یا سماوی باشد.

ص: ۴۴۴

۱- (۱۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۸۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۲) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۴، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۱۳) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۷۵، ط العلمیه.

مرحوم خویی بر این کلام مشهور اشکال دارد و فرمود اقرب این است که فرقی ندارد بلکه به نحو کلی می گوییم بر یک چشم اعور اگر جنایتی واقع شد دیه کامله دارد چه اینکه عیب چشم معیوب به خلقت باشد یا با آفت سماوی باشد و یا در قصاص جنایت کور شده باشد و یا با جنایتی که بر او وارد شد دیه گرفته باشد و یا بر اثر بی مبالاتی خود مجنی علیه ضربه ای خورده و کور شده باشد.

وجه اشکال: مرحوم آقای خویی در ادامه می فرماید «لا دلیل لهم الا الاجماع» مشهور دلیلی جز اجماع ندارند «ان تم الاجماع فهو» و این اجماع اگر تمام باشد می پذیریم که مخصص باشد «لکنه غیر تام» اما این اجماع تمام نیست زیرا چنین اجماعی نداریم که از آن کشف قول معصوم شود وقتی اجماع قوی نداشتیم پس مخصص نداریم وقتی مخصص نداشتیم به اطلاقات عمل می کنیم که می گویند یک چشم اعور مطلقا دیه کامله دارد.

اقول: می گوییم اینجا قول مشهور اولی است زیرا ما نمی خواهیم با اجماع تخصیص بزنیم تا اشکال کنید بلکه ما دو دسته روایات داریم؛

دسته اول: روایاتی که می گفتند هر عضوی که دو تا است در دو تا یک دیه کامل و یکی از آن دو تا نصف دیه و در اعور چون یک چشم دارد نصف دیه دارد.

دسته دوم: روایاتی که امروز خواندیم می فرمود اعور یک دیه کامله دارد. و مشهور گفتند به شرط اینکه اعور بودن با خلقت یا آفت سماوی باشد. این روایت دسته دوم خود به نوعی اطلاق دارد که با شرط مشهور تخصیص می خورد و آقای خویی می خواست بفرماید چون مشهور برای این شرط جز اجماع دلیلی ندارد و اجماع نیز تمام نیست پس دسته دوم از روایات بر اطلاق خودشان باقی هستند یعنی هر اعوری چه خلقتا یا سماوی و یا به هر علت دیگر اعور شده باشد دیه چشم او کامل است.

ص: ۴۴۵

راه جمع بین دو دسته روایات:

این دو دسته را کنار هم می گذاریم برای جمع بین دو دسته روایت ممکن است گفته شود اطلاقات را تخصیص می زنیم. روایت «فی الاعور الدیه کامله» مخصص می شود یعنی هر عضوی که دو تا است یکی از آنها نصف دیه دارد الا اعور که گرچه یکی است اما دیه کامله دارد. اما در اینجا نیز می گوییم این اطلاق را نمی توانیم به وسیله روایت اعور تخصیص بزنیم بلکه باید قدر متیقن بگیریم یعنی اعوری که با خلقت سماوی اعور باشد قدر متیقن است یعنی اعوری که خلقتا یا سماوی باشد دیه کامله دارد اما اگر به جنایت یا علل دیگر باشد دیه کامله ندارد. پس گرچه بپذیریم بنابر نظر آقای خویی اجماع تمام نباشد اما با توجه به قدر متیقنی که در موارد شبهه مورد توجه است می گوییم روایت اعور شامل غیر آفت خلقتی و سماوی نمی شود.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

حدیث هفته: (هفته بیست و پنجم سه شنبه)

قال علی:

إن تَقنَع تَعِزَّ

اگر قناعت کنی به عزت و عظمت می رسی.

غرر الحکم ۲: ۱۲۰۷، ح۲۲/۳۷۵۶

کتاب الدیات [تبعات غفلت از یاد خدادیه عین اعور] ۹۱/۰۱/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: فقه: کتاب الدیات [تبعات غفلت از یاد خدادیه عین اعور]

بحث اخلاقی: تبعات غفلت از یاد خدا:

قرآن کریم می فرماید «ذلک هو الخسران المبین» (۱) و در جای دیگر می فرماید «یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون» (۲)

ص: ۴۴۶

۱- (۱) حج: ۱۱، الزمر: ۱۵.

۲- (۲) المنافقون: ۹.

لا تلهکم أی لا یشغلنّکم یعنی مال و اولاد باعث نشود که از یاد خدا غافل بشوید. کسی که از یاد خدا غافل شود خسران کرده است.

مرحوم علامه طباطبائی (۱) در المیزان می فرماید هدف آیه این است که می خواهد بفرماید از یاد خدا غافل نشوید منتهی یک مقدمه دارد آنچه که باعث غفلت می شود یکی مال و یکی اولاد است و این نهی از مشغول شدن به مال و اولاد نهی مقدمی است و اینگونه نهی ها نهی کنایی به نحو ابلغ از تصریح است. یعنی خودتان را مشغول به مال و اولاد نکنید که باعث غفلت از یاد خداست و اگر کسی اینگونه کرد ضرر می بیند زیرا خداوند عمر مشخصی برای انسان مقدر ساخته است حتی ساعات و لحظات و حتی تعداد نفسها روی پیشانی بچه به دنیا آمده مشخص است و از این عمر باید برای تهیه زاد و توشه برای آخرت استفاده شود و اگر استفاده نکرد لحظات عمرش از دست می رود و برایش خسران است.

قرآن می فرماید «إن الانسان لفی خسر» (۲) پس برای هر لحظه باید ذکر خدا باشد و در یاد خدا باشد.

امام صادق(علیه السلام) فرمود همراه پدرم بودم زبان ایشان دائما به سقف دهان می خورد و ذکر می گفتند.

یکی از اسامی روز قیامت یوم الحسره است روایت داریم روز قیامت آن چیزی که از همه اشیاء انسان بر آن بیشتر حسرت می خورد آن زمان هایی است که گذشته و انسان در مقابلش چیزی ندارد که کفه حسناتش را سنگین کند. قرآن می فرماید «وانذرهم یوم الحسره اذ قضی الامر» (۳) مردم را از روز حسرت بترسان همان روزی که کار از کار گذشته است و راه جبرانی نیست.

۱- (۳) المیزان ۱۹: ۲۹۱، ذیل آیه، ط جماعه المدرسین.

۲- (۴) العصر: ۲.

۳- (۵) مریم: ۳۹.

و در روایتی دیگر می فرماید مرگ را در قیامت بصورت گوسفند سر می برند و می گویند ای اهل محشر مرگ را ببینید مرگی که در دنیا شما را از بین می برد اکنون همان مرگ را کشتیم و فانی کردیم یعنی دیگر مرگی نیست. آنها که بهشتی شدند «خالدین فیها ما دامت السموات والارض» (۱) تا خدا خدائی می کند در نعمت هستند.

پناه بر خدا کسی هم که به جهنم رفت «خالدین فیها مادامت السموات والارض» در جهنم آرزو می کنند که ای کاش می مردیم اما مرگ نیست و باید دائم عذاب شوند و روز حسرت است که دست روی دست می زند ای کاش چنین کرده بودم ای کاش چنان کرده بودم.

پس کسی که این کار را انجام بدهد و از یاد خدا غافل شود در خسران عظیم است و در آیه دیگر آمده است «فی بیوت اذن الله أن ترفع ویذکر فیها اسمه رجال لا تلهیهم تجاره وبیع عن ذکرالله» (۲) در آن خانه هایی که خدا اجازه داد رفعت و بلندی مقام داشته باشند در آن بیوت افرادی هستند که تسبیح می کنند اینان رجالی هستند که تجارت آنها را از ذکر خدا غافل نمی کند.

نکته ی عمده در آیه این است که نفرمود آن رجال تجارت نمی کنند بلکه تجارت می کنند اما در حال تجارت از یاد خدا غافل نمی شوند سر کار و بازار می روند اما همان جا به یاد خدا هستند در نتیجه برکاتی که یاد خدا دارد شامل حال آنها می شود.

معصیت نمی کند غیبت نمی کند کم فروشی نمی کند و وظائف و تکالیفش را انجام می دهد.

ص: ۴۴۸

۱- (۶) هود: ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲- (۷) النور: ۳۷.

در روایتی امام باقر(علیه السلام) می فرماید «ما ذئبان ظاریان فی غنم لیس لها راع هذا فی اولها وهذا فی آخرها باسرع فیها من حب المال والشرف فی دین المومن» (۱)

مجسم کنید گله گوسفندی که چوپان ندارد اگر دو گرگ بیفتند به جان گله یکی اول گله و یکی در آخر گله و گله راه فراری هم نداشته باشد می فرماید ضرر و لطمه ای که این دو گرگ به این گوسفندها می زنند کمتر است از آن لطمه ای که علاقه به مال و اولاد به دین انسان می زند. طبیعی است دو گرگ حمله کننده به گله گوسفند بدون چوپان و راه فرار؛ به خاطر خاصیت درندگی هیچ گوسفند سالمی باقی نمی گذارند اما مال پرستی ضررش به دین انسان بیشتر از ضرر آن دو مرگ بر آن گله ی در دام افتاده بدون چوپان است. ان شاء الله خداوند به همه توفیق خدمت به اسلام و مسلمین که وظیفه ماست عنایت بفرماید و ما بتوانیم از لحظات عمرمان بهترین استفاده را بکنیم.

بحث فقهی: دیه عین اعور:

در بحث عین اعور گفتیم اگر کسی چشم صحیح اعور را از بین ببرد گرچه یک چشم دارد و قبلاً گفته شد هر یک جفت از عضو در بدن یک دیه کامله دارد در نتیجه یک چشم نصف دیه دارد اما در مورد یک چشم اعور گفتند دیه کامله دارد.

در دلیل مسأله هم ادعای اجماع شد و هم چهار روایت خواندیم که دو روایت بالخصوص (۲)

۱- (۸) الکافی ۲: ۳۱۵، باب حب الدنیا، ح۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۴، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۴، ط آل البیت.

(۱) و دو روایت بالعموم (۲)

(۳)

(۴) دلالت بر دیه کامله برای یک چشم اعور داشت.

منتهی فقهاء یک قیـد و شـرطی گذاشـتند و گفتنـد دیه عین صـحیح اعور دیه کامله است بشـرط اینکه اعور بودنش خلقتا یا به آفت سماوی باشد اما اگر به دلایل دیگر یک چشمش را از دست داده و دیه آن چشمش را هم گرفت و یا استحقاق پیدا کرد و عفو کرد و یـا توان اخـذ دیه را نداشـته و اعور شـد یـا جنـایتی کرد و به عنوان قصـاص یک چشـمش را کور کردنـد چشـم صحیحش اگر به وسیله جانی از بین رفت دیه کامله ندارد.

بر این قیـد نیز ادعای اجماع شد و فقهاء بالاتفاق فرمودند بین اعوری که خلقتا یا به آفت سـماوی اعور شده باشد با اعوری که به واسـطه جنـایتی که بر او وارد شـده یا به خاطر قصاص و یا به هر وسـیله ای از حوادث عادی اعور شـد فرق وجود دارد. ولی روایات اطلاق داشـتند روایت می گفت «وفی عین الاعور الـدیه کامله» منتهی بر اساس اتفاق و اجماعی که بر این قید هست و نیز اعتبار هم مویـد بود می گویند اگر مجنی علیه اعور از جانی دیه کامله بگیرد در حالیکه قبلا به خاطر چشم دیگرش نصـف دیه گرفته بود بایـد بپـذیریم این شـخص بتوانـد در مقابـل دو چشـمش یـک دیه کـامله و یـک نصف دیه بگیرد و این خلاف ضرورت و خلاـف نص و اجمـاع است لـذا بـا کمک اجماع و اعتبار؛ اطلاق روایات را قیـد می زنیم می گوییم گرچه روایات «فی عین الاعور الدیه کامله» اطلاق دارد اما توسط اجماع و اعتبار، اطلاق را قید می زنیم و می گوییم مثلا اگر از قبل در مورد یک چشم مستحق دیه شد اکنون که چشم دوم را از دست داد نصف دیه دارد.

۱- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۰، ط آل البیت.

۲- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۱۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.

۴- (۱۳) روایاتی که می گفت هر عضوی که در بدن جفت باشد دیه کامله دارد.

مرحوم آقای خویی [(۱)] اشکال می کند چون اجماع ثابت نیست مراجعه به همان اطلاق روایات می کنیم و فتوای ایشان بر خلاف اجماع و قول مشهور این است که مطلقا اگر کسی چشم صحیح اعور را کور کرد دیه کامله دارد ولو اینکه قبلا بابت چشم کورش دیه گرفته باشد زیرا از اجماع نمی توانیم یقین به قول معصوم پیدا کنیم.

بر اساس کلام مرحوم خویی یک نفر ممکن است برای دو چشم یک دیه و نصف یعنی ۱۵۰۰ دینار دریافت کند یعنی یک بار به خاطر جنایتی که بر یک چشمش شد نصف دیه دریافت کند و پس از اعور شدن با از دست دادن یک چشم سالم باقی مانده نیز یک دیه کامل دریافت کند.

البته مرحوم آقای خویی وارد بحث اجمال در مخصص نشدند بلکه فقط اجماع را نفی کردند.

مناقشه در کلام خویی:

ما می توانیم همین استثناء را از راه دیگر تخصیص بزنیم و بگوییم دیه کامله اعور مربوط به جایی است که خلقتا یا سماوی باشد. زیرا گفتیم دو دسته روایات داشتیم؛

دسته اول: روایاتی که دیه عین را معین می کند که دو تا چشم دیه کامله دارد و یا دلالت عموم داشتیم که هر عضوی از اعضای بدن که دو تا است دیه کامله دارد و یکی از آن دو نصف دیه دارد و اطلاق روایات می رساند یک چشم نصف دیه دارد خواه اعور باشد خواه اعور نباشد.

دسته دوم: روایات خصوص اعور بود که می فرمود: «فی عین الاعور الدیه کامله»

ص: ۴۵۱

۱- (۱۴) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۷۵، ط العلمیه.

دسته دوم با آن دسته اول مخالف است پس باید بگوییم این روایت «فی عین الاعور» خاص است و مخصص روایات دسته اول می شود. پس اینگونه می شود مضمون دو دسته روایات می گوید دیه یک چشم نصف دیه است مگر اعور که یک چشم او هم دیه کامله دارد.

از طرفی در اصول خواندیم اگر مخصص ابهام داشت و مجمل بود باید به قدر متیقن عمل کنیم.

«اکرم العماء الا ـ الفساق» اکرام علماء عام است که الا ـ الفساق باعث تخصیص می شود نمی دانیم آیا فاسق کسی است که مرتکب کبیره است یا مرتکب کبیره و صغیره فاسق است. پس فساق هم مجمل است قدر متیقن از فساق عالم مرتکب کبیره است. و مرتکب صغیره شبهه دارد تحت استثناء نمی آید.

اینجا هم مخصص مجمل است که می گوید در عین اعور دیه کامله است و اعور را مشخص نکرده است که خلقتا و سماویا اعور باشد و یا به سبب دیگر است اینجا می گوییم قدر متیقن در مراد از اعور که دیه کامله دارد اعوری است که اعور خلقتا و بآفه سماویا باشد و اینگونه می گوییم یک چشم نصف دیه دارد مگر اعوری که خلقتا اعور باشد و اعورهای دیگر تحت عام باقی می ماند و شامل همان نصف دیه می شود بنابراین استثنا می زنیم هرکس یک چشم را از دست داد نصف دیه دارد مگر اعوری که خلقتا و یا سماویا اعور باشد و کاری هم به اجماع نداریم و فرمایش مشهور هم صحیح است و کلام مرحوم آقای خویی که فرمودند به اطلاق عمل می کنیم قابل پذیرش نیست.

نتیجه: اهمیت دادن به یک چشم برای جایی است که خلقتا یا به آفت سماوی اینگونه باشد ولی اگر دیه اش را گرفته باشد رعایت کردن حالش معنا ندارد.

ص: ۴۵۲

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

حدیث هفته: (هفته بیست و پنجم چهارشنبه)

قال علی:

إن تَقنَع تَعِزَّ

اگر قناعت کنی به عزت و عظمت می رسی.

غرر الحکم ۲: ۱۲۰۷، ح۲۲/۳۷۵۶

کتاب الدیات(دیه جنایت بر چشم معیوب اعور) ۹۱/۰۲/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه جنایت بر چشم معیوب اعور)

مسأله۳: «فی العین العوراء ثلث الدیه اذا خسفها او قلعها سواء کانت عوراء خلقتا او بجنایه جانٍ»

تحریر محل بحث: در مورد عین اعور دوفرض جایگاه بحث دارد:

فرض اول: جنایت روی عین صحیحه اعور وارد شود یعنی جانی بر آن چشمی از اعور که به وسیله آن بینائی دارد جنایت وارد کند. تاکنون روی فرض اول به تفصیل بحث کردیم.

فرض دوم: اگر جنایت روی چشم فاقد بینائی اعور وارد شود یعنی جانی بر آن یک چشم از اعور که بینائی ندارد جنایت وارد کند. این فرض دوم را اکنون با عنوان «دیه جنایت بر چشم معیوب اعور» مورد بررسی قرار می دهیم و می گوییم اگر کسی عین نابینای اعور را با جنایت از حدقه درآورد و از بین ببرد مثلا- دید چشم از بین رفته است اما جسم چشم باقی است اگر کسی این چشم را از حدقه در آورد یا ضربه می زند و بسته می شود در مورد دیه آن دو قول است؛

قول اول: ربع دیه: شیخ مفید (۱) و سلار (۲) گفته اند اگر چشم معیوب اعور با جنایتی نابود شود و از حدقه درآید دیه آن یک چهارم دیه کامله است.

۱- (۱) المقنعه : ۷۵۹، ط جماعه المدرسین: «وفی عین الأعور الدیه کامله، إلا أن یکون قد فقئت إحدی عینیه فاستحق دیتها، ففی عینه الأخری إذا فقئت نصف الدیه.»

۲- (۲) المراسم: ۲۴۶، ط مجمع جهانی اهل بیت: « فأما عین الأعور إذا کان قد أخذ دیتها أو تلفت فی قصاص ، ففیها نصف

الدیه . فأما من لا یبصر شیئا وعینه قائمه فأذهبها ، ففیها ربع دیه العینین الصحیحتین ، وفی کل واحده نصف ذلک.»

دلیل قول اول: عبدالله بن سلیمان (۱) «عن ابی عبدالله فی رجل فقأ عین رجل ذاهبه وهی قائمه قال علیه ربع دیه العین»

کیفیت استدلال به روایت:

۱- انسانی چشم نابینای اعور را از حدقه درآورده است. «فقأ» یعنی درآورده است. «ذاهبه» یعنی بی نور است. «قائمه» یعنی جسم چشم باقی است.

۲- حکم مسأله را از امام پرسیدند؛ امام فرمود جانی باید یک چهارم دیه کامله را بپردازد.

۳- گرچه متن روایت «دیه العین» دارد اما به نظر می رسد مرحوم مفید و نیز سلار که به این روایت استدلال کرده اند از کلمه «دیه العین» به عنوان یک عضو دو تایی از بدن دیه دو چشم را فهمیده اند که دیه کامله است.

مناقشه در استدلال قول اول: مرحوم محقق (۲) می فرماید «اما العوراء ففی خسفها روایتان احدیهما ربع الدیه» وبعد روایت عبدالله بن سلیمان را نقل می کند و می فرماید «لکن الروایه متروکه» به روایت عبدالله بن سلیمان جز مفید و سلار کسی عمل نکرده است.

مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «انها ضعیفه ولا جابر لها» روایت ضعیف است و هیچ راهی برای جبران ضعف روایت نیست.

مرحوم صاحب مفتاح الکرامه (۴) می فرماید «ولم نجد من وافقهما» کسی را نیافتم که موافق شیخ مفید و سلار باشند.

۱- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۴، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲۹، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۴) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۱، ط استقلال طهران.

۳- (۵) جواهرالکلام ۴۳: ۱۸۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۶) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۵، س۲۲، ط بیروت (القدیمه).

پس قول اول که می گوید جنایت بر چشم معیوب اعور ربع دیه دارد اعتباری ندارد.

قول دوم: ثلث دیه: مشهور می گویند اگر عین معیوب اعور با جنایت جانی از حدقه درآید و یا از بین برود جانی یک ثلث از دیه کامله بدهکار است.

دلیل قول دوم: صحیحه برید بن معاویه (۱) «عن الباقر(ع) قال وفی لسان الاخرس وعین الاعور وذکر الخصی الحر وانثییه ثلث الدیه»

کیفیت استدلال: روایت صحیحه است و امام در ضمن بیان حکم چهار عضو از اعضاء انسان که دو مورد نظیر- لسان و ذکر- تک است و دو مورد نظیر- عین و خصیتین- جفت است؛ حکم عین اعور را بیان کرده است.

مرحوم محقق (۲) بعد از نقل روایت می فرماید «وهی مشهوره فی العمل»

در مفتاح الکرامه (۳) می فرماید «وقد حکینا فی کتاب القصاص عما یزید عن عشرین کتاب اشهریته وشهره الروایه به واکثریه القائل به عن عده معتمده من الکتب ونقلنا علیه الاجماع من الخلاف (۴) والغنیه (۵) »

ما از بیش از بیست کتاب اشهریه وشهرت روایت و فراوانی قائل را نقل کردیم بلکه غنیه و خلاف ادعای اجماع کردند.

بنابراین قول دوم سند معتبر دارد و روایتش صحیحه است پس قول دوم اعتبار دارد ولا فرق فی ذلک خلقتا او بجنایه این حکم اطلاق دارد شامل چشم معیوب خلقتی یا جنایتی می شود.

۱- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۶، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب ۳۱، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۱، ط استقلال طهران.

۳- (۹) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۵، س ۱۴، ط بیروت (القدیمه).

۴- (۱۰) الخلاف ۵: ۲۳۶، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۱) غنیه النزوع : ۴۱۶، ط مؤسسه الامام الصادق(علیه السلام).

ان قلت: در جای خود گفته شد برای دیه اعضاء نمی توان بیش از دیه کامله گرفت اما در این جا با فرض مسأله برای اعضاء یک نفر بیش از دیه کامله تعلق می گیرد.

قلت: علت این است که اینجا دو نفر جانی می شوند یک نفر چشم صحیح را از بین برده و یک نفر چشم معیوب را از بین برده است.

اگر جانی یک نفر باشد برای اعضاء یک مجنی علیه بیش از یک دیه دریافت نمی شود ولی اگر جانی متعدد شد دریافت دیه به طوری که بیشتر از یک دیه کامله شود مانعی ندارد.

مسأله۴: «فی الاجفان الدیه»

مرحوم صاحب مفتاح الکرامه (۱) می فرماید «هذا مما لا اجد فیه خلافا بالاتفاق»

در جواهر (۲) می فرماید «بلا خلاف بل الاجماع بقسمیه علیه»

تحریر محل بحث:

چهار پلک در یک فرد وجود دارد. اجفان جمع جفن است یعنی پلک چشم.

چنانچه گفتیم از نظر فتاوی که چهار پلک دیه کامله دارد اجماعی است یعنی در اصل اینکه دیه داشته باشد اصلی مسلم است و اختلافی در آن نیست فقط در این جهت اختلاف است که چگونه تقسیم شود بحث است که هر پلک چه مقدار دیه دارد؟

و در مورد دیه هر یک پلک چند قول مطرح است که معمولا سه قول نقل می کنند.

قول اول: تقسیم به تساوی: هرکدام از پلک ها ربع دیه داشته باشد «علی السویه فی کل جفن ربع الدیه» مرحوم شیخ در مبسوط (۳) علامه در ارشاد (۴) ولد علامه فخر المحققین (۵) و شهیدین (۶)

۱- (۱۲) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۵، س۲۸، ط بیروت (القدیمه).

۲- (۱۳) جواهرالکلام ۴۳: ۱۸۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۴) المبسوط ۷: ۱۳۰، ط المکتبه المرتضویه.

۴- (۱۵) ارشاد الاذهان ۲: ۲۳۶، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۶) ایضاح الفوائد ۴: ۶۸۷، ط اسماعیلیان.

۶- (۱۷) اللمعه الدمشقیه : ۲۷۹، ط دارالتراث.

(۱) و تعداد زیادی که در مفتاح الکرامه (۲) می شمارد قائل به این قول هستند.

دلیل مسأله:

۱- صحیحه هشام بن سالم (۳) عن ابی عبدالله «قال کل ما کان فی الانسان اثنان ففیهما الدیه وفی احدهما نصف الدیه وما کان فیه واحد ففیه الدیه»

بررسی سندی روایت:

روایت را قبلا خواندیم و از نظر سند مرحوم صدوق (۴) این روایت را در فقیه مسندا و متصلا الی الامام «هشام بن سالم عن ابی عبدالله قال: کل ما کان...» نقل می کند اما در تهذیب (۵) فرمود «هشام بن سالم قال کل ما کان...» و از امام نقل نمی کند و تعبیر به مقطوعه می کنند.

مرحوم شهید در مسالک (۶) این روایت را رد می کند که مقطوعه است زیرا گرچه هشام معمولا از غیر امام نقل نمی کند اما در اینجا از امام نقل نکرده است لذا مظنه پیدا می کنیم که شاید نقلش از امام باشد.

مناقشه در کلام شهید:

می گوییم این اشکال مسالک وارد نیست چون در نقل مرحوم صدوق (۷) روایت متصله است.

۱- (۱۸) الروضه البهیه ۱۰: ۲۰۲، ط داوری.

۲- (۱۹) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۵، س ۲۱، ط بیروت (القدیمه).

۳- (۲۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب ۱، ح ۱۲، ط آل البیت.

۴- (۲۱) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۳۳، ح ۵۲۸۸، ط جماعه المدرسین.

۵- (۲۲) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۸، ح ۱۰۲۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۲۳) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۲، ط المعارف الاسلامیه.

۷- (۲۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۳۳، ح ۵۲۸۸، ط جماعه المدرسین.

۲- عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله(علیه السلام) «ما کان فی الجسد اثنان ففیه نصف الدیه» (۱)

کیفیت استدلال به دو روایت:

مورد استدلال این است که بگوییم هر کدام از پلک ها ربع دیه دارد. روایت می گوید آنچه در انسان دو تا است دیه کامله دارد و چهار پلک چشم داریم ولی هر دو تای آنها برای یک چشم است و در واقع حکم واحد دارد بنابراین مثل آن اعضایی است که در انسان اثنان است پس تا اینجا می گوییم پلک های چهارگانه در حکم دو عضو است پس دیه کامله دارد.

منتهی یک چیزی باید به این روایت اضافه شود و بگوییم وقتی می گویند دوتا در بدن یک دیه کامل دارد یعنی هر کدام نصف دیه دارد. دو دست دیه کامل دارد یعنی معلوم است که هر کدام نصف دیه دارد و تقسیم بالسویه می شود و چپ و راست فرقی ندارد اینجا نیز می گوییم چهار پلک دیه کامل و هر کدام ربع دیه. پس به این روایت از دو جهت می شود تمسک کرد؛

جهت اول: برای اصل دیه که اجفان دیه کامله دارد.

جهت دوم: برای هرکدام از پلکها که ربع دیه داشته باشد.

مناقشه در دلیل قول دوم: مرحوم شهید در مسالک (۲) می فرماید اینکه می فرمایید دو پلک بمنزله یک عضو واحد است اول الکلام است؛ بلکه گفته شد عنایتاً می گوییم چهار پلک هر دو پلک حکم یک عضو دارد پس دو عضو می شود و چون عنایت احتمال است نمی شود به آن استدلال کرد پس این روایت شامل اینجا نمی شود.

۱- (۲۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۲۶) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۲، ط المعارف الاسلامیه.

مرحوم شهید می فرماید «لان الاجفان لیس ما فی الانسان اثنان الا بتکلف» بنابراین روایت نه برای اصل اجفان و نه برای تک تک جفن ها قابل استدلال نیست.

قول دوم: تفصیل: پلک بالا دو ثلث و پلک پایین یک ثلث دیه دارد.

تفصیل بین پلکها وجود دارد «فی الجفن الأعلی ثلثی الدیه وفی الجفن الأسفل ثلث الدیه» مرحوم شیخ در خلاف (۱) می فرماید «ان علیه اجماع الفرقه ورویاتها»

مرحوم شهید (۲) هم قائل به اجماع است.

در مفتاح الکرامه (۳) می فرماید مرحوم شیخ فرمود «علیه اجماع الفرقه واخبارهم» در حالیکه مرحوم شهید در جواب شیخ فرمود اجماع و اخباری در اینجا نداریم اما صاحب مفتاح الکرامه می فرماید بالاخره شیخ است شاید اخباری بوده که شیخ به آن رسیده است اما دلیل نمی شود پیدا کرد و لذا ما نمی توانیم به آن استناد کنیم علی ای حال دلیل نداریم پس قول دوم نیز قابل تمسک نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه اجفان(پلکها)) ۹۱/۰۲/۰۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه اجفان(پلکها))

دیه اجفان (پلکها):

گفتیم بالاجماع و بالاتفاق در مجموع اجفان که چهارتا است دیه کامله است اما در مورد دیه هرکدام از پلکها سه قول بود:

قول اول: هرکدام بالسویه ربع دیه دارد.

دلیل قول اول: روایاتی بود که می گوید آنچه که در بدن انسان دوتا است دیه کامل دارد و در هریکی نصف دیه و اینجا هم چهار تا است و هر دو پلک یک چشم را پوشش می دهند و در حکم یک پلک حساب می شوند و چهار پلک در حکم دوتا است.

۱- (۲۷) الخلاف ۵: ۲۳۷، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲۸) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۳، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۲۹) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۶، س۹، ط بیروت (القدیمه).

ولی جواب دادیم؛

اولاـ به اینکه این روایت از پلک چشم انصراف دارد زیرا جمله «ما فی الانسان اثنان» مراد عضو مستقل است اما پلک جدا و عضو مستقل نیست بلکه از تبعات خود چشم است.

ثانیا: اگر پلک چشم را عضو مستقل بدانیم مجموع پلکها چهار عدد و چهار عضو می شود در حالیکه روایت می گفت دو عضو بنابراین روایت شامل پلک نمی شود پس قول اول دلیل ندارد.

قول دوم: در پلک بالا دو ثلث دیه و پلک پایین ثلث دیه مجموع یک دیه کامل می شود.

دلیل مسأله: مرحوم شیخ در کتاب خلاف (۱) فتوی داده و فرمود «علیه اجماع الفرقه واخبارها» ولی گفتیم در مفتاح الکرامه (۲) نقل می کند از شهید که هیچکدام از اجماع و اخبار برای ما ثابت نشد. کشف اللثام (۳) هم می گوید حتی یک خبر هم پیدا نکردیم ولی خود مفتاح الکرامه کلام مرحوم شیخ را اصلاح می کند و می گوید شاید اخباری بوده است که به دست ما نرسیده است اگر رسیده بود اعتناء می کردیم و اگر بر طبق آن روایت ادعائی شیخ اصحاب عمل کرده بودند جبران می شد. پس این قول هم دلیلی ندارد اکنون به قول سوم می پردازیم.

قول سوم: جفن اعلی ثلث دیه و جفن اسفل دوثلث دیه.

مرحوم محقق (۴) در شرایع می فرماید «والقول بهذا کثیر»

۱- (۱) الخلاف ۵: ۲۳۷، ط جماعه المدرسین.

۲- (۲) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۶، س۳، ط بیروت (القدیمه).

۳- (۳) کشف اللثام ۱۱: ۳۳۴، ط جماعه المدرسین.

۴- (۴) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۱، ط استقلال طهران.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید کشف اللثام (۲) گفت «هو المشهور بل عن الغنیه (۳) الاجماع علیه»

دلیل مسأله: به یک روایت استدلال شده است که متن یکی است و از دو سند نقل شده است و همه فقهاء استناد کرده اند:

الف: کتاب ظریف: ظریف بن صالح کتابی در مورد دیات از قضاوت های امیرالمومنین(ع) البته مرحوم صاحب مسالک (۴) می فرماید در طریق این کتاب مجاهیل وجود دارد ولی چون مشهور به آن عمل کردند مورد قبول است پس کتاب معتبر می شود. از جمله فتاوا در مورد دیه پلک چشم است « فکتب الناس فتیاه وکتب به امیرالمومنین الی امرائه ورئوس اجناده فمما کان فیه ان اصیب شفر العین الاعلی فشتر فدیته ثلث دیه العین مائه دینار وست وستون دینار وثلثی دینار وان اصیب شفر العین الاسفل فشتر فدیته نصف دیه العین مائتا دینار وخمسون» (۵)

بررسی روایت:

مردم فتاوای امیرالمؤمنین را یادداشت می کردند و یک نمونه تحت عنوان کتاب ظریف جمع آوری شده است و فقهاء به آن به عنوان کلام امیرالمؤمنین اعتماد می کنند در آن کتاب آمده است مردم فتوای امیرالمؤمنین در مورد دیات را یادداشت کردند و امام علی(علیه السلام) نیز به حاکمان بلاد و نیز فرماندهان لشکرها طی نامه ای دستوراتی نوشت که یکی از آنها به صورت ذیل بود. فرمود اگر لب بالای انسان طی جنایتی آسیب دید و نابود شد جانی صد و شصت و شش دینار و دو سوم دینار یعنی در کل یک سوم دیه یک چشم را بدهکار است و اگر لب پایین با جنایت از بین رفت جانی دویست و پنجاه دینار یعنی نصف دیه یک چشم بدهکار است.

۱- (۵) جواهرالکلام ۴۳: ۱۸۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۶) کشف اللثام ۱۱: ۳۳۴، ط جماعه المدرسین.

۳- (۷) غنیه النزوع : ۴۱۶ و ۴۱۷، ط مؤسسه الامام الصادق(علیه السلام).

۴- (۸) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۳، ط المعارف الاسلامیه.

۵- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۹، کتاب الدیات، أبواب دیات الاعضاء، باب۲، ح۳، ط آل البیت.

ب: فقه الرضا: مرحوم کشف اللثام (۱) می فرماید «وکذا روی عن الرضا (۲)

(۳) فان اصیب الشفر الاعلی حتی یصیر اشتر فدیته ثلث دیه العین اذا کان من فوق واذا کان من اسفل فدیته نصف دیه العین»

در فقه الرضا آمده است دیه لب بالا یک سوم و دیه لب پایین دو سوم دیه یک چشم است گرچه فقه الرضا ضعیف است اما فتاوای امیرالمؤمنین از قوت کامل برخوردار است.

مناقشه در دلیل قول سوم: اشکالی که پیش می آید این است که جمع یک ثلث در لب بالا ـ و دو ثلث در لب پایین از دیه کامل یک چشم کمتر می شود و تقریبا یک سدس از دیه کامل یک چشم کمتر است و منافات پیدا می کند این روایت با آن چیزی که یا از نظر روایت یا از نظر اجماع قبلا گفتیم که تمام پلک ها دیه کامل دارد. یعنی هر دو پلک نصف دیه کامل دو چشم یعنی پانصد دینار دارد.

حال اگر کل دیه یک چشم عدد ۶ باشد یک ثلث آن می شود ۲ و نصف آن می شود ۳ و ۲+۳=۵ در نتیجه از کل دیه که ۶ بود یک عدد کم است. البته این محاسبه با توجه به ۱۶۶ دینار و دو سوم دینار و دو سوم دینار از پانصد دینار دیه یک چشم و نیز دویست و پنجاه دینار از پانصد دینار دیه یک چشم به طور تقریبی محاسبه می شود که حدود یک ششم کسری دارد.

۱- (۱۰) کشف اللثام ۱۱: ۳۳۴، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۱) فقه الرضا : ۳۱۵، ط کنگره جهانی امام رضا(علیه السلام).

۳- (۱۲) در این روایت که از فقه الرضا نقل شده اشکال هست ولی در در ظریف مشکلی نیست.

و لذا اگر همانند آقای خویی از اجماع دست برداشتیم تنافی از بین می رود.

آقای خویی (۱) می فرماید اجماع کافی نیست. اجماعی که می گوید مجموع چهار پلک دیه کامله دارد قبول نیست.

اما ما اجماع را قبول کردیم پس تنافی با روایت ثابت است.

راه حل تنافی: لذا برای رفع اشکال؛ در مهذب البارع (۲) تفکیک کرده و گفته است این فتوی برای جایی است که جانی دو نفر باشند ابتدا یک نفر پلک پایین را قطع کرده امام فرمود دیه اش نصف است و بعد نفر دوم پلک بالا را قطع کرد امام فرمود دیه اش ثلث است و در این صورت مهم نیست جمعش کمتر باشد. یا اگر یک نفر بود یک دفعه پلک پایین را قطع کرده است بعد از اجرای حکم دفعه بعد پلک بالا را قطع کرده است.

مناقشه در راه حل اول: جواب این است که این خلاف اطلاق روایتی است که از امیرالمومنین(ع) نقل شده است. زیرا امام تفکیک نفرمودند که نزد یک نفر یا دو نفر یا یک زمان و یا دو زمان.

نتیجه: قول اول و دوم که رد شد قول سوم هم که مشهور به آن فتوی دادند اما دلیل آن ایراد را پیدا کرد لذا بعضی مثل مرحوم محقق هر سه قول را نقل می کنند ولی فتوی نمی دهند.

مرحوم صاحب جواهر نیز اینگونه است و فتوی نمی دهد.

مرحوم امام در ذیل این مسأله سه قول را نقل می کند و می فرماید «ومن قائل فی الاعلی ثلث الدیه وفی الاسفل النصف وهذا لایخلو من ترجیح ولکن لا یترک الاحتیاط بالتصالح»

ص: ۴۶۳

۱- (۱۳) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۷۵، ط العلمیه.

۲- (۱۴) مهذب البارع ۵: ۳۰۹، ط جماعه المدرسین.

گرچه دلیل این قول تنافی با اجماع پیدا می کند اما خالی از ترجیح نیست که بگوییم قول سوم پذیرفته است اما احتیاط این است که دیه کامل را بدهند نه به عنوان اینکه حکم واقعی این است بلکه به عنوان اینکه با یکدیگر تصالح کنند.

اقول: این جمع خوبی است.

راه حل دوم برای تنافی: بعضی از بزرگان احتمال داده اند که روایت راجع به این است که پلک بریده شود.

جواب راه حل دوم: می گوییم خصوصیتی برای بریدگی نیست بالاخره اصابه کرده و اصابه یا به بریدگی است یا به قطع. البته بریدگی باید به گونه ای باشد که عیبی پیدا شود و الا خراش اگر باشد ارش دارد اما در محل بحث بریدگی تقریبا مثل این است که دو تکه بشود که مثل قطع شدن است.

در ذیل همین روایت داشت که «فما اصیب منه فعلی حساب ذلک» یعنی اگر بعضی از پلک از بین رفت به نسبت از بین رفتن آن بعض دیه را محاسبه می کنند.

فرع: اگر کسی چشم کسی را با پلک از حدقه درآورده در اینجا خود چشم نصف دیه داشت و پلک را هم گفتیم نصف دیه دارد آیا اینجا تداخل می شود یا باید دوتا دیه بدهد؟

اینجا اصل عدم تداخل است و دوتا دیه باید بدهد و این حکم تقریبا مورد اتفاق اصحاب است.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده» اگر منشاء خشک شدن چشم بریدگی پلک باشد باید دو تا دیه بدهد.

ص: ۴۶۴

۱- (۱۵) جواهرالکلام ۴۳: ۱۸۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

الثالث الانف: برای بعد از ایام فاطمیه ان شاء الله اگر حیاتی باشد در خدمت آقایان هستیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه بینی) ۹۱/۰۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه بینی)

الثالث الانف مسأله ۱ «فی الانف اذا قطع من اصله الدیه الکامله وکذا فی مارنه»

در دیات اعضاء و جوارح گفتیم؛

الاول فی الشعر: ودر مورد دیه مو بحث کردیم.

الثانی العینان: ودر مورد دیه عین نیز بحث شد.

الثالث الانف: اکنون دیه بینی مورد بحث است

توضیحی کوتاه در مورد بینی: بینی دارای قسمت های ذیل است.

الف: قصبه: یعنی همان قسمت سخت و استخوانی متصل به صورت.

ب:مارن؛ یعنی همان قسمت نرم بینی که دو جزء دارد.

۱- منخرین؛ یعنی همان دو پره بینی.

۲- حاجز؛ یعنی جداره حائل بین دو منخر.

صدق عنوان بینی: بدیهی است که در عرف هم به مجموع مارن وقصبه بینی گفته می شود. وهم به مارن به تنهایی بینی گفته می شود.

محل بحث در دیه بینی: در عنوان قطع بینی دو فرض مطرح است.

فرض اول: قطع مجموع قصبه ومارن.

فرض دوم: قطع مارن بدون قصبه.

اکنون می گوییم در مورد دیه قطع بینی دو قول مطرح است.

قول اول: دیه کامله در هر دو عنوان؛ مشهور فقهاء گفته اند اگرمجموع قصبه و مارن قطع شود دیه کامله دارد واگر تنها مارن قطع شود نیز دیه کامله دارد.

ص: ۴۶۵

مرحوم محقق در شرایع (۱) می فرماید «وفیه الدیه الکامله اذا استوصل (۲) وکذا اذا قطع مارنه وهو مالان منه».

مرحوم محقق می فرماید اگر بینی از اصل یعنی کل قصبه و مارن قطع شود دیه کامله ثابت است. و اگر مارن به تنهایی قطع شود نیز دیه کامله دارد.

مرحوم صاحب جواهر (۳) بعد از نقل کلام محقق می فرماید «وفاقا للشیخ فی النهایه (۴) وابن ادریس (۵) ویحیی بن سعید (۶) وفاضلین (۷)

(۸)

(۹) وشهید (۱۰) فی الروضه وفی المفتاح الکرامه (۱۱) » که در نتیجه می توان گفت «هو المشهور بین الاصحاب».

دلیل قول اول: (مشهور) برای استدلال بر قول اول دو دسته روایات داریم.

دسته اول: روایات داله بالعموم:

در این مورد روایاتی داریم که به تناسب قبلا خواندیم و در ذیل به یک نمونه از آن اشاره می کنیم.

ص: ۴۶۶

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۱، ط استقلال طهران.

۲- (۲) اصل در بینی یعنی قصبه که متصل به استخوان صورت است.

۳- (۳) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۴) النهایه : ۷۷۶، ط قدس محمدی.

۵- (۵) السرائر ۳: ۳۸۲، ط جماعه المدرسین.

۶- (۶) الجامع للشرایع : ۵۹۳، ط مؤسسه سید الشهداء العلمیه.

۷- (۷) تحریر الاحکام ۵: ۵۷۱، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۸- (۸) قواعد الاحکام ۳: ۶۷۱، ط جماعه المدرسین.

۹- (۹) ایضاح الفوائد ۴: ۶۸۸، ط اسماعیلیان.

۱۰- (۱۰) الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه ۱۰: ۲۰۷، ط داوری.

۱۱- (۱۱) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۸۷، س۲۴، ط بیروت (القدیمه)

هشام بن سالم (۱) قال «ما فی الانسان منه واحد فیه الدیه کامله» روایت صحیحه است می فرماید آنچه که در بدن انسان یکی است دیه کامل دارد و بینی در بدن تک عضو است پس عموم روایت شامل بینی نیز می شود.

دسته دوم: روایت بالخصوص؛

۱- صحیحه عبدالله بن سنان (۲) عن ابی عبدالله «فی الانف اذا استوصل جدئه الدیه»

روایت صحیحه است و درمورد قطع بینی به صورت مجموع قصبه ومارن می فرماید اگر بینی از بیخ قطع شود دیه کامله دارد.

۲- سماعه (۳) عن ابی عبدالله(ع) «فی الرجل الواحده نصف الدیه .... الی ان قال وفی الانف اذا قطع الدیه کامله» روایت معتبره و مفصل است و محل شاهد بحث ما این است که می فرماید اگر بینی قطع شود دیه کامله دارد. این روایت اطلاق دارد ولذا هم قطع مجموع مارن و قصبه و هم قطع مارن به تنهایی را شامل می شود. زیرا در عرف به مارن نیز بینی گفته می شود.

۳- عبدالله بن سنان (۴) عن ابی عبدالله «قال قضی امیرالمومنین(ع) فی دیه الانف اذا استوصل مأه من الابل» این روایت با بیان یکی از مصادیق دیه کامله فرمود اگر بینی از اصل (مارن وقصبه) بریده شود دیه کامله دارد.

ص: ۴۶۷

۱- (۱۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.
۲- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۵، ط آل البیت.
۳- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۷، ط آل البیت.
۴- (۱۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۸، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۴، ط آل البیت.

نتیجه: ازمجموع روایات بدست می آید که انف یعنی مجموع قصبه ومارن ونیز خود مارن به تنهایی که به آن نیز انف گفته می شود اگر قطع شود دیه کامله دارد.

قول دوم: دیه در قطع مارن؛ و ارش در قصبه؛

مرحوم شیخ در مبسوط (۱) و الوسیله (۲) و مهذب (۳)

(۴) و تحریر (۵) علامه و روضه (۶) شهید گفته اند اگر مارن قطع شود دیه کامله دارد و اگر از بیخ قطع شود برای مارن یک دیه و برای قصبه ارش ثابت است. البته در بیان ادله از مرحوم صاحب ریاض (۷) مطلبی مطرح می شود که این قول را از جمعی از علما نقل می کند و می فرماید اقوی است.

دلیل قول دوم:

۱- صحیحه حلبی (۸) عن ابی عبدالله «قال وفی الانف اذا قطع المارن الدیه»

اگر بینی از مارن قطع شود دیه کامله دارد: روایت صحیحه است.

۲- عن زراره (۹) عن ابی عبدالله «قال .... وفی الانف اذا قطع المارن الدیه»

۱- (۱۶) المبسوط ۷: ۱۳۱، ط المکتبه المرتضویه.

۲- (۱۷) الوسیله : ۴۴۷، ط کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۳- (۱۸) المهذب ۲: ۴۸۱، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۹) المهذب البارع ۵: ۳۱۶، ط جماعه المدرسین.

۵- (۲۰) تحریر الاحکام ۵: ۵۷۱، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۶- (۲۱) الروضه البهیه ۱۰: ۲۰۷، ط داوری.

۷- (۲۲) ریاض المسائل ۱۴: ۲۵۰، ط جماعه المدرسین.

۸- (۲۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۴، ط آل البیت.

۹- (۲۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۶، ط آل البیت.

روایت مفصل است تا می رسد به بینی و می فرماید اگر مارن قطع شود دیه کامله دارد.

۳- خبر علاء بن فضیل (۱) عن ابی عبدالله «اذا قطع الانف من المارن ففیه الدیه تامه»

اگر بینی از مارن قطع شود دیه کامله دارد.

۴- موثقه سماعه (۲) «وفی الانف اذا قطع المارن الدیه کامله»

اگر بینی از مارن قطع شود دیه کامله دارد.

نتیجه: مجموع روایات می گوید اگر تنها مارن قطع شد دیه کامل و اگر قصبه قطع شد مقداری زاید است بدیهی است قطع قصبه نمی تواند بدون دیه باشد پس چون برایش دیه تعیین نشده است ارش ثابت می شود.

مرحوم شیخ در مبسوط (۳) می فرماید «انما الدیه فی المارن وهو مالان منه وهو دون قصبه الانف وذلك المنخران والحاجز الی القصبه فان کان قطع کل المارن ففیه الدیه فان قطع بعضه ففیه بالحسه مساحتا وان قطع المارن مع القصبه کان فی المارن الدیه وفی القصبه الحکومه» در قطع مارن دیه کامله ثابت می شود و مارن قسمت نرمی پایین قصبه تا نوک بینی یعنی منخران و حاجز است بنابراین اگر کل مارن قطع شود دیه کامله دارد و اگر بخشی از مارن قطع شود به نسبت درصد قطع عضو درصد دیه آن نیز تعیین می شود و اگر مارن و قصبه هر دو قطع شوند برای قطع مارن دیه کامله ثابت است و برای قطع قصبه ارش تعیین می شود.

ص: ۴۶۹

۱- (۲۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۸، ط آل البیت.

۲- (۲۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۰، ط آل البیت.

۳- (۲۷) المبسوط ۷: ۱۳۱، ط المکتبه المرتضویه.

مرحوم صاحب ریاض (۱) می فرماید «إن غایه أدله المشهور ثبوت الدیه، ولیس فیه ما ینفی الحکومه، إذ لیس فیها مقام حاجه یمکن إثباتها بذلک، والدلیل علی ثبوتها أن الزائد علی المارن جارحه ذهبت زیاده علیه، ودیته لا یقع شئ منها فی مقابلتها، فالاکتفاء بها یستلزم تفویت تلک الجارحه علیه من دون بدل، وهو غیر جائز فما ذکروه أقوی»

عمده دلیل مشهور دو دسته روایت است که دسته اول می گویند در کل انف دیه کامل است و حکومت را نفی نمی کند و دسته دوم روایات در خصوص مارن می گوید دیه کامله دارد و مازاد را ساکت است. اکنون در دفاع از قول دوم می گوییم چون دسته دوم روایات از بیان زاید بر مارن ساکت است برای عدم تضییع حق مجنی علیه می گوییم حکومت و ارش ثابت است زیرا اگر برای آن قسمت زاید از مارن یعنی قصبه که از بین رفته است بدلی مقرر نشود حق مجنی علیه از بین می رود بنابراین قول دوم یعنی دیه در مارن و ارش در قصبه اقوی است.

مناقشه در دلیل قول دوم:

در جواب باید گفت می پذیریم دو دسته روایت مثبتین داریم و تنافی هم باهم ندارند هر دو حکم انف را گفته اند (یکی انف با قصبه و یکی انف بدون قصبه) منتهی قائلین به قول دوم می گویند آن دسته روایات نفی حکومت و ارش نمی کند پس قصبه ارش دارد ولیکن ما می گوییم نفی حکومت می کند زیرا وقتی از بیخ قطع شد قصبه هم قطع شده است و دیه دارد این روایت حکومت و ارش را نفی می کند زیرا می گوید دیه ثابت و زاید بر دیه ثابت نیست و اصل عدم زاید بر دیه است.

۱- (۲۸) ریاض المسائل ۱۴: ۲۵۰، ط جماعه المدرسین.

نکته: البته اگر جدای از هم قطع شوند یعنی بعد از زمانی که مارن قطع شد قصبه قطع شود چون دیه تعیین نشده است حکومت و ارش ثابت است.

بنابراین قول مشهور قول اقوی است و هردو دسته روایات مستند قول مشهور است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه بینی – حکم فلج شدن بینی) ۹۱/۰۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه بینی حکم فلج شدن بینی)

گفتیم در دیه قطع بینی دو قول مطرح است.

قول اول: اگر بینی کسی از بیخ – مجموعه مارن و قصبه بریده شود دیه کامل دارد. و اگر مارن به تنهائی قطع شود نیز دیه کامله دارد. و دلیل از روایات داشت بالعموم و بالخصوص.

قول دوم: اگر مارن تنها قطع شود دیه دارد و اگر مجموع قطع شود برای مارن دیه و برای قصبه ارش دارد.

و از این قول دوم جواب داده شد که اینگونه نیست که قصبه حکومت و ارش داشته باشد بلکه مجموعه بینی صدق بر همه می کند.

حکم قطع بینی در دو مرحله:

جمعی از بزرگان گفتند اگر متفرقا و در دو زمان- یک مرحله مارن و در مرحله بعد قصبه- قطع شود در آن صورت دو جنایت است و برای مارن دیه و برای قصبه حکومت ثابت است و بزرگان این نکته را پذیرفتند.

مرحوم امام در اینجا تفصیلی قائلند و فرمودند «ولو قطع المارن ثم بعض القصبه فالدیه کامله فی المارن والأرش فی القصبه ولو قطع المارن ثم قطع جمیع القصبه ففی المارن الدیه فهل للقصبه الدیه والارش فیه تأمل ولو قطع بعض المارن فبحساب المارن»

ص: ۴۷۱

در این تفصیل با محوریت جنایت در دو مرحله سه فرض مطرح است:

فرض اول: اگر نفر اولی مارن را قطع کرد و دومی قسمتی از قصبه را قطع کرد مارن دیه کامل دارد و قصبه ارش دارد.

فرض دوم: نفر اول مارن را قطع کرد و نفر دوم تمام قصبه را قطع کرد مارن دیه کامل دارد اما در قصبه دو احتمال مطرح

است:

احتمال اول: مجموعه انف- مارن و قصبه- یک عضو است و یک دیه دارد مارن قبلا قطع شد و اکنون که تمام قصبه قطع گردید دیه آن بر اساس نسبت مجموع قصبه و مارن محاسبه می شود.

احتمال دوم: قصبه قطع شد لذا بر اساس مساحت قصبه محاسبه می شود و ارش دارد یعنی صحیح و معیب قصبه محاسبه می شود امام می فرماید «فیه تامل» یعنی روی هیچ یک از این دو احتمال تأکید ندارند.

ولی به نظر می رسد همان قول مشهور یعنی احتمال دومی که برای تأمل امام مطرح کرده ایم اقوی باشد که حکومت و ارش ثابت باشد چون انسانی عضوی را قطع کرده و دیه معین ندارد پس ارش دارد.

فرض سوم: اگر قسمتی از مارن قطع شود در این صورت دیه مجموعه منخرین و حاجز که مارن است و بخش قطع شده از این منخرین و حاجز محاسبه می شود و براساس نسبت؛ ارش ثابت است.

از کار افتادن بینی:

مسأله۲ «لو فسد الأنف وذهب بکسر أو إحراق أو نحو ذلک ففیه الدیه کامله، ولو جبر علی غیر عیب فمأه دینار علی قول مشهور.»

ص: ۴۷۲

اگر ضربه ای بر بینی وارد و کارآیی بینی از بین برود جانی دیه کامل بدهکار است. یعنی از بیخ یا مارن را قطع نکرده است بلکه بینی فاسد شد.

توضیحی کوتاه: در انف سه حالت مطرح است؛

۱- قطع از بیخ؛ دیه کامله دارد؛

۲- قطع مارن؛ دیه کامله دارد؛

۳- افساد انف؛ مثل اینکه با اسید سوزاند و کاری کرد که نابود شود؛ دیه کامله دارد.

زیرا گرچه بعدا دکتر مجبور شود آن را از بدن جدا کند اما مثل ابانه و قطع است.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «صرح به جماعه من الاصحاب بل لا اجد فیه خلافا بالاتفاق» اصحاب صریحا گفته اند از کار انداختن بینی دیه کامله دارد بلکه بعضی ادعای اجماع کرده اند.

مرحوم صاحب ریاض (۲) می فرماید «من غیر فرق بین الابانه» فرقی نمی کند بین اینکه بینی را قطع کند یا اینکه فاسد نماید.

دلیل مسأله: همان ادله قطع بینی از بیخ در اینجا هم وارد می شود یعنی هر دو دسته روایت بالعموم و بالخصوص این مورد را شامل است. چون کالابانه و قطع است.

حکم آسیب بر بینی و اصلاح و معالجه:

اگر جانی بینی انسانی را شکست و یا آسیبی بر آن وارد کرد و مجنی علیه اصلاح و معالجه و مداوا نمود و خوب شد و چه بسا از اول بهتر شد اینجا جانی صد دینار یعنی عشر دیه باید بپردازد.

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۴: ۲۵۰، ط جماعه المدرسین.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «صرح بذلک جمع من الاصحاب بل فی الریاض (۲) نفی الخلاف فیه بل فی الغنیه (۳) الاجماع علیه»

دلیل مسأله: در مورد آسیب وارده بر بینی و اصلاح آن روایتی ندارد و دلیل قائلین فقط اجماع است یعنی مجمعین از طریق تنقیح مناط به روایت وارده در کتاب ظریف (۴) استدلال کرده اند که امام علی(ع) فرمود «ان انکسرت الصلب فجبر علی غیر عثم ولا عیب فدیته ماه دینار» در کتاب ظریف روایت مفصلی آمده است و در محل شاهد ما می فرماید اگر ظهر و گرده انسان بشکند و دوباره بدون کج شدن بلکه سالم و راست جوش بخورد دیه اش صد دینار است.

کیفیت استدلال: گفته اند این روایت در مورد ظهر وارد شده است و علماء می فرمایند ظهر خصوصیتی ندارد بلکه عضوی است که شکست و جبران شد بنابراین هر عضوی نظیر انف که آسیب ببیند و جبران شود مورد شمول روایت است. و دیه اش صد دینار است.

مناقشه در تنقیح مناط: این تنقیح مناط خیلی دلیل محکمی ندارد زیرا احتمال و قرینه ای که بتوانیم از آن برای انجام تنقیح مناط استفاده کنیم وجود ندارد چون ضمن شمردن قسمت های مختلف حکم گرده را بیان می کند- البته در مسأله اجماع و اتفاق هست که حکم بینی اگر شکست و معالجه شد صد دینار است-. لذا محقق اردبیلی (۵) در مجمع الفائده می فرماید «اما لزوم الماه اذا کسر وجبر علی غیر عیب فما رأیت له دلیلا» در مورد دیه صد شتر برای شکسته شدن بینی و بهبودی کامل پس از معالجه؛ هیچ دلیلی ندیدم. معلوم می شود تنقیح مناط را که علماء استفاده کردند قبول ندارد. و حق هم با ایشان است زیرا تنقیح مناط قرینه می خواهد که بتوانیم از عموم یک روایت برای مورد استدلال استفاده کنیم و در جریان شکستن بینی هیچ قرینه ای برای سرایت مناط و ملاک موجود در شکستن ظهر به بینی وجود ندارد.

۱- (۳) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۴) ریاض المسائل ۱۴: ۲۵۰، ط جماعه المدرسین.

۳- (۵) غنیه النزوع : ۴۱۷، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۴- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۳، ح۱، ط آل البیت.

۵- (۷) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۳۶۵، ط جماعه المدرسین.

حکم فلج شدن بینی:

مسأله۳ «فی شـلل الانف ثلثا دیته صـحیحا فاذا قطع الاشل فعلیه ثلثها» اگر بر بینی به گونه ای آسیب وارد شود که به عنوان یک عضو فلج شود دو ثلث دیه کامل دارد.

صاحب جواهر (۱) می فرمایـد «بلا خلاف اجـده فیه کما اعترف به غیر واحـد بل عن ظاهر المبسوط (۲) وصریح الخلاف (۳) الاجماع علیه نحو شلل سایر الاعضاء»

صاحب کشف اللثام (۴) فرمود «جعـل الاصـحاب ضابطه کلیه» علماء یک ضابطه کلی بـدست می دهنـد که دیه هر عضوی از اعضاء که شلل در آن بوجود بیاید دو ثلث دیه کامله و صحیح همان عضو است.

منشأ تعیین ضابطه کلیه توسط اصـحاب: اصـحاب از روایت صـحیحه فضـیل (۵) ضـابطه کلیـه دو ثلث دیه برای شـلل عضـو را استفاده کرده اند که ان شاءالله فردا می خوانیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(حکم فلج شدن بینی) ۹۱/۰۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(حکم فلج شدن بینی)

شلل بینی:

مسأله ۳ «فی شلل الانف ثلثا دیته صحیحا، وإذا قطع الاشل فعلیه ثلثها»

گفتیم اگر بینی من اصـله قطع شود دیه کـامله دارد و نیز اگر مـارن قطع شود دیه کـامله دارد و اگر بینی شـکست و قطع شـد و افتاد هم دیه کامل دارد در نهایت فرض دیگری مطرح شـد که اگر شـلل پیـدا کنـد یعنی بینی سـر جای خودش هست وقتی از دور نگاه کنی سالم به نظر می رسد اما از کار افتاده است دیه اش دو ثلث دیه انف است.

۱- (۸) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) المبسوط ۷: ۱۳۱، ط مکتبه المرتضویه.

۳- (۱۰) الخلاف ۵: ۲۳۸، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۱) کشف اللثام ۱۱: ۳۴۰، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۵، ط آل البیت.

مرحوم صاحب جواهر (۱) فرمود «بلا خلاف اجده» و در کتب دیگر نیز ادعای اجماع شد که حکم شلل بینی مثل شلل بقیه اعضاء است و از مرحوم کاشف اللثام نقل کردیم که فرمود اصحاب این را ضابطه قرار داده اند «ان فی شلل کل عضو ثلثی دیته» (۲)

مرحوم شیخ (۳) در خلاف می فرماید «علیه اجماع الفرقه واخبارهم»

دلیل مسأله:

۱- صحیحه فضیل بن یسار (۴) عن الصادق(ع) «قال سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن الذراع إذا ضرب فانکسر منه الزند، قال: فقال: إذا یبست منه الکف فشلت أصابع الکف کلها فان فیها ثلثی الدیه دیه الید، قال: وإن شلت بعض الأصابع وبقی بعض فان فی کل أصبع شلت ثلثی دیتها، قال: وکذلک الحکم فی الساق والقدم إذا شلت أصابع القدم.»

کیفیت استدلال:

۱- امام فرمود اگر بر کف دست جنایتی واقع شد و در نتیجه خشکیدن کف دست همه انگشتان دست فلج شد دیه آن انگشتان دو ثلث یک ید است. دیه ید نصف دیه کامله است.

۲- امام ادامه دادند اگر برخی از انگشتان فلج شد دیه هر یک انگشت دو ثلث دیه همان انگشت است یعنی یک انگشت عشر دیه کامل (ده شتر) دارد. دو ثلث دیه شتر دیه یک انگشت است.

ص: ۴۷۶

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) کشف اللثام ۱۱: ۳۴۰، ط جماعهالمدرسین.

۳- (۳) الخلاف ۵: ۲۳۸، ط جماعه المدرسین.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۵، ط آل البیت.

۳- امام در ادامه فرمود این حکم اختصاص به کف نـدارد بلکه اگر جنایتی بر ساق یا قـدم وارد شـد و پنج انگشت فلج شد دو سوم دیه پا است که دیه یک پا نصف دیه کامله است.

۴- روایت در مورد کف و شـلل انگشـتان وارد شده است و نیز حکم ساق و قدم را بیان می کند منتهی علماء از این مجموعی که امام فرمود یک قاعده اسـتخراج کرده اند که «ان فی شلل کل عضو ثلثی الدیه» و گفته اند کیفیت پرسش و پاسخ نشان می دهد که در شلل هر عضوی دو ثلث دیه همان عضو ثابت است. و لذا در مورد بینی گفته اند اگر فلج شد دو ثلث دیه دارد.

حکم قطع بینی فلج شده با جنایت:

«وان قطع الاشل فعلیه ثلثها» اگر کسـی بینی اشل را قطع کرد ثلث دیه بینی بدهکار است یعنی برای شـلل دو ثلث دیه ثابت بود و بعد از شلل اگر قطع شود یک ثلث دیه دارد که در نتیجه برای کل انف یک دیه کامله ثابت است.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده فیه کما عن الریاض (۲) وغیره واعترفوا بان فی قطع الاشل انف أو غیره ثلث الدیه»

در مورد قطع عضو فلج شده چه بینی یا گوش و غیره باشد یک ثلث از دیه همان عضو ثابت است.

دلیل مسأله:

روایت حکم بن عتیبه (۳) «وکل ما کان من شلل فهو علی الثلث من دیه الصحاح»

ص: ۴۷۷

۱- (۵) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۶) ریاض المسائل ۱۴: ۲۵۰، ط جماعه المدرسین.

۳- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۱، ط آل البیت.

روایت مفصل است و محل شاهد ذیل روایت است که فرمود در هر عضو شللی که قطع شود ثلث دیه ثابت است.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «فتتم بذلک الدیه حینئذ» در یک مرحله اشل شد دو ثلث دیه ثابت شد و بعد از اشل شدن قطع شد یک ثلث ثابت شد در نتیجه یک دیه کامل ثابت است.

قطع بینی فلج شده طبیعی:

اگر بینی خلقتا اشل بوده و کسی آنرا قطع کرد اینجا هم بالاتفاق علماء می گویند همان ثلث دیه ثابت است.

دلیل مسأله: به اطلاق روایت تمسک می کنند. که امام فرمود «کل ما کان من شلل فهو علی المثلث من دیه الصحاح» (۲) روایت عام است و شللی که توسط جانی باشد یا شللی که خلقتا باشد تفاوتی ندارد.

مسأله۴ «فی الروثه نصف الدیه إذا قطعت، فهل هی طرف الأنف أو الحاجز بین المنخرین أو مجمع المارن؟ احتمالات، ویحتمل أن ترجع الاحتمالات إلی أمر واحد، وهو طرف الأنف الذی یقطر منه الدم وهو مجمع المارن وهو محل الحاجز فإذا قطع الحاجز من حیث یری من الأعلی إلی الأسفل قطع طرف الأنف، وهو مجمع المارن وإن لا یخلو من تأمل.»

اگر کسی روثه را از بین ببرد نصف دیه دارد.

تحریر محل بحث: در این که در روثه نصف دیه کامل ثابت است کسی بحثی ندارد لذا مرحوم شهید (۳) در مسالک می فرماید «المشهور ان الدیه فی الروثه نصف الدیه»

ص: ۴۷۸

۱- (۸) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب ۳۹، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۱۰) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۸، ط المعارف الاسلامیه.

در کشف اللثام (۱) «نسبته الی الاکثر» پس در اصل اینکه دیه روثه نصف دیه است شکی نیست.

معنای روثه: اما اینکه روثه کجاست؟ بحث دارد:

۱- اهل لغت: طرف انف را می گویند لبه انف را می گویند «الذی یقطر منه دم الرئاف» یعنی همان نوک بینی که وقتی خون دماغ شد خون از آن سرازیر می شود. و در روایتی هم که مستند حکم است امام تعبیر می کنند به «طرف الانف»

۲- مرحوم محقق (۲) در شرایع فرمود: «وهی الحاجز بین المنخرین»

همان حاجز و پرده بین دو پره بینی را روثه می گویند.

۳- جمعی از اصحاب منهم مرحوم صدوق (۳) در فقیه فرمودند: «انها مجتمع المارن» آنجایی که مارن و حاجز را به هم پیوند می دهد یعنی همان جایی که حاجز و دو منخر به هم در نوک بینی متصل می شوند روثه است این تعبیر در واقع شبیه معنای اول یعنی معنای لغوی است.

قول مختار در معنای روثه: ظاهر این است که همان معنی اول که در لغت و در روایت آمده صحیح باشد و امام هم در تحریر می فرمایند شاید هر سه به یک معنی برگردد که احتمال صحیحی هم هست و روایت هم که همان روایت ظریف است تصریح به همان معنای لغوی دارد هرچند خود سند کتاب ضعفی در آن است ولی روایتی است که این کتاب عرضه شد به امام هشتم(ع) و عرض شد که از جد شما نقل شده و جد شما بخشنامه کردند امام رضا(علیه السلام) فرمودند «هو الحق» یعنی کلامی که ظریف نقل می کند حق است بنابراین ولو در سند کتاب ضعفی هست ولی اعتبار صحیح برای آن قائلند.

۱- (۱۱) کشف اللثام ۱۱: ۳۳۶، ط جماعه المدرسین.

۲- (۱۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۱، ط استقلال طهران.

۳- (۱۳) من لا یحضره الفقیه ۴: ۸۱، ط جماعه المدرسین.

در آن کتاب نقل شده است که امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود «فان قطع روثه الانف وهی طرفه فدیته خمس مأه دینار» (۱) اگر روثه قطع شود پانصد دینار دیه دارد.

و در نقل کلینی (۲) آمده است که روثه طرف الانف است.

در مقابل مرحوم شهید (۳) در مسالک می فرماید «وفیه قول آخر وعللوه بان فی المارن الدیه ولم نقف علی مستنده» قول دیگر این است که گفته اند روثه ثلث دیه دارد و گفته اند که در مارن دیه کامله دارد حال اگر مارن را تقسیم کنیم دو منخر است و نوک بینی، پس قطع نوک بینی ثلث دیه دارد.

مرحوم شهید می فرماید این قول دلیل ندارد ما دسترسی به دلیل این قول پیدا نکردیم و این نکته که نقل شد تعلیل تراشی است. پس قول اول که قول مشهور است و مستند به روایت است قول حق است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه احد المنخرین) ۹۱/۰۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه احد المنخرین)

مسأله۵ «فی احد المنخرین ثلث الدیه وقیل نصفها والاول ارجح»

در مورد انف مسائلی گفته شد مسأله آخر (مسأله۵) در مورد دیه احد المنخرین است.

یعنی منفذ طرف چپ باشد یا راست باشد در این مسأله سه قول مطرح است:

ص: ۴۸۰

۱- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱۵) الکافی ۷: ۳۳۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۶) مسالک الافهام ۱۵: ۴۰۹، ط المعارف الاسلامیه.

قول اول: نصف دیه: اگر احد منخرین قطع شود نصف دیه کامله دارد. قائل به این قول مرحوم شیخ در مبسوط (۱) است.

دلیل مسأله:

مرحوم شیخ طی تعلیلی می فرماید «بان فیه اذهاب نصف الجمال ومنفعته».

۱- با از بین رفتن یکی از پره های بینی نصف جمال و زیبایی اش از بین می رود و نصف منفعت تنفس از بین رفته است.

و تعبیر بعض دیگر مانند ابن ادریس (۲)

(۳) در سرایر «هو مذهبنا» است که مشعر به اجماع است.

۲- در بینی دو منخر است پس از اعضایی است که در بدن انسان دوتا است و آن روایت عام که آنچه در بدن انسان دوتا است هر کدام نصف دیه دارد شامل مورد منخرین نیز می شود.

مناقشه در دلیل قول اول:

این قول تمام نیست و استدلالشان ناقص است زیرا در مورد استدلال اول می گوییم هیچ دلیلی ندارد که نصف جمال دیه داشته باشد.

و استدلال به روایت عامه هم اینگونه است که مجموعه انف از چیزهایی است که در بدن انسان یکی است و یک دیه دارد و نمی توانیم در انف خصوص منخرین را دو تایی فرض کنیم یعنی عام شامل منخرین نمی شود بلکه شامل انف شد پس این قول رد می شود.

۱- (۱) المبسوط ۷: ۱۳۱، ط مکتبه المرتضویه.
۲- (۲) السرائر ۳: ۳۹۸، ط جماعه المدرسین: «فان قطع احدی المنخرین، ففیه نصف الدیه، لأنه ذهب نصف المنفعه، و نصف الجمال، و هذا اختیار شیخنا أبی جعفر فی مبسوطه»
۳- (۳) السرائر ۳: ۴۱۱، ط جماعه المدرسین: «و فی إحدی المنخرین نصف دیه الأنف، و قال قوم فیه ثلث دیه الأنف، و ما اخترناه مذهب شیخنا أبی جعفر فی مبسوطه «۲»، و استدل، بان قال لانه ذهب بنصف المنفعه، و نصف الجمال.»

قول دوم: «فیه ربع الـدیه»: گفتنـد اگر یکی از منخرین قطع شود ربع دیه کـامله ثابت است. مرحوم ابن زهره (۱) در غنیه ضمن پذیرش این قول استظهار می کند که بعید نیست مسأله اجماعی باشد.

دلیل مسأله: در مجموع مارن دیه کامله ثابت است پس بین اجزای مارن تقسـیط می شود زیرا مارن از چهار جزء تشـکیل شـده بود ۱ و ۲- منخرین ۳- حاجز ۴- روثه یعنی نوک بینی. وقتی مجموع چهـار عضو یک دیه کامله داشـته باشـد یک منخر یک چهارم مارن است.

مناقشه در دلیل قول دوم:

از کجـا می فرماییـد مـارن چهـار عضو دارد؟ مـا قبلاـ داشتیم که روث نصف دیه داشت و حاجز خودش جـدا دیه داشت و نیز منخرین جداگانه دیه داشت پس مجموع وجود نداشت که تقسیط شود از این جهت این قول ممنوع است و حتی مشهور از این قول اعراض کرده است.

قول سوم: «ثلث الدیه»: مشهور می گویند اگر یکی از دو منخر قطع شود ثلث دیه ثابت است.

مرحوم امام هم همین قول را انتخاب می کند و می فرماید «هو الارجح»

و مرحوم محقق (۲) در شرایع می فرماید «هو اشبه» اشبه به قوانین همین قول است.

و مرحوم صاحب جواهر (۳) هم می فرماید «هو المشهور»

دلیل قول سوم: استدلال به دو روایت می کنند که گرچه روایتین از نظر سند ضعیف است ولی منجبر به عمل اصحاب است.

۱- (۴) غنیه النزوع : ۴۱۷، ط مؤسسه الامام الصادق(علیه السلام).

۲- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۱، ط استقلال طهران.

۳- (۶) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

۱- روایت غیاث (۱) عن جعفر عن ابیه عن علی(علیه السلام) «انه قضی فی شحمه الاذن بثلث دیه الاذن ... وفی کل جانب من الانف ثلث دیه الانف.»

محل شاهد ذیل روایت است که می فرماید در هر طرف از بینی یعنی در هر پره از بینی ثلث دیه ثابت است.

۲- محمد بن عبد الرحمن العرزمی عن ابیه (۲) عن جعفر عن ابیه (علیهما السلام) «... وفی خشاش الانف کل واحد ثلث الدیه»

خشاش یک تکه چوب کوچک را می گویند که سابقا در مورد شتر برای اینکه زود مهار شود یک چوب کوچکی در سوراخی که در دو طرف بینی ایجاد می شد فرو می کردند و افسار را به آن می بستند و بعد مجازا اسم حالّ را روی محل گذاشتند و آن محلی که چوب وارد می شود را خشاش می گویند.

امام می فرماید در خشاش انف یعنی محل خشاش یعنی پره های بینی هر یک ثلث دیه دارد پس در احد منخرین ثلث دیه ثابت است و این قول قول ارجح است.

حکم سوراخ شدن منخرین یا حاجز:

در ذیل این عبارت امام طی یک فرع دیگری می فرماید «ولو نفذت فی الانف نافذه علی وجه لا تفسد کرمح او سهم» به گونه ای که منخرین پاره شود ولی جدا نشود مثلا با تیزی و نوک نیزه یا تیر در منخر یا حاجز فرو کرده و آن را سوراخ کند.

۱- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۱، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۳، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۱، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۳، ح۲، ط آل البیت.

«در اوایل انقلاب که سرهنگ افاضلی یکی از عوامل رژیم شاهنشاهی در قم محاکمه می شد جلسه محاکمه اش غوغائی بود و چند هزار نفر آمده بودند چون جنایات بسیاری مرتکب شده بود. برای نمونه در پرونده اش بود که دانشجویان را می گرفت و خودکار را در بینی آنها فرو می کرد و با مشت ته خودکار می زد و خون جاری می شد حتی گفتند جوانی را چنان زد که در راه بیمارستان فوت شد و ما حاکم شرع آن دادگاه بودیم و ما در حال تحقیقات و بررسی در دادگاه بودیم که دیدیم سروصدا می آید و همگان شعار می دادند «افاضلی اعدام باید گردد» جریان را جویا شدیم گفتند آیت الله خلخالی همراه جمعیت زیادی آمدند و گفتند پرونده را بدهید من محاکمه اش می کنم در همان حال آیت الله خلخالی وارد جلسه ما شدند من برای کسب تکلیف به آقای قدوسی که در تهران مستقر بود زنگ زدم و آقای قدوسی گفتند آقای خلخالی می فرمایند من کاملا افاضلی را می شناسم که چه کارهایی انجام داده است پرونده را بدهید و آقای خلخالی پرونده را گرفتند و رفتند نیم ساعت بعد شنیدیم که افاضلی را اعدام کردند البته ایشان نه پرونده را خواند و نه بررسی کرد بلکه به علم خودش به عنوان قاضی حکم را جاری کرد و بدیهی است که جرم افاضلی تنها خودکار در بینی متهمان کردن نبود بلکه جنایات فراوانی داشت که امثال آقای خلخالی به خاطر ورود جدی در مبارزات گویا آن جنایات را لمس کرده بودند.

علی ای حال اگر کسی این کار را کرد و در منخر یا حاجز که در بینی پارگی ایجاد کرد؛ دیه اش ثلث دیه است.

ص: ۴۸۴

مرحوم صاحب جواهر [(۱)] می فرمایـد «بلاـ خلاـف اجـده فیه بل فی کشف اللثام [(۲)] نسبه الی قطع الاصحاب» اصحاب فتوی قطعی صادر کرده اند.

دلیل مسأله:

۱- در کتاب ظریف آمده است «فان نفذت فیه نافذه لاـ تنسد بسهم او رمح فدیته ثلاث مأه وثلاثه ثلاثون دینار» [(۳)] اگر سوراخی در بینی ایجاد شد به گونه ای است که قابل ترمیم نباشد ثلث دیه دارد. یعنی همان ثلث دیه کامله است.

در این مسأله چند روایت وجود دارد که ضعیف است اما روایت ظریف صحیح و قابل قبول است.

حکم سوراخ شدن پره بینی و معالجه و جبران:

«وکـذا لو ثقبته» اگر در بینی بـا جنایت سوراخی ایجاد شـد و مجنی علیه جبران کرد و این سوراخ و پارگی ترمیم شـد در اینجا خمس دیه ثابت است.

الرابع: الاذن انشاءالله فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه گوش) ۹۱/۰۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه گوش)

بحث اخلاقی:

در مورد تبعات غفلت از یاد خدا صحبت می کردیم و مواردی را گفتیم.

یکی از این تبعات که در قرآن بیان شـد این است که اگر انسان خدا را فراموش کند موجب می شود خداوند هم او را به انساء نفس خودش بکشاند و باعث می شود انسان خودش را فراموش کند فراموشی خدا منتهی به فراموشی خودش و هویت خودش می شود.

ص: ۴۸۵

۱- (۹) جواهرالکلام ۴۳: ۱۹۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۰) کشف اللثام ۱۱: ۳۳۸، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴، ح۱، ط آل البیت.

قرآن می فرماید «ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون» (۱)

مستقیم نفرمود خدا را فراموش نکنید بلکه می فرماید مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و نتیجه اش خود فراموشی شد عقوبت فراموش کردن خدا گرفتار به خود فراموشی شدن است. اگر کسی خودش را فراموش کرد و از یاد برد که چه کسی است و در چه جایگاهی از خلقت قرار دارد و خدا که او را خلق کرده است از او چه می خواهد و روز قیامت حساب و کتابی هست که «اقرأ کتابک لا یغادر صغیره ولا کبیره الا احصاها» (۲) انسانیت انسان به این است که موقعیت خودش را بشناسد مبدا و معادش را بشناسد که اگر فراموش کرد به انساء نفس خودش مبتلا می شود. در این صورت مثل حیوان خواهد شد هر عملی که بخواهد انجام می دهد و از هر جنایتی هیچ باکی ندارد و یک فاسق به تمام معنی خواهد شد.

نتیجه فراموشی خدا این است که انسان خودش را فراموش می کند «استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان ألا إن حزب الشیطان هم الخاسرون» (۳) دربست در اختیار شیطان است نه تنها تابع شیطان است و شیطان بر او مسلط است بلکه یکی از عوامل شیطان می شود و از کسانی است که با شیطان همکاری دارند و باعث به گمراهی کشاندن بقیه انسان ها هم خواهد شد.

این دو آیه (لا تکونوا کالذین نسوا الله (۴) – استحوذ علیهم الشیطان (۵)) بسیار مهم است. همین دو آیه را انسان توجه داشته باشد که چه عقوبت سختی برای فراموشی یاد خدا ذکر شده کای است. خداوند همه ما را از شر شیطان محفوظ بدارد.

۱- (۱) حشر: ۱۹.

۲- (۲) کهف: ۴۹.

۳- (۳) مجادله: ۱۹.

۴- (۴) حشر: ۱۹.

۵- (۵) مجادله: ۱۹

بحث فقهی: دیه گوش:

الرابع: الاذن: چهارم از موارد اعضاء دارای دیه، گوش است و از مواردی است که در بدن انسان دوتا است و بر اساس روایت اگر کسی هر دو گوش را از بیخ بکند دیه کامل دارد و اگر یک گوش را از بیخ بکند نصف دیه دارد.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «لا خلاف فی شیء من ذلک بیننا نصا وفتوی» بین فقهاء فتوی مخالف نداریم و از نظر نص هم روایت بالعموم و بالخصوص وارد است.

روایت عموم: قبلا خواندیم و برای توضیح در ذیل می آید.

هشام بن سالم (۲) قال «کل ما کان فی الانسان اثنان فیهما الدیه وفی احدهما نصف الدیه» هر عضوی که در بدن دو عدد باشد دیه کامل دارد و هر یک از آن دو تا نصف دیه کامله دارد.

روایات بالخصوص:

۱- صحیحه حلبی (۳) عن ابی عبدالله «فی الرجل یکسر ظهره قال فیه الدیه کامله الی أن قال- وفی الاذنین الدیه»

تک تک اعضاء را می شمارد تا می گوید در دو گوش یک دیه کامله ثابت است.

۲- صحیحه عبدالله بن سنان (۴) عن ابی عبدالله «... وفی الاذن اذا قطعت نصف الدیه وفی الید نصف الدیه» که بطور اختصاص حکم یک گوش را می فرماید یعنی ظاهر عبارت فی الاذن یک گوش است که فرمود نصف دیه کامله ثابت است.

ص: ۴۸۷

۱- (۶) جواهرالکلام ۴۳: ۲۰۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.

۳- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۴، ط آل البیت.

۴- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۵، ط آل البیت.

۳- سماعه (۱) عن ابی عبدالله «... وفی الاذن نصف الدیه اذا قطعها من اصلها»

اگر یک گوش از بیخ قطع شود نصف دیه ثابت است.

۴- علاء بن فضیل (۲) عن ابی عبدالله «... وفی اذنیه الدیه کامله»

در ذیل روایت می فرماید در دو گوش دیه کامله ثابت است.

علاوه بر این روایات اتفاق فتوی هم موجود است.

حکم قطع بعض از گوش: امام می فرماید «وفی بعضها بحساب دیتها ان کان نصفا فنصف وثلثا فثلث وهکذا» اگر هر قسمت از گوش را قطع کند باید نسبت عضو قطع شده را با کل گوش محاسبه کنند. نسبت مساحت قسمت قطع شده را اندازه گیری و دیه محاسبه می شود برای مثال اگر قسمت قطع شده نصف کل یک گوش باشد نصف دیه یک گوش ثابت است و اگر یک سوم مساحت یک گوش باشد یک ثلث از دیه یک گوش ثابت است.

در اینجا هم مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «بلا خلاف اجده فیه»

دلیل مسأله:

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: «ویدل علیه ما عن کتاب ظریف عن امیرالمومنین فی الاذنین اذا قطعت احداهما فدیتها خمس مأه من دینار وما قطع منها فبحساب ذلک»

بر اساس روایت ظریف امام فرمود اگر کل یک گوش قطع شود پانصد دینار دیه دارد و اگر بخشی از یک گوش قطع شد با کل گوش محاسبه می شود.

۱- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۷، ط آل البیت.

۲- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۸، ط آل البیت.

۳- (۱۲) جواهرالکلام ۴۳: ۲۰۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

حکم قطع نرمی گوش:

مسأله۲ «وفی خصوص شحمه الاذن ثلث دیه الاذن»

طرح مسأله۲ نشان می دهد که نرمی گوش به عنوان بعض گوش محاسبه نمی شود بلکه روایت مستقل دارد و دیه آن ثلث دیه است. و این قول موافق با شهرت عظیمه است.

در جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف وعن الخلاف (۲) اجماع الفرقه واخبارهم»

دلیل مسأله: مسمع (۳) عن الصادق (علیه السلام) «ان علیا (علیه السلام) قضی فی شحمه الاذن ثلث دیه الاذن» علی ابن ابیطالب در مورد نرمی گوش یک ثلث دیه اذن قرار داد.

روایت از نظر سند ضعیف است چون سهل بن زیاد در آن آمده است که در او اشکال هست غیر سهل هم کسانی که هستند که بعضی از آنها ضعیفند در مجموع روایت ضعیف است ولی گفتیم شهرت عظیمه دارد حتی مرحوم شیخ (۴) می فرماید «اجماع الفرقه واخبارها» شاید اخبار دیگری بوده و بدست ما نرسیده لذا منجبر به شهرت می شود.

حکم قطع بخشی از نرمی گوش:

اگر بعض شحمه قطع شد امام می فرماید «وفی بعضها فبحسابها» به نسبت کل اندازه گیری می شود و دیه محاسبه می شود.

حکم سوراخ کردن نرمی گوش:

«وفی خرم الاذن ثلث دیتها علی الاحوط بل الاظهر» یعنی همین نرمی گوش را اگر بشکافد البته اگر بعنوان جنایت باشد که ایجاد شکاف کند ثلث دیه ثابت است.

۱- (۱۳) جواهرالکلام ۴۳: ۲۰۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۴) الخلاف ۵: ۲۳۴، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۷، ح۲، ط آل البیت.

۴- (۱۶) الخلاف ۵: ۲۳۴، ط جماعه المدرسین.

در مورد تعبیر «ثلث دیتها» نکته ای مطرح است که هم در روایت و هم کلام بزرگان اختلاف پیش آمده که آیا مراد ثلث دیه شحمه است که خودش ثلث دیه کامل است در نتیجه ثلث ثلث می شود یا مراد ثلث دیه اذن است؟

و مفتاح الکرامه (۱) و دیگران مطرح کرده اند و اظهار نظرهایی شده است. امام می فرماید «ثلث دیتها علی الاحوط بل الاظهر» یعنی ثلث دیه اذن ثابت است و احتیاط این است که ضمیر بر اذن بر گردد بلکه اظهر ارجاع ضمیر به اذن است تا حقی ضایع نشود.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه گوش) ۹۱/۰۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه گوش)

گفتیم هر دو گوش اگر قطع شود دیه کامل ثابت است و در هر کدام نصف دیه و شحمه اذن ثلث دیه اذن دارد و در ذیل امام در تحریر فرمود «وفی خرم الاذن ثلث دیتها علی الاحوط بل الاظهر» اگر اذن پارگی پیدا کند ثلث دیه اذن ثابت است علی الاحوط بل الاظهر.

توضیحی پیرامون تعبیر امام به احوط و اظهر:

مرحوم شیخ در نهایه و در خلاف تعبیری دارند که در ذیل می آید:

الف: نهایه (۲) : «وفی شحمه الاذن ثلث دیه الاذن وکذلک فی خرمها ثلث دیتها»

در شحمه تعبیر صریح است که ثلث دیه اذن ثابت است اما فقره دوم عبارت نهایه کلی است که فرمود «ثلث دیتها». ظاهر این است که در هر دو فقره ثلث دیه اذن مراد است پس برگشت ضمیر «دیتها» به اذن استظهار می شود.

ص: ۴۹۰

۱- (۱۷) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۹۵، ط بیروت (القدیمه).

۲- (۱) النهایه : ۷۶۶، ط قدس محمدی.

ب: الخلاف (۱) : مؤید استظهار این است که عین همین عبارت در خلاف آمده است و می فرماید «فی شحمه الاذن ثلث دیه الاذن وکذلک فی خرمها بدلیل اجماع الفرقه واخبارها» و جمله «ثلث دیتها» نیامده است قهرا معنی این می شود که در شحمه اذن ثلث دیه اذن ثابت است «وکذلک فی خرمها» یعنی همچنین ثلث دیه اذن در خرم اذن ثابت است و استدلال به اجماع و اخبار می کند البته کثیری از علما هم اینگونه گفته اند.

مرحوم محقق (۲) می گوید فقط یک نفر ضمیر عبارت شیخ را به شحمه برگردانده است که مرحوم ابن ادریس (۳) است و چند نفر هم تبعیت کردند ایشان ضمیر را به شحمه برگردانده و معنا اینگونه می شود که ثلث دیه شحمه برای خرم ثابت می شود.

مرحوم علامه در مختلف (۴) وقتی کلام شیخ را نقل می کند در مورد این تفصیلی که ابن ادریس بیان کرده است می فرماید «وهو تأویل بلا دلیل» این توجیه کردن کلام شیخ دلیل ندارد.

و به نظر ما حق با علامه است.

وجه اینکه می گوییم بلا دلیل این است که مرحوم شیخ ادعای اجماع کرده است که ثلث دیه دارد و نیز ادعای ورود اخبار کرده است.

برای نمونه؛

۱- خبر معاویه بن عمار (۵) می فرماید «فی کل فتق ثلث الدیه»

۱- (۲) الخلاف ۵: ۲۳۴، ط جماعه المدرسین.

۲- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۲، ط استقلال طهران.

۳- (۴) السرائر ۳: ۳۸۲، ط جماعه المدرسین.

۴- (۵) مختلف الشیعه ۹: ۳۶۹، ط جماعه المدرسین.

۵- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۲، ح۱، ط آل البیت.

در هر شق و پارگی ثلث است.

۲- یـک تاییـد هم از روایت دیگر می آورد «امیرالمومنین قضـی فی خرم الاـنف ثلث دیه الانف» (۱) اذن راماننـد انف از این روایت استفاده می کند که فرقی بین انف و اذن نیست پس در خرم اذن نیز ثلث دیه است.

پس اینکه عبارت را به شحمه برگردانیم این تاویل بلادلیل است.

مرحوم صاحب ریاض (۲) عبـارت ابن ادریس را نقل می کنـد و می فرمایـد «وهو الاجود» و اسـتدلال هم می کنـد- که ظاهرا امام در تحریر که می فرماید «علی الاحوط بل الاظهر» رد این قول صاحب ریاض می باشد- صاحب ریاض طی استدلال به نفع ابن ادریس می فرمایـد «لاجمال العبارات والنصوص المتقدمین» عبارت شـیخ اجمال دارد روایت هم اجمال دارد که فتق اذن یا فتق شـحمه را شامل است و چون اجمال هست بایـد رجوع به قـدر متیقن بکنیم «فینبغی الاخـذ بالاقل القدر المیقین منها» و قدر متیقین از دیه ثلث شحمه است و اصل عدم اشتغال ذمه به مازاد ثلث شحمه است.

مرحوم امـام در رد این قول می فرمایـد «وفی خرم الاذن ثلث دیتها علی الاحوط» یعنی جای قـدر متیقن گیری نیست بلکه جای احتیاط است قطعا ذمه شـخص مشـغول دیه شـده است و باید احتیاط کند و ثلث دیه اذن را بپردازد «بل الاظهر» اصـلا اسـتظهار می کنیم که کلام شیخ به اذن برمی گردد و اینکه به شحمه برگردد تاویل بلا دلیل است و معقد اجماعی که ادعا شد ثلث دیه اذن بود. پس علی الاحوط در کلام امام رد قول صاحب ریاض است.

۱- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۸) ریاض المسائل ۱۴: ۲۵۴، ط جماعه المدرسین.

نتیجه: اگر شحمه بریده و قطع شود ثلث دیه دارد و اگر شحمه را پاره کند باز هم ثلث دیه دارد. البته برخی گفته اند استبعاد دارد که دیه قطع شحمه و پارگی شحمه یکسان باشد.

می گوییم بر این حکم روایت داریم و قول امام(ع) است و معقد اجماع اینگونه است بنابراین استبعاد وجهی ندارد.

حکم شلل و خشک شدن گوش ظاهری:

مسأله۳ «لو ضربها فاستحشفت ای یبست فعلیه ثلثا دیتها» اگر ضربه ای به صورت کسی زد و گوش خشک شد مانند همان شلل که گفته شد در این صورت دو ثلث دیه گوش ثابت است.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده فیه بل ظاهر المبسوط (۲) الاجماع علیه بل عن الخلاف (۳) اجماع الفرقه واخبارها» در مسأله خلافی نیست و ظاهر مبسوط و خلاف این است که اجماعی است و در ادامه در مورد ادعای اخبار در کلام شیخ می فرماید (۴) ما یک روایت هم پیدا نکردیم که مرحوم شیخ می فرماید «اجماع الفرقه واخبارها» ولی روایاتی در شلل داریم که در آنجا گفتیم مرحوم کشف اللثام (۵) فرمود «جعل الاصحاب ضابطه» علماء با مبنای روایات یک قاعده کلی استخراج کردند که هر عضوی شلل پیدا کرد دو ثلث دیه همان عضو برایش ثابت است آنجا هم گفتیم جعل ضابط بی مبنا نیست و روایتی هم نقل کردیم که در مورد کف می گفت اگر با ضربه بر کف اصابع شلل پیدا کرد دو ثلث دیه همان اصابع ثابت بود و در ذیل روایت فرمود «وکذلک فی القدم والساق» از این «وکذلک الساق» استفاده کردند که حکم مخصوص انگشتان نیست.

۱- (۹) جواهرالکلام ۴۳: ۲۰۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۰) المبسوط ۷: ۱۳۱، ط مکتبه المرتضویه.

۳- (۱۱) الخلاف ۵: ۲۳۴، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۲) جواهرالکلام ۴۳: ۲۰۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۱۳) کشف اللثام ۱۱: ۳۴۰، ط جماعه المدرسین.

حکم قطع گوش خشکیده و شلل:

«ولو قطعها بعد الشلل» اگر کسی همان گوش اشل را قطع کرد یک ثلث دیه همان عضو را بدهکار است که با دو ثلث قبلی تمام دیه را می پردازد و دلیلش همان اجماع و روایاتی است که از طریق استخراج ضابطه در انف گفته شد.

منتهی اینجا امام می فرماید «علی الاحوط فی الموضعین بل لا یخلو من قرب» یعنی هم در شلل که دو ثلث دیه دارد و هم در قطع اشل یک ثلث دیه دارد احوط است بلکه قریب است زیرا دلیل خاصی نداریم و باید به همان دلیل عام و آن ضابطه کلی که علما فرمودند اکتفا کرد قریب است چون ضابطه همه این موارد را شامل است.

ضربه بر گوش ناشنوا:

مسأله۴ «الاصم» در مورد حکم قطع گوش یا شحمه یا خرم در گوش انسانی که می شنود یا نمی شنود فرق می کند یا خیر؟ برای بحث بعدی ان شاء الله

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه گوش ناشنوا – دیه لبها) ۹۱/۰۲/۱۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه گوش ناشنوا دیه لبها)

مسأله۴ «الاصم فیما مر کالصحیح» کسی که قدرت شنوایی ندارد- گوشش سرجای خودش باقی است ولی شنوایی ندارد- و کر است اگر کسی این گوش را قطع بکند یا شحمه او را ببرد حکمش در همه موارد مانند حکم گوش صحیح است و دیه کامل دارد و همینطور است در شحمه و خرم که مانند گوش صحیح دیه دارد.

دلیل همانندی گوش ناشنوا با گوش صحیح: ناشنوایی مربوط به گوش نیست و نقصی در گوش ایجاد نکرده است این عضو سالم است و استماع یک قوه و نیرویی است که یک منفعتی در انسان جدای از اذن دارد و خودش دارای دیه کامل است. حال اگر کسی گوش کسی را قطع کرد و منتهی شد به عدم سماع دو دیه باید بدهد چون دو نقص و خسارت وارد کرده است.

ص: ۴۹۴

البته منافع اعضاء نظیر منافع زبان یا گوش و غیره در آینده مورد بحث قرار می گیرد.

حکم سوراخ کردن گوش: در ثقب و سوراخ کردن گوش می گویند دیه ندارد بلکه حکومت و ارش دارد در مفتاح الکرامه (۱) نقل می کند از بعضی از علمای دیگر که در روایات چیزی معین نشده است.

الخامس الشفتان:

مسأله ۱: «فی الشفتین الدیه کامله، وفی کل واحده منهما النصف علی الأقوی، والأحوط فی السفلی ستمأه دینار، وفی قطع بعضها بنسبه مساحتها طولا وعرضا.»

لب ها از اعضایی است که در بدن انسان دوتا است و مورد اتفاق است که دیه کامل دارد. بلکه بعضی گفته اند بلاخلاف بین المسلمین من العامه والخاصه.

دلیل مسأله: روایات بالعموم و بالخصوص دلیل مسأله است:

الف: روایت عام؛

۱- هشام بن سالم (۲) : «کل ما کان فی الانسان اثنان ففیهما الدیه، وفی أحدهما نصف الدیه، وما کان فیه واحد ففیه الدیه» امام فرمود هر عضوی از اعضاء که دوتا در بدن انسان است در هر دو دیه کامل و در هر یکی نصف دیه ثابت است. روایت صحیحه است.

۲- صحیحه عبدالله بن سنان (۳)

(۴)

۱- (۱) مفتاح الکرامه ۱۰: ۳۹۶، س۱۷، ط بیروت (القدیمه).

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.

۳- (۳) الکافی ۷: ۳۱۵، ح۲۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۴) گفتنی است در متن وسائل و تهذیب که آدرس آن در ذیل می آید آمده است «ففیه نصف الدیه» بعید نیست که به قرینه متن کافی که در آن جمله «ففی الواحد نصف الدیه» آمده است متن وسائل و تهذیب هم ناظر بر نصف دیه در هر یکی از دوتا باشد.

(۱)

(۲) : «عن عبـد الله بن سـنان، عن أبی عبـد الله علیه السـلام قال: ما کان فی الجسد منه اثنان ففی الواحد نصف الدیه مثل الیدین والعینین»

روایات بالخصوص؛

۱- صحیحه یونس (۳) «عرض علی ابی الحسن کتاب الدیات کان فیه فی ذهاب السـمع کله الف دینار- الی ان قال- والشـفتین اذا استوصلا الف دینار»

اگر شنوایی از بین رفت هزار دینار دیه دارد و ادامه می دهد تا می رسد که اگر شفتین از بیخ قطع شود دیه کامله دارد.

انما الکلام در اینکه دو لب که هر دو دیه کامل دارد اگر یکی قطع شد آیا نصف می شود کما اینکه در اعضای دیگر اینگونه بود؟

می گوییم اما در خصوص لب اختلاف شده و چهار قول مطرح است:

قول اول: لب پـایین دو ثلث دیه کـامله لب بالا ـ یـک ثلث: اختاره جماعه منهم الشـیخ در مبسوط (۴) ، شـیخ مفید (۵) ، سالار دیلمی (۶) ، ابن زهره (۷) ، ابوالصلاح حلبی (۸) ، ابن ادریس (۹) و دیگر بزرگان و بعضـی هم مانند ابن زهره ادعای اجماع کرده اند.

ص: ۴۹۶

۱- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۶) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۰، ح۹۸۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۲، ط آل البیت.

۴- (۸) المبسوط ۷: ۱۳۲، ط مکتبه المرتضویه.

۵- (۹) المقنعه : ۷۵۵، ط کنگره شیخ مفید(ره).

۶- (۱۰) المراسم العلویه : ۲۴۴، ط الحرمین.

۷- (۱۱) غنیه النزوع : ۴۱۷، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۸- (۱۲) الکافی للحلبی : ۳۹۸، ط مکتبه الامیرالمؤمنین(ع).

۹- (۱۳) السرائر ۳: ۳۸۲، ط جماعه المدرسین.

دلیل مسأله:

۱- اجماع: ابن زهره و دیگران گفته اند مسأله اجماعی است.

۲- مرحوم شیخ مفید می فرماید «ان السفلی تمسک الطعام و الشراب» پس نفع لب پایین بیشتر است می گویند اینگونه است که طبیعت حال اقتضا می کند آنکه نفعش بیشتر باشد دیه بیشتر داشته باشد.

۳- مرحوم شیخ مفید فرمود: «شینها اقبح من شین العلیا» زشتی قطع لب بالا کمتر از قطع کردن لب پایین کمتر است و با قطع لب بالا زشتی بیشتری در صورت پیدا می شود از این جهت دیه اش بیشتر است.

مناقشه در ادله قول اول:

اولا: نمی شود اجماع را قبول کرد زیرا ما گفتیم چهار قول است و بعضی در اقوال دیگر هم ادعای اجماع کردند و دو اجماع مخالف هم نمی تواند باشد.

ثانیا: دو وجهی که مرحوم شیخ مفید به آن استدلال کردند استحسان است و نمی تواند دلیل شرعی باشد بنابراین قول اول صحیح نیست.

قول دوم: لب بالاـ اربعه ماه دینار و لب پایین ست ماه دینار: دو خمس برای لب بالا که چهارصد دینار و سه خمس برای لب پایین که ششصد دینار است.

مرحوم صدوق در مقنع (۱) و مرحوم شیخ در نهایه (۲) و تهذیب (۳) و استبصار (۴) این قول را پذیرفتند.

ص: ۴۹۷

۱- (۱۴) المقنع : ۵۱۱، ط مؤسسه امام هادی(ع).

۲- (۱۵) النهایه : ۷۶۶، ط بیروت.

۳- (۱۶) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۶، کتاب الدیات، باب دیات الاعضاء، ح۹۷۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۱۷) الاستبصار ۴: ۲۸۸، کتاب الدیات، باب دیه الشفتین، ح۱۰۸۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

دلیل مسأله:

۱- اجماع.

۲- روایت ابـان بن تغلب (۱) عن ابی عبدالله قال «فی الشـفته السـفلی سـته آلاف درهم وفی الشـفه العلیا اربعه آلاف درهم لان السفلی تمسک الماء»

روایت تعلیل دارد که دلیل ششصد دینار برای نگهداری آب است توسط لب پایین.

۳- مرحوم محقق در شرایع (۲) بعد از نقل این قول می فرماید «هذا موجود فی کتاب ظریف»

مناقشه در ادله قول دوم:

اولا: اجماع ثابت نیست زیرا برای قول اول هم ادعای اجماع کرده بودند.

ثانیـا: روایت ابان بن تغلب را می گوینـد ابی جمیله از ابان بن تغلب نقل می کنـد و ابی جمیله مجهول است پس سـند ضـعیف است.

ثالثا: روایتی هم که می فرماید در کتاب ظریف موجود است می گوییم خود کتاب ظریف در دست نیست بلکه قطعاتی از آن نقل شده و در کتاب ظریف نسبت به شفتان آنچه که موجود است این است که شفه سفلی دیه اش بالاتر از دیه شفه علیا است و مقـدار شـفه بالاـ یـا پـایین را تعیین نکرده است. پس در کتاب ظریف ۴۰۰ دینـار برای لب بالاـ و ۶۰۰ دینـار برای لب پایین مشـخص نیست لـذا ممکن است مطابق قول اول باشد که گفت لب بالا ثلث و لب پایین دو ثلث یا موافق همین قول دوم باشـد که می گویند دو خمس و سه خمس در نتیجه قابل استدلال نیست.

ص: ۴۹۸

۱- (۱۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۵، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۱۹) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۲، ط استقلال طهران.

بنابراین قول دوم هم دلیلش هم منحصر به روایت ابان می شود که آنهم سندش ضعیف است البته بعضی می گویند ضعف سند منجبر به عمل اصحاب می شود حالا ببینیم دلیل اقوای دیگری پیدا می کنیم در اقوال دیگر تمسک کنیم.

قول سوم: لب بالا نصف دیه لب پایین دو ثلث دیه:

مرحوم صدوق (۱) نقل کرده است و از بعضی دیگر هم نقل شد.

دلیل قول سوم: روایتی از ظریف نقل شده و مفصل است (۲) «اذا قطعت الشفه العلیا واذ استوصلت فدیتها خمس ماه دینار یعنی نصف دیه الی ان قال- ودیه الشفه السفلی اذ استوصلت ثلثا الدیه» این قول استدلال قوی دارد.

مناقشه در دلیل قول سوم: این روایت گرچه معتبر است اما معارضه دارد با آن روایاتی که صحیحه بودند و بالعموم می فرمود هر عضو دو تایی فقط یک دیه دارد نه بیشتر از یک دیه و با آن روایات که امام فرمود دو لب یک دیه دارد هم مخالف می شود و با روایات بالخصوص نیز معارض است که آن روایات را به عنوان دلیل برای قول چهارم می آوریم که می گوید دو لب مساوی است. حل تعارض انشاءالله فردا. وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه لبها) ۹۱/۰۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه لبها)

گفتیم در هر دو لب اگر قطع شود بالاتفاق نصا و فتویً دیه کامله دارد و اگر یک لب را کسی قطع کرد چه لب بالا یا پایین باشد صورت مسأله اینگونه قابل تصویر بود که یا؛

۱- (۲۰) من لا یحضره الفقیه ۴: ۸۱، ط جماعه المدرسین.
۲- (۲۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۵، ح۱، ط آل البیت.

۱- یک جانی یک مرتبه لب بالا را قطع کرد و در مرحله بعد لب پایین را یا به عکس.

۲- یک جانی ابتدا لب بالا را قطع کرد و جانی دوم لب پایین را یا به عکس.

مسأله اختلافی بود که چهار قول داشت:

قول اول: از مرحوم مفید (۱) نقل شده بود که فرمود لب پایین دو ثلث و لب بالا یک ثلث دارد که بیان شد و سه دلیل داشت:

۱- اجماع، ۲- امساک طعام و شراب توسط لب پایین، ۳- زشتی بیشتر در قطع لب پایین.

و بحث کردیم و در ادله آن مناقشه شد.

قول دوم: از هزار دینار چهارصد دینار برای لب بالا و ششصد دینار برای لب پایین.

مرحوم صدوق (۲) در مقنع و هدایه و مرحوم شیخ در نهایه (۳) ، تهذیب (۴) و استبصار (۵) و خلاف (۶) این قول را پذیرفتند. و مرحوم شیخ در خلاف فرمود «علیه اجماع الفرقه واخبارها» که اخبار بصورت ذیل بیان شد.

اخبار:

۱- ابان بن تغلب (۷) «فی الشفه السفلی سته آلاف درهم وفی العلیا اربعه آلاف لأن السفلی تمسک الماء» بر اساس روایت ابان دو خمس برای لب بالا و سه خمس برای لب پایین دیه تعیین شده است.

۱- (۱) المقنعه : ۷۵۵، ط کنگره شیخ مفید(ره).

۲- (۲) المقنع : ۵۱۱، ط مؤسسه امام هادی(ع).

۳- (۳) النهایه : ۷۶۶، ط بیروت.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۴۶، کتاب الدیات، باب دیات الاعضاء، ح۹۷۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۵) الاستبصار ۴: ۲۸۸، کتاب الدیات، باب دیه الشفتین، ح۱۰۸۶، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۶) الخلاف ۵: ۲۳۹، ط جماعه المدرسین.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۵، ح۲، ط آل البیت.

۲- روایت کتاب ظریف که مرحوم محقق (۱) بر اساس آن فرمود برای لب پایین تفاضل دیه مطرح است.

در این قول مناقشه کردیم که:

۱- روایت ابان ضعیف است زیرا قبل از ابان ابی جمیله آمده است و ابی جمیله مجهول است.

۲- در کتاب ظریف فقط فضیلت لب پایین مطرح است و مقدار معین نشده است پس قابل استدلال نیست.

قول سوم: مرحوم صدوق (۲) نقل کرده است که لب بالاـ نصف دیه و لب پایین دو ثلث دیه دارد و برای استدلال روایتی از ظریف (۳) نقل کرده بودند و ایراد داشت که؛

اولا: این قول نادر است و مرحوم محقق (۴) می فرماید غیر صدوق و ابن ابی عقیل عمانی (۵) هیچکس قائل نشده است.

ثانیا: لازمه این قول این است که جمع دو لب دیه اش از دیه کامل بیشتر باشد در حالیکه گفتیم نصا و فتویً دو لب یک دیه کامله دارد یعنی مخالف با آن روایات عام است.

ثالثا: معارضه دارد با یک روایت که در قول چهارم می خوانیم و آن روایت سماعه (۶) است که می فرماید لب پایین و لب بالا مساوی است.

۱- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۲، ط استقلال طهران.

۲- (۹) المقنع : ۵۱۱، ط مؤسسه امام هادی(ع).

۳- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۵، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۱۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۲، ط استقلال طهران.

۵- (۱۲) مجموعه فتاوی ابن ابی عقیل: ۱۷۱.

۶- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۰، ط آل البیت.

قول چهارم: «انهما سواء فی الدیه» قائلین این قول جماعت کثیری از علما هستند. مرحوم محقق (۱) بعد از نقل قول چهارم می فرماید «وهو حسن»

مرحوم علامه در قواعد (۲) می فرماید «هو حسن»

محقق اردبیلی در مجمع الفائده (۳) پس از نقل این قول آن را تایید می کند.

مرحوم خویی (۴) می فرماید «هو الاظهر»

مرحوم امام در تحریر می فرمایند «وفی الشفتین الدیه کامله وفی کل واحده منهما النصف علی الاقوی»

دلیل قول چهارم:

الف: روایات عام:

۱- هشام بن سالم (۵) که بطور کلی می فرمود «کلما فی الانسان منه اثنان ففیهما الدیه وفی کل واحد منهما نصف الدیه»

۲- صحیحه عبدالله بن سنان (۶)

(۷)

(۸)

۱- (۱۴) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۲، ط استقلال طهران.

۲- (۱۵) قواعد الاحکام ۳: ۶۷۳، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۶) مجمع الفائده ۱۴: ۳۷۰، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۷) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۸۵، ط العلمیه.

۵- (۱۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.

۶- (۱۹) الکافی ۷: ۳۱۵، ح۲۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۷- (۲۰) گفتنی است در متن وسائل و تهذیب که آدرس آن در ذیل می آید آمده است «ففیه نصف الدیه» بعید نیست که به قرینه متن کافی که در آن جمله «ففی الواحد نصف الدیه» آمده است متن وسائل و تهذیب هم ناظر بر نصف دیه در هر یکی از دوتا باشد.

۸- (۲۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح ۱، ط آل البیت.

(۱) «عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: ما کان فی الجسد منه اثنان ففی الواحد نصف الدیه مثل الیدین والعینین»

ب: روایت بالخصوص:

۱- مضمره سماعه (۲)

(۳) قال «...والشفتان العلیا والسفلی سواء فی الدیه»

اینکه مضمره است عیب ندارد چون سماعه از راویان مورد اعتماد است و مطمئن هستیم که از غیر امام معصوم نقل نمی کند. سماعه می گوید از امام شنیدم فرمود لب بالا و پایین در دیه مساوی هستند.

بررسی یک احتمال در ترجمه روایت:

گاهی ممکن است گفته شود که چرا اینگونه معنی می کنید بلکه بگویید «سواء» یعنی هر دو در داشتن دیه مساویند اما اینکه مقدار آن چقدر است روایت شامل نمی شود.

ردّ احتمال طرح شده: می گوییم این خیلی بعید است بلکه به عبارت بهتر می شد گفت و حمل بعیدی است.

۲- زراره (۴) عن ابی عبدالله قال «وفی الشفتین الدیه وفی العینین الدیه وفی احداهما نصف الدیه»

ان قلت: بعضی ان قلتی آوردند که اول شفتین را گفت بعد عینین را گفت و بعد گفت احداهما لذا می توان گفت ضمیر در احداهما برمی گردد به عینین و ربطی به شفتین ندارد. و نتیجه این می شود که در یک عین نصف دیه ثابت است و روایت از بیان یک شفه ساکت است.

ص: ۵۰۳

۱- (۲۲) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۰، ح۹۸۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۰، ط آل البیت.

۳- (۲۴) با اینکه مضمره است ولی سماعه معلوم است که از امام نقل می فرماید.

۴- (۲۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۶، ط آل البیت.

قلت: این هم خلاف ظاهر است بلکه امام می خواهند در هر دو چشم و هر دو لب حکم تک عضو را بفرمایند و سیاق عبارت این است که «فی احداهما» یعنی در یک لب و یا یک عین نصف دیه ثابت است.

بررسی مجدد اقوال:

قول چهارم قائل زیاد دارد و مشاهیر علماء قائلند و استدلال قوی هم دارد روایات عام و روایات خاص هم دارد.

قول اول و دوم نسبت به قول چهارم نادر هستند و مدرک کافی ندارند.

قول سوم نسبت به قول چهارم قائل کم دارد و مدرکش کافی نیست و شهرت هم به آن حدی نیست که ضعف مدرک را جبران کند. اما در قول چهارم یا می فرمایند «هو حسن» یا می گویند «اظهر» یا می گویند «اقوی» است. و روایت سماعه هم موافق با صحیحه است بنابراین معتضد می شود با آن عام و خبر سماعه و ظریف با آن عموم مخالف می شوند و سماعه با ظریف معارضه می کنند در این صورت ترجیح با کدام است؟

می گوییم ترجیح با خبر سماعه است زیرا معتضد با آن عام بود بنابراین قول چهارم اقوی است.

مرحوم امام می فرماید اگر خواستید احتیاط بکنید قول ثلث و دو ثلث را نگیرید بلکه قول دوم را بگیرید که می گفت دو خمس و سه خمس.

و از طرفی هم اجماعی را مرحوم شیخ (1) نقل می کند که لب پایین فضیلت دارد لذا امام می فرماید «وفی کل واحده منهما النصف علی الاقوی وعلی الاحوط فی السفلی سته ماه دینار» تا به احتیاط عمل شود و این فتوای دقیقی است. امام در تحریر فرمود اقوی این است که مساویند ولی احتیاط مستحب این است که لب پایین ششصد دینار دیه داشته باشد.

۱- (۲۶) الخلاف ۵: ۲۳۸، ط جماعه المدرسین.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(حکم دیه قطع بخشـــی از لب؛ تعریف محدوده لب ها؛ حکم خشک شدن – سستی لب ها؛ حکم قطع لب بعد از سستی؛ حکم پارگی لب ها) ۹۱/۰۲/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الـدیات(حکم دیه قطع بخشـی از لب؛ تعریف محـدوده لب ها؛ حکم خشک شدن – سـستی لب ها؛ حکم قطع لب بعد از سستی؛ حکم پارگی لب ها)

گفتیم در دو لب دیه کامل ثابت است و در دیه هر یک لب به تنهایی اختلاف بود. و گفتیم قول حق این است که علی الاقوی مساوی هستند و اگر کسی بخواهد احتیاط بکند خوب است بنابر همان روایتی که از ظریف نقل شد بگوید در لب سفلی شش هزار درهم، و لب بالا همان نصف دیه کامله ثابت است. و منشأ احتیاط اجماعی است که نقل شده است که لب پایین فضـیلت دارد؛ «لانهـا تمسـک الطعـام والشـراب» و در روایت ظریف نقل شـد که «فضـلها علی العلیا» ولو اینکه گفتیم روایت معارض با روایت سماعه است و رد کردیم ولی از باب احتیاط خوب است دیه لب پایین بیشتر باشد.

حکم دیه قطع بخشی از لب:

در ذیـل مسـأله امـام می فرمایـد «وفی قطع بعضـها بنسـبه مساحتها طولا وعرضا» اگر بعض از لب را قطع کرد به نسـبت مساحت محاسـبه می کننـد و دیه تعیین می کنند ولو دلیل خاص نداشتیم ولی به نسـبت دلیلی که در جاهای دیگر داشتیم مانند اذن که در قطع بعض گوش بر اساس مساحت محاسـبه می شد در لب نیز بر اساس مساحت محاسـبه می شود. و این یک روال است و نیاز به دلیل خاص ندارد و گویا در مجموع یک مقدر دارد که هرچه اجزائی داشته باشد در تلف اجزاء نسبت مساحت محاسبه می شود.

ص: ۵۰۵

تعریف محدوده لب بالا:

مسأله۲ «حـد الشـفه فی العلیـا ما تجافی عن اللثه متصـله بالمنخرین والحاجز عرضا وطولها طول الفم» گفتیم در هر انسان دو لب وجود دارد و علی الاـقوی مجموع دو لب به طور مساوی یک دیه کامله دارد اکنون در مسأله۲ می خواهد بگوید محدوده لب پایین یا بالا کجاست. از یک طرف به لپ و از طرفی به بینی می رسـد. منتهی دلیل روایتی ندارد بلکه عرفا تعیین می شود. لب بالا از نظر طول به اندازه طول دهان که باز و بسته می شود است و از نظر عرض تا آنجایی که در داخل دهان به لثه نچسبیده تا منخرین و حـاجز لب بالاـست البته کنـار لب «شـدقین» است که لپ نـام دارد و جزء لب نیست. امـام می فرمایـد «لیست حاشـیه الشدقین منهما»

تعریف محدوده لب پایین:

«وحد السفلی ما تجافی عن اللثه عرضا وطولها طول الفم ولیست حاشیه الشدقین منهما» محدوده لب سفلی از نظر طول به اندازه طول دهان و از نظر عرض تا آنجایی که به لثه نچسبیده تا چانه است و آخر لب همان قسمتی است که به لپ چسبیده است.

حکم تقلص لب:

مسأله۳ «لو جنی علیها حتی تقلصت فلم تنطبق علی الاسنان» تقلص جمع شدن و چروکیده شدن است مثلا اگر لباس را بعد از شستن باز نکرده آویزان کند که خشک شود بعد از خشک شدن چروکیده می شود. لب خشکیده نیز اینگونه است که هنگام خنده بر دندان ها مطابق نمی شود «ففیه الحکومه» دیه مقدر ندارد بلکه ارش دارد.

مرحوم شیخ در مبسوط (۱) مخالفت کرده و می فرماید تقلص کالاتلاف است و اتلاف شفه دیه دارد و دیه تقلص همان دیه لب است.

۱- (۱) المبسوط ۷: ۱۳۲، ط مکتبه المرتضویه.

مناقشه در کلام شیخ: جواب این است که بین اتلاف و عیب فرق است اتلاف این است که از بین برود اما در محل بحث این عیبی است که ایجاد شده و تلف نشده پس حکم تلف ندارد و عیبی است که در شرع مقدر ندارد پس ارش دارد.

حکم سستی لب: امام در ادامه می فرماید «لو استرختا بالجنایه فلم تنفصلا عن الاسنان بضحک ونحوه» اگر در لب سستی پیدا شده لب ها وِل شده است که وقتی بخواهد بخندد هیچ حرکتی در لب پیدا نمی شود.

این تعبیر امام عبارت اخرای همان شلل است در اینجا همان حکم شلل را دارد که فرمود «فثلثا الدیه علی الاحوط» بنابر احتیاط دو ثلث دیه ثابت است.

حکم قطع لب بعد سستی:

«ولو قطعت بعد الشلل فثلثها» یعنی اگر همین لبی که استرخاء پیدا کرد کسی بیاید و آن را قطع کند ثلث دیه دارد. اینجا هم دلیل خاص نداریم و علی القاعده مانند اعضای دیگر عمل می شود که عضو اشل اگر قطع شود ثلث دیه دارد و لب یکی از آنهاست و احوط بودن بخاطر همین عدم دلیل است.

نکته: اگر کسی خلقتا لبش یک چنین حالتی دارد دیه ندارد اگر همین اشل خلقتی را قطع بکند ثلث دیه دارد یعنی اطلاق ادله می گوید می خواهد خلقتا اشل باشد یا جنایتا اشل باشد قطعش ثلث دیه دارد.

حکم پارگی لب ها:

مسأله۴ «لو شق الشفتین حتی بدت الاسنان» اگر کسی ضربه ای زد و لب ها را پاره کرد به گونه ای که دندانها پدیدار شد «فعلیه ثلث الدیه» ثلث دیه دو لب ثابت است و اگر یکی از لب ها پاره شد ثلث دیه همان لب ثابت است «فان برأت» یعنی اگر شکاف را ترمیم کرد و با جراحی پلاستیک معالجه کرد خمس دیه دارد و اگر یکی از لب ها را ترمیم کرد خمس دیه همان لب را باید بدهد.

ص: ۵۰۷

امـام در پایـان می فرمایـد «علی قول معروف فی الجمیع» در همه این احکامی که در تقلص، استرخاء، شقّ شـفتین و غیره گفته شد بنابر قول معروف است و دلیل خاص نداریم.

فرعان:

فرع اول: اگر کسـی در معالجه هزینه کرده باشـد به عهـده جانی نیست زیرا مازاد بر دیه ای که در شـرع معین شده چیزی نمی توانیم تعیین بکنیم و هزینه های جانبی از روی همان دیه باید پرداخت شود.

آن روزهـا که ما در دسـتگاه قضایی بودیم خیلی بحث شـد و از مراجع اسـتفتاء کردیم هیـچ کسـی نگفت که هزینه اضافه باید بپردازد.

فرع دوم: اگر همان موقع برونـد دادگاه و دیه را معین بکننـد و مثلا چنـد مثقال طلا شـد بعـد از هر مدت همان مقدار از مثقال طلا مطرح است. ولی اگر معین نشده باشد و دو یا چند سال طول کشید به حساب روز محاسبه می کنند.

السادس اللسان: برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات(فضائل حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دیه زبان– دیه زبان اخرس) ۹۱/۰۲/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(فضائل حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دیه زبان– دیه زبان اخرس)

روز شنبه آینده مصادف با ولادت با سعادت بانوی دو عالم سیده زنهای دنیا و آخرت فاطمه زهرا است و درس های حوزه هم تعطیـل است. مـا به این مناسبت به جای بحث اخلاقی معمول چهارشـنبه ها نکاتی درباره شأن و جلالت آنحضـرت مطرح می کنیم.

در بحار (۱) مرحوم مجلسـی از کتاب فضایل الشیعه (۲) مرحوم صـدوق نقل می کنـد از ابی سـعید خدری قال «کنا جلوسا مع رسول الله اذ اقبـل الیه رجـل فقال یا رسول الله اخبرنی عن قول الله لابلیس «اسـتکبرت ام کنت من العالین؟» به همراه عـده ای از اصـحاب نزد رسول الله نشسـته بودیم که یـک نفر از راه رسـید و از پیـامبر در مورد آیه قرآن (۳) که خداونـد خطاب به ابلیس فرمود «آیا تکبر کردی یا خود را از بزرگان دانستی که بر آدم سـجده نکردی؟» پرسـید و گفت «من هم یا رسول الله الذین هم اعلی من الملائکه؟» این کسـانی که از عـالین هسـتند و بر آنان سـجده بر آدم واجب نبود و از ملائکه بالاتر بودنـد چه کسانی هسـتند؟ «فقـال رسول الله انا وعلی وفاطمه والحسن والحسـین» پیامبر فرمود من و علی و فاطمه و حسن و حسـین مصـداق عالین هستیم که بالاتر از فرشـتگان هستیم و بر ما سجده بر آدم واجب نشد. «کنا فی سرادق العرش نسبح الله وتسبح الملائکه بتسبیحنا قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام» ما از دو هزار سال قبل از خلقت آدم در جایگاهی از عرش خدا مسـتقر بودیم و تسبیح خداوند

می گفتیم و فرشتگان از ما آموخته و به پیروی از ما تسبیح خداوند می گفتند. «فلما خلق الله آدم امر الملائکه ان یسجدوا له ولم یامرنا بالسجود» خداوند وقتی آدم را خلق کرد به فرشتگان دستور داد بر آدم سجده کنند و به ما امر نکرد بر آدم سجده کنیم «فسجدت الملائکه کلهم الا ابلیس فانه ابی ان یسجد» فرشتگان به امر خدا بر آدم سجده کردند و ابلیس از سجده بر آدم امتناع کرد. «فقال الله استکبرت ام کنت من العالین ای من هولاء الخمس المکتوبه اسمائهم فی سرادق العرش» خطاب به ابلیس شد که آیا از روی تکبر و نخوت بر آدم سجده نکردی یا فکر کردی از عالین و برترهای از فرشتگان هستی و جزء آن پنج تن هستی که نامشان در جایگاهی از عرش خداوند ثبت شده است؟

ص: ۵۰۸

۱- (۱) بحار الانوار ۲۵: ۲، ط بیروت.

۲- (۲) فضائل الشیعه : ۸، ط أعلمی: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ ظَبْیَانَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ: کُنَّا جُلُوساً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ أَقْبَلَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِإِبْلِیسَ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ فَمَنْ هُوَ یَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِی هُوَ أَعْلَی مِنَ الْمَلَائِکَهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ کُنَّا فِی سُرَادِقِ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُسَبِّحُ الْمَلَائِکَهُ بِتَسْبِیحِنَا قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ بِأَلْفَیْ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ أَمَرَ الْمَلَائِکَهَ أَنْ یَسْجُدُوا لَهُ وَ لَمْ یَأْمُرْنَا بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ الْمَلَائِکَهُ کُلُّهُمْ إِلَّا إِبْلِیسَ فَإِنَّهُ أَبَی وَ لَمْ یَسْجُدْ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ عَنَی مِنْ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَهِ الْمَکْتُوبَهِ أَسْمَاؤُهُمْ فِی سُرَادِقِ الْعَرْشِ فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ الَّذِی یُؤْتَی مِنْهُ بِنَا یَهْتَدِی الْمُهْتَدِی فَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَسْکَنَهُ جَنَّتَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَنَا أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ أَسْکَنَهُ نَارَهُ وَ لَا یُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَ مَوْلِدُهُ.»

۳- (۳) ص: ۷۵: «قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعَالِینَ»

عالین یعنی همان پنج نفر که هم خودشان در سرادق عرش بودند و هم نامشان زینت عرش شده بود.

و در ذیل فرمود «فنحن باب الله الذی یؤتی منه بنا یهتدی المهتدون» همانگونه که در آسمانها ما الگوی فرشتگان برای تسبیح خداوند بودیم در دنیا هم راه هدایت بندگان مائیم و با پیروی از ما بندگان به هدایت می رسند. «فمن احبنا احبه الله واسکنه جنته ومن ابغضنا ابغضه الله واسکنه ناره ولا یحبنا الا من طاب مولده» هرکس ما را دوست بدارد خداوند او را دوست می دارد و او را در بهشت خود اسکان می دهد و هر کس با ما دشمنی کند خداوند از او نفرت دارد او را در جهنم اسکان می دهد و شیعیان ما همگان طیب مولد دارند و حلال زاده هستند.

ملاحظه می فرمایید خمسه آل الله:

۱- بیش از دو هزار سال قبل از خلقت آدم خلق شده اند.

۲- الگوی ملائکه در تسبیح گفتن برای خداوند بودند.

۳- باب الله برای هدایت مردم در دنیا هستند و فاطمه یکی از آن پنج نفر است.

مرحوم امام(ره) می فرمودند که فاطمه زهرا مناقب و فضایل بالایی دارد فضائل صدیقه طاهره خیلی زیاد است و می فرمودند به نظر من بالاترین چیزی که می تواند از فضایل آن حضرت باشد این حدیث است که در ذیل می آید.

مرحوم مجلسی از امام صادق در بحار (۱) نقل می کند که از آن حضرت از مصحف فاطمه سوال شد که چیست؟ و کجاست؟ و در چه موضوعی است؟ امام فرمودند «ان فاطمه مکثت بعد رسول الله خمس وسبعین یوما (۲) وکان دخلها حزن شدید علی ابیها وکان جبرائیل یاتیها» این عبارت و لحن استمرار را می رساند یعنی هر روز در این مدت ۷۵ روز جبرائیل بر فاطمه نازل می شد. امام خمینی روی این عبارت «کان یأتیها جبرئیل» تکیه می کردند که نگفته وحی می شد بلکه جبرئیل هر روز نازل می شد «فیحسن عزاها علی ابیها» و به فاطمه به خاطر عزای پدرش تسلیت می گفت «فیطیب نفسها» و سعی می کرد به نحوی از حزن فاطمه بکاهد. «ویخبرها عن ابیها ومکانه ویخبرها بما یکون بعدها» و از اوضاع پدرش در نزد خداوند خبر می داد و از حوادثی که بعد از پدرش می آید خبر می داد «وکان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه» و جبرئیل که آن کلمات را بر فاطمه عرضه می کرد حضرت علی (ع) می نوشت که نتیجه اش این مصحف فاطمه است.

ص: ۵۰۹

۱- (۴) بحارالانوار ۲۲: ۵۴۵، ط بیروت: «الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَهَ ع مَکَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَهً وَ سَبْعِینَ یَوْماً وَ کَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِیدٌ عَلَی أَبِیهَا وَ کَانَ جَبْرَئِیلُ ع یَأْتِیهَا فَیُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَی أَبِیهَا وَ یُطِیبُ نَفْسَهَا وَ یُخْبِرُهَا عَنْ أَبِیهَا وَ مَکَانِهِ وَ یُخْبِرُهَا بِمَا یَکُونُ بَعْدَهَا فِی ذُرِّیَّتِهَا وَ کَانَ عَلِیٌّ ع یَکْتُبُ ذَلِکَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَهَ ع.»

۲- (۵) مقدار روز نزول جبرئیل بر فاطمه (سلام الله علیها) بر اساس قول به زنده مانده فاطمه(س) ۷۵ روز بعد از پدر قابل بررسی است.

از اینجا می فهمیم تا سنخیتی بین روح خدا که جبرائیل است و یک شخص از انسان ها نباشد نمی تواند بر او نازل شود برای نمونه بر حضرت مریم هم که آمد بصورت یک انسان ممثل شد و حضرت مریم ناراحت شد که تو یک مرد نامحرم کیستی که اینجا آمدی و برای همه انبیاء هم جبرائیل نازل نمی شد حتی حضرت موسی فقط صدا می شنید و به حضور نمی آمد اما نزول جبرئیل که برای شخص پیامبر می آمد برای فاطمه هم بود «وکان یأتیها» یعنی اینکه در این مدت ۷۵ روز همیشه می آمد نه اینکه یکبار بیاید.

و در روایت دیگر از امام صادق (۱) می فرماید «ان عندنا مصحف فاطمه وما یدری مصحف فاطمه وان مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات والله ما فیه من قرآنکم حرف واحد انما هو شیئ املاه الله و اوحی الیها» مصحف فاطمه نزد ما است و مردم که نمی دانند مصحف فاطمه چیست؟ مصحف فاطمه از نظر حجم مطالب سه برابر قرآن کریم است که در اختیار دارید و امام اضافه فرمود به خدا قسم یک حرف از مطالب و کلمات قرآن در مصحف فاطمه نیامده است بلکه مطالبی خاص است که خدا از طریق جبرئیل آن را املاء کرده و حضرت علی ابن ابیطالب آن را نوشته است یعنی مصحف فاطمه وحی تشریعی نیست که دین جدیدی باشد بلکه اسراری است که بیان شد.

۱- (۶) بحارالانوار ۲۶: ۳۹، ط بیروت: «بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي أَسْأَلُكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَيْسَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي قَالَ فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع سِتْراً بَيْنِي وَ بَيْنَ بَيْتٍ آخَرَ فَاطَّلَعَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الشِّيعَةَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَّمَ عَلِيّاً بَاباً يُفْتَحُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا بَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ وَ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيّاً أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ لَهُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ هَذَا وَ اللَّهِ الْعِلْمُ فَنَكَتَ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِمْلَاءٍ مِنْ فَلْقِ فِيهِ وَ خَطَّ عَلِيٌّ ع بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْ ءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْشُ فِي الْخَدْشِ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ فَقَالَ تَأْذَنُ لِي يَا بَا مُحَمَّدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا لَكَ اصْنَعْ مَا شِئْتَ فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ فَقَالَ حَتَّى أَرْشُ هَذَا كَأَنَّهُ مُغْضَبٌ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا وَ اللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ مِسْكُ شَاةٍ أَوْ جِلْدُ بَعِيرٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْجَفْرُ قَالَ وِعَاءٌ أَحْمَرُ وَ أَدِيمٌ أَحْمَرُ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ قُلْتُ هَذَا وَ اللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ اللَّهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ إِنَّمَا هُوَ شَيْ ءٌ أَمْلَاهُ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ أَوْحَى إِلَيْهَا قَالَ قُلْتُ هَذَا وَ اللَّهِ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ لَيْسَ بِذَاكَ قَالَ ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ إِنَّ عِنْدَنَا لَعِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا هُوَ وَ اللَّهِ الْعِلْمُ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَ مَا هُوَ بِذَاكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيُّ شَيْ ءٍ هُوَ الْعِلْمُ قَالَ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ الْأَمْرُ بَعْدَ الْأَمْرِ وَ الشَّيْ ءُ بَعْدَ الشَّيْ ءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه.»

راه صحیح فاطمه شناسی:

اگر بخواهیم فاطمه را بشناسیم باید از کلمات پیامبر بشناسیم که «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (۱) تعبیرات فراوانی پیامبر دارد:

۱- «فاطمه بضعه منی» (۲) فاطمه پاره تن من است.

۲- «اعز الناس علیه» (۳) فاطمه عزیزترین افراد نزد پیامبر بود.

ص: ۵۱۱

۱- (۷) النجم: ۵۳ و ۵۴: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»

۲- (۸) بحارالانوار ۲۱: ۲۷۹، ط بیروت: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيبُنِي مَا رَابَهَا.»

۳- (۹) بحارالانوار ۲۱: ۲۷۷، ط بیروت: «عن ابن عباس و قتاده و الحسن فلما دعاهم رسول الله ص إلى المباهله استنظروه إلى صبيحه غد من يومهم ذلك فلما رجعوا إلى رحالهم قال لهم الأسقف انظروا محمدا فی غد فإن غدا بولده و أهله فاحذروا مباهلته و إن غدا بأصحابه فباهلوه فإنه على غير شی ء فلما كان من الغد جاء النبی ص آخذا بيد علی بن أبی طالب ع و الحسن و الحسين ع بين يديه يمشيان و فاطمه ع تمشی خلفه و خرج النصارى يقدمهم أسقفهم فلما رأى النبی قد أقبل بمن معه سأل عنهم فقيل له هذا ابن عمه و زوج ابنته و أحب الخلق إليه و هذان ابنا بنته من علی و هذه الجاريه بنته فاطمه أعز الناس عليه و أقربهم إليه و تقدم رسول الله فجثا على ركبتيه فقال أبو حارثه الأسقف جثا و الله كما جثا الأنبياء للمباهله فرجع و لم يقدم على المباهله فقال له السيد ادن يا حارثه للمباهله قال لا إنی لأرى رجلا جريئا على المباهله و أنا أخاف أن يكون صادقا و لئن كان صادقا لم يحل علينا الحول و الله و فی الدنيا نصرانی يطعم الماء فقال الأسقف يا أبا القاسم إنا لا نباهلك و لكن نصالحك فصالحنا على ما ننهض به فصالحهم رسول الله على ألفی حله من حلل الأواقی قيمه كل حله أربعون درهما فما زاد أو نقص فعلى حساب ذلك و على عاريه ثلاثين درعا و ثلاثين رمحا و ثلاثين فرسا إن كان باليمن كيد و رسول الله ص ضامن حتى يؤديها و كتب لهم بذلك كتابا و روی أن الأسقف قال لهم إنی لأرى وجوها لو سألوا الله أن يزيل جبلا من مكانه لأزاله فلا تبتهلوا فتهلكوا و لا يبقى على وجه الأرض نصرانی إلى يوم القيامه و قال النبی ص و الذی نفسی بيده لو لاعنونی لمسخوا قرده و خنازير و لاضطرم الوادی عليهم نارا و لما حال الحول على النصارى حتى هلكوا كلهم قالوا فلما رجع وفد نجران لم يلبث السيد و العاقب إلا يسيرا حتى رجعا إلى النبی ص و أهدى العاقب له حله و عصا و قدحا و نعلين و أسلما.»

۳- «هی نور عینی» (۱) فاطمه نور چشمان من است.

۱- (۱۰) بحارالانوار ۲۸: ۳۸، ط بیروت: «الأمالی للصدوق ابْنُ مُوسَی عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص کَانَ جَالِساً ذَاتَ یَوْمٍ إِذَا أَقْبَلَ الْحَسَنُ ع فَلَمَّا رَآهُ بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ إِلَیَّ یَا بُنَیَّ فَمَا زَالَ یُدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِهِ الْیُمْنَی ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَیْنُ ع فَلَمَّا رَآهُ بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ إِلَیَّ یَا بُنَیَّ فَمَا زَالَ یُدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِهِ الْیُسْرَی ثُمَّ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع فَلَمَّا رَآهَا بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ إِلَیَّ یَا بُنَیَّةِ فَأَجْلَسَهَا بَیْنَ یَدَیْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فَلَمَّا رَآهُ بَکَی ثُمَّ قَالَ إِلَیَّ إِلَیَّ یَا أَخِی فَمَا زَالَ یُدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ إِلَی جَنْبِهِ الْأَیْمَنِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَا تَرَی وَاحِداً مِنْ هَؤُلَاءِ إِلَّا بَکَیْتَ أَ وَ مَا فِیهِمْ مَنْ تُسَرُّ بِرُؤْیَتِهِ فَقَالَ ع وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَانِی عَلَی جَمِیعِ الْبَرِیَّةِ إِنِّی وَ إِیَّاهُمْ لَأَکْرَمُ الْخَلْقِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ نَسَمَةٌ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْهُمْ أَمَّا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع فَإِنَّهُ أَخِی وَ شَقِیقِی وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِی وَ صَاحِبُ لِوَائِی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ صَاحِبُ حَوْضِی وَ شَفَاعَتِی وَ هُوَ مَوْلَی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ إِمَامُ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ قَائِدُ کُلِّ تَقِیٍّ وَ هُوَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی عَلَی أَهْلِی وَ أُمَّتِی فِی حَیَاتِی وَ بَعْدَ مَوْتِی مُحِبُّهُ مُحِبِّی وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضِی وَ بِوَلَایَتِهِ صَارَتْ أُمَّتِی مَرْحُومَةً وَ بِعَدَاوَتِهِ صَارَتِ الْمُخَالِفَةُ لَهُ مِنْهَا مَلْعُونَةً وَ إِنِّی بَکَیْتُ حِینَ أَقْبَلَ لِأَنِّی ذَکَرْتُ غَدْرَ الْأُمَّةِ بِهِ بَعْدِی حَتَّی إِنَّهُ لَیُزَالُ عَنْ مَقْعَدِی وَ قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ بَعْدِی ثُمَّ لَا یَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّی یُضْرَبَ عَلَی قَرْنِهِ ضَرْبَةً تُخْضَبُ مِنْهَا لِحْیَتُهُ فِی أَفْضَلِ الشُّهُورِ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ وَ أَمَّا ابْنَتِی فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ هِیَ بَضْعَةٌ مِنِّی وَ هِیَ نُورُ عَیْنِی وَ هِیَ ثَمَرَةُ فُؤَادِی وَ هِیَ رُوحِیَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیَّ وَ هِیَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِیَّةُ مَتَی قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا بَیْنَ یَدَیْ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ زَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِکَةِ السَّمَاءِ کَمَا یَزْهَرُ نُورُ الْکَوَاکِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِکَتِهِ یَا مَلَائِکَتِی انْظُرُوا إِلَی أَمَتِی فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ إِمَائِی قَائِمَةً بَیْنَ یَدَیَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِیفَتِی وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَی عِبَادَتِی أُشْهِدُکُمْ أَنِّی قَدْ آمَنْتُ شِیعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ أَنِّی لَمَّا رَأَیْتُهَا ذَکَرْتُ مَا یُصْنَعُ بِهَا بَعْدِی کَأَنِّی بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَیْتَهَا وَ انْتُهِکَتْ حُرْمَتُهَا وَ غُصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْثَهَا وَ کُسِرَتْ جَنْبَتُهَا وَ أَسْقَطَتْ جَنِینَهَا وَ هِیَ تُنَادِی یَا مُحَمَّدَاهْ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَغِیثُ فَلَا تُغَاثُ فَلَا تَزَالُ بَعْدِی مَحْزُونَةً مَکْرُوبَةً بَاکِیَةً تَتَذَکَّرُ انْقِطَاعَ الْوَحْیِ عَنْ بَیْتِهَا مَرَّةً وَ تَتَذَکَّرُ فِرَاقِی أُخْرَی وَ تَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّیْلُ لِفَقْدِ صَوْتِیَ الَّذِی کَانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَیْهِ إِذَا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ تَرَی نَفْسَهَا ذَلِیلَةً بَعْدَ أَنْ کَانَتْ فِی أَیَّامِ أَبِیهَا عَزِیزَةً فَعِنْدَ ذَلِکَ یُؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَی ذِکْرُهُ بِالْمَلَائِکَةِ فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَتَقُولُ یَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ یَا فَاطِمَةُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ ثُمَّ یَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ فَیَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهَا مَرْیَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ تُمَرِّضُهَا وَ تُؤْنِسُهَا فِی عِلَّتِهَا فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِکَ یَا رَبِّ إِنِّی سَئِمْتُ الْحَیَاةَ وَ تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْیَا فَأَلْحِقْنِی بِأَبِی فَیُلْحِقُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِی فَتَکُونُ أَوَّلَ مَنْ یَلْحَقُنِی مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَتَقْدَمُ عَلَیَّ مَحْزُونَةً مَکْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِکَ اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلِّدْ فِی نَارِکَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَیْهَا حَتَّی أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِکَةُ عِنْدَ ذَلِکَ آمِینَ وَ أَمَّا الْحَسَنُ ع فَإِنَّهُ ابْنِی وَ وَلَدِی وَ مِنِّی وَ قُرَّةُ عَیْنِی وَ ضِیَاءُ قَلْبِی وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِی وَ هُوَ سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی الْأُمَّةِ أَمْرُهُ أَمْرِی وَ قَوْلُهُ قَوْلِی مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ إِنِّی لَمَّا نَظَرْتُ إِلَیْهِ تَذَکَّرْتُ مَا یَجْرِی عَلَیْهِ مِنَ الذُّلِّ بَعْدِی فَلَا یَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّی یُقْتَلَ بِالسَّمِّ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً فَعِنْدَ ذَلِکَ تَبْکِی الْمَلَائِکَةُ وَ السَّبْعُ الشِّدَادُ لِمَوْتِهِ وَ یَبْکِیهِ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الطَّیْرُ فِی جَوِّ السَّمَاءِ وَ الْحِیتَانُ فِی جَوْفِ الْمَاءِ فَمَنْ بَکَاهُ لَمْ تَعْمَ عَیْنُهُ یَوْمَ تَعْمَی الْعُیُونُ وَ مَنْ حَزِنَ عَلَیْهِ لَمْ یَحْزَنْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَحْزَنُ الْقُلُوبُ وَ

مَنْ زَارَهُ فِی بَقِیعِهِ ثَبَتَتْ قَدَمُهُ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْأَقْدَامُ وَ أَمَّا الْحُسَیْنُ ع فَإِنَّهُ مِنِّی وَ هُوَ ابْنِی وَ وَلَدِی وَ خَیْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَخِیهِ وَ هُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ خَلِیفَهُ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ غِیَاثُ الْمُسْتَغِیثِینَ وَ کَهْفُ الْمُسْتَجِیرِینَ وَ حُجَّهُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ أَجْمَعِینَ وَ هُوَ سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ بَابُ نَجَاهِ الْأُمَّهِ أَمْرُهُ أَمْرِی وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِی مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَیْسَ مِنِّی وَ إِنِّی لَمَّا رَأَیْتُهُ تَذَکَّرْتُ مَا یُصْنَعُ بِهِ بَعْدِی کَأَنِّی بِهِ وَ قَدِ اسْتَجَارَ بِحَرَمِی وَ قُرْبِی فَلَا یُجَارُ فَأَضُمُّهُ فِی مَنَامِی إِلَی صَدْرِی وَ آمُرُهُ بِالرِّحْلَهِ عَنْ دَارِ هِجْرَتِی وَ أُبَشِّرُهُ بِالشَّهَادَهِ فَیَرْتَحِلُ عَنْهَا إِلَی أَرْضِ مَقْتَلِهِ وَ مَوْضِعِ مَصْرَعِهِ أَرْضِ کَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ قَتْلٍ وَ فَنَاءٍ تَنْصُرُهُ عِصَابَهٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ أُولَئِکَ مِنْ سَادَهِ شُهَدَاءِ أُمَّتِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ وَ قَدْ رُمِیَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَرِیعاً ثُمَّ یُذْبَحُ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ مَظْلُوماً ثُمَّ بَکَی رَسُولُ اللَّهِ ص وَ بَکَی مَنْ حَوْلَهُ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ بِالضَّجِیجِ ثُمَّ قَامَ ع وَ هُوَ یَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَشْکُو إِلَیْکَ مَا یَلْقَی أَهْلُ بَیْتِی بَعْدِی ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَه»

۴- «ثمره فؤادی» (۱) فاطمه میوه دل من است.

۵- «هی قلبی التی بین جنبیه» (۲) فاطمه قلب من است که بین دو پهلوی من واقع شده است.

ص: ۵۱۳

۱- (۱۱) بحارالانوار ۲۳: ۱۴۳، ط بیروت: «کتاب الروضه یل، الفضائل لابن شاذان بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةُ بَهْجَةُ قَلْبِی وَ ابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِی وَ بَعْلُهَا نُورُ بَصَرِی وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمَانَتِی وَ الْحَبْلُ الْمَمْدُودُ فَمَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدْ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ فَقَدْ هَوَى»

۲- (۱۲) بحارالانوار ۹۷: ۱۹۵، ط بیروت: «أَقُولُ ثُمَّ قَالَ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ هَذِهِ الزِّيَارَه وَجَدْتُهَا مَرْوِيَّةً لِفَاطِمَةَ ع وَ أَمَّا مَا وَجَدْتُ أَصْحَابَنَا يَذْكُرُونَهُ مِنَ الْقَوْلِ عِنْدَ زِيَارَتِهَا ع فَهُوَ أَنْ تَقِفَ عَلَى أَحَدِ الْمَوْضِعَيْنِ اللَّذَيْنِ ذَكَرْنَاهُمَا وَ تَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ- السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ صَفِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ أَمِينِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ أَفْضَلِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا بِنْتَ خَيْرِ الْبَرِيَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا زَوْجَةَ وَلِيِّ اللَّهِ وَ خَيْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَهُ الشَّهِيدَةُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الرَّضِيَّةُ الْمَرْضِيَّةُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْفَاضِلَهُ الزَّكِيَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا التَّقِيَّهُ النَّقِيَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَهُ الْعَلِيمَهُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمَغْصُوبَهُ الْمَظْلُومَهُ السَّلَامُ عَلَيْكِ أَيَّتُهَا الْمُضْطَهَدَهُ الْمَقْهُورَهُ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكِ وَ عَلَى رُوحِكِ وَ بَدَنِكِ أَشْهَدُ أَنَّكِ مَضَيْتِ عَلَى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّكِ وَ أَنَّ مَنْ سَرَّكِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ جَفَاكِ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ آذَاكِ فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَصَلَكِ فَقَدْ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ قَطَعَكِ فَقَدْ قَطَعَ رَسُولَ اللَّهِ لِأَنَّكِ بَضْعَهٌ مِنْهُ وَ رُوحُهُ الَّتِی بَيْنَ جَنْبَيْهِ كَمَا قَالَ ص أُشْهِدُ اللَّهَ وَ رُسُلَهُ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنِّی رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيتِ عَنْهُ سَاخِطٌ عَلَى مَنْ سَخِطْتِ عَلَيْهِ مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ تَبَرَّأْتِ مِنْهُ مُوَالٍ لِمَنْ وَالَيْتِ مُعَادٍ لِمَنْ عَادَيْتِ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضْتِ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحْبَبْتِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً وَ حَسِيباً وَ جَازِياً وَ مُثِيباً- ثُمَّ تُصَلِّی عَلَى النَّبِيِّ ص وَ الْأَئِمَّهِ ع.»

۶- «یسوؤنی ما سائها ویسرُّنی ما سرَّها» (۱) هرآنچه فاطمه را بـدحال کنـد مرا بـدحال می سازد و هرآنچه فاطمه را خوشـحال کند مرا خوشحال می سازد.

۷- از عایشه نقل شد: «کانت احب الناس الی رسول الله» (۲) فاطمه محبوب ترین افراد نزد پیامبر بود.

۱- (۱۳) بحارالانوار ۲۲: ۳۴۸، ط بیروت: «الإختصـاص الصَّدُوقُ عَنْ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیَّ یَقُولُ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ فَقَالَ ص سَلْمَانُ بَحْرُ الْعِلْمِ لَا یُقْدَرُ عَلَی نَزْحِهِ سَلْمَانُ مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ الْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَ سَلْمَانَ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِی أَبِی ذَرٍّ قَالَ وَ ذَاکَ مِنَّا أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِی الْمِقْدَادِ قَالَ وَ ذَاکَ مِنَّا أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِی عَمَّارٍ قَالَ وَ ذَاکَ مِنَّا أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ قَالَ جَابِرٌ فَخَرَجْتُ لِأُبَشِّرَهُمْ فَلَمَّا وَلَّیْتُ قَالَ إِلَیَّ یَا جَابِرُ إِلَیَّ یَا جَابِرُ وَ أَنْتَ مِنَّا أَبْغَضَ اللَّهُ مَنْ أَبْغَضَکَ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّکَ قَالَ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَقُولُ فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ ذَاکَ نَفْسِی قُلْتُ فَمَا تَقُولُ فِی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ قَالَ هُمَا رُوحِی وَ فَاطِمَةُ أُمُّهُمَا ابْنَتِی یَسُوؤُنِی مَا سَاءَهَا وَ یَسُرُّنِی مَا سَرَّهَا أُشْهِدُ اللَّهَ أَنِّی حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ یَا جَابِرُ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ فَیَسْتَجِیبَ لَکَ فَادْعُهُ بِأَسْمَائِهِمْ فَإِنَّهَا أَحَبُّ الْأَسْمَاءِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَل»

۲- (۱۴) بحارالانوار ۳۸: ۳۱۳، ط بیروت: «الطرائف ابْنُ الْمَغَازِلِیِّ فِی مَنَاقِبِهِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی عَائِشَةَ أَنَّهَا سُئِلَتْ مَنْ کَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ فَاطِمَةُ ع فَقُلْتُ إِنَّمَا سَأَلْتُکِ عَنِ الرِّجَالِ قَالَتْ زَوْجُهَا وَ مَا یَمْنَعُهُ وَ اللَّهِ إِنْ کَانَ عَلِیٌّ صَوَّاماً قَوَّاماً وَ لَقَدْ سَالَتْ نَفْسُ رَسُولِ اللَّهِ ص فِی یَدِهِ فَرَدَّهَا إِلَی فِیهِ.»

۸- «فداها ابوها» (۱) پیامبر در مورد فاطمه فرمود پدرش فدایش باد.

همه این تعبیرات برای دختر پیامبر بودن نیست بلکه جلالت فاطمه و عظمت فاطمه باعث این تعبیرات شد. خداوند ان شاء الله همه ما را جزء پیروان آنحضرت قرار بدهد و مشمول شفاعت آنحضرت باشیم و همگان از دم جان دادن به بعد مشمول شفاعت آن حضرت باشیم.

ص: ۵۱۵

۱- (۱۵) بحارالانوار ۴۳: ۲۰، ط بیروت: «الأمالی للصدوق الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ الْهَاشِمِیُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ خَلَفٍ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ صَالِحِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِی مَعْشَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ: کَانَ النَّبِیُّ ص إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِفَاطِمَهَ ع فَدَخَلَ عَلَیْهَا فَأَطَالَ عِنْدَهَا الْمَکْثَ فَخَرَجَ مَرَّهً فِی سَفَرٍ فَصَنَعَتْ فَاطِمَهُ ع مَسَکَتَیْنِ مِنْ وَرِقٍ وَ قِلَادَهً وَ قُرْطَیْنِ وَ سِتْراً لِبَابِ الْبَیْتِ لِقُدُومِ أَبِیهَا وَ زَوْجِهَا ع فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَیْهَا فَوَقَفَ أَصْحَابُهُ عَلَی الْبَابِ لَا یَدْرُونَ یَقِفُونَ أَوْ یَنْصَرِفُونَ لِطُولِ مَکْثِهِ عِنْدَهَا فَخَرَجَ عَلَیْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَدْ عُرِفَ الْغَضَبُ فِی وَجْهِهِ حَتَّی جَلَسَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ فَظَنَّتْ فَاطِمَهُ ع أَنَّهُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِکَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِمَا رَأَی مِنَ الْمَسَکَتَیْنِ وَ الْقِلَادَهِ وَ الْقُرْطَیْنِ وَ السِّتْرِ فَنَزَعَتْ قِلَادَتَهَا وَ قُرْطَیْهَا وَ مَسَکَتَیْهَا وَ نَزَعَتِ السِّتْرَ فَبَعَثَتْ بِهِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَالَتْ لِلرَّسُولِ قُلْ لَهُ تَقْرَأُ عَلَیْکَ ابْنَتُکَ السَّلَامَ وَ تَقُولُ اجْعَلْ هَذَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ فَعَلَتْ فِدَاهَا أَبُوهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَیْسَتِ الدُّنْیَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ لَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ کَانَتِ الدُّنْیَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْخَیْرِ جَنَاحَ بَعُوضَهٍ مَا أَسْقَی فِیهَا کَافِراً شَرْبَهَ مَاءٍ ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ عَلَیْهَا.»

بحث فقهی: دیه زبان:

السادس اللسان: زبان در بدن انسان تک عضو است. «فی لسان الصحیح اذا استوصل الدیه کامله» اگر زبان از بیخ قطع شود دیه کامله ثابت است. مخالفی در مسأله نیست بلکه در جواهر (۱) می فرماید «بل الاجماع علیه بقسمیه»

دلیل مسأله:

الف: عموماتی که از قبل داشتیم؛

۱- صحیحه هشام بن سالم (۲) : «کلما فی الانسان منه اثنان ففیهما الدیه وفی کل واحد منهما نصف الدیه»

۲- صحیحه عبدالله بن سنان (۳) : «عن عبد الله بن سنان، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: ما کان فی الجسد منه اثنان ففی الواحد نصف الدیه مثل الیدین والعینین»

که مکرر خواندیم اگر عضوی در بدن دو تا باشد در دو تا یک دیه کامل و اگر عضوی یک و تک عضو باشد همان یکی دیه کامله دارد و زبان هم در بدن تک عضو است.

ب: روایات خاص:

۱- صحیحه علاء بن فضیل (۴) عن ابی عبدالله قال «.... وفی لسانه الدیه تامه»

امام صادق (علیه السلام) ضمن بیان حکم اعضاء بدن انسان فرمود زبان انسان دیه کامله دارد.

۱- (۱۶) جواهرالکلام ۴۳: ۲۰۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۲، ط آل البیت.

۳- (۱۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱، ط آل البیت.

۴- (۱۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱۱، ط آل البیت.

۲- موثقه سماعه (۱) عن ابی عبدالله قال «... وفی اللسان اذا قطع الدیه تامه»

اگر زبان قطع شود دیه کامله ثابت است.

دیه زبان اخرس:

امام(ره) در ادامه بحث دیه زبان می فرماید «وفی لسان الاخرس ثلث الدیه» اگر زبان گنگ و لال باشد ثلث دیه دارد. این هم خلافی ندارد بلکه در مبسوط (۲) و سرائر (۳) ادعای اجماع شده و نیز مرحوم شیخ در خلاف (۴) می فرماید «علیه اجماع الفرقه واخبارهم»

دلیل مسأله:

۱- صحیحه برید بن معاویه (۵) عن ابی جعفر قال «فی لسان الاخرس وعین الاعمی وذکر الخصی و انثییه ثلث الدیه» چند چیز را می شمارد که ثلث دیه دارد که زبان اخرس یکی از آنها است. و فرقی نمی کند اخرس خلقتا باشد یا مرضی عارض شده و اخرس شده باشد «اطلاقا للادله» ادله که روایات است اطلاق دارد و شامل اخرس خلقتی یا عرضی می شود. ولی یک روایت داریم که دو گونه نقل شده است علی نقل صدوق در من لا یحضر (۶) تفصیل دارد که اگر خلقتا اخرس بود دیه کامل و اگر بالعرض اخرس بود ثلث دیه دارد.

۱- (۲۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۷، ط آل البیت.

۲- (۲۱) المبسوط ۷: ۱۳۵، ط مکتبه المرتضویه.

۳- (۲۲) السرائر ۳: ۳۸۵، ط جماعه المدرسین.

۴- (۲۳) الخلاف ۵: ۲۴۱، ط جماعه المدرسین.

۵- (۲۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۱، ح۱، ط آل البیت.

۶- (۲۵) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۴۸، ح۵۳۲۸، ط جماعه المدرسین.

این روایت را ان شاء الله بعد می خوانیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه زبان- دیه زبان اخرس) ۹۱/۰۲/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه زبان- دیه زبان اخرس)

دیه لسان:

در دیه لسان دو مطلب مورد بررسی قرار گرفت:

مطلب اول: گفتیم قطع لسان صحیح دیه کامل دارد.

مطلب دوم: گفتیم قطع لسان اخرس یعنی کسی که لال است و قادر بر تکلم نیست اما زبان دارد ثلث دیه ثابت است و در هر دو مورد به تفصیل بحث شد.

و در ذیل در مورد شمول اخرس گفتیم عام است هر دو مورد خَرَس خلقتا یا بالعرض را شامل میشود و در هر دو صورت ثلث دیه دارد.

برای تأیید عدم فرق دو مورد؛ روایتی صحیحه (۱) از برید بن معاویه از امام باقر(ع) نقل کردیم که فرمود: «فی لسان الاخرس وعین الاعمی وذکر الخصی وانثیه ثلث الدیه»

روایت اطلاق دارد چه خلقتا اخرس باشد یا به آفه اخرس باشد را شامل می شود.

بررسی یک روایت معارض:

اکنون روایت دیگری مطرح است که از نظر سند صحیحه است ولی دلالت بر تفصیل می کند و می گوید اگر اخرس خلقتا بود و الآن جانی آن زبان را قطع کرد دیه کامل دارد و اگر به آفت باشد ثلث دیه دارد روایت را در ذیل ملاحضه می فرمایید.

صحیحه ابی بصیر (۲) عن ابی جعفر قال «سئله بعض آل زراره عن رجل قطع لسان رجل اخرس فقال ان کان ولدته امه و هو اخرس فعلیه الدیه و ان کان لسانه ذهب به وجع او آفه بعد ما کان یتکلم فان علی الذی قطع لسانه ثلث دیه لسانه».

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب ۳۱، ح ۱، ط آل البیت.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۱، ح۲، ط آل البیت.

مضمون روایت تفصیل در مسأله است که امام باقر(ع) در جواب پرسش فردی از آل زراره (۱) فرمود اگر اخرسی که لسانش قطع شد خلقتا اخرس بود بر جانی تمام دیه زبان ثابت است و اگر از اول تولد لال نبود بلکه با جنایت یا آفت سماوی قدرت تکلم را از دست داد بر جانی ثلث دیه زبان ثابت است.

مناقشه در استدلال و روایت معارض:

اولا: این روایت معارض دو گونه نقل شده است:

نقل اول: روایت مورد استدلال بنابر نقل مرحوم صدوق در بخش اول (اخرس خلقتی) «فعلیه الدیه» آمده است و در بخش دوم (اخرس آفتی) «علیه ثلث الدیه» آمده است این نقل من لا یحضر (۲) می تواند معارض باشد با روایت صحیحه عام.

نقل دوم: اما همین روایت را مرحوم کلینی در کافی (۳) نقل می کند و در هر دو بخش (اخرس خلقتی و آفتی) می گوید «علیه ثلث الدیه».

پس روایت علی نقل تفصیل دارد و علی نقل تفصیل ندارد پس روایت صریح نیست در نتیجه نمی توان به آن اعتماد کرد.

۱- (۳) زراره فامیل فراوان دارد که همه از اهل حدیث و موثقین و از روات معروف بودند که به آل زراره معروفند.

۲- (۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۴۸، ح۵۳۲۸، ط جماعه المدرسین. عن أبی بصیر عن أبی جعفر (علیه السلام): قال: سأله بعض آل زراره عن رجل قطع لسان رجل أخرس، فقال: إن کان ولدته أمه وهو أخرس فعلیه الدیه، وإن کان لسانه ذهب بوجع أو آفه بعد ما کان یتکلم فأن علی الذی قطع ثلث دیه لسانه.

۳- (۵) الکافی ۷: ۳۱۸، ح۷، ط دارالکتب الاسلامیه.

ثانیا: مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید می پذیریم چنین روایت صحیحه ای بنابر نقل صدوق وجود دارد «الا انی لم اجد عاملا به فهو شاذ قاصر عن تقیید غیره» لکن من نیافتم که فقیهی به این روایت عمل کرده باشد بنابراین روایت شاذ است و نمی تواند عموم دیگر روایات را تقیید بزند.

بنابراین قول حق همان است که در لسان اخرس ثلث دیه است سواء اینکه خلقتا باشد یا به آفت سماوی باشد.

قطع بخشی از زبان اخرس:

مسأله۲ « لو قطع بعض لسان الاخرس فبحساب المساحه » اگر بعض لسان اخرس را قطع کرد منطقه قطع شده با مجموع مساحت زبان به نسبت سنجیده می شود و درصد دیه آن مشخص می گردد.

مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید «بلا خلاف» همانطور که در نظائر این اعضاء هم اینگونه بود در این مورد نیز خلافی نیست.

قطع بخشی از زبان صحیحه:

«وأما الصحيح فيعتبر قطعه بحروف المعجم، وتبسط الديه على الجميع بالسويه من غير فرق بين خفيفها وثقيلها، والسنيه وغيرها، فإن ذهبت أجمع فالديه كامله، وإن ذهب بعضها وجب نصيب الذاهب خاصه (۳) ».

انما الکلام در لسان صحیح (۴) ؛ اگر بعضی از زبانی که سالم است و تکلم می کند قطع شد مشهور می گویند به حسب منافع محاسبه می کنند و در راس منافع زبان تکلم است با این مبنا که حروف الفبا را محاسبه می کنند تا مشخص شود که از بیست و هشت حرف چه تعداد از حروف را نمی تواند ادا کند به همان میزان دیه را محاسبه می کنند و لذا علی القاعده دیه باید بین عدد حروف الفبا تقسیم شود یعنی ممکن است نصف زبان قطع شود اما در صورتی که فقط ۵ حرف از ۲۸ حرف را تکلم نکند نمی توانیم نصف دیه دریافت کنیم بلکه باید به اندازه سهم ۵ حرف دیه دریافت نماییم که سهم هر حرف از دیه ۳۵ دینار و مقداری از یک دینار می شود (۵) .

۱- (۶) جواهرالکلام ۴۳: ۲۰۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) جواهرالکلام ۴۳: ۲۱۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۸) تحریر الوسیله ۲: ۵۷۵، ط دارالکتب العلمیه.

۴- (۹) گفتنی است زبان انسان دو حالت دارد حالت اول: جرم زبان که خود یک دیه کامله دارد. حالت دوم: حالت تکلم است که خود تکلم نیز یک دیه کامله دارد در نتیجه زبان صحیح دو دیه کامله دارد.

۵- (۱۰) - ۳۵.۷= ۲۸ ÷ ۱۰۰۰دینار

فرض کنید اگر ۱۰ حرف را فاقد شد ده تا ۳۵ دینار می شود ۳۵۰دینار یا اگر ۵ حرف را فاقد شد پنج سی و پنج دینار بدهکار است.

مرحوم شهید (۱) می فرماید «المشهور بین الاصحاب اعتبار لسان الصحیح بحروف المعجم»

در مجمع البرهان می فرماید «هو مذهب الاکثر»

در خلاف (۲) مرحوم شیخ می فرماید علیه اجماع الفرقه واخبارها و در مبسوط (۳) و سرائر (۴) ادعای اجماع شده است.

دلیل قول مشهور:

۱- معتبره سماعه (۵) عن ابی عبدالله «قال قلت له رجل ضرب غلامه ضربه فقطع بعض لسانه فافصح ببعض و لم یفصح ببعض فقال یقرء المعجم فما افصح به طرح من الدیه و ما لم یفصح الزم الدیه قال قلت: کیف هو؟ قال: علی حساب الجمل».

سماعه گوید از اما پرسیدم اگر مردی به غلامی ضربتی زد و بخشی از زبان را قطع کرد و برخی از حروف نمی تواند تکلم کند تکلیف چیست؟

امام فرمود وادار می شود که حروف را اداء کند هرچند حرفی که نتواند اداء کند دیه ثابت است پس کل دیه بر کل حروف تقسیم می شود تا دیه هر حرف به دست آید.

۱- (۱۱) مسالک الافهام ۱۵: ۴۱۵، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۱۲) الخلاف ۵: ۳۴۱، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۳) المبسوط ۷: ۱۳۵، ط مکتبه المرتضویه.

۴- (۱۴) السرائر ۳: ۳۸۵، ط جماعه المدرسین.

۵- (۱۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۰، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۲، ح۷، ط آل البیت.

مناقشه اول در دلیل قول مشهور:

منتهی این روایت به این کیفیت که گفتیم (دیه را بر تعداد حروف تقسیم کنیم) یک ذیل دارد که صاحب وسائل نیز نقل کرده است (۱) بعد از اینکه امام جواب را دادند سائل می گوید « قلت: کیف هو؟ قال: علی حساب الجمل: ألف دیته واحد، والباء دیتها اثنان، والجیم ثلاثه، والدال أربعه، والهاء خمسه، والواو سته، والزاء سبعه، والحاء ثمانیه، والطاء تسعه، والیاء عشره، والکاف عشرون، واللام ثلاثون، والمیم أربعون، والنون خمسون، والسین ستون، والعین سبعون، والفاء ثمانون، والصاد تسعون، والقاف مائه، والراء مائتان، والشین ثلاثمائه، والتاء أربعمائه وکل حرف یزید بعد هذا من ألف ب ت ث زدت له مائه درهم». چگونه تعیین کنیم امام فرمودند روی حساب جمل. از یک تا ده محاسبه شود از ده تا صد ده تائی و از صد صد تائی و این خلاف طرحی است که مشهور مطرح کرده است زیرا مشهور بر اساس صدر روایت می گفت کل دیه بر تعداد حروف تقسیم می شود و هر حرفی سهم مساوی دارد که به طور متوسط هر حرفی ۳۵ دینار دیه دارد.

جواب مناقشه اول در دلیل قول مشهور:

صاحب وسائل فرمود: «قال الشیخ (۲) : ما تضمن هذا الخبر من تفصیل الدیه علی الحروف یشبه أن یکون من کلام بعض الرواه حیث سمعوا أنه قال: یفرق علی حروف الجمل ظنوا أنه علی ما یتعارفه الحساب ولم یکن القصد ذلک، بل القصد أنها تقسم أجزاء متساویه کما مر» به نظر می رسد که این ذیل برداشت خود راوی است و کلام امام نیست. زیرا تفصیلی که آمده است ناظر بر این است که وقتی امام فرمود بر اساس جمل دیه تقسیم می شود راوی گمان کرد که باید عددها بر اساس حروف ابجد محاسبه شود در حالیکه منظور امام همان تقسیم دیه بر ۲۸ حرف بطور مساوی بوده است.

۱- (۱۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۱و۳۶۰، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۲، ح۷، ط آل البیت.

۲- (۱۷) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۳، ح۱۰۴۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

مناقشه دوم در دلیل قول مشهور:

صاحب وسائل در ادامه طی نقل از شیخ فرمود: «وذکر أن التفصیل المذکور لا- یبلغ الدیه إن حسب علی الدراهم، ویبلغ أضعاف أضعاف الدیه إن حسب علی الدنانیر، کل ذلک فاسد انتهی. ومراده أن قوله: ألف دیته واحد (الخ) من کلام بعض الرواه».

به علاوه اگر بصورت شمارگان حروف ابجد محاسبه شود بر اساس دراهم حروف تمام می شود و مقداری از دیه باقی می ماند و بر اساس دینار مقداری از حروف باقی می ماند و هردو فرض باطل است ضمن اینکه عبارت «ألف دیه واحد» به بعد کلام راوی است و کلام امام نیست.

پس اصل مطلب به این کیفیت است که اگر لسان صحیح قطع شد به حساب منافع (به حساب نطق) دیه را تعیین می کنیم نه به حساب مساحت زبان.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه زبان- دیه زبان اخرس) ۹۱/۰۲/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه زبان- دیه زبان اخرس)

دیه لسان:

گفتیم لسان صحیح اگر قطع شود دیه کامل دارد و لسان اخرس ثلث دیه دارد و اگر بعض لسان اخرس قطع شود دیه علی حسب المساحه محاسبه میشود و اگر بعض لسان صحیح قطع شود در مسأله ۴ قول وجود دارد:

قول اول: محاسبه بر اساس منافع؛ مشهور گفتند علی حسب المنافع محاسبه میشود و کاری به جِرم نداریم و گفتیم منفعت شاخصه زبان تکلم است و منافع دیگر نظیر چشیدن و خُرد کردن غذا و غیره منافع تابعه هستند.

ص: ۵۲۳

و گفتیم ملاک این است که دیه را به عدد حروف ابجد که علی المشهور ۲۸ حرف است تقسیم میکنیم دینار را فرض میکنیم و علی السویه تقسیم میکنیم که تقریبا ۳۵ دینار و مقداری از دینار برای هر حرف میشود. حروف الفباء را تکلم میکنند اگر مخرج مثلا ده حرف را از دست داد ده سی و پنج دینار دیه میشود.

مرحوم شهید در مسالک (۱) میفرماید «علی المشهور» و بعضی ادعای اجماع کردند و مرحوم شیخ در خلاف (۲) فرمود «اجماع الفرقه واخبارها».

و گفتیم چند روایت (۳) دلیل مسأله است و دیروز یک روایت را خواندیم که دلیل اصلی است و اکنون مرور میکنیم البته روی جمله «بعض لسانه» که در روایت آمده است بررسی بیشتری خواهیم داشت.

۱- معتبره سماعه (۴) «عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: قلت له: رجل ضرب لغلام ضربه فقطع بعض لسانه» ضربه ای به غلامش زد و در اثر آن بعض لسان قطع شد (روی کلمه بعض دقت کنید که بعدا محل توجه ما است) «فأفصح ببعض ولم یفصح ببعض» بعض حروف را نمی تواند اداء کند و برای برخی دیگر قادر بر تکلم است «فقال: یقرأ المعجم فما أفصح به» آن مقدار از حروف را که می تواند اداء کند «طرح من الدیه» دیه ندارد «وما لم یفصح به الزم الدیه» آن مقداری که نمی تواند اداء کند دیه اش را می پردازد.

۱- (۱) مسالک الافهام ۱۵: ۴۱۵، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۳۴۱، ط جماعه المدرسین.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۸، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، ط آل البیت.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۰، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۲، ح۷، ط آل البیت.

تا اینجا صریحا حکم را بیان کرده است اما روایت ذیلی دارد که فرمود:

«قال: قلت: کیف هو؟ قال: علی حساب الجمل: ألف دیته واحد، والباء دیتها اثنان، والجیم ثلاثه، والدال أربعه، والهاء خمسه، والواو سته، والزاء سبعه، والحاء ثمانیه، والطاء تسعه، والیاء عشره، والکاف عشرون، واللام ثلاثون، والمیم أربعون، والنون خمسون، والسین ستون، والعین سبعون، والفاء ثمانون، والصاد تسعون، والقاف مائه، والراء مائتان، والشین ثلاثمائه، والتاء أربعمائه وکل حرف یزید بعد هذا من ألف ب ت ث زدت له مائه درهم.»

راوی می گوید کیفیت پرداخت دیه چگونه است؟ امام فرمود با محاسبه جمله (ابجد...) دیه تعیین می شود و توضیح می دهد اگر قادر به تلفظ «الف» نبود دیه اش یک درهم است و دیه «ب» دو درهم و دیه «ج» سه درهم و دیه «د» چهار درهم و دیه «ه-» پنج درهم و دیه «و» شش درهم و دیه «ز» هفت درهم و دیه «ح» هشت درهم و دیه «ط» نه درهم و دیه «ی» ده درهم و دیه «ک» بیست درهم و دیه «ل» سی درهم و دیه «م» چهل درهم و دیه «ن» پنجاه درهم و دیه «س» شصت درهم و دیه «ع» هفتاد درهم و دیه «ص» نود درهم و دیه «ق» صد درهم و دیه «ر» دویست درهم و دیه «ش» سیصد درهم و دیه «ت» چهارصد درهم و در ادامه نیز به هر حرف صد درهم اضافه می شود.

مرحوم محقق در شرایع (۱) می فرماید این ذیل که در روایت ذکر شده مطروح است و مرحوم شیخ نیز فرمود برداشت خود راوی است پس به صدر روایت عمل می کنیم که موافق فتوی مشهور است.

ص: ۵۲۵

۱- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۳، ط استقلال طهران.

۲- صحیحه حلبی (۱) « عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: إذا ضرب الرجل علی رأسه فثقل لسانه» اگر ضربه ای به سر شخصی وارد شد و زبانش سنگین شد «عرضت علیه حروف المعجم فیقرأ، ثم قسمت الدیه علی حروف المعجم» وادار می شود که حروف را اداء کند و کل دیه را بر تعداد حروف معجم تقسیم می کنیم. «فما لم یفصح به الکلام کانت الدیه بالقیاس من ذلک.» به هر مقدار که نتوانست قرائت کند به همان مقدار دیه محاسبه می شود.

۳- سکونی (۲) « عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: اتی أمیر المؤمنین (علیه السلام) برجل ضرب فذهب بعض کلامه وبقی البعض» شخصی را نزد امیرالمؤمنین آورده بودند که بر اثر ضربه ای که بر او وارد شده بود قادر نبود برخی از حروف را تلفظ کند «فجعل دیته علی حروف المعجم» امام دیه اش را بر اساس حروف معجم قرار داد. «ثم قال: تکلم بالمعجم فما نقص من کلامه فبحساب ذلک» سپس فرمود حروف معجم را تلفظ کن و هر مقدار از حروف را نتوانستی تلفظ کنی به همان حساب دیه طلب داری «والمعجم ثمانیه وعشرون حرفا» و حروف معجم نیز ۲۸ حرف است. «فجعل ثمانیه وعشرون جزءا، فما نقص من کلامه فبحساب ذلک.» در نتیجه امام دیه را بر ۲۸ جزء تقسیم کرد و حروفی را که نتواند تلفظ کند به نسبت ۲۸ محاسبه می شود.

۱- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۹، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۲، ح۳، ط آل البیت.

۲- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۰، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۲، ح۶، ط آل البیت.

نتیجه قول مشهور: نتیجه این می شود که اگر مثلاً نصف زبان را از نظر مساحت قطع کرد ولی از نظر حروف ربع حروف را نمی تواند ادا کند در نتیجه باید ربع دیه بگیرد و یا بالعکس اگر ربع زبان را قطع کرد ولی نصف حروف را نمی تواند ادا کند در نتیجه باید نصف دیه بگیرد.

قول دوم: علی حسب المساحه:

قولی که به مرحوم محقق اردبیلی نسبت می دهند در مجمع الفائده (۱) فرمود اگر بعض زبان قطع شد دیه اش علی حسب المساحه است و کاری به منفعت نداریم و حکمش همانند زبان اخرس است.

دلیل اول قول دوم: می فرماید قول مشهور که استدلال به روایت کردند «خالیه عن ذکر قطع بعض لسان وخاصه بما ذهب بعض المنفعه» هیچکدام از روایات نمی تواند دلیل قول مشهور باشد یعنی قول مشهور دلیل ندارد پس مثل سایر اعضاء است که علی حسب المساحه است. زیرا بعض از این روایات اصلا خالی از ذکر «قطع لسان» است و نمی گوید «اگر لسان قطع شد» بلکه برای جایی است که در زبانش یک ایرادی پیدا شده باشد و منفعت کم شده است.

مناقشه در دلیل اول قول دوم: در جواب باید گفت گرچه در دو روایتی که امروز خواندیم قطع لسان وجود ندارد اما به قرینه روایت اول- معتبره سماعه- که خواندیم عنوان «قطع بعض لسانه» آمده است. این دو روایت حمل بر قطع لسان می شود.

دلیل دوم قول دوم: مرحوم محقق اردبیلی در مورد روایت اول می گوید مراد عبارت «قطع بعض لسانه» یعنی بعض از کلامش قطع شده و بعضی از حروف را نمی تواند ادا کند و کاری به جِرم زبان ندارد اسم حروف معجم را لسان گذاشته است. به علاوه فرمود چه ربطی دارد که یک ضربه بزنند و نصف زبانش قطع شد.

۱- (۸) مجمع الفائده ۱۴: ۳۷۷، ط جماعه المدرسین.

مناقشه در دلیل دوم قول دوم:

اولا: این روایت دلیل است و اگر روایت دیگر نداشتیم این برای ما کافی بود به چه دلیل شما می گویید این روایت مجاز است اینکه بگویید مجاز است قرینه می خواهد و ما نداریم بلکه قرینه به عکس داریم.

ثانیا: چنانکه قبلاـ اشاره کردیم «قطع بعض لسانه» به معنای قطع جرم است و این هم امکان دارد که یک ضربه ای به کسی بزنند و نصف زبانش قطع شود مثلا در ضربه وارده زبانش بین دندان ها قرار گرفت و قطع شد.

بنابراین استدلال محقق اردبیلی درست نیست و قول دوم که علی حسب المساحه باشد رد می شود.

دو قول دیگر ان شاء الله فردا

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه زبان– دیه زبان اخرس) ۹۱/۰۲/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه زبان– دیه زبان اخرس)

گفتیم در مسأله قطع بعض لسان صحیح چهار قول است:

قول اول (مشهور): تعیین دیه به حساب منافع:

گفتیم اگر جِرم زبان قطع شد بر حسب مساحت دیه تعیین نمی شود بلکه باید دید چقدر از منافع تکلم که شاخص ترین منفعت زبان است از دست رفت و لذا براساس آن دیه تعیین می شود.

قول دوم: تعیین دیه حسب المساحه:

گروهی گفتند اگر مقداری از زبان قطع شد نسبت آن با کل زبان مقایسه می شود و مقدار آن در مقایسه با دیه کل زبان تعیین می شود.

و در استدلال برای قول دوم گفتند روایاتی که مورد استدلال مشهور بود بر دیه علی حسب المنافع دلالت نداشت زیرا در روایات عنوان قطع زبان نداشت بلکه می گفت خلل و آفتی ایجاد شده است و مقداری از منافع را از دست داد و چند حرف را نمی تواند تکلم کند و قهری است که دیه را می دهد بنابراین بر اساس قاعده مانند بقیه اعضاء دیه دارد.

یادآوری مناقشه در قول دوم:

جواب داده شد که در روایت سماعه (1) «قطع بعض لسانه» آمده بود که گفت «ضرب غلامه فقطع لسانه» که برخی گفته اند مراد از «قطع لسانه» این است که بعضی از نطق لسان از دست رفت و خود لسان قطع نشد و ما گفتیم اینگونه معنی کردن مجاز است و نیاز به قرینه دارد و در این روایت قرینه بر مجاز نداریم.

قول سوم: اکثر الامرین:

بعض از بزرگان گفته اند اگر قسمتی از زبان صحیح قطع شود دیه اش اکثر الامرین از دیه زبان و دیه منافع است.

بر اساس قول سوم دو گونه دلیل داریم یک دلیل می گوید خود زبان دیه کامله دارد و دیه بعض زبان بعض دیه می شود به نسبت سنجش می شود که اگر نصف قطع شد نصف دیه و اگر ثلث قطع شد ثلث دیه ثابت است.

دلیل دوم می گوید دیه روی منافع است. منفعت مشخصه زبان تکلم است اگر بعض زبان قطع شد هر مقدار از حروف را که قادر بر تکلم نبود با محاسبه تعداد حروف بر کل دیه جانی محکوم به پرداخت است.

به عبارت دیگر گفتند دو حکم داریم:

۱- بعض زبان قطع شد دیه ای دارد.

۲- بعض از منافع زبان از بین رفت دیه ای دارد.

پس باید ببینیم اگر دو دیه مساوی است تداخل می شود و یک دیه پرداخت می شود و اگر یکی بیشتر و دیگری کمتر است مثلا نصف زبان قطع شد بر اساس مساحت نصف دیه دارد ولی با قطع شدن نصف زبان قادر بر اداء ربع حروف نیست که ربع دیه ثابت است پس نصف زبان از بین رفت و ربع حروف که دیه نصف زبان نصف دیه است و دیه ربع حروف ربع دیه است پس نصف یعنی اکثر الامرین را می پردازند زیرا اکثر در اقل تداخل نمی کند ولی اقل در اکثر تداخل می کند.

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۰، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۲، ح۷، ط آل البیت.

مناقشه در دلیل قول سوم:

می گوییم دو گونه دلیل نداریم بلکه روایت سماعه از امام صادق(ع) فرمود اگر بعض از زبان قطع شد دیه به حسب منافع ثابت است و به حسب مساحت نفرمود پس دوتا نیست که اکثر الامرین بگوییم پس این قول هم رد می شود.

قول چهارم: مجموع الامرین:

مرحوم صاحب ریاض (۱) این قول را تقویت می کند و در بیان دلیل می گوید دو دلیل داریم یکی می گوید زبان قطع شد دیه دارد و دیگری می گوید منافع از بین رفت و دیه دارد و جمع بین دو دلیل می کند و علی القاعده باید دو دیه بدهد یکی دیه عین و دیگری دیه منفعت و تداخل را هم قبول ندارد که یکی بشود لذا می گوید باید هر دو دیه را بدهد یعنی اگر نصف زبان قطع شد و ربع منافع تکلم از بین رفت باید یک ربع دیه و یک نصف دیه بپردازد که جمعا سه چهارم دیه می شود و اگر نصف زبان قطع شد و نصف منافع تکلم از بین رفت باید دو نصف دیه بپردازد که جمعا یک دیه کامله می شود.

مناقشه در دلیل قول چهارم:

جواب این است که در اینجا یک دیه بیشتر واجب نشده امام در روایت سماعه فرمود «علی حسب المنافع» دیه تعیین می شود و این هم واضح است است که قولی بلا دلیل است.

پس قول اقوی همان قول اول است که قول مشهور است که فرمودند دیه علی حسب المنافع تعیین می شود.

۱- (۲) ریاض المسائل ۱۴: ۲۶۲، جماعه المدرسین.

در ذیل مسأله۲ امام می فرماید «من غیر فرق بین خفیفها وثقیلها واللسنیه وغیرها» فرقی بین حروف نیست خفیف یا ثقیل باشد حتی اگر لسانی باشد یا غیر لسانی باشد مثل اینکه از حلق ادا شود یا از سر زبان اداء شود زیرا ولو حلقی است ولی زبان در بیان و اداء آن مدخلیت دارد.

لذا می فرماید «فان ذهب اجمع فالدیه کامله» در این صورت اگر بر اثر قطع برخی از زبان تمام حروف از بین رفت دیه کامله بدهکار است «وإن ذهب بعضها وجب نصیب الذاهب» واگر تکلم برخی از حرف از بین برود سهم دیه همان مقدار از حروف را که قادر بر تکلم نیست بدهکار است.

مسأله ۳ «حروف المعجم فی العربیه ثمانیه وعشرون حرفا»

امام می فرماید مجموع حروف الفباء عربی ۲۸ حرف است.

دلیل تعداد حروف:

۱- مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «علی المشهور بین الاصحاب»

۲- «بل المروی عن الخلیل» (۲)

۳- «بل عن ظاهر المبسوط (۳) و الخلاف (۴) الاجماع علیه»

۴- سکونی (۵) عن الصادق(ع) «اتی امیرالمومنین برجل ضرب فذهب بعض کلامه فجعل دیته علی حروف المعجم ثم قال تکلم بالمعجم فما نقص من کلامه فبحساب ذلک و المعجم ثمانیه و عشرون حرفا»

۱- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۲۱۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۴) به نظر می رسد منظور همان خلیل بن احمد فراهیدی صاحب کتاب «العین» است که به اعتقاد زبیدی پانزدهمین نفر از طبقه پنجم نحویون بصری است و مرحوم صاحب جواهر به اختصار خلیل آورده است.

۳- (۵) المبسوط ۷: ۱۳۳، ط مکتبه المرتضویه.

۴- (۶) الخلاف ۵: ۲۴۰، ط جماعه المدرسین.

۵- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۰، کتاب الدیات، ابوب دیات المنافع، ح۶، ط آل البیت.

دلیل دیگر که بر تعداد حروف عربی مطرح است روایت سکونی است که می گوید شخصی که کتک خورده بود و بر اثر آن قدرت تکلم برخی از حروف را از دست داده بود را؛ نزد امیرالمؤمنین(ع) آوردند امام طی حکمی مقرر فرمود دیه اش بر اساس حروف معجم مشخص شود یعنی کل دیه بر کل حروف تقسیم شود و نسبت تعداد حروفی که قادر بر تکلم آنها نیست با کل حروف مقایسه شود و در نهایت امام فرمود حروف معجم ۲۸ حرف است.

ملاحظه می فرمایید روایت صریح است هرچند برخی گفته اند جمله «والمعجم ثمانیه وعشرون» که در تتمه روایت آمده است کلام امام نیست. اما با توجه به اینکه قبلاً گفتیم منفعت شاخص زبان تکلم است و نیز در این روایت بر قطع لسان تصریح ندارد بعید است بگوییم تتمه روایت کلام راوی باشد.

مناقشه در دلیل مشهور بر تعداد حروف عربی:

گرچه مشهور می گویند حروف عربی ۲۸ حرف است. ولی یحیی بن سعید و چند نفر از فقهاء گفته اند تعداد حروف عربی ۲۹ حرف است و مرحوم آقای خویی (۱) نیز با آنان موافق است و در مورد قول مشهور می فرماید «وفیه اشکال» و اظهر این است که حروف الفباء ۲۹ حرف است که در نتیجه اختلاف می شود در مقدار دیه اگر تمام دیه را به ۲۸ حرف تقسیم کنیم چنانچه قبلاً گفتیم اگر با دینار محاسبه شود دیه عدم تلفظ هر حرف ۳۵ دینار و اندی می شوند اما اگر تمام دیه را به ۲۹ حرف تقسیم کنیم دیه عدم تلفظ هر حرف حدود ۳۴ دینار می شود.

۱- (۸) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۸۹، ط العلمیه.

دلیل کلام خویی: وجه اشکال:

۱- می فرماید «انهم استندوا الی روایه السکونی والاجماع اما الاجماع فهو غیر ثابت» چون وقتی اختلافی شد جائی برای اجماع نمی ماند «اما الروایه فهو ضعیف» پس دلیلی برای تعداد ۲۸ حرف نداریم.

۲- «مضافا الی انه مطابق بالوجدان» ما بالوجدان می یابیم حروف عربی ۲۹ عدد است. چون اختلاف روی همزه و الف است که دوتا محاسبه شود یا یکی مشهور می گویند یکی است ولی آقای خویی می فرماید الف دو حالت دارد و دوتا است یکی با حرکت و یکی بدون حرکت پس دوتا است که منطبق با وجدان است.

۳- «انه المعروف بین اهل العربیه» معروف بین اهل عربیت ۲۹ عدد است (۱) .

۴- صحیحه عبدالله بن سنان (۲) عن ابی عبدالله «فی رجل ضرب رجلاـ بعصا علی راسه فثقل لسانه فقال یعرض علیه حروف المعجم فما افصح منها فلاشیئ فیه و ما لم یفصح کان علیه الدیه وهی تسعه وعشرون حرفا»

روایت صریح است و می گوید از امام صادق(ع) در مورد مردی که با عصا بر سر مردی زد و باعث اختلال در تلفظ حروف شد فرمود مجنی علیه را وادار می کنند حروف الفباء را تلفظ کند نسبت به آن مقدار از حروفی که صحیح اداء می شود جانی چیزی بدهکار نیست و نسبت به آن تعداد از حروف که مجنی علیه بر اثر ضربه قادر به تلفظ نیست جانی دیه بدهکار است و در ذیل می فرماید حروف الفباء ۲۹ حرف است.

۱- (۹) مشهور از خلیل نقل کرد که عرب ۲۸ حرف می گوید و آقای خویی نیز مدعی است عرب ۲۹ حرف می گوید کدام یک صحیحی باشد باید تحقیق شود.

۲- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۸، کتاب الدیات، ابوب دیات المنافع، ح۲، ط آل البیت.

ملاحظه می فرمایید روایت صراحت دارد که حروف عربی ۲۹ حرف است.

مناقشه در قول به ۲۹ در حروف عربی: می گوییم روایت عبدالله بن سنان دوگونه نقل شده است مرحوم کلینی (۱) عین همین روایت را با ذیل «وهی تسعه وعشرون» نقل می کند ولی مرحوم صدوق (۲) همین روایت را با ذیل «وهی ثمانیه وعشرون» نقل می کند.

آقای خویی می فرماید می پذیریم که دوگونه نقل شده است اما اگر شک کردیم مرجع قدر متیقن است با این توضیح که اگر تعداد حروف عربی بیست و هشت باشد و مثلا مجنی علیه قدرت تلفظ ده حرف را از دست بدهد جانی دیه بیشتری باید بدهد و اگر بیست و نه باشد دیه کمتری باید بدهد و بدیهی است که قدر متیقن از بدهی جانی همان مقدار کمتر است. پس به کمتر باید اخذ بکنیم.

جواب کلام خویی: می گوییم؛

اولا: می پذیریم روایت سکونی ضعیف است اما منجبر به عمل اصحاب می شود و آن قدر مشهور به این روایت عمل کرده است که برخی در مورد عدد ۲۸ ادعای اجماع کرده اند.

ثانیا: این روایت صحیحه است که خودشان نقل کردند و ما گفتیم دوگونه نقل شده است و ایشان در جواب فرمود اخذ به حداقل می کنیم می گوییم اخذ به قدر متیقن در جائی است که ما در مورد چیزی شک داشته باشیم اما در محل بحث با توجه به عمل اصحاب بر طبق روایت سکونی ما شک نداریم تا به قدر متیقن مراجعه کنیم.

۱- (۱۱) الکافی ۷: ۳۲۲، ح۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۱۲، ح۵۲۲۲، ط جماعه المدرسین.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات(حکم حروف الفباء در غیر عربی) ۹۱/۰۲/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(حکم حروف الفباء در غیر عربی)

اخلاص در عمل:

یکی از چیزهایی که از انسان خواسته شده است و تقریبا شرط سعادت انسان و قبولی اعمال و طاعات انسان است؛ اخلاص در عمل است. در مقابل آن ریا است که انسان نیتش را مشوب کند و از خلوص در بیاورد و غیر خدا را در عملش شریک کند که آن بدترین صفات است بلکه از آن تعبیر به شرک خفی شده - در مقابل شرک جلی - که کفر است. در این موضوع آیات فراوانی در قرآن کریم آمده است.

۱- «إنّ المنافقین فی الدرک الاسفل من النار الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا دینهم لله اولئک مع المومنین وسوف یوتی الله المومنین اجرا عظیما» (۱)

جایگاه منافقین در طبقات زیرین جهنم است و در عذابند و یاوری ندارند مگر کسانی که از حالت دوروئی و نفاق دست برداشته و اصلاح شوند به خدا تمسک کرده و دینشان را خالص برای خدا قرار دهند. اینان با مؤمنان خواهند بود و خداوند پاداش عظیم به مؤمنان می دهد.

جالب است که فرمود خدا به مؤمنان اجر عظیم می دهد که در کنار آنها تائبین از منافقان به آن اجر و ثواب می رسند.

۲- «فمن کان یرجوا لقاء ربه فالیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعباده ربه احدا» (۲)

در تفسیر آمده است «عملاـ صالحا» یعنی عمل خالص که اگر عمل صالح انجام دهد و مشرک نشود به لقاء پروردگار می رسد.

۱- (۱) نساء: ۱۴۶.

۲- (۲) کهف: ۱۱۰.

۳- «وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین» (۱)

آنان به عبادت مأمور نشدند مگر اینکه خالص برای خدا باشند.

علی ای حال این اخلاص در عمل در آیات فراوان رسیده که شرط صحت عمل است.

۴- «قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا» (۲)

این آیه هشدار دهنده است که به پیامبر می فرماید ای پیامبر به مردم بگو آیا می خواهند بگوییم چه کسی از همه کس خسارت بیشتری دارد؟ پرخسران ترین انسان کسی است که در دنیا در نادانی بود و فکر می کرد کار خوب انجام می دهد در حالیکه بیراهه رفته است و زیان کارتر از همه است.

۵- «وبدا لهم سیئات ما عملوا» (۳) در محاسبات خداوند یک چیزهایی برای انسان غیر مخلص ظاهر می شود که فکر نمی کرد چنین کاری کرده باشد.

۶- «بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون» (۴) چیزهایی که فکرش را نمی کردند بر آنان آشکار شد.

در روایات هم همینطور است:

۱- عن الصادق(ع) (۵) (فی قول الله عزوجل «لیبلوکم ایکم احسن عملا») «لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا» مراد این نیست کدام شخص عملش بیشتر است بلکه کدام شخص عملش با خلوصتر و مطابق رضای خداست.

۲- در حدیث دیگر از نبی گرامی اسلام آمده است «اخلصوا اعمالکم لله فان الله لایقبل الا ما خلص له» (۶)

۱- (۳) البینه: ۵.

۲- (۴) الکهف: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳- (۵) الجاثیه: ۳۳.

۴- (۶) الزمر: ۴۷.

۵- (۷) بحارالانوار ۵۴: ۱۱، ط بیروت.

۶- (۸) کنزالعمال ۳: ۲۳، ط بیروت.

پیامبر فرمود اعمالتان را خالص برای خداوند انجام دهید زیرا خداوند فقط عمل خالص را قبول می کند.

خداوند در قیامت می فرماید من خوب شریکی هستم که اگر عمل، خالص باشد قبول است اما اگر ناخالصی دارد بخشی برای خدا و بخشی هم برای غیر خدا باشد و یک خودنمایی کند می فرماید آن سهمی هم که برای من بجا آورده مزدش را برو از شریک من بگیر.

بالاخره برای همه شرط است اما برای روحانیت واقعا وظیفه است که رعایت بشود اگر به نیت غیر خدا درس بخواند عمرش را تلف کرده و پناه بر خدا از اینکه انسان فکر کند که عمل خوبی انجام می دهد ولی در قیامت می گویند نیتت خالص نبوده است.

نقل می کنند از آیت الله بروجردی که تاسف می خورد در اواخر عمرشان که عمرمان تمام شد و کاری نکردیم بعضی اطرافیان گفتند شما چرا؟ شما با این همه خدمات و این همه شاگردان مسجد اعظم و خدمات دیگر در داخل و خارج از کشور اینها همه باقیات الصالحات است. ایشان بعد از اندکی تامل فرمودند «اخلص العمل لله فان الناقد بصیر بصیر» (۱) عمل را برای خدا خالص کن زیرا نقاد و بررسی کننده اعمال بصیر و آگاه است.

لذا وظیفه ما طلاب سنگین تر است اولا برای خودمان که خودمان را اصلاح کنیم ثانیا باید الگو برای دیگران باشیم و وظیفه ما دو برابر است.

بحث فقهی:

حکم حروف الفباء در غیر عربی:

فروع: در مسأله۳ امام فرمودند «حروف المعجم فی العربیه ثمانیه وعشرون» حروف معجم در عربی ۲۸ حرف است «اما غیر العربیه» اکنون کاری به تعداد غیر عربی نداریم زیرا فرقی نمی کند هر تعداد که باشد مثل عربی تقسیم می شود «ان کان موافقا لها ولو کان حروفه اقل او اکثر فالظاهر التقسیط علیها بالسویه» مثلا دیه کامل را در فارسی ۳۲ یا سایر زبانها تقسیم می کنیم و محاسبه می کنیم.

۱- (۹) بحارالانوار ۱۳: ۴۳۲، ط بیروت.

مسأله۴ «الاعتبار فی صحیح اللسان بما یذهب الحروف لا بمساحه اللسان»

این مسأله تقریبا همان بحث قبلی است لکن می خواهد نتیجه فرق قول مشهور با بقیه اقوال را بیان کند. اگر کسی نصف زبان کسی را قطع کرد به حساب مساحت باید نصف دیه را بدهد اما اگر به حساب منافع هفت حرف - ربع حروف - را نمی تواند ادا کند در اینصورت دیه اش ربع دیه است و یا بالعکس یعنی اگر ربع زبان قطع شد ولی نصف حروف را از دست داد نصف دیه را باید بپردازد.

مسأله۵ اگر در اثر جنایت کل حروف الفبا را از دست نداده است بلکه تغییر پیدا کرده که موجب عیب است و یا ادا حروف برایش ثقیل شده و یا اداء حروف سرعت پیدا کرده بطوری که مفهوم نیست یا مثلا تبدیل شد یک حرف به حرف دیگر - کما اینکه بلال حبشی موذن پیامبر اشهد را اسهد ان لااله الاالله می گفت.

در فتح مکه برای اولین بار پیامبر فرمود بلال بر بام کعبه اذان بگوید مشرکان تازه مسلمان شده اعتراض کردند و مسخره می کردند. خبر به پیامبر رسید که پیامبر در جواب مشرکان گفت سین بلال شین بالا می رود- به هر حال اگر کسی بر اثر جنایتی که بر او وارد شد حروف را تبدیل می کند مثلا به جای لام راء می گوید حتی اگر راء را صحیح بگوید در این صورت می فرماید «فالمرجع الحکومه» زیرا عیب است و مقدر شرعی ندارد و در جایی که مقدر شرعی ندارد ارش و حکومت ثابت است.

مسأله ۶ برای بعد انشاءالله

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه قطع زبان) ۹۱/۰۲/۳۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(دیه قطع زبان)

مسأله ۶ «لو قطع لسانه جان فأذهب بعض کلامه ثم قطع آخر بعضه فذهب بعض الباقی أخذ بنسبه ما ذهب بعد جنایه الأولی إلی ما بقی بعدها، فلو ذهب بجنایه الأول نصف کلامه فعلیه نصف الدیه، ثم ذهب بجنایه الثانی نصف ما بقی فعلیه نصف هذا النصف أی الربع وهکذا.»

در ذیل دیه لسان فروعی مطرح است که حضرت امام(ره) طی چند مسأله از مسأله ۶ به بعد مطرح کرده است و چون خیلی بحث ندارد به طور خلاصه بررسی می کنیم.

فرع اول: قطع قسمتی از باقیمانده زبان قطع شده:

گفتیم اگر کسی با جنایتی که کرده است، قسمتی از زبان کسی را قطع کند دیه آن علی حسب المساحه تعیین نمی شود بلکه روی حساب تقسیم بر تعداد حروف الفبا تعیین می شود فرض امروز (فرع اول) این است که بعد از اینکه قسمتی از زبان قطع شد - بعد از این جنایت - از باقیمانده زبان با جنایت دوم بخشی دیگر قطع شود در نتیجه تعداد دیگری از حروف را هم نمی تواند ادا کند اینجا هم بر اساس تعداد حروفی که در مرحله دوم قدرت تلفظ آن را از دست داد دیه تعیین می شود.

فرع دوم: از کار افتادن تمام منفعت تکلم زبان:

مسأله ۷: «لو أعدم شخص کلامه بالضرب علی رأسه ونحوه من دون قطع فعلیه الدیه، ولو نقص من کلامه فبالنسبه کما مر»

اگر با جنایتی که انجام شده است زبان قطع نشود اما بر اثر ضربه یا ترسی که ایجاد شد قدرت تکلم را از دست دهد؛ در اینجا جانی دیه کامله بدهکار است زیرا به حساب منفعت وقتی محاسبه شود چون تمام منافع زبان از دست رفت دیه کامل دارد.

ص: ۵۳۹

اگر زبان کسی را از بیخ قطع کنند که قهرا قدرت تکلم هم ندارد قاعدتا جانی یا جانیان باید دو دیه بدهند یک دیه برای قطع کامل عضو و یک دیه برای از دست رفتن تمام منافع تکلم ولی آنجا اجماع داریم که یک دیه باید بدهد.

در فرع دوم فرض این است اگر بر اثر ضربه یا ترس و غیره قدرت تکلم را از دست داد و قادر بر تلفظ هیچ حرفی نبود جانی باید دیه کامل بپردازد و اگر در اثر این ضربه یا ترس نصف حروف را نتواند تکلم کند اینجا هم به تعداد حروف دیه تعیین می شود.

فرع سوم: قطع جانی دوم زبان اخرس شده به وسیله جانی اول:

«ولو قطع آخر لسانه الـذی أخرس بفعل السابق فعلیه ثلث الـدیه وإن بقیت للّسان فائده الذوق والعون بعمل الطحن، من غیر فرق بین قدر المجنی علیه علی الحروف الشفویه والحلقیه أم لا.»

اگر با جنایت جانی زبان سالم مانـد و فقط قـدرت تکلم ندارد و جانی دوم کل زبانی که قدرت تکلم نداشـته را قطع کرد ثلث دیه را دارد زیرا در حکم اخرس می باشد.

مرحوم صاحب جواهر (۱) در ادامه می فرماید در هر دو موضوع فرع دوم و سوم - «بلا خلاف اجده فی شیئ منهما»

یک روایت هم استدلال می کند عن الصادق (۲)

(۳) قال «قضـی امیرالمومنین فی رجل ضرب رجلا بعصا فذهب سمعه وبصره ولسانه وعقله وفرجه وانقطع جماعه وهو حی بست دیات»

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳: ۲۲۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۶۵، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۷، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۳) در بـاب دیات منافع مطرح می شود می گوییم یک اشـکال وارد است که اینجا ۵ منفعت ازبین رفته ولی فرموده شـش دیه یکی سـمع و بصـر و لسـان و عقـل و فرج و ظـاهرا فرج و انقطاع جماع یکی است ولی جداجـدا حساب کرده است و ظاهر وانقطع عطف بیـان برای «فرجه» است مگر اینکه فرج را قوه دفع ادرار بگیریم که حالا بحث آن در دیات منافع می آیـد و فعلا در این مورد بحث نداریم.

شخصی با عصا بر سر انسانی ضربه زد و مضروب شنوایی و بینائی را از دست داد و زبانش هم از بین رفت یعنی منفعت زبان و قدرت تکلم را از دست داد چنانچه در گوش و چشم هم مراد شنیدن و دیدن است و عقلش زایل شد و قدرت جماع را از دست داد.

شاهد حرف اینجاست که لسان منفعتی دارد که تکلم است و دیه کامل دارد.

مرحوم صاحب جواهر (۱) در ذیل بحثی که ما به عنوان فرع سوم مطرح کردیم این بحث را آورده و فرمود «مضافا إلی ما سمعته سابقا من بعض النصوص الداله علی وجوب الدیه بذهاب النطق وإن لم یقطع شئ من لسانه»

نصوص داله نشان می دهند که گرچه زبان قطع نشود اما اگر فقط تکلم نمی کند و فوائد دیگر نظیر ذوق و غیره حتی حروف حلقی یا شفوی موجود باشد جانی دیه کامل بدهکار است. مرحوم صاحب جواهر در ادامه می فرماید «بل فی القواعد (۲) وغیرها ذلک وان بقیت فی اللسان فائده الذوق فانها لیست من منفعت اللسان وان اعتبرت فی قطعه للنص والاجماع»

مرحوم علامه در قواعد و دیگران گفته اند گرچه برخی از فوائد لسان نظیر ذائقه باقی بماند چون فائده تکلم از بین رفته است دیه کامله بر عهده جانی است. زیرا منفعت غالبه لسان را تکلم حساب کرده است گرچه برای حلقی و یا شفوی سهم قرار داده شد اما نص و اجماع می گوید گرچه برخی منافع بماند اما چون فائده اصلی یعنی تکلم از بین رفت دیه کامله دارد.

۱- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۲۲۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۵) قواعد الاحکام ۳: ۶۸۸، ط جماعه المدرسین.

فرع چهارم: قطع زبان بچه قبل از رسیدن به نطق:

مسأله۸: «لو قطع لسان طفل قبل بلوغه حد النطق فعلیه الدیه کامله»

اگر کسی زبان بچه ای که هنوز به نطق نرسیده را قطع کرد چه کل زبان یا بعض زبان باشد دیه کامل دارد.

دلیل فرع چهارم:

۱- مرحوم محقق (۱) می فرماید «لو قطع لسان الطفل کان فیه الدیه لان الاصل السلامه»

چون نمی دانیم اگر زبانش قطع نمی شد تا چند ماه دیگر سخن می گفت یا اساسا لال به دنیا آمده بود و سخن نمی گفت. ولی اصل این است که در رسیدن به سن معین قادر به تکلم بود.

۲- «ولإطلاق ما دل علی بوجوبها باستیصاله» اطلاق ادله قطع زبان شامل طفل و مرد کامل می شود ولو در بعض عبارات کلمه «رجل» دارد ولی این نمی خواهد طفل را خارج کند زیرا مراد انسان است چه زن یا مرد یا طفل باشد فرقی نیست.

فرع پنجم: قطع زبان بچه غیر قادر بر نطق بعد از رسیدن به حد نطق:

«ولو بلغ حده ولم ینطق فبقطعه لا یثبت إلا الثلث»

اگر زبان بچه ای که به حد نطق رسیده ولی به زبان نیامده و لال است را قطع کند اینجا حکم اخرس را دارد و جانی ثلث دیه بدهکار است.

فرع ششم: حکم به زبان آمدن بچه لال بعد از قطع زبان و دریافت دیه:

«ولو انکشف الخلاف یؤخذ ما نقص من الجانی.»

اگر بعد از دریافت دیه بچه لال به خاطر قطع زبان مشخص شد که این بچه بعدا به زبان می آمد و می توانست حرف بزند پس موقعی که بخاطر قطع زبان دیه دریافت می کرد اخرس نبود تا ثلث دیه را مستحق باشد در این صورت مجددا دیه قطع زبانش محاسبه می شود تا معلوم شود چه تعداد از حروف را فاقد است اگر نصف باشد نصف دیه دارد و در صورتی که جانی به حساب اخرس ثلث داده بود باید دیه را تکمیل کند و اگر بیش از ثلث باشد بقیه را به مجنی علیه تحویل دهد و اگر کمتر از ثلث می شود مازاد تا مقدار ثلث را مجنی علیه که گرفته بود باید برگرداند.

۱- (۶) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۳، ط استقلال طهران.

فرع هفتم:

مسأله۹: «لو جنی بغیر قطع فذهب کلامه ثم عاد فالظاهر أنه تستعاد الدیه، وأما لو قلع سنه فعادت فلا تستعاد دیتها.» برای فردا إن شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

کتاب الدیات(از دست رفتن منفعت تکلم با جنایت جانی) ۹۱/۰۲/۳۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(از دست رفتن منفعت تکلم با جنایت جانی)

مسأله ۹ – لو جنی بغیر قطع فذهب کلامه ثم عاد فالظاهر أنه تستعاد الدیه، وأما لو قلع سنه فعادت فلا تستعاد دیتها.

یک فرع از دیه لسان باقی مانده است که امام طی مسأله ۹ آن را بیان نموده و فرع مهمی است.

اگر کسی بدون اینکه زبان کسی را قطع بکند کاری کرده است که مجنی علیه قادر به تکلم نیست یا ضربه ای زده یا ترسانده او را و تکلم را از دست داد گفتیم برای همان منفعت نطق که از بین رفته است باید دیه کامل بدهد این بحث گذشت.

اکنون بحث این است که اگر از اینکه نطق را از دست داد حتی از طریق دادگاه یک دیه کامل گرفت اما بعد از مدتی نطق برگشت آیا دیه را باید برگرداند؟ آیا جانی می تواند درخواست بازگشت دیه را بکند؟ فیه قولان

قول اول: بازگشت دیه: مرحوم صاحب شرایع (۱) و نیز صاحب جواهر (۲) نقل می کنند از مرحوم شیخ که «قال الشیخ فی المبسوط (۳) نعم» مرحوم شیخ فرمود جانی می تواند تقاضای برگشت دیه نماید «لانه لما نطق بعد ان لم ینطق علمنا ان کلامه ما ذهب اذ لو کان ذهب لما عادوا»

ص: ۵۴۳

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۰۰، ط استقلال طهران.

۲- (۲) جواهرالکلام ۴۳: ۲۲۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) المبسوط ۷: ۱۳۶، ط مکتبه المرتضویه.

دلیل مسأله این است وقتی دوباره سخن گفت می فهمیم قدرت تکلم به کلی از دست نرفته بود زیرا اگر به طور کلی از بین رفته بود برگشت نداشت. بنابراین دیه برمی گردد و فقط بابت این مدتی که قدرت بر نطق نداشت یک حکومت باید بپردازد.

قول دوم: عدم برگشت دیه: مرحوم شیخ در خلاف قول مخالفی دارد. مرحوم محقق (۱) می فرماید «وقال فی الخلاف (۲) لا

وهو الاشبه» ومرحوم صاحب جواهر در ادامه می فرماید «لا تستعاد لان الاخذ كان بحق والاستعاده تفتقر الی دلیل»

دلیل مسأله:

شیخ در خلاف می فرماید مجنی علیه از بابت حقی که داشت دیه دریافت کرد و چیزی که به حق دریافت شد بر نمی گردد زیرا دلیل برگشت نداریم.

مرحوم صاحب شرایع (۳) هر دو قول را از مرحوم شیخ نقل می کند و می فرماید «وهو اشبه» یعنی قول دوم که «لا تستعاد» بود را قوی تر می داند اما تعبیر به اشبه دارد.

اقول: این کلام محقق تمام نیست.

مرحوم صاحب جواهر (۴) نیز می فرماید که ما وقتی مراجعه به ادله می کنیم روایات می گوید برای کسی که قدرت تکلم را از دست داده دیه کامل دارد و حکم ظاهر روایات برای کسی است که دائما قدرتش را از دست بدهد و ادله از موردی که موقتا قدرت تکلم نداشته باشد انصراف دارد بنابراین قول اول که تستعاد باشد اقوی است.

۱- (۴) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۰۰، ط استقلال طهران.
۲- (۵) الخلاف ۵: ۲۴۲، مسأله۳۷، ط جماعه المدرسین.
۳- (۶) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۳، ط استقلال طهران.
۴- (۷) جواهرالکلام ۴۳: ۲۲۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم امام می فرماید «الظاهر انه تستعاد الدیه» اگر نطقش برگشت ظاهر این است باید دیه را برگرداند زیرا منساق ادله جایی است که دائما تکلم را از دست بدهد.

پرسش: در مورد دندان گفته اند اگر از بین برود جانی باید دیه بدهد و اگر دوباره بعد از مدتی دندان جایش درآمد آیا جانی می تواند دیه دندانی را که داده پس بگیرد؟

آنجا می گویند حق ندارد. اکنون پرسش این است که ما الفرق؟

پاسخ: در قدرت نطق اگر از بین رفت و لال شد عادتا طوری نیست که برگردد بلکه می فهمیم که از اساس اصلا از بین نرفته بود بخلاف دندان که عادتا جایش در نمی آید که اگر درآمد می گوییم هبه جدیده من الله تعالی است اما در لسان اگر مجنی علیه پول را برنگرداند دِین است و به هر کیفیتی که شده باید برگرداند.

السابع الاسنان:

اگر کسی ضربه بزند و تمام دندان های کسی بشکند و از بین برود دیه کامل دارد در جواهر (1) می فرماید «بلا خلاف اجده فیه بل عن ظاهر المبسوط (2) الاجماع علیه»

اکنون پرسش این است سهم هر دندان چیست؟

می گوییم دیه کامل بر ۲۸ دندان تقسیم می شود. البته دندان های عقل که بعد می گوییم دیه ندارد بلکه در دندان عقل حکومت ثابت است.

برخی می گویند انسان ۳۲ دندان دارد از این جهت که در سنین بالا چهار دندان عقل در می آورد که اینهم اتفاقی است و لذا مورد محاسبه واقع نمی شود.

۱- (۸) جواهرالکلام ۴۳: ۲۲۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) المبسوط ۷: ۱۴۰، ط مکتبه المرتضویه.

در جواهر (۱) می فرماید «عن الشیخ فی الخلاف (۲) ان علیه اجماع الفرقه واخبارها» صاحب جواهر بعد از نقل کلام شیخ می فرماید «لعله کذلک فانی لم اجد فیه مخالفا بین من تعرضا لذلک» دو مطلب مطرح است:

کل دندان ها دیه کامل دارد و اتفاقی و اجماعی است.دیه کامل را بر ۲۸ دندان تقسیم می شود و این نیز اتفاقی و اجماعی است. مرحوم شهید در مسالک (۳) می فرماید «انه المعروف من مذهب الاصحاب» پس اتفاقی است.

بیان سهم هر دندان از دیه:

۱۲ دندان را مقادیم می گویند و ۱۶ دندان مواخر است. سهم هر کدام از ۱۲ عدد ازمقادیم از کل دیه ۵۰ دینار است. و به ترتیبی که در ذیل می آید نامگذاری شده است:

۴ عدد از دندان های جلو دو عدد پایین و دو عدد بالا را ثنایا می گویند.۴ عدد از بالا و پایین در دو طرف ثنایا را رباعیات می گویند.۴ عدد بعد از رباعیات در دو طرف بالا و پایین را انیاب (نیش) می گویند. و انیاب آن دندان هایی است که نوک تیز است. مجموع آن دوازده عدد می شود که مقادیم فم است. و دیه هر کدام ۵۰ دینار است که در جمع ۶۰۰ دینار است.

سهم دیه هر یک از مواخر نصف مقادیم یعنی ۲۵ دینار است که بصورت ذیل نامگذاری شده است:

۴ عدد بعد از انیاب از دو طرف بالا-و پایین ضواحک نام دارد.۱۲ عدد سه عدد از هر طرف بالا و پایین بعد از ضواحک، طواحن یعنی دندان آسیا نامیده می شود. این ۱۶ عدد مواخر است دیه هر یک نصف هر دندان از مقادیم یعنی هر یک ۲۵ دینار است.

۱- (۱۰) جواهرالکلام ۴۳: ۲۲۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۱۱) الخلاف ۵: ۲۴۳، ط جماعه المدرسین.

۳- (۱۲) مسالک الافهام ۱۵: ۴۲۰، ط المعارف الاسلامیه.

دلیل مسأله:

اجماع: بر این مطلب ادعای اجماع شده است.روایات دو روایت داریم که مرحوم صاحب وسائل در باب ۳۸ ابواب دیات اعضا نقل می کند ما یکی را امروز نقل می کنیم.: الف: «محمد بن علی بن الحسین باسناده إلی قضایا أمیر المؤمنین (علیه السلام) أنه قضی فی الأسنان التی تقسم علیها الدیه أنها ثمانیه وعشرون سنا، سته عشر فی مواخیر الفم، واثنی عشر فی مقادیمه، فدیه کل سن من المقادیم إذا کسر حتی یذهب خمسون دینارا یکون ذلک ستمائه دینار، ودیه کل سن من المواخیر إذا کسر حتی یذهب علی النصف من دیه المقادیم خمسه وعشرون دینارا، فیکون ذلک أربعمائه دینار فذلک ألف دینار، فما نقص فلا دیه له، وما زاد فلا دیه له.» (۱)

امام علی(ع) در قضاوت فرمود دندان ها ۲۸ عدد است. هر کدام از مقادیم که از بین رفت ۵۰ دینار دیه دارد. و دیه هر یک از مواخیر ۲۵ دینار است. اگر کسی دندانش کمتر از ۲۸ بود محاسبه نمی شود و اگر بیش از ۲۸ عدد بود نیز دیه ندارد.

روایت دوم برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه دندان) ۹۱/۰۳/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه دندان)

گفتیم در دیه کل دندان ها دو مطلب مورد اجماع و اتفاق است.

مطلب اول: از بین رفتن کل دندان ها بالاجماع و اتفاق فقهاء دیه کامله دارد.

مطلب دوم: همین دیه کامله کل دندان ها بالاجماع و اتفاق فقهاء بین ۲۸ دندانی که انسان خلقتا دارد تقسیم می شود. و گفتیم دندان اضافه یعنی دندان های نواجذ (عقل) دندان زائدی که کسی علاوه بر ۲۸ دندان داشته باشد دیه ندارد.

۱- (۱۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۸، ح۱، ط آل البیت.

و در تقسیم دیه بر ۲۸ دندان دو بخش مقادیم (۱۲ عدد) و مواخیر (۱۶عدد) مورد توجه بودند. و دیه هر کدام از مقادیم ۵۰ دینار بود. و دیه هر کدام از مواخیر ۲۵ دینار بود.

دلیل مسأله: و گفتیم تقسیم دیه بر ۲۸ دندان سه دلیل دارد.

دلیل اول: اجماع: که دیروز مطرح شد.

دلیل دوم: روایت کتاب ظریف (۱) : که آن را نیز دیروز خواندیم.

دلیل سوم: روایت مشایخ ثلاث (۲)

(۳)

(۴)

(۵) : گرچه گفتند از نظر سند ضعیف است ولی با آن شهرت و اجماع جبران می شود.

«عن الحکم بن عتیبه (۶)

(۷) قال قلت لابی جعفر(ع) بعض الناس فی فیه اثنان وثلاثون سنا وبعضهم لهم ثمانیه وعشرون سنا فعلی کم تقسم دیه الاسنان؟» حکم بن عتیبه می گوید از امام باقر(ع) پرسیدم؛ برخی از انسان ها ۳۳ عدد دندان دارند و برخی دیگر ۲۸ عدد دندان دارند بنابراین دیه دندان که بر کل دندان ها تقسیم می شود آیا باید بر ۳۳ تقسیم شود یا بر ۲۸ عدد تقسیم شود؟ «فقال الخلقه انما هی ثمانیه وعشرون سنا اثنتی عشره فی مقادیم الفم وست عشر فی مواخیره فعلی هذا قسمه دیه الاسنان فدیه کل سن من المقادیم اذا کسرت حتی تذهب خمس مأه درهم فدیتها کلها سته آلاف درهم وفی کل سن من المواخیر اذا کسرت حتی تذهب فان دیتها مأتا وخمسون درهما وهی سته عشر سنا فدیتها کلها اربعه آلاف درهم وانما وضعت الدیه علی هذا فما زاد علی ثمانیه وعشرین سنا فلا دیه له وما نقص فلا دیه له هکذا وجدناه فی کتاب علی(ع)»

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۸، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۲) الکافی ۷: ۳۲۹، ح۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۳۷، ح ۵۳۰۴، ط جماعه المدرسین.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۴، ح۱۰۰۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۵- (۵) الاستبصار ۴: ۲۸۸، ح ۱۰۸۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۸، ح۲، ط آل البیت.

۷- (۷) روایت بواسطه همین حکم بن عتیبه ضعیف است روایت ۱و۲ باب ۳۸ ابواب دیات اعضاء

امـام بـاقر(ع) در جواب فرمود تناسب با خلقت انسان مورد نظر است و خلقت انسان ها بر ۲۸ عدد دندان است گرچه در برخی از انسان ها با روئیـدن ۴ عـدد دندان عقل عدد دندان ها به ۳۳ می رسـد کل دنـدان های خلقتی به دو بخش مقادیم و مواخیر تقسیم می شود تعداد دندان های مقادیم ۱۲ عدد و تعداد دندان های مواخیر ۱۶ عدد است و دیه هر یک از دندان های مقادیم ۵۰۰ درهم است و مجموع مقـادیم شـش هزار درهم دیه دارد. و دیه هر یک از دنـدان های مواخیر ۲۵۰ درهم است و مجموع مواخیر چهارهزار درهم دیه دارد.

در ادامه روایت؛ امام(ع) به حصر می فرماید دیه انسان به همین روش بر ۲۸ عدد دندان تقسیم می شود و اگر کسی بیش از ۲۸ عدد دندان داشته باشد نسبت به مازاد دیه ثابت نیست یعنی چهار دندان در محاسبه کل دیه بر دندان به حساب نمی آید و اگر خود چهار عـدد دنـدان عقل آسـیب ببینـد حکومت و ارش ثابت است. امام(ع) در پایان فرمودند در کتاب ظریف که قضاوت های امیرالمؤمنین است اینگونه حکم شده است.

بررسی روایات معارض:

روایات صحیحه ای داریم که دیه دندان ها را مساوی می داند یعنی بین مقادیم و مواخیر تفاوت نمی گذارد.

۱- صحیحه عبدالله بن سنان (۱) «عن ابی عبدالله قال الاسنان کلها سواء فی کل سن خمس مأه درهم»

۲- معتبره سماعه (۲) «قال سألته عن الاسنان فقال هی فی الدیه سواء»

۱- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۸، ح۳، ط آل البیت.

۲- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۸، ح۴، ط آل البیت.

۳- کتاب ظریف (۱) از امیرالمومنین(ع) «وفی الاسنان فی کل سن خمسون دینار والاسنان کلها سواء»

مناقشه در روایات معارض:

اولاـ با توجه به اشکالی که در این روایات معارض هست اطلاق این روایات قابل قبول نیست زیرا دیه ای که در این روایات معارض ذکر می کنند بیشتر از دیه کامل می شود و مسلم و اجماعی است که کل دندان ها فقط یک دیه کامل دارد و بیشتر از یک دیه کامل ندارد.

ثانیا: این روایات که می گوید دیه همه مساوی است با آن روایات تقسیم بر اساس مقادیم و مواخیر معارض است. در نتیجه یا باید راه جمعی پیدا شود و یا هر دو گروه روایت اسقاط شود.

بررسی راه جمع:

راه جمع اول: مرحوم شیخ در تهذیبین (۲)

(۳) می فرماید به این روایات یک قید می زنیم و می گوییم روایات عبدالله بن سنان و سماعه و کتاب ظریف اینکه می فرماید «الاسنان کلها سواء» یعنی اسنان مقادیم که مساوی هستند هر کدام ۵۰ دینار دیه دارند و قرینه این قید و حمل بر تساوی در دیه مقادیم این است که دندان های مقادیم همگی همواره در معرض خطر هستند لذا دیه را برای آن دندان هایی که در معرض خطر هستند تعیین می کنند.

ص: ۵۵۰

۱- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۹۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۸، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱۱) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۵۵، ح ۱۰۰۷، ط دارالکتب الاسلامیه: «فالوجه فی هذین الخبرین والخبر الذی قدمناه فی روایه العلاـ بن الفضیل أن نحملها علی الثنایا ومقادیم الأسنان دون مواخیرها، لأنها هی المتساویه فی الدیه، ودیه کل واحد منها خمسمائه درهم حسب ما قدمناه، وإنما جعلنا ذلک للخبر الذی رویناه مفصلا من الفرق بین مواخیر الأسنان ومقادیمها ولا یجوز ان تتضاد الاخبار.»

۳- (۱۲) الاستبصار ۴: ۲۸۹، ح۱۰۹۳، ط دارالکتب الاسلامیه: «فالوجه فی هذه الأخبار أن نحملها علی الانسان التی هی المقادیم دون المواخیر لأنها هی المتساویه فی وجوب الدیه فی کل واحد منها خمسمائه حسب ما فصل فی الروایه الأولی، وینبغی أن یبنی المجمل علی المفصل لما بیناه فی غیر موضع، ولو لم یکن المراد ما قلناه لکانت الدیه تزید علی الدیه الکامله إذا أوجب فی کل سن خمسمائه لان جمیعها ثمانیه وعشرون سنا وذلک لا یذهب إلیه أحد.»

اقول: به نظر می رسد راه جمعی که مرحوم شیخ فرموده اند تقریبا مشکل تعارض را حل می کند.

راه جمع دوم: گروهی روایات تساوی دیه کل انسان را حمل بر تقیه کردند زیرا عامه بالاتفاق دیه اسنان را مساوی می دانند؛ پس روایات تساوی از باب تقیه صادر گردید.

نتیجه: به نظر می رسد مطلب تمام است به این صورت که؛

۱- دیه کل دندان ها دیه کامل است.

۲- تعداد دندان ها ۲۸ عدد است.

۳- دندان ها به مقادیم و مواخیر تقسیم می شوند و ۶۰ درصد دیه کامله در ۱۲ عدد دندان مقادیم به تساوی و ۴۰ درصد دیه کامله در ۱۶ عدد دندان مواخیر به تساوی تقسیم می شود.

مسأله۲: «لو نقصت الاسنان عن ثمان وعشرین نقص من الدیه بإزائه کان النقص خلقتا أو عارضا»

اگر به هر علت چه خلقتا یا در اثر آفت و آسیب وارده دندان های انسانی کمتر از ۲۸ عدد باشد این تعدادی که از ۲۸ عدد کم شود از دور دیه خارج است یعنی اگر برای مثال ۸ عدد از ۲۸ عدد دندان چه از مقادیم یا از مواخیر خلقتا یا به آسیب کم شود کل دیه بر کل ۲۸ دندان تقسیم می شود اما مثلا اگر تمام مقادیم را فاقد است آن ۸ عددی که از قبل خلقتا یا به آسیب فاقد بود به اندازه هر عدد ۵۰۰ درهم کسر می شود و باقی از ۶۰ درصد مقادیم به مجنی علیه پرداخت می شود.

مسأله ۳: «لیس للزائد علی ثمان وعشرین دیه مقدره، والظاهر الرجوع إلی الحکومه، سواء کانت الزیاده من قبیل الواجب التی هی فی ردیف الأسنان أو نبت الزائد جنبها داخلا أو خارجا، ولو لم یکن فی قلعها نقص أو زاد کمالا فلا شئ وإن کان الفاعل ظالما آثما، وللحاکم تعزیره.» در مسأله ۳ فروعی مطرح است:

ص: ۵۵۱

فرع اول: اگر دندان های انسانی به هر علت چه خلقتا یا بعدها به هر علت زاید بر ۲۸ عدد باشد و چه این دندان زاید در ردیف همان ۲۸ عدد باشد و یا دندان زاید در خارج ردیف ۲۸ عدد از داخل یعنی طرف زبان و یا از خارج یعنی طرف لب باشد هیچکدام دیه ندارد.

فرع دوم: اگر دندان زاید همراه با خود دندان اصلی کنده بشود همان دیه دندان اصلی کافی است و دندان زاید دیه و یا ارش هم ندارد.

فرع سوم: اگر دندان زاید مستقلا کنده شد و دندان اصلی کنده نشد بابت دندان زاید ارش ثابت است چون یک نقصی ایجاد شده و مقدر شرعی ندارد پس حکومت و ارش تعیین می شود.

ادامه مسأله ۳ برای بعد ان شاءالله

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه دندان زاید) ۹۱/۰۳/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه دندان زاید)

مسأله۳: «لیس للزائد علی ثمان وعشرین دیه مقدره، والظاهر الرجوع إلی الحکومه، سواء کانت الزیاده من قبیل الواجب التی هی فی ردیف الأسنان أو نبت الزائد جنبها داخلا أو خارجا، ولو لم یکن فی قلعها نقص أو زاد کمالا فلا شئ وإن کان الفاعل ظالما آثما، وللحاکم تعزیره.»

در دیه اسنان در مسأله۳ گفتیم فروعی مطرح است. سه فرع از آنها به اشاره گذشت که اکنون مجددا مطرح می کنیم.

فرع اول: حکم دندان های زائد بر ۲۸ عدد:

اگر علاوه بر ۲۸ عدد دندان، دندان های دیگری در دهان در ردیف همان ۲۸ عدد روئیده باشد و بعد با جنایت بر دندان اصلی دندان زائد به تبع کنده شدن دندان اصلی کنده شود؛ دندان زائد دیه مستقل ندارد بلکه ارش ثابت است.

ص: ۵۵۲

فرع دوم: اگر علاوه بر ۲۸ عدد؛ دندان های دیگری در دهان در خارج از ردیف ۲۸ عدد و در طرف بیرون دندان ها در طرف لب ها بروید و بر اثر جنایتی که بر دندان اصلی وارد شد دندان زائد به تبع کنده شدن دندان اصلی کنده شود دندان زائد دیه مستقل ندارد و ارش ثابت است.

فرع سوم: اگر علاوه بر ۲۸عدد؛ دندان های دیگری در دهان و خارج از ردیف ۲۸ عدد در قسمت داخلی در طرف زبان روئیده باشد و بر اثر جنایتی که بر دندان های اصلی وارد شد دندان زاید به تبع کنده شدن دندان اصلی کنده شود دندان زائد دیه مستقل ندارد و ارش ثابت است.

دلیل فروع سه گانه:

۱- اصل: دیه گرفتن و اثبات دیه در دندان های زاید مورد تردید است و نمی دانیم مقدار زائد از ۲۸ عدد دندان دیه دارد یا خیر؟ می گوییم اصل عدم ثبوت دیه در مقدار زائد است.

۲- روایت: حکم بن عتیبه (۱) «قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام): بعض الناس فی فیه اثنان وثلاثون سنا، وبعضهم له ثمانیه وعشرون سنا، فعلی کم تقسم دیه الأسنان؟ فقال: الخلقه إنما هی ثمانیه وعشرون سنا اثنی عشره فی مقادیم الفم وست عشره فی مواخیره، فعلی هذا قسمه دیه الأسنان، فدیه کل سن من المقادیم إذا کسرت حتی تذهب خمسمائه درهم، فدیتها کلها سته آلاف درهم، وفی کل سن من المواخیر إذا کسرت حتی تذهب فان دیتها مائتان وخمسون درهما وهی ست عشره سنا فدیتها کلها أربعه آلاف درهم، فجمیع دیه المقادیم والمواخیر من الأسنان عشره آلاف درهم، وإنما وضعت الدیه علی هذا، فما زاد علی ثمانیه وعشرین سنا فلا دیه له، وما نقص فلا دیه له، هکذا وجدناه فی کتاب علی (علیه السلام) . . . الحدیث.»

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۸، ح۲، ط آل البیت.

ملاحظه می فرمایید امام دیه را بر ۲۸ عدد دندان تقسیم کردند و کیفیت آن را نیز بیان کردند و در ذیل فرمودند «وما زاد علی ثمانیه وعشرین فلا دیه له» مازاد بر ۲۸ دندان دیه ندارد.

فرع چهارم:

کنده شدن دندان زاید به تنهایی بر اثر جنایت و سالم ماندن دندان اصلی:

اگر دندان زاید با جنایت، ظلما و عدوانا منفردا کنده شد و به دندان اصلی آسیبی نرسید در این صورت در مورد دیه دو قول است.

قول اول: ثلث دیه: گفته اند دندان زاید اگر به طور مستقل کنده شد فیه ثلث الدیه.

مثلا اگر دندان زاید در کنار دندان اصلی مقادیم چه در ردیف دندان اصلی یا در خارج از ردیف دندان اصلی در طرف زبان و قسمت داخلی و یا در خارج از ردیف دندان اصلی مقادیم در طرف بیرون و قسمت لب ها- قرار داشت دیه اش ثلث دیه همان دندان مقادیم است و اگر آن دندان زائد به همان سه حالت فوق در کنار مواخیر قرار داشت دیه هر دندان زائد ثلث دیه همان دندان مواخیر است یعنی ثلث ۵۰ دینار و یا ثلث ۲۵ دینار است.

مرحوم محقق در شرایع (۱) می فرماید «هو الاظهر»

مرحوم شهید در مسالک (۲) می فرماید «انه الاشهر» بعضی گفته اند «هو المشهور».

دلیل قول اول: گفته اند از یک روایت (۳)

۱- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۴، ط استقلال طهران.

۲- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۴۲۲، ط المعارف الاسلامیه.

۳- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۲، ط آل البیت: « عن غیاث بن إبراهیم عن أبی عبد الله (علیه السلام) فی الإصبع الزائده إذا قطعت ثلث دیه الصحیحه.»

(۱) که در بحث انگشتان دست نیز مورد بررسی قرار می گیرد یک قاعده به دست می آید زیرا از روایت به دست می آید «لکل عضو زاید ثلث الدیه» این بزرگان از این روایت یک قاعده درآورده اند و به طور کلی گفته اند هر عضو زایدی اگر بر اثر جنایت منفردا قطع شد ثلث دیه دارد و لذا در مورد دندان زائد هم می گویند ثلث دیه دارد.

مناقشه در دلیل قول اول: می گوییم گرچه روایت صراحت دارد و می گوید «لکل عضو زائد ثلث الدیه» اما به دست آوردن قاعده از یک روایت که مربوط به دست است قرینه می خواهد که بگوییم این قاعده کلی است و شامل موارد غیر دست می شود بلکه تسری حکم از انگشت زائد به دندان زائد قیاس است و فقط از راه قیاس می توان قاعده را از روایت به دست آورد که این هم باطل است پس قول به ثلث وجهی ندارد.

قول دوم: حکومت (ارش): گفته اند اگر دندان زائد مستقلا کنده شد چون دلیل خاصی نداریم و مقدر شرعی ندارد ارش تعیین می شود یعنی فرض می کنیم یک عبدی دندان زائد داشت و بر اثر جنایت کنده شد محاسبه می شود قیمت این عبد قبل از کنده شدن دندان زائد چقدر بود و الآن که دندان زائد کنده شده چند درصد از قیمت عبد کم شده است؟ همان نسبت ارش بابت کنده شدن دندان زائد دریافت می شود. (۲)

۱- (۵) بعدا در بحث انگشتان که انگشت زائد متداول است و بسیاری از افراد انگشت زائد دارند این روایت و احیانا دیگر روایات مربوطه را مورد بررسی قرار می دهیم که از آن به دست می آید «لکل عضو زائد ثلث الدیه».
۲- (۶) گفتنی است ممکن است گاهی کنده شدن دندان اضافه یک عبد باعث ارزش افزوده در قیمت او شود که بحث آن در فرع بعدی می آید.

جمعی از اصحاب این قول را پذیرفته اند از جمله در ریاض (۱) می فرماید «فالقول بالحکومه فی غایه القوه» صاحب ریاض بعد از استدلالی که می آورد این قول را قوی می شمارد.

مرحوم امام هم همین قول را قبول می کند می فرماید «لیس للزاید علی ثمانیه .... والظاهر الرجوع الی الحکومه» پس قول به ارش قول اصح است.

فرع پنجم: رفع نقص مجنی علیه با کنده شدن زائد: امام(ره) در ذیل مسأله ۳ می فرمایند «لو لم یکن فی قلعها نقص او زاد کمالا فلا شیئ وان کان الفاعل ظالما آثما وللحاکم تعزیره»

اگر کنده شدن دندان زائد باعث نقص در مجنی علیه نشد بلکه گرچه بر اثر جنایت کنده شد اما باعث کمال در مجنی علیه شد که از شر زشتی ایجاد شده در دهان رها شد در این صورت هم دیه ندارد و هم حکومت ندارد بلکه فقط فعل محرَّم جانی باعث ظلم بر مجنی علیه و ایذاء مومن شد و لذا حاکم جانی را تعزیر و مجازات می کند البته احتمال دارد از بابت هزینه جراحت چیزی بدهکار شود.

مسأله ۴ «لا فرق فی الاسنان بین اسودها واصفرها وابیضها اذا کان اللون اصلیا»

مسأله دو صورت دارد:

صورت اول: اگر دندان های مجنی علیه از قبل خلقتاً سیاه یا زرد بود و بر اثر جنایت شکست؛ زرد یا سیاه بودن دندان در مقدار دیه تغییری ایجاد نمی کند بلکه همان مقادیر گفته شده ثابت است.

نتیجه: در مورد دیه دندان بین دندان سیاه یا زرد یا سفید هیچ فرقی نیست.

ص: ۵۵۶

۱- (۷) ریاض المسائل ۱۴: ۲۶۸، ط جماعه المدرسین.

دلیـل مسأله: اطلاق ادله ای که برای ۲۸ دنـدان می گفت دیه کامل دارد هر دنـدانی را شامل است خواه قبل از جنایت سـیاه یا سفید یا زرد باشد.

صورت دوم: «لو اسودت بالجنایه فدیتها ثلثی دیه الصحیح»

اگر دنـدان سـفید و سـالم مجنی علیه بر اثر جنـایت فقـط سـیاه یا زرد شود جانی به دو ثلث دیه همان دنـدان سالم که اکنون با جنایت سیاه یا زرد شده است محکوم می شود.

دلیل مسأله:

۱- اجماع: صاحب جواهر (۱) فرمود: «بلا خلاف محقق اجده بل ربما ظهر من الغنیه (۲) الاجماع علیه»

مرحوم شیخ در خلاف (۳) این مطلب را متعرض است و می فرماید «علیه الاجماع الفرقه واخبارها»

۲- روایت: صـحیحه عبدالله بن سـنان (۴) عن الصـادق(علیه السـلام) «السن اذا ضـربت انتظر بهـا سـنه فـان وقعت اغرم الضارب خمس مأه درهم وان لم تقع واسودت اغرم ثلثی دیتها»

اگر بر دنـدان ضـربه ای وارد شـد تا یک سال منتظر می ماننـد که آیا سـیاه می شود یا کنـده شـده و می افتد اگر در این مدت دندان کنده شد ۵۰۰ درهم دیه دارد و اگر ضـربه دید و بعد از مدتی سیاه شد و نیفتاد باید دو ثلث دیه همان دندان را بپردازد یعنی دو ثلث ۵۰۰ درهم بدهکار است.

ص: ۵۵۷

۱- (۸) جواهرالکلام ۴۳: ۲۳۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۹) غنیه النزوع : ۴۱۸، ط مؤسسه الامام الصادق(ع).

۳- (۱۰) الخلاف ۵: ۲۴۳، ط جماعه المدرسین.

۴- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۸، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب ۴۰، ح ۱، ط آل البیت.

مناقشه در دلالت روایت و توجیه آن:

اشکالی به روایت وارد است که می گوید اگر دندان بعد از انتظار افتاد ۵۰۰ درهم باید غرامت بدهد در حالیکه غرامت هر یک دندان عقب ۲۵۰ درهم است لذا برای رفع اشکال می گوییم معمولاً بیشتر به دندان های جلو ضربه وارد می شود پس حمل می شود بر حکم شکستن دندان جلو اما روایت برای دلالت بر مطلوب، یعنی دیه سیاهی یا زردی دندان صراحت دارد.

در نتیجه اگر دندان های عقب آسیب ببیند و سیاه یا زرد شود ثلث دیه همان دندان محاسبه می شود.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(عدم تفاوت بین سیاهی، سفیدی و زردی دندان) ۹۱/۰۳/۰۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(عدم تفاوت بین سیاهی، سفیدی و زردی دندان)

یک عذرخواهی:

آن سال ها که در درس مرحوم آیت الله العظمی اراکی (درس خارج اصول فقه) عصرها در مدرسه فیضیه شرکت می کردیم یک روز برای ایشان مشکلی پیش آمده بود مقداری دیر آمدند آقایانی که نشسته بودند آماده شده بودند که اعتراضی بکنند که مثلاً آقایان نشسته اند دیر شده است چرا تأخیر کردید اما ایشان همین که وارد شدند بلافاصله با صدای بلند فرمودند «اعتراض وارد است» «اعتراض وارد است» با این اقدام کسی نتوانست ایرادی بگیرد و اعتراضی کند.

خلاصه اینجا هم اعتراض وارد است ما خیلی عذر می خواهیم جلسه ای در جمکران برای جمعیت مدیران حوزه های علمیه در استان های ۲۷ گانه تشکیل شده بود که با معاونین مرکز مدیریت حوزه های علمیه سراسر کشور بحث و مذاکراتی داشته باشند و در مورد سؤالات و مشکلاتی که دارند گفتگو کنند ما هم بنا بود اول وقت جلسه به اندازه یک ربع ساعت شرکت کنیم ولی آقایان مدیران پیش آمدند و هر یک صحبت می کردند نمی شد وسط کار بلند شد بالاخره عذر خواهی کردیم و راه افتادیم و مسیر جمکران تا حرم ترافیک هم بود ما فکر می کردیم ظرف ۱۰ دقیقه می رسیم اما تقریبا نیم ساعت طول کشید. علی ای حال از اینکه معطل شدید عذر خواهی و از اینکه همگان منتظر ماندید و جلسه را نگه داشتید تشکر می کنیم.

ص: ۵۵۸

تذکر اخلاقی:

امروز روز اول ماه شریف رجب المرجب است و از آن تعبیر به شهرالله شده است یا در بعضی روایات می فرماید ماه رجب ماه امیرالمومنین(ع) است و ماه شعبان ماه پیامبر است و ماه رمضان شهرالله است. یکی از ماه های حرام و مورد احترام ویژه است و اعمال زیادی دارد. ماه دعا و مناجات و انس با پروردگار است ان شاء الله توفیق داشته باشیم از نعمات و برکات این ماه فیض

ببریم.

و همچنین امروز اول ماه مصادف است با ولادت با سعادت حضرت ابا جعفر امام باقر(ع) بنا به بعض روایات ولادت ایشان را اول ماه رجب نوشته اند. (بعضی سوم ماه صفر نوشته اند) این افتخار را هم داریم که امروز مصادف با این عید بزرگ است. حضرت امام باقر(علیه السلام) در دوره اماتشان با فرصتی که بدستشان آمد یک نهضت علمی با شکوهی را آغاز کردند و با تشکیل جلسات درس و تربیت شاگردان تربیت علماء بزرگ به نشر فقه پرداختند. به طوری که حضرت امام صادق(ع) در مورد شاگردان حضرت امام باقر(ع) فرمود «کان اصحاب ابی زینا فی الدنیا والآخره» و اسم هم می بردند مثل زراره بن اعین و ابان بن تغلب و امثال اینها که هر کدام یکی از دانشمندان بزرگ اسلام و راویان بزرگ حدیث بودند.

بعضی از اصحاب امام باقر(ع) سی هزار بعضی ها هفتاد هزار حدیث از حفظ داشتند.

عبدالله بن عطاء مکی یکی از علماء آن عصر است می گوید «ما رأیت العلماء عند احد قط اصغر منهم عند ابی جعفر لقد رأیت حکم بن عتیبه مع جلالته فی القوم بین یدیه کانه صبی بین یدی معلمه» (۱)

ص: ۵۵۹

۱- (۱) الارشاد ۲: ۱۶۰، ط دارالمفید، بیروت.

جابر بن یزید جعفی با آن جلالت علمی که داشت وقتی در مسجد کوفه می نشست وقتی می خواست از امام باقر(ع) حدیثی نقل کند می گفت من روایت می کنم از محمد بن علی و می گفت حدثنی وصی الأوصیاء و وارث علوم الانبیاء محمد بن علی بن الحسین.

امیدواریم ان شاء الله بتوانیم از برکات باقیمانده احادیث و روایات اهل بیت که از این شاگردان امام باقر و امام صادق نقل شده است بهره مند باشیم و استفاده کنیم.

بحث فقهی:

در مسأله۴ چند فرع مطرح بود:

فرع اول: دیه سیاه شدن دندان بر اثر جنایت: دیروز گفتیم اگر دندان در اثر جنایت سیاه شود دیه اش دو ثلث دیه همان دندان صحیح است.

فرع دوم: دیه کنده شدن دندان سیاه بر اثر جنایت: (بحث امروز) «لو قلع السن السوداء» اگر دندان سیاه شده در اثر جنایت (که دو ثلث دیه داشت و مجنی علیه گرفت) و یا سیاه شده خلقتی؛ با جنایت جانی کنده شد، در حکم دیه در مسأله دو قول است:

قول اول: ثلث دیه همان دندان سالم: دیته ثلث الدیه. جانی یک ثلث دیه کامل همان دندان در حال صحت را بدهکار است.

مرحوم امام می فرماید «ثلث الدیه علی الاحوط بل لا یخلو من قرب»

مرحوم شیخ در خلاف (۱) می فرماید «علیه اخبار الفرقه واجماعهم» و در شرایع (۲) می فرماید «علی الاشهر» مرحوم آقای خویی (۳) در مبانی می فرماید «هو المعروف والمشهور بین الاصحاب»

۱- (۲) الخلاف ۵: ۲۴۷، ط جماعه المدرسین.

۲- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۴، ط استقلال طهران.

۳- (۴) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۹۵، ط العلمیه.

دلیل مسأله:

۱- عرزمی (۱) عن ابیه عن الصادق(ع) عن ابیه ان فی السن السوداء ثلث دیتها

کیفیت استدلال: مرحوم آقای خویی (۲) در سند این روایت مناقشه می کند و می گوید روایت از نظر سند ضعیف است.

ما در جواب این مناقشات ایشان همواره گفته ایم ما هم قبول داریم از عبدالرحمن عزرمی تعریف و توثیقی نشده است و یکی دوتای دیگر از روات این حدیث نیز مجهول هستند ولی سند منجبر به شهرت بین اصحاب می شود. و خود مرحوم آقای خوئی می فرماید «هو المعروف والمشهور بین الاصحاب»

۲- عن حکم بن عتیبه (۳) «قال: سألت أبا جعفر (علیه السلام) عن أصابع الیدین وأصابع الرجلین أرأیت ما زاد فیهما علی عشره أصابع أو نقص من عشره، فیها دیه؟ قال: فقال لی: یا حکم، الخلقه التی قسمت علیها الدیه عشره أصابع فی الیدین، فما زاد أو نقص فلا دیه له، وعشره أصابع فی الرجلین فما زاد أو نقص فلا دیه له، وفی کل أصبع من أصابع الیدین ألف درهم، وفی کل أصبع من أصابع الرجلین ألف درهم، وکلما کان من شلل فهو علی الثلث من دیه الصحاح»

کیفیت استدلال: ذیل روایت ابن عتیبه می گوید در ایجاد شلل در عضو ثلث دیه همان عضو ثابت است و روی این مبنی که سیاه شدن دندان دلیل بر شلل شدن دندان است، می گوید روایت ابن عتیبه می تواند بر اثبات ثلث دیه در سیاه شدن دندان دلیل باشد.

ص: ۵۶۱

۱- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۱، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۳، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۶) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۹۵، ط العلمیه.

۳- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۱، ط آل البیت.

۳- یک وجه دیگری هم خود مرحوم آقای خویی (۱) اضافه می کنند و می فرمایند در برخی فروض روی یک دندان دو جنایت وارد شد.

جنایت اول؛ سیاه شدن و با سیاه شدن دو ثلث دیه ثابت شد.

جنایت دوم: کنده شدن یعنی جانی دوم دندان سیاه شده را قلع کرده است قاعدتا باید بگوییم مجنی علیه که قبلا بابت سیاه شدن همان دندان دو ثلث دیه گرفته است اکنون فقط یک ثلث دیه می تواند بگیرد زیرا بیش از یک دیه برای یک دندان نمی تواند بگیرد البته این یک وجهی است که خیلی دلیل شرعی نیست اما یک وجه استحسانی است و دلیل عمده ما همان روایت اول است که صریحا فرمود دیه اش ثلث است و منجبر به عمل مشهور هم هست.

قول دوم: ارش: در مقابل قول اول برخی گفته اند اگر دندانی که از قبل سیاه شده بود بر اثر جنایت کنده شود دیه ندارد بلکه در آن حکومت و ارش ثابت است لذا امام فرمود «علی الاحوط بل لا یخلو من قرب» و مرحوم شیخ در مبسوط (۲) و برخی دیگر نیز قول به حکومت را پذیرفته اند. مرحوم آقای خویی (۳) نیز حکومت را می پذیرد به دلیل اینکه مقدر شرعی ندارد و علی القاعده باید گفت حکومت و ارش دارد.

مناقشه در قول دوم:

جوابش این است چرا تقدیر شرعی ندارد؟ بلکه همین روایت حکم بن عتیبه که خواندیم گرچه ضعیف است ولی منجبر به عمل اصحاب است پس دندان سیاه شده از اعضایی است که له مقدر شرعا و دیه اش ثلث است و نوبت به حکومت نمی رسد.

ص: ۵۶۲

۱- (۸) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۹۶، ط العلمیه.

۲- (۹) المبسوط ۷: ۱۳۹، ط مکتبه المرتضویه.

۳- (۱۰) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۹۷، ط العلمیه.

فرع سوم: دیه ایجاد شکاف در دندان: «وفی انصداع السن بلا سقوط الحکومه علی الاقوی» اگر دندان شکسته نشود بلکه ضربه ای بر دندان وارد شود و دندان شکاف پیدا کند و از وسط دو نیم شود ولی از جایش کنده نشود در مسأله دو قول است:

قول اول: ارش: حضرت امام(ره) فرمود شکاف دندان مقدر شرعی ندارد بلکه ارش ثابت است.

قول دوم: دو ثلث دیه همان دندان:

مرحوم محقق در شرایع (۱) فرمودند «وفی انصداعها ولم تسقط ثلثا دیتها» صاحب جواهر (۲) در ادامه می فرماید «کما قطع به الشیخان (۳) وابن حمزه (۴) وفاضل (۵) بل فی الروضه (۶) وغیرها نسبته الی المشهور»

دلیل قول اول: مرحوم صاحب جواهر (۷) می فرماید اینگونه استفاده می شود که قول به ثبوت در ثلث دیه روایت از خاصه داشته است و مرحوم محقق (۸) هم این قضیه را محقَّق گرفته که روایت دارد و لذا دو ثلث دیه را مطرح کرده است منتهی فرمود «وفی الروایه ضعف».

مناقشه در دلیل قول دوم: جمعی از بزرگان در مقام جواب می گویند اصلا این روایت را ندیدیم بلکه اصلا روایت وجود ندارد تا قائل به ضعف روایت شویم لذا خود مرحوم محقق هم که می فرماید «فی الروایه ضعف» و در ادامه می فرماید «الاشبه الحکومه» اقوی این است که حکومت و ارش دارد.

۱- (۱۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۴، ط استقلال طهران.

۲- (۱۲) جواهر الکلام ۴۳: ۲۳۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۳) المبسوط ۷: ۱۳۹، ط مکتبه المرتضویه.

۴- (۱۴) الوسیله : ۴۴۸، ط کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۵- (۱۵) تبصره المتعلمین: ۲۰۲، ط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۶- (۱۶) الروضه البهیه ۱۰: ۲۱۸، ط داوری.

۷- (۱۷) جواهر الکلام ۴۳: ۲۳۹، ط دارالکتب الاسلامیه.

۸- (۱۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۴، ط استقلال طهران.

نتیجه: قول اول و فرمایش حضرت امام اقوی است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(شکستن قسمت ظاهر دندان) ۹۱/۰۳/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الدیات(شکستن قسمت ظاهر دندان)

بحث اخلاقی:

دیروز جمعه سوم ماه مبارک رجب مصادف با شهادت حضرت امام هادی(ع) بود ایشان یکی از ائمه ای هستند که در دوران امامتشان سختی های فراوانی داشتند ۳۳ سال امامت داشتند که ۲۳ سال در سامرا تحت مراقبت بودند. متوکل عباسی خبیث تر و فاسدتر و سنگ دل تر از تمام خلفای عباسی بود خباثت متوکل به حدی بود که تصمیم گرفت قبر امام حسین(علیه السلام) را خراب کند لذا عده ای از غلامان یهودی را فرستاد که قبر را آب ببندند و کشت کنند که آثار قبر از بین برود و بازرسی ها دیدبانی هایی در اطراف در بیابان ها گماشته بود مانع افرادی که می خواهند به زیارت بروند شوند حتی دست و پاهای بعضی از زائرین را قطع می کردند بعضی ها را می کشتند.

در یک برهه از زمان جاسوسان به متوکل خبر دادند که امام هادی(ع) در مدینه محبوبیت فوق العاده ای در بین شیعه دارد (و واقعا هم اینچنین بود) به طوری که هر لحظه ممکن است امام هادی علیه عباسیان خروج کند و خلافت را بگیرد متوکل که از حکومت خود ترسیده بود فرستاد و امام را به اجبار به سامرا آوردند و در یک محلی بنام عسکر که حالت پادگان داشت امام را اسکان دادند و مرتب مراقب امام بودند در عین حال دشمنان مرتب سعایت می کردند خبر می دادند که امام پول جمع می کند اسلحه جمع می کند و دنبال این است که خروج کند چند مرتبه فرستاد که خانه امام را بازرسی کنید هرچه هست بیاورید می رفتند بازدید می کردند می دیدند هیچ خبری نیست. یک دفعه گفت خود حضرت را هم بیاورید گردش کردند چیزی نبود یک مقداری شن کف حجره بود که امام روی آن مشغول دعا و مناجات بودند با همان وضع امام را شبانه آوردند که متوکل شاید مست بود و کاسه شراب دستش بود که به امام تعارف کرد امام قسم یاد کرد که تاکنون گوشت و پوست ما به این چیزها آلوده نشده حضرت فرمود مرا معاف بدار اما متوکل اصرار کرد و امام نپذیرفت متوکل گفت پس شعر بخوانید امام فرمود «انی قلیل الروایه من الشعر» من شعر بلد نیستم من کم شعر می خوانم به هر حال این شعر [(۱)] را خواندند:

۱- (۱) کنزالفوائد: ۱۵۹، ط مکتبه المصطفوی.

باتوا علی قلل الاجبار تحرسهمغلب الرجال فلم تنفعهم القللواستنزلوا بعد عز من معاقلمواسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوانادااهم صارخ من بعد ما دفنواالین الاساور والتیجان والحللاین الوجوه التی کانت محجبهمن دونها تضرب الاستار والکللفافصح القبر

عنهم حین سائلهمتلک الوجوه علیها الـدود تنتقلقـد طال ما اکلوا دهرا وقد شربواواصـبحوا بعد طول الاکل قد اکلوامسـعودی در مروج الذهب می نویسـند متوکل با اینکه مست بود در عین حال با این اشعار منقلب شد و گریه کرد و همه حاضرین هم گریه کردند و احترام کرد و امام را با عزت و احترام برگرداند منزل ولی این موقت بود آنها خباثت زیادی داشتند.

یـک وقت روز عیـد فطری بود که دسـتور داد لشـگریان به صف شونـد و فقـط خودش و ابن خاقـان سوار بر اسب بودنـد یک شخص از محبـان امـام رسـید خـدمت امـام دیـد امـام در هوای گرم پـای پیاده در مسـیری طولانی عرق فراوانی می ریخت آن شخص رفت جلو و سـلام کرد و عرض کرد یـا بن رسـول الله خیلی برای من سـخت و نـاگوار است شـما بـا این وضع گرفتـار چنگال این متوکل ملعون و خبیث شدیـد و شـما را اینگونه توهین و تحقیر می کند امام دست روی شانه آن شـخص گذاشـتند خسـته بودنـد و تکیه دادنـد و خطاب به آن شـخص فرمودنـد «ما کان ناقه الصالـح عند الله افضل منی» (۱) همین جمله را امـام فرمودنـد و چیزی نگفتنـد. آن شـخص می گویـد بعـداً من این جمله را به یکی از دوسـتانم که از علمـاء بود گفتم و آن عـالم متعجب شـد و مرا قسم داد ترا بخـدا بگو آیا امام همین طور فرمودند گفتم بله گفت پس بشارت به تو می دهم متوکل بیش از سه روز مهلت نـدارد چرا که در قرآن در داسـتان صالـح دارد که «تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام انه وعـد غیر مکذوب» (۲) وقتی ناقه صالح را پی کردند خطاب شد به آنها بگو سه روز بیشتر مهلت ندارید بعد از سه روز همه نابود می شوید و همین هم شـد بعـد از سه روز پسـر خود متوکـل غلامـان غیر عرب زبان را مامور کرد ریختنـد خانه متوکل که او را بکشـد وزیر متوکل وقتی احسـاس خطر کرد خودش را انـداخت روی متوکـل برای حفظ جان او اما غلامان با شمشـیر زدنـد هر دو را قطعه قطعه کردند بطوریکه جسدهایشان از هم تشخیص داده نمی شد.

۱- (۲) بحارالانوار ۵۰: ۲۰۴، ط بیروت.

۲- (۳) هود: ۶۵.

بالاخره وجود مبارک امام دهم امام هادی علیه السلام یکی از کسانی بودند که دوران امامتش ۳۳ سال فشار زیادی تحمل کردند مخصوصا ۱۵ سال که متوکل خلافت داشت در ظاهر احترام می گذاشت ولی اذیت فراوانی برای ایشان داشت ان شاء الله خداوند همه ما را مشمول عنایت آن حضرت بفرماید و اسباب زیارتش را نصیب ما بفرماید ان شاء الله.

بحث فقهی:

شکستن قسمت ظاهر دندان:

مسأله ۵ «لو کسر ما برز عن اللثه خاصه وبقی السنخ إی أصله المدفون فیها فالدیه کالسن المقلوعه، ولو کسر شخص ما برز عنها ثم قلع الآخر السنخ فالحکومه للنسخ، سواء کان الجانی شخصین أو شخصا واحدا فی دفعتین.»

در مسأله ۵ دو فرع مطرح است:

فرع اول: شکستن بخش خارج از لثه از دندان: در مورد دندانی که با ریشه کنده شود در مسأله۴ گفتیم دیه کامل دارد که مرحوم صاحب جواهر (۱) فرمود «بلا خلاف فیه بل الاجماع بقسمیه علیه مضافا الی اطلاق النص علیه»

اکنون در فرع اول از مسأله۵ می گوییم اگر قسمت ظاهری و بیرون از لثه دندان کنده و شکسته شود و ریشه کنده نشود و فقط روی دندان شکسته شود مرحوم صاحب شرایع (۲) می فرماید «فی ثبوت الدیه له تردد» در حکم مسأله دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: همان دیه ۵۰ دینار برای هر یک از دندان مقادیم یا ۲۵ دینار برای هر یک از مواخیر ثابت باشد.

۱- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۲۴۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۵) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۴، ط استقلال طهران.

دلیل احتمال اول:

۱- گفته اند «صدق السن علیه» بر قسمتی از دندان که در بیرون از لثه واقع است اسم دندان صادق است.

۲- بلکه بالاتر از آن مرحوم شهید (۱) در مسالک می فرمایـد «السن ما شاهدته زایدا عن اللثه» و تعلیل به لغت هم می کند که در لغت آمده است «السنخ اصل السن» (۲)

احتمـال دوم: گفته انـد مجموع دنـدان یـک چیز است و دو قسـمت نیست و اتحـاد العضو مطرح است و لفـظ سنّ شامل هر دو قسمت خارج و داخل لثه می شود.

بررسی نتیجه دو احتمال:

نتیجه احتمال اول این می شود که وقتی دنـدان عبارت باشـد از آنچه که در بیرون لثه باشـد شکسـته شدن قسـمت بیرونی یـک دیه کامـل دارد و آن قسـمت که درون لثه (در فرع دوم مطرح می شـود) به عنوان یـک عضو از انسـان است که مقـدر شـرعی ندارد و اگر آسیب ببیند ارش دارد.

مرحوم محقق (۳) نیز بعد از اینکه می فرماید «فیه تردد» می فرماید «بل اقرب ان فیه الدیه وفاقا لجماعه کثیره بل نسبه فی مجمع البرهان (۴) الی ظاهر الاکثر»

نتیجه احتمـال دوم: بـا احتمـال دوم نتیجه این می شود که چون قسـمت ظـاهر و بـاطن لثه مجموعـا یـک دنـدان است پس باید مجموع مساحت دندان محاسـبه شود و بعد قسـمت ظاهری دندان اندازه گیری شود و نسـبت مساحت قسـمت ظاهری با قسمت باطن لثه به درصد محاسـبه شود تا سـهم هر قسـمت از بابت درصدی که دارد از کل دیه مشخص گردد و دیه قسمت ظاهر که شکست بر اساس همان درصد پرداخت شود.

ص: ۵۶۷

۱- (۶) مسالک الافهام ۱۵: ۴۲۴، ط المعارف الاسلامیه.

۲- (۷) الفائق فی غریب الحدیث ۱: ۴۰۵، ذیل ماده سنخ.

۳- (۸) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۴، ط استقلال طهران.

۴- (۹) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۳۹۲، ط جماعه المدرسین.

مناقشه در نتیجه احتمال دوم: می گوییم محاسبه مساحت مجموع از ظاهر و باطن اصلا ممکن نیست زیرا به طور واضح آن زمان مشخص نبود که چه مقدار در داخل لثه قرار گرفته است تا محاسبه شود و در عصر حاضر نیز قلیل المؤونه نیست بنابراین به نظر می رسد احتمال اول اقوی باشد.

فرع دوم: دیه کنده شدن ریشه دندان: اگر قسمت بیرون از لثه دندان شخصی به آفت یا به جنایت شکسته شد و در مرحله بعد جانی دوم یا همان جانی ظلما و عدوانا آن قسمت باقی مانده یعنی مقدار زیر لثه و ریشه را کند فیه الحکومه فرمودند دیه ندارد چون مقدر شرعی ندارد بلکه مجنی علیه ارش دریافت می کند.

مسأله ۶ «لو قلع سن الصغیر غیر المثغر انتظر إلی مضی زمان جرت العاده بنباتها، فإن نبتت فالأرش علی قول، ولا یبعد أن تکون دیه کل سن بعیرا، وإن لم تنبت فدیتها کسن البالغ.» (۱)

اگر دندان شیری کودک بر اثر جنایت شکست در مسأله دو قول است:

قول اول: انتظار: باید صبر کرد تا ببینند جایش در می آید یا خیر اگر دندان جدید در آمد برای مدت زمانی که دندان نداشته است ارش تعیین می کنند اما اگر در نیامد دیه دارد.

قول دوم:دیه مستقله: بعضی گفتند دندان بچه دیه مستقله دارد و دیه دندان شیری یک شتر است.

دلیل قول دوم: به چند روایت تمسک می کنند که روایت ها از نظر سند ضعیف است و قابل اعتنا نیست. روایت ها ان شاء الله فردا.

۱- (۱۰) اثغر یعنی بچه ای که دندان اصلی اش درآمده است بعضی از راویان می گویند «کانوا یحبون ان یتعلم الصبی الصلاه اذا اثغر»

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

کتاب الدیات(دیه کنده شدن دندان شیری) ۹۱/۰۳/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه کنده شدن دندان شیری)

مسأله ۶ «لو قلع سن الصغیر غیر المثغر انتظر إلی مضی زمان جرت العاده بنباتها، فإن نبتت فالأرش علی قول، ولا یبعد أن تکون دیه کل سن بعیرا، وإن لم تنبت فدیتها کسن البالغ.»

گفتیم اگر کسی دندان طفل صغیر یعنی آن دندان شیری که معمولا می افتد و جایش دندان اصلی در می آید را بشکند یا قلع کند در مسأله دو قول است. در مورد هر دو قول توضیح کوتاهی بیان شد اکنون به بررسی مجدد هر دو قول می پردازیم.

قول اول: انتظار: برخی گفتند باید صبر کنند ببینند جایش در می آید یا نه اگر در نیامد دیه کامل دارد و اگر در آمد برای این مدتی که دندان نداشته است «علی قول فیه ارش» برخی گفته اند ارش دارد.

مرحوم امام نیز با تعبیر «علی قول» فرمود «ان نبتت علی قول الارش» اگر دندان دوباره روئید یک قول می گوید ارش دارد.

دلیل قول اول: «جمیل (۱) عن بعض أصحابه، عن أحدهما (علیهما السلام) أنه قال فی سن الصبی یضربها الرجل فتسقط ثم تنبت، قال: لیس علیه قصاص، وعلیه الأرش.»

ملاحظه می فرمایید روایت بر ثبوت ارش صراحت دارد.

مناقشه در روایت جمیل: این روایت چون می گوید عن بعض اصحابه مرسله است و شهرتی که جابر سند باشد هم وجود ندارد پس روایت جمیل نمی تواند مستند قول اول باشد.

ص: ۵۶۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۳، ح۱، ط آل البیت.

مقدار زمان انتظار: بعضی ها مقدار انتظار را به یک سال مقید می کنند یعنی یک سال صبر می کنیم اگر دندان کنده شده طفل دوباره درآمد ارش دارد و اگر در نیامد دیه دارد.

مرحوم آقای خویی در مبانی تکمله (۱) می فرماید «ینتظر بها سنه».

مناقشه در تعیین زمان انتظار: می گوییم هیچ دلیلی ندارد که بگوییم یک سال صبر می کنند به علاوه خود دلیل ارش هم روایتی است که مرسله است.

قول دوم: دیه مستقله: گفته اند اگر دندان شیری کشیده شد یا شکست «فی کل سن بعیر» فرق هم نگذاشتند که ببینیم جایش در می آید یا در نمی آید و مقادیم است یا مواخیر.

مرحوم صاحب جواهر (۲) قول به دیه مستقله را از جمعی از بزرگان نقل کرده است.

دلیل قول دوم:

۱- مسمع (۳) «بإسناده عن سهل بن زیاد، عن ابن شمون، عن الأصم، عن مسمع، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: إن علیا (علیه السلام) قضی فی سن الصبی قبل أن یثغر بعیرا فی کل سن.»

۲- سکونی (۴) «وبإسناده عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) أن أمیر المؤمنین (علیه السلام) قضی فی سن الصبی إذا لم یثغر ببعیر.»

۱- (۲) مبانی تکلمه المنهاج ۲: ۲۹۸، ط العلمیه.

۲- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۲۴۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۸، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۳، ح۲، ط آل البیت.

۴- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۸، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۳، ح۳، ط آل البیت.

کیفیت استدلال به دو روایت:

روایت صراحت دارد که دیه دندان صبی یک شتر است.

مناقشه در دلیل قول دوم:

هر دو خبر از نظر سند ضعیف است.

۱- در سند خبر اول سه نفر هستند که حرف دارد.

سهل بن زیاد.ابن شمون.اصم. ۲- در مورد روایت دوم هم مرحوم شیخ (۱) نقل می کند از نوفلی که او از سکونی نقل می کند در طریق مرحوم شیخ تا نوفلی ابن بغته و ابن مفضل هستند که ضعیف هستند.

نتیجه: پس دو قول در مسأله وجود دارد و امام هم فتوی نداده و فرموده «ان نبتت فالارش علی قول ولا یبعد ان تکون دیه کل سن بعیرا»

در رابطه با کلمه بعیدا خوب است بگوییم از بزرگی پرسیدند آیا «لا یبعد» که در کلام فقهاء می آید فتوی است؟ گفت لا یبعد که فتوی باشد. لذا می گوییم گرچه عبارت «لا یبعد» مطرح شد ولی لا یبعد که فتوای امام همین باشد.

مرحوم آقای خویی (۲) می گوید علی القاعده می گوییم حکومت و ارش دارد زیرا نمی توانیم بگوییم حقش باطل شود پس حکومت ثابت می شود.

مسأله ۷ «لو قلعت سن فأثبت فی محلها فنبتت کما کانت ففی قلعها الدیه کامله، ولو جعلت فی محلها سن فصارت کالسن الأصلیه حیه نابته فالأحوط فی قلعها دیه الأصلیه کامله، بل لا یخلو من وجه.»

در مسأله ۷ دو فرع مطرح است.

۱- (۶) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۱، ح۱۰۳۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۷) مبانی تکلمه المنهاج ۲: ۲۹۸، ط العلمیه.

فرع اول: نصب دوباره دندان کنده شده بر اثر جنایت: اگر مجنی علیه دندان کنده شده را دوباره نصب کرد و مانند روز اولش شد سپس این دندان نصب شده بر اثر جنایت از جایش کنده شد امام می فرماید «ففی قلعها الدیه کامله» دیه کامله دارد.

دلیل مسأله: اطلاق ادله: قبلا خواندیم اگر کسی دندان کسی را قلع بکند دیه دارد و این مطلق است می خواهد دندان اصلی باشد یا دندانی باشد که دوباره جایش نصب کردند.

فرع دوم: کندن دندان مصنوعی کاشته شده: اگر کسی به علتی فاقد یک دندان شد و بعد در جای دندان اصلی دندان دیگری غرس کرد و مثل دندان اصلی شد سپس اگر جانی این دندان غرس شده را کند در مسأله سه قول است:

قول اول: عدم دیه و ارش: از مرحوم شیخ در خلاف (۱) و در مبسوط (۲) نقل می شود که دیه ندارد و ارش هم ندارد.

دلیل مسأله: اصل: زیرا در دندان غرس شده شک داریم که تحت حکم دیه وارد است یا خیر؟ اصل عدم دیه است یعنی اصلا دندان نیست تا دیه داشته باشد.

قول دوم: ارش: مرحوم محقق در شرایع (۳) می فرماید «یقوی فیه الارش»

مرحوم آقای خویی (۴) هم می فرماید «لیس فیه الدیه»

ص: ۵۷۲

۱- (۸) الخلاف ۵: ۲۴۵، ط جماعه المدرسین.

۲- (۹) المبسوط ۷: ۱۴۰، ط المکتبه المرتضویه.

۳- (۱۰) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۴، مسأله۴۳، ط استقلال طهران.

۴- (۱۱) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۹۹، ط العلمیه.

دلیـل قول دوم: «لاـن ما دل علی ثبوت الـدیه فی قلع السن منصـرف عن ذلک لکن الحکومه ثابته» مرحوم آقای خویی (۱) می فرماید ادله ثبوت دیه از دندان کاشتنی انصراف دارد و لذا فقط ارش ثابت است.

قول سوم: دیه کـامله: مرحوم امـام می فرمایـد «فالاـحوط فی قلعها دیه الاصـلیه کامله بل لا یخلو من وجه» امام ابتـدا می فرماید احتیاط بر دیه است و در ادامه مسأله را قطعی تر می کند و می فرماید قول به دیه خالی از وجه نیست.

دلیل قول سوم: اطلاقات ادله: آقای خویی فرمود اطلاقات از مورد دندان کاشتنی انصراف دارد.

رد دلیل قول سوم:

می گوییم هیچ انصرافی ندارد زیرا سرجای دندان اصلی کاشته شد و لذا اگر جای مقادیم کاشته شده باشد اطلاق ادله دیه دندان مقادیم شامل آن می شود و اگر جای مواخیر کاشته شده باشد اطلاق ادله مواخیر شامل آن می شود.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه گردن) ۹۱/۰۳/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه گردن)

الثامن العنق

مسأله۱: «فی العنق إذ کسر فصار الشخص أصعر – أی مال عنقه ویثنی فی ناحیه – الدیه کامله علی الأحوط، وکذا لو جنی علیه علی وجه یثنی عنقه وصعر، وکـذا لو جنی علیه بمـا یمنع عن الازدراد وعاش کـذلک بایصال الغـذاء إلیه بطریق آخر، وقیل فی الموردین بالحکومه، ولا یبعد هذا القول.»

در مسأله ۱ سه فرع مطرح است:

فرع اول: دیه شکستن گردن و به هر طرف افتادن: اگر گردن بر اثر جنایت بشکند بگونه ای که سرجای خود نمی ایستد این را می گوینـد الاصعر. اصعر بـا صـاد و عین؛ صَـعَرَ عنقه یعنی گردنش خم شـد و تا شـد و تمایل به یک سو پیـدا کرد. حال اگر گردنش بر اثر جنایت خم و کج شد در این صورت جانی دیه کامله بدهکار است.

ص: ۵۷۳

۱- (۱۲) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۹۹، ط العلمیه.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده بیننا» شیعه در مورد ثبوت دیه کامله در کسر عنق اختلاف نکرده است.

«بل عن الخلاف (۲) الاجماع علیه»

دلیل فرع اول: مسمع بن عبدالملک (۳) «عن أبی عبدالله (علیه السلام)، قال: قال أمیر المؤمنین (علیه السلام): قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): فی القلب إذا أرعد فطار الدیه، وقال رسول الله (صلی الله علیه وآله): فی الصعر الدیه، والصعر أن یثنی عنقه فیصیر فی ناحیه.»

پیامبر فرمود صعر در گردن دیه کامله دارد و خود روایت صعر را معنی می کند به خم شدن گردن به طوری که به یک ناحیه خم شود.

این روایت از نظر دلالت خوب است و صراحت دارد منتهی از نظر سند ضعیف است گرچه منجبر به عمل اصحاب است.

بررسی دو روایت معارض: در مقابل قول به دیه کامله دو روایت داریم که با روایت مسمع بن عبدالملک تعارض دارند و می گویند در صعر نصف دیه است.

۱- روایت ظریف (۴) از کتاب امیرالمؤمنین. روایت مفصل است اما در شاهد عرض می فرماید «وان اعتری الرجل من ذلک صعر لا یستطیع ان یلتفت فدیته خمس مأه دینار»

۲- کتاب ظریف (۵) «وفی صدغ الرجل اذا اصیب فلم یستطع ان یلتفت الا اذا انحرف الرجل خمس مأه دینار»

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۲۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۲۵۴، ط جماعه المدرسین.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۷۳، کتاب الدیات، ابواب دیات المنافع، باب۱۱، ح ۱، ط آل البیت.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۳، ح۱، ط آل البیت.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۲، ط آل البیت.

صدغ فاصله بین گوش و چشم است که بناگوش و نیز گیجگاه نام دارد. روایت می گوید اگر به بناگوش انسانی بر اثر جنایت آسیب وارد شود و در نتیجه نتواند به چپ و راست نگاه کند مگر در صورتی که تمام بدن را به سمت چپ یا راست بگرداند جانی ۵۰۰ دینار بدهکار می شود.

نتیجه بررسی روایات:

روایت اول روایت مسمع بن عبدالملک از نظر سند ضعیف بود ولی منجبر به عمل اصحاب بود اما دو روایت معارض از نظر سند معتبر است منتهی مرحوم صاحب جواهر (۱) بعد از نقل دو روایت می فرماید «الا انی لم اجد عاملا به منا» از علماء شیعه هیچکس به این دو روایت عمل نکرده است بلکه عمل اصحاب بر طبق همان روایت مسمع است و در نتیجه فتوی دادن مشکل است. لذا امام احتیاط می کند و می فرماید «وفی العنق اذا کسر فصار الشخص اصعر الدیه کامله علی الاحوط» جنایتی واقع شد و حداکثری که در روایت آمده است تمام دیه است و اگر ما فتوی به دیه دهیم ممکن است حق مجنی علیه تضییع شود لذا احتیاط اقتضا می کند حد اعلی را بگیریم و بگوییم دیه کامله دارد. و یکی از پشتوانه های احتیاط هم این است که گرچه روایت مسمع بن عبدالملک ضعیف است اما با عمل اصحاب به روایت مسمع ضعف آن جبران می شود.

فرع دوم: دیه آسیب دیدن و به یک طرف خم شدن گردن: «وکذا لو جنی علیه علی وجه یثنی عنقه وصغر» اگر در اثر جنایت گردن مجنی علیه نشکست اما خمیدگی پیدا کرد همان حکم را دارد یعنی جانی دیه کامله بدهکار است زیرا در روایت مسمع بن عبدالملک که گفتیم ضعف سندش با عمل اصحاب جبران می شود لفظ «کسر» نبود بلکه گفته شد «فی الصعر الدیه» گرچه شکستگی ندارد اما صعر مصداق دارد.

۱- (۶) جواهرالکلام ۴۳: ۲۴۳، ط دارالکتب الاسلامیه.

فرع سوم: مشکل شدن بلعیدن غذا بر اثر جنایت: «وکذا لو جنی علیه بما یمنع عن الازدراد وعاش کذلک» اگر چنانچه در اثر ضربه خمیدگی گردن پیدا نشد اما بلعیدن غذا برایش مشکل شد مانع در ازدراد و بلعیدن غذا ایجاد شد و بدیهی است یک چنین کسی قاعدتا زنده هم نمی ماند اما چه بمیرد چه زنده بماند و با مایعات یا سرم تغذیه کند در مورد حکمش اول امام می فرماید دیه کامل دارد منتهی مرحوم محقق (۱) در شرایع می فرماید «فیه الحکومه» صاحب جواهر (۲) هم می فرماید «فیه الحکومه» و نقل هم می کند از ابن حمزه (۳) که می گوید حکومت و ارش ثابت است از مرحوم شیخ در مبسوط (۴) هم نقل می کند و خود صاحب جواهر می فرماید «ولا یخلو من وجه»

امام هم در ذیل می فرمایند «وقیل فی الموردین بالحکومه ولا یبعد هذا القول»

خلاصه فروع:

فرع اول: شکستن استخوان دیه کامل.

فرع دوم: شکستگی ندارد و گردن خم شد امام فرمود دیه کامل.

فرع سوم: شکستگی ندارد اما بلعیدن غذا مشکل شد امام فرمود دیه کامله دارد.

برخی در دو مورد اخیر ارش را مطرح کردند امام نیز در ذیل می فرماید بعید نیست بگوییم این فرع دوم و سوم دیه ندارد بلکه ارش دارد.

اقول: اما فرع دوم که صعر حاصل شده وجهی ندارد که بگوییم حکومت دارد چون کسر در آن نبود و صعر در آن حاصل شد و روایت اطلاق داشت و گفته بود دیه دارد.

ص: ۵۷۶

۱- (۷) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۵، ط استقلال طهران.

۲- (۸) جواهرالکلام ۴۳: ۲۴۴، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۹) الوسیله: ۴۴۹، ط کتابخانه آیهالله مرعشی نجفی(ره).

۴- (۱۰) المبسوط ۷: ۱۴۸، ط مکتبه المرتضویه.

اما در فرع سوم چون بلعیدن برایش مشکل شده است بعید نیست که بگوییم حکومت چون دیه برایش تعیین نشده است.

در فرع اول که بحث شکستگی بود به روایت عمل کردیم و حضرت امام نیز در آنجا عمل به روایت را قبول کردند.

در فرع دوم ما هم می گوییم باید عمل به روایت کنیم.

در فرع سوم قبول داریم که حکومت دارد.

مسأله ۲ «لو زال العیب – أی تمایل العنق وبطلان الازدراد – فلا دیه، وعلیه الأرش، وکذا لو صار بنحو یمکنه الازدراد وإقامه العنق والالتفات بعسر.»

در مسأله۲ دو فرع مطرح است:

فرع اول: اگر با جنایت جانی گردن مجنی علیه آسیب دید اما پس از مدتی بهبود یافت و خوب شد در اینجا اگر جانی تا بهبودی مجنی علیه دیه را نپرداخته بود از آن پس لازم نیست بپردازد بلکه ارش باید بدهد.

دلیل مسأله: ظاهر روایتی که در صعر دلالت بر ثبوت دیه کامله دارد ظهور در استمرار دارد و لذا اگر آسیب موقت بود کشف می کنیم که این جنایتی که ایجاد شده بود دیه ندارد و دیه برای جایی است که اصعر بودن استمرار داشته باشد و از این خوب شدن کشف می شود که استمرار نداشته است.

فرع دوم: اگر عیب بطور کلی زائل نشده باشد یعنی با زحمت غذا را می بلعد امام می فرماید «لو صار بنحو یمکنه الازدراد واقامه العنق والالتفات بعسر» در اینجا هم ارش ثابت است و مقدر شرعی ندارد.

التاسع اللحیان برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه فکها) ۹۱/۰۳/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه فکها)

التاسع اللحیان

مسأله ۱ «فی الحیین إذا قلعا الدیه کامله، وفی کل واحد منهما نصفها خمسمأه دینار، وهما العظمان اللذان ملتقاهما الذقن، وفی جانب الأعلی یتصل طرف کل واحد منهما بالأذن من جانبی الوجه، وعلیهما نبات الأسنان السفلی.»

تعریف لحیان: لحیان تثنیه لحی است که دو طرف لحی داریم راست و چپ و دو استخوانی هستند که چانه محل وصل آنها است و از طرفین به گوش منتهی می شود و دندان های پائین هم روی این فک و آروارده درآمده است. دو عضو در بدن انسان است و هر دو باهم دیه کامل دارند و هر یکی نصف دیه دارد و اگر بعض فک از بین رفت بر حسب مساحت محاسبه می شود.

دلیل مسأله: دلیل اینکه هر یک فک نصف دیه دارد همان عموماتی است که قبلا داشتیم.

اینکه می گوییم فک دیه دارد این دیه فک است اگر دندان روی این فک نباشد دیه کامل دارد مثلا بچه ای که دندان ندارد یا پیرمردی است دندانش ریخته است فک هایش دیه کامل دارد. اما اگر دندان روی آن باشد دیه دندان جداست و ربطی به دیه فک ندارد یعنی اگر فک پائین با دندان ها از بین برود دندان ها نصف دیه دارد و فک پائین یک دیه کامل دارد در مجموع یک دیه و نصف دیه کامل می شود و اگر شک هم شود که تداخل می کند یا خیر اصل عدم تداخل است.

اگر فک بچه ای که دندانش هنوز در نیامده است بر اثر جنایت معیوب شود دیه کامله دارد و دیه دندان ندارد و چون سببی را ایجاد کرد که دندان در نیاورد چون موضوع را از بین برده است دیه دندان ندارد.

ص: ۵۷۸

حکم اختلال در جویدن غذا:

«لو جنی علیهما ونقص المزق» اگر ضربه ای بر فک وارد کرد و در اثر ضربه نمی تواند غذا را بجود و یا با زحمت دهان را باز می کند و غذا را می جود موجب قطع و از بین رفتن فک نشده است مثلا فک همانند شلل خشک شد در اینجا در شرع دیه ای مقدر نشده و حکومت جاری است.

العاشر الیدان

مسأله ۱ – فی الیدین الدیه کامله، وفی کل واحد نصفها، من غیر فرق بین الیمنی والیسری، ومن کان له ید واحده خلقه أو

لعارض فلها نصف الدیه.

در مسأله یک نکاتی مطرح است:

نکته اول: قطع دو دست دیه کامل دارد و هر یک دست نصف دیه دارد.

نکته دوم: بین دست راست یا چپ تفاوتی نیست.

نکته سوم: در این حکم بین کسی که دو دست داشته باشد و یک دستش قطع شود یا از اصل یک دست داشته باشد و همان یک دست قطع شود در ثبوت نصف دیه هیچ تفاوتی نیست.

دلیل مسأله:

اولاـ اجماع: مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده فی شیئ من ذلک بین المسلمین فضلا عن المؤمنین بل الاجماع بقسمیه علیه» هم اجماع محصل داریم که رفتند دنبال اقول و تفحص کردند و اجماع به دست آمده است و هم نقل اجماع شده است.

ثانیا: روایات: «مضافا الی النصوص» هم نصوص عامه که خواندیم هم نصوص خاصه.

الف: عامه: روایات عامه به طور کلی حکم را بیان کرد مانند روایت عبدالله بن سنان (۲) که فرمود «ما کان فی الجسد منه اثنان ففیه نصف الدیه مثل الیدین والعینین»

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۲۴۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۳، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱، ط آل البیت.

ابن سنان می گوید امام فرمود هر عضو جفت در بدن انسان اگر آسیب ببیند و از بین برود یک دیه کامله دارد و اگر یکی از آنها از بین برود نصف دیه دارد گرچه امام مثال به یدین و عینین می زند ولی لحیین هم از باب اینکه جفت است مشمول حکم روایت است.

ب: روایات خاصه:

۱- زراره (۱) عن ابی عبدالله قال «فی الید نصف الدیه وفی الیدین جمیعا الدیه»

۲- سماعه (۲) «قال سألته عن الید قال نصف الدیه»

ملاحظه می فرمایید هر دو روایت صریح و روشن به طور خاص حکم دیه ید را بیان کرده است که یک دست نصف دیه دارد و دو دست یک دیه کامله دارد.

مرحوم امام در ادامه می فرماید «من غیر فرق بین الیمنی والیسری» بین دست راست یا چپ تفاوتی نیست گرچه دست راست اقوی و انفع برای انسان است اما دیه اش مساوی است به علاوه فرق نمی کند که خود شخص دارای دو دست باشد یا اصلا یک دست داشته باشد.

دلیل مسأله: اطلاق ادله: دلیل خاصی نداریم که بگوید اگر کسی یک دست داشت و همان یک دست توسط جانی قطع شد دیه کامله بدهکار است و لذا در مورد چشم که نص خاص داشتیم می گفت اگر کسی فقط یک چشم داشت و همان یک چشم از بین رفت چون منافع دید نابود شد دیه کامله بدهکار است اما در یک دست دلیل خاص نداریم بنابراین حتی اگر فقط یک دست داشته باشد و قطع شود نصف دیه ثابت است چون دلیل می گوید «فی الیدین نصف الدیه» اطلاق دارد چه یک دست باشد یا از قبل دو دست داشته است.

۱- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۶، ط آل البیت.

۲- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۹، ط آل البیت.

مرحوم صاحب جواهر (1) می فرماید «خلافا للاوزاعی فی الاخیره فاوجب فی الباقی دیه الیدین هو اجتهاد فی مقابل النص» اوزاعی در مورد سبیل الله یعنی اگر کسی یک دستش در راه خدا قطع شد و دست دیگرش بر اثر جنایت قطع شد گفت دیه کامله دارد. صاحب جواهر می فرماید این اجتهاد در مقابل نص است زیرا صریح روایت می گوید یک دست نصف دیه دارد.

محدوده دست:

مسأله ۲ «حد الید التی فیها الدیه المعصم – أی المفصل الذی بین الکف والذراع – فلو قطعت إحداهما من المفصل ففیها نصف الدیه، وإن کانت فیها الأصابع فلا دیه للأصابع فی الفرض، ولو قطعت الأصابع منفرده ففیها خمسمأه دینار نصف الدیه.»

در تعریف ید سه احتمال مطرح است:

احتمال اول: از نوک انگشتان تا سر شانه را دست می گویند.

احتمال دوم: از مرفق تا انگشتان را دست می گویند.

احتمال سوم: از مچ تا انگشتان را دست می گویند.

اینجا هم اطلاق دارد «فی الیدین الدیه کامله» در مورد حد دستی که اگر قطع بشود دیه کامله دارد. مرحوم امام می فرماید: «حد الید التی فیها الدیه المعصم ای المفصل الذی بین الکف والذراع» حد فاصل بین کف و ذراع یعنی مچ اگر از مچ قطع شود صدق قطع ید می کند.

دلیل مسأله: دلیلی جز اجماع نداریم «من غیر خلاف من احد» البته این حکم اتفاق علماء شیعه است ولی در بین علماء عامه اختلاف است و البته در روایات تعیین ندارد.

و اگر با کف باهم قطع شود یا با انگشتان قطع شود دیه جدا ندارد و اگر کسی انگشتان را قطع کرد انگشتان دیه جداگانه دارد و در مرحله بعد دیگری کف را قطع کرد کف دیه مقدر جدا ندارد بلکه فیه الحکومه و اگر سومی ید را قطع کرد هر یک دست نصف دیه دارد.

ص: ۵۸۱

۱- (۵) جواهرالکلام ۴۳: ۲۴۵، ط دارالکتب الاسلامیه.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(عمل خالص – دیه ید) ۹۱/۰۳/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(عمل خالص دیه ید)

بحث اخلاقی: اخلاص در عمل:

اخلاص در عمل یک وصفی است که خیلی دقیق است و شرط اساسی قبول عمل است عملی که اخلاص نداشته باشد مورد قبول پروردگار نیست لذا همه افراد باید اهتمام بورزند که خالصا لله باشد علی الخصوص طلاب محترم.

در قرآن می فرماید «وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین» (۱) همه اوامر خدا برای این است که فقط خدا را عبادت کنند. یا می فرماید «الا لله الدین الخالص» (۲) اگر دینی مشوب به غیر خدا شد مورد قبول خدا نیست. و یا می فرماید «فمن کان یرجوا لقاء الله فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعباده ربه احدا» (۳) کسی که خدا را می خواهد و دوست دارد بعد از مرگ به لقاء الله بپیوندد باید عمل صالح انجام دهد. شرط رسیدن به لقاء پروردگار عمل صالح است. و به قرینه «ولا یشرک» که در ادامه می آید مراد از عمل صالح یعنی عمل خالص در مقابل عمل صالح شرک را قرار داده است پس عمل صالح یعنی عمل خالص برای خدا.

معنای خلوص: خلوص یعنی «تجرید النیه عن المشوبات» اگر عبادت مشترک شد با دیگری خالص نیست. مثلا نماز قربه الی الله می خواند اما در ضمن دوست دارد بگویند چه نماز خوبی می خواند این شرک است.

اولین پرسش ها در قیامت:

ص: ۵۸۲

۱- (۱) البینه: ۵.

۲- (۲) الزمر: ۳.

۳- (۳) الکهف: ۱۱۰.

قال علی(ع) (۱) «اول من یسئل یوم القیامه ثلاث» امام علی(ع) فرمود در قیامت در اولین مرحله از سه چیز پرسش می شود:

۱- «رجل اتاه الله العلم» انسانی که خدا در دنیا توفیق داده که درس بخواند و علم پیدا کرده است و استاد و فقیه شده است. «فیقول الله عزوجل ماذا صنعت فیما علمت» خداوند می پرسد این توفیق که به تو دادیم و درس خواندی و علم پیدا کردی با این علم چگونه عمل کردی؟ «فیقول یا رب کنت اقوم به آناء اللیل والنهار» انسان می گوید پروردگارا من از شبانه روز

استفاده کردم و در طلب علم رفتم و قربه الی الله درس خواندم و تعلیم کردم و وظیفه ام را انجام دادم. «فیقول الله عزوجل کذبت» خداوند می فرماید دروغ می گویی «ویقول الملائکه کذبت بل اردت ان یقال فلان عالم الا فقد قیل ذلک» و فرشتگان نیز می گویند دروغ می گویی بلکه دلت می خواست که دیگران بگویند فلانی عالم است استاد است آیه الله است و مردم هم همین کار را کردند پس به هدفت رسیدی و مزدت را گرفتی و طلب ثواب نداری.

۲- «ورجل اتاه مالا» انسانی که در دنیا به مال و ثروت رسید «فیقول الله عزوجل قد انعمت علیک فماذا صنعت» خداوند می فرماید من به تو نعمت دادم با این نعمت چه کردی؟ «فیقول کنت اتصدق به آناء اللیل والنهار» می گوید پروردگارا در ساعت های گوناگون شب و روز در راه تو انفاق کردم «فیقول الله تعالی کذبت» خداوند می فرماید تو دروغ می گویی «تقول الملائکه کذبت اردت ان یقال فلان جواد الا وقد قیل ذلک» فرشتگان نیز می گویند دروغ می گویی بلکه تو انفاق کردی و صدقه دادی که جزء خیرین به حساب بیائی و مردم بگویند عجب سخاوتمندی است و مردم نیز چنین کردند پس اجری نداری.

۱- (۴) بحارالانوار ۶۷: ۲۴۹، ط بیروت.

۳- «ورجل قتل فی سبیل الله» انسانی که در راه خداونـد شـهید می شود «فیقول الله تعالی ماذا صـنعت» خداونـد می فرماید برای من چه کردی؟ «فیقول امرت بالجهاد فقاتلت فی سبیلک حتی قتلت» شـهید می گوید مأمور به نبرد شدم و در راه تو جنگیدم و کشته شـدم «فیقول الله عزوجل کـذبت» خداونـد می فرمایـد دروغ می گویی «وتقول الملائکه کـذبت بل اردت ان یقال فلان شجاع الا فقد قیل ذلک» فرشـتگان نیز می گویند دروغ می گویی بلکه جنگیدی که مردم بگویند عجب انسان شجاعی است و مردم نیز چنین گفتند پس به اجرت رسیدی و ثوابی نداری.

به هر حال عملی قبول است که خالص باشد.

مرحوم میرزا جوادآقا ملکی تبریزی در المراقبات می فرماید یک شخصـی که ۳۰ سـال می رفت نماز جماعت صف اول خیلی با حضور قلب و خوشحال نماز می خواند بعد از ۳۰ سال یک روز دیر آمد در صف اول جای نگرفت و بالاجبار در صف دوم ایسـتاد در تمام طول نماز خجل بود که دیگران می گوینـد آقا دیر آمـد و بالاجبار صف دوم ایسـتاده است. بعد از نماز به این فکر افتـاد که ۳۰ سـال نمـازی که در صـف اول بـودم و خوانـدم برای خـدا نبـود برای مردم بود. مرحوم میرزا جواد آقـا ملکی تبریزی نقل می کند که آن مرد ۳۰ سال نمازش را قضا کرد.

خداوند توفیق بدهد به آبروی امام زمان که در تمام احوال و رفتارمان قصدمان خالص باشد و از هرگونه انحراف در نیت ما را حفظ بفرماید.

بحث فقهی: دیه ید:

گفتیم دیه هر دو دست دیه کامـل است. اگر یـک دست هم دارد و همان یک دست قطع شـد نصف دیه دارد و گفتیم دسـت راست یا چپ و یا اینکه از اول دو دست داشت و یا از اول یک دست داشت تفاوت ندارد.

مسأله ۲ «حد الید التی فیه الدیه المعصم» معصم مفصلی است که کف را به ذراع وصل می کند گرچه اصابع خودشان دیه دارند ولی اگر همراه با کف قطع شدند تداخل با دیه دست می کنند و همان نصف دیه دارد.

دلیل مسأله: اطلاق ادله که روایت داشتیم می گفت «سألته عن الید قال نصف الدیه»

مسأله۳ «فی قطع الکف مع فقد الاصابع الحکومه سواء کان بلا اصابع خلقه ام بآفه أم بجنایه جان» اگر کسی اصابع را قطع کرد و بعد کسی کف را قطع کرد کف دیه ندارد بلکه ارش دارد چون بر کف صدق ید نمی کند.

مسأله ۴ «لو قطعت الکف ذات الاصابع مع زیاده مع الزند ففی الید خمس مأه دینار وکذا لو قطعها مع مقدار من الذراع فهل فی الزیاده الحکومه او الاعتبار بحساب المساحه؟ فیه تردد»

اگر کف را با اصابع و یک مقدار اضافه قطع کرده اگر کف که اطلاق ید بر آن می شود قطع شد دیه کامله دارد اما در آن مقدار اضافه که قطع گردید امام می فرماید دو احتمال است:

احتمال اول: عضوی از بدن انسان قطع شد و مقدر شرعی ندارد و باید ارش گرفت.

احتمال دوم: در مقابل احتمال اول ابن ادریس (۱) حرف دیگری زده و گفته است این مقدار زاید دست است و دیه دارد لذا به حساب مساحت دیه را محاسبه می کنیم.

اقول: ولی ظاهر این است که همان حکومت صحیح باشد ولو از مرفق اگر قطع بشود دیه دارد ولی الان از مرفق قطع نشده است بلکه کف و یک مقدار زاید از ید قطع شده است و مقدر شرعی ندارد پس حکومت صحیح است.

۱- (۵) السرائر ۳: ۳۸۸، ط جماعه المدرسین.

مسأله ۵ «فی قطع الید من المرفق خمس مأه دینار کان لها کف او لا ومن المنکب کـذلک کان لها مرفق او لا ولو قطعت فوق المرفق فیحتمل فی الزیاده الحکومه ویحتمل الحساب مساحه»

گفتیم اگر از مچ قطع شود صدق ید می کند و دیه ید دارد در مسأله ۵ فروعی مطرح است:

فرع اول: اگر از مرفق قطع شود صـدق یـد می کنـد و داخـل اطلاـق روایت است و نصف دیه دارد. و تفاوتی نـدارد که از قبل کف دست داشته است به همراه دست قطع شد یا اصلا کف نداشته است.

فرع دوم: و اگر از منکب یعنی شانه قطع شود صـدق یـد می کند و دیه کامل دارد. در این صورت نیز تفاوتی ندارد که از قبل مرفق داشته که به همراه مجموعه دست قطع شد یا مرفق نداشت و از کتف قطع شد.

فرع سوم: اگر دست کسـی تا مرفق مقطوع باشد و جانی بخشی از مرفق را قطع کند چون زیر مرفق وجود نداشته است تا صدق یـد کنـد و فوق مرفق هم تا شانه نرسـید که صدق ید کند در مسأله دو احتمال است و امام نیز با بیان تردید به دو احتمال اشاره کردند.

احتمال اول: حکومت: ممکن است گفته شود چون صدق ید نمی کند حکومت و ارش ثابت است.

احتمال دوم: به حساب مساحت: ممکن است گفته شود چون بخشـی از ید محسوب می شود به نسبت مساحت کل ید نصـف دیه تقسیم خواهد شد.

مسأله ۶ – لو کان له یـدان علی زند أو علی مرفق أو علی منکب ففی الأصـلیه دیه الید کامله وفی الزائده الحکومه، والتشـخیص بینهما عرفی أو موکول إلی أهل الخبره، ومع الاشـتباه وعـدم التمیز لو قطعهما معا شـخص واحـد فعلیه الـدیه والأرش، ومع تعدد القاطع فالظاهر الحکومه بالنسـبه إلی کل منهما، ولو کان القاطع واحدا لکن قطع الثانی بعد دفع الحکومه فالظاهر لزوم دیه کامله علیه.

ص: ۵۸۶

اگر کسی ید اضافی داشت و توسط جانی قطع شد وجود ید اضافی سه صورت قابل تصور است:

صورت اول: ید اضافی از منکب باشد.

صورت دوم: ید اضافی از مرفق باشد.

صورت سوم: ید اضافی از کف باشد.

در همه صور در ید اصلی اگر قطع شود دیه کامله ثابت است و ید اضافی ارش دارد.

در مسأله ۶ نکاتی را حضرت امام(ره) به طور واضح مطرح کردند که نیاز به شرح نیست.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه انگشتان) ۹۱/۰۳/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه انگشتان)

بزرگداشت یوم الله ۱۴ و ۱۵ خرداد:

دو روز ۱۴ و ۱۵ خرداد را پشت سر گذاشتیم دو روز بسیار عظیم.

۱۴ خرداد مصادف با رحلت امام عظیم الشأن رهبر نظام و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران است که واقعا روز بسیار دلخراشی بود. و نیز ۱۵ خرداد که یکی از ایام الله است و روزی است که شاید اولین برخورد و رودررویی با ملت بپاخواسته و نظام ستمشاهی این روز بود وقتی خبر منتشر شد که امام را از منزلشان دستگیر کردند بطور خودجوش زن و مرد از خانه ریختند بیرون و آمدند دم در خانه امام و از بیت امام به سمت صحن مطهر اجتماع عظیمی بود و رسما شعار علیه شاه می دادند خبر به دیگر شهرها هم رسید.

آن سال ۱۳ خرداد مصادف با ایام عاشورا بود ۱۳ خرداد روز عاشورا بود و مردم و دسته جات سینه زنی آمادگی لازم را داشتند که امام آن سخنرانی عظیم را کردند و خطاب مستقیم ایشان به شاه بود که فرمود مردک کاری نکن که بگوییم ترا از مملکت بیرون کنند و مردم از بیرون رفتنت خوشحال شوند.

ص: ۵۸۷

چه کسی جرأت می کرد چنین خطاب سنگینی با شاه داشته باشد؟ شجاعت عجیبی می خواهد.

مقایسه خفقان در ایران آن زمان و وجود فرهنگ شاه دوستی:

در همان ایام در سفری که به اصفهان می رفتم در اتوبوس موج رادیو باز بود و ساعت ۲ بعد از ظهر در اخبار هویدا نخست وزیر رژیم شاه مشغول سخنرانی بود او در صحبتهایش می گفت - این را من خودم از رادیو شنیدم می گفت اینکه می گویند اعلیحضرت محمدرضا شاه نفر اول مملکت است دروغ است زیرا اول جایی است که دومی باشد ولی برای شاه دومی وجود ندارد تا بگوییم شاه نفر اول مملکت است با وقاحت همانند اینکه می گفتیم «قل هو الله احد» خدا یکتا است و دوم ندارد هویدا نیز گفت شاه یکتاست و لقب خدایگان برای شاه تدارک دیدند. امام شجاعت عجیبی داشت که در برابر یک چنین شخصی چنین تعبیراتی بکار بردند.

آن ایام که مصادف با محرم بود و شهربانی از طلاب و علماء برای منبر رفتن تعهد می گرفت که علیه اسرائیل و آمریکا صحبت نکنند و علیه شاه حرف نزنند امام در یک سخرانی فرمودند مگر شاه اسرائیلی است یا دست نشانده اسرائیل است که می گویید علماء علیه اسرائیل حرف نزنند؟ مگر شاه دست نشانده اسرائیل است؟

در مورد کشتار روز ۱۵ خرداد گفته اند شاه شخصا در هلی کوپتر نشسته بود و شخصا دستور تیراندازی به تظاهر کنندگان تهران را صادر کرد. که امام بعد از این حادثه فرمودند من برای همیشه ۱۵ خرداد را عزای عمومی اعلام می کنم. بالاخره روز عظیمی بود هدف امام از اولین لحظه شروع قیام لله بود «قل انما اعظکم بواحده ان تقوموا لله مثنی وفرادی» (۱) .

۱- (۱) سبأ: ۴۶.

در زمان مرحوم آیه الله بروجردی رسم بر این بود که هیچ کس در هیچ درسی روی منبر نمی نشست و منبر اختصاص به رئیس داشت که آیه الله بروجردی بود درس امام بعد از آیت الله بروجردی هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت پر جمعیت ترین درس بود. بعد از فوت مرحوم آیه الله بروجردی تعداد زیادی از مدرسین طراز اول بر منبر نشستند و روی منبر درس می گفتند و حضرت امام همچنان در مسجد سلماسی منبر درسی نداشت و برای تدریس روی زمین می نشست ما تعدادی از طلبه ها منبری تهیه کردیم که فکر کنم قیمت آن ۷۰ تومان شد هر طلبه ای به قدر خود کمک کرد و من هم ۵ تومان دادم در حالیکه در ماه به مجردین ۳۰ تومان شهریه می دادند و من هم مجرد بودم و ۳۰ تومان شهریه می گرفتم به هر حال با تقاضای طلاب امام برای اولین بار جهت درس روی منبر نشستند. آن روز بجای درس صحبت کردند اولین مطلب همین آیه بود و قرائت کردند «قل انما اعظکم بواحده» و آن موقع در آن جلسه جمعیتی که بودند اغلبشان اشک می ریختند به ویژه مرحوم آیه الله شهید سعیدی و آیه الله مصباح در کنار هم نشسته بودند و مرحوم شهید سعیدی با بی تابی اشک می ریخت و اشک روی گونه های او جاری بود آنچنان آن سخنرانی حماسی بود و تمام طلبه ها اشک می ریختند که من تا مدتها تأسف داشتم که چرا نشد آن سخنرانی ثبت و ضبط شود.

بعدها هم در جاهای مناسب و بر اساس همین قیام لله مبارزات را شروع کردند و واقعا هم سینه را سپر کردند و آماده همه چیز بودند در یک مرحله که در منزل سخنرانی می کردند خبرنگاران در منزل امام جمع شده بودند. ایشان خطاب به رژیم فرمودند من سینه خودم را هدف گلوله های شما قرار دادم بکشید ما را اسلام زنده می شود و با صدای غراء می فرمودند «علمای اسلام» «مراجع نجف» «مراجع قم» اسلام در خطر است والله سکوت حرام است «ولو بلغ ما بلغ» و ایستادند.

ادعای سوء تفاهم:

به هر حال بعـد از ۱۵ خرداد امام را دسـتگیر کردنـد و به مدت حدود ۹ ماه در تهران در زنـدان و حصـر بودند و بعد که آزاد شدنـد و به قم بر گشـتند علماء از تمام بلاد به دیـدن ایشان آمدنـد از جمله مرحوم آیه الله خادمی نیز از اصـفهان به دیـدن امام آمدنـد. البته مرحوم آیه الله خـادمی به خـاطر قرابت فامیلی که با ما داشت هر وقت به قم می آمـد منزل ما وارد می شـد در آن مرحله نیز به منزل ما وارد شـد و برای دیـدن حضـرت امام رفتیم بعـد هم امام از ایشان برای شام دعوت کردنـد ما هم به لحاظ شاگردی امام و نیز میزبانی آیه الله خادمی دعوت شـدیم. در آن جلسه خصوصـی شام که در خـدمت امام بودیم امام برای آیه الله خادمی نقل کردنـد در تهران که در حصـر بودیم سرلشـگر پاکروان که رییس ساواک بود چند مرتبه آمد پیش من که این درگیری ها سوء تفاهمی بود که پیش آمد. شـما ملاقاتی با اعلیحضـرت داشـته باشید سوء تفاهم پیش آمده برطرف می شود و شما آزاد می شوید و به قم بر می گردید و به کار و درسـتان مشـغول می شوید و کسـی متعرض شـما نمی شود امام فرمود من نفیا و اثباتا هیچ پاسخ ندادم و بعد اضافه کردند می خواستند بین من و شاه ملاقاتی پیش بیاید و فیلم و عکس بگیرند و بگویند خمینی با شاه ملاقات کرد و از شاه تقاضای عفو کردند و شاه هم او را بخشید و آزاد شد.

«مو لازم»:

مرحوم آقـای عمیـد زنجانی که از فضـلای قم بود و در برهه ای از زمان ما با ایشان هم درس و هم بحث نیز بودیم و بعـدها به نجف برای تحصـیل رفت برایم نقـل کرد که من یـک سـفر از نجف رفتم کربلاـ امام هم برای زیارت به کربلا رفته بودنـد من رفتم اطراف منزل امام دیـدم سـروصدا است و ماشـین و شـرایط امنیتی است. معلوم شد تعدادی از حکومتی های عراق به ویژه استاندار کربلا به دیدن امام آمدند وارد منزل شدم دیدم آنان در بیرونی منزل منتظر امام نشسته اند من هم در گوشه ای نشستم و منتظر امام مانـدم و امام وارد شدنـد و همه احترام کردند و اسـتاندار شـروع به صـحبت کرد امام یک کلمه جواب به او نداد. افراد و سـران حرف زدنـد و گزارش دادنـد که مثلاـ حرم ابوالفضـل(ع) را چگونه توسـعه دادیم و چه کردیم امام هیـچ جوابی ندادنـد و هیـچ حرفی نزدنـد تا اینکه یکی از آنان گفت حضـرت رئیس شـنیدند حالتان مساعـد نیست و کسالت دارید دسـتور دادنـد هرگونه امکانـات از دکتر و درمـان را فراهم کنیم امام در اینجا فقط یک کلمه فرمودنـد «مولازم» نیازی نیست. بعـد هم رویشان را کردنـد به من و از آیه الله نجفی مرعشـی پرسـیدند و از حوزه قم سوال کردند و بعد هم که آن حکومتی های عراق خواستند بروند امام از جایشان تکان نخوردند.

ص: ۵۹۰

خدا را شکر توفیقی حاصل شد و یادی از امام داشتیم امیدوار هستیم در مواقعی که پیش می آید ذکری از امام داشته باشیم و از آن حضرت الگو بگیریم زیرا اقدامات ایشان باعث ایجاد نظامی سربلند شد و روز به روز هم اقتدار نظام بالاتر رفته و پر قدرت تر می شود و چون برای خدا بود جاوید است و نمی توانند شیطنت بکنند ان شاء الله امیدواریم ملت های دیگر هم پیروز شوند و به فضل الهی دیکتاتورها ساقط شوند.

خیلی عذر می خواهم گرچه از وقت درس دقائقی گرفته شد اما به مناسب این ایام این چند جمله ذکر امام لازم بود.

بحث فقهی: دیه انگشتان:

الحادی عشر: الاصابع:

مسأله ۱: «فی اصابع الیدین الدیه کامله وکذا فی اصابع الرجلین وفی کل واحد منهما عشر الدیه من غیر فرق بین الابهام وغیره»

مجموعه انگشتان دست یک دیه کامله دارد و نیز مجموعه انگشتان پا یک دیه کامل دارد و هر انگشت از ده انگشت دست یا پا به طور مساوی یک عشر دیه دارد.

مرحوم صاحب جواهر (۱) می فرماید «بلا خلاف اجده بین الاصحاب بل الاجماع بقسمیه علیه کالنصوص المستفیضه»

مرحوم شهید در مسالک (۲) می فرماید «هو المشهور بین الاصحاب» قدیما وحدیثا مرحوم صاحب جواهر (۳) در ادامه می فرماید «بل متاخرون کافه» مرحوم ابن ادریس در سرائر (۴) می فرماید هو «الصحیح الذی یقتضیه اصول المذهب»

ص: ۵۹۱

۱- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵۲، ط دارالکتب الاسلامیه.
۲- (۳) مسالک الافهام ۱۵: ۴۲۹، ط المعارف الاسلامیه.
۳- (۴) جواهر الکلام ۴۳: ۲۵۲، ط دارالکتب الاسلامیه.
۴- (۵) السرائر ۳: ۳۸۸، ط جماعه المدرسین.

دیه مجموع ده عدد انگشتان دست یک دیه کامله و نیز دیه انگشتان پا مجموعا دیه کامله است و انگشتان یک دست نصف دیه و انگشتان یک پا نصف دیه کامله دارد. این مسأله اتفاقی است. انما الکلام در کیفیت تقسیم دیه بین انگشتان است که چند قول مطرح است:

قول اول: مشهور: علماء می گویند هر یک انگشت عشر دیه کامله دارد و تقسیم علی السویه است یعنی یک دیه کامله بر ده عدد انگشت دست یا ده عدد انگشت پا تقسیم می شود.

دلیل مسأله:

۱- اجماع.

۲- نصوص عامه: روایاتی داریم که به طور عموم می گوید هر عضوی از بدن که جفت باشد دیه کامله دارد و چون مجموع ده عدد انگشتان دو دست یک جفت است دیه کامله دارد و انگشتان یک دست نصف دیه دارد و در مورد انگشتان پا نیز بر همین قرار است که یک دیه کامله بر تعداد ده عدد انگشتان پا تقسیم می شود. چنانچه گفتیم اصل این مطلب اجماعی و اتفاقی است.

۳- روایات خاصه:

أ. صحیحه حلبی (۱) عن ابی عبدالله فی الاصبع عشر الدیه اذا قطعت من اصلها او شلت قال سألته عن الاصابع أهنّ سواء فی الدیه قال نعم.

ب. صحیحه عبدالله بن سنان (۲) عن ابی عبدالله قال اصابع الیدین والرجلین سواء فی الدیه فی کل اصبع عشر من الابل.

۱- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضا، باب۳۹، ح۳، ط آل البیت.

۲- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضا، باب۳۹، ح۴، ط آل البیت.

ج. خبر سماعه (۱) قال سألته عن الاصابع هل لبعضها علی بعض فضل فی الدیه؟ فقال هن سواء فی الدیه.

د. زراره (۲) عن ابی عبدالله قال فی الاصبع عشره من الابل اذا قطعت من اصلها أو شلت.

ملاحظه می فرمایید روایات فوق بر موارد ذیل صراحت دارد:

۱- انگشتان دیه کامله دارد.

۲- یک دیه کامله بین تمام انگشتان دهگانه دست یا پا به تساوی تقسیم می شود.

قول دوم: فرق بین ابهام و شصت: برخی گفته اند می پذیریم که کل انگشتان دهگانه دیه کامله دارد اما یک ثلث دیه برای دو انگشت ابهام است و مابقی بین هشت انگشت به تساوی تقسیم می شود.

جمعی از بزرگان قول دوم را پذیرفته اند حتی بعضی ادعای اجماع نیز کرده اند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه انگشتان) ۹۱/۰۳/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه انگشتان)

بحث اخلاقی: اخلاص در عمل؛

در مورد اخلاص در عمل گفتیم قرآن کریم در سوره مبارکه بینه می فرماید «وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین» (۳) مردم فقط مأمورند خداوند را خالصه عبادت کنند. و یا در سوره مبارکه زمر می فرماید «الا لله الدین الخالص» (۴) تنها دین خالص، در نزد خدا پذیرفته است.

۱- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضا، باب۳۹، ح۶، ط آل البیت.
۲- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۸، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضا، باب۳۹، ح۸، ط آل البیت.
۳- (۱) البینه: ۵.
۴- (۲) الزمر: ۳.

بحث امروز: برکات اخلاص:

۱- شرط قبولی عمل: چنانچه از پیش گفتیم یکی از برکات اخلاص این است که اخلاص شرط قبولی اعمال است.

۲- بی اعتنایی به دنیا: در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید «ما اخلص عبد الایمان بالله اربعین یوما الا زهده الله فی الدنیا» (۱) هرکس به مدت چهل روز مخلصانه خدا را عبادت کند خداوند دنیا را در نظرش کوچک می کند به گونه ای که بی اعتنا به دنیا می شود.

۳- بصیرت: «وبصره دائها ودوائها» در ادامه روایت می فرماید بنده مخلص خدا نسبت به درد دین و درمان آن بصیرت پیدا می کند.

۴- جایگیری حکمت در قلب: « واثبت الحکمه فی قلبه» قلب بنده مخلص خدا ظرف حکمت خواهد شد.

۵- نطق حکیمانه: «وانطق بها لسانه» بنده مخلص خدا همواره سخنان حکیمانه بر زبان خواهد داشت.

در مورد مصداق شدن قلب از حکمت و جاری شدن حکمت بر زبان به عنوان برکات اخلاص در روایت قبل آمده است که مورد اول را نیز هفته قبل مطرح کردیم.

در تأیید یکی از برکات اخلاص از پیامبر اکرم نقل شده است که فرمود: «ما من عبد یخلص العمل لله تعالی اربعین یوما الا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه» (۲) هر بنده ای از بندگان خداوند که چهل روز عمل خالصانه برای خدا انجام دهد خداوند چشمه های حکمت را در قلبش جای داده و بر زبانش جاری می کند بدیهی است که بعد از چهل روز تقریبا ترک گناه برایش ملکه میشود و گناه را ترک می کند.

۱- (۳) بحار الانوار ۶۷: ۲۴۰، ط بیروت.

۲- (۴) جامع السعادات ۲: ۳۱۳، ط دارالنعمان.

۶- مصون ماندن از تسلط شیطان: یکی دیگر از برکات اخلاص در عمل این است که شیطان بر او تسلط پیدا نمی کند. دو جا در قرآن خود شیطان قسم می خورد و می گوید انسانها را گمراه می کنم «الا عبادک المخلصون»

أ. در سوره حجر وقتی به همگان خطاب می شود به آدم سجده کنید؛ شیطان سجده نمی کند خطاب می شود «قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ (۳۴) وَ إِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ (۳۵) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۳۶) قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ (۳۷) إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ (۴۰)» (۱)

ب. و نیز در سوره «ص» که همه مراحل سجده ذکر می شود آمده است «قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصون» (۲) یعنی آنها که اخلص لله باشند شیطان به آنها دسترسی ندارد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که شیطان شش هزار سال عبادت می کرد.

البته معلوم نیست به محاسبه سال دنیا است یا آخرت.

مرحوم محقق داماد در درسشان فرمودند شیطان برای ملائکه منبر می رفت و موعظه می کرد و اینقدر جمعیتی بود که تراکم بود یک وقت که روی منبر اتفاقاً تسبیح از دستش افتاد بقدری ملائکه ریختند روی سر هم که تسبیح را به دست آقای شیطان بدهند.

با این همه عظمت که داشت خداوند او را اخراج کرد و او خواست که تا قیامت مهلت داشته باشد و خداوند قبول کرد اما نه تا قیامت بلکه تا یوم وقت معلوم که شاید تا ظهور امام زمان باشد. از آن پس شیطان گفت پروردگارا حال که مرا راندی دنیا را در نظر اولاد آدم زیبا جلوه می دهم که «لأغوینهم اجمعین» را با سه تأکید می آورد «الا عبادک منهم المخلصین» اما بندگان خالص خدا مستثنی هستند.

۱- (۵) حجر: ۳۴-۴۰.

۲- (۶) ص: ۸۳-۸۲.

یـک داسـتانی هم مرحوم فیض در مهجه البیضـاء نقـل می کنـد و می گویـد از مصادیق این آیه است یک شـخص عابـدی در محلی بود جمعیتی آمدنـد نزد عابـد و گفتند که در نزدیکی اینجا درختی است که مردم آن را می پرسـتند عابد ناراحت شد و تـبری برداشـت و رفت که آنرا قطع کنـد شـیطان در راه بصـورت پیرمردی مقـابلش آمـد و گفت کجـا می روی چرا دست از عبـادت برداشتی عابـد گفت می خواهم آن درخت را قطع کنم. شـیطان بـا حالت موعظه گفت تو عابـد هستی وقتت تلف می شود این وقت را می توانی به عبادت بپردازی پس برگرد به عبادت مشـغول باش بالاخره با هم درگیر شدنـد و عابد شـیطان را بلنـد کرد و زد بر زمین و روی سـینه اش نشـست شـیطان گفت اگر از کشـتنم بگـذری من راه خیری نشانت می دهم بتوانی به ثواب فراوان برسـی تو که درآمـدی نـداری و زنـدگیت را مردم تامین می کننـد من کاری می کنم که خودت خودت را اداره کنی و بتوانی در راه خدا انفاق بکنی و به دیگران کمک کنی به همین منظور صـبح به صـبح به قرارگاهت می آیم و دو دینار زیربالشت می گذارم؛ بردار و استفاده کن عابد قبول کرد روز اول دید دو دینار هست روز دوم هم دید هست ولی روز سوم و روزهای بعـد خبری از دو دینار نشد و از پیرمرد هم خبری نبود عابد ناراحت شد یکی از روزها تبر را برداشت که برود درخت را قطع کنـد در راه همان پیرمرد را دیـد پیرمرد به او گفت حق نـداری درخت را قطع کنی و نمی توانی این کار را بکنی و در این مرحله نیز با هم درگیر شدند این دفعه شـیطان عابد را مثل یک گنجشک بلند کرد و به زمین زد و روی سـینه عابد نشست عابـد گفت ظرف این چنـد روز اتفاقی نیافتاده است نه من ضـعیف تر شدم و نه تو قوی تر شده ای ولی الان تو مرا زمین زدی اکنون سؤالی دارم که جریـان چیست؟ شـیطان گفت آنروز تو لله می رفـتی ولی امروز برای دینـار و برای دنیـا اقـدام کردی. و گفت: یا برگرد یا همینجا گردنت را می زنم عابد هم ترسید و از همانجا برگشت.

ص: ۵۹۶

مرحوم فیض می فرماید این یکی از نشانه های «الا عبادک المخلصون» است که شیطان بر بندگان خالص خداوند تسلط ندارد.

امیدواریم خداوند انشاءالله- نیت خالص در عمل و در عبادات به همه ما عنایت بفرماید.

بحث فقهی: دیه اصابع:

گفتیم قطع مجموع انگشتان دو دست دیه کامل؛ و مجموع یک دست نصف دیه دارد. بر این قول اجماع وجود داشت و نصوص عامه و خاصه نیز دلالت بر آن می کرد.

و در مورد تقسیم دیه بین انگشتان گفتیم دو قول است.

قول اول: تقسیم دیه بر همه انگشتان بطور مساوی:

مشهور گفته اند یک دیه کامله بر همه انگشتان به طور مساوی تقسیم می شود. این حکم نیز اجماع و شهرت عظیمه داشت که همه انگشتان مانند هم هستند و هر انگشتی یک عشر دیه دارد. البته در انگشت ابهام یک عشر به دو تقسیم می شود چون ابهام دو بند دارد و در دیگر انگشتان به خاطر سه بندی بودن انگشتان به سه تقسیم می شود و مدرک آن نیز یک روایت است که بعدا می خوانیم.

قول دوم: تفاوت بین انگشتان:

گروهی تفصیل داده اند و گفته اند انگشت ابهام ثلث دیه کامله دارد و دو ثلث دیه برای چهار انگشت ثابت است.

مرحوم شیخ در خلاف (۱) و مبسوط (۲) این قول را پذیرفته است بلکه در مبسوط ادعای اجماع کرده است.

این قول گرچه در حد قول اول نیست اما قائلین معتبری دارد.

۱- (۷) الخلاف ۵: ۲۴۹، ط جماعه المدرسین.

۲- (۸) المبسوط ۷: ۱۴۳، ط مکتبه المرتضویه.

دلیل قول دوم:

روایت ظریف (۱) «قال فی دیه الاصابع والغصب التی فی الکف ففی الابهام اذا قطعت ثلث دیه الید مأه دینار وست وستون دینار وسدسا .... ودیه الاصابع فی کل اصبع سدس دیه الید ثلاث وثمانون دینار وثلث دینار»

بیان مختار در تعارض اقوال:

دلیل قول اول روایت صحیحه و شهرت عظیمه بود.

دلیل قول دوم اجماع است که شیخ نقل کرده است و نیز روایت ظریف.

بین قول اول و قول دوم از جهت دلیلها روایات داله - تعارض می شود بنابراین باید دید ترجیح با کدام است؟

قول اول مشهور بین فقهاء است و کافه متاخرین استناد به روایات قول اول کردند و روایات هم اصح سندا و اکثر عددا است بنابراین به نظر ما نیز ترجیح با قول اول است. امام هم در مسأله اول می فرماید «فی اصابع الیدین ... وفی کل واحده منهما عشر الدیه من غیر فرق بین الابهام وغیره»

بررسی کلام آقای خوئی در پذیرش قول دوم:

مرحوم آقای خویی (۲) که به شهرت ها در قول اول اعتنائی ندارد قول دوم را قبول می کنند و می فرماید «وهو الصحیح» و دلیل ایشان همین روایت ظریف است ایشان می گوید بین روایت ظریف و آن روایات قول اول معارضه می شود و چون قول اول مطابق با قول عامه است عامه بالاتفاق می گویند دیه انگشتها عشر دیه است. پس با توجه به روایت علاجیه ترجیح با قول دوم است.

ص: ۵۹۸

۱- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰۲، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۲، ح۱، ط آل البیت.

۲- (۱۰) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۳۰۵، ط العلمیه.

مناقشه در کلام مرحوم خوئی:

در جواب مرحوم آقای خوئی می گوییم روایات قول اول مشهور بین اصحاب است و خود روایات هم اصح سندا و اکثر عددا است بنابراین قول اول اقوی است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

کتاب الدیات(دیه انگشتان) ۹۱/۰۳/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(دیه انگشتان)

دیه اصابع:

گفتیم دیه کامل تقسیم می شود بین اصابع دهگانه دست و هر یک انگشت عُشر دیه دارد مثلا اگر دیه هزار دینار باشد هر یک انگشت صد دینار یعنی پنج انگشت دست راست نصف دیه و پنج انگشت دست چپ نصف دیه دارد. این قول دلیل روایی داشت و اتفاق و اجماع علما هم ناظر بر آن بود و قول حق و اقوی این بود که دیه بر انگشتان علی السواء تقسیم می شود.

و نیز گفتیم هر انگشتی دیه اش عُشر دیه است و تقسیم بر سه می شود برای هر بند انگشت یک ثلث از عُشر دیه.

و گفتیم غیر از انگشت ابهام که دو بند دارد و دیه آن تقسیم بر دو می شود دیه بقیه انگشتان به تعداد بندهای آن تقسیم بر سه می شود بند اول انمله است و ثلث دیه یک انگشت در آن ثابت است البته ناخن از بند انگشت جدا است و دیه جداگانه دارد.

در جواهر (۱) در مورد تقسیم هر انگشت به سه قسم می فرماید «بلا خلاف اجده بل عن محتمل الغنیه (۲) وصریح الخلاف (۳) الاجماع علیه»

ص: ۵۹۹

۱- (۱) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۴، دارالکتب الاسلامیه.
۲- (۲) غنیه النزوع : ۴۱۸، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳- (۳) الخلاف ۵: ۱۹۹، جماعه المدرسین.

دلیل مسأله:

خبر معتبره سکونی (۱) «عن أبی عبد الله (علیه السلام) أن أمیر المؤمنین (علیه السلام) کان یقضی فی کل مفصل من الإصبع

بثلث عقل تلک الإصبع إلا الابهام فإنه کان یقضی فی مفصلها بنصف عقل تلک الابهام، لان لها مفصلین.»

استفاده از کلمه «عقل» در پرداخت دیه: مرحوم صدوق (۲) در ذیل روایت می فرماید «قال صاحب هذا الکتاب» - یعنی خود صدوق دلیل اطلاق اصطلاح «عقل» بر دیه این است که عقل از عقال است و چون یکی از مصادیق دیه شتر است و در صدر اسلام اغلب جانی محکوم می شد که شترها را مثلا بیاورد درب خانه مجنی علیه عقال کند و بخابانند لذا از دیه تعبیر به عقل می کنند.

تبصره: قول مخالفی هم هست که بین بند اعلی و وسط تفکیک کردند. و مستندشان هم روایت ضعیفی است که رد می شویم و قائلی هم ندارد.

مسأله۳: «فی الاصبع الزائده اذا قطعت من اصلها ثلث الاصلیه»

انگشت اضافی ثلث دیه انگشت را دارد. یعنی سی و سه و چند صدم دینار است.

مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «بلاخلاف اجده فیه بل ظاهر الغنیه (۴) او صریحها الاجماع علیه.

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۰، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۲، ح۱، آل البیت.

۲- (۵) من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۵۱، جماعه المدرسین: «قال مصنف هذا الکتاب رحمه الله - : سمیت الدیه عقلا لان الدیات کانت إبلا تعقل بفناء ولی المقتول.»

۳- (۶) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۶، دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۷) غنیه النزوع : ۴۱۸، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

دلیل مسأله: خبر غیاث بن ابراهیم (۱) «عن ابی عبدالله قال فی الاصبع الزائده اذا قطعت ثلث دیه الصحیحه»

بررسی روایت: در مورد غیاث بن ابراهیم اختلاف است بعضی می گویند فاسد العقیده بوده (۲) اما آدم مورد اعتمادی است از نظر ثقه بودن موثق است برخی گفته اند بعد از اعتقادش برگشت و شیعه شد اگر گفتیم فاسد العقیده است روایت موثقه است اگر گفتیم فاسد نبوده روایت صحیحه است. مرحوم صاحب جواهر (۳) تعبیر «صحیحه او الموثقه علی الاصح» می کند مرحوم آقای خویی (۴) تعبیر معتبره می کند مرحوم محقق اردبیلی در مجمع الفائده (۵) می فرماید «والاخبار ضعاف» اما مناقشه ایشان صحیح نیست زیرا روایت یا صحیحه است یا موثقه است به علاوه صاحب جواهر (۶) می فرماید علی فرض که روایت صحیحه نباشد منجبر به عمل اصحاب است.

ص: ۶۰۱

۱- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۲، آل البیت.

۲- (۹) رجال طوسی غیاث بن ابراهیم را زیدی مذهب و بتری دانسته است. رجال حلی نیز او را بتری دانسته است. به هر حال در مورد غیاث سه عنوان وجود دارد: «غیاث بن ابراهیم تمیمی»، «غیاث بن ابراهیم نخعی»که نخعی از اصحاب امام کاظم علیه السلام است و تمیمی از اصحاب امام سجاد و امام باقر علیهما السلام است. سومین عنوان « غیاث بن ابراهیم» است که از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام است. البته در کتب روائی از تمیمی بیشتر نقل شده است.

۳- (۱۰) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۶، دارالکتب الاسلامیه.

۴- (۱۱) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۸۱، العلمیه.

۵- (۱۲) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۴۰۳، جماعه المدرسین.

۶- (۱۳) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۶، دارالکتب الاسلامیه.

بررسی یک روایت معارض و راه حل: در مقابل این قول که مستند معتبری هم دارد روایت دیگری از حکم بن عتیبه (۱) نقل شده است که می گوید مازاد از ده انگشت دیه ندارد.

«قال سألت ابا جعفر عن اصابع الیدین واصابع الرجلین ارایت مازاد فیهما علی عشره الاصابع او نقص من عشره فیه الدیه؟ فقال یا حکم الخلقه التی قسمت علیه الدیه عشره اصابع فی الیدین وعشره فی رجلین فما زاد او نقص فلا دیه له»

ملاحظه می فرمایید که امام می فرماید خلقتی که خداوند بر اساس آن دیه را تقسیم کرد در دست ده انگشت و در پا ده انگشت است.

راه حل:

۱- در سند روایت معارض حکم بن عتیبه است که از رجال عامه است و چون روایت قول به دیه برای زائد موثقه یا صحیحه است به روایت حکم بن عتیبه اعتباری نیست لذا ضعیف است و قول مشهوری هم که طبق این روایت حکم باشد و جبران ضعف را بکند نداریم بنابراین طبق همان روایت غیاث عمل می کنیم.

۲- مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید می توان روایت حکم را که می گوید «لا دیه» حمل کنیم بر این که دیه مقدر شرعی ندارد یعنی از آن دیه کامل سهم این انگشت زاید نمی شود اما منافات ندارد که ثلث دیه برایش ثابت باشد و دیه به مقدار ثلث داشته باشد.

اقول: به نظر می رسد این حمل خلاف ظاهر است.

۱- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۱، آل البیت.

۲- (۱۵) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۶، دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم امام می فرماید «ولا یبعد جریان الحکم بالنسبه الی الانمله الزایده»

بعید نیست حکم انمله انگشت اصلی که ثلث دیه انگشت بود برای انمله زائده هم ثابت باشد.

مرحوم علامه در ارشاد (۱) بعد از بیان حکم انگشت و انمله می فرمایند «وفی الزائده ثلث الاصلیه سواء الاصبع والانمله»

مرحوم محقق در مجمع الفائده (۲) در استدلال به فرمایش علامه دلیل مسأله را همان روایت غیاث می داند که امام فرمودند در انگشت زائده ثلث دیه ثابت است. محقق اردبیلی می گوید حکم انگشت زائده را تعمیم می دهیم در هر زائده ای می خواهد انگشت زائده باشد یا انمله زائده باشد.

حکم متعارف بودن زیادی انگشت در بین یک طائفه:

مسأله۴: «لو کان عدد الاصابع الاصلیه فی بعض الطوائف وکذا عدد اناملهم الاصلیه زائدا علی القدر المتعارف»

اگر عدد انگشتان قومی به هر علت از تعداد انگشتان عموم انسانها بیشتر - یا کمتر - باشد بعید نیست که بگوییم که از روی اطلاق روایات که می فرمود تمام انگشتان دست دیه کامل دارد و هر انگشتی عشر دیه دارد اینجا هم بگوییم تقسیم و تقسیط بین تمام انگشتان آن قوم انجام شود گرچه بیشتر از ده عدد باشد مثلا اگر انگشتان دو دست یک طائفه ای ۱۲ باشد دیه یک انگشت یک دوازدهم است یا اگر هر انگشت از آنها چهار بند باشد دیه یک بند انگشت یک چهارم دیه یک انگشت است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

۱- (۱۶) ارشاد الاذهان ۲: ۲۳۹، جماعه المدرسین.

۲- (۱۷) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۴۰۳، جماعه المدرسین.

كتاب الديات(حكم خشكيدن يكی از اعضاء بدن) ۹۱/۰۳/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: كتاب الديات(حكم خشكيدن يكی از اعضاء بدن)

مسأله۵: «فی شلل كل واحده من الأصابع ثلثا ديتها، وفی قطعها بعد الشلل ثلثها.»

اگر انگشتی در اثر ضربه ای شلل پيدا كند و بخشكد و قابليت كاری را از دست بدهد در شلل عضو دو ثلث ديه همان عضو ثابت است. ديه انگشت عشر ديه كامل است اگر شلل پيدا كرد دو ثلث ديه همان انگشت يعنی دو ثلث از يک عشر است.

دليل مسأله:

۱- اجماع: مرحوم صاحب جواهر (۱) می گويد مرحوم شيخ در خلاف (۲) و ابن زهره در غنيه (۳) ادعای اجماع كردند «علی ان كل عضو فيه مقدار اذا جنی عليه فصار اشل وجب فيه ثلثی ديته» ملاحظه می فرمائيد ادعای اجماع بر يک امر كلی شده است.

۲- تأسيس اصل: مرحوم صاحب جواهر (۴) علاوه بر اين می فرمايد در كتاب مبسوط (۵) و سرائر (۶) و غير مبسوط از روايات استخراج كردند و يک ضابطه كلی تاسيس كردند و فرمودند «كل ما كان فی اتلافه الديه كان فی الشلل فيه ثلثی الديه» مثلا در باب يد روايت می گويد دو ثلث، و نيز در رجل دو ثلث، و نيز در انف دو ثلث، از مجموع روايات در باب ديه اعضاء؛ ضابطه كلی درآورده اند كه هر عضوی كه تلفش ديه داشته باشد شلل آن دو ثلث ديه همان عضو را دارد.

ص: ۶۰۴

۱- (۱) جواهرالكلام ۴۳: ۲۵۷، دارالكتب الاسلاميه.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۲۴۸، جماعه المدرسين.

۳- (۳) غنيه النزوع : ۴۱۸، مؤسسه امام صادق عليه السلام.

۴- (۴) جواهرالكلام ۴۳: ۲۵۷، دارالكتب الاسلاميه.

۵- (۵) المبسوط ۷: ۱۴۲و ۱۵۱، مرتضويه.

۶- (۶) السرائر ۳: ۳۹۵، جماعه المدرسين.

شايد از اين جهت است كه يد در مقايسه با بدن محاسبه شد دو ثلث ديه بدن را دارد پس يد مشلول در مقايسه با يد سالم دو ثلث ديه يد سالم را دارد.

۳- روايت خاص: صحيحه فضيل بن يسار (۱) «سألت اباعبدالله عن الذراع اذا ضرب فانكسر منه الزند فقال اذا يبست منه الكف فشلت اصابع الكف كلها فان فيها ثلثی الديه اليد قال وان شلت بعض الاصابع وبقی بعض فان فی كل اصبع شلت ثلثی ديتها

وقال و كذلك الحكم فى الساق والقدم اذا شلت اصابع القدم»

اگر بر بازو ضربه ای وارد شد و مچ دست شکست؛ اگر کف دست و انگشتان شلل پیدا کرد دو ثلث دیه ید ثابت است. در ادامه فرمود اگر برخی از انگشتان از کار افتاد و شلل شد دو ثلث دیه همان انگشت ثابت است. و در مورد ساق و قدم نیز همین حکم ثابت است.

حکم قطع عضو اشل:

اگر کسی بعد از شلل عضو آن عضو شلل را قطع کند دیه اش ثلث دیه همان عضو اشل است که در نتیجه اگر دست سالم شلل پیدا کرد دو ثلث دیه ید ثابت است و اگر بعد از شلل قطع شد یک ثلث دیه ید ثابت است که در نهایت کل دیه همان عضو را گرفته است.

دلیل مسأله:

۱- مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید «بلاخلاف اجده فیه بل فی کشف اللثام (۳) نسبته الی قطع الاصحاب»

۱- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۷، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۵، آل البیت.

۲- (۸) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۸، دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۹) کشف اللثام ۱۱: ۳۷۸، جماعه المدرسین.

۲- ذیل روایت حکم بن عتیبه (۱) که در آن فرمود: «کل ما کان من شلل فهو علی الثلث من دیه الصحاح»

دیه ناخن:

مسأله۶: «فی الظفر إذا لم ینبت أو نبت أسود فاسدا عشره دنانیر علی الأحوط، وإن نبت أبیض فخمسه دنانیر.»

دیه ناخن که در بند اول انگشت و انمله است دو حالت دارد.

حالت اول: اگر همراه انمله قطع شود تابع بند اول انگشت است و یک ثلث دیه انگشت را دارد در نتیجه ظفر جداگانه دیه ندارد.

حالت دوم: اما اگر خود ناخن جداگانه کنده شده یا سیاه شود ولو نیفتاده باشد دیه آن ده دینار است و اگر کنده شد ولی بعدا جایش ناخن جدید درآمد پنج دینار برای این ضربه ای که زده و کنده شده دیه دارد.

دلیل مسأله:

۱- شهرت فتوائی: مرحوم صاحب جواهر (۲) می فرماید «صرح بذلک کله الشیخ (۳) وابن حمزه (۴) والقاضی والفاضلان والشهیدان والمقداد والکرکی وغیره ولذا نسبه غیر واحد منهم الی الشهره»

۲- روایت: مسمع بن عبدالملک (۵) «عن ابی عبدالله قضی امیرالمومنین فی الظفر اذا قطع ولم ینبت او خرج اسود فاسدا عشره دنانیر وان خرج ابیض فخمسه دنانیر» (۶)

ص: ۶۰۶

۱- (۱۰) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۳۹، ح۱، آل البیت.

۲- (۱۱) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۸، دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۱۲) النهایه : ۷۶۸، قدس محمدی.

۴- (۱۳) الوسیله : ۴۵۴، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۵- (۱۴) با هفت نام دیگر در روایات نظیر «کردین»، «کردین بن مسمع بن عبدالملک»، «مسمع بن عبدالله کردین»، «مسمع بن عبدالملک بن مسمع»، «مسمع بن عبدالملک بن کردین»، «مسمع بن مالک»، «مسمع کردین» آمده است و برخی او را ثقه و برخی ممدوح خوانده اند.

۶- (۱۵) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۴۹، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۱، ح۱، آل البیت.

مرحوم محقق (۱) در شرایع می فرماید «وفی الروایه ضعف غیر انها مشهوره» زیرا در آن سهل بن زیاد (۲) و یک شخص دیگر (۳)

(۴) است که توثیق نشدند بنابراین ضعف سند منجبر به عمل اصحاب است حتی در تنقیح (۵) می فرماید «ان علیها عمل الاصحاب»

بررسی روایات معارض:

در مقابل روایت مسمع روایات متعددی بر خلاف است برای نمونه؛

۱- عبدالله بن سنان (۶) «عن الصادق فی حدیث وفی الظفر خمسه دنانیر» (۷)

ص: ۶۰۷

۱- (۱۶) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۶، استقلال طهران.

۲- (۱۷) سهل بن زیاد الآدمی. از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری است که رجال طوسی او را توثیق کرده است. به نامهای دیگری نظیر ابوسعید الآدمی، سهل بن الآدمی، سهل بن زیاد، سهل بن زیاد ابوسعید، سهل بن زیاد رازی نیز آمده است که عنوان سهل بن زیاد ابوسعید را رجال غضائری و رجال نجاشی «غالی» دانسته است.

۳- (۱۸) گفتنی است شخص دیگر محمد بن حسن بن شمون است که در عصر امام جواد و امام هادی و امام عسگری علیهم السلام می زیسته است. گرچه روایات زیادی در وسائل و کافی و تهذیب و استبصار از او نقل شده است اما در کتب رجالی هیچگونه توثیق و یا مدحی ندارد.

۴- (۱۹) رجال ابن داوود و رجال غضائری و رجال نجاشی و رجال حلی او را ضعیف و فاسد المذهب خوانده اند. و نیز رجال شیخ طوسی و رجال کشی او را غالی خوانده اند.

۵- (۲۰) تنقیح الرائع ۴: ۵۰۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی(ره).

۶- (۲۱) عبدالله بن سنان کوفی مولی بنی هشام که در برخی روایات به نام عبدالله بن سنان بن طرق نیز آمده است از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر است.

۷- (۲۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۵۰، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۴۱، ح۲، آل البیت.

۲- روایت ظریف «فی کل ظفر من اظفار الید خمسه دنانیر وفی اظفار الرجل عشره دنانیر» (۱)

مناقشه در دو روایت معارض:

هم مفتاح الکرامه (۲) و هم مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرمایند «لا عامل بهذا الاطلاق»

یعنی از باب مطلق و مقید روایت معارض مطلق را کنار می گذاریم و روایت مسمع اطلاق روایت عبدالله بن سنان را تقیید می زند به جائی که فی الظفر خمسه دنانیر به شرطی که جایش دوباره بروید و سفید باشد.

روایت دوم که از کتاب ظریف نقل شده بود و تفصیل بین ناخن انگشتان دست و پا داده بود را نیز به وسیله همان روایت مسمع مقید می کنیم ضمن اینکه به این تفصیل بین دست و پا کسی عمل نکرده است و هیچ فقیهی بین ناخن دست و پا فرقی نگذاشته است.

بنابراین قول مورد اعتماد همین است که امام خمینی در تحریر هم فرمودند «الثانی عشر الظهر» برای فردا ان شاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

کتاب الدیات(ستون فقرات, نخاع) ۹۱/۰۳/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الدیات(ستون فقرات, نخاع)

ستون فقرات:

الثانی عشر: الظهر

مسأله۱: «فی کسر الظهر الدیه کامله إذا لم یصلح بالعلاج والجبر وکذا لو احدودب بالجنایه فخرج ظهره وارتفع عن الاستواء أو صار بحیث لا یقدر علی القعود أو المشی.»

ص: ۶۰۸

۱- (۲۳) الکافی ۷: ۳۳۷ و ۳۴۲، دارالکتب الاسلامیه.

۲- (۲۴) مفتاح الکرامه ۱۰: ۴۳۲، سطر ۳۳، القدیمه.

۳- (۲۵) جواهرالکلام ۴۳: ۲۵۹، دارالکتب الاسلامیه.

یکی از اعضاء بدن انسان که دیه مقدر شرعی دارد ظهر یعنی همان گرده انسان است ظهر آن استخوان طولانی است که از گردن تا پشت نشیمنگاه ادامه دارد و دارای مهره های متعدد است و به ستون فقرات می گویند.

در مورد ستون فقرات سه مطلب مطرح است:

مطلب اول: شکستن کامل. مطلب دوم: منحنی شدن ستون فقرات. مطلب سوم: عدم توان نشستن یا راه رفتن.

مرحوم محقق در شرایع (۱) بر اساس سه مطلب می فرماید

مطلب اول: «اذا کسر الدیه» اگر استخوان فقرات بشکنند دیه کامله دارد.

مطلب دوم: «کذا لو اصیب فاحدودب» و اگر منحنی شود نیز دیه کامله دارد.

مطلب سوم: «أو صار بحیث لا یقدر علی القعود» یا بگونه ای شود که قدرت نشستن بر روی زمین را نداشته باشد نیز دیه کامله دارد.

امام هم در تحریر همان سه مطالب را بیان فرمود.

مطلب اول: حتی کسر الظهر الدیه....

مطلب دوم: وکذا لو احدودب ... وخرج ظهره وارتفع عن الاستواء.

مطلب سوم: أو صار بحیث لا یقدر علی القعود أو المشی»

یعنی همان سه مطلب مرحوم محقق را امام هم مطرح می کنند.

دلیل مسأله:

اجماع: صاحب جواهر (۲) می فرماید «بلا خلاف اجده فی شیئ من ذلک بل علیه الاجماع»

صحیحه حلبی (۳) «عن الصادق علیه السلام فی الرجل یکسر ظهره قال فیه الدیه کامله»

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۶، ط استقلال طهران.

۲- (۲) جواهرالکلام ۴۳: ۲۶۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب ۱، ح ۴، ط آل البیت.

سکونی (۱) «عن ابی عبدالله قال قضی امیرالمومنین علیه السلام فی الصلب الدیه»

توهم تفاوت بین صلب و ظهر:

برخی خواستند بگویند که صلب با ظهر فرق دارد اما اکثر فقهاء قائلند که صلب همان ظهر است.

فی کتاب یونس (۲) «الذی عرضه علی الرضا(علیه السلام) والظهر اذا احدب الف دینار» (۳) (۴)

فی کتاب ظریف «فان احدب منها الظهر فحینئذ تمت دیته الف دینار» (۵) (۶) (۷) (۸) (۹)

خبر برید عجلی (۱۰) «عن الصادق علیه السلام قضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی رجل کسر صلبه فلا یستطیع ان یجلس ان فیه الدیه» (۱۱)

۱- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۴، ح۲، ط آل البیت.

۲- (۵) وسائل الشیعه، ج۲۹، ص۲۸۴، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱، ح۱، ط آل البیت.

۳- (۶) جواهر الکلام ج۴۳، ص۲۶۰، ط دارالکتب الاسلامیه.؛ روایت را مرحوم صاحب جواهر نقل می کند در وسائل نیست.

۴- (۷) کشف اللثام ج۱۱، ص۳۸۰، ط جماعه المدرسین.

۵- (۸) صاحب جواهر و مفتاح الکرامه نقل می کنند در وسائل نیست.

۶- (۹) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۱۱، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۸، ح۱، ط آل البیت. ریاض المسائل ۱۴: ۲۷۸، ط جماعه المدرسین.

۷- (۱۰) جواهرالکلام ۴۳: ۲۶۰، ط دارالکتب الاسلامیه.

۸- (۱۱) مفتاح الکرامه ۱۰: ۴۳۴، ط القدیمه.

۹- (۱۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۱۱، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۸، ح۱، ط آل البیت.

۱۰- (۱۳) برید بن معاویه العجلی به نامهای «برید بن معاویه»، «برید العجلی» و «برید بن معاویه ابوالقاسم» در روایات آمده است؛ از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، ثقه و ممدوح است.

۱۱- (۱۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰۵، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۵، ح۱، ط آل البیت.

بررسی مصادیق دیه ظهر:

چنانچه گفتیم مرحوم محقق سه مطلب کسر ظهر، انحناء ظهر، عدم توان نشستن - در مورد مصادیق دیه مطرح کردند و مرحوم امام چهار مطلب کسر ظهر، انحناء ظهر، عدم توان نشستن، عدم توان راه رفتن - در مورد مصادیق دیه ظهر بیان می کنند که سه مورد کسر ظهر، انحناء ظهر، عدم توان نشستن - در روایات هم آمده است.

اما مرحوم کشف اللثام (۱) علاوه بر سه مورد مرحوم محقق هشت مورد دیگر اضافه می کند و در یک مورد عدم توان راه رفتن با امام خمینی هماهنگ است که در جمع یازده مورد خواهد شد.

- کسر ظهر.

- انحناء ظهر.

- عدم توان نشستن.]

- «لا یقدر علی المشی اصلا» عدم توان راه رفتن.

- «او یقدر علیه راکعا» راه رفتن به صورت خمیده.

- «او بعکاز بیدیه» راه رفتن به وسیله دو عصا در دو دست.

- «أو بإحداهما» راه رفتن به وسیله یک عصا.

- «او ذهب بذلک جماعه» از بین رفتن قدرت مجامعت جنسی.

- «او ماؤه» از بین رفتن توان انزال منی.

- «او احباله» از بین رفتن توان بچه دار شدن.

- «او حدث به سلس البول» ایجاد بی اختیاری در ادرار.

«أو نحوه» همانگونه که کاشف اللثام آورده است مصادیق دیگری هم می تواند داشته باشد. پس ملاک تنها کسر ظهر نیست بلکه دیه ظهر ممکن است بیش از یازده مصداق داشته باشد.

۱- (۱۵) کشف اللثام ۱۱: ۳۸۱، ط جماعه المدرسین.

و البته از مجموع روایات استفاده می شود که پیدا شدن هر عیبی در ظهر دیه کامله دارد مثلا عنوان «فی الصلب» یا «اذا احدب» مضافا بر این روایات از آن قاعده کلی هم استفاده می شود که هر عضوی که در بدن انسان یکی است اگر از بین برود دیه کامله دارد.

حضرت امام در مسأله۲ به نحوی همین اضافه ها را اضافه ای که کاشف اللثام ذکر کرده است آورده اند (۱) . یک وقت است که معالجه کرده شکستگی خوب شده ولی این عیوب باقی مانده است اگر آثار هنوز هست ولو کسر نیست موجب دیه است در این مسأله می فرماید «لو عولج و بقی علی الاحدیداب فالدیه کامله»

بررسی مجدد دیه کسر ظهر: چند فرض در مجموع مسأله ۱ و ۲ و ۳ تحریر الوسیله مطرح است:

فرض اول: اینکه شکسته بشود و قابل علاج نیست.

فرض دوم: اینکه معالجه کرد و خوب شد اما آثار باقی مانده است.

فرض سوم: اینکه معالجه کرد و خوب شد و آثار هم باقی نمانده فقط یک شکستگی پیدا شد و خوب شد اینجا دو قول است:

قول اول: مأه دینار: برای همان جنایت که واقع شد «مأه دینار» باید خسارت بدهد.

دلیل مسأله:

۱- روایت ظریف را داریم که می گوید «وان انکسر الصلب فجبر علی غیر عثم ولا عیب فدیته مأه دینار» (۲) اگر استخوان ستون فقرات بشکند و معالجه شود و هیچ عیب و آثاری باقی نماند دیه آن صد دینار است.

۱- (۱۶) مسأله ۱ این بود که شکستگی و این عیوب را پیدا کرده و علاج پیدا کرده است.

۲- (۱۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰۶، کتاب الدیات، ابواب دیات الاعضاء، باب۱۵، ح۱، ط آل البیت.

۲-اجماع: در مفتاح الکرامه (۱) می فرماید «وعلیه فتوی المقنعه (۲) والغنیه (۳) والاصباح (۴) فیما حکی ومواضع من السرائر وفی الحواشی انه قوی بل وفی الغنیه الاجماع علیه»

قول دوم: ثلث: مرحوم محقق در شرایع (۵) می فرماید اگر معالجه کرد و خوب شد «کان فیه الثلث» مرحوم صاحب جواهر (۶) در ادامه کلام محقق می فرماید «کما عن النهایه (۷) و ابن ادریس فی السرایر (۸) و نسبه غیر واحد الی الشهره لکن لم اعرف مستنده بالخصوص»

در نهایت به این نتیجه می رسیم که قول دوم اقوی است.

مسأله۴: «المراد بالظهر هو العظم الذی ذو فقار ممتد من الکاهل إلی العجز وهو الصلب، وکسره یوجب الدیه.»

امام در تحریر می فرماید بعضی می گویند که صلب همان ظهر است. مرحوم صاحب جواهر (۹) هم توضیح می دهد می فرماید فرق گذاشتن بین صلب و ظهر «خلاف ظاهر الاصحاب بل صریح بعضهم تفسیر الصلب بالظهر کما عن مجمع البحرین (۱۰) وغیره وفی الصحاح (۱۱) الصلب الظهر»

۱- (۱۸) مفتاح الکرامه ۱۰: ۴۳۵، ط القدیمه.

۲- (۱۹) المقنعه: ۷۶۷، ط جماعه المدرسین.

۳- (۲۰) غنیه النزوع: ۴۱۸، ط مؤسسه الامام الصادق(علیه السلام).

۴- (۲۱) إصباح الشیعه : ۵۰۶، ط مؤسسه الامام الصادق(علیه السلام).

۵- (۲۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۰۳۶، ط استقلال طهران.

۶- (۲۳) جواهر الکلام ۴۳: ۲۶۱، ط دارالکتب الاسلامیه.

۷- (۲۴) النهایه : ۷۶۸، ط دارالکتاب العربی، بیروت.

۸- (۲۵) السرائر ۳: ۳۹۱، ط جماعه المدرسین.

۹- (۲۶) جواهرالکلام ۴۳: ۲۶۲، ط دارالکتب الاسلامیه.

۱۰- (۲۷) مجمع البحرین ۲: ۱۰۱، کتاب الباء، فصل الصاد، واژه صلب، ط مرتضوی.

۱۱- (۲۸) الصحاح ۱: ۱۶۳، باب الباء، فصل الصاد، واژه صلب، ط دارالعلم لملایین.

بنابراین روایات ولو بعضی صلب داشت بعضی ظهر داشت هر دو اینها یکی است.

مسأله۵: «لو کسر فشلت الرجلان فدیه لکسر الظهر، وثلثا الدیه لشلل الرجلین.»

اینجا دو دیه دارد یک دیه برای کسر ظهر و دو ثلث دیه هم برای شلل پاها یعنی ظهر دیه مستقل و پاها نیز دیه مستقل دارد. یک دیه کامل برای کسر ظهر و دو ثلث دیه برای پاها. و دلیلش عمومات است.

الثالث عشر: النخاع.

نخاع غیر از صلب است که در مفتاح الکرامه (۱) می فرماید «هو الخیط الابیض داخل عظم الرقبه ممتدا الی الصلب یکون فی جوف الفقار»

اگر کسی قطع نخاع شد و زنده ماند در آن دیه کامله است «فی قطع النخاع دیه کامله» دلیلش همان ادله عامی است که گفتیم آنچه در بدن انسان یکی است دیه کامل دارد.

مرحوم آقای خویی (۲) اشکال می کند که آن عمومات شامل نخاع نمی شود آن ادله می گوید «ما کان فی بدن الانسان فیه واحد» مرادش عضو مستقل است اما این نخی که داخل مهره است این از تبعات آن استخوان ظهر است پس مقدر شرعی ندارد و باید با حکومت مشخص شود و حاکم نظر بدهد.

اقول: بعید است ادله عامه از نخاع انصراف داشته باشد بلکه اغلب فقهاء آن را از مصادیق آن عام گرفته اند و عضو مستقل حساب کرده اند هرکدام دیه مستقل خودش را دارد.

فردا روز سه شنبه بیست و سوم خرداد (۲۳/۰۳/۱۳۹۱) از دفتر آقا جلسه ای است که دعوت شدیم بنابراین معذوریم از شرکت در کلاس به نظر می آید چهارشنبه هم اگر بخواهیم درس داشته باشیم تضییع وقت آقایان باشد لذا به مناسبت تعطیلات تابستان همینجا درس را خاتمه می دهیم و احاله می کنیم برای بعد از تابستان. از همه آقایان التماس دعا داریم امیدواریم آقایان در مظان اجابت دعا دعاگوی ما باشند. ما هم در مظان اجابت دعا حتما دعاگوی شما هستیم.

۱- (۲۹) مفتاح الکرامه ۱۰: ۴۳۷، ط القدیمه.

۲- (۳۰) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۳۲۴، ط العلمیه.

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹